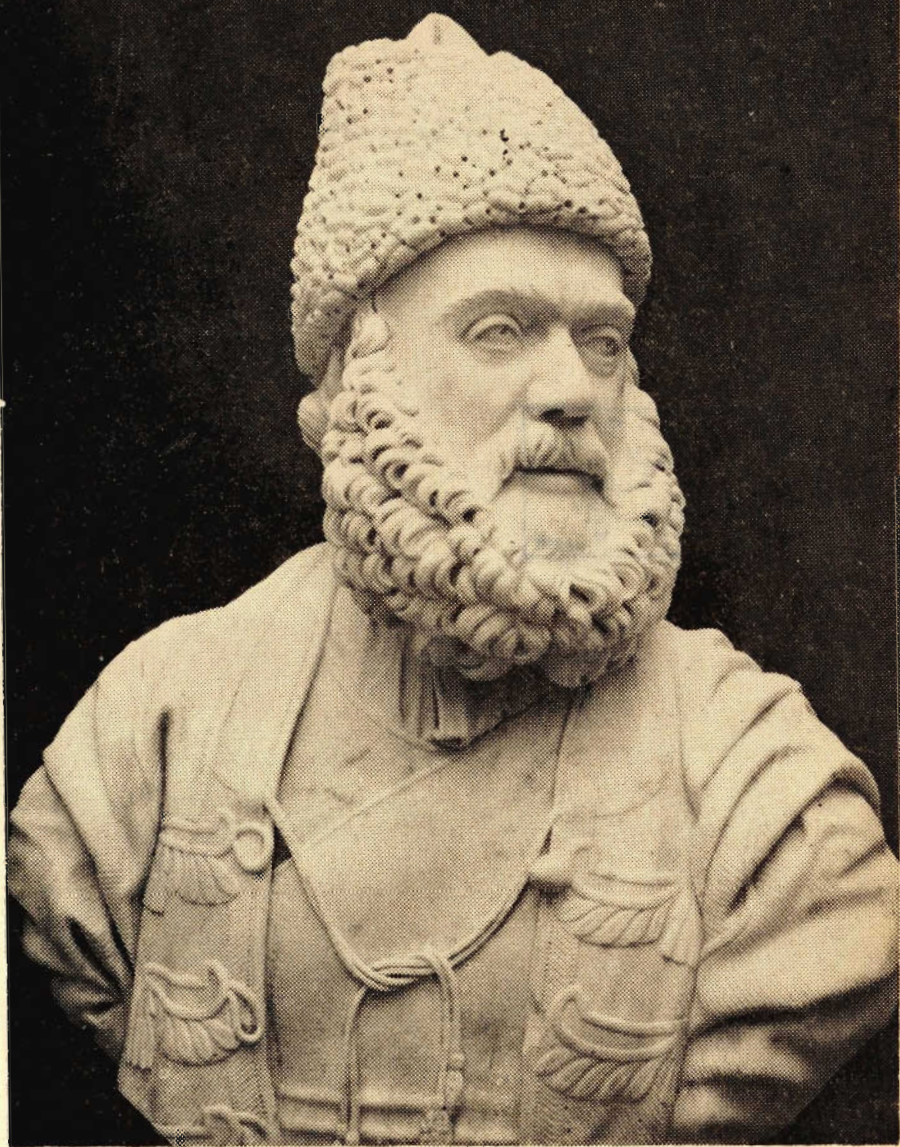


سفر نامه میرزا صالح شیرازی

باهتمام و مقدمه:
اسماعیل رائین



سفرنامه میرزا صالح شیرازی



مجسمه نیم تنه میرزا صالح کار E. w. Sievier پیکر تراش انگلیسی که در سال ۱۸۲۳ در لندن از سنگ مرمر تراشیده شده است

عبور ذهن

۳

میرزا صالح شیرازی

سفر نامه

با مطالعه و همکاری و مقدمه

اسماعیل رائین

تصحیح و دوباره نویسی از :

محمد شهرستانی



چاپ این کتاب در دوهزار نسخه در دیماه ۱۳۴۷ در چاپخانه
داورپناه پایان یافت .

چاپ اول ۱۳۴۷

شرکت سهامی برای چاپ و نشر و پخش - نشریه شماره ۷
خیابان آنا تول فرانس - تهران
حق چاپ این نسخه محفوظ است



از يك قرن پيش تا كنون دانشمندان و نويسندگان ایرانی و خاورشناسان ، هرگاه می‌خواستند در باره اعزام محصل به اروپا ، روزنامه نگاری در ایران ، فراموشخانه ، صنعت چاپ و بالاخره رسوخ افکار آزادخواهانه در این کشور بحث کنند ، ذکری از سفرنامه میرزا صالح شیرازی و افکار و هدف‌های این وزیر دوران قاجاریه ، می‌کردند . با آنکه مندرجات سفرنامه پرارزش میرزا صالح بارها مورد استفاده و استناد قرار گرفته است ، با اینحال تا كنون اقدام به چاپ و انتشار این اثر نفیس نشده است . اینك كه به همت و توجه مدیران مؤسسه روزن ، سفرنامه مهندس میرزا صالح شیرازی چاپ و در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد ، توضیح مختصری درباره این اثر گرانبها ، لازم بنظر می‌رسد .

بر اثر تحقیقات و تفحصات چند ساله نگارنده ، معلوم شده است كه از سفرنامه میرزا صالح فقط سه نسخه باقیمانده است . یکی از این نسخ در اختیار دانشمند فقید ملك الشعراء بهار بوده كه بازماندگان آن مرحوم آنرا برای خود نگاهداشته‌اند و متأسفانه ما موفق نشدیم بدان دسترسی پیدا كنیم .

نسخه دیگری كه برای «جرج ولك» از روی اصل سفرنامه كه بخط میرزا صالح بوده ، رونویس شده و ۴۱۲ صفحه می‌باشد ، از هفتاد سال قبل تا كنون در گنجینه خطی موزه بریتانیا در لندن (مجموعه كتب خطی فارسی ADD 24034) نگاهداری می‌شود ، و ما چند سال قبل از آن فیلمی تهیه كردیم .

از روی نسخه موزه بریتانیا ، شخصی بنام میرزا محمد حسین شیرازی كاتب عبدالحسین میرزا فرمانفرما ، نسخه دیگری تهیه کرده كه سالها در يك خانواده فارسی نگهداری میشد و ما توانستیم ، این نسخه را خریداری كنیم . ولی متأسفانه نسخه مزبور كه فقط سیصد و هشتاد صفحه است ، پنج صفحه آخر و هم چنین توضیحات صفحه اول آن مفقود گردیده و بدین علت سال تحریر آن معلوم نیست . بنابراین با استفاده از ميكرو فیلم موزه بریتانیا ، و نسخه‌ای كه «محمد حسین شیرازی» از روی آن رونویس کرده و در اختیار ما می‌باشد ، این اثر گرانبها را كه در آغاز نفوذ و رسوخ تمدن غرب بكشور ما نگاشته شده ، تقدیم علاقمندان می‌كنیم . در صفحه اول نسخه موزه بریتانیا ، توضیحی از طرف نویسنده ناشناسی درباره رونویسی این سفرنامه از روی نسخه اصل آن كه به خط مهندس میرزا صالح شیرازی بوده ، داده شده است كه برای آگاهی بیشتر خوانندگان عزیز عین آنرا در اینجا نقل می‌كنیم :

«مؤلف این صفحات بخدمت صاحب مکرم عالیجاه معلى جایگاه و لك صاحب ایلچی دولت انگلیس عرض میکند که اول روزیکه این نسخه را به میرزا اسمعیل داد که بجهة خود صحیح کند گفت بعضی عبارات و جملهای بيمصرف آنرا بیرون کند بعد از اینکه از سفر گیلان مراجعت نمود و نسخه مزبور را دید معلوم شد که بسیاری از آنها را در نسخه خود بنده انداخته است و این نسخه را از روی آن نوشته اند که در معنی هم این نسخه و هم نسخه دیگری که بجهة بنده نوشته اند بطریقی که شایست و بایست است نوشته تقصیر هم بکسی لازم نمی آید بعلت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح کرد و بعد از روی آن نسخه نوشت لهذا در این اوقات در صدد تصحیح دیگر بود و این نسخه از دست افتاد و با تفضل عالیجاه جارج و لك صاحب مطالبه نمودند بخدمت معزى الیه همین نسخه را فرستاد انشاالله اگر حیات باشد و نسخه بنده که بخط میرزا اسمعیل است صحیح شد این نسخه هم صحیح خواهد شد».

در پایان این مقال، تذکر این نکته را فرض اخلاقی خود می دانیم که از مساعی و کوششهای آقای سید محمد علی شهرستانی دبیر دبیرستان های تهران سپاسگذاری کنیم. همت و پشتکار و دقتی که ایشان در دوباره نویسی، تصحیح و همکاری برای انتشار این سفرنامه می بذل داشته اند، مورد ستایش است. آقای سید محمد علی شهرستانی متولد سال ۱۳۱۶ در کرمانشاه است. وی پس از خاتمه تحصیلات در زادگاهش، از دانشکده ادبیات تهران فارغ التحصیل شد و سپس به خدمت در فرهنگ کشور اشتغال ورزید.

هم چنین لازم می داند از همکاریهای پرارزش دانش پژوهانی که مؤسسه روزن را بوجود آورده اند و ناشر افکار و آثار جمعی از نویسندگان و مؤلفین و مصنفین قدیم و جدید شده اند، سپاس فراوان نماید. اگر همت و علاقمندی مدیران دانش پرور و مؤسسين مؤسسه روزن نبود، شاید این سفرنامه گرانبها که یکصد و شصت سال قبل نوشته شده است، همچنان بدست فراموشی سپرده میشد، و پس از چندی نام و اثری از آن باقی نمی ماند. قبل از آغاز سفرنامه توضیحات و پیشگفتاری درباره چگونگی اعزام محصل به انگلستان و زندگانی سیاسی و فرهنگی مهندس میرزا صالح تقدیم خوانندگان می نمائیم.

۱. راین

اخذ تمدن و فکر اعزام محصل

از روزیکه رفت و آمد اروپائیان به ایران آغاز شد ، اشتیاق مردم این سرزمین به اخذ تمدن جدید و رفتن به فرنگستان روبه ازدیاد نهاد . مسافران ، تجار ، سیاحان و نمایندگان دولتهای اروپائی که به ایران می آمدند ، در بسط تمدن اروپائی بین ایرانیان مؤثر بودند . همچنین ارامنه ایران ، عثمانی و قفقاز به فرا گرفتن زبانهای اروپائی و اخذ تمدن جدید در ایران کمک می کردند . تجار ایرانی که به هندوستان یا ممالک اروپائی می رفتند در مراجعت ، نه تنها کالاهای صنعتی تازه با خود می آوردند ، بلکه آنچه را که می دیدند برای هموطنان خود حکایت می کردند و آنها را تشویق به رفتن به خارج از کشور و مشاهده دیدنی ها و شنیدنی های آن دیارها می نمودند . اما در این میان ، متعصبین قشری و روحانیون ، با تعصب و لجاجت فراوانی از رواج البسه ، اصول تمدن و حتی استعمال مصنوعات فرنگی جلوگیری می کردند ، و رفتن به ممالک اروپائی را که نزد آنان به «سرزمین کفار» تعبیر می شد ، حرام می دانستند .

این افکار و عقاید و رسوخ تمدن دنیای نو ادامه داشت تا اینکه ، در دوران سلطنت فتحعلی شاه و در سال ۱۲۱۴ هـ (۱۷۹۹م) قیام هائی بوسیله مردم ستم دیده و عصیانگران آذربایجان آغاز شد . شاه برای سرکوبی شورشیان و یاغیان ، ولیعهد و نایب السلطنه خود را به تبریز فرستاد و وزارت او را به میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ سپرد . همچنانکه عباس میرزا نایب السلطنه و نماینده پدرش بود ، میرزا عیسی نیز نماینده و قائم مقام میرزا محمد شفیع صدراعظم بود ، و در این ایالت نیابت می کرد و او را قائم مقام و «صدر دولت» می خواندند . به همین جهت بعدها نام قائم مقام به او دادند و این نام

در خاندانش موروثی شد. قیام‌ها و جنبش‌های داخلی نه تنها سبب ضعف و ناتوانی پادشاه و حکومت مرکزی شد، بلکه روس‌ها را نیز تشویق کرد تا به فکر تصرف قسمتهائی از میهن ما بآیند. در نتیجه، در سال ۱۲۱۵ هـ (۱۸۰۰ م) روسها گرجستان را ضمیمه‌ی خاک خود کردند و تا سه سال بعد، تا سواحل رودارس پیشروی نموده و هفده شهر قفقاز را نیز متصرف شدند. فتحعلی شاه برای پس گرفتن شهرها و ایالات ازدست رفته، عباس میرزا نایب‌السلطنه رام‌آمو را کرد تا با روسها به جنگد. دوره اول جنگهای ایران و روسیه ده سال طول کشید - از ۱۲۱۸ تا ۱۲۸۸ هـ (۱۸۰۳ - ۱۸۱۳ م) - در این دوران نایب‌السلطنه و وزیر با تدبیرش خیلی زود فهمیدند که بدون داشتن سلاح‌های جدید و با نظام کهنه و پوسیده و از هم پاشیده، نمی‌توانند جلوتهاجم روسها را بگیرند.

در همین گیرودار هیأت نظامی فرانسوی به ریاست ژنرال «گاردان» از طرف ناپلئون به ایران وارد شد. انگلیسها نیز برای اینکه رقابتی با فرانسویها کرده باشند، هیأتی به ریاست سر جان ملکم با عده‌ای نظامی و افسر فنی و معلم نظام به ایران فرستادند تا به قشون نامنظم کشور ما سروصورتی بدهند. در این بین میرزا بزرگ به نایب‌السلطنه و دو هیئت اعزامی پیشنهاد کرد که عده‌ای از جوانان و محصلین ایرانی را برای فرا گرفتن فنون صنعتی، نظامی، زبان و علوم جدید به اروپا بفرستند.

قبل از این نیز ژنرال گاردان با عباس میرزا قرار گذاشته بود که گذشته از کمک نظامی و مالی دولت فرانسه به ایران، هر ساله عده‌ای از جوانان ایرانی را برای تحصیل به پاریس روانه کند تا آنهارا تعلیم دهند^۱.

عباس میرزا خیلی زود از این پیشنهاد استقبال کرد. منتهی چون انگلیسها سر جان ملکم را در سال ۱۸۰۵ م (۱۲۱۹ - هـ) با ۲۷۳ هزار لیره بیشکشی، تعارف و رشوه به ایران فرستادند، نه تنها نقشه‌های ناپلئون در اثر عدم توجه خود او در ایران مواجهه با شکست شد، بلکه انگلیسها با پرداخت تحف و هدایا و رشوه، سعی کردند که همه آثار سفارت گاردان را در ایران از بین ببرند. وقتی میسیون گاردان از ایران رفت، رجال درباری نامه‌ها و مراسلاتی را

که بین ایران و فرانسه ردوبدل شده بود ، به **سرها رد فور** جونز بریجیس سفیر اعزامی انگلستان نشان دادند . جونز وقتی از قرارهای پنهانی عباس میرزا و گاردان دربارهٔ اعزام محصل به پاریس آگاه شد ، بدون اینکه از دولت متبوع خود در این باره نظری بخواهد ، با نایب السلطنه در باب فرستادن محصلین گفتگو کرده و با اعزام محصلین ایرانی به انگلستان موافقت کرد .

«... سرها رد فور جونز» تشخیص داد که این خیال بسیار خوب بوده است و صلاح را در این دید که با ایرانیان از جانب انگلستان قراردادی شبیه به قرار داد فرانسویها ببندد ، تا جوانهای ایرانی در لندن تحصیل کنند . و با وزیرای ایران ترتیبی داد که خرج تحصیل ایشان را دولت ایران به پردازد و به همراهی سفیر ایران که مأور دربار لندن شده بود ، جمعی ایرانی را برای تحصیل بفرستند .

سرپرست محصلین

پس از انعقاد این موافقتنامه دوجانبه ، عباس میرزا دوفر از جوانهای اعیان آذربایجان را به نامهای محمد کاظم پسر نقاشباشی خودش و میرزا حاجی بابا افشار پسریکی از صاحبمنصبان را برای تحصیل نقاشی و علم طب و داروسازی انتخاب و همراه جونز که پس از سه سال اقامت در ایران به لندن بازمی گشت روانه کرد . با اینکه عباس میرزا به جونز گفته بود که باید تحت نظر مستقیم او جوانهای ایرانی تحصیل کنند ، با اینحال جونز محصلین را به مازور «سو ترلند»^۲ سپرد ، اما همچنان سرپرستی آنها را شخصاً عهده دار بود .

«مار کوئیس ولزلی» فرمانفرمای کل هندوستان وقتی از این اقدام جونز مطلع گردید ، نه تنها نظریه اش را تأیید کرد ، بلکه به او دستور داد تا دو جوان ایرانی را به حضور نایب السلطنه انگلیس معرفی کند . ولی جونز به او جواب داد که «بهتر است بعد از آنکه به زبان و آداب انگلیسها بیشتر آشنا شدند به خدمت نایب السلطنه برسند»^۳ .

۱- اولین کاروان معرفت - شماره ۵ - سال ششم - مجله ینما .

۲- Major Southerland .

۳- اولین کاروان معرفت - مجتبی مینوی ، مجله ینما - شماره ۴ -

دربین اسناد وزارت خارجه انگلیس گزارشی از سرگرد سوترلند به تاریخ ۱۶ جولای ۱۸۱۲ خطاب به مؤسسه کوک موجود است که در آن درباره محصلین ایرانی چنین می نویسد :

آقای عزیز

اینک مفتخرم که در باره تعلیمات و تربیت جوانهای ایرانی گزارشی بنویسم . من تصور می کنم که هیچ نقشه قاطع و ثابتی از طرف سرهارد فورد جونز داده نشده است . بنابر این لازم می دانم نظرات خودم را به استحضار دولت برسانم . دلائل کافی وجود ندارد که من اظهار عقیده ای درباره تعلیمات و ترقی فکری این جوانان با سیاست کلی بنمایم و آیا این اقدام موافق با سیاست دولت هست یا نه ؟

با اینکه ولیعهد انگلستان علاقه خاصی نسبت به عباس میرزا دارد ، در هر حال باید اعتراف کرد که رسیدن به هدف تعلیم و ترقی این جوانان در یک مدت مشخص و معین کاملاً لازم است . مخصوصاً علاقه دارم که توجه دولت را به این موضوع معطوف دارم که برای آشنائی این جوانها با جامعه اروپائی حداقل چهار یا پنج سال وقت لازم است . رشته ای که شاهزاده عباس میرزا برای آنها در نظر گرفته طب و نقاشی است . طب قدرت و تربیت ذهنی زیادی احتیاج دارد درین باره باید به مدرسه طب نوشت و نخست به آموختن زبان انگلیسی پردازند ، بعد ترتیب تحصیل در مدرسه طب را بدهند . جزئیات و ترتیب اینکار بدین قرار است : که آنها را باید در مدارس (شبانه روزی) ای جا بدهیم که عده کمی شاگرد می پذیرند . از محمد کاظم در نقاشی استعدادی فوق العاده مشهود شده است . حق اینست که وی از بهترین اساتید نقاشی درس بگیرد و نوع شعبه تحصیل حاجی بابا مستلزم اینست که مقدمات بیاموزد و این کار وقت می خواهد . تغییر لباس ایشان لازم نیست ، زیرا که اینها برای تربیت روح و پرورش عقل خود آمده اند ، نه برای تغییر آداب و رسوم خود ، و جای تأسف است که این دو جوان نوشتن و خواندن فارسی را نمی دانند ، چرا که این مسأله موجب می شود که انگلیسی را هم به اشکال بیاموزند . مستدعی است که در امور تحصیل ایشان سعی بلیغ بعمل آید ، که پیشرفت کاملی نمایند ، چه ، منظور شاهزاده عباس

میرزا این بوده است . و ناچار برای خاطر او ، مورد پسند نایب السلطنه انگلستان نیز خواهد بود ... بعنوان خاتمه پیشنهادات خود ، لازم می‌دانم توجه دولت را به این مسئله جلب کنم که هر دو جوان تابعال در تحصیلات خود ترقی کرده‌اند و از تعلیماتی که يك معلم باید در این مورد بدهد ، حداکثر استفاده را کرده‌اند ۱۴۰۰

بقیه نامه بعلت کهنگی خوانده نمی‌شود . زیرا فتوکپی که ازین سند در دست هست ، همه متنش صفحه‌ای گزارش سوترلند را خوب منعکس نکرده .

نظریه عجیب

این دو جوان ایرانی گویا با همان البسه‌ای که در ایران بتن داشتند ، در انگلستان نیز زندگی می‌کردند و به مدرسه می‌رفتند . کاظم استعداد فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد . چنانکه در مدت هیجده ماهی که در لندن بسر می‌برد ، سرپرستش او را نزد بزرگترین اساتید نقاشی در انگلستان فرستاد . سیدحسن تقی‌زاده در باره آنها می‌نویسد :

و ... از عجائب امورات آن است که مائور سوزرلند که مواظب و سرپرست آنها بوده ، در مراسله‌ای که به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ می‌نویسد ، می‌گوید جای تأسف است که این دو جوان نوشتن و خواندن فارسی را نمی‌دانند و این فقره موجب آن است که انگلیسی را هم به اشکال بیاموزند . ۲۴

و حال آنکه ، این نظریه صحیح نیست . زیرا در آن عصر ، کسی را برای تحصیل علوم عالی و اخذ تمدن جدید به خارج می‌فرستادند ، که لااقل از سواد خواندن و نوشتن فارسی و علوم مختلف به حد کفایت اطلاعات داشته باشد .

مخارج دو محصل

با اینکه در آن ایام دستگاه نیابت سلطنت ایران در تبریز ، درآمد کافی و وافی نداشت ، با اینحال عباس میرزا و وزیر باتدبیرش قائم مقام ، در سال اول ششصد و پنجاه پوند انگلیسی^۳ که در آن زمان معادل یک هزار و سیصد تومان پول

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - بایگانی عمومی 5 - F. O. 60

۲- مجله یادگار شماره ۵ سال اول - سابقه تمدن جدید در ایران .

۳- مجله یادگار . شماره ۵ سال اول .

*General Abstract
of Cash expenditure on Account of the
Two Young Persons
from the 1st April 1913 to the final close
of the Establishment
113 House Expenses J. A. Jonesman's Bill & L. J.*

12				Twelve Wages -	16	-	3
1	First Week -	13	0	11	D. two Weeks Board D.	6	-
2	Second D.	13	7	11	Meal for 3 Days Chimney	1	12 2
3	Third D.	11	10	6	W. for 3 Days Chimney	4	2 9
4	Fourth D.	15	16	2	Myself one Day. L. J.	27	6 -
	Coal Wood and Charcoal	4	2	-	D. Baird Physician	30	1 6
	no Wine				D. Baird Physician		
	£	59	5	6	D. for Rep. Furniture on quit. of House	2	-
					John. Kenneth J. J. J.	10	-
					in view of 2. J. J. J.		
					D. J. J. J.	1	3 -
					Gibson White Straker	6	7 -
					D. J. J. J.	15	11 9
					Brown & Glazer		0 6
					Stewart J. J. J.	1	1 9
					Myself as per Bill	15	16 -
					D. J. J. J.	3	11 -
						273	17 0
	Edward Cooke Esq.				D. J. J. J.	59	5 6
	De la la				D. J. J. J.	333	2 6
					May 22 1913		

صورت حساب مؤسسه كوك

از مجموعه اسناد بایگانی انگلستان

طلای^۱ رایج ایران بود، بودجه تعیین کرده و مخارج آنها را نقداً به سرهارد فورד جونز، وزیر مختار انگلیس در تهران که عازم انگلیس بود داد.

«سرهارد فورد جونز» این دو جوان را به مؤسسه «کوک» که در لندن فعالیت می کرد سپرد. یک نسخه از صورت حساب مؤسسه مذکور که در بایگانی راکد انگلستان نگهداری شده^۲، حقیقت تأسف آوری را آشکار می کند. در این صورت حساب ارقام بزرگی که حتی امروز هم در انگلستان غیر قابل قبول و گران است، منظور شده است. متأسفانه چون هیچگونه مأخذ و مدرکی از وجوه ارسالی عباس میرزا و یا بودجه ای که برای هزینه تحصیل این دو محصل منظور شده در دست نیست، قضاوت قطعی درباره (حساب سازی) انگلیسها نمی توان کرد.

اما نگاهی به این صورت حساب که عیناً نقل می شود، این سوءظن را بوجود می آورد که یا مؤسسه کوک ارقام غیر صحیح به حساب مخارج محصلین منظور کرده و یا شاید دولت انگلیس برای بالانشان دادن میزان کمک به ایران ارقام نادرست به حساب مخارج منظور می کرده است. اینک ترجمه سند شماره ۴۹۰ بایگانی راکد انگلستان:

یادداشت دفتر عمومی

صورت هزینه عمومی که نقداً در حساب دو جوان ایرانی پرداخت شده از تاریخ ۱۱ اپریل ۱۸۱۳ لغایت آخرین تاریخ بسته شدن حساب مؤسسه:

۶ -	اپریل ۱۹۸۳	هفته اول	کرایه خانه	۱۳	پوند	۸	شلینگ	۱۱	پنی
۱۲ -	«	دوم	«	۱۳	«	۷	«	۱۱	«
۱۹ -	«	سوم	«	۱۱	«	۱۰	«	۱۱	«
۲۶ -	«	چهارم	«	۱۶	«	۳	«	-	-
		هزینه ذغال سنگ	هیزم و ذغال معمولی	۴	«	۳	«	-	-
		شراب ندارد		-	-	-	-	-	-
		جمع		۵۹	«	۵	«	۶	«

۱ - هر نیم پوند انگلیسی معادل یک تومان طلای ایران در دوران سلطنت فتحعلیشاه بود.

F.O 490-۲

به اضافه سایر مخارج :

۱۶ پوند - شلینگ ۳ پنی	حقوق مستخدمین
۶ - - -	کرایه اطاق ۲ نفر
۱ - ۱۲ - ۲	خرید شیشه - چینی و بلور
۴ - ۲ - ۹	خرید پست روباه
۲۷ - ۶ -	خودم و فریزر
۳۰ - ۱ - ۶	ویزیت دکتر بلیک
۴۵ - ۱۶ -	دارو
۲ - - -	اجرت تعمیر مبل و تخلیه خانه
۸۶ - ۱۶ - ۴	لباس زیر پوشی
۱۰ - - -	لباس
۱ - - ۳	دارو
۶ - ۷ -	گیسن
۱۵ - ۱۱ - ۹	پرتره دامونس نقاش
- ۸ - ۶	پاک کردن دستشوئی
۱ - ۴ - ۹	سرپیشخدمت
۱۵ - ۱۶ - -	خودم بموجب صورت حساب
۳ پوند ۱۱ شلینگ -	خیاط
۲۷۳ پوند ۲۲ شلینگ ۸ پنی	جمع
۵۹ - ۲ - ۶ پنی	بابت کار در منزل
۳۳۳ پوند ۲ شلینگ ۶ پنی	جمع
امضاء و بلیام نولز - ادوارد کوك صاحب و غیره - ۲۲ می ۱۸۱۳	

وفات میرزا محمد کاظم

باوجودیکه عباس میرزا نایب السلطنه ، متحمل مخارج گزاف بالاشد . و هر دو محصل نیز باجدیت بدنیاال کسب علم بودند ، ولی باکمال تأسف میرزا کاظم پس از ۱۸ ماه اقامت در لندن به مرض سل درگذشت . در نامه ای که حاجی بابا دوست او بیکمی از مقامات انگلیسی نوشته و هم اکنون در بایگانی راکد

انگلستان نگهداری می شود درباره سنگ قبر و بنای یاد بود متوفی چنین آمده است :

۱۲ می ۱۸۱۴ خیابان ۲ چارلز

عالیجناب

از سر گرد سوزرلند شنیده ام، نظر دولت انگلیس این بوده است که سنگی بعنوان یاد بود بر مزار دوست مرحوم محمد کاظم بنا کنند - چون پس از مرگ او تا کنون (یکسال و ۱۷ روز) چنین سنگی تهیه نشده است و لذا بخود اجازه میدهم که چند سطر از حضورتان نوشته و این موضوع را به استحضارتان برسانم. اما چنین استنباط می کنم که جناب عالی فراموش فرموده اید ، چنین دستوری صادر ننمایید. در حالیکه یقین دارم که اگر آنرا تهیه می نمودند، موجب رضایت کامل خانواده اش فراهم می گردید .

بسیار خرسند خواهم شد که در روی سنگ مزار آن ناکام سطور زیر نوشته شود :

و در اینجا محمد کاظم یکی از جوانانی که بدستور عباس میرزا شاهزاده ایرانی برای تحصیل باین کشور اعزام گردیده بود ، آرمیده است. متأسفانه این محصل در تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۱۳ بر اثر بیماری سل پس از هیجده ماه اقامت در گذشته است و اکنون دوست او حاجی بابا هلاقمند است که بمنظور آخرین نشانه بزرگداشت وی این سطور را بعنوان یادگار بر سنگ مزارش نقش بندد .

عالیجناب - افتخار دارم که همیشه خدمتگذار نا قابل و وفادار جناب عالی باقی بمانم - حاجی بابا .»

محقق ایرانی ، علی مشیری در باره قبر محمد کاظم چنین می نویسد : «... نگارنده این سطور قبر محمد کاظم مرحوم را که در صحن کلیسای قدیم سنت پانکراس در شمال لندن قرار گرفته با مراجعه به دفاتر مخصوص اداره متوفیای انجمن شهرداری محله پانکراس دیدم و فاتحه نیز خواندم ولی متأسفانه خطوط روی سنگ در اثر باران و مرور زمان بکلی از بین رفته است و کوچکترین اثری از خطوط آن باقی نمانده است ولی تاریخ وفات که با نوشته

2 Charles Street, Somerset Town

May 12th 1814

Sir

Having heard Major Sutherland say that it was the intention of Government to erect a Stone to the memory of my late friend Mahomed Kaizim, but finding that no Stone has been erected I take the liberty of addressing a line to you to inform you thereof. Thinking you may perhaps have forgot to order its being done, I know if done it would give great satisfaction to his Parents. I should be glad to put upon the Stone the following lines.

Here lies Mahomed Kaizim a Youth sent by Prince Abbas Mirza of Persia to this Country to be Educated but who unfortunately Died on March 25th 1813 of a Consumption about eighteen months after his arrival. his friend

نامه حاجی بابا به یکی از مقامات انگلیسی در باره سنگ قبر
میرزا کاظم نقاش

اسناد تطبیق می‌کند هنوز باقی است و نظر مامور مربوطه این بود که آن قبر مسلماناً از آن مرحوم محمد کاظم است العلم عند الله ...^۱

پس از اینکه خبر درگذشت محمد کاظم به تبریز رسید، نایب السلطنه از «موریه» انگلیسی خواست تا حاجی بابا را به ایران بازگردانند. موریه در اکتبر ۱۸۱۴ به (ویسکونت کاسلری) وزیر خارجه وقت انگلستان نوشت:

«نایب السلطنه خواسته است که حاجی بابا هر چه زوتر به ایران برگردد، اما خود حاجی بابا نامه‌ای به (موریه) نوشت و به او اطلاع داد که تا پایان تحصیلاتش در لندن خواهد ماند. جیمز موریه نامه او را به اولیای دولت ایران نشان داد و عباس میرزا نیز با ادامه تحصیل او موافقت کرد.

حاجی بابا پس از ورود هیئت پنج نفری محصلین ایران به لندن، همچنان به تحصیلاتش ادامه داد و در ماه صفر ۱۲۳۵ به تبریز برگشت و به سمت حکیمباشی عباس میرزا نایب السلطنه منصوب شد. به نظر می‌رسد این همان «حاجی بابا» باشد که «جیمز موریه» دشمن بدخواه ایران و ایرانی، نام کتاب خود را بر روی او گذارده است (...). یکی دیگر از مسافرین انگلیسی نیز میرزا حاجی بابا حکیم باشی را در ایران دیده است و نقل می‌کند که اوقات حکیم باشی از جیمز موریه بسیار تلخ شده بود که چرا اسم آن مر تکه چا خان چاچول بازی را که موضوع قصه خود کرده است، حاجی بابا گذاشته است ...»^۲

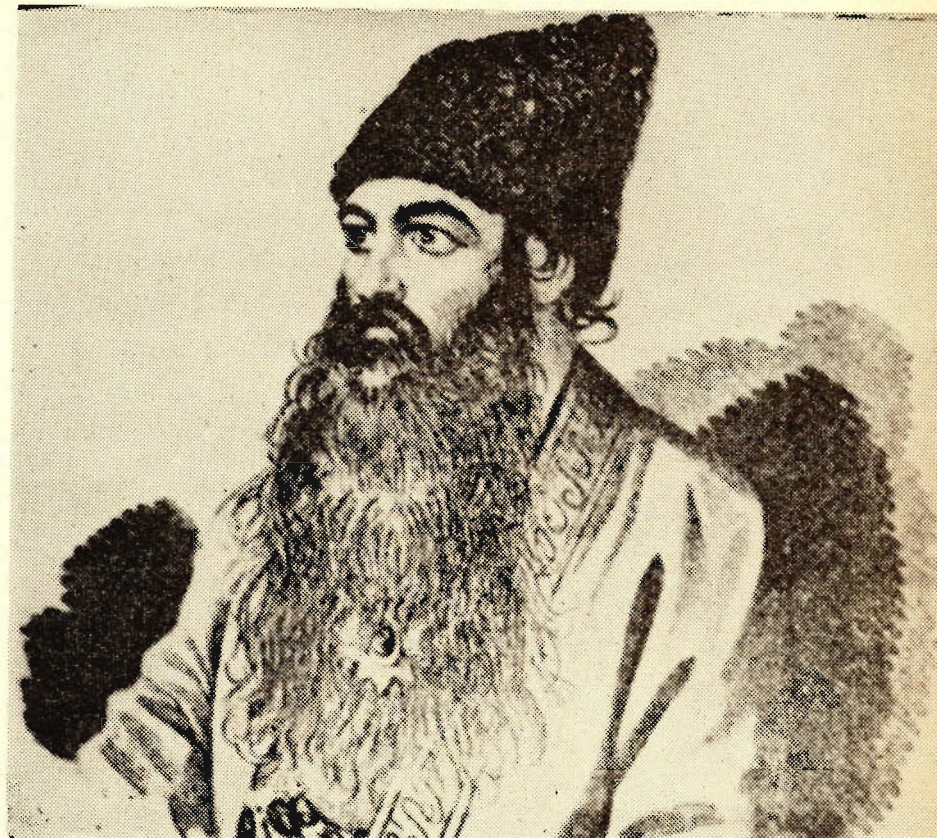
حاجی میرزا بابا در زیر دست (کارمک) طبیب انگلیسی نایب السلطنه به طبابت عباس میرزا مشغول بود و پس از درگذشت نایب السلطنه به تهران آمد و در دربار مشغول طبابت شد.

اعزام پنج محصل

با وجودیکه پرداخت ششصد و پنجاه لیره هزینه تحصیل دو محصل اعزامی برای عباس میرزا نایب السلطنه، سنگین بود و این مبلغ تحمیلی بر بودجه ویژه ولیعهد می‌شد مع هذا او ترجیح داد، دستجات دیگر محصل نیز به انگلستان بفرستد. در آن ایام چند افسر انگلیسی در دستگاه عباس میرزا بکار تعلیم قشون مشغول

۱ - مجله وحید شماره اول سال دوم مقاله جیمز موریه.

۲ - مجتبی مینوی مجله یقما شماره ۹ از ۱۳۳۲



تصویر حاجی بابا حکیم باشی اثر یکی از نقاشان روسی ، که جیمز موریه انگلیسی
ظاهرأ برای نگارش کتاب معروف حاجی بابا اصفهانی از سیما و خصوصیات اخلاقی او
الهام گرفته است.

بودند که از جمله کلنل «داری» «سرگرد لیندزی» و «کریستی» را می‌توان نامبرد. هنگامی که کلنل داری (ایرانی‌ها به او قولونل خان می‌گفتند) می‌خواست، به کشورش برگردد، عباس میرزا از او خواست تا پنج جوان ایرانی دیگر را همراهش به لندن ببرد و آنها را به تحصیل بگمارد. قولونل خان در نامه ۱۸ مه ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ هـ) به جیمز موریه که شاردافر و کفیل امور سفارت انگلیس در تهران بود نوشت: «والاحضرت ولیعهد چون دید که مقدمات سفر فراهم آمده است و عازم انگلستانم از من خواست که پنج نفر ایرانی را برای تحصیل با خود به انگلستان ببرم، و خرج سفر و مخارج کافی برای یکسال را هم پیش به من داده داده است...»^۱

همانطوریکه نوشته شد، هدف اصلی میرزا از اعزام جوانهای ایرانی به انگلستان، بیشتر به منظور تقویت قشون و فراگرفتن فناوری که ارتش و مردم ایران بدان احتیاج داشتند بود. در نامه‌ای که وزارت خارجه انگلیس به وزارت جنگ نوشته، در این باره چنین اشاره شده است:

«نامه کلنل داری در باب پنج تن ایرانی که برای تحصیل توپخانه به لندن فرستاده شده‌اند برای اطلاع جناب عالی فرستاده می‌شود. چنانکه کلنل داری نوشته است علت مهم آوردن این جوانان آن بوده است که والاحضرت نایب السلطنه از استخدام صاحبمنصبان لهستانی یا ممالک دیگر اروپا منصرف شود، و در خصوص آوردن ایشان مستر موریه نماینده دولت انگلستان در ایران نیز با عقیده کلنل داری موافق بوده است»^۲

جوابی که چهار روز بعد به این نامه داده شده بود نیز موجود است و از آن معلوم می‌شود که وزارت جنگ انگلیس به نایب رئیس توپخانه در «وولیچ»^۳ نوشته بوده است که در باب تحصیل این پنج نفر با کلنل داری مکاتبه نمایند^۴ سرانجام عباس میرزا این پنج نفر را انتخاب کرد و دستور حرکت بسوی لندن را به آنها داد:

۱ - اسناد بایگانی را کد انگلستان.

۲ - مجله یوما - شهریور ۱۳۳۲ (مقاله اولین کاروان معرفت)

۳ - Woowich

۴ - مجله یوما شهریور ۱۳۳۲

- ۱ - میرزا رضا صوبه دار توپخانه برای تحصیل توپخانه
 - ۲ - میرزا جعفر مهندس برای مهندسی (مشیرالدوله اول)
 - ۳ - میرزا جعفر برای تحصیل شیمی یا طب
 - ۴ - میرزا صالح برای آموختن زبان انگلیسی که مترجم دولت باشد .
 - ۵ - محمدعلی چخماق ساز برای یاد گرفتن قفل و کلید سازی .
- درمیان این پنج نفر ، میرزا صالح شیرازی منشی و یا به اصطلاح آن زمان (دست نگار) «لندزی» یکی از افسران مشاور ارتش ایران بود. میرزا صالح درسفر نامه اش درباره انتخاب خود می نویسد: «یک روز خود نایب السلطنه مرا احضار کرد و گفت: «روی توسفید ، به همراه قولونل خان میروی» عرض کردم از برای تحصیل علم میروم «گفت ما نمی دانیم چه صنعت را خواهی آموخت «عرض کردم» بنده قابل صنعت نیستم ، آقا محمد کاظم حکاک و استاد محمد علی چخماق ساز به جهت صنعت خواهند رفت» نواب والا گفت «ممکن نیست چیزی آموزی» «جواب دادم» زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی لکن صنعت نمی توانم بیاموزم» شاهزاده با نظر او موافقت می کند و همگی براه می افتند .

شاهزاده عباس میرزا مخارج تحصیل تحصیلین یاد شده را از پیش به کلنل داری پرداخت . همین شخص در نامه ۱۸ ماه مه ۱۸۱۵ خود به جیمز موریه نوشته است: «برای چهار نفر اول (میرزا رضا - دومیرزا جعفر - میرزا صالح) نواب والا صد تومان خرج سفر و دو بیست و پنج تاج تومان برای مخارج سال اول آنها پرداخته است ، و برای محمد علی آهنگر پنج تاج تومان خرج سفر ، و صد و هشتاد تومان برای مخارج یکسال . . .»^۱

بطوریکه قبلا گفته شد، در آن زمان هر تومان طلا معادل بانیم پوندا انگلیسی بوده و به این حساب ، حد اکثر مخارج یکساله تحصیلین را صد و بیست لیره تشخیص داده بودند و حال آنکه برای دو محصلی که قبلا اعزام شدند در یکسال ششصد و پنج تاج لیره یعنی متجاوز از پنج برابر این مقدار بودجه تعیین گردیده بود .^۲ شاید بتوان گفت که علت کم کردن بودجه این پنج نفر از آن جهت

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیسی F - o - 60 - 5

۲ - شماره ششم مجله یغما کاروان معرفت ص ۲۳۳

بوده که عباس میرزا نایب السلطنه از حیف و میل و صورت حساب سازی مؤسسه کوک و سرپرست اولیهٔ دو محصل اطلاع پیدا کرده بود. کم کردن بودجه محصلین اعزامی و ... مایه خفت این محصلین در لندن و سخت گذشتن آنها در لندن گردید ...^۱

با وجودیکه عباس میرزا نایب السلطنه، مخارج تحصیل و خرج سفر محصلین را پرداخته بود، با اینحال بطوریکه در سفر نامه خواهید خواند، کلنل داری و سایر سرپرستان انگلیسی تا آنجا که می توانستند آنها را در مضیقه گذارده و سبب ناراحتیشان شده بودند. دولت انگلیس هم بعلت اینکه محصلین معرفی نامه ای از طرف هیچک از مقامات دولتی نداشتند، بدانها اعتنائی نمی کرد. شاید بی اعتنائی اولیاء دولت انگلیس نسبت به محصلین ایرانی. از اینجهت بوده است که در آن ایام ناپلئون در فرانسه از بین رفته بود و انگلستان هم یکباره ایران را فراموش کرده بود و به همین جهت کار تحصیل محصلین ایرانی در انگلستان با عدم توجه روبرو شد. در نتیجه محصلین در مدت چهار سالی که در لندن بودند با عسرت و ناراحتی ایام را میگذرانیدند. به موجب مندرجات سفر نامه میرزا صالح و اسناد معتبر دیگر وقتی عباس میرزا تصمیم به اعزام محصلین گرفت، کلنل داری برای هریک آنها سالی ۱۲۵ لیره کافی دانسته بود. ولی هنگامیکه آنان به لندن رسیدند، معلوم شد مخارج آنها سالی ۲۵۰ لیره می شود و بدین ترتیب میتوان دوران سخت و ناراحت کننده محصلین ایرانی را حدس زد و دریافت که بر آنها چه گذشته است.

ملاقات با هرشل

با وجود این میرزا صالح و سایر محصلین هنگامیکه در انگلستان به تحصیل اشتغال داشتند هیچگونه فرصتی را برای کسب علم و ملاقات دانشمندان از دست نمی دادند. چنانچه میرزا صالح و میرزا جعفر در روز چهارشنبه سوم ۱۸۱۸ (دوم محرم ۱۲۳۴) بدیدن سرویلیام هرشل^۲ (۱۸۳۸ - ۱۸۲۲) منجم بیامره مشهور که داورانوس را در ۱۷۸۱ (۱۱۹۵ هـ) کشف کرد، رفتند. هرشل اصلاً آلمانی نژاد و در شهر (هانور) آلمان متولد شده بود. در آن

۱ - شماره ششم مجله یغما کاروان معرفت ص ۲۳۳

Sir william Hersehell - ۲

ایام «هانور» ، ضمیمه املاك خاندان سلطنتی انگلیس بود و به همین جهت او نیز تبعه انگلستان شد و برای اقامت به لندن رفت .

جرج سوم پادشاه انگلستان (۱۷۶۰-۱۸۱۱) او را تحت حمایت خود قرارداد و مخارج ساختن رصدخانه و چند دستگاه دوربین را که در شهر «بات»^۱ بوجود آمد پرداخت . هرشل به پاس این مساعدت ها در سال ۱۷۸۱ که سیاره جدیدی را کشف کرد ، آنرا «جارجیوم سیدوس»^۲ یعنی ستاره جرج نامید که بعدها این ستاره بنام «اورانوس» خوانده شد .

در دورانی که هرشل در اوج شهرت بود دو محصل ایرانی او را ملاقات و از محضرش کسب فیض می کردند . میرزا صالح و میرزا جعفر با گرفتن سفارش نامه ای از دکتر (گریگوری) که معلم «میرزا محمد جعفر» بود به شهر «بات» رفتند و با هرشل ملاقات کردند .

میرزا صالح شرح این ملاقات را در روز چهارشنبه سوم اکتبر ۱۸۱۸ نوشته است این قسمت از نوشته او ، معرف میزان ذوق و دانش طلبی این محصل ایرانی در يك قرن پیش است که در سفرنامه خواهد آمد .

مراجعت به ایران

با وجودیکه محصلین ایرانی با مشکلات فراوانی در انگلستان مواجه شدند و حتی با آنان بدرفتاری می شد ، با این حال از کسب فیض و دانش غفلت نمی کردند و سرانجام پس از سه سال و نه ماه اقامت در آن کشور ، به ایران باز گشتند . در باره فتحعلیشاه و عباس میرزا از محصلین اعزامی استفاده نموده آنانرا بکارهای مختلف گماشتند . عبدالرزاق بیك دنبلی وقایع نگار دربار فتحعلیشاه پس از مراجعت این پنج نفر در کتاب مائر سلطانیه می نویسد : «استادان از ایران به انگلستان فرستادند و مبالغی خطیر هر ساله در وجه آن جماعت تعیین و بعد از چهار پنج سال مراجعت کردند ، و اکنون در ایران چخماق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی بعمل می آید تکلف و پرکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است ...»
هم او درباره فرا گرفتن زبانهای خارجی می نویسد :

1-Bath

2- Georgum Sidus

« مهربان حضرت بهمه لغت آگاه ... لسان فرانسه و انگلیس و هند و لسان اهالی له و لسان روسیه و لاتین و لسان نمسه ... »^۱ فرا گرفته‌اند . دنبلی در جای دیگر می‌نویسد :

« جمعی از آدمیزادگان این دیار را از مهندس و طبیب و توپچی و اهل صنعت و معلم سپاه به‌لندن که پایتخت پادشاه انگلیس است فرستاده ، چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار جهد بلیغ می نمودند ، و هر ساله مواجب و مرسوم ایشان از آذربایجان به‌لندن می‌رفت . در این سال (۱۲۲۵ هـ ۱۸۱۹ م) مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر کامل گشته و از لندن مراجعت نموده روی بدرگاہ آوردند ... اطباء و صنعتگران انگلیس نیز قابلیت ایشان را پسندیدند ، و حضرت نایب‌السلطنه بعد از ورود ایشان به این حدود ، مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاہ بطریق تعلیم و تعلم نزد ایشان شتابند و به آموختن لغات و کسب صناعات پردازند ... »^۲

از ذکر سر نوشت شش محصلی که به ایران بازگشتند ، خودداری می‌شود ، فقط زندگی سیاسی و علمی میرزا صالح را دنبال می‌کنیم .

میرزا صالح کیست ؟

مهندس میرزا محمد صالح ، پسر حاج باقرخان کازرونی است که در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه ، سمت منشیگری داشته است . چگونگی مهاجرت وی و یا خانواده اش از کازرون به تبریز ، درجائی روشن نشده است . عده ای از مورخان او را « شیرازی » معرفی کرده اند ، و حال آنکه او پسر « حاج باقر کازرونی » می‌باشد ، و شاید خودش کلمه شیرازی را بخاطر شهرت بیشتر ، کلمه « شیراز » نسبت به کازرون بدنبال نام خود آورده باشد .

میرزا صالح هنگام اقامت مستشاران نظامی انگلیسی در آذربایجان ، از طرف عباس میرزا به سمت منشی و مترجم سرگرد « لیندزی » افسر انگلیسی

۱- نمسه اتریش فعلی است .

۲- مائرسلطانیه وقایع سال ۱۲۲۵ هـ

منصوب شده و بدین ترتیب «دست‌نگار» این افسر نیز معرفی شده است .
 میرزا صالح از فضل و کمال لازم برای کار ترجمه برخوردار بوده، و احتمالاً از محصلین ایرانی دیگری که با آنها تحصیل می‌کرده برتری داشته است .
 او را دست‌کم باید هم‌پایه و هم‌طراز میرزا سید جعفر مهندس (مشیرالدوله اول) دانست که مقام شامخی در دستگاه قاجاریه بدست آورد. میرزا صالح در مراجعت به ایران به سبب دانستن چند زبان و آشنا بودن به فنون مختلفه هم مأمور تعلیم شاگردان دولتی شد و هم در دستگاه قائم مقام و عباس میرزا از وجود او در ترجمه و کارهای سیاسی استفاده می‌شد .

چگونگی تحصیل و آموختن زبان میرزا صالح

میرزا صالح در بسیاری از مأموریت‌های سیاسی داخلی و خارجی شرکت داشت و تامقام وزارت ارتقاء یافت . متأسفانه با همه تلاش و تحقیقی که برای شناسائی خانواده و بازماندگان او در فارس و آذربایجان شد ، هیچگونه اطلاعی بدست نیامد . بدین علت به معرفی او در این مختصر خاتمه می‌دهیم و بشرح زندگانی سیاسی ، علمی و فرهنگی می‌پردازیم :

آنچه که میرزا صالح را از دیدگاه اهل نظر صاحب ارج و منزلت می‌کند ، آشنائی او با فکر آزادی و آئین مملکتداری غربی بخصوص انگلستان و تشریح ترقیات جدید اروپا برای طبقه حاکمه ایران است . شاید بتوان گفت که اولین ایرانی است که از آزادی و «حکومت پارلمانی» سخن گفته است .
 میرزا صالح زمانی از آزادی و حکومت دسته‌جمعی دم زد که در ایران حکومت مطلقه از سوئی و نادانی و بیسوادی همگانی از سوی دیگر رواج کامل داشت .
 او زندگی منتظم اجتماعی مردم انگلستان را چنین توصیف کرده است :

«... پرنس ریجنت که پادشاه این شهر بالفعل است یعنی تاج پادشاهی که بر سر اوست همه افعال و احکام ملوکانه او به طریق پادشاه جاری است ...
 [او] نمی‌تواند دکان مردی کاسب‌کار را که در مسیر خیابانی قرار گرفته ، بدون رضایتش خراب کند ... »

میرزا صالح از دیدن و شنیدن آزادی که مردم انگلیس دارند ، به شوق و شغف درآمده می نویسد:

«... ولایتی به این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می نامند در عین آزادی نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کاملاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نمود مورد تنبیه واقع می شوند . نه احدی رایارای انحراف است و در عین آزادی به نوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یارای مخالفت نیست مگر اینکه مورد تنبیه واقع نشود . . . »

این جوان شیرازی که حتی دستار و لباسش را نیز - علیرغم دستور نواب و اعباس میرزا در انگلستان تغییر داد و ریشش را هم تراشید ، درباره خودش چنین نوشته است:

«... اینک ریش را تراشیده و لباس انگریزی در بر کرده و ملاحظه عادت قدیم را نکرده ام اگر ریش است قطع نظر از قاعده و عادت مثنی پشم است ، چهارماه بتراشی باز بلند خواهد شد .

میرزا از گردن بدستار و ریش که دستار پنبه است و سبک حشیش مقید به لباس ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم و در واقع گرفتار این و آن بودن و ترجیح کلاه پوست را به پرنس فرنگی دادن خوش آیند نیست ... »

میرزا صالح در نوشته هایش از عدالت و امنیت اجتماعی انگلستان به خوبی تمجید و یاد کرده چنانکه گوئی از مشاهده آنهمه آزادی و آزادگی در میان مردم و طبقه حاکمه انگلستان سخت متأثر شده و منظره بیدادگریها ، ستمها و کشتارهای پادشاهان و شاهزادگان خودکامه کشور خودش را بنظر آورده باشد ، صدای اعتراض سر داده ، وجود قوانین و آزادی های فردی و اجتماعی رایج در آن کشور را نعمتی برای خاص و عام دانسته است . او برای نخستین بار کلماتی که تا آن زمان در ایران کسی نشنیده بود ، در سفرنامه اش ذکر کرده و از جمله در مقام ترجمه لغات مراکز قانونگذاری انگلستان در برابر کلمه پارلمان انگلیس Parliament «مشورت خانه» و بجای مجلس عوام House of Parliament «خانه وکیل رعایا» و معادله مجلس

لردها House of Lord «خانه خوانین» را قرارداد است.

وی در وصف مجالس قانونگزاری انگلیس نوشته است :

«... قواعد دولت‌داری و قوانین مملکت انگلند، مخصوص است به خود انگلند. به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منظم است و نه این قسم مرتب - سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته اند تا اینکه به این پایه رسیده است...»

میرزا صالح در این سفرنامه از اختراعات و اکتشافات اروپا، از آزادی انتخابات و آزادی گفتار و مطبوعات، از چگونگی قضاوت قضاة و از اینکه «... در انگلند احدی از آحادناس را تنبیه نمی‌کنند مگر اینکه به قاعده و قانون ولایت ...» داد سخن داده و از اینکه دژخیمان شاهی چشم مردم را از کاسه در نمی‌آوردند و یا میر غضبان به فرمان شفاهی کسی را گردن نمیزند، اظهار خوشحالی می‌کند.

او همچنان از اخذ مالیات و از همه مهمتر در باره نهضت انقلاب و آزادی فرانسه به تفصیل یاد کرده است.

سفرنامه میرزا صالح تأثیر رسوخ تمدن و مظاهر مدنیت غرب را در تحولات و حوادث ایران بخوبی نشان می‌دهد. باید دانست که درست در همین روزگار برخورد و آمیزش ایرانیان با تمدن دنیسای پیش رفته اروپا آغاز می‌شود. تفاوتهای آشکاری که در طرز زندگی مردم اروپا با ایرانیان و رفتار طبقه حاکمه با آنها وجود داشت نظر روشنفکران ایرانی را جلب کرد و کم‌کم این عقیده قوت گرفت که ملت ایران اگر بخواهد پیشرفتی کند ناگزیر از قبول تمدن غرب و ترویج مظاهر آن تمدن در کشور خویش است، و پیش از هر کار باید برای ایجاد حکومت قانونی گام بردارد.

بی‌گمان در این جنبش آزادیخواهانه میرزا صالح از نخستین و بزرگترین پیشقدمان بشمار می‌رود. زیرا که او از جمله کسانی بود که از دیدن عقب افتادگی و فقر و مسکنت ملت و خود کامگی و ستمگری حکام به هیجان آمد و صدای آزادیخواهی را سردادند و کلمات، حکومت ملی، حکومت پارلمانی، آزادی و امنیت اجتماعی و ... را بگوش مردم ستمکش و بی‌خبر از همه جای ایران فرو خواندند. دانهائی که میرزا صالح و دیگر اروپا رفته‌ها در

سرزمین مستعد کشور ما کاشتند، سرانجام روئید و بارور شد و در نتیجه اندیشه‌های آزادیخواهانه در دماغ درباریان و تحصیلکرده‌ها و دیگر طبقات مردم کشور ما پا گرفت و محیط مساعدی برای نشو و نماى نهال مشروطیت که سالها بعد درختی تناور شد و میوه خود را به مردم ارزانی داشت، فراهم آورد. درینجا که میرزا صالح تازنده بود، نتوانست بارور شدن آرزوهای بلندی را که برای میهن خود داشت ببیند. در واقع اولین ثمره تلاشهای پی گیر میرزا صالح برای ترویج افکار آزادیخواهانه، انتشار نخستین روزنامه فارسی بنام «کاغذ اخبار»^۱ در ایران بود. این روزنامه را باید یکی از اساسی ترین پایه‌های فرهنگ و تمدن جدید در ایران دانست. جا دارد که درباره چگونگی ایجاد این روزنامه بسط مقال بیشتری داده شود.

نخستین روزنامه نگار و روزنامه در ایران

مهندس میرزا صالح، بدون تردید نخستین ایرانیست که چاپ و انتشار روزنامه و چاپخانه را در ایران رواج داد. او هنگام اقامت در انگلستان ساختن مرکب چاپ، تهیه حروف چاپخانه و حکاکی را آموخت و مدتی نیز در روزنامه های لندن کار کرد. خود او در این سفرنامه می نویسد: «... مدت ها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه در سر من افتاده بود چند روزی بعد از آن به لندن رفته و عالیجاه قولونل خان^۲ را دیده کیفیت را به او حالی کردم این مطلب را پسندید و از آن پس مستمر داتس نامی که استاد چاپ ساز است یعنی مختص به آن است که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میزند دیده که روزی دو ساعت بنده در کارخانه او رفته من الابدایه الی النهایه چاپ را آزموده ...»

میرزا صالح در جای دیگر می نویسد: «... الحق از ابتدائی انتهای کار از او آموخته و مشارالیه از راه خیرخواهی و نیک ذاتی و صداقت راستی و درستی کار خود را بمن نموده و مرکب سازی را با وجود اینکه خلاف قاعده کسبه

۱- متأسفانه از این روزنامه در ایران هیچ اثری باقی نمانده و فقط یک نسخه از آن در موزه بریتانیا و طلیعه آن نیز در تبریز در خانواده نخجوانی نگهداری می شود.

۲- Col. Darcy todd

آن ولایت است که مرکب چاپ مخفی داشته و بهیچکس نشان نمیدهند معهذابه بنده نشان داده خود وزن او نوع رفتاری با من کرده مبالغی متصدی اجناس چاپ سازی آن را با پرس Press کوچکی از برای من خریده و هرچه ابتیاع نموده در نهایت ارزانی بود و قدری ازوجه و اسباب چاپ باقی بود از سر گیرا و زلی^۱ قرض کرده و قدری نیز به مسترداتس قرض داده شده...،

میرزا صالح پس از مراجعت به ایران ، با وجود اشتغالات اداری فراوانی که داشت به فکر تأسیس چاپخانه و انتشار روزنامه افتاد . او که همه جا روزنامه را « کاغذ اخبار »^۲ و چاپخانه را (باسمه خانه) نامیده است ، با ابزاری که همراه خود از انگلستان آورده بود و تحصیلاتی که در این فنون کرده بود خیلی زود موفق شد ، چاپخانه و روزنامه را راه بیا نندازد . میرزا صالح برای اینکه صنعت چاپ را در ایران رواج بدهد میرزا اسداله نامی را که از اهالی فارس و هم شهری او بود با مخارج فراوان برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترزبورگ فرستاد و پس از مراجعت ، وی را مأمور تأسیس چاپخانه ای در تبریز کرد . سید حسن تقی زاده از قول یکی از چاپچی های قدیمی می نویسد : « مشهدی اسد آقا باسمه چی معروف تبریزی که خودش حالا (در سال نگارش ۱۳۳۰ هـ) زنده و مطبعه قدیمش هنوز در تبریز دایر است ، روایت می کند که میرزا صالح شیرازی وزیر تهران ، میرزا اسداله نامی را از اهل فارس با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترزبورگ فرستاد و مشارالیه پس از مراجعت در تبریز با دستیاری آقارضا مطبعه سنگی تأسیس نمود و اولین کتابی که در آن مطبعه چاپ شد قرآن مجید بود »^۳

نقل این روایت ، علاقه فراوان میرزا صالح را به ترویج صنعت چاپ در ایران می رساند و به همین جهت باید او را از پیشقدمان صنعت چاپ و روزنامه دانست^۴

Sir Gore Ouseley Barth - ۱

۲ - کاغذ اخبار ، ترجمه انگلیسی News Paper است که میرزا صالح بر روی روزنامه بدون نام خود گذارده بود .

۳ - روزنامه کاوه دوره جدید شماره ۵

۴ - قبل از این تاریخ ، نخستین چاپخانه در سال ۱۶۴۱ م (۱۰۵۰ هـ) در

در حالیکه بسیاری از مطلعین و نویسندگان^۱، تاریخ انتشار اولین شماره «کاغذ اخبار» میرزا صالح را روز دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ هـ ق میدانند. دو صفحه از کاغذ اخبار که در کتابخانه فاضل فقید حاج محمد آقا نخبجوانی نگهداری شده و بنام (طلیعه کاغذ اخبار) و به اصطلاح امروز (فوق العاده) آن روزنامه است، تاریخ نخستین برگ روزنامه چاپی را در ایران «عشر آخر رمضان المبارک ۱۲۵۲» مسلم میدارد. بنابراین سه ماه قبل از انتشار اولین شماره روزنامه «کاغذ اخبار» طلیعه آن منتشر شده و شاید در این مدت اوراق دیگری نیز انتشار یافته باشد که از آنها اطلاعی در دست نیست.

قبل از اینکه به بحث درباره اولین شماره روزنامه «کاغذ اخبار» و نظرات مختلفی که ابراز شده پردازیم، عین مندرجات (طلیعه کاغذ اخبار) را نقل می‌کنم:

اعلام نامه ایست که بجهت استحضار ساکنین ممالک
محروسه ایران قلمی و تذکره مینماید.

برای صوابنمای ساکنین ممالک محروسه مخفی نماناد که همت ملوکانه اولیای دولت علیه معروف بر این گشته است که ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان است لهذا بحسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعة ثبت و باطراف و آکناف فرستاده خواهد شد اما اخبار شرقیه عبارتست از عربستان و اناتولی و ارمن زمین و ایران و خوارزم و توران و سبیر و مغلستان و تبت و چین.

→ شهر جلفای اصفهان بوده که بوسیله مبلغین مسیحی ارمنی بوجود آمد. همه حروف جو بی مسی و آهنی این چاپخانه با دست کشیشان کلیسای «وانک» جلفا ساخته شده و نخستین کتاب چاپ شده در این چاپخانه بنام «سرگذشت پدران روحانی» است، که نویسنده آن «هارانس وارک» کشیش بزرگ کلیسا بوده. این کتاب ۷۰۵ صفحه است که صفحات آن با الفبای ارمنی شماره گذاری شده است.

۱ - مجله آسیائی انگلیس برای اولین بار در جلد پنجم سال ۱۸۳۹ در باره نخستین روزنامه ایران که يك نسخه آن در (موزه بریتانیا) نگهداری می‌شود، مقاله جالبی انتشار داده است که بعدها مورخان ایرانی آنرا نقل و بدان استناد کرده اند.

وماچین و هندوستان و سند و کابل و قندهار و گیج و مکران و اخبار غربیه ببارتست از اخبار یروپ یا فرنگستان و افریقا و امریکا یا ینگی دنیا و جزایر متعلقه بآنها مختصراً هر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورت آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود ماهی يك مرتبه در دارالطباعه ثبت و بهمه ممالك انتشار خواهد نمود اکنون همین قدر اظهار میشود که بر همه طبقات خلق لازم است که بمفاد کن فی زمانك مثل اهل زمانك بنهیجی در رفتار و کردار خود قرار و مدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی میکنند و از آن طریق رفتار و انحراف نورزند تا آسودگی و راحت یابند . اولاً بشاهزادگان و مطلق اولاد و احفاد خاقان مغفور اعلام میرود و این معنی ظهوری دارد که بعد از قضیه خاقان مغفور الی حال تحریر که عشر آخر شهر رمضان المبارک سال يك هزار و دوست و پنجاه و دو هجریست شاهنشاه اسلام پناه بقدر خردلی در مقام دل آزاری و رنجش خاطر هیچیک بر نیامدند و گذشت و عفوهای ملوکانه در ماده هریك از ذکور و اناث فرمودند .

اموال بی شمار ایشان را در شمار نیاوردند در نقد و مال آنها طمع نمی نکرده اند هر کس هر چه رامالك بود در تصرف داشت و بکرات مجرمان صدق بیان بعض شهریار عدالت آثار رسانیدند که قریب بیست کرور نقد و جنس را متصرفند بعلاوه جمعی کثیر از نسوان بازیگر مبلغی خطیر اسباب طلا و جواهر گرانبها و آلات نقره و اجناس نفیسه بطریق عاریت و رسم امانت بتصرف در آورده مخفی نموده اند . البته چنین اموال را بایست تسلیم پیشکاران دولت علیه نمایند ولیکن خسرو عدل پرور از علو همت خسروانی الثقات بعضی آنها ننمودند با وجود اطلاع بر حقایق احوال و اوضاع رجال و نسوان دیناری از مستمری ایشان نکاستند بعلاوه هر کراملكی بود بخود او واگذار نمودند و بتیول او مقرر فرمودند و همچنین وقتی چند نفر از اولاد مرحوم فرمانفرما به ولایت دور و نزدیک رفتند ، الثقات شاهنشاهی شامل حال ایشان شده مواجب و جیره هریك برقرار نمودند ایشان نیز بالثقات شاهنشاهی امیدوار شده بعضی بمکه معظمه و برخی بعتبات عالیات و جمعی بوطن مألوف مراجعت نمودند بلی اگر تفاوتی در اوضاع بعضی روی داده از این است که بکیفر کردار و سزای اعمال گرفتار آمده اند و آن این است که از هیچگونه امری از معاصی و قبایح اجتناب نداشتند خاصه در اواخر عهد خاقان مغفور که بر تعدی مردمان افزودند و جمعی از نوکران خود را براه زنی و ایذاء مترددین ماهور می ساختند چون درین عهد فیروز از جمیع اعمال قبیحه ممنوع شده اند انشاء الله تعالی پس ازین قدر راحت و لذت نیکنمایی و سلامت را دریافته بآسودگی و رفاه

زندگانی کرده و سعادت ابدی قرین گردند. ثانیاً بعلماء و فضلا و اشراف بلاد اعلام میرود که املاکی که در سنوات گذشته از مغضوبین بضبط دیوان آمده در این دو سال محض تفضل و رضای جناب باری املاک مزبور را کاملاً و طراً بتصرف مالکین و وارثین دادند و هر يك از فضلاء و اشراف که شرفیاب پیشگاه حضور گردید مبلغی بروظائف ایشان افزودند و هر کرا ملکی بود بعوض مستمری بتیول دادند از آنجمله املاک جمعی که تعداد آنها بدین مختصر ننگنجد تخمیناً زیاده از يك کرور قیمت آنهاست که بایشان بخشیدند و نیم کرور هم بعموم اعزه تیول مرحمت فرمودند و قرار آنکه ده يك خراج هر ملك را برسم وظیفه بارباب استحقاق بدهند که همه طبقات راضی و شاکر بوده و اگر فرضاً کسی نگران باشد باب عرض بازاست و کسی مانع عرض نشود و عرایض عموم خلق در حضور سلطان عادل خوانده میشود و جواب همگی صادر میگردد. بعد از این هر کدام از رعایا و ساکنین ممالك محروسه را دردی باشد. اولاً بپزرگی که از جانب شاهنشاهی ناظم آن ممکلت است بعرض مطلب پردازد اگر حاکم دادخواهی ننمود عرایض خود را بدیوانخانه شهر یاری فرستد که همیشه آن بهشت عدن را ابواب عدل بازاست سفرأ و حضراً عامه رعایا را در آن بارگاه بارو بجهت نظم مهام خلایق جمعی از مقرران در گاه در آن مامن مقیم اند و انجاح حوایج محتاجین را سر تا پا راضا و تسلیم چنانچه از مقیمان حضرت حاجت روا نگشت و از همه جا و همه کس مایوس و ناامید آمد و بدر دش علایجی نشد در آن حالت بخدمت جناب حاجی میرزا آقاسی شتابد و مطالب را معروض دارد و اشخاصی که بخدمت آن جناب رسیده اند لازم است که اجمالاً معرفتی باحوالشان بهم رسانند. از بدو دولت علیه جناب معظم الیه قبول هیچ لقب و منصبی را نکرده و نمیکنند و وجود شریف را وقف انجاح مرام مردمان فرموده اند خیر خواه بزرگان خدا مایل بضر را حدی نمیشوند و غمخوار فقر و عجزه و مالکین اند و از غایت ارادت و صداقتی که در خدمت شاهنشاه دارد اوقات شبانه روزی خود را صرف محامد ذات سایه خدا و اجرای شریعت غراء و نظم مهام دولت اسلام و تربیت اسباب و اسلحه سواره و نظام و آبادی بلاد و تعمیر خراب و احیای قنوات و تقویت دین مبین و حمایت دولت متین و حوایج مسلمین می نمایند هر کرا دردی و اندوهی باشد در خدمت آن وجود شریف عرضه دارد حاجت

خود را بی منت بر آورده ببند ، غنی و فقیر گدا و امیر را تفاوت ننهد اگر کسی را در فقرات اخیره شکی باشد راه امتحان هم باز است و این معنی در نظر اربابینش مبرهن باشد که پادشاه اسلام خلداله ملکه از روی رافت و مروت و عدالت با کافه ناس معامله میکند و آنچه اسباب راحت و آسودگی خلق خداست طالب اند درین سال که بسان سپاه نظام و غیر نظام پرداختند قریب یک صد هزار نفر از سپاه رکابی و مامور خراسان و یزد و کرمان و فارس و عراق و کرمانشاهان و قلمرو و آذربایجان و مازندران و استرآباد و متوقف دارالخلافه بحساب آمده تنظیم ولایات شرقیه منظور بود و بجهت وقوع حادثه و باد خراسان تادیب طایفه ترکمانیه الزم آمد چرا که طایفه مزبور نه دانا بطریقه خدمت و اطاعتند و نه از رسوم نوکری و رعیتی آگاه اند ، برای ، تنبیه گوکلان ویموت عزم گرگان و ملاحظه اماکن مزبور فرمودند نظمی بامور آنها دادند و جمعی از خانواری گوکلان را برسم گروی باعیال و اطفال آنها کوچانیده بدارالخلافه آوردند . و چون بحسب آب و هوا و چمن و جنگل و محل زراعت گرگان امتیاز دارد دو طایفه از طوایف ایلات ایران را محض عنایت مقرر فرمودند که در اماکن مزبور توقف و در نهایت رفاه زندگانی کنند پس ازین موکب همایون بسوی دارالخلافه سبک عنان آمد و در سلخ شهر شعبان المعظم در دارالخلافه نزول اجلال فرمودند و نیز بخصومه بار باب هنر و اهل حرفت و صنعت یقین باشد که درین خجسته عهد بهای کالای خدمت و صنعت بالا گیرد و بازار هنروران رواج پذیرد و زحمت هیچ هنرمند و صنعتگر ضایع و باطل نشود و هر کس خدمتی کند که متضمن سود دولت علیه باشد از مکارم و انعام خسروی بهره یاب خواهد گشت میرزا زین العابدین تبریزی که از هنروران روزگار است کاغذ گر خانه ساختند سال قبل از خزانه عامره اخراجات باورسیده بفرنگ رفت و یحتمل در این سال ماهوت خلیجان تبریزی کت الحال برمه میشود بطوری ترقی کند که رخوت عموم ناس از آنجا بعمل آید و همچنین کاغذ بنجوی بیرون آید که از کاغذ خارج مستغنی شویم و اهل صنایع و هنروران هر شهر که بخاک پای مبارک مشرف شده اند بالمشافهه مشاهده نمودند و الحال بسایرین اعلام میرود که هر که پارچه اختراع کرد که متضمن منفعتی باشد پارچه مزبور را بحضور اولیای دولت آورد حکم محکمی با و مرحمت میشود که از خراج دیوانی معاف باشد و بغیر از او کسی مباشر آن کار نشود عالیجاه حاتم خان جبه دار باشی

که وحید عصر است فشنگی تبیع که بهترین اسباب حربست و در ازاء آن نشان دولتی با انعام و خلعت باو مرحمت شد بریاری نام که یکی از استادان باروط سازی ایتالیا نیست باروطخانه ساخته که با چرخ آبی باروط میکوبد و باروطی که از آنجا بعمل میآید مثل باروط فرنگست نشان مرصع شیر و خورشید باو مرحمت شده عالیجاه محمدعلیخان قورخانچی باشی که از تربیت یافتگان ولیعهد مغفور است و بجهت کسب و هنر به فرنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الحال دستگاه توپ ریزی . توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنی ساخته که روزی يك عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند عالیجاه مستر لاتین مهندس انگلیسی لوله ترتیب داده که در آن لوله بتوسط منقب زمین را حفر کرده بقدر لوله مرقومه آب از زمین بیرون میآورد عالیجاه سعیدخان مسیحی مدتها اوقات صرف معدن نموده سه سالست در قراجه داغ معدن مسی بیرون آورده سال گذشته دو توپ شش پوند از همان معدن مس ریخته و بچرخ بسته برسم پیشکش بنظر شاهنشاهی رسانیده و در ازاء آن قریه شیخدرمیانج را که يك هزار و پانصد تومان مداخل اوست بتیول مرحمت فرمودند و هشتاد و چهار عراده توپ بمقاطعه فروخت که تا شش ماه دیگر بسرکار شاهنشاهی سپارد. عالیشان جعفرقلی بیک افشار را ولیعهد مرحوم بر روسیه فرستاد در معدن سیبری کار کرد ماهر آمده اکنون در معدن نایج مازندران گلوله میریزد سال قبل یکصد هزار گلوله چرخ ریخته بتوپخانه فرستاد چند نفر معدنچی انگلیسی هم آمده اند که در معدن آهن آب کنند. و اسباب بریزند معلوم نیست که در معدن آذر بایجان کار کنند یا مازندران الحال يك نفر استاد شکر ریز ضرور است که شکر مازندران را تصفیه کند و نیز يك نفر استاد نیل پزی شوشتر نیل بریده بسازد و بهر يك بعد از انجام خدمات وظیفه مرحمت میشود که ابدأ محتاج نشوند و نیز حکم شاهانه صدور یافته که حکام ممالک تاشب عید نوروز آینده حساب سالانه خود را تمام نمایند که ابتدای سال نو در ولایت باقی نماند و هر يك در مال دیوانی مسامحه و رزد هر چه باورسد بجهت قصور در خدمت اوست و بسر حد نشینان و حکام همه ولایات احکام صدور یافته که با ولایات جوار بطریق رفق و وداد رفتار نموده با مسافرین و متردین و تجار و رعایا کمال سلوک و رعایت را بجا آرند و بنهایت حرمت و عزت رفتار نمایند و هر يك همه اسباب و

آلات حرب و اسلحه و تدارك دفاع را آماده داشته و بدون سبب با کسی مناقشه نکند و در خصومت و منازعه احدی سبقت نوردد و این معنی نیز معلوم باشد که ماهی یکم رتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خلق باشد در دارالطباعة انطباع و بهمه ممالك محروسه فرستاده خواهد شد . (پایان طلیعه کاغذ اخبار) بدرستی ننمیدانیم که بعد ازین فوق العاده شماره دیگری نیز منتشر شده و یا بطوریکه خواهد آمد فقط شماره اول منتشر گردیده است .

اولین شماره کاغذ اخبار

اکنون می پردازیم به توضیح درباره اولین شماره روزنامه کاغذ اخبار متأسفانه در ایران هیچگونه اثری از نخستین شماره مذکور در دست نیست. تنها در موزه بریتانیا یک نسخه از اولین شماره این روزنامه ضبط و نگهداری میشود .

مجله انجمن آسیائی^۱ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۹ زیتعهده ۱۲۵۴ - تحت عنوان «روزنامه ایرانی» چنین می نویسد : «ذیلا مندرجات یک روزنامه فارسی که در تهران با چاپ سنگی چاپ میشده ، برای نشان دادن نمونه ای از ترقی سیاسی ایرانیان درج میشود . قبلا باید توضیح داده شود که چاپخانه بتازگی وارد ایران شده و این روزنامه چند سالست که زیر نظر و بامدیریت میرزا صالح دائر شده . ایشان یکی از وزرای اعلیحضرت شاه است و بیک مأموریت سیاسی به انگلستان فرستاده شده بود. اصل این روزنامه در دو ورق بزرگ چاپ میشود و فقط در یک روی اوراق مطالبی نوشته شده و پشت ورق سفید است. خطوط روزنامه خوانا و بالای آن نشان شیر و خورشید ایرانی است» مجله آسیائی پس از این مقدمه کوتاه ، قسمتی از شماره اول روزنامه را گراور کرده که بدین شرح می باشد :

اخبار و وقایع شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۵۳ در دارالخلافه تهران انطباع یافته . اخبار ممالك شرقیه

در ذیل این سطور ، اخبار تهران و سایر ولایات ایران و بعد در زیر عنوان «اخبار ممالك غربیه» اخبار اروپا و عثمانی درج شده است و با عنوانهای مقالات جمعاً ۲۱۷ سطر مندرجات هر صفحه است . برای نمونه یکسطر از روزنامه را نقل میکنم :

«دارالخلافه تهران عالیجاه مقرب الخاقان خداداد خان از سفارت اسلامبول معاودت نمود نامه از اعلیحضرت سلطان محمود بحضور اعلیحضرت شاهنشاهی آورد از آنجا که سفارت مشارالیه مستحسن رأی جهان آرای شهر یاری افتاد بعد از تبلیغ نامه و عرض مراتب مأموریت خود خاطر مبارک از اواخر سندگان گردید و پایه اعتبار عالیجاه مشارالیه باعلا مدارج رسید و اورا بوزارت خود مفتخر و سرافراز ساخت .»

علاوه بر مجله مذکور ، یکی از نویسندگان فرانسوی بنام «ادمون دوتا پل»^۱ در کتاب (تاریخ قاجاریه) که در سال ۱۸۷۳ م (۱۲۹۰ ه) در پاریس چاپ کرده ، درباره روزنامه کاغذ اخبار چنین نوشته است :

«در عهد محمد شاه بسال ۱۸۳۷ (۱۲۵۳- ه) اولین بار در تهران روزنامه دولتی انتشار یافت که ماهانه منتشر میشد . تاریخ انتشار شماره اول آن اول ماه مه [مطابق دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳]^۲ است . این روزنامه بسا چاپ سنگی به قطع يك ورق بزرگ در روی کاغذ خانبالغ چاپ میشد ، ولی چاپ آن چندان عالی نبود .

روزنامه مذکور نام مخصوصی نداشت ، فقط در آخر صفحه اول آن نشان دولتی ایران نقش بود . همین روزنامه است که پس از تغییرات مختصری بصورت روزنامه وقایع اتفاقیه یعنی روزنامه رسمی تهران درآمده است .»

به اسناد نخستین شماره «کاغذ اخبار» و آنچه که «ادمون دوتا پل» نویسنده فرانسوی نوشته است ، همچنین نسخه باقی مانده «طلیعه کاغذ اخبار» که هم

Edmond du Temple ۱

۲ - اقتباس از تقویم دوهزار ساله میلادی و ۱۴۰۰ سال هجری استخراج
عبدالفار سال ۱۳۲۱ هجری .

اکنون در اختیار خانواده نجووانی است، تاریخ انتشار نخستین نسخه روزنامه فارسی سال ۱۲۵۲ (۱۸۳۶ م) و تاریخ انتشار مرتب آن ۱۲۵۳ هـ (۱۸۳۷ م) می باشد.

بنابراین، بطور قطع و صحیح میتوان گفت که در زمان سلطنت محمدشاه این روزنامه منتشر شده و حال آنکه سیدحسن تقی زاده در مجله کاوه نوشته است: «شاید ابتدای تأسیس آن بعهد فتحعلیشاه میافتد...»^۱ ظاهراً این اشتباه نویسنده باید از آنجا ناشی شده باشد که مجله آسیائی انگلیس در مقاله ای که در سال ۱۸۳۹ م (۱۲۵۵ هـ) منتشر کرده نوشته است (... و این روزنامه چند سالست که در تحت مدیریت میرزا صالح دائر شده...)^۲ سید حسن تقی زاده که ظاهراً از انتشار اولین نسخه روزنامه و طبع اخبار آن اطلاعی نداشته اند از نوشته مجله آسیائی به عبارت (چند سالست .. دائر شده) و با توجه باینکه میرزا صالح از رجال معتبر عهد عباس میرزا و فتحعلیشاه بوده است، گمراه شده و چنین پنداشته اند، که انتشار روزنامه میرزا صالح بایستی در اواخر سلطنت فتحعلیشاه صورت گرفته باشد و حال آنکه وجود «طلیعه کاغذ اخبار» در ایران و نسخه اول روزنامه درموزه بریتانیا این شک را برطرف می کند، زیرا فتحعلیشاه در ۱۲۵۰ هـ (۱۸۳۴ م) فوت کرده و محمدشاه نیز که در این سال به تخت سلطنت نشسته در ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷ م) درگذشته است.

صدرهاشمی که بزرگترین محقق جراید و مجلات ایران است در باره قدیمترین روزنامه در ایران می نویسد: «قدیمترین روزنامه به زبان فارسی در ایران منتشر شده روزنامه ایست که در حدود ۱۲۵۳ قمری به مدیریت میرزا صالح شیرازی در تهران تأسیس و طبع گردیده است.

از روزنامه مذکور باهمه تفحص و کوششی که به عمل آمد نسخه بدست نیامد و تنها اطلاعی که درباره آن داریم شرحی است که در مجله انجمن آسیائی نوشته شده...»^۳

ایشان سپس نوشته اند «... مدت انتشار این روزنامه مانند آغاز تأسیس آن معلوم نیست و بنابراین وجود آن را نمی توان آغاز نشر روزنامه در ایران دانست [و حال آنکه] پیدایش روزنامه بطور مرتب و منظم از اقدامات میرزاتقی خان امیرکبیر، در زمان سلطنت ناصرالدینشاه است و این مرد بزرگ مانند

۱ و ۲ - مجله کاوه دوره جدید شماره ۵

۳ - تاریخ جراید ایران و مجلات جلد اول ص ۲

اقدامات مفید و اساسی دیگری که در ایران انجام داد ، به تأسیس روزنامه و نظیر جراید اروپا اقدام نمود و در دوران وزارت خود روزنامه‌ای بنام وقایع اتفاقیه تأسیس و منتشر کرد ^۱،...

ادوار براون مستشرق انگلیسی و نویسنده تاریخ مطبوعات ایران بنحو دیگری از نخستین روزنامه‌های ایران یاد کرده و نوشته است :

«... روزنامه‌های اولیه در ایران ، پیش از پیدایش مطبوعات دوره کنونی که شبیه روزنامه درباری دیگر ممالک و کشورهاست عبارت بود از اطلاعیه‌های کوتاهی متضمن اخبار و اعمال شخصی پادشاهان وقت . نویسندگان روزنامه‌ی درباری معروف به وقایع نگار بودند که امروز دیگر چنین مقاماتی وجود ندارد ، اگر چه سبک و عنوان آن هنوز هم باقی می‌باشد ^۲ .

با وجودی که اکثر مورخان انتشار روزنامه مرتب را در ایران باشک و تردید تلقی می‌کنند ، با اینحال بعد از روزنامه (کاغذ اخبار) دومین نشریه مرتبی که در ایران چاپ و منتشر شد ، روزنامه آشوری وزارت باهرا که بمعنی «شعاع روشنائی» است و در شهر ارومیه (رضائیه) و به زبان آشوری منتشر می‌شد . این روزنامه که مرتباً نشر یافته ارگان مبشرین و مبلغین مسیحیان امریکائی بوده و شماره اول روزنامه در تاریخ چهارشنبه اول ژانویه ۱۸۵۱ م (۲۷ صفر ۱۲۶۷) قمری انتشار یافته است . نخستین دسته مبشرین امریکائی دو کیش بنام‌های «اسمیت» و «دوایت» بودند که در ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۸ م) به ایران آمدند . این دونفر پس از مراجعت به امریکا به جمعیت «مبشرین امریکائی» اطلاع دادند که زمینه تبلیغ در ایران فراهم است . از این رو جمعیت مذکور کشیشی بنام «پرکینز» را به ایران فرستاده که او علاوه بر تأسیس کلیسا و کتابخانه ، مطبعه و مدرسه نیز دایر کرد و نخستین کتاب انجیل را به زبان فارسی و آشوری منتشر کرد . در اینجا به بحث خدمات مطبوعاتی میرزا صالح خاتمه می‌دهیم . و بکارهای سیاسی او می‌پردازیم .

شرکت در مذاکرات صلح ایران و روس

پس از شروع دوران دوم جنگ‌های ایران و روس و الکساندر سرگیویچ گریبایدوف ، به سمت منشی اداره امور سیاسی ایران و عثمانی در ستاد فرماندهی ژنرال «پاسکویچ» فرمانده روسی قفقاز ، گرجستان و ارمنستان تعیین گردید . پس از تصرف نواحی ایروان و نخجوان به وسیله ارتش روسیه ، گریبایدوف از قلعه عباس آباد به ناحیه قره ضیاء الدین (بین خوی و ماکو) آمده با عباس میرزا

۱ - تاریخ جراید و مجلات ایران جلد اول ص ۳

۲ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ، ترجمه محمد لوی عباسی ص ۱۳۱



تابلو نقاشی میرزا صالح - اثر یکی از نقاشان روس در سال ۱۸۳۹

نایب السلطنه ملاقات و در باره شرایط صلح مذاکره کردند . در این مذاکرات عباس میرزا نایب السلطنه ، میرزا اسمعیل انجدانی^۱ و میرزا صالح شیرازی را در مذاکرات صلح شرکت داد . گریبایدوف در یادداشت روز ۲۱ ژوئیه ۱۸۲۷ م (۱۲۴۲ هـ) خود به ژنرال پاسکویچ نوشته است : «... صبح در دامنه کوهستان جنوبی از طرف خوی ، سوار نظام مسلح و سربازان نمایان شدند و دیری نگذشت که چادرها را در محوطه بزرگی بپا کردند . ساعت يك بعد از ظهر ایشیک آقاسی از طرف عباس میرزا آمد . من با اتفاق مردم با استقبال او رفتم و میرزا اسمعیل و میرزا صالح در آن موقع نزد من بودند . ۲۰ میرزا صالح نه تنها در مذاکرات مذکور شرکت داشت ، بلکه قبل از وقوع جنگهای دوره دوم نیز دوبار به پترزبورگ رفته بود . هنگامی که عباس میرزا از رسیدن نامه هایش به امپراطور روسیه گله کرده و گفته بود : «... نامه ها را بهمان وضع نگاهداشته ام که برای تبرئه خود به تزار شمانشان دهم» گریبایدوف به او پاسخ داده بود «من یادآوری کردم که ابوالحسن خان [ایلچی] و حسن خان افشار و میرزا صالح دوبار در پترزبورگ بودند و توسط آنها ممکن بود شکایتهای عادلانه و منصفانه شما را بدربار تزار تسلیم دارند»^۲

این اشاره گریبایدوف می رساند که میرزا صالح در دستگاه نایب السلطنه مقام ارجمندی داشته تا جایی که می توانسته بحضور امپراطور روسیه برسد و نامه های نایب السلطنه ایران را به او تسلیم کند .

رسانیدن خبر قتل گریبایدوف

گریبایدوف در سال ۱۲۴۴ (۱۸۲۹ م) سفیر روسیه در دربار ایران شد . بعلت غرور و نخوت زیاده از حد و نگهداری چند زن گرجی که بعقد ایرانیان در آمد ، بودند در داخل خانه اش ، در جلوسفارت روسیه با آشوب و بلوای عمومی علماء و طبقات دیگر مردم مواجه شده ، خود و اعضاء سفارتش کشته شدند .

پس از اینکه خبر قتل او در تاریخ ۱۳ شعبان ۱۲۴۴ (۱۸۲۹ م) به تبریز رسید . عباس میرزا بلافاصله میرزا مسعود گرمرویی را به اتفاق میرزا صالح شیرازی مامور کرد که به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ فرمانده نیروی روسیه در قفقاز بروند و او را از جریان امر مطلع سازند و نیز اطلاع بدهند که بزودی محمد میرزا و قائم مقام برای عذرخواهی روانه روسیه خواهند شد .

۱ - ناسخ التواریخ جلد اول ص ۲۱۶

۲ - تألیفات گریبایدوف - ترجمه رضا فرزانه ضمیمه سفرنامه میرزا

مسعود .

۳ - ناسخ التواریخ جلد اول ص ۲۱۶

عضوهیئت اعزامی بروسیه

در این سفر، تزار روسیه موافقت می کند که خسرو میرزا پسر عباس میرزا به اتفاق هیأتی برای عرض معذرت و دادن گزارش حادثه‌ای که منجر بوقوع قتل سفیر روسیه شده بود به آن کشور بروند. این هیأت مرکب از خسرو میرزا - میرزا محمد خان زنکنه امیر نظام - میرزا مسعود گرمرودی - میرزا صالح شیرازی - میرزا بابا حکیم‌باشی و سیمنو بودند. در سفرنامه گرمرودی همه جا نوشته شده که در تشریفات رسمی «میرزا صالح» و «میرزا بابا» که هر دو طرف وثوق و اعتماد نایب‌السلطنه بودند، در کالسکه مخصوصی قرار می گرفتند و همواره طرف شور خسرو میرزا می بودند.

شرابخواری و قمار

هنگامی که خسرو میرزا در پترزبورگ اقامت داشت، یکی از افسران انگلیسی موسوم به کاپیتان مینیان بحضور خسرو میرزا معرفی شد. او مأموریت داشت از راه روسیه و ایران به هندوستان برود و مشاهدات خود را طی گزارشی به «مارکوئیس ولزی» فرمانفرمای کل هندوستان بدهد. کاپیتان مینیان از خسرو میرزا اجازه خواست که هنگام مراجعت به ایران همراه و همسفر او باشد و خسرو میرزا به او اجازه داد. کاپیتان مینیان از میرزا صالح شیرازی و میرزا بابای حکیم‌باشی (حاجی بابا محصل طب در انگلستان) مکرر نام برده، مطالبی از اخلاق و رفتار آنها نقل کرده که بسیار خواندنی و شنیدنی است. از جمله نوشته است: «مهماندار شاهزاده، مبالغ هنگفتی از انواع شراب در آبدارخانه خسرو میرزا بار کرده بود تا در راه به او خوش بگذرد. از همراهان شاهزاده این میرزا بابای حکیم‌باشی بیش از همه در شرابخواری افراط می کرد، و عذرش این بود که «هواسرد است و جبه من چندان گرم نیست» و دیگران هم نصیحت می کرد که يك گیلای بنوشند، و چون طبیب بود و خود هم به این دستور عمل می کرد دیگران نیز «تعجوز» او را متابعت می کردند. گاه می شد که يك بطری کنیاك انگلیسی را لاجرمه سرمی کشید ولی هرگز هست نمی شد و خللی در قوای او راه نمی یافت.^۱

چندین سال قبل از این، این مرد به همراهی چند نفری از هموطنانش به انگلیس فرستاده شده بود که تحصیل طب کند. مدت مدیدی در آنجا ماند ولی بقدری تنبل بود که تصدیق طبابت تحصیل نکرد. صورت ظاهری با اخلاق

۱ - نوشیدن يك بطری کنیاك انگلیسی در يك لحظه و مست نشدن میرزا بابا بنظر میرسد از دروغهای شاخدار افسران انگلیسی باشد.

واقعیست بقدری تفاوت داشت که حتی ابلیس هم ممکن نبود فریب بخورد ولی يك امتیاز عمده بر اقران و امثال خود داشت و آن این بود که بدیهای مارا هم بر عیوب شخصی خود اضافه کرده بود .

برای جلب نفع و کسب ثروت يك زن متمول چاق و زشت گرفته بود ، عباس میرزای ولیعهد هم به او دهی موسوم «خواجه» در آذربایجان داده بود ، و چون چنین ثروت و استطاعتی بهم زده بود در صدد بود که زن دیگری ، و بلکه هم دوزن دیگر ، بگیرد و می گفت : «اما این دفعه از روی سلیقه فطری خود زنی اختیار خواهم کرد تا چشم همه لذت ببرد .»

کاپیتان مینیان ، پس از ذکر شرابخواری همراهان خسرو میرزا باز مینویسد :

«میرزا صالح و میرزا مسعود به قمار عشق مفرطی داشتند ، و در یکی از منازل راه در منزل یکی از نجبای روسیه بازی میکردند ، و این روسی از آن تر دستها بود و این دومرد بی تجربه حریف اونمی شدند ،

دراهر چون شاهزاده می خواست دوسه روزی بماند کاپیتان مینیان و همسرش از همراهان جدا شدند و رفتند ، روز بعد به قریه خواجه رسیدند که ملک میرزا بابای حکیم باشی بود ، و شب آنرا انجامزل کردند و از نیش ککها عذاب زیادی کشیدند ^۱

ماموریت انگلستان

میرزا صالح در سال ۱۳۳۷ هـ (۱۸۲۱ م) از طرف عباس میرزا نایب السلطنه ، به عنوان سفارت به انگلستان رفت تا از آن دولت تقاضای عزل «هنری ویک»^۲ وزیر مختار دولت انگلیس در ایران را بنماید . میرزا صالح در محرم ۱۳۳۸ (سپتامبر ۱۸۲۲ م) به لندن رفت و چون زبان انگلیسی را خوب میدانست و با سفرا و مأموران انگلیسی که سالها قبل در ایران ماموریت داشتند ، آشنائی کامل داشت ، موفق شد مأموریت خود را بخوبی انجام دهد .

کنل هنری ویک که میرزا صالح برای احضار او به لندن رفت در سال ۱۲۲۳ هـ (۱۸۰۸ م) به اتفاق هیأتی که شرکت تجارتی هند شرقی مأمور دربار ایران کرده بود ، به تهران آمد . او در آن هنگام افسر سواره نظام مقیم مدرس بود و مأموریت داشت از نظر سوق الجیشی گزارشی برای ارتش هند تهیه کند . هنری ویک بر اثر طول اقامت در هندوستان و ایران کاملاً به زبان فارسی آشنا شده بود و هنگامیکه هنری الس^۳ از طرف دربار انگلیس با سمت وزیر

۱ - مجله یغما سال ششم شماره ۸

۲ - Sir Henry Hllis - ۳ HenRy willock

مختاری به تهران آمد ، وی مقام منشی گری زبان فارسی را در این سفارت یافت و در ایران بود تا آنکه در سپتامبر ۱۸۱۳ - (رمضان ۱۲۲۸) با الس به انگلستان برگشت .

درغیاب وزیر مختارانگلیس ، جمیز موریه نویسنده کتاب معروف حاجی بابا ، به سمت کاردار در ایران تعیین گردید . در سپتامبر ۱۸۱۴ (شوال ۱۲۳۰) هنری و بلك باردیگر به ایران برگشت و بجای جمیز موریه که به لندن احضار شده بود ، در ایران سمت نمایندگی سیاسی انگلیس را یافت . در این ایام او غالباً برای ارتباط بیشتر با دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه و نظارت کامل بر مرزهای ایران و روس ، مقیم تبریز بود .

دراواخر اقامت هنری و بلك در تبریز ، حرکات و رفتار زشت و زننده او که در اثر طول اقامت در ایران بخود حق میداد در همه امور مداخله کند ، باعث انزجار خاطر عباس میرزا گردید . بخصوص که و بلك از پرداختن پول گزافی که فتحعلیشاه از نایب السلطنه خواسته و او بموجب عهدنامه آنرا حواله و بلك کرده بود ، استنکاف نمود .

این اقدام و بلك سبب شد ، تا نایب السلطنه نامه شدیدا للمحنی به دربار تهران نوشته و از شاه و دولت خواست که از دربار لندن احضار هنری و بلك را بخواهند . دولت ایران نامه ای در این باب بوزارت خارجه انگلیس نوشت و چون قبول تقاضای ایران به مسامحه کشید ، ناگزیر مهندس میرزا صالح برای احضار و بلك به لندن فرستاده شد . میرزا صالح چون به زبان انگلیسی تسلط داشت توضیحات حضوری به صدر اعظم انگلستان داد و دولت انگلیس بالاخره تقاضای دولت ایران را قبول کرد و جرج کایننگ وزیر خارجه ، صدر اعظم و سیاستمدار معروف انگلیسی (۱۷۷۰-۱۸۲۷) نامه زیر را همراه میرزا صالح ، به تهران فرستاد . در حاشیه نامه کایننگ ، ترجمه فارسی نامه او که بخط و ترجمه میرزا صالح است نوشته شده که عیناً آنرا نقل میکنیم . این ترجمه نشان دهنده سواد فارسی ، تسلط او بزبان انگلیسی و تطبیق لغات دو زبان بایکدیگر میباشد :

در دفتر خانه غربا^۱ ۲۷ ماه می ۱۸۲۳ قلمی شد :

چون عالیجاه میرزا محمد صالح مراجعت به ایران نمود ، باین مهلت فرصت را غنیمت شمرد به جواب کاغذی که جناب شما به مرکو بیژن لندن دری^۲ سابق نوشته بود پرداخت .

۱- در این تاریخ در ایران به وزارت امور خارجه دفتر خانه غربا می گفتند و سالها بعد وشاید در حدود سال ۱۳۳۹ عنوان رسمی وزارت دول خارجه معمول شد.

۷۷ مغر ص ۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

میرزا محمد علی خان

بریف مندرجہ ذیل

سید محمد باقر

سازن زنده بود بر رخسار

در این کتاب و غیره

۵۷
منتهی در حدیث

بہارِ دکنی

عزیز کنیز و برادرش

الذریب والفرس

Edwards
The Collins

de

First Minister of State to His Majesty The King of Persia

نامه جرج کابینگ صدراعظم انگلیس به وزیر خارجه ایران
در حاشیه نامه ترجمه و خط میرزا صالح نوشته شده است

من نمی‌خواهم در این باب کاغذ در خصوص رفتار و قابلیت مسترولك از جهت مراجعت اوازا ایران به انگلستان گفتگو نمایم لکن تنها به این فقره اکتفا نمود به جناب شما اظهار می‌سازد که محض بخاطر اعلیحضرت پادشاه ایران اعلیحضرت ولی‌النعمی نمی‌خواهد که سفارت مسترولك را چنانکه پیش از این در دولت ایران بودند تجدید و برقرار نماید . مسترولك بدارلخلافه تهران مراجعت خواهد نمود محض بخاطر اینکه اظهار نماید که حضرت ولی‌النعمی می‌خواهد که امورات دولت ایران را با کامیانی هندوستان منظم و برقرار شده باعث منفعت دولتمین باشد و اعلیحضرت ولی‌النعمی امیدوار است که این انتظام تازه محکم‌تر دلیلی تواند شد که اعلیحضرت ولی‌النعمی طالب و خواهشمند دوام و استحکام دوستی میان این دو دولت است چنانکه آن حضرت در کاغذ خود اقرار و اظهار این مطلب را کرده بود . مأذون بفرمائید مرا باینکه اظهار نمایم بجناب شما که چقدر خوشحال شدم در اطاعت و اظهار نمودن مطالب و مقاصد اعلیحضرت ولی‌النعم خود بجناب شما این آبرو را برای خود حاصل می‌کنیم به اینکه هستم نوکر ضعیف و بسیار مطیع جناب شما جارج کلنینگ^۱ .

۱ - کلنل هنری ویلک در خلیج فارس نیز دخالت‌های ناروایی می‌کرد و زمینه اشغال جزایری را از طرف دولت متبوعش آماده می‌ساخت . اما اعتراض دولت ایران و اقدامات بعدی که صورت گرفت عملیات او را متوقف کرد . برای نمونه یکی از نامه‌های او را عیناً نقل می‌کنم :

رقمہ هنری ویلوك وکیل دولت انگلیس در تهران به صدراعظم .
 « کارگذاران دولت علیه انگریز در هندوستان چنین دانسته‌اند که جزیره قشم متعلق بسرکار جناب امام مسقط است و نظر به اینکه در رأس الخیمه بر سپاه انگریز ناخوشی‌های بسیار بعلمت بی‌آبی و بدهوایی عارض می‌شده بآن رخصت جناب معظم‌الیه به جزیره قشم آمده‌اند و تصور این مطلب را نکرده‌اند که این امر باعث بیدماغی دولت ایران می‌شود . اگر می‌دانستند که جزیره قشم متعلق به دولت بهیه ایران است قبل از این اراده رخصت از اولیای این دولت علیه می‌خواستند . حال مدتی است که حسب‌الفرموده امنای دولت بهیه ایران وکیل دولت علیه انگریز بکارگذاران ممالک هندوستان نوشته است که امنای دولت ایران می‌گویند جزیره قشم از ایران است و روز بروز منتظر جواب می‌باشند و یقین است که منظور و پیشنهاد کارگذاران دولت بهیه انگریز که در هندوستان می‌باشند چنان است که کاریکه-»

هدایت در روضه الصفا ناصری در ذیل حوادث سال ۱۲۴۱ چنین می نویسد :

« چون هنری وولک وکیل دولت بهیه انگلیس از جانب اصل دولت در دربار این شاهنشاه مقیم همی بود و کار گزاران نواب نایب السلطنه بیهی جهاث از او خشنود نبودند و بقول و فعلش اعتنائی که باید نمی نمودند میرزا صالح شیرازی مهندس را بدارالملک لندن سفیر کردند و او وولک صاحب را معزول کرد . اهالی مشورتخانه دولت بهیه انگلیس مقرر کردند که پس از عزل وکیل دولت ایلامی سرکار کمپنی هندوستان در دارالملک ایران وکیل باید لهذا فرمان فرمای هندوستان جان مکدانلد کینز^۱ به سفارت مرسوم داشت و چون از اصل گسستن

منافی رأی امنای ایندولت بهیه باشد نکرده باشند و به امری اقدام نمایند که باعث رابطه دوستی و یگانگی باشد و توقع چنان است که فرستادن آدم فرمانفرمای فارس به جزیره قشم بجهت اعلام مراجعت سر کرده انگریز که در آنجا اقامت دارد چندی موقوف فرمایند به جهت آنکه تا حکم از گورنر به او نرسد ممکن نیست که از آنجا حرکت نماید و طریقه خواهش ایندولت علیه آنست که همین رقعہ که از ارسال نزد کار گزاران هندوستان شود البته در این زودیا ارسال خواهد شد .

وکیل دولت انگریز مشکل می بیند که مستر بروس وساطت در میان اهل بحرین و امام مسقط نموده باشد به جهت آنکه در همان اوقات وکیل انگریز با اولیای دولت علیه ایران عرض نمود که کار گزاران هندوستان حاضرند که به وساطت اهل بحرین را تابع و خراج گزار ایران نمایند و بر اولیای دولت بهیه را مشخص که چه قدر درین باب اصرار نمود و هر وقت خبر تازه می رسید امنای دولت بهیه را مطلع می نمود از گفتگوهای مشایخ بحرین با امام مسقط از جهت اینکه وساطت انگریز مقبول شود و در باب قرار بر پا داشتن علم احتمال کلی دارد که اصل نداشته باشد از اینکه آنچه تعهدات در میان مشایخ و امام مسقط شده بود بنظر اولیای دولت بهیه رسید و این مطلب در میان نبود در باب چهار ازارت تجار لنگه که از بصره می آمدند اگر آنها را گرفته اند بحکم سر کرده جهاز پادشاهی بوده در ازای اموال رعایای انگریز که سابق بر این ایشان گرفته بودند و مستر بروس بهیچوجه اختیار در روی دریا نداشت و هرگاه طوفان واقع شده و جهازات آنها غرق شد این قضایا در دریا بسیار است وکیل دولت علیه انگریز تعیین دارد که این بیعدالتی و بیمروتی که کردن مستر بروس گذاشته اند از برای برطرف نمودن آن اشخاص در هنگام تفحص و تجسس رسیدن این مطلب بر امنای دولت علیه معلوم خواهد شد که از مستر بروس خلاف قاعده صادر نشده »

و بفرع پیوستن منافی رأی امنای دولت بود جان مکدانلد کینز بواسطه عدم استبدال امنای دولت سالی در بندر بمبئی توقف گزید تا آخر الامر باستدعای نایب السلطنه خاقان صاحب قران باحضر اورماداد ...،

آنچه تا اینجا بنظر خواننده محترم رسید ، نکاتی بود که درباره زندگی شخصی میرزا صالح شیرازی که با مراجعه بمدارك و مأخذ معدود موجود فراهم شده بود . ولی چنانکه بیشتر هم گذشت از زندگی این مرد که یکی از پیشقدمان تحولات اجتماعی در کشور ما بشمار میرود اطلاعات بیشتری در دست نیست و ناگزیر درممین جابشرح زندگی میرزا صالح پایان داده سفرنامه اورا که منظور اصلی ازتالیف و نشر کتاب است ، بنظر می‌رسانیم .

اسماعیل رائین

تهران - مهرماه ۱۳۴۷

مؤلف این صفحات را بخدمت صاحب مکرم
 عالیجاه معلى جایگاه و لك صاحب ایلچی دولت علیه
 انگلیس عرض می کند که اول روزی که این نسخه
 را بعالیشان اخوی ام میرزا اسمعیل داد که بجهت خود
 صحیح کند گفت بعضی عبارات و جملهای بيمصرف آن
 را بیرون کند. بعد از اینکه از سفر گیلان مراجعت
 نمود و نسخه مذکور را دید معلوم شد که بسیار از
 آنها را در نسخه خود بنده انداخته است و این نسخه
 را از روی آن نوشته اند که در معنی هم این نسخه و
 هم نسخه دیگری که بجهت بنده نوشته اند نه بطریقی
 که شایست و بایست است نوشته، تقصیر هم بکس لازم
 نمی آید بعلمت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح
 کرده و بعد از روی آن نسخه نوشت. لهذا در این
 اوقات در صدد تصحیح دیگر بود و این نسخه از دست
 افتاد و بالفعل عالیجاه جارج و لك صاحب مطالبه نمودند
 بخدمت معزی الیه همین نسخه را فرستاد. انشاء الله
 اگر حیات باشد و نسخه بنده که بخط میرزا اسمعیل
 است صحیح شد این نسخه هم صحیح خواهد شد. ^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از وظایف حمد حضرت وهاب علی الاطلاق ولطایف مدح سلطان
مقدس‌ان آفاق ، هادی سبیل ، وشافع کل ، سید رسل محمد (ص) عربی آفتاب هر
دوسرای کسی که خاک درش نیست خاک بر سراو. مدح امیریکه سوار معرکه
دلیری ومردانگی ویدانورد مرحله مروت وفرزانگی.

چراغ شبستان دلها علی
کزو ظلمت کفر شد منجلی
امامی که بی باده مهر او
نخیزد کسی از لحد سرخرو

علیه السلام و درود نامعدود بر اولاد او که ائمه اطهارند باد که راهنمایان
راه حقاند و هادیان دین مطلق . و بعد ، این فقیر حقیر بی بضاعت کم استطاعت
بادیه گرد وادی گمنامی و بیدانورد صحرای بی سرانجامی محمد صالح خلف
مرحوم حاجی باقرخان شیرازی الشهیر بکازرانی .

روز چهارشنبه بیستم شهر جمادی الاولی - بندگان قایم مقام
دولت علیه ایران این حقیر را خواسته حکم فرمودند که چون نواب والا را
اراده آنست که چند نفر را بجهة تحصیل علوم فرنگ بهمراه قولونل خان
فرستاده باشند از معزی الیه احوال پیرس که کدام يك از اهالی ایران قابل تحصیل
علوم شما است اخراجات هر کدام چه خواهد بود . شب نزد قولونل خان رفته
احوال پرسیده حسب الصلاح معزی الیه شب دیگر مراتب را بخدمت بندگان
قایم مقام عرض کرد چون قولونل خان یک نفر از اسامی مأثورین را به اسم میرزا
جعفر قلمداد کرده مشارالیه را از حقیقت احوال اطلاع داد و قولونل خان اسباب
خانه خود را فروخت و کمترین مکنون خاطر خود را و عزیمت سفر را باقا اسمعیل
بر و جردی اظهار کرده مشارالیه اصرار بلیغ در ممانعت این سفر نمود .

روز بیست و نهم - عالیجاه میرزا محمد علی مستوفی الممالک
کمترین را احضار فرموده در این شب بخدمت معزی الیه رفته بعد از گفتگو
سؤال فرمودند که بعد از رفتن عالیجاه قولونل خان منظور نظر تو چیست که
چه کنی و چه خدمت را قبول می کنی در جواب معزی الیه عرض کردم که
منظوری ندارم مگر اینکه فراغت حاصل کرده بگوشت روم و زیاده خود را به
زحمات نیندازم فرمودند ما را منظور اینکه جسون حال از زبان و اوضاع
حضرات انگریزی استحضار داری مشغول کار و بار آنها شوی گفتم خرج من
کفاف نمی کند ، فرمودند زیاد می کنیم . عرض کردم سابقاً وجهی بمن نرسیده

۱ - نویسنده در این نسخه «گ» فارسی را در تمام موارد «ك» نوشته است مثلاً
گفتگو بصورت گفتگو یا گفت ، گفت نوشته شده است در نسخه برداری این نقصه
تصحیح گردید .

فرمودند، من بعد زیاد میرسد. خلاصه بهر قسم از اقسام متمسک بعدری شدم جواب فرمودند. بالاخر فرمودند که چنانچه نواب والا خدمتی بتور رجوع فرموده و تو بعمل نیاوری مورد مؤاخذه هستی. گفتگو قطع نشده. مرخصی حاصل و بمنزل قولونل خان رفته او را خبردار کردم که از برای من ممکن نیست که مرخصی حاصل کرده به همراه تو آیم جواب گفت چرا قبول نمی کنی که یکنفر از ما مورین شده بقدر کفاف خرجی گرفته به همراه من روی گفتم امشب فکر می کنم.

روز سلخ شهر جمعی الاولی - بدیدن کرمل داری رفته و عالیجاه میرزا مسعود بدیدن قولونل خان آمده بعد از گفتگو مذکور ساخنند که یکنفر بجهت آموختن زبان فرانسه وانگریز ولاتین وحکمت طبیعی خواهند فرستاد قولونل خان مجدداً از من سؤال فرمودند که ترا میل هست که رفته باشی ورخصت میدهی که نام ترا نویسم. گفتم بنویسید شرحی به بندگان قایم مقام معروض و مستدعی گردید که بنده را یکنفر از آنها نوشته مقرر^۱ فرمائید که بنده به همراه او روم. درین روز بچند نفر از دوستان بروز دادم که اراده من آنست^۲ که درین سفر روم. هر کدام جدا گانه تو بیخ و سرزنش علیحده به بنده کرده آقا اسماعیل تاجر بر و جروی از این معنی مضطرب شده هر چه منع نمود و ادله و براهین آورد چاره نمی بخشد. مالیخولیا پر زور است و از هر حال دلم مایل بتحصیل و سیاحت. امشب بیک دلیل مشارالیه را مجاب کردم. بمن گفت از کجا عمر و تو^۳ وفا کند که طی این سفر از تو بعمل آید گفتم در اینکه امورات سر نوشت قضا را آنچه باید و شاید در عالم کون و فساد قادر ازلی مقدر کرده است حرفی نداری گفت نه. گفتم هیچ میدانی که بزرگان وهادی راه هدی فرمودند که سادیومان فهومغبون^۴ گفت بلی گفتم چرا هر روزه تحصیل تازه نکنم و چشم دل را اگر توانم نوری نبخشم.

۱ و ۲ - در استعمال ضوابط در این نسخه دقت بعمل نیامده است. در بعض موارد از این قبیل: مقرر فاقد تشدید و آنست بدون مد نوشته شده است. این نقص نیز بهنگام نسخه برداری تصحیح شده است.

۳ - ظاهراً عمر به تو باشد یا عمر تو.

۴ - کسی که آقایی در روز را طلبید مغبون شد. کنایه از اینکه نمی شود هم دل بسته جاه و مقام بود هم دل در گرو دانش داشت.

گرچه وصالش نه بکوشش دهند
آنقدر ای دل که توانی بکوش

گفت درست میگوئی لیکن درین سفر مجموع جاهل خواهند بود چه منفعتی از صحبت آنها حاصل تو می شود گفتم افسوس است از تو . اولاً در هر سرزمین ملاحظه اشجار و انهار و کوهسار و چمن و صحرا و براری بالاخره^۱ هر آنچه از مخلوقات متصور می آید دلالت بر این می کند که صانع ازلی یکی است و در هر جا صنعت او بدون تفاوت بکار رفته و فیضان فیض او در دور و نزدیک رسیده قطع نظر از آن الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق^۲ بجای خود است همه مخلوقات او هستند و هر کدام از راهی ستایش معشوق ازلی و محبوب لم یزل را می کنند و موازنه مذاهب و ادیان را از روی تحقیق کرده انشاء الله دینی که جواهر ادیان و شرعی که خلاصه و نفس حقیقت است دریافت کرده از مذهب تقلید خروج کرده انشاء الله در دایره تحقیق داخل شده اگر فوت بمن برسد چون انما الاعمال بالنیات^۳ بجای خود است سروکار من با خدا . هر چه او کند شاکرم و اگر فوت من نرسد تحصیل علمی کرده و تحقیق مذاهب کرده و شرع و مذهب خود را از روی تحقیق دریافت نموده از امورات روزگار اطلاعی بهم رسانید^۴ مراجعت به ایران کرده بکار جمعی از مسلمانان آمده مورث نجات من خواهد شد . و چون تعلقی و پای بستی ندارم چه در فرنگ باشم چه در ایران . گفت اگر در اینجا بمانی جمعی از دوستان پیدا کرده از صحبت آنها بهره مند شده و جلب نفعی نموده بعد از چند سال در گوشه نشسته مشغول تحصیل خواهی شد گفتم در مراجعت اگر نواب والا ولی نعمت ما مرا قابل خدمت داند البته پارچه نانی بمن می دهد و اگر قابل نداند بعد از آن در گوشه نشسته مشغول مطالعه کتاب می شود . بالاخره اگر چه بیچاره لاجواب است لیکن چون سلق مختلف است و خیالات متفاوت به آن سبب مرا هیچ چیز نکفت و متغیرانه به منزل خود رفت .

۱- بالاخره .

۲- راهها بسوی خدا به تعداد نفوس است . منظور اینکه هر فرد با سلیقه خود می تواند بسوی خدا برود .

۳- همانا کارها تابع نیتها است .

۴- رسانیده .

امروز غره شهر جمعی‌الثانی - مطلقاً از بندگان خدایگانی حکمی نرسیده که آیا مرا رخصت می‌فرمایند یا نه. مضطرب می‌خواهم عریضه بنویسم که مرا رخصت فرمایند باین مضمون که جواب عریضه قولونل خان را قلمی نفرموده‌اند لیکن اگر منظور خدایگانی است که مشغول بخدمات نواب والا شوم و دست کفار [خوانده نشد] باشم مشارالیه بی‌نهایت بامن ناخوش است و سلوک او بامن نمی‌شود در این صورت اگر مرخص فرمایند بجای یکنفر به همراه ما مورین رفته در انگلستان تحصیل کرده مراجعت کنم تا قیامت شکر گذار^۱ خوان احسان خدایگانی خواهم بود. برخی دلایل و براهین در ضرر ماندن و منافع رفتن خود را نیز معروض داشته امروز ظهر بندگان نواب والا بنده را احضار فرموده بعد از عتبه بوسی فرمودند روی تو سفید به همراه قولونل خان می‌روی. عرض کردم بنده محض بخاطر معزی الیه نمی‌روم از برای تحصیل علم می‌روم. بلفظ مبارک فرمودند ما نمی‌دانیم حال چه صنعت را خواهی آموخت. عرض کردم بنده قابل صنعت نیستم آقامحمد کاظم حکاک و استاد محمد علی چقماق ساز بجهت صنعت خواهند رفت. باز فرمودند ممکن نیست که چیزی آموزی عرض کردم زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی، لیکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم. مرخصی حاصل و مراجعت به منزل کرده همه دوستان درس‌زنش برخاسته^۲ جرأت نمی‌کنم یکنفر از دوستان را ببینم همه تو بیخ و سرزنش می‌زنند. اگر چاره داشتم مطلقاً خود را با حدی نمی‌نمودم یا من خیال باطل کرده‌ام یا مردم را وسعت خیال تنگ و بفکر من نمیرسد. دلم از سینه به تنگ و بابخت خود در جنگم. بهزار لیت و لعل با حضرات قولونل خان و سایر رفقا قرارداد این شده که در روز دهم جمعی‌الثانی از تبریز بیرون شوند. بنده امروز صبح بخدمت بندگان خدایگانی مشرف شده فرمودند عصر پیش من بیا. عصر به همراه قولونل خان بخدمت خدایگانی مشرف شده بعد از ساعتی رخصت حاصل کرده فرمودند فردا صبح بخاکپای نواب والا مشرف شده مرخصی حاصل کن. بخانه برگشتم شب را استراحت کردم.

۱ - شکر گزار.

۲ - برخاسته.

فصل دوم

در بیرون شدن از تبریز
و سفر بطر پورغ و
سیاحت دریا الی انگلند

روز جمعه دهم جمادی الثانی سنه ۱۲۳۱

مطابق نوزدهم اپریل عیسوی سنه ۱۸۱۵ بخاکبای نواب والا مشرف شده سیاهه مقرر فرمودند نوشته برخی سفارشات شفاها بلفظ مبارک فرمودند. از آنجا رخصت حصول و بخانه برگشته نیم ساعت قبل از ظهر از منزل خود بیرون و روانه سفر گردیده الله الحمد از دست شماتت رفقا خلاص گشته هنگام بیرون شدن، آقا اسماعیل بروجردی و میرزا هاشم نویسنده ابراهیم خان قوللر آقاسی بمشایعت بنده از تبریز بیرون آمده الی پل آجی که خارج از تبریز است آمده از آنجا وداع ایشان کرده از هم جدا شدیم. الی نیم فرسخ به مستر دارتن یکی از افسران انگریزی برخورد ایشانشان را وداع نموده و بعد از آن داکتر شارب و حکیم کارمک و مستر هارت را دیده با آنها گفتگو کرده و از آنها وداع نموده بمنزل صوفیان پنج فرسخی تبریز رسیده. ده مزبور ده بزرگی است و رعایای او در نهایت رفاهیت مشغول بشغل خود بودند. شش ساعت از ظهر گذشته قولونل خان را دیده جای خورده بمنزل رفقا رفته. و از آنجا بمنزل خود رفته شام خورده.

روز شنبه یازدهم جمادی الثانی مطابق بیستم اپریل عیسوی - از منزل صوفیان هنگام طلوع فجر که شش ساعت و نیم قبل از نصف روز باشد از صوفیان بیرون بفاصله یک فرسخ و نیم به چمن یام رسیدیم. چمنی است در نهایت صفا و گلزاری است بغایت دلگشا، چشمه های شیرین خوشگوار در آن جاری است. چند باب خیمه سفید در آنجا زده. استفسار

۱ - ظاهر آ سنه ۱۲۳۰ باشد.

نمودم، مذکور ساختند که بندگان ظل الله سیمصد و پنجاه نفر سواره ترکمان را حکم فرموده اند که در آذربایجان آمده توقف و در رکاب نصرت انتساب بندگان نواب والا روحی فداء مشغول خدمات شده و در این اوقات فرمان همیون جاری شده که سوارهای مزبور بچمن یام متوقف نمایند. از خیام مزبور عبور نموده بفاصله يك فرسخ کاروانسرای خرابی است. از مترددین سؤال نمود گفتند از ابنه^۲ هلاکوخان می باشد. قریب به ششصد سال است ساخته اند. نواب والا مقرر فرموده اند که تعمیری بآن کرده بالفعل بنایان و عمله مشغول به تعمیر آن هستند. در حوالی آن کاروانسرا در کنار چمنی نشسته مشغول به نهارشده بعد از صرف نهار از آنجا سوار شده روانه مرنند گردید. از صوفیان الی کاروانسرای مزبوره فرسخ یا کمتر است و از کاروانسرا الی مرنند دو فرسخ و نیم. راه از کاروانسرا الی مرنند سرازیر بود و برخی سنگلاخ. تخمیناً حوالی ظهر وارد مرنند شده در خانه نظر علیخان مرنندی منزل گزین و عالیجاه معزی الیه در تبریز متوقف رکاب نصرت انتساب والا بود. دوسر معزی الیه یکی جعفر- قلی بيك و دیگری علی بيك، خلفان مزبوران در آنجا بودند. مشارالیها هر دو سرهنگ فوج پنجم و ششم افواج قاهره^۳ می باشند و نظر علیخان سرتیپ افواج مرنندی است. بعد از ورود بخانه معزی الیه ساعتی بخواب رفته در حوالی عصر استماع افتاد که رفقا از تبریز آمده اند. بخدمت حضرات رفته ساعتی صحبت داشتیم، خروج از آنجا بدیدن جلگه مرنند رفتم. الحق جایی است بی صفا آنچه استماع نمود و ارباب خبر مذکور ساختند مرنند مشتمل است بسی پرکنه ده^۴ فضایی است دلگشا. از فواکه^۵ آنجا سیب آنجا مشهور است که بهترین سیبهای آذربایجان است. بعد از ساعتی، حوالی عشا مراجعت بمنزل کرده نماز گزارده بعد از آن با رفقا در منزل قولونل خان شام خورده و شب را در منزل خود استراحت کرد.

روز یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی - سه ساعت از نصف شب

۱- همایون

۲- ابنیه

۳- فوجهای پیروزمند

۴- پراکنده ده.

۵- میوه ها

گذشته از خواب بیدار شده عریضه بخدمت بندگان قایم مقام معروض و بعد از آن سوار شده روانه راه شدیم . بفاصله دو فرسخ بمساحت معروضه در کناره جوی آبی ساعتی توقف و با رفقا نهار خوردیم و از آن پس سوار شده بعد از طی سه فرسخ به تنگی رسیدیم که او را تنگ کر کر می نامند . از آنجا گذشته تنگ مزبور سنگلاخ و ناهموار است . از تنگ الی کرکر تخمیناً دو فرسخ و نیم است . حوالی کرکر حاجی حاطم بیگ و سایرین رعایا را ملاقات کرده مشارالیه مردی مینماید پخته و خوش رفتار . نیافتم سبب چه بود که قولونل خان از رفتار او ناراضی حتی اینکه بخانه او نرفته درده خراب و ویران نشست . بعد از صرف شام در میان چادر خود رفته بخواب رفت .

روز دوشنبه سیزدهم جمادی الثانی - مطابق بیست و دویم اپریل عیسوی ، سه ساعت و نیم از منزل کرکر خروج و عازم به نخچوان شدیم . از کرکر الی لب آب ارس يك فرسخ و نیم است . در سررود ارس نشسته الحق جلگه اطراف جایی است باصفا . خواجه حافظ در لب این آب کیفی برده است که اشعار باصبا نموده شعری می نویسد :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

در لب آب اسبان سواری را مجموع بآب انداخته از آب گذشتند . چون آب رود طغیانی داشت ، پارچه کمی شکسته که بجهت حمل و نقل مترددین مهیاست آب برده مدتی معطل شده بهزار لیت و لعل اسباب را در بالای کمی گذارده با همه رفقا و قولونل خان در کمی نشسته از آب گذشتیم و بعد از آن نهار خورده قرارداد کردیم که بنه را به نخچوان فرستاده قولونل خان و سایر رفقا و بنده از آنجا بشهر قدیم ارامنه ، مسمی به جلغا رفته بعد از روانه ساختن بنه به همراه ایشان بدیدن جلغا رفته . جلغا در کنار رود ارس واقع شده دهی است خراب از آثار قدیم و ابنیه آن تنها برجی است از سنگ ساخته اند . مذکور میشد که برج مزبور متعلق بخانه خواجه نظر نام که کد خدا و بزرگ ارامنه بوده است می باشد . هنگامی که شاه عباس صفوی ارامنه متوقفین جلغا را از اینجا کوچانیده و به اصفهان فرستاد شهر مزبور خراب شده . گویا وجه تسمیه جلغا که یکی از محلات اصفهان و محل سکنی ارامنه است ازین راه است . حمام و کاروانسرا خرابه هر دو مسمی بخواجه نظر می باشد آثار آنها مانده است . و

از ابنیه جلفا پل عظیمی ساخته بودند که بالفعل يك دو طاق آن مانده است. در هنگام توقف آرامنه پل مزبور درست و محل عبور مردم بوده است. بالفعل بقدر دوازده آرامنه فقیر در آنجا سکنی دارند. و از آنجا بتماشای قبرستان رفتیم. در بالای هر قبری آثاری و علامتی است برخی شبان و صاحب گله بوده اند صورت گوسفند در بالای قبر آنها کشیده اند بعضی صورت آدمی در آن بود. گفتند هنگام عروسی اینها مرده اند. بعد از ملاحظه جلفا سواراسب شده روانه نخچوان شدیم. نزدیکی به نخچوان رودخانه عظیمی است. که او را ارپه چای میگویند رود مزبور به ارس ملحق می شود. از آنجا وارد به نخچوان شده در خانه عالیجه کریمخان توقف کرده. آنچه مذکور می شود از کرکالی نخچوان هشت فرسخ است. هشت ساعت و نیم از ظهر گذشته به نخچوان رسیدیم. در خانه کریمخان حاکم نخچوان منزل کرده شام با قولونل خان و سایر رفقا صرف کرده بمنزل رفته استراحت نمود. روزانه دیگر در آن توقف نمود. هنگام صبح بحمام رفته خروج از حمام بملاحظه شهر پرداخت. شهری زیاده از نصف آن خراب است. باقی آن افواها مسموع گردید که از ابنیه قزل ارسلان است. درب دروازه شهر قدیم و دو مناره که از آجر ساخته شده در دو سمت دروازه آن باقی مانده است. و گنبد مرتفع خرابی در مقابل دروازه است. مدارس چند دارد خراب و مساجد چند ایضاً خراب. حال تخمیناً زیاده از دو هزار درب خانه در آن مسکون نیست. رود ارس بفاصله يك فرسخ و دو فرسخ از سمت مشرق الی مغرب آن می گذرد. بفاصله يك فرسخی آن قلعه بطریق فرنگ بندگان نواب والا بنیاد فرموده اند مسمی بعباسیه با تدارکات و توب و توبخانه^۱ و آذوقه و مایحتاج محاصره در آنجا مهیاست. و علی الدوام افواج قاهره نظام در آن حاضر و توقف دارند. عالیجه کریمخان حاکم سرهنگ فوج نخچوانی است و خود معزی الیه اظایفه کنگرلو است. اکثر سپاه نخچوانی متوقف اینولا^۲ حشم نشین هستند. عصر روز مزبور بتماشای یکی از مساجد آنجا رفته الحق خوب مسجدی بوده است. بمنزل مراجعت کرده بعد از صرف طعام نماز گذارده استراحت کرد. روزانه دیگر

۱- توب و توبخانه
۲- این ولا (این ولایت)

روز چهارشنبه پانزدهم جمادی الثانی - چهار ساعت از نصف شب گذشته از نخجوان سوار و عازم شرور شدیم لیکن بعلت کثرت باران و طغیان رودخانه ارپه چایی ، عبور از رودخانه مزبور غیر مقدور رو بآن سبب عازم شرور نشده بخوک که خارج راه می باشد روان شدیم . خوک ده کوچکی است سرحد خاک نخجوان و ایروان است . بیشتر از ده خانه در ده مزبور رعایا سکنی در آن ده نداشت و اما اطراف ده بعلت اینکه همه چمن بود ، صفای روح فزا داشت . از نخجوان الی خوک پنج فرسخ بود و راه هموار است . شب در آنجا خوابیدیم .

روز پنجشنبه شانزدهم - شب گذشته سوار شده بعلت اینکه رود ارپه چای زور آور بود همه جا از دامنه کوه راه غیر متداول گذشته روانه شرور شدیم . شرور بسیار خوب قصبه ایست مشتمل بچند پرکنده . در ده دونه توقف و در میان باغی چادر زده منزل گزین گشته . رودخانه ارپه چای از میان شرور می گذرد و زراعت آن نواحی از رود مزبور می شود . باغات چند دارد . یکی از دهات شرور بالفعل طاعون گرفته کسی تردد به آنجا نمی کند . شب در میان باغ مزبور خوابیده سه ساعت از نصف شب گذشته تاتاری از اسلامبول وارد شد . نوشتجات چند بجهت قولونل خان داشته از جمله اخبار تازه اینکه ناپالیان^۱ مدتی بود که موافق قرارداد همه قرال^۲ فرنگ و عهد و میثاق همه قرال بجزیره^۳ که در کناره مدتر نیان^۴ و متعلق بفرانسه بوده رفته در معنی او را محبوس کرده اند و وقتی از آن گذشته موافقت با سر بازان مزبور نموده از جزیره^۵ البه خود را بیرون انداخته بفرانسه می رسانند و لویت هجدهم^۵ که مدتی از فرانسه فرار و بولایت انکرین رفته بود در این اوقات که ناپالیان کم قوت و بجزیره^۶ البه فرستاده شده بود بحماییت دولت انکرین و معاهده سائر قرال فرنگ بملک موروثی خود برگشته پادشاهی فرانسه متعلق و مفوض باو شده هنگام شنیدن گریختن ناپالیان از

۱- ناپلئون

۲- دول

۳- جزیره الب

۴- مدیترانه

۵- لویی هیجدهم .

جزیرهٔ البه ، فوجی معدود از پاریس که پای تخت فرانسه است بیرون فرانسه رفته یا بیشتر بحوالی سپاه میرسد در میان نگاری چهار راسبه نشسته با کمال تعجیل بسمت سپاه روان می شود . جنرالان و سرهنگان و سایر افسران مطلقاً اطلاعی نداشته که آیا کیست و چه آدم است که در میان نگاری می آید . قریب بیکصد ذرع یا بیشتر فاصله از سپاه مزبور از میان نگاری بیرون آمده در میان میدان با آواز بلند می گوید مرا چند خطاب با افسران و جنرالان فرانسه است . اولاً اینکه سالها اینهمه زحمات را بر خود و شما قرار داد کردم و دقیقه آرام نگرفتم و خود را بورطه هولناک انداخته مقصود من این بود که چون از طایفه فرانسه خود را میدانم خواستم طریقه بکنم که سایر قرال فرنگ ، فرانسه را آقای خود و بزرگ خود دانند و بهر حال مادامی که دنیا برقرار است نام شما بزرگ و همه قرال از شما حساب برند و از اول وهله که من قدم باین کار گذاردام الی حال ، روز بروز شماها در ترقی بوده اید . اگر خلاف میگویم کدام يك از جنرال و سایر افسران بهره یاب از مرحمت من نبوده اید و ترقی بشماها نداده ام . اگر اندک شما را وفا و نمک شناسی بود باین نهج تیغ بروی ولی نعمت و بزرگ خود نمی کشیدید . حال من که ناپالیان هستم بعلت ناسازگاری بخت و کج روی روزگار آنچه مقصود و مکنون خاطر من بود حاصل نشد . زیاده از این زندگی نمیخواهم . هر کدام را میل بکشتن من باشد بالفعل حاضر هستم مرا بکشد . سپاه مزبور بعلت اینکه قلباً ارادتی با و داشتند و افسران هر کدام علی قدر مراتبهم^۱ احسان از او دیده و ترقی از تربیت او یافته بودند بعد از استماع کلاً^۲ طراً^۳ مجدداً بندگی^۳ او را اختیار نموده و کمر اطاعت در میان بسته و بالفعل بتدریج سپاه از اطراف و جوانب بر سر او جمع می شوند . چا پارمزبور بخصوصه از اسلامبول روانه ایران که کیفیت را بمستر موریه که بالفعل ایلچی دولت انگریز است خبر دهد بنده مراتب را بطریقی که از قولونل خان شنیدم بخدمت بندگان خدایگانی قایم مقام دولت علیه معروض داشتم و از آنجا سوار شده روانه دولو شدیم . فاصله يك فرسخ و نیم از شرور گذشته به تنگ شرور

۱- باندازه رتبه ها شان .

۲- همگی جمعاً .

۳- بندگی .

رسیدیم. جمعی که همراه بودند مذکور ساختند که هنگامیکه رود ارس پرزور و طغیان نموده اینقدر بالامی آید که ازین تنگ می گذرد و عبور در آن هنگام غیر مقدور است، تنگ مزبور زیاده از يك ميل است. در دست راست تنگ جایی است که سابقاً در عهدیکه شیرین ارمنی منظور خسرو پرویز بوده جوی آبی ساخته که آب از آن جاری شده در حوالی ایروان بمحل مألوف اومیکدشته. آثار جوی مزبور بالفعل هویدا است. چون سرزمین ایروان و نواحی آن ملک ارمن بوده است هنگام سلطنت خسرو پرویز که عبارت از یک هزار و دوست و چهل سال قبل باشد، خسرو پرویز باغات چند بجهة شیرین غرت(*) نموده، بعضی از ابنیه دیگر بجهة او بنیاد نموده است. از تنگ مزبور گذشته بفاصله دو فرسخ در کنار جوی آبی جایی در نهایت صفا نشسته نهار خورده سوار و روانه منزل شدیم. حوالی ظهر وارد بدولو شدیم. در میانه چمن منزل کرده. الحق در دهات متعلقه بایروان پشه بسیاری است علی الخصوص درین منزل بعلمت اینکه باغات بسیار دارد. در چادر خود خوابیده بعد از عصر چایاری از بندگان قایم مقام وارد و تعلیق^۱ بقولونل خان و بنده مرقوم فرموده جواب آنها را بجسارت^۲ نوشته چایار مزبور را پس فرستاد. هنگام غروب آفتاب بارانی شدید آمده الحق هوا را مرطوب نمود و صفایی تازه بچمن مزبور داد و بنده هم این دو فرد را کرتاً بعد آخری^۳ می خوانم:

مشو غافل که ایام بهار است.
 سراسر کوه و صحرا لاله زار است.
 جهان رشك نگارستان چین است.
 سبا مشک ختن در آستین است.

روز جمعه ۱۷ شهر جمادی الثانی - یک ساعت از نصف شب گذشته از منزل دولوسوار و روانه ایروان گشته بعلمت بارش راه ما با تلاق بود. الی يك فرسخ ونیم بعد از آن بروی رسیدیم که بجز فصل بهار، سایر اوقات خشك است و این

۱- نامه.

۲- بجسارت.

۳- یکبار بعد از بار دیگر (بی دریی).

(*) غرس.

اوقات هم پر زور بود بحدی که دوسه قاطر بنه درآب افتاد . از رود مزبور گذشته بفاصله هزار زرع مجدداً همان رود در پیش آمده سه دفعه از آن گذشته صبح طلوع کرده دهات بسیاری از سمت یمین و یسار در راه هویدا بود. زراعات آنجا بسیار خوب است ، دوساعت بعد از طلوع آفتاب بده خرابه رسیدیم مسی بار دشت . ده مزبور را اردشیر ساخته است . در قدیم الایام شهر قدیم ایروان همین اردشت بوده است . حال خراب است . از دولو الی اردشت پنج فرسخ است از آنجا گذشته در نزدیکی ایروان به محلی رسیدیم که هنگامی که سپاه روس قلعه ایروان را محاصره کرده بودند در آنجا سنگرها ساخته بودند . محمد بیك سرهنگ و جمعی از اهالی نظام به استقبال قولونل خان آمده وارد بدولتخانه سردار گردیدند . ماهم بعقب آنها رفتیم . داخل بدیوانخانه سردار شده مرا بخاطر چنین رسید که چون امیر خان سردار بنده را اذن به نشستن در مجلس خود داده شاید بندگان سردار هم بهمان طریق بنده را مورد مراجع و تفقعات فرموده در هنگام ورود بدیوانخانه سردار خیال خام از دماغ بنده بیرون رفت . در گوشه حیران مانده عالیشان میرزا جبار تبریزی نویسنده بندگان سردار را ملاقات نمود . چون اولاً با رفقا گفتگویی کرد و با آنها تعارف بجای آورد بعلت اینکه بنده را دیده تهازل نمود بنده هم خود را بسمت دیگری کشیده او را ندیده انگاشته مشارالیه سایر رفقا را برداشته بخانه خود رفت . من بیچاره غریب با احدی آشنا نیستم از دولتخانه سردار بیرون آمده به آدم خود گفتم بهتر آنست که مراد میانه یکی از باغات برده لحظه آرام گیرم. متحیرانه در کوچه گردیده بعد از ساعتی نوکر قولونل خان را دیده مذکور ساخت که منزلی به قولونل خان داده اند . گفتم مرا هدایت کن . به همراه او بمنزل قولونل خان رفته^۱ . منزل او نیز زیاده از سه اطاق نبود. یکی را سرجنتها^۲ و دیگری را نوکران او گرفته بنده از راه بی علاجی در میانه باغچه آن خانه چادری زده در آنجا منزل کردم . لیکن از گرسنگی جانم بلب آمده :

۱ - نویسنده در بسیاری موارد اسم مفعول را بجای فعل استعمال کرده است مثلاً رفته ، گفته و خورده را بجای رفتم ، گفتم و خوردم آورده است . باین ترتیب اکثر جمله های این کتاب فاقد فعل میباشند .

۲ - گروهیانها .

پیش من گر خط پرگاری کشی
شکل نان بینم، بمیرم از خوشی

نانی خورده خوابیدم . عصر آن روز از خواب بیدار شده ترشه^۱ بارانی
آمده . اتفاقاً اطراف چادر من مملو بود بگل‌های رنگارنگ . طالع بنده در
این جا مدد کرده که منزل پیدا نشد . مناسب مثنوی میرزا نصیر خاطر خود
را به این شعر خورسند و خود را از غم بی‌منزلی فارغ می‌داشتم .

بروز ابر در باغی وطن کن .
چو گلبن تکیه بر سرو سمن کن .

حالی از تعارفات رسمی منزل پر صفا و چمنی دلگشا دارم و بالفعل مشغول
بنگارش این صفحه شد . امروز صبح جمعه ۱۸ شهر جمادی الثانی هنگام طلوع
فجر بیدار شد . بعد از نماز صبح بملاحظه باغ مزبور روان گشته الحق در هر
سرشاخی مرغی در آواز، و بهر گلشنی عندلیبی^۲ نغمه ساز .

بهر گلبن هزاری ساز برداشت
بهر سروی تیزرو^۳ آواز برداشت

چون دیروز هنگام ورود باین مکان نوکر سردار را اراده اینکه بیچاره
صاحب خانه و باغ را از منزل خود آواره کرده مرا جای در خانه او دهد و
محض اینکه بیچاره بی‌خانمان نشود من قبول نکردم و چادر را ترجیح باضرار^۴
بیچاره دادم الحمدلله جای من باعلی مراتب بهتر شد . بعد از نهار عالیشان
محمد بیك بیات ایروانی که سرهنگ فوج ایروان است اصراری فرموده که
بنده را بخدمت بندگان سردار برده امروز را بنده بالتماس موقوف داشتم .
يك ساعت از ظهر گذشته عالیشان محمد حسین بیك زنگنه نایب ایشك آقاسی
نواب والا را دیده الحق يك نفر آدم آدمی و شصادق با حقوق درست آشنای
کوچك دلی که بنده بر خورده ام اوست . از وسؤال کردم که آیا بندگان سردار
مرا خواهد حکم کرد که در مجلس او نشینم یا نه گفت ممکن نیست . گفتم

۱- ترشح .

۲- بلبل

۳- تذرو

۴- مجبور کردن

چنانچه مقدور نمی‌شود عالم فقیری و گوشه نشینی اولی و انسب است. روزانه دیگر بحمام رفته خارج از حمام بتماشای بازار و دکانین رفته الحق بالفعل ایروان جایی است معمور و جمعیت بسیاری دارد. بندگان سردار در مرحمت آنها کوشیده همه در نهایت رفاهیت مشغول بکار خود هستند. قلعه ایروان سابقاً متعلق بدولت روم بوده در نهایت انضباط است. بروج آن مستحکم است. در هر برج يك دو وزیاده توب دارد و درمیانه هر بروج در بستینها^۱ خمپاره‌ها و توب كوچك مهین است. آذوقه و مایحتاج زیاده از حد و حساب دارد. جنس و غلات و باروت و گلوله و اسباب جنگ آن مضبوط است. يك سمت آن رودخانه رودخانه زندگی میگذرد و سه سمت آن محصون به توب و خمپاره در بروج آن میشود. در هفت سال قبل کداویج نام که یکی از سردار روسیه بوده است بغزم تسخیر ایروان کمری بسته پانزده هزار سرباز و پنجهزار سواره قزاق و روس و بیست عراده توب و خمپاره بهمراه برده مدت چهل و سه روز اطراف قلعه مزبور را محاصره کرده در سمت شرقی قلعه مزبور سنگری ساخته عراده توب در مقابل بروج ایروان با اسباب جنگ کشیده و در سمت جنوب سنگری دیگر ساخته چهار عراده توب در آن گذارده و در سمت غربی يك توب و سه خمپاره تعین^۲ کرده درین مدت چهل و سه روز بعادت استمرار هر روزه یکساعت قبل از غروب الی سه ساعت بعد از غروب از سنگرها توب و خمپاره بقلعه انداخته و واز قلعه مزبور نیز توب و خمپاره بسنگرها می‌انداخته‌اند. بعضی از جدار و بروج قلعه مزبور منهدم می‌شود. در شب چهل و چهارم دوساعت از نصف شب از سه سمت قلعه، یورش بقلعه برده نردبانها مرتب کرده و از قلعه اول در نهایت آرام و بدون صدا گذشته هنگامی که از نردبانها بالا رفته اراده دخول میکنند سپاه نصرت همراه از قلعه مزبور خبردار شده بضرب تیغ آبدار و توب آتشبار خاک حیات روسیه را بیاد فنا داده الی صبح بمجاده و مقابله و گیر و دار مشغول بوده هنگام صبح کداویج مزبور تاب مقاومت نیاورده فرار میکنند. موازی سه هزار سالدات بقتل رسیده و جمعی زخمی شده مابقی طاقت نیاورده میکندند^۳

۱ - Bastion برج در گوشه قلعه.

۲ - تعیین.

۳ - ظاهراً فرار میکنند باشد.

اصل قلعه مزبور زیاده از پانصد نفر خانه وار مسکن ندارد و مدارس و مساجد چند دارد و مسجدی هم بندگان بندگان سردار بنا کرده . رودخانه زنگی از سمت غربی ایروان میگذرد . محمدخان ایروانی عمارت عالیّه در کنار رودخانه بنا کرده بالفعل متعلق بسردار است . بندگان سردار قریب ده سال است که حاکم ایروان و سردار این نواحی است . یک هزار نفر سرباز و شصت نفر توپچی نظام متوقف ایران هستند و دوهزار نفر سرباز ساخلو هستند . در هر دو سال یک دفعه سربازان مزبور تبدیل شده بخانه خود رفته دو هزار نفر دیگر بجای آنها می آیند و موازی یکصد نفر غلام شاهی مستمراً در خدمت سردار مشغول هستند و ابواب جمعی معزی الیه میباشد و موازی سه هزار ایل اکراد در حول و حوش ایروان توقف و صحرا نشین هستند . هنگام ضرورت بقدر پنجهزار سواره جرار از ایل مزبور در خدمت سردار حاضر می شوند . بزرگ ایل مزبور حسین آقای کرد است . اکثر اهل ایروان و کسبه و رعایا و تجار و ارباب معامله در خارج قلعه توطن دارند . چهار محله در خارج قلعه است . دو محله یکی تپه باشی و دیگری دره کندی است که رود آب زنگی از میانه محلات مزبور میگذرد و دو محله دیگر شهر و دوسو بلاغی است . باغات بسیاری دارد و نه بلوک عظیمه متعلق بایروان آباد و دایر و هر بلوکی منقسم بچند پرکنه دهات است و مجموع متعلق به بندگان سردار است . هوای ایروان بسیار مختلف است . در فصل تابستان هوای آنجا بحدی مضراست که اکثر مردم ناخوش می شوند . بنابراین هنگام گرما بندگان سردار و بزرگان به چمن اواران رفته توقف میکنند . درین روز که سیم ورود بایروان است در خانه محمد بیک بیات سرهنگ فوج سرباز رفته چاشت در آنجا خوردیم . با اتفاق رفقا مراجعت بمنزل نمودیم .

روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الثانی - بعد از نهار نوشتجات

چند بخدمت امنای دولت علیه و عرایض چند از قول قولونل خان و خود بخدمت بندگان قایم مقام معروض داشته مصحوب^۱ عباس بیک غلام مرسل و خود چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و از پل زنگی که از ابنیه امیر گونه خان قاجار است گذشته در سمت مغرب روانه اوج کلیسا^۲ گردیده الی یکفرسخ اسمعیل بیک غلام شاهی که

۱ - همراه .

۲ - سه کلیسا .

سابقاً با من آشنایی داشت بمشایعت من آمده در حوالی قلعهٔ مسمی بشیرار از او وداع کرده رفتیم. نزدیک باوچ کلیسا بارامنه و کشیشان چند بر خورده که باستقبال قولونل خان آمده وارد باوچ کلیسا شدیم. بدیدن خلیفه اوچ کلیسا رفته بعد از صرف قهوه و چایی بمنزل خود مراجعت کردم. از ابروان الی اوچ کلیسا سه فرسخ است. **روز سه شنبه بیست و یکم جمادی الثانی** - از بندگان قایم مقام تعلیق به بنده و قولونل خان رسید جواب هر دورا معروض و روانه نمود. شام را به همراه قولونل خان و چند نفر کشیشان خورده شب دیگر خلیفه، قولونل خان و بنده را مهمان طلبید. الحق مجلس ماو کانه داشت. کشیشان صف کشیده،

مغ و مغزاده مؤبد و دستور

خدمتش را تمام بسته میانه^۱

چقه درس و حمایلی مرصع بدوش انداخته، تخمیناً یکصد نفر از کشیشان در خدمت او ایستاده. شمعدانهای نقره با شمع کافوری درسوز و گداز. هنگام شام چند نفر از کشیشان خواص را مرخص فرمود که در خدمت او بشام نشسته با او شام خورند. بسببی بنده را فضولی دامن گیر شده پاره صحبتهای با خلیفه کرده آخر الامر گفت اگر فردا بنزد من آیی کیفیت را بتو مفصلاً بیان خواهم کرد. آنشب بعد از شام بقدر چهل نفر از اشخاصی که در کلیسا بصورت حزین می خوانند در مجلس او آمده با آواز مسیحی همه حضار را بوجد و سماع درآورد. لیکن جبروت خلیفه مانع آنست که احدی حرف زند. امشب در مجلس او صوتی شنیدم که مادام حیات نشنیده بودم. بعد از رخصت مراجعت بمنزل نمودم لیکن امید من آنست که فردا زیاده از آنچه توانم با او گفتگو کنم.

روز چهارشنبه بیست و دویم جمادی الثانی - بعد از نهار یکی از کشیشان بمقرب من آمده بدیدن خلیفه رفته چون منظور بنده آنست که درین سفر اقلان^۲ تفحص مذاهب مختلفه نموده باشم بدیدن او رفته آنچه از مشارالیه شنیدم و اعتقاد ایشانرا سنجدیم اگر چه قابل نوشتن نیست و بالجمله اساسی که ایشان در پای کار آورده اند مختصراً افساری بگردن جهان ارامنه بستن و درین بین اساس بزرگی بجهت خود چیدن و عوام را بقصد و داستان فریب دادن بوده است و ذره در دین داری و رویه عبادت از اشخاصی که درین کلیسای معبد عام بعبادت مشغولند مشاهده

نکردم. بلی اساسی است که عوام الناس این طایفه صورت صلیب را دیده جبهه‌ها شوند. و کشیشان آنها را فریب دهند لیکن اولی این دیدم که برخی ازداستان و بنیاد اوچ کلیسا و اعتقاد ارامنه مزبور را بگویم. امروز از خلیفه پرسیدم که بانی این کلیسا کیست. گفت در هزار و پانصد و ده سال قبل ازین که مجموع اینصفحات را دین بت پرستی گرفته بود و هر کس در خانه خود بتی داشته مشغول بمبادت بت پرستی بوده اند سه نفر از دختران عقیفه عیسویه ترك دنیا کرده گوشه نشینی و انزوا اختیار کرده پادشاه عصر که به بت پرستی مشغول بود هوس مزاجت دختران مزبور را نموده هیچکدام از آنها راضی بتزویج اونمی شوند. همه دختران مزبور را در معبد خود کشته خلیفه آن عصر که مسمی بورك گیرگور بوده گرفته باقسام زجر او را می کشد مجدداً زنده شده چهار دفعه باقسام مختلفه او را می کشد و در هر دفعه زنده می شود. با هزاران زجر او را مجدداً میکشد. پادشاه مزبور از کشتن او بکلی عاجز شده او را در چاهی محبوس میکند که آن چاه مملو از مار و عقرب و سایر گزندها^۱ بوده بعد از اینکه پادشاه مزبور ورك گیرگور را بچاه مزبور انداخته خود او و متعلقان او مسخ شده خود او بصورت خوك گشته مدت چهارده سال ازین مقدمه میگذرد. شبی دختر پادشاه مزبور بخواب می بیند که شخصی گفت اگر می خواهی پدر تو بصورت اصلی برگشته باید ورك گیرگور را از چاه درآوری. دختر مزبور اعتبار بخواب خود نکرده الی سه شب خواب دیده همان شخص بخصوصه، فقرات مزبور را تکرار کرده دختر از خواب خود و اصرار شخص مذکور متمجب شده و هرگز باور نمیکرد که ورك گیرگور بدون آذوقه در چاه مدت چهارده سال زنده بماند برسبیل امتحان بر سر چاه رفته صدائی کرده از ته چاه جواب شنیده حیرت او زیاد شده ریسمانی بچاه انداخته او را از چاه بیرون آورد. پادشاه عصر که مسخ و مبدل بصورت خوك شده بود او را شناخته خود را بقدم او انداخته ورك گیرگور دعا کرده شاه بصورت اصلی بر میگردد و بدین عیسوی داخل گشته و مدفن هر کدام از سه دختر را کلیسائی ساخته نام او را سه کلیسا میگذارند. این وجه تسمیه کلیسا و بانی اوچ کلیسا این است. بعد از گفتگو با خلیفه خود بملاحظه کلیسا رفته

الحق اینحو^۱ عبادت بابت پرستی مطلقاً تفاوتی در نظر بنده ندارد. بعلمت اینکه در بتخانهها^۲ بت پرستان سجده به بت کرده، صورت پرستند و در کلیسا سجده باشکال متعده کرده و حال اینکه هیچکدام موافق متن واقع درست نیست. اما کلیسایی در نهایت خوبی ساخته شده است. و اطراف درب و دیوار باشکال و تصاویر پیشروان و هادیان دین مسیحی است. کلیسای مزبور در صحن خانه واقع و اطراف آن حجرات عالیه بجهت نشیمن کشیشان علی قدر مراتبهم معین و وجوهیکه ارامنه برسپیل نذربه کلیسا میفرستند بخرج کشیشان صرف می شود. موافق دین ارامنه خلیفه و کشیش نباید نکاح کند یعنی مادام حیات و بهمین سبب جناب خلیفه میفرمودند که بعد از خری که ما از دنیا دست برداشته قرا باش^۳ هستیم. امشب چیزی از قولونل خان شنیده ام عرض میشود. درایتالیا یکنفر از بزرگان دین مسیحی که او را پوپ^۴ میگویند توطن دارد. سابقاً جبروت و بزرگی پوپ بحدی بوده است که هر کدام از پادشاهان فرنگ که داخل بسلطنت شده بحکم او بایست داخل شده و پوپ بدست خود تاج شاهی بر سر او گذارد و بعد از آن در مجمع عام بگوید ما ترا پادشاه کردیم و اگر هر کدام از آنها در احترام باو و یا در فرستادن وجوه احقاقی او کوتاهی کرده بودند فوراً او را از تخت شاهی خلع و دیگری را بر سر تخت میفرستاده در معنی پوپ سلطان ممالك متعلقه بعیسویان بوده و پادشاهان قرالدست نشانده او بودند. در سیصد و بیست سال قبل یکی از پادشاهان انگریز را با پوپ نزاعی شده علمای انگریز را جمع کرده و انجیل عیسی را که در زبان لاتین و گریک بوده ترجمه کرده چون بیشتر شریعتی که حکم او را پوپ مزبور و دست نگاران و نایبان او را در ولایات متعلقه بعیسویان جاری میکردند در انجیل یافت نه نمود. فوراً سر از اطاعت پوپ باز زده بلکه شرحی در دره نوشته و بتدریج مجموع انگریز از احکام اوسر باز زده خود مذهب عیسوی را موافق آنچه در انجیل نوشته بودند

۱- این نحو

۲- بتخانهها

۳-

۴- پاپ

۵- در رد.

نوشته درمیان جزیره انگلند شیوع داده بعد از آن طریقه عبادت و ترجمه انجیل و چیزهای دیگر بنمسا^۱ فرستاده برخی از اهل نمسا و جمعی سویدن و اکثر انگریز از طریقه ارامنه که شر^۲ آن مطلقاً موافق دین عیسوی نیست ترك کرده این مذهبی که حال جاری است یعنی در انگلند پروتستنت^۳ میگویند و هر چه متابعین پوپ و ارامنه هستند کتالیک^۴ میگویند و چون طایفه انگریز و برخی از نمسا و بعضی از سوئید و بعضی از فرانسه از طریقه پوپ اکراه بهم رسانیده در جبروت اوشکستی بهم رسانیده و بتدریج قوت اوروی در ضعف آورده . یکی از سلسله عیسوی که حال متابعین پوپ هستند ارامنه اند خود پوپ بالفعل اساس بزرگی در ایتالیا و اسپانیا و نیول دارد . ارامنه آن نواحی و متوقفین فرانسه و سایر وینگی دنیا مجموع در ربه اطاعت او هستند . یکی از اعتقادات ارامنه آن است که شخص هر گناه کبیره کند و بعد از آن در نزد پوپ و یا نایب او آمده اقرار بمعصیت خود نماید بقدر گناه وجهی داده که داخل بیت المال فقرا کنند پوپ مزبور و یا نایب آن از خدا طلب مغفرت کرده او را از گناه پاک می کند بالجمله هر کس متوسل به پوپ و یا نایب اوست در هر حال از غضب خدا محروس است . خلیفه اوچ کلیسا حالا نایب بزرگ پوپ می باشد و منصب او در یوروپ^۵ بمنزله شاهزاده است . از سمت هندوستان و غیره نیازی که معین و مقدر است در نزد او میآورند . الحق آنچه از قولونل خان شنیدم و آنچه خود خلیفه بیان فرمود اساس خوبی در پای کار آورده اند . خلاصه هنگام عبادت ایشان بجز صدای بسیار چیزی دیگر ندیدم . بعد از گفتگو با قولونل خان بمنزل خود مراجعت کردم .

روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الثانی - به همراه قولونل خان

با خلیفه نهار خورده صحبت می کردم . يك ساعت قبل از ظهر مرخص شده روانه راه شدیم . از اوچ کلیسا الی یکفرسخ و نیم راه همواره بود . در آنجا دهی است

۱ - اطریش .

۲ - مشرب ؟

۳ - پروتستان .

۴ - کاتولیک .

۵ - اروپا .

مسمی بهشت رود. باغات خوب دارد. از آنجا گذشته بفاصله نیم فرسخ با اسمعیل بیک غلام رسیدیم. مشارالیه با سید نفر سواره بسرحداری این حدود مأمور با چند نفر سواره مأمور بود که حسب الفرموده بندگان سردار، ماها را ازین خاک بسلامت بگذرانند از اوچ کلیسا الی ایروان چهار فرسخ است.

روز جمعه بیست و چهار- چهار ساعت ونیم از نصف شب گذشته روانه منزل دیگر شدیم. از آنجا الی وسط آبران شش فرسخ بود. در وسط چمن آبران منزل کردیم و اسمعیل بیک با سوارها به همراه مادر آن منزل ماندند.

روز شنبه بیست و پنجم- سه ساعت از نصف شب گذشته روانه قرا کلیسا شدیم. بفاصله یک فرسخ ونیم اسمعیل بیک و سایرین معاودت کرده. مابہ تنگی رسیده، آخر تنگ گردنه، از گردنه سرازیر شدیم جنگلی است و چشمه آبی. در کنار چشمه نهار خورده سوار شدیم، نزدیک قرا کلیسا، بفاصله هزار قدم قراول روس نشسته در آنجا ما رامانعت کردند. ساعتی توقف نمودیم. یک نفر از سربازان روس بنزد بزرگان قرا کلیسا رفته بعد از آن کماندان روس و یک نفر دیلماج ارمنی بنزد ما آمده از قراولخانه گذشته در خارج قرا کلیسا منزل کردیم.

روز یکشنبه ۲۶- صبح زود بنهرا پیش روانه کرده و ماها در ساعت شش از آنجا سوار شده یک نفر افسر روس و چهار نفر قزاق سواره بجهت راهنمایی به همراه ما روانه شدند. راه ما همه جا جنگل و رودخانه و سبز بود. در کنار رودخانه نهار خوردیم بعد از نهار دو نفر چاپار از ایروان وارد و تعلیقہ سردار و بندگان قایم مقام بافتن خاربند و قولونل خان مرقوم فرموده بودند. چاپاران مزبور را به همراه خود بمنزل برده که جواب معروض دارد. چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بازونلی شدیم. دهی است بقدرسی خانه از آرامنه در آنجا سکنی دارند. از قرا کلیسا الی ازونلی هفت فرسخ است. شب عرایض مفصل بخدمت بندگان قایم مقام و سردار معروض داشته چاپاران مزبور را روانه نمود.

روز دوشنبه ۲۷- از ازونلی روانه و از پل رودخانه لرد گذشته هفت ساعت از ظهر گذشته بمنزل رسیدیم که صادقون باشد. از ازونلی الی صادقون هشت فرسخ ونیم است.

روز سه شنبه ۲۸- از صادقون روانه شدیم. دو دفعه از رود لرد گذشته آب تازین اسب میآمد. پنج ساعت از ظهر گذشته وارد بمنزل زوندلوشدیم.

در صحرا چادر زدیم . خوک بسیاری بسان گوسفند در میان مردم میگذشت
ده مزبور شصت خانه ارمنی در آن دارد . صد نفر سالدات و دو نفر افسر روس
یک نفر سلطان و نایب در آنجا حاضر بود .

روز چهارشنبه ۲۹ - پنج ساعت قبل از ظهر سوار و روانه تفلیس
گردیده از میانه باغات رفته رسیدیم که او را قراغ طین میگویند . آنجا
جائی است که قافله و غیره را در آن خانه برده من باب الاحتیاط کافوری آتش
کرده بنه واسباب او را بدود کافور میدهند که چنانچه در اسباب او خود با و باعونی
باشد بعد از دود دادن سرایت باهل ولایت نکند . در آنجا توقیفی کرده بعد از نیساعت
سوار و داخل تفلیس گردیده نیم ساعت قبل از ظهر در منزل قرار گرفتیم . برخی اوصاف
تفلیس را که شنیده ام معروض دارم و اما بخصوصه گرجستان و اوصاف ارض و
مردمان و متعلقات آن سرحد شمالی گرجستان متصل بچرکستان و از سمت مشرق
بداغستان و شیروان اتصال دارد . سمت جنوبی آن بسارمن و سمت مغرب آن
بدریای حاجی قرخان . وجه تسمیه گرجستان اینکه سابقاً او را کرستان میگویند
بسبب اینکه رود کر از میانه آن ولایت میگذرد و بتدریج کرستان را قلب گرجستان
نموده اند . در تاریخ قدیم گرجستان چنین استنباط شده که این ولایت پر جمعیتی
بوده است . چنانچه سیصد و پنجاه هزار جمعیت در این ولایت توطن داشته و چون
همیشه اوقات والیان و بزرگان این ولایت طاعی و سرکش بوده هر کدام از دول
نزدیک و قریب بآن مملکت سپاهی بر سر والیان کشیده بتدریج یار عایای آنجا
باسیری رفته و یا اموال آنها از دست رفته و خود بتدریج تلف شده . سابقاً در سال
نصد و هشتاد و هشت دولت عثمانیه سپاهی بر سر گرجستان فرستاده ولایت مزبور
را بدست آورد . مصطفی پاشای عثمانی بایست هزار از اترک در تفلیس مدتها
توقف کرد . از ابنیه مصطفی پاشا قلعه ایست در تفلیس اگر چه حال منهدم است
لیکن از آثار و علامت آن اثری باقی است . و همچنین شاه عباس صفوی بزرگ
بجهت تنبیه والی گرجستان سپاهی مقرر و در آنوقت نیز تخریب کلی بجهت آنها
روی داده و هنگامیکه نادر شاه به تسخیر داغستان همت گماشته ولایت مزبور
بخصوصه شهر تفلیس را ضرر فاحشه رسیده . اهل گرجستان عموماً مردمان با
حقوق راست کردار میباشند . ولیکن تربیت علم در میان آنها نشده . کوهستان

این ملك بیشتر جنگل و درختان میوه دار از قبیل شاه بلوط و گردکان و انار و انگور خودرو دارد در دره‌ها^۱ و چمن‌های آن علف بسیاری بجهة چرانیدن گوسفندان دارد و از جمله حیوانات شکاری آهو و اقسام طیور دارد . جمعیت گرجستان بالفعل از قراقری که می‌گویند زیاده از شصت هزار نیست . نصف بیشتر از ایشان ارامنه و برخی گرجی و معدودی قلیل مسلمان درین مملکت توطن دارند و جمعی یهود نیز توطن نموده‌اند و مشغول بکسب و سایر اشغال هستند . زراعت این مملکت پنبه و شلتوك و غله و غلفی که از آن کتان میسازند و حاصل آن ولایت بسیار پر برکت میشود . پایتخت گرجستان تفلیس است . شهر است خوب لیکن چندان بزرگ نیست . دوره آن زیاده از سربع فرسخ نیست . خانه‌های^۲ آن آنچه از قدیم الایام ساخته‌اند از سنگ و آجر و بام آنها صاف و آنچه در عرض پانزده سال گذشته الی حال میسازند بطریق روس و طاق‌ها را از تخته و آینه می‌سازند ، کوچه‌های^۳ آن تنگ است . چند کاروانسرا دارد . تجارت تفلیس بسیار پوست خز و سنجاب و ثمر^۴ از روس‌بان و لا^۵ آمده و از آنجا بسمت اسلامبول و ایران میرود و از ایران ابریشم و شکر و نبات و قلمکار و سایر اجناس بان و لامیرود . لباس گرجستان بالباس قدیم تفاوت دارد . در پنجاه سال قبل که دولت روسیه را بادولت عثمانیه منازعه در میان بود سپاهی از روسیه مأمور و از راه گرجستان بر سر اترک رفته در آنوقت اریکلی خان والی برخی تغییر در لباس زنان و مردان داده و تنبیه از روسیه نموده خوراک را بخصوصه باکارد و چنگال می‌خورند . جمعیت اهل تفلیس کلا پانزده هزار نفر میشود . بیشتر آنها ارامنه و بعضی مسلمان و گرجی و یهود است . پانزده کلیسا از ارامنه و یازده از گرجی و دو کلیسا از روس است . و مسلمان نیز مسجدی دارد . شش حمام دارد و آب آنها از چشمه می‌آید که گرم است . بسبب اینکه معدن آهن در اینولا بسیار است

۱- دره‌ها .

۲- خانه‌ها .

۳- کوچه‌ها .

۴- سمور .

۵- ولایت .

مظنه بلکه یقین است که چشمه مزبور از معدن آهن جاری میشود . و هر معدن آهنی گوگرد هم دارد . هنگام جریان آب از پهلوی معدن گوگرد بخاری متصاعد گشته لاینقطع آب مزبور را گرم می کند . میگویند حمام مزبور بجهت صحت بدن خوب است . بازار ودکان تفلیس بسیار است . رودخانه کر از میان تفلیس میگذرد و از محال اخسکه میآید . بسمت گیلان می رود . حاکم تفلیس و نواحی گرجستان سردار روس مسمی بجنرال غنفارد یشجوف می باشد . دوهزار سالدات کشیک چی حاضر دارد . مابیدین سردار مزبور رفته خیلی نوازش بعمل آورد و دو روز بعد از آن مارا مشارالیه بیجا شت وعده خواست . باز آنچه لازمه بزرگی بود بعمل آورد .

روز پنجشنبه ۱۴ شهر رجب المرجب - مطابق دویم جون عیسوی چهار ساعت از ظهر گذشته از تفلیس روانه پتر پورغ گردیده سه ساعت از شب گذشته از رود کر گذشته ، پلی از چوب ساخته اند عبور کرده بجائی رسیدیم که او را از یس کال می گویند . در آنجا توقف کرده آبادی نبود و بعد ازین باید دانست که اندازه راه را در روسیه ورث میگویند تخمیناً هفت ورث یکفرسخ می باشد . از تفلیس الی از یس کال بیست و نه ورث بود .

روز جمعه ۱۵ - ساعت قبل از ظهر از آنجا روانه منزل دیگر شدیم . بدهی رسیدیم که اورا دوشت مینامند . قلعه ای است که الماس خان ولد اریکلی خان والی گرجستان ساخته بود . حالا در دست روس است . دو یست نفر سالدات و دو عراده توپ بجهة حفاظت آن حدود در آنجا میباشد . شصت خانه وار ارمنی و بازار دکان دارد . در آن ده نهار خورده روانه منزل دیگر شدیم از یس کال الی دوشت بیست و سه ورث میباشد . ازدوشت روانه انا نوران شدیم . ازدوشت الی انا نوران سیزده ورث است .

روز شنبه ۱۶ - از آنجا روانه بمنزل پس انا نور از انا نور الی پس انا نور نوزده ورث بود . نهار خورده سوار شدیم . هشت ساعت و نیم از ظهر گذشته بقاشو رسیدیم . از پس انا نور الی قاشو بیست و یک ورث میباشد .

روز یکشنبه ۱۷ - از آنجا سوار و روانه مقصد شده و در کناره دهی مسمی ببلک نهار خوردیم . از قاشو الی کبک شانزده ورث است . دو یست نفر سالدات و دو توپ بجهة حراست راه در آنجا ساخلو است . شش ساعت از ظهر گذشته بقاضی بیک رسیدیم . از کبک الی قاضی بیک شانزده ورث میباشد . در اینجا هم یک نفر جنرال روس و چهار صد نفر سالدات و

دوتوب بجهت حفاظت حاضراست .

روز دوشنبه ۱۸ رجب - هنگام طلوع آفتاب از قاضی بیک سوار و روانه شدیم . تخمیناً بفاصله هفت ورث در دست راست راه ما قراولخانه ایست . دو یست نفر سالدات مستمراً و دوتوب مستحفظ راه هستند سه ساعت از ظهر گذشته در میانه سبزه زاری نشسته چاشت خوردیم . بعد از چاشت روانه منزل شدیم . نام آن قلادیر کاکس است کوچک قلعه ایست در نهایت انضباط درین قلعه افسران روس و فرانسه با شش صد نفر سالدات و چهار عراده توب بحراست مشغولند . در آنجا منزل کرده یکنفر گرجی ابراهیم نام به همراه ما به پترپورغ عازم است . بعد از ملاحظه آنجا شب استراحت کردم .

روز سه شنبه ۱۹ - از آنجا سوار و روانه الی الیزبث شدیم . چاشت خوردیم . فاصله این منزل بیست و یک ورث و نیم بود . چون راه خوفناک بود سیموناویچ که در معنی مهماندار ما بود و عراده توب و صد نفر سالدات ازین منزل به همراه داشته روانه شدیم . نام این منزل قطنطن رودت است . از الیزبث الی اینجا بیست و سه ورث است . در نصف شب یکنفر سالدات که در بالای سرما بقراولی مشغول بود ناگاه کلمه شهادت^۱ برآورد . من از چنین شخصی حیرتم زیاد شد . کیفیت را سؤال کردم گفت از جمله تاتاریه متعلق بمملکت روس می باشد . و چون موافق قاعده روس و دولت هر طایفه از رعایای آن موافق تعداد نفری آنها باید سربازی دهد که بیست و یک سال خدمت کند و شخص مزبور یکی از سالداتهای مذکور میباشد . مدت نه سال است در خدمت روس مشغول می باشد . مذکور میساخت بسیار از طایفه مسلمانان مأمور خدمت روس هستند و بدون اینکه تفاوتی با سرباز روس داشته خدمتی از آنها معمول می افتد .

روز چهارشنبه ۲۰ - از آنجا سوار و روانه بمزاق گردیده . رود اترک از یک سمت مزاق میگذرد . رود یست عریض و عمیق . آب آن تنگ تر از آن ارس میباشد . یک ساعت و نیم در کنار رود مانده کمی آوردند . اسباب ما را در کمی گذارده از آب گذرانیدند . بعد از گذشتن از آب ، مذکور شد که ما را بقراق تین^۲ خواهند برد . یعنی جایی است که هنگام ورود از باب تردد از هر طرف آنها را در خانه^۳

۱- اشهدان لا اله الا الله محمداً رسول الله .

۲- قر نطینه .

۳- خانه ای .

برده سه روز نگاه می‌دارند و بعد از آن اسباب او را دود کافور داده خاطر جمع میشوند که طاعون و وبا به‌مراه نیاورده است. بعد از آن روانه می‌کنند شاید قطع نظر از آن ملاحظه دیگر هم دارند. مثلاً دوسه روز که نگاه میدارند معلوم می‌کنند که چه کس است و بکجا میرود. چون جنرال اریشجوف سفارش ما را بهمه کس نموده بود که ما را نگاه ندارند ما را روانه نمودند از آنجا داخل بمزداق شدیم. شهر است خوب. خانهای بطریق روسیه ساخته‌اند.

روز شنبه ۲۱- در خانه یکنفر مایور فرانسه در نهار مهمان بودیم.
روز جمعه ۲۲- از آنجا سوار و روانه پورش ده شدیم. از آنجا اسب عوض کرده روانه ابکه در نفراد شدیم. از آنجا سوار و روانه چاپار خانه از یخ‌لدى شده در آنجا چاشت خورده ده‌مزبور را تماشا کرده از آنجا بسالدا تکی رفتیم. و از آنجا بسبب طاعون سوار و به چاپارخانه کزاسکی رفتیم. از آن چاپارخانه الی این چاپارخانه بیست ورت است. و از آنجا سوار و روانه یورکیک شدیم. شب در آنجا مانده.

روز پنجشنبه ۲۳- در اینجا توقف نموده. شهر است بزرگتر از مزداق. قولونل خان به دیدن جنرال ولیوتنه رفته.

روز دوشنبه - ظهر در خانه جنرال مزبور شام خوردیم.
روز سه شنبه - در خانه کورناطور حاکم دویم شهر مزبور مهمان بودیم.
روز سه شنبه ۲۶- چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و روانه الکزنندریا شدیم. فاصله این دوازده ورت است.

روز چهارشنبه ۲۷- روانه صبرلی شدیم. فاصله این چهل ورت است. و از آنجا روانه الکزنندرو شدیم. فاصله این بیست و پنج ورت است نهار کرده از آنجا سوار بمنزل دیگر رفتیم. ده کوچکی است. نام آن سرکفسه است. مدتی بجهت تعمیرکاری در آنجا توقف کردیم. هنگام غروب از آنجا سوار و روانه ابسارخیل شدیم. فاصله این سی و دو ورت است.

روز پنجشنبه ۲۸- هنگام صبح از ده مزبور سوار و روانه استراپول شدیم. شهر است در نهایت صفا به تماشای آن رفتیم.

روز شنبه - غره شعبان بعد از نهار از آنجا سوار و روانه مقصد شدیم. از چاپارخانه گذشته بمنزل رسیدیم. فاصله اسرامپول الی مسکوسکی سی و یک

ورث ونیم است . ده بزرگی است . آنروز آنجا ماندیم . روزانه دیگر که سیم شهر شعبان باشد روانه شدیم بدانسکی رسیدیم . فاصله این بیست ورت است ، از آنجا اسب عوض کرده روانه براباسپی شدیم ، از آنجا سوار وارد برادرانه شده در آنجا نهار خورده روانه شدیم . بدهی^۱ لیوسینا رسیدیم ، شب در آنجا مانده

روز چهارشنبه - از آنجا سوار و روانه منزل شدیم . عرض راه صاف بودالی منزل پیزن . از لیوسینا الی پیزن سی ورت بود . از آنجا سوار و روانه کولیک شدیم . فاصله این بیست و هشت ورت است . از کولیک سوار و بجایی رسیدیم که اورا قراق تین می گویند که مترددین را در آنجا سه روز نگاه داشته دود کافور می دهند که^۱ احیاناً طاعون داشته باشد مشخص می کنند و مانع می- شوند که از آنجا بگذرد . چون جنرال سفارش مارا نوشته بود مارا نگاه نداشته روانه شدیم . وارد بمنزل پیژنی کمیرلیک شدیم . فاصله این بیست و چهار ورت بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم . اسم آن تپنس کنیمه است . فاصله این بیست و شش ورت بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم . آن ککولینس کی است ، فاصله این بیست و هشت ورت بود ، هشت ساعت از ظهر گذشته بآنجا رسیدیم ، شب آنجا مانده .

روز پنجشنبه پنجم - شهر مزبور هفت ساعت قبل از ظهر روانه منزل دیگر شدیم ، اسم آن کتوبسنی است . فاصله این بیست و یک ورت است . از آنجا روانه بشهر اکسیه شدیم . شهر بیست در دامنه کوه . رودخانه بزرگی از کنار اومی گذرد و کشتی بسیاری دارد . جبری بزرگ در نهایت خوبی ساخته اند . اهل این شهر بسیار قزاق و برخی آرامنه و روس می باشند . چند کلیسا دارد . بازار و دکانین بسیار دارد . بفاصله شش ورت چاپارخانه ایست مسمی و رمیوسف کیا بود ، در آنجا نهار خورده و روانه چرکس شدیم ، بفاصله سیزده ورت از چاپارخانه مزبور گذشته خود را بچرکس رسانیدیم ، شب در آنجا ماندیم . فاصله چاپارخانه مزبور الی چرکس سی و دو ورت است . مدت هفت روز در اینجا توقف نموده گاری ما شکسته بود درست کرده درین هفت روز اکثر اوقات بتماشای شهر رفته برخی از ابنیه شهر را خود دیده و بنهجی که

۱- بده .

۲- ظاهراً هر که باشد.

در کتاب ثقه بزبان فرانسه قولونل خان بدست آورده بود از طایفه قزاق و اوصاف آنها و گذران آنها بنهجی که تواند در این روزنامه مندرج کرده بلکه اشخاصی که مطالعه او را نمایند بهره مند شوند. در خصوص اصل طایفه قزاق منقسم است بدو فرقه اول یوروپیان^۱ قزاق است. که در معنی قزاق متعلقه به فرنگ می باشند. و ایشان منقسم می شوند بسه فرقه. اول صبوراق دویم بیلقرادسیم دان قزاق. فرقه ثانی ایشاتیک قزاق که در معنی مشرقی است و ایشان نیز چهار فرقه هستند. اول مابقی دان قزاق دویم کر بین قزاق سیم سیک قزاق چهارم قلماقی که متعلقه مشرقی بوده و در حوالی سبیر توطن داشته حالا نزدیک بحاجی ترخان حشم نشین هستند. وجه تسمیه قزاق در زبان آنها این است که سواره بی نظام و بی قاعده است. اگر چه حال طایفه مزبور نوع نظامی دارند لیکن نام مزبور را که اولاً مسمی باین اسم شده اند این است که در هشتصد و سی سال قبل از این بنهجی که از تاریخ فرانسه موضوع کرده ام در تاریخ مزبور دولت روسیه طایفه مذکور را در ولایت خود جای داده و چون در آن وقت بزرگان قزاق با حکام روسیه عهد و میثاقی بسته اند که مادامی که آنها در مملکت روس مانده دیناری خراج بدولت روس ندهند و مطلقاً دولت روس مدخلیت در قوانین و ضوابط آنها ننموده. لیکن بازاء اینکه در ولایت روس آنها توطن دارند و محکوم بدولت روس هستند، عهد و میثاق آنها اینکه هر وقت دولت روس را مهمی در پیش آید و سپاه کشی منظور افتد هر چه سوار جنگی دارند بدون موجب مجموعاً بجنگ رفته بعد از دعوی و رخصت مراجعت نمایند.

مدتی است که بیست هزار سوار آنها بجنگ فرانسه رفته اند و بالفعل در تهیه هستند که در صورت حکم مجدد زیاده از آن برود و منافع سپاه قزاق اینکه هنگامی که یورش بقلعه برده يك دو روز اموال محصورین را بیغما می دهند و در آن هنگام سپاه مزبور هر کدام بقدری که توانند غنیمت آورده و باین وسیله بیشتر سپاهیان مزبور دولت مند هستند. بقدر شصت هزار سوار جنگی بدون نظام از قزاق برمی خیزد. بزرگ آنها پلاطوف نام است. حالا در رکاب امپراطور روس الکزنדר می باشد. بالفعل آدمی از دولت روس در شهرهای متعلقه بآنها

معین است که خراج دیوانی از آنها گرفته و نه احدی از اهل شرع عیسوی در میان آنها است که قواعد و قوانین ولایت روس را در آنجا جاری کند. اگرچه خانها و لباس مردمان تفاوتی با روس ندارد اما شهر چرکس چرکس^۱ را مدت هشت سال است که بنا کرده اند. هشت سال قبل صحرائی بوده. جایی است باصفا در بالای بلندی بنیاد شده است. رودخانه از يك طرف آن می گذرد. لیکن بعزت اینکه شهر بلند است، آب رودخانه بشهر داخل نمی شود. شانزده کلیسا دارد. بازار و دكاكین بسیار دارد. و معاملات آنها بكاغذ روس است که بجای پول خرج می شود. کیفیت كاغذ مزبور اینکه كاغذی نوشته بمهر پادشاهی يك تومان و نیم تومان الی صد تومان، بعینه مثل پول رواج دارد. خانهای عالی خوب دارد. بسیار افسران قزاق درین شهر وطن دارند. جمعیت این شهر تخمیناً سه هزار درب خانه است. اگر بطریقی که در این هشت سال ترقی کرده بنیاد کرده اند، ده سال دیگر ترقی کرده چنانچه خواهند کرد، چرکس شهر عظیمی خواهد شد. از میوه جات خیار و آلوچه و بعضی دیگر دارد. هوای اینجا گرم است. برخی از مسلمانان در حوالی این شهر بقدر چهار ورث فاصله توطن پیشنماز آنها شیخ عبدالله است.

روز شنبه ۱۳ شعبان - سه ساعت قبل از ظهر از چرکس روانه و از پلی که خارج شهر است گذشته بچاپارخانه او مسکی رفتیم فاصله این بیست و سه ورث است. در آنجا چاشت خورده شب در آنجا ماندیم.

روز یکشنبه ۱۴ - از آنجا سوار و روانه وردی وی شدیم. فاصله این بیست و پنج ورث بود. از آنجا سوار و روانه لیخوسکی شدیم. در آنجا چاشت خورده روانه به کمینسکی شدیم و فاصله هر دو بیست و هفت ورث بود. پانصد قدم از چاپارخانه گذشته رودخانه^۲ که از حوالی چرکس می گذشت از اینجا نیز می گذرد. پلی از چوب ساخته اند و چند باغچه دارد.

روز دوشنبه ۱۵ - از آنجا سوار و روانه پیموسکی شدیم. در آنجا نهار خورده روانه روسینکی شدیم. فاصله این هجده ورث است. از آنجا سوار و روانه آسی نورسکه شدیم. فاصله این بیست و سه ورث بود. ده کوچکی است. از آنجا

۱ - در متن اصلی بهمین صورت نوشته شده است يك چرکس اضافی است

۲ - رودخانه ای.

سوار و روانه بونیای شدیم . رودخانه بزرگی دارد . وپل خوبی دارد . از آنجا گذشته بفاصله ورث^۱ وارد بچا پارخانه شد^۲ گردیدیم . اسم آن نحویر سکه است . از آسی نورسکه الی نحویر سکه پانزده ورث بود . شام خورده از آنجا روانه بیژنی لازونی شدیم . فاصله این بیست و سه ورث بود .

روز سه شنبه ۱۶ - از آنجا سوار و روانه ورکس میلوسوتا شدیم . چا پارخانه ایست که رود چرکس از حوالی آن می گذرد . فاصله این بیست و چهار ورث بود . از آنجا سوار و روانه نخلوسکی شدیم . فاصله این شانزده ورث بود . **روز چهارشنبه ۱۷ -** از آنجا سوار و روانه کرانسکی شدیم . فاصله این شانزده ورث بود . رودخانه ایست که از چرکس میگذرد و اسباب را از رود مزبور میگذرانند . از آب گذشته داخل بشهر کرانسکی شدیم . شهر کوچکی است . بازار و دکان بسیار دارد . در اطراف شهر درخت میوه و غیره کاشته اند . متعلق بمحل قزاق میباشد و مطلقاً دولت روس مدخلیت بولایت آنها ندارد . در آنجا نهار خورده روانه متوشنسکیه شدیم . بعد ازین متعلق بولایت روس است . فاصله این پانزده ورث بود و از آنجا روانه پیلورسکی شدیم . ده بسیار بزرگی است . چند کلیسا و بازار دارد . فاصله این بیست و سه ورث بود .

روز پنجشنبه ۱۸ - از آنجا روانه مونسکی شدیم . فاصله این سی ورث بود . ده بزرگی است هزار قدم خارج از ده چا پارخانه ایست . در آنجا اسب عوض کرده روانه کزینسکی شدیم . فاصله این بیست و سه ورث بود . از آنجا روانه به کروود بلوسک شدیم . شهر کوچک و قشنگی است . از آنجا روانه به لاسوه ، دو ساعت قبل از نصف شب وارد بچا پارخانه شده فاصله این بیست و یک ورث بود .

روز جمعه ۱۹ - از آنجا روانه به شستکوه شدیم . فاصله این چهارده ورث بود . از آنجا سوار و روانه سیردی کروسکه شدیم . فاصله این سی و سه ورث بود . ده بزرگی بود . نهار خورده روانه مسک ایسک شدیم . فاصله این بیست و نه ورث بود . از آنجا روانه مسکوسکی پوریس شدیم . فاصله این سیزده ورث بود . از آنجا سوار و روانه روزمن سپوکس شدیم . فاصله این بیست و پنج ورث بود . ده بزرگی

۲- اگر کلمه ورث بتنهائی بمعنای یک ورث نیامده باشد قطعاً مقدار فاصله از قلم افتاده است .

۳- اگر کلمه «شد» اسم چا پارخانه نباشد زائد است .

است .

روز شنبه ۲۰ - از آنجا روانه شهر و رود نکس شدیم . از جسر گذشته شهر رسیدیم . شهر یست در نهایت صفا ، هجده کلیسا دارد . آن روز در آنجا توقف نمودیم .

روز دوشنبه ۲۲ - از آنجا روانه ژودا والناک شدیم . فاصله این بیست و پنج ورث بود . در آنجا چاشت خورده روانه پس توژواز شدیم . فاصله این شانزده ورث بود . آدم جنرال روسیه بوعده خواستن قول و نل خان آمده که شام در خانه او بخوریم سوار شده بخانه مشاورانیه رفتیم . اسم ده او کون کلاوس است . فاصله این هشت ورث بود . جنرال مزبور یکی از بزرگان کشتی انگریز و زبان انگریز را خوب میداند . مدت بیست سال بدولت انگریز خدمت کرده . بعد از ورود ، تعارفات رسمی کرده لازمه مهمان نوازی را بعمل آورد . بعد از شام و گفتگو بمنزل رفت . فردای آن روز بتمشای^۱ باغ او رفته اقسام گلهای رنگارنگ در آنجا بود . رودخانه از پایین باغ او میگذرد و خانه او در نهایت خوبی است . بعد از آن به همراه میرزا جعفر مهندس بدیدن طویله او رفتیم . سی رأس اسب خوب در طویله او دیدم . مجموع ده مزبور و رعایای آنجا متعلق باوست . اسم جنرال مزبور سینادس است .

روز سه شنبه ۲۳ - از آنجا سوار و روانه چا پارخانه خلونیا شدیم . فاصله این هفت ورث است . از آنجا روانه زدونسکی شدیم . فاصله این بیست و شش ورث است . دهی خوبی^۲ است . بازار و کلیسا بسیار دارد . سه ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و روانه خانه بوللونک روس شده نزدیک بخانه او پلی است . رودخانه از آنجا روان می شود . از آنجا گذشته بخانه بوللونک که از بزرگان روس است رفته . خانه که باین خوبی باشد در ولایت روس ندیده ام . ده کوچکی است متعلق به بوللونک . در منزل او چای خورده بعد از آن چهل نفر از مغنیان^۳ که مجموع متعلق بخود اوست سازها را کوک کرده بنواختن مشغول شدند . دو دختر مغنیه با آواز حزین به نغمه سرائی مشغول شده حالتی بحضار مجلس دست

(۱) بتمشای .

(۲) ده خوبی .

(۳) نوازندگان (آواز خوانان)

داده اکثر سرشك از دیده روان کردند . چون آواز نغمه اینولا^۱ در گوش بنده آشنا نبود چندان لذتی به بنده نداد . دختری فرانسه در آن مجلس حاضر بود در پهلوی قولونل خان نشسته خوش گل نبود لیکن بسیار خوش ترکیب بود . بزبان فرانسه بقولونل خان گفته بود که اهل ایران سنگدل میشوند بسبب اینکه زیاده از بیست و پنج نفر را که من می بینم از آواز مغنیان گریه کرده چهار نفر از اهل ایران در اینجا حاضرند . یکنفر از آنها را محزون ندیدم . قولونل خان کیفیت را بمن گفت و گفتم بخدمت او عرض کن که سبب نگرستن ما نه بعلت سنگدلی بوده . بنده را همیشه شوقی به نغمه دارد و آواز نغمه مرا حزین کرده و امروز هم البته چنین حالتی بمن دست میداد لیکن بعلت اینکه جمال توشمع این مجلس است مرا یارای آن نیست که حواس خود را مصروف باستماع نغمه نموده خود را حزین نمایم . جاذبه حسن تو وجبروت جمال تو که سراتا پا عشت افزا و غم زد است مرا از گریه مانع کرده اگر تو دقیقه از اینجا غایب شوی دو مقابل دیگران گریه خواهم کرد . قولونل خان تعارف مرا باو حالی کرد . او را بی نهایت از بنده خوش آمد . اگر چه دختر مزبور میبایست که آگاه باشد اورا و جاهتی چندان نیست که آنهمه تعریف از بنده شنید لیکن در آنجا که گفته اند ریشخند را در هر مزاج سازشی است مثل خاکشیر که او نیز در هیچ مزاجی ناسازگاری ندارد . یا اینکه دختر مزبور خیال نمود که در ایران دختر خوش گل نیست بحدی که او در نظر بنده از خوب رویان خوش گل تر آمد . در هر حال دختر مزبور را از تعارف بنده خوش آمده . بعد از صرف چایی از منزل بوالکونك^۲ روانه شدیم و بچاپارخانه آزولی رسیدیم . فاصله این نه ورث بود .

روز چهارشنبه ۲۴ - روانه کرادجینس شدیم . نزدیک بشهر مزبور رودخانه ایست . ازپل رود مزبور گذشته . شهر مزبور در بالای بلندی واقع است داخل بشهر شده . شهر یست قدیم . کوچه های^۳ آن کنده و خانهای محقر و کهنه . گویا اهل این شهر فقیرند . چهارده کلیسا دارد . و بازار آن نیز محقر بود . فاصله این نوزده ورث بود .

(۱) اینولا (این ولایت) .

(۲) ظاهرا همان بوللونك سابق الذكر است .

(۳) کوچه های .

روز پنجشنبه ۲۵- از آنجا روانه پالانه شدیم. فاصله این سی ورت بود. ده بزرگی است. در کنار چشمه نهار کرده از آنجا روانه میکل الیکا^۱ شدیم. فاصله این بیست ورت بود. از آنجا روانه یقریمو^۲ ک شدیم. شهر یست مشتمل بر عمارات عالیہ بازار و دکا^۳ کین بسیار دارد و شش کلیسا دارد. کوچهای آنرا سنگ کاری میکنند. فاصله این شانزده ورت و نیم است. یک ساعت قبل از نصف شب از آنجا روانه پولایی شدیم. فاصله این شانزده ورت بود. از آنجا روانه نیکنیس کابه شدیم. فاصله این بیست و هفت ورت و نیم بود. از آنجا روانه بقرولیک^۴ شدیم. قصبه بزرگی است. تخمیناً هزار درب خانه می شود. عمارات عالیہ دارد رودخانه از یک سمت آن جاری است. فاصله این بیست و پنج ورت بود. از آنجا روانه طول شدیم. سه روز در طول مانده روز اول شب در اینجا خوابیده فردا ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر باشد از منزل خود بیرون رفته بمنزل یکنفر کرنل انگریز رفته که حال در خدمت دولت روس است و قولونل خان طالب این بود که ما^۵ جبهه^۶ خانه و سایر جایهای مخصوصی این ولایت را دیده باشیم و بنهجی که جبهه خانه هارا ملاحظه معروض میشود. اولاً به همراه کرنل انگریزی و قولونل خان و سایر رفقا بدیدن جبهه خانه طول رفته جبهه خانه در نهایت تقطیع، تفنگهای^۷ که از کارخانه بیرون می آید اولاً آنها را مملو از باروت کرده خالی میکنند. هر کدام که عیب دارد ناقص است شکافی برداشته و یا بکلی میشکنند و بجبهه خانه پس میفرستند و هر کدام که بدون عیب بوده قندان و چقماق کرده بجبهه خانه میفرستند و همیشه هنگامیکه جبهه خانه مملو از تفنگ و آلات بوده حکمی از دولت میرسد که اسباب جنگ را بسپاه داده باشند. بالفعل سی و پنج هزار تفنگ سربازی با تمامی اسباب در جبهه خانه حاضر است. و بنهجی تفنگهای مزبور را گزارده^۸ بودند که شخص نمیخواهد نظر از ملاحظه آنها بردارد و همچنین شمشیر سالداتی و توپچی را بنظام خوش مرتب نموده اند. و همچنین طبانچه بجهت سواره نظام و توپچی درست شده و آلات جنگ خواه بامصرف و خواه غیر

(۱) - ؟

(۲) زرادخانه .

(۳) تفنگهای .

(۴) گذارده .

مصرف همرا در آنجا گذارده‌اند و نیزه‌هایی که^۱ بجهت سواره پس بند نظام و سپاه ضرور است، ساخته و مهیاست. مباشرین جبهه‌خانه لایق قطع در انتظام اوطاقها و پاک کردن اسلحه‌اند. از پادشاهانیکه در انتظام جبهه‌خانه بیشتر سعی داشته اهل کارکنان بجهت احترام او بعد از فوت او صورت او را ساخته برسم یادگار در جبهه‌خانه میگذارند. بالفعل صورت چند پادشاه روس را ساخته و گذارده. هر کدام از سلاطین مزبور برسم یادگار یکی از اسلحه خود را مثلاً تفنگ یا شمشیر و یا طباچه خزانه پر قیمت مخصوصه خود را در جبهه‌خانه فرستاده که نام او همیشه در آنجا ذکر شود و از آنجمله بسیار از اسلحه و صورت سلاطین روسیه در آنجا مشاهده افتاد. در هنگام جنگ سه ماه یکدفعه و در هنگام صلح در سالی یکدفعه اسلحه جنگی که امتحان نموده‌اند بسر بازان تسلیم و آنچه تازه ساخته میشود در جای آنها میگذارند. ملاحظه جبهه‌خانه را تمام کرده بدیدن کارخانه تازه رفته‌ایم. اولاً کرنل مزبور چرخ ساخته است که از آنجا آب گرم می‌شود و چند کارخانه دیگر مطلقاً از چرخ مزبور می‌گردد اتصال چرخها بیکدیگر و طریق بکار انداختن آنها نه چندان نفعی متصور است. بعلا اینکه بنده را فرصت نشده که بدقت مجموع را ملاحظه کنم. بالجمله با وجود اینکه حمایت دستگاه مزبور عملیات آنها را دو ثلث کم کرده‌اند مثلاً قبل از ورود کرنل مزبور و اختراع چرخ مذکور قریب به بیست هزار عملیات کلاً طراً در جبهه‌خانه و کارخانه کلاً کار می‌کردند و در سال - سی و شش هزار تفنگ بسرکار پادشاهی می‌رسانند. عملیات مزبور هر کدام دسته و سر دسته و تا بین^۲ داشته که نزاع و مناقشه در میان آنها نباشد. و همچنین کشیش دارند که در هفته هنگام نماز آنها حاضر شده و با آنها نماز می‌گذارند^۳. و بعد از آن بملاحظه شهر رفته الحق شهر است آباد. رود عظیمی از میان آنها می‌گذرد. نصف شهر در یکطرف و نصف در یکطرف می‌باشد. یازده پل چوبی مضبوط در شهر طول می‌باشد. بیست و هفت کلیسا دارد. این شهر مشهور است بصنعت‌سازی خصوصاً آلات جنگ، مهمانخانه

۱ - نیزه‌هایی که.

۲ - از آنجا.

۳ - تا بین (سر باز).

۴ - می‌گزارند.

بسیار دارد . جمعیت بسیاری دارد و میوه جات خوب دارد . این شهر را آنچه مذکور می سازند اولاً در بالای کوهی قلعه کوچکی که حال چهار برج دارد و سالدات بسیار در قراولی او مشغول می باشند ، ساخته بودند و بتدریج مابقی شهر را ساخته بالفعل شهر وسیعی و معمور و بازار و دکان معموری دارد و همه کوچهارا بسنگ فرش کرده اند و خانه های دوطبقه و سه طبقه دارد .

روز یکشنبه ۲۸ - از طول روانه دلاکی شدیم . فاصله این چهارده ورث بود . از آنجا روانه دشنه شدیم . فاصله این بیست ورث بود . از آنجا روانه زادود شدیم ده بسیار بزرگی است و جای باصفائی است . فاصله این بیست و دو ورث بود از آنجا روانه سرموکف شدیم . شهر بزرگ و خوبی است . رودخانه عظیمی دارد . دریک سمت آن درکشتی نشسته گذشتیم . وارد بشهر شدیم . شام در آنجا کرده شهر بزرگی است . بازار و دکان دارد و یازده کلیسا دارد و مهمانخانه های متعدد دارد . فاصله این سی و سه ورث بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم . عرض راه ما جنگل بود و دره ورود و پل بسیار در راه مایود . سه ساعت از نصف گذشته بمنزل رسیدیم . ده بسیار بزرگی است . بازار بسیار دارد . دو ساعت توقف نموده .

روز سه شنبه سلخ شعبان - از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شده عرض راه دهات و جنگل و چمن بود . اسم آن منزل کورد پادوس بود . فاصله این سی و سه ورث بود . آنروز در آنجا توقف کرده بسبب اینکه مدت سه روز است که قولونل خان به همراه زنک گرجیه به مهمانی یکنفر از جنرالان رفته .

قصبه بزرگی است . رود از یکطرف آن میگذرد . امروز میرزا جعفر مهندس و میرزا رضا بجهت غسل شب اول رمضان برودخانه رفته میرزا رضا از قرار تقریر خود در میان رودخانه کم قوت شده و نفس او تنگ و بیحال شده لیکن از آنجا که رحم خدا در هر جا و بهر حال شامل احوال همه بندگان است او را از قضیه مذکور نجات داد . امروز عصر آقا محمد علی نوکر صدراعظم رادیده چون مشارالیه به همراه میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه روسیه رفته بود البته بجهت مهمی عظیم برسم تعجیل روانه ایران است . با مشارالیه از هر جا صحبت کردیم . گفتم بنده را اعتقاد اینکه دهات روسیه بکلی خراب است که مرد در آنجا کم دیدم . مشارالیه مذکور ساخت در نمدت که امپراطور بجنک ناپالیان

۱- در آنمدت.

رفته هر چه توانستند قشون روسیه را به همراه خود برده و علی الدوام خلق را بجهة پست بند^۱ سپاه او بطرف فرانسه روانند . اینکه در دهات مرد کمتری دیدی سبب کلی آن این است لیکن از خفت اوضاع و حقارت جا و وضع خود از آقا محمد علی منفعل شدم . بعد از گفتگو هنگام غروب آفتاب مشارالیه عازم ایران گردیده و ما شب در آنجا ماندیم . روز غره شهر رمضان هنگام طلوع فجر از آنجا سوار و روانه مسکو گردیدیم . عرض راه ، دهات بسیار بود و فاصله این سی و دو ورث بود . بحوالی مسکو رسیدیم . دروازه ایست قراولان نشسته افسر روس به همراه ما بود . بعد از اطلاع از حقایق احوال ما ، ما را اذن دخول داده از کوچه و برزن گذشته پل بزرگی است . کشتی بسیاری در بالای او کار میکند . از آنجا گذشته وارد بمنزل شدیم . تاریخ ورود من بمسکو یک ساعت از ظهر گذشته غره شهر رمضان بود مطابق ششم اکثت عیسوی و درین روز بعلت اینکه ده روز در اینجا توقف میکنیم همه قصد اقامت کرده و صایم^۲ گردیده ایم . و اما در اینجا بقدریکه توانم تعریف مسکورا میکنم و چون بالفعل مشغول به تعمیر و خرابی دوسال و نیم قبل که بنا پارت امپراطور فرانسه از پی تسخیر این مملکت روسیه با سپاهی انبوه آمده و شهر مسکو بعلت ورود او آتش گرفته بود اولاً تعریف خود مسکورا میکنم و بعد از آن هر چه توانم در سبب تحریک بنا پارت بولایت روس و طریق تخریب سپاه آن و چاره نمودن دولت روسیه در کار آن و مراجعت باقلیل سپاهی بی نیل مقصود . اما مسکو و تعمیر آن . مسکو شهر یست از جمله مشاهیر مملکت روسیه . شهر مزبور اولاً در عرض مدت پانصد سال یا زیاده پای تخت روسیه بود . بعد از اینکه الکزنדר بزرگ مسمی بپتر بود . بطر پورغ را بنیاد کرد الی حال پای تخت مملکت مزبور بطر پورغست عرض شمالی مسکو بخط استوا چهل و پنج درجه و سه ربع درجه است و طول آن از لندن بسمت مشرق سی و هفت درجه و نیم است . بنیاد مسکو اولاً در کنار رود مسکوا شده که بالفعل از میانه شهر مزبور میگذرد و نام شهر و وجه تسمیه آن بمناسبت رود مسکو است . بانی شهر مسکو جارج خلف ولادیمرونو ما کای بزرگ کل روسیه بوده است . تاریخ بنیاد آن سنه ۱۱۵۴ عیسوی مطابق سنه ۵۳۶ هجری است . دو یست و پنجاه سال بعد

۱- پست بند .

۲- روزه دار .

از بنیاد مسکووارکی ساخته اند که محل نشیمن پادشاهان روسیه بوده است . بانی آن دانیال خلف الکزندینوسکی که یکی از پادشاهان روسیه بوده است میباشد و بعد از آن بتدریج خانها و عمارات عالیہ در آن بنیاد کرده اند و چون شهر مزبور انضباطی نداشت در سال سنه ۱۳۸۲ عیسوی مطابق سنه ۷۹۲ هجری امیر تیمور شهر مزبور را مسخر نموده و مدتی در آنجا مانده بعد از آن که امیر تیمور فوت شده مجدداً شهر مزبور و بعضی از نواحی دیگر بدست روس افتاده ولیکن بکرات طایفه تاتار تاخت و تاراج بقلمه مزبور برده برخی از نواحی روسیه را گرفته و معدودی از سپاه تاتاریه در مسکو مانده و هنگام جلوس ایوان و سلویچ در روسیه که مدت سیصد و هشتاد سال میشد که همه تاتار را از مملکت روسیه بیرون کرده و بناهای خوب از او در مسکو بنیاد افتاده است و مسکو یکی از ولایات بزرگ روسیه است و جمعیت آن زیاده از جاهای دیگر است و بزرگان و عمال و اعیان دولت روسیه متوقف در مسکو هنگامیکه پتر اول بطرپورغ را پای تخت نمود ، سعی بلیغی نموده که امرار را ببطرپورغ برده آنها قبول نکرده الی حال توقف درین شهر دارند .

سبب نرفتن آنها اینکه قاعده ولایت روس هر کدام از امرای دهی موروثی دارند رعایای ده مزبور بالکلیه مملوک و عبدالمالکان دهات هستند^۱ و هر کدام از بزرگان مزبور دهات چند دارند و حکمرانی بر رعایا که در معنی غلامان آنها هستند مینمایند و در صورتیکه در بطرپورغ روند رعایای آنها به همراه آنها نخواهند رفت بلکه در آنجا که پای تخت سلطانی است همه باید يك نسبت داشته و کسی برتری دیگری نجوید بآن سبب امرای مزبور در آنجا توقف دارند. بزرگی شهر مسکو بدون کم و زیاد بیست و شش میل که تخمیناً هشت فرسخ و نیم الی نه فرسخ دوره آنست و آب و بنیه آن بقاعده و قرینه نیست . مثلاً در کوچه^۲ دو خانه بزرگ خوب و خوش نما دارد و پنج خانه بدتر کتب در پهلوی آنها ساخته اند. اما جمعیت مسکو اهل روس و جمعی از ایران افواهاً مذکور میسازند که بقدر پانصد هزار نفر جمعیت

۱- این دوره از فتودالسم را سرواژ میگویند . سردهقان وابسته بزمین

است که بازمینی که در آن کار میکند خرید و فروش میگردد ارباب و مالک سرورا سینیور میگویند .

۲- کوچه ای .

این شهر است . اما آنچه در تاریخ فرانسه و دونفر انکریرز دردست یکنفر از رفقای ما بود و هر کدام از روی دقت و تحقیق نوشته اند ، جمعیت متوقفین شهر را دوست و پنجاه نفر و جمعیت حول وحوش - دهات متصله بمسکوپنجاه هزار نفر است . برخی از کوچهای آن عریض و سنگ کاری و پاك است و بعضی تنگ و ناپاك میباشد و همچنین بازار و دكان برخی عریض و برخی تنگ است . و اما اینیه مشاهیر شهر اول ارك است که دانیال^۱ مزبور بنیاد کرده است . ارك مزبور در مرکز شهر و جای بلندی بنیاد شده است . دیوارهای بلند از سنگ و آجر ساخته اند برج و باروت و توبخانه در آن حاضر است . و ارك مزبور محل سکونی بزرگان و پادشاهان روسیه بود . بالفعل در یک قسمت ارك مزبور خانه پادشاهی است . يك سمت آن کهنه ولیکن ما بقی آن تازه و خوب است و هر کدام از پادشاهان بسلیقه خود عمارتی در آن بنیاد کرده اند و بآن سبب عمارات خانه پادشاهی بدون قاعده ساخته شده . یکی از جمله عمارات ارك اوطاقی است بزرگ در سقف آن اوطاق اشکال مختلفه دارد . باطلا منقش است . مقابل عمارات در دیوار نشان هر يك از پادشاهان بجهت یادگار آنها نقش کرده اند . اکثر اوطاقهای آن كوچك است مگر يك اوطاق بزرگ مسمی بمصلحت خانه و اوطاق مزبور مختص باین بوده که هنگام که سفرای دول غریبه بمسکو وارد میشدند در اوطاق مزبور بخدمت پادشاهان میرسیدند . سقف آن اوطاق است^۲ نه مسطح . ستون سنگی بزرگی در میانه اوطاق بجهت پل اوطاق برپاست که همه سقف در بالای ستون مزبور است . در خانه مزبور بطر بزرگ که باعث احیای نظام و دولت روسیه بوده است ، تولد یافته بتاریخ سنه ۱۶۷۲ عیسوی که یکصد و چهل و هفت سال قبل ازین است و در ارك مزبور تاج پادشاهی و اکثر جواهرات متعلقه پیدادشاهی وجبه خانه و کتابخانه و سایر متعلقات اسباب سلطنت میباشد . دو کلیسا در ارك مزبور که قابل تذکار است . اولاً کلیسایی است مسمی بسنت میکل همه پادشاهان و شهزادگان در آن مدفون هستند . هر قبری بقدر سه چهار يك از زمین بلندتر و در بالای آن سنگی است در روی آن لوحی از نقره متصل بسنگ است . در بالای آن نام شخص

۱ - دانیال خلف الکزنندوینوسکی سابق الذکر .

۲ - ظاهراً در این جمله کلمه ای از قلم افتاده است .

مدفون و سن آن و نسب آن حك کرده اند ، و ثانياً كليساى مهریست ^۱ كه منسوب بمریم است .

درین كليسا هنگاميكه هر کدام از پادشاهان بجای پدر خود بر تخت نشینند ، اولاً بكليساى مزبور آمده تاج پادشاهی را بزرگ كليساى كل روسیه بجهت تیمن بر سر پادشاه گذارده و بعد از آن خلیفه مزبور با سایر کشیشان بدعای او مشغول و مبارك باد باو میگویند . درین كليسا تنها بزرگان دین عیسوی مدفون هستند و از جمله چیزهاییكه بنظر بنده عجیب آمد ناقوس این كليسا ها است . ولایت ^۲ روس هر يك از بزرگان كه اظهار دین داری میکند ناقوسی بجهت كليسا میسازد و هر كه را ارادت و اخلاص بدین عیسوی زیاده است ، ناقوس آن بزرگتر است و او را اعتقاد زیاده و شهرت آن در میانه مردم بیشتر و عامه مردمان او را بیشتر احترام میکنند . از آنجمله یوریس کودانف كه يكی از پادشاهان روسیه بوده است ناقوسی در يكي از كليساى ارك گذارده است كه وزن آن چهل و هشت هزار من تبریز است و از آن وقت نام یوریس كودانف مشهور و محبوب اهل روس افتاد الی اوقاتيكه آن زنی كه بتخت رسیده مسمی با بیزاس آن ^۳ گردید . او ناقوسی بيكي از كليسا ^۴ دیگر ارك میگذارد . مدتی متعلق ^۵ بوده بالفعل بر زمین افتاده بعلت سنگینی وزن بر زمین افتاده است . اهل یوروپ اكثر بتماشای اومی آیند و بزرگترین ناقوس دنیا است . شش زرع و نیم شاهی بلندی آن است و بیست و يك زرع دوره آن و سه چهارك ^۶ قطر آن ، میانه آن خالی است . از قراريكه در كتاب آنها نوشته اند هفتاد و دو زرع تبریز ^۷ وزن آنست هنگاميكه بر زمین افتاده يكطرف آن شكسته است . دو نفر میتوان از شكاف آن گذشت . و در سایر ^۸ شهر كليساها زیاده از

۱ - ؟

۲ - در ولایت .

۳ - ... ؟

۴ - او ناقوسی بكليساى دیگر ارك میگذارد .

۵ - متعلق .

۶ - سه چهارم زرع شاهی (سه چارك) .

۷ - در این نسخه روی كلمه زرع نوشته شده است « هزار من ص » و كلمه تبریز هم مخدوش است . بنظر میرسد هفتاد و دو هزار من تبریز باشد .

۸ - سایر نقاط ...

اندازه حساب دارد . یعنی از هزار متجاوز است . چهار صد و هشتاد کلیسای متعلقه به ارمنی و گرجی و روس که در مذهب ارامنه هستند میباشد و ما بقی متعلق بگریک که اندک اختلاف به ارامنه دارد میباشد . در اصل کلیساها بعلاوه صورت مریم و حضرت عیسی که در هر طرف بصورت و هیئات علیحده کشیده اند با صلیب و غیره که همیشه عیسویان سجده بصورتها مینمایند . صورت بعضی از علمای ادیان آنها و حواریان حضرت عیسی را کشیده اند و بآنها نیز احترام مینمایند و بتدریج صورت پرست هستند و عوام ، پرستش بهمان نقش دیوار نموده و استعانت و امداد از آنها میجویند و در بالای هر کلیسایی که صورتی از سنگ و یا صورتهای متعدد از سنگ است از علمای دین و حواریان و غیره میباشد .

عامه مردم هنگام عبور بمحض رویت ، بآنها ایستاده احترام و تعظیم بآنها نموده بعد از آن میگذرد . اگر این طریقه عبادت را شرك ندانم پس کدام يك شرك خواهد بود . و از جمله معبد ها دو صومعه است که دختران ارامنه و گرجی و روس که تارك دنیا شوند بمعبد ها رفته مادام حیات در آنجا خواهند ماند . اگر دختری فرضا بصومعه رفت و مدت دو سال در آنجا ماند ، اگر قبل از دو سال اراده نمود که بیرون رود قادر است و چنانچه يك روز از دو سال از تاریخ ورود او بگذرد موافق شرع خود نمی تواند بیرون رفت . رودخانه مسکو اصل نام آن مسکواست . شهر مزبور مسمی بآن است و دو رود دیگر متصل بآن میشود یکی بلکیه و دیگری یاسه است . و از جمله جاها کتابخانه ایست آن کتابخانه از ابنیه کثرین سلطانیه روس^۱ است . دفاتر همه روس و کتاب علوم از هر زبان و علمی در آنجا حاضر است . درب و دیوار و زمین اوطاق مزبور از آهن است که من باب الاحتیاط آتش در آنجا نه افتد . کتابها را بنهجی گذارده اند که شخص کتابدار هر کتاب را که شخصی بخواهد فوراً میدهد و از جمله ابنیه مسکو مدارس آنست . یکی از ابنیه الیزابت سلطانه روس است ششصد طلبه مشغول بدرس اند . بیست و سه مدرس دارد و طلبه مزبور خوراك و لباس و سایر آنها از سرکاری پادشاه میرسد . مادامیکه کامل نیستند از آنجا بیرون نمیروند و هنگامیکه میخواهند او را بخدمت مأمور بکنند مدرس اول آمده همراه که مظنه کمال در آنهاست امتحان میکند چنانچه کامل شده اند بیرون آورده دیگری را بجای او فرستاده . چنانچه

کامل نشوند بیرون نمی آورند. درشماه یکدفعه بامتحان آنها میروند و علومی که در مدرسه مسکو بآنها تعلیم میکنند بموجب مفصله است :

علم الهیات که علم مذهب است فلسفی و طبایع تواریخ دانی علم مساحی
علم حساب معماری قلعه سازی علم توبخانه الجبره صورت کشی
جنگ شمشیر .

رقاصی و خواندن نوشتن گریک و لاتین .

روسیه و فرانسه ، انگریز ، نمسا ، ایتالیا زبان ترکی و تاتاری هم میخوانند و دوسه مدرسه دیگر دارد که اهل شهر متکفل اخراجات آنها می شوند و از جمله اینها مسکو دارالشفایی است ، بانسی آن امپراس کثرین سلطان روس بوده اخراجات آن را اهل شهر محض الله میدهند . پنجاه و شش سال است که آنجا را بنیاد کرده اند و در آنجا اطفال بی پدر را نیز تربیت میکنند .

هشت هزار طفل در آنجا هست دهر طفل صغیر که در آنجا برند بدون مضایقه بدست دایگان سپرده رخت و خوراک دایگان^۱ حاضر است .

اوطاقهای آن بزرگ و شش طبقه است . اطفال مزبور مادامیکه بسن هفت سال نرسیده در یک جا منزل دارند . بعد از هفت سال دختران را در منزل علیحده گذاردند و پسران را بشرح ایضا . دختران را تعلیم خیاطی و جوراب بافی و درس زبان میدهند و پسران را تعلیم آهن گری و چقماق سازی و غیره می کنند . اینها را الی چهارده سال مشغول باشغال نموده بعد از آن از خود آنها تحقیق کرده که بچه شغل خود آنها رغبت دارند . موافق خواهش آنها ، آنها را بر سر کار معین میکنند . الی بیست و یک سال بهر شغلی که خود آنها مایل هستند مشغول میشوند و هنگامیکه به بیست و یک سال رسیدند ، هر کدام را بقدر استعداد بر سر کاری گذاردند که از کسب و هنر خود متکفل احوال خود شوند . یکسمت آن خانه بجهة بیماران و فقرائیکه غریب و یا بومی هر مذهبی دارد مضایقه نیست . بمحض اینکه بدارالشفاء رفته طبیب و رخت خواب و خدمتگذار و دوا و سایر ضروریات بجهة آنها حاضر است . و در مدتی که اطفالان مذکور سابق در آنجا هستند و هر کدام کاری کنند ، منفعت آنکار متعلق بآنخانه است . و هر کس از اهل شهر که بدارالشفاء رفته البته بملاحظه کار دختران و پسران میروند و از راه خیر خواهی

۱- ظاهرا رایگان باشد .

چیزی از آنها خرید و محض الله نیازی بآنها داده، وجوه مزبور مصروف بآنخانه میشود. از آنجمله هنگامیکه میرزا جعفر مهندس بآنجا رفته کیسه ابریشمین از آنها خریده و وجهی بآنها داده. قبل از اینکه بنده از حقیقت این خانه و اوضاع آن اطلاع بهم رسانم روزی بمزم سیر بحوالی آنخانه رفته عمارات عالیه وسیع خوبی بنظر آمد. داخل بعمارت مزبور شده بطریق کاروانسرای بزرگ صحنی مربع دارد و اطراف آن کلاً عمارات پنج طبقه و شش طبقه ساخته اند. سر بازان در قراولی نشسته یکطرف آن باغی است که هر وقت جوانان مزبور را دماغ از تحصیل سوزد در آنجا رفته تفریح دماغ می کنند^۱. بنده از کیفیت آنخانه اطلاع نداشتم و احدی زبان دان نزدیک نداشتم که از او استفسار نمایم. برسیل عبور جوانی آمده باشاره مرا طلبید و راه نمایی بیکی از خانه نمود. مرا بخاطر رسید که در آنجا بدون رخصت داخل شده ام. شاید آدم مزبور متعلق بحاکم شهر است مرا از پی مواخذه می طلبد. می خواستم بهمراه اونروم. اما بخیال این که خلاف قاعده از من سر زده که داخل باینخانه شده ام بدون رخصت، اگر بهمراه اونروم شاید سر بازان مرا بزور آنجا برده مورد خفت من شود. طوعاً و کرهاً^۲ بهمراه او با و طاقی وسیع در طبقه سیم داخل شدم. بعد از ورود که انتظار حاکم شهر و مواخذه آنرا میکشیدم. شش نفر مغنی نشسته بنغمه چنگ و کمانچه مشغول بود. حیرت من زیاد شده مجموع برخواسته^۳ مرا نشانیدند بعد از آن چهار زن متشخصه داخل شده بفرانسه بامن گفتگو کردند جواب ندادم. بروسیه وانکریز حرف زده باز جواب نشنیدند. یک نفر بترکی حرف زده بنده جواب دادم. از قول زنان عذر خواهی از من کرده از قرار تقریر شخص مزبور زنان مذکور مباشرین و بزرگ و سرپرست دختران آنجا هستند و چند نفر مباشرین پسران اند. زنان مزبور بنده را بالباس غریبه دیده خواهش کرده بودند که با من گفتگو کنند. آدم بعقب بنده فرستاده. خواستم عازم شوم مترجم مزبور گفت زنهای مزبور حکم داده اند که امروز دختران و پسرانیکه مشغول برقص میشوند زودتر باینجا آمده که تو آنها را به بینی. آنوقت حیرت من زیاد تر شده

۱- می کنند.

۲- خواه ناخواه.

۳- برخاسته.

که چه دختر و پسر، در آنوقت مفصلاً اطلاع از خانه و قاعده آنجا نداشتم. قبول کردم که در آنجا توقف کنم بفاصله ربع ساعت پنجاه نفر دختران ماه سیما و پنجاه نفر پسران گلغذار بالباس مقطع داخل باو طاق شده هیچکدام ظاهراً از چهارده زیاده عمر نداشتند بعد از آن مغنیان چنگهای خود را ساز کرده همه در رقص مشغول شده بعد از اتمام رقص از آنجا بیرون رفته پنجاه نفر دیگر یکدفعه آمده مشغول برقص شده الی حوالی غروب در آنجا ماندم بعد از اتمام رقص رخصت خواستم زنان مزبور مرا مانع شده چایی حاضر کردند. بنده عذر آوردم مترجم مزبور گفت خیال مکن که زنان مزبور کم پایه هستند و اگر در نزد آنها چای نخوری ترك ادب خواهد بود و آنها را بی نهایت از خود ناراضی خواهی کرد. گفتم مقصود من آن نیست که عذر آوردم^۱ در این ماه ما مشغول بروزه هستیم. مراتب را بآنها حالی نمود. جواب گفتند اگر نیمساعتی نشسته در حوالی مغرب چای خورده بروی چه مانع دارد. بنده قبول کرده الی مغرب در آنجا مانده چای خورده مراجعت بمنزل کرد. در روزیکه بنده بملاحظه رقص دختران و پسران مزبور رفته بودم قبل از اطلاع از حقیقت احوال آنها مظنه کردم که آنها اطفال تجار و نجای شهر هستند. بسبب اینکه لباس آنها کمتر از هیچکس نبود و اما تجارت مسکو، تجارت مسکو مطلقاً از سمت سیبری به پوست قراخز و سنجاب و ثمر و غیره بمسکو آورده و از آنجا باسلامبول و ایران و حاجی ترخان و رشت میرود. و از رشت ابریشم بافته و نبافته بولایت روس میرود و از حاجی ترخان اقمشه هند و شکر و نبات و ادویه آورده و مروارید از اسلامبول بآنجا میبرند. دو بازار و حجرات آنها مطلقاً خرید و فروخت میشود و بلوریکه در ولایت روس ساخته شده مطلقاً بمسکو آورده و از آنجا بولایات غریبه میفرستند چون دولت روس کسبه از هر یک از بلاد فرنگستان بولایت خود آورده اند اکثر آنها ترقی معقولی کرده بعینه مثل سایر فرنگ اهل صنعت کارهای خود را به بزرگان نموده و نشانی گرفته که وقتی خود به تنهایی مشغول بشغل مزبور بوده و دیگری کار او را نسازد، صنعت کار مزبور خیلی صاحب مایه میشود سعی میکند که چیزی از خود اختراع کرده باشد و از جمله کسبه این شهر، نجاران چند هست که اوطاقهای چوبی ساخته بهر اندازه و ترکیب در بازار حاضر است. هر کس اوطاقی

میخواهد در بازار رفته ، پسند کرده ، چون پارچه پارچه است در بالای گاری حمل و بخانه خود میبرد . نجاران مزبور آنها را بترتیب یکدیگر متصل میکنند و خانه دیگری هست که او را خانه دیوانگان میگویند . خانه مزبور خانه بزرگی است زیاده از صد اطاق بزرگ دارد و خدمه چند دارد هر کرا عقل زایل شود و یا بکلی دیوانه گردد و بعلت نقص عقل آزار بمردم خواهد داد بخانه مزبور برده خوراك و جامه آن مادام حیات حاضر است . اگر درین ضمن خدا او را شفایی داد ، او را امتحان نموده بیرون میفرستند والا در آنجا او را نگاه داشته طبیب و دوا و خدمه بقدر ضرورت دارند . بعضی از جوانان خوش قامت در آنجا دیدم که آنها دیوانه عشق شده بودند . باین معنی که درینولایت ^۱ ، دختران در مجالس پسران را میتوانند دید و بعضی از جوانان دختران را دیده یکدیگر مایل شده چنانچه بعد از مصاحبت آنها پدران آنها راضی بعروسی آنها نشده آنها را منع ازدیدن همدیگر کرده آنها مجنون میشوند و هنگامیکه کدخدایان شهر سراغ نمودند که آنها را جنونی عارض شده بخانه دیوانگان برده در آنجا آنها را بمعالجه و عدم رویت محبوب ، آنها را بحال می آورند . بعضی از آنها بحال اول می آیند . لیکن برخی آنها بحدی مستغرق بحس عشق گردیده که مادام حیات مجنون هستند . نظام ولایت اینکه هر کس از مرتبه خود تجاوز ننموده و کسی مواصلت بکسی که باو مقابله نکند ، نکند ، اگرچه بکرات اطفال خود را مجنون دیده لیکن فنای اولاد خود را ترجیح بمواصلت نانجیب میدهند و آنها را منع نموده بآخره دیوانه میشوند . و از جمله قواعد دیگر اینولایت اینکه شش روز بعد از ورود باینولایت برسبیل عبور گذر میکردیم جمعی کثیر از مجرمین و دوستان^۲ را دیده که با سالداتها قسراول میرفتند . سبب آن تحقیق نموده گفت اشخاصی که تقصیر کار هستند از برای تنبیه آنها بازاء تقصیر آنها مدت معینی باید مشغول بکار فعله شوند . صبح آنها را برده بر سر کار میگذارند و عصر آنها را داخل بزندان میکنند ، قاعده اینولایت اینکه مدت یکسال هر کس از مقصرین و دزدان و قاتلان مردم که گناه عظیمی کرده اند محبوس نموده در سر سال آنها را بخانه قاضی حاضر کرده از روی دقت بتقصیر آنها رسیده هر کس

۱ - در این ولایت .

۲ - زندانیان .

تقصیر بسیار عظیم کرده مثلا قتل نفس نموده او را بدار میکشند و هر که تقصیر از او کم کرده مادام حیات بسیر فرستاده . و کمتر از آن ، بقدر گناه آن باید مشغول بکار بنایی و شغل دیوانی بوده تا آنکه مدت وقت مزبور بسر آمد و او را آزاد میکنند . و کسی که تقصیر او کمتر است ، بجریمه کردن او را مرخص می کنند .

روز هشتم شهر رمضان - روز عید عیسویان بوده اهل مسکوا شهر بیرون رفته در کلیساهای خارج از شهر میروند و زیارت می کنند . روز دیگر جوانی است که ما در خانه او منزل داریم . در زبان فرانسه ربط کاملی دارد و مدتی در حاجی ترخان مانده از ارامنه است و زبان ترکی را در نهایت فصاحت میداند . کتابی در دست داشت که تاریخ اول ترقی ناپالیان الی هنگامیکه از روس مراجعت بفرانسه نموده مفصلاً مشروحاً شخص افسری از افسران نمسا بزبان فرانسه و روسیه نوشته بود و چون بالفعل از آثار خرابی مسکو هنگامیکه بناپارت بعزم تسخیر اینولا آمده بود باقی است بنده را رغبتی مالا کلام^۱ در این افتاد که به حمایت او هنگام عزیمت ناپالیان بسمت روسیه و مادام توقف او وقایع اتفاقیه و تدبیر روسیه در اخراج او را مفصلاً معروض دارم . بنابر آن شخص مزبور را در منزل آقا محمد علی تاجر شیروانی برده و موافق آنچه در کتاب مزبور نوشته بودند ترجمه نموده امید هست که خالی از نفع نباشد . تعداد اسامی نفری و اسباب جنگی بناپارت که به همراه خود از پارس^۲ برداشته عزیمت روس را نموده است بدین موجب است :

سپاه پولندی	سکسان	پروسیه	ایتالیا
شصت هزار نفر	ده هزار نفر	بیست و دو هزار نفر	بیست هزار نفر
آستریا	لوبریان که یکی از ولایت نمسات	وست فلیان که یکی از	
سی هزار نفر	و پسر ناپالیان دختر لوجین سردار	ولایت نمسا و برادر او	
	آنها را گرفته بیست هزار نفر	حروم سردار آن سپاه	
		بوده بیست هزار نفر	

۱ - نگفتنی (پیش از حد) .

۲ - پاریس .

وارتم برجن که دختر او را ورمس که یکی از طوایف اسپانیال
برادر ناپالیان حروم بعقد نمسا است ده هزار نفر چهارده هزار نفر

خود در آورده

چهارده هزار نفر

فرانسه و نمسا و متعلقات آنها^۱

دویست و شصت و دو هزار نفر

تاریخ حرکت بناپارت از پاریس و عزیمت مملکت روسیه بتاریخ نهم ماه می عیسوی سنه ۱۸۱۲ ناپالیان باکل سپاه خود که چهارصد و نود و سه هزار نفر باشد از پاریس خروج و بزم تسخیر روسیه وارد با نولایت میشود . اولاً قریب بشهر ویلنه که یکی از شهرهای روسیه است میرسد .

سابقاً امپراطور روس با سپاه کثیری در ویلنه بوده و هنگامیکه خبر نزدیک شدن بناپارت و تعداد نفری سپاه او را شنیده خود را حریف او ندانسته پل ویلنه که محل معبر سپاه است خراب کرده و اسباب جنگ و آذوقه هر چه در آنجا بوده به همراه برده شهر کی خالی در آنجا میگذارد . چون ناپالیان ویلنه را خالی دیده دوروز در آنجا توقف نموده بعد از آن روانه شهر وواکرو دیک میشود . شهر یست بزرگ ولیکن امپراطور بهر یک از بلاد روس که قلعه مضبوط نداشته که نه توانسته سپاه بجهت مهارست آن گذارد . غلات و آذوقه را کلاً آتش زده اهالی شهر را کوچانیده در اینجا نیز بناپارت شهری ویران و خراب دیده بلکه علف صحرا را نیز آتش زده بودند . از آنجا روانه مسکو میشود . در راه بشهر اسمولنسکو که عظیم شهری از شهرهای روسیه بوده میرسد . در آنجا بسپاه روس ملاقات میکند . جمعی از روسیه و توپخانه و سرباز و سواره که در تحت برلکی و تالی^۲ که یکی از جوانان بزرگ روسیه است بوده در حوالی شهر تلاقی طرفین واقع مدت دو ساعت بمقابله مشغول و جمعی کثیری مقتول گردیده بالاخره سپاه روس تاب نیاورده بجنگ و گریز داخل بشهر اسمولنسکی شده هنگام ورود بشهر جنرال برلکی و تال حکم بسپاه میکنند که آنشب بمسکو روانه شوند . سپاه

۱ - نمسا = اطریش - (بعضی اسامی فوق درست خوانده نشد و عیناً شبیه نویسی

گردید) .

۲ - ؟ ..

ناپالیان در یکطرف شهر مانده روزانه دیگر جنرال مزبور مشغول بقلعه داری بوده لیکن مجموع مردم را هرکس بارکش داشته و توانسته که اسباب خود را بیرون برد حکم کرده که از شهر بیرون روند و آنشب خود با سایر سپاه و مردم شهر هر که توانسته بهمراه او از شهر بیرون رفته و هنگام خروج آتشی بشهر انداخته اکثر خانه ها میسوزد و خود و سایرین بسمت مسکو فرار میکنند . سپاه فرانسه روزانه دیگر بخاطر جمعی بتاخت و تساراج مشغول و رسیدن آذوقه زمستان داخل بشهر مزبور شده شهری خالی از مردم و سوخته می بینند چیزی که در آن شهر باقی مانده بود توپهای قلعه و خانه بزرگ کلیسای مسیحی . ناپالیان در خانه بزرگ کلیسا مانده و سایر سپاه فرانسه در کلیساها و جاهای دیگر توقف کردند . بعد از سه روز از آنجا خروج وعازم مسکو گردیده و اما سپاه روس که چهار روز قبل از شهر مزبور روانه مسکو گردیده در هر جا بداهات و شهرهای عرض راه رسیده مردم و اموال آنها را کوچا نیده و آتش زده و در هر جا که رودخانه و پلی بوده پل های مزبور را نیز خراب کرده نزدیک بمسکو کوتوساف که یکی از جنرالان بزرگ روسیه پیرمردی پیرمردی^۱ ، هفتاد ساله که سالها سردار سپاه روسیه بوده و بادولت عثمانی سالها مجادله مینموده کوتوساف مزبور از جانب پادشاهی سردار کل سپاه میگردد . سپاهی انبوه باتوبخانه و اسباب جنگ جمع نموده منتظر رسیدن ناپالیان ومقاتله^۲ بوده در روز چهارم شهر سپتنبیر عیسوی سنگری ساخته قشون خود را جا بجا نموده در روز ششم سپاه فرانسه بمقابل رسیده در یک سمت فرود آمده دوساعت ازظهر گذشته هنگامه جنگ گرم واز دو جانب سپاه خونخوار در آرم آمده یک طرف معسکر^۳ کوتوساف جنگل و طرف دیگر سنگری ساخته از سمت فرانسه هجوم بروس برده سواره فرانسه تاخت بآنها نموده الی دم سنگر رسیده و از طرف روسیه بضرب توپ جمعی کثیر از فرانسه را مقتول نموده بالاخره از دو طرف حمله بیکدیگر نموده . دور هم ریخته سپاه روس بقاعده که دارند مادام حیات جنگ نموده و فرار نمیکنند و

۱- يك «پیرمردی» زائد است . در متن هم روی « پیرمردی » اول نوشته شده است «زیاده» .

۲- جنگ .

۳- لشکرگاه .

الی هنگامیکه سیاهی شب بر سر دشت درآمد هنگامه جنگ دلیران برپا و از هیچ سو فتیحی دست نداده هر دو طرف دست از جنگ باز کشیده شب را در آن میدان بسر برده روزانه دیگر که صبح صادق سراز دریاچه مشرق بیرون آورده از هر دو طرف صفوف جنگ را آرایش داده در این روز کوتوساف بمقابل سپاه روسیه آمده با آواز بلند خطاب بسرداران نموده باین فقرات مستمعین را دلیر میکنند :

بافیسران و سالداتهای روس مرا گفتگوی است . این است که دشمنی بولایت شما آمده بالفعل در پی تخریب ولایت شما و اموال شما بوده و هست و بهر يك از ولایات شما که وارد شده است چنانچه شنیده اید خانهای خدای شما را خراب کرده و صورتهای خدای شما را شکسته و زنان شما را مضطرب - وار بدست سربازان خود میدهد و اراده او اینکه همه زنان شما را باسیری دهد . اگر ذره حمیت دینداری و حب وطن و حب عصمت و حب پادشاه خود و ولایت خود را در دل دارید امروز روز مردانگی و شجاعت است . امروز روزی است که هر کس را اندك ننگ و غیرت باشد باید جان خود را مردانه باز و زنانه تعلل نورزیده گذارد که دشمن جان و دین و دولت او بر او غالب شود من هم یکی از پیر مردان هفتاد ساله شما هستم و در طریقه دینداری مستقیم هستم هر که رامیل بمردی است امروز باید جوهر خود را ظاهر کند . بعد از گفتگو کوتوساف غریو از سپاه روسیه بر خواسته متفق اللفظ مهمل و متحد المعنی متعهد میشوند که امروز یا کشته میشویم یا فتح می کنیم ، و از طرف سپاه فرانسه ناپالیان سپاه خود را باین مقالات مخاطب میسازد :

سالداتها و افیسران من امروز روز فتح شما است و فتح باندك سعی شما موقوف است . بخاطر داشته باشید که سالدات فرانسه از جمله مشاهیر آفاق است و آبرویی که شما پیدا کرده اید بعزت دلآوری و پردلی و مردانگی خود شما بوده هر که را میل بآن باشد که نام او سردفتر اسامی گردیده امروز باید جوهر خود را بنماید . قطع نظر از آن امروز آخر جنگ شما است بعد از فتح وارد بمسکو شده اموال مسکو متعلق بشما خواهد بود و خانهای مسکو در زمستان مسکن شما خواهد شد .

بعد از مکالمه کوتوساف با سپاه روس و ناپالیان با فرانسه . بنای مقاتله نموده اتفاقاً در آن روز که دودی پیدا شده بجای که سپاه روس نیافته بودند که بچه

نوع سپاه فرانسه یورش برده که از آن قرار چاره آنها را نموده یکدفعه چهل هزار سپاه فرانسه تاخت بر سر روس برده بجای نزدیک بیکدیگر رسیده که با تفنگ و طبا نچه جنگ می کنند درین روز فرانسه علی الخصوص سواره آنها بنوعی شجاعت خود را بکار می برند که روسیه را هرگز با چنین سپاه مقابله نیفتاد. مجموع متحیر و مضطرب میشوند. لیکن چون مجموعاً متحد اللفظ بجنگ و فتح بودند مطلقاً از جای خود حرکت ننموده بکرات سواره فرانسه الی دهنه توپ روسیه رفته و آنها بضرب توپ سواره مزبور را پس نشانیده و چون قبل از شروع جنگ بنا بر اتر را اعتقاد اینکه سپاه روس تاب مقاومت اورا نمی آورد و چندان سپاهی در میدان نیاورده در این اوقات که چنین ایستادگی از آنها استنباط افتاد حکمی میفرستد که پنجاه عراده توپ دیگر با توپچی و غیره ملحق بسپاه او شده باشد و حکمی میفرستد که شوهر خواهر خود میو را که سردار کل سواره نظام بوده ملحق بسپاه او شود. هنگام ورود میو را حکمی باو میبرد که حمله بر صف متعلقه بریکیشیان که یکی از جنرالان بزرگ روسیه بوده آورده سواره تازه بجنگ آمده و سپاه روسیه خسته بوده یکدفعه سواره فرانسه تاخت بر آنها آورده جنرال بریکیشیان بخیال اینکه جای سپاه خود را تغییر دهد اندک حرکت کرده سپاه فرانسه چنین میدانند که آنها را شکست داده حمله او بر سر آنها شده کو تو ساف ازین مرحله آگاه بوده معدودی از سپاه بکومک بریکیشیان فرستاده حکم باو میبرد که تاحکم با آنها نیاید از جای خود حرکت نکند. و از سوئی فرانسه حمله با آنها برده هنگامه جنگ گرم شده درهم ریخته و از هر دو طرف آتش عظیمی بر پاشده هر سمت یک هزار عراده توپ به آتش باری مشغول گردیده. دود توپ بجای بوده که دیده نگاران بجز شعله توپ چیزی را نمی بینند و هفتاد هزار سواره از دو طرف حمله آورد دست بگریبان گردیده الی سه ساعت بعد از غروب. چون رخساره فتح از هیچ طرف رخ ننموده شب بر سر دست در آمده بعلت تاریکی هر دو دست از مقاتله وجدال بر کشیده سی هزار از روسیه مقتول و جنرال بریکیشیان و سه جنرال دیگر مقتول و چهار نفر از جنرالان دیگر زخم دار گردیده و از طرف فرانسه پنجاه هزار نفر مقتول و یک نفر جنرال روسی عراده توپ دستگیر شده هنگامیکه دست از مقاتله کشیده بودند بنا بر اتر

(۱) ظاهراً حمله ور است.

از روی حیرت بافیسران خود میگوید جنگی چنین تابحال بر من روی نداده و نشنیده‌ام که باین نوع از دو طرف پای داری شود. همه صحرا مملو از زخم‌داران هردو جانب و اسبان کشته گردیده و چو بهای^۱ بدون عراده و صلاح^۲ جنگ بوده از جمله تعجبات دیگر اینکه باروت هردو صف بکلی تمام شده و اگر جنگ بر سر پا بود کمتر بآتشباری روی می‌آوردند. از قورخانه همراهی ناپالیان شصت هزار کیسه باروت بتوب رفته چنانچه ازین قرار قیاس شود از دو طرف هر يك شصت هزار تیرتوب خالی کرده یکصد و بیست هزار توب خالی شده سوای تفنگ سربازان و سواره و طبانچه آنها.

در آن شب ناپالیان بجهت شکست و بست سپاه خود و جمع‌آوری توب و قورخانه، بقدر شش میل بعقب رفته روزانه دیگر بیلاطوف سردار بزرگ قزاق باجمعی از سواره قزاق بتعاقب ناپالیان رفته در آن روز قزاق بجدی از هر طرف اغتشاش در سپاه ناپالیان انداخته که سالها نام قزاقها بدلیری مذکور خواهد شد سپاهی بی‌نظام طریق یورش آنها نه بطریق جنگ نظام است. هر ساعت از سویی حمله آورده. ناپالیان از سپاه عقبی خود شش بظالیان^۳ سرباز تازه وده بظالیان سواره نظام و توپخانه و قورخانه و آذوقه جنگ را به خود آماده و مراجعت بمیدان جنگ مینماید و کوتوساف در آن روز زخم‌داران سپاه را بدهات قریبه^۴ فرستاده و سرب و باروت قلیلی باو رسیده مجموع سپاه را برداشته از یکطرف راه عازم بمسکو گردیده و چون بنا بپارت، کوتوساف را عازم بمسکو دیده خود نیز با سپاه تعاقب او نموده. کوتوساف وارد بمسکو گشته بدون توقف در مسکو از آنجا خروج نموده با سپاه همراهی خود در سمت یمین مسکو در دهی مسمی بیودال توقف نموده و بعد از آن شرحی بتعجیل مخفیاً براستانچین^۵ که یکی از جنرالان روس و سردار در مسکو بوده مینویسد و باصرار بلیغ حکم باو میدهد که خود را بعد از رسیدن نوشته اسباب جنگ و سپاه و قورخانه و جبهه خانه و خزانه مسکو را

۱ - بنظر میرسد «توبهای» صحیح باشد.

۲ - سلاح.

۳ - اسم یک دسته نظامی است.

۴ - نزدیک.

۵ - راستانچین یا راستا بچین درست خوانده نشد.

باسپاه خود برداشته از مسکو بیرون آمده ملحق باردوی من شو . راستانچین فوراً اعیان شهر را طلبیده مراتب را بآنها گفته اصرار بلبغی بآنها میکنند که از شهر خروج نموده اموال خود را نیز برداشته به همراه برند . چون در شهر شهرت یافته بود که ناپالیان از پی نهب و غارت بمسکو می آید مردم بنارا بشور و غوغا گذارده خواستند مانع سپاه راستانچین شده هر يك بنارا بزاری و فریاد گذارده و طعنه بآن میزنند که چندین هزار بیچاره و فقیر را بدست دشمن داده و خود بر خواسته میگریزی . عامه عوام که قادر به پیدا کردن بارکش و حمل و نقل عیال خود نبوده ، تنی بقضا داده در مکان خود آرام گرفتند ولیکن مجموع متفق اللفظ متعهد شدند که مادامیکه جان دارند در مجادله میکوشند . مابقی مردمی که معانیت داشته و توانسته حمل و نقل اموال خود را نمایند مجموع به همراه راستانچین باموال و توپخانه و خزانه و جبهه خانه برداشته از شهر بیرون رفته ملحق بمسکر کو توساف گردیده تخمیناً زیاده از چهل هزار نفر سالدات و اهالی شهر به همراه او بود . در آنوقت هنگام عظیمی در شهر برپا شده همه زنان بگریه مشغول و وداع باشوهران و فرزندان خود نموده و چون عامه مردم قسم یاد نموده بودند که مادامیکه حیات دارند در جدال کوشند و بعلت عدم معانت و اسباب جنگ همواره خاطر جمع در کشته شدن بوده شور قیامت درین وقت در پیش شهر مسکو عظمی نداشته ولیکن همه مردم از اعلی و ادنی و وضع و شریف و بومی و غریب ازین معنی متحیر بودند که سبب چه بود که کو توساف در مسکو نماند . باسپاهی معدود در مسکو بودن و محاصره نمودن بهتر از آن بود که شهر بآن عظمت را بدست دشمن داده و خود و سپاه بسلامت جان برد . حتی بنا بر اارت خود متحیر بود که این معنی خلاف ضابطه بوده است که شهر بآن بزرگی و توپخانه و جمعیت را گذارده در خارج شهر بفاصله چندین فرسخ نشیند . بعد از اینکه راستانچین و اهالی مسکو و قورخانه و غیره ملحق بمسکر کو توساف گردیده . فوراً جنرالی مسمی به دین دین کودال را باسپاهی معدود در راه توروان (۱) نواحی فرستاده و جمعی از سواره قزاق را بار و صاف و آن نواحی فرستاده که سپاه فرانسه را از آن نواحی و دست انداز و تاراج آنها منع نموده باشند و خود عریضه بخدمت امپراطور روس مینویسد . ترجمه عریضه کو توساف بامپراطور

۱ - ظاهراً «در راه تور و آن نواحی» باشد .

روس هنگامیکه راستابچین و چهل هزار نفر سپاه و اهالی مسکو و قورخانه و اسباب جنگ و خزانه مسکو ملحق بمعسکر او میشود :

صاحب بعد از اینکه مقابله شدیدی فیما بین ما و فرانسه در هفتم شهر سپتمبر در حوالی برادینا واقع شد من منزل خود را حرکت داده عازم مسکو گردیدم .

بعلمت اینکه بکرات بمن خبر رسید که دشمن را زیاده از مقاومت دارد و قشون زیاد دارد و سپاه زخمدار آنها در اردو مانده سپاه تازه بر سر ما آورده اگر در آنجا توقف مینمودم طاقت مقاومت با ما نبود . بعلمت اینکه برخی از سپاه ما زخمدار و مابقی خسته بودند . بعلاوه اینکه زیاده از دو مقابل ما دشمن تعداد نفری و بعلمت اینکه جنرال تورماصاف و جنرال تیجی کاف را با سپاه همراهی انتظار میکشیدم و نرسیدن آنها سبب آن شده که زیاده سپاه را بجنگ آنها نفرستاده اگر نقضی و شکستی بما روی میداد مورد بی آبرویی من و خفت دولت روس بود . سپاه را برداشته روانه مسکو گردیده . درین ضمن خبری بمن رسیده که دو سپاه از دشمن جلو گیر من شده یکی از راه بوراسک و دیگری از راه زونیا کرده که در حوالی مسکو با من بنیاد مقابله کنند . اگر در حوالی مسکو با دشمن مجادله میکردم و شکست میخوردم نیز مورث تخریب دولت میبود و بعد از شکست سپاه متعلقه بمن ، سپاه دشمن تعاقب نموده داخل بمسکو گردیده هزاران از اهالی شهر مزبور بقتل رسیده و اموال آنها بیغما میرفت . بملاحظه اینگونه عیوبات با افسران و جنرالان سپاه درینخصوص مشورت نمودم . جمعی کثیر از آنها با من و قصد من موافقت نموده و برخی مخالفت ورزیده بالأخره عامه سپاه و من قرار باین دادیم که ممانعت دشمن را از دخول مسکو ننموده و بدون جنگ تازه او را گذاریم وارد بمسکو شود ولیکن اینمطلب را عرض میکنم که قبل از وقت اینمطلب را برعصه خیال آورده و شرحی بر راستابچین نوشته و حکم باو داده ام که خزاین متعلقه بیادشاهی و جبه خانه و قورخانه و سپاه متوقفین مسکورا با اهالی و اموال آنها برداشته ملحق یاردوی من شود . بالفعل مسکو شهر بیست خالی تصور فرمایان

جان شهر ، مردم و متوطنین آنست . هنگامیکه شهر جمعیت ندارد ، با بیابان تفاوتی ندارد . و همچنین جان دولت ، جمعیت ولایت است . ولایت بی جمعیت

۱- در متن خطی این کلمه «تصو» نوشته شده است - در نسخه برداری «تصور» نوشته شد .

از برای دولت قالبی است بی جان و هر جا جمعیت و دولت است، آنجا ولایت است بعبارت آخری، بالفعل مسکو در اردوی منست و دولت مسکو نیز در اردوی من ولیکن مجدداً جسارت بعرض مینمایم که دخول فرانسه مطلقاً سبب شکست و نقص دولت روسیه نیست بلکه سبب تخریب خود دشمن میشود. و عرض نمیکنم که خرابی مسکو باعث دل شکستی اهالی روس نیست. شهر است از شهرهای اجداد ما و پادشاهان ماهمه متوقف آن بوده و از ابنیه سلاطین ما بوده. تخریب آن باعث شکست دلی همه روس است. لیکن خرابی يك شهر باعث سلامتی همه مملکت است. الی حال سپاه اردوی من در نهایت انضباط و انتظام هستند و چمن تولا رود و گله و گوسفند و حشم و آذوقه در دست من است. بندگان پادشاهی میدانند که جای مزبور سبب دادن آذوقه و علف کل سپاه است. چنانکه در مسکو میماندم. اینجا بدست دشمن میافتاد بلکه این صفحات را کلاً ضبط میکردند و سبب تقویت آن میشد. و بتدریج بعلت عدم آذوقه در مسکو بتحلیل میرفتیم. فوجی از سپاه را بالفعل بر سر راه طول و دیگری را بر سر راه را کالو خا فرستادام که دشمن را مانع ازدست اندازی آن صفحات کند و نگذارند از آن نواحی آذوقه حمل و نقل بمسکو نمایند. مجدداً عرض میکنم در اینجا خود با سپاه معروضه نشسته‌ام و منتظر حرکت دشمن هستم و این معنی را یقین فرمایند که مادامیکه سپاه در دست من است و در این صفحه نشسته‌ام خرابی مسکو بهیچوجه مورث نقص دولت روسیه نیست و نخواهد بود و سپاه مزبور کلاً متعهد جان فشانی هستند که مادام حیات در بدن دارند در این صفحه جنگ کنند و برای العین می بینم که سپاه دشمن بعلت عدم آذوقه و معانت و حمله سپاه روسیه از هر طرف باو، سدره آذوقه باو و معانت رسیدن کومک باو کند مجبوراً مسکو را گذارده فرار کنند. و در آن وقت در طریق جاف نشانی خواهیم کوشید و او را و جبروت او را مخدول (۱) خواهیم نمود.

بتاریخ شهر سپتمبر عیسوی سنه ۱۸۱۲ هنگامیکه ناپالیان بحوالی مسکو میرسید شهری در شهر مسکو پیچیده که ناپالیان حکم کرده که اموال شهر را تاراج نموده و اهالی شهر را بکشند. غوغای تازه در شهر پیدا شده رعایا و پیرمردان و جوانان و اصناف و سایرین اجتماع نموده قسم یاد نموده که مادام قدرت بجداًل کوشیده خود را بکشتن دادن را ترجیح بدیدن اسیری عصمت خود و تخریب کلیسا و دین خود دانسته و بسبب اینکه همه تن بکشتن در داده -

من جمیع الجهات قطع علایق خود را نموده از یکدیگر وداع کرده لیکن مردان جنگ دیده نبودند . مدودی داخل بکریملین که ارک مسکو است شده درب آنرا بسته بناپارت را اولاً حیرت بود که مطلقاً کسی بجنگ نمی آید و در شهر مطلقاً سالداتی نیست که درکناره دیواری آمده صدایی کند و یا اینکه کدخدایان ورعایا موافق قاعده مغلوبین هر شهر باستقبال آمده اورا باحترام داخل نموده باشند . خود درخارج شهر توقف نموده جمعی از سپاه خود را برسم امتحان حکم بدخول شهر نموده هنگامیکه سپاه مزبور وارد بشهر شده از هر طرف دست اندازی نموده تا اینکه بقریب ارک رسیده از ارک چند تیر تفنگی بسپاه مزبور انداخته بودند . اینمعنی سبب مقدمه الجیش گردیده سپاه مزبور فوراً داخل بارک شده همه محصورین را بقتل رسانیده و چون آواز تفنگ از ارک بسمع اهل مسکو رسیده از هر خانه در نهایت یأس بیرون آمده بنای جدال گذارده و هر کس از اهل مزبور بقدریکه توانسته آتش باموال و خانه خود زده که بدست دشمن نیامده که سبب تقویت آنها گردد . از یکطرف سپاه فرانسه بنهب و غارت مشغول بوده و از سوئی اهل خود در حالت نومیدی خانهای خود را آتش زده سپاه فرانسه داخل بهر کلیسایی که میشد تصاویر و زینتهای آنها بغارت برده بعضی از قبور را شکافته بودند بخیال اینکه شاید پول و جواهر در آن پیدا کرده چون قاعده یکی از طایفه مسیحی این است که هر کس بقدر وسعت خود طلا و جواهر به همراه خود در قبر برده باشد . آنروز الی شام ناپالیان درخارج شهر توقف نموده منتظر استقبال حکام و کدخدایان شهر بوده که آنها آمده باستدعا اورا داخل شهر نمایند . بناپارت در هنگام غروب یکی از جنرالان خود را بشهر میفرستد که بکدخدایان شهر پیغام داده و دلداری نموده باشد که غرض ناپالیان بورود این ولا این است که آنها را هدایت نموده و ازین ضاللتی (۱) که مستغرق هستند بیرون آورده علوم و فنون و آداب را بآنها نموده مراجعت بمملکت خود کند . جنرال مزبور وارد بشهر شده در هر کوچه و برزن که میرود نه کسی را پیدا کرده که پیغام بآن داده و نه کسی اورا هدایت بخانه حاکم شهر و یا کدخدا نموده بی نیل مقصود مراجعت کرده بخدمت ناپالیان عرض میکند که مسکو شهر است خالی نه کدخدائی و نه عمال بجز آواز گیر و دار و تاراج و یغما چیز را ملاقات نکردم . آنشب ناپالیان

در خارج شهر در خانه بزرگ قدیم پادشاهی مانده روزانه دیگر الی شام توقف در آنجا نموده چون کسی از شهر نیامده یعنی کسی نبوده که ناستقبال رود و یا بفکر اینگونه تعارفات افتد در شام روز مزبور وارد بشهر مسکو گردیده و چون اینگونه حرکت را حمل بر عدم میل و ارادت اهل مسکو دانسته بی نهایت ازین معنی متغیر بوده حکم به طبالان میفرماید که مطلقاً طبل نزده و توپ خالی نکنند در نهایت آرام وارد بارک شده دو ساعت بعد از ورود او بارک خبر میرسد که ارک را آتش انداخته اند. اول جمعی را بخاموش کردن آتش حکم میکنند و ثانیاً جمعی از سربازان بعقب اهل روس درحول وحوش ارک فرستاده حکم میدهند که هریک از روس را دیده گرفته بنزد او برند. بفاصله ساعتی یکصد نفر از روس را بنزد او برده اولاً از آنها سؤال میکنند که سبب چه بود که مردم آتش بشهر می اندازند. آنها میگویند ما را اطلاعی نیست. ثانیاً بآنها خطاب می کنند که ما را مطلبی است از این سؤال می خواهیم بدانیم اراده اهل شهر چه چیز است اگر راست نگویند مجموع شمار امی کشم و اگر راست بگویند انعام بشما داده مجموع را در این شهر صاحب منصب میکنم. آنها انکار نموده جواب نداده. آنها را يك يك بضرب گلوله مقتول میسازد و در هر دفعه که هر کدام را کشته دیگری را طلبید از او سؤال نموده ایضاً جواب شافی از او شنیده بالاخره^۱ مجموع را کشته آفرین بر آن صد نفر. اولاً عهد خود را نگاه داشته که همه را شرط اینکه به ناپالیان خدمت و اطاعت نکنند. و ثانیاً جان خود را بر سر دولت خود و ولایت خود باخته یک نفر از کشته شدن ترس بر نداشته. هنگامیکه آنها را بنزدیک مقتول آورده شکل صلیبی مثلث در پیشانی و دوشانه راست و چپ خود کشیده که در معنی شهادت و اقرار بدین مسیحی است و بعد از آن مردانه کشته شده. بعد از کشتن آنها و اطلاع شهر از این معنی شور و غوغایی تازه از شهر برخاسته^۲ و همه را یقین بر آن شده بود که آنچه شنیده اند در نهب و غارت آنها درست است. و این معنی مورت خوف آنها شده روزها در جای مخفی مخفی مانده و شبها بدیدن منسوبان دیگر رفته خوراک بیکدیگر میرسانند و چون اولاً ناپالیان بی میلی از روسیه استنباط نمود و ثانیاً آتش زدن بشهر حتی بارک در آنوقت حکمی بقراولان

(۱) - بالاخره.

(۲) - برخاسته.

ارك میدهد كه در بهای آنرا بسته تنها يك درب آنرا باز گذارند و بجز افسران معتمد خود كسی را نگذارند وارد بارك شود . و چون ناپالیان مردم شهر را از خود كم میل دیده ، بلکه از آنها وحشتی برداشته بتوسط یكنفر از تجار اهل مسكو پیغامی بنزد امپراطور روس فرستاده بانهایت خصوصیت . ماحصل پیغام اینکه مقصود من از آمدن اینولایت آن است كه تجدیدی دوستی با امپراطور نموده باشم و بالفعل^۱ بآن رأی مستقیم هستم . اگر میل و رغبت بدوستی دارد بالفعل حاضر من چنانچه قبل از ورود بمسكو پیغامی بمن فرستاده خواهش نموده بود كه مراجعت كنم نیز داخل باینولایت نمی شدم . حال مطلب من رضا جویی اوست . بعد از فرستادن پیغام مزبور منتظر جواب بوده .

روز شانزدهم - سپتمبر عیسوی هنگام صبح باد شدیدی وزیده سبب اشتعال مزبور^۲ بی نهایت شده خانه^۳ را مجموع از چوب تخته ساخته اند . بفاصله چهار ساعت اشتعال آتش مزبور بی نهایت گردیده شهر مزبور^۴ خرمن آتش گردیده ناپالیان حكم بسالدااتها فرموده كه سعی در فرو نشاندن آتش كنند مجموع مردم دست از تاراج كشیده بخاموش كردن مشغول شده لیكن نایرة اشتعال بفلك گردون میرسد . محترماً الی بیست و یکم سپتمبر آتش مزبور فرو ننشسته درین بین بناپارت بجهات چند مضطرب گردیده اولاً سپاهی انبوه از اوبشهر داخل شده آذوقه كم و جای خواب و استراحت آتش گرفته . ثانیاً هنگامیکه مجادله با كوتوساف نمود بهمه سپاه باواز بلند وعده داده بود كه بعد از فراغ ازین جنگ اخیر شهر مسكو و آذوقه و دولت آن متعلق بشهره خواهد بود . در خانهای آن در زمستان توقف میكنید . و دولت آنها را بیغما میبرید . بعد از ورود بمسكو شهری بی آذوقه با معدودی خلق و آنها هم معاند ، بدست لشكر داده . سپاه مزبور بعلت اینکه یغمایی بدست نیاورده و خانه درستی نداشته و همه ناراضی و شاکی بودند بلکه بحكم افسران و بزرگان خود گوشی نمیداده .

۱ - بالفعل .

۲ - كلمه مزبور در اینجا زائد بنظر میرسد .

۳ - خانه ها .

۴ - مزبور .

۵ - « بشما » صحیح است و ظاهراً « بشهر » يك اشتباه قلمی است .

و ثالثاً اینکه هر کدام از سپاه خود را از مسکو بطلب تاراج و آذوقه فرستاده سپاه روس راه آنها را قطع کرده مانع از آوردن آذوقه می شدند درین ضمن تدبیری نموده پیغامی به کوتوساف فرستاده که در مخفی از امپراطور سؤال کند که اگر او را میل بصلح باشد زیاده ازین غایله ناخوشی در میان نبوده بنابر صلح گذارند . و کوتوساف نیز او را بسرهم بندی نگاهداشته . در این بین که ناپالیان در اضطراب بوده سپاه روس علی الدوام از هر طرف بمعسکر کوتوساف آمده . پلاطوف بزرگ طایفه قزاق با بیست هزار سواره قزاق دیگر وارد بمعسکر کوتوساف گردیده نه تنها بتمنای کومک بلکه ضمناً بتصور اینکه تعاقب بنه و اردوی ناپالیان نموده چیزی ینما آردند . و سپاه روسیه هریک از بلاد روسیه که ملحق ب اردوی کوتوساف گردیده بقدر حال آذوقه و پوشاک و اسباب بجهت سایر سپاه می آورده . بسیار از زنان روسیه طلا آلات خود را بنزد کوتوساف فرستاده که همرا بمصرف سپاه رسانیده باشد و همچنین از هر کدام از ولایات قریبه بمعسکر ، رخوت^۱ سپاه و علیق و چادر و فرش هر چه توانسته آماده و فرستاده و از هرسو و هر ولایت روس همتی گماشته و ساعی در تخریب دشمن بوده خود سپاه موجودی رکابی کوتوساف از مصمیم قلب مهیا به جان نثاری گردیده اند در این بین خبر اجتماع روسیه بسمع ناپالیان رسیده بعدی که جمعی از سپاه روسیه با قزاق در حول و حوش اردوی سپاه فرانسه که بفاصله چهار فرسخی مسکو توقف داشتند رفته احدی از اهل اردو نمی تواند که داخل بمسکو شده و سپاه مزبور را نیز آذوقه کم است . در این اثنا اضطراب او زیاد شده جنرالان و سرداران سپاه فرانسه در نزد او آمده عرض کردند ما ندان ما در اینولا بی حاصل است . اینکه سرما در پیش است بدون آذوقه و سپاهی انبوه و لشکری مثل لشکر کوتوساف در مقابل ، بالفعل سپاه روسیه نمی گذارند که آذوقه بمابرسد . اهل مسکو نیز آذوقه ندارند خانهای^۲ که توقف داشتیم آنها نیز آتش گرفته بالفعل ماهمه در کار خود حیرانیم . اگر صلاح دانی با امپراطور روس صلح کن مجدداً بنا پارت در صد دچاره بر آمده که صلح شود . لیکن مطلب او اینکه دولت روس اولاً استدعا نماید و گویا کوتوساف او را بسرهم بندی گرفته و وعده نموده بود که از طرف

۱ - باتوجه بمراذفات ، مقصود نگارنده جامعه هاست نه رخوت بمعنی سستی .

۲ - خانه هائی .

امپراطور هر حکم برسد ترا خبر میدهم و چون سپاه فرانسه را آذوقه تمام گردیده و سپاه روس مانع آنها بوده که بطلب آذوقه بدهات حول و حوش مسکو روند و بکرات سپاهی که بطلب رفته بودند یا دستگیر شده یا بقتل رسیده سالدات فرانسه گرسنه و ضعیف بنا را بدزدی یکدیگر گذارده و اعتنایی با فیسران خود ننموده بلکه هروقت افسران مزبور حکم بآنها داده جوابیکه شنیده چنین بوده است : اول نان بده که قوت خدمت داشته باشیم و ثانیاً حکم فرما تا از جان و دل خدمت کنیم . سپاهی که در اردو می بودند بتصور اینکه آذوقه سپاهی که در شهر است از اردو حمل و نقل میکنند بیکدفعه حمله با نبارهای خود نموده هر چه بدست آورده بیغما برده اغتشاشی در میان سپاه فرانسه پیدا شده جمعی از سپاه از گرسنگی بجان رسیده خود را بطلب نان بدهات روسیه انداخته یا دستگیر شده و یا بقتل رسیده .

چون جواب درستی از جانب کوتوساف به ناپالیان نرسیده بود مجدداً جنرال لارستان را که یکی از جنرالان فرانسه بوده است بنزد کوتوساف فرستاده پیغاماً خواهش مصالحه میکنند کوتوساف جواب میگوید من بسیار مایل بمصالحه بوده هستم . اولاً بخدمت امپراطور خود عرض کرده ام جواب فرموده است مادامیکه جان دارم صلح نکنم و در مقاتله و مجادله کوشم و ثانیاً همه اهل سپاه از اعلی و ادنی ، وضع و شریف متعهد شده اند که الی نفس آخرین جنگ کنند و صلح ننمایند . اگر من خود میل داشته باشم از ترس طغیان سپاه نمی توانم با او سازش نمود . جنرال مزبور مراجعت نموده مراتب را بخدمت ناپالیان عرض نموده . اگر چه قبول نکردن کوتوساف بی نهایت اورا متغیر نموده و اگر خاطر جمعی از سپاه خود و آذوقه آنها داشت فوراً بنای جدال میگذاشت لیکن اظهار تغیر درین مکان بیجا دانسته مجدداً جنرال مزبور را بنزد کوتوساف فرستاده خواهش نموده است که رخصت دهد مراسله در نزد امپراطور رود قبول نکرده بعد از آن خواهش مینماید که حال ما مسکورا گذارده بشهروی از مه رفته و بعلت زمستان جنگ را موقوف کنیم تا بهار آینده . جواب میگوید قاعده ما وقشون ما این است که در هنگام زمستان جنگ میکنند . ما زمستان و تابستان نمیدانیم و میل ما آنست که حال جنگ کنیم . بعد از اینکه پیغام یأس از کوتوساف شنیده مصلحت چنین دانسته که سپاه خود را برداشته از ولایت روس بیرون رفته بولایت

فرانسه وارد گردد . عزم را جزم نموده دست بتاراج اسباب کلیساها انداخته مدت هشت روز دیگر در شهر مانده و چون بکلی مصمم مراجعت گردیده درین هشت روز نه بنحوی در تخریب مسکو و اهالی آن کوشیده که تقریر توان نمود . اسباب بسیاری برسم یغما از آنها جمع نموده در صندوقها محکم کرده از شهر مسکو خروج مینماید . هنگام خروج ناپالیان از مسکو مدت پنج هفته بناپارت در شهر مانده بود و هنگامیکه از مسکو بیرون میرفت . سپاه خود میگوید مارا حال لازم است که از مسکو خروج نموده درجایی بجهت زمستان توقف کنیم چنانچه بسپاه روسیه ملاقات کردیم جنگ میکنیم والا مطلقاً با آنها کاری نداریم و از طرفی سپاهی متعدد از روسیه با اطراف مسکو راه‌ها را بسته منتظر ورود ناپالیان و مجادله با آن بودند و چون خروج^۱ او از مسکو جنرال ایلودی داسکای با سپاهی از روس وارد بمسکو گردیده هر چه بنه و اسباب او در مسکو بوده مجموع را ضبط نموده و جمعی کثیر را از سپاه گرسنه در مسکو دستگیر کرده زخم‌دار بسیاری از فرانسه در کلیساها میماندند آنها را نیز گسرفته . این معنی نیز مورث مزید اغتشاش بناپارت میشود . ما بقی قضایای مسکو را بعد ازین عرض میکنم .

حال بناپارت عازم بفرانسه است . دو سپاه فرانسه بعقب آذوقه رفته بودند . یکی مکدانیل ایسن روسیه با و ملاقات و او را شکست میدهد . و دیگری جنرال سنت سر که جنرال دیتکنس تیم روسیه او را شکست داده مانع از رسیدن و ملحق شدن بسپاه ناپالیان گردیده . این خبر نیز مورث زیادتسی اغتشاش حواس او شده . بالفعل تدبیری بکار برده می‌ورا شوهر^۲ خود با سپاه معدودی که چهل هزار نفر بوده باشد و مجموع اسباب خود را با و واگذارده حکم میدهد که از راه مولنسکو رود که سپاه روس را بخاطر رسد که او نیز از راه مزبور روانه است و خود با سپاه قوی و کاردیده عزیمت راه نموده مطلب ناپالیان اینکه خود را پیولند رسانیده در آنجا مادام زمستان توقف کند و در منسک منتظر جنرال سنت سر بوده که سپاه مزبور ملحق با و گردد . هنگامیکه می‌ورا با همراه

(۱) - ظاهراً «بمحض خروج» منظور بوده است .

۲- در جاهای دیگر ، این شخص شوهر خواهر ناپلئون معرفی شده است و بدون شك در اینجا کلمه خواهر از قلم افتاده است .

بنه و چهل هزار نفر روانه بمولنسکو میشود . کوتوساف بتعاقب او رفته با او مجادله نموده باندک وقتی او را شکست داده دو هزار و پانصد نفر سواره را دستگیر نموده و معدودی کشته و بنه بناپارت را ازدست او میگیرد . سپاه گرسنه جنگ نمی تواند کرد و اسب گرسنه بار نمی تواند برد .

بعد از رسیدن شکست^۱ میورا ناپالیان زیاده مضطرب و تعجیل در راه نموده ولیکن مطلقاً خوراک بهمراه نداشتند و علیق بجهت اسبان او در هیچ جا نبوده و هر روز اسبان بسیاری از سپاه از گرسنگی بازمانده و مرده و بتدریج سپاه از گرسنگی بعقب مانده و قطع نظر از آن سپاهی از روس در عقب آنها بدست اندازی و تاراج مشغول گشته . شبها در میان برف خوابیده علی الصبح جمعی مرده و برخی ناخوش بجا مانده . ناپالیان اولاً در میان گاری بوده سپاه کلاً بنا را بطعنه گذارده و شکایت نموده که پادشاه ما ، از غم ما و زحمت ما بیخبر است . خود در گاری نشسته و مارا در سرما بیرون گذاشته بعد از آن او نیز از گاری بیرون آمده سواره میرفت لیکن لباسی از پوست خز در برداشته . ایضاً ایشان بنارا بشکایت گذاشته که این عجب حالی است . بزرگ ما یا باید مارا پوست خز دهد و یا خود هم بصورت بدون پوست خز سوار شده بدانند که ما بچه نوع میگذرانیم و بعد از آن چاره از برای ما کند . پس از آن پوست خز را از خود سوا کرده بآن فلاکت در میان برف و شدت سرما میرفتند حق مطلب آن است که آنچه بر سپاه فرانسه رسید و بنده شنیدم داستانی است که نگارش آن و مطالعه آن باعث تأثیر^۱ هر دلی می گردد . و بآن علت نگارش وقایع مزبور را موقوف داشتم . حتی تعدی که از قزاق میورا رسیده و از سپاه او هر روز زیاده از ششصد نفر آدم یا زیاده می مرد بعلاوه گرسنگی آنها و گوشت اسب مرده را خوردن و ازین قبیل جان دادن و از سرما خشک شدن آنها نگارش این مورث ملال من می گردد و البته دیگران را طاقت مطالعه آن نمی بود . از سویی جنرال بزرگ فرانسه و سایر افسران بنارا بشکایت گذارده بکرات بعرض ناپالیان رسانیده که در صورتیکه سپاه را معطل تو بخانه گردانند^۲ مجموع خواهند تلف شد تو بخانه را بجا گذارد

۱- خبر شکست باید باشد .

۲- تأثر .

۳- کرده اند .

و خود با سپاه رود بعلت اینکه اسبان بدون خوراك قوت بارسنگین تو بخانه ندارند بهزاران زحمت و تصدیعات ناپالیان خود را در نهم نوانبر عیسوی با سمولنسکو رسانیده لیکن از کثرت تعجیل و طی مسافت و ترس ماندن دریابان ناپالیان را فرصت استفسار راه و خبر تعاقب دشمن نمانده و چنانچه میخواست هر کس را بقراولی راه فرستد هیچکدام جرأت نمی نمودند که از ترس سرما و تاخت دشمن از سپاه او سوا شوند . در اسمولنسکی مجموع سپاه همراهی آن زیاده از شصت هزار نفر نبوده . پرمشخص است که سپاه مزبور بچه حالت بوده اند در اسمولنسکو توقفی ننموده از آنجا خروج، مابقی سپاه را بدست فیل مرشل دادوس^۱ که جنرال بزرگ فرانسه بود سپرده و از آنجا خود با سواران مخصوصی پادشاهی که آنها را گرد^۲ میگویند با کمال تعجیل وارد بکر از نای گردیده خبری باو میرسد که اینک کو توساف با استعمال^۳ تمام تعاقب سپاه ترانموده است . در کر از نای توقف نموده منتظر رسیدن سپاه گردیده لیکن در اینجا راه گریز را در پیش گرفته بتوهم اینکه گرفتار به روس نگردد خیال همراهی کردن سپاه را از صفحه خاطر زدوده در این بین خبر شکست فیل مرشل دادوس و زخم دار گردیدن او و کشته شدن چهار نفر جنرال دیگر و دستگیری اکثر آنها و گریختن مابقی باو رسیده ساعتی سپاه شکست خورده ملحق باو میگردد . مابقی سپاه شکست خورده را جمع نموده دوروزی توقف کرده از آن پس سپاه را برداشته بوسلوود رفته در آنجا رود عظیمی است مسمی به بیرى سینا پل او را شکسته اند که کسی عبور از آن نکند جمعی کثیر از سپاه فرانسه از راه مٹک باین سرزمین رسیده بعلت شکستن پل عبور از آنجا غیر مقدور و معطل مانده بودند . بعد از رسیدن ناپالیان، مهندسین فرانسه دو پل چوبین عظیمی ساخته که از دو طرف از پل مزبور بگذرد . بعد از بستن پل سپاه دوفرقة میشوند و از پل میگذرند . تیچی کاف سردار روسیه که تعاقب بسپاه فرانسه مینمود در اسمولنسکو جنرال پلاطوف قزاق را با بیست هزار سوار قزاق بعقب سپاه فرانسه میفرستد . سپاه قزاق، قریب برود، تاخت بفرقه اول سپاه فرانسه آورده دوساعتی در جنگ و جدال مشغول بودند . در این بین ناپالیان

۱ - فیلدمارشال .

۲ - گارد .

۳ - استعجال باید باشد .

با جمعی از سواران و افسران و غیره از آب میگذرند و سواره قزاق از هر سو حمله بسپاه فرانسه آورده آنها را جلوگیر نموده تسلیم میکنند . پلاطوف را بخاطر میرسد که ناپالیان در آن سپاه میباشد . بعد از اطلاع از اینکه ناپالیان در آن سپاه نیست حمله بسپاه دیگر آورده یکطرف رودسپاه قزاق و دیگر سمت ناپالیان بوده . ناپالیان را یقین میشود که در صورتیکه سپاه قزاق مزبور از آب گذرند خود و سایرین دستگیر میشوند . اگر چه سپاه خود بکلی از آب نگذشته بود و در پل مملو از فرانسه بود ، چاره بجز آتش زدن پل ندیده فوراً افسران مهندس را حکم میدهد که پل مزبور را آتش زنند و آنها پل را آتش زده هزاران از سپاه فرانسه در آنجا غرق شده لیکن اینگونه بیمروتی سبب خلاصی او گردیده سپاه قزاق در یک طرف و ناپالیان بامعدودی که از آب گذشته در یکطرف و چون روسیه را قطع امید از دستگیر کردن ناپالیان شده بنابر بتاراج تو بخانه و سایر بنه و اسباب ناپالیان که در عقب رود مانده منتظر^۱ گذشتن بودند میگذارند . در این کنار رود پنج هزار نفر فرانسه غرق بآب شده و پنجهزار نفر کشته گردیده و زیاده از بیست و هشت هزار نفر دستگیر آمده و کلاً تو بخانه و قورخانه و متعلقات آن دستگیر روس گردیده اسامی تعداد نفری دستگیری و گذاردن ائانه بعقب و بدست روس افتاده از تاریخ حرکت ناپالیان الی کنار رود بیری سینا بنه جی است که عرض میشود و بدین تفصیل است که نگاشته و معروض میشود :

جنرالان و فیل مرشلان	سایر سالداتها و سواره و غیره
چهل و یک نفر	یکصد و شصت و هفت هزار و هفتصد و

هفتاد نفر

سایر افسران از جنرال کمتر	توب جنگی بزرگ ، متعلقات و
یکهزار و دو بیست و نود و هشت نفر	اسب و قورخانه
یکهزار و یکصد و سی و یک عراده ^۲	

بعد از گذشتن ناپالیان از رود مزبور . میورا که شوهر خواهر او بوده سردار سپاه نموده خود با قدری قلیل روانه اسمارکورنی^۳ سرحد ولایت روسیه

۱ - منتظر .

۲ - ارقام این جدول عیناً بحروف سیاق در متن اصلی نوشته شده است .

۳ - « Smorgoni » اسمورگونی از شهرهای مرزی روسیه بوده است .

گردیده و از آنجا به همراه جنرال لین کورت نام بلباس مبدل در گاری کوچکی که در بالای یخ می‌رود نشسته وارد درز دین (۱) پای تخت سکسانی (۲) گردیده و بعد از آن روانه پاریس می‌گردد. در نصف شب مخفی از هر کس خود را بخانه خود می‌اندازد.

بتاریخ هجدهم دیسنبر عیسوی - وارد پاریس گردیده که از یوم خروج او از پاریس بسمت روسیه و روز مراجعت او پاریس مدت هشت ماه و نه روز میشود و زیاده از سی هزار نفر از سپاه او وارد بفرانسه نمی‌شوند. سپاه روس تعداد نفری سپاهی که از فرانسه مرده بودند نوشته‌اند. از آنجمله از یومیکه ناپالیان از اسمولنسکو خروج نموده الی یومیکه از رود بیرری سینا گذشته تخمیناً در روزی یک هزار و پانصد نفر از فرانسه را از سرما و گرسنگی مرده. سرمای آنجا نه بحدی است که تقریر توان کرد. و از جمله بناهای مسکو این است که در هفته دودفعه وقایع اتفاقیه را در کاغذ چاپ کرده باطراف ولایت می‌فرستند. هم مردم را اطلاع بهم می‌رسد و هم وجوه توجیه کاغذ مزبور بمرکار پادشاهی می‌رسد. و دیگر اینکه در هر شنبه پانصد نفر قزاق در محلات و کوچه و برزن گردیده متوجه هستند که کسی دست اندازی بخانه‌ها ننماید. بعلاوه در هر کوچه احداس نشسته، محافظت خانها را نموده و چنانچه کسی اندک خلاف حسابی از اوسرزند فوراً او را گرفته محبوس و روزانه دیگر تنبیه کنند. چنانچه تقصیر عظیمی کرده او را بطریقی که عرض نمود در مجلس گذارده در هر سال بقصیر اورسیده موافق تقصیر او، او را تنبیه می‌کنند. بعد از سوختن مسکو و خروج ناپالیان مجدداً اهالی شهر مراجعت بشهر مسکو کرده. دوازده هزار خانه یکجا آتش گرفته بعلاوه خانه‌ایکه یکسمت آن آتش گرفته بود و سمت دیگر مانده بود. لیکن بالفعل نه هزار از آن خانه‌ها را ساخته‌اند، بهتر از اول و مستمرراً در کار بنایی و ساختن مابقی هستند و از جمله چیزهای دیگر مسکو که بجهة مردم راحت است گاری کوچک است تخمیناً دوهزار کالسکه کوچک در کوچه و برزن ایستاده حمل و نقل مردم را نموده هر کس يك ميل راه رود چیزی

۱- درز دین Dresden

۲- سکسونی Saxony در آنوقت کشور مستقلی بوده است و اکنون یکی از ایالات جمهوری دموکراتیک آلمان است.

قلیل کرایه داده و دومیل رود دو مقابل داده . لیکن نجبا و بزرگان مسکو گاریهای دو اسبه و چهار اسبه نگاه میدارند . هرکس موافق گاری و چرخ گاری خود خراج پیا دشا ه میدهد و همچنین کالسکهای (۱) کوچک و بارکشهای بزرگ که بجهت مردم شهر است و کرایه میگیرند . هرکس بقدر کالسکه و تعداد چرخ کالسکه خراج شاهی میدهد . درین روزها مسموع میشد که بنا پارت شکست خورده چون خبر صحیحی درست نیامده بود چندان اعتمادی ننموده . امروز عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه ، ولک صاحب ایلچی دولت علیه انگریز که سابقاً در خدمت دولت قاهره ایران مشغول بوده و در هفت ماه قبل بهمراه مسترالس (۲) معاهده جدیدی فیما بین دولتین علیتین ایران و انگریز را بانگلند برده مراجعت و وارد بمسکو گردیده عازم ایران است که در دولت علیه قاهره (۳) کونسل دولت انگریز باشد . مشارالیه مذکور می ساخت که لارودلینک تن ، سردار سپاه انگریز و جمعی از سایر قرال فرنگ جمع آوری نموده در یکی از دهات ولایت فرانسه مسمی بواترلو (۴) تلاقی بنا پالیان واقع و مجادله و مقاتله روی میدهد . سپاه انبوه از جانبین مقتول شده و بالاخره ناپالیان مغلوب و از میان دعوا فرار نموده خود را بیکی از شهرهای کنار دریایی انگلند رسانیده بالفعل در میان کشتی می باشد . زیاده ازین معلوم نیست که آیا چه وضع باو رخ دهد و چگونه دولت انگریز با او رفتار کنند و نیز معزی الیه مذکور می ساخت که جمع کثیری از انگریز کشته شده زیاده از پانزده هزار که هشتصد نفر آنها افسر بوده اند . روزانه دیگر در مسکو بجهت شکرانه این که ناپالیان مغلوب گردیده است دو یست و یک توب خالی کردند . نشان

۱- کالسکه های .

۲- معاهده ایران و انگلیس ۱۲۲۹ هجری وسیله مستر الیس Alies سفیر انگلیس در ایران با دولت ایران بسته شد . نظر انگلیسها حفظ مرزهای هندوستان بود و اینکه دولت ایران با فرانسه قراردادی امضا نکند که ناپولئون بتواند از طریق ایران به هندوستان حمله کند همچنین روسها هم در این زمینه طمع پیدا نکنند . در مقابل انگلیسها بعضی تهدات مالی را نسبت بایران قبول کردند .

۳- منظور دولت ایران است .

۴- جنگ بین سردار انگلیسی دوک دولینک تن و ناپولئون اتفاق افتاد که منجر بشکست ناپولئون و تبعید او بجزیره سنت هلن گردید .

بزرگ پادشاهی و هر وقت عید بزرگی بوده و پادشاه را فتحی رو داده دوست و یک توب خالی می کنند. عالیجاه قولونل خان وعده رفقارا خواسته که بتماشا خانه های رفته باشیم. امشب پنج ساعت از ظهر گذشته بمنزل اورفته دربک گاری ما چهار نفر سوار و در گاری دیگر قولونل خان و و لك صاحب و يك نفر افسر دیگر سوار شده بتماشا خانه رفتیم. خانه ایست بزرگ در اطراف آن حجرات تحتانی دارد و صحن آن جای نشیمن مردم است. هر که در حجرات نشیند پول زیاد میدهد. هر که در صحن نشیند کم پول میدهد. و در طبقه سیم حجرات چند دارد. در آنجا وجه قیمت کمتر از صحن و حجره میدهند. و در طبقه بالاترین اجرت و کرایه اماکن مزبوره بجهت يك شب کمتر از همه جاست. در حجرات هر کس نشیند وجه زیاده از همه میدهد. اگر چه در تحریر و تقریر آن بشخص مادامی که ندیده چیزی دستگیر نمی شود لیکن آنچه توانم عرض می کنم. قصه و حکایت شخصی اعم از این که فی الواقع چیزی روی داده و از آن بازی ساخته اند و یا این که قصه از پیش خود ساخته، هر کس بصورت اشخاصی که در قصه نوشته اند در مقابل تماشا خانه آمده و آنچه مکالمه دارند بایکدیگر نموده و بعد از آن پرده را انداخته دیگر دفعه مجلس دیگر آورده مکالمه مینمایند. امشب دختری بجوانی عاشق و اظهار عشق و ناله و زاری مشغول بوده از حرکات و سکنات و صدای او ما را خوش آمد. ما بقی مکالمه او را نمی فهمیدیم. الی نصف شب در تماشا خانه بودیم. از آنجا بیرون آمده وارد بمنزل شدیم.

شب سیزدهم شهر حال - بهمانی میرزا هادی رفتیم. مشارالیه مدت پانزده سال قبل از طرف حسینقلی خان بادکوبه بجهت ابلاغ رسالت بدولت روس آمده و مدتی مانده و مراجعت کرده. مردیست صاحب مدرک در زبان روس ماهر است. بعد از ابلاغ رسالت خود بنارا بتجارت گزاری مدتی در مسکو توقف نموده است. سایر تجاران ایرانی مطلب را فهمیده بمشارالیه احترامی مینمایند. و او نیز متوجه تجاران مزبور شده امر همه میگذرد. و همه بایکدیگر اتفاقی دارند.

شب در خانه مشارالیه شام خورده بعد از ساعتی مراجعت کردیم. روز دیگر بهمراه و لك صاحب و قولونل خان و افسر دیگر بتماشای کریملین که ارك مسکو است رفته بعد از آن بتماشای کلیسای ارك و ناقوس بزرگ شکسته که

عرض نموده رفته مستمراً بنا و فعله مشغول تعمیر جاهایی که سوخته اند میباشد .
 یحتمل شش ماه بعد از این همه خانهای که در هنگام ورود فرانسه بمسکوسوخته
 بود تعمیر و آباد شود . در سه روز قبل زین العابدین بیک چا پار غلام نواب والا
 روحی فداه برسم چا پاری از طرف دولت علیه ایران بجهت ایصال نوشنجات بنزد
 بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه میرفت . برخی نوشتجات
 از رفقای من از تبریز بمن رسید . از مضمون آن معلوم میشد که در تبریز شهرتی
 یافته که بنده را اراده آنست که ازین سفر مراجعت نکنم بلکه بتدریج باولای
 دولت قاهره رسانیده که مراجعین اراده است . از این معنی دل من شکست . یعنی
 در این سه روزه زیاده از همه عمر سرزنش بخود نموده ام . احمق هستم که ولایت
 خود را گذاشته گرفتار این سفر گردیده . لیکن اشخاصی که چنین فظنه درباره
 من کرده اند احمق میباشدند . گویا از اول دنیا الی حال یک نفر اینگونه دیوانگی
 که من کرده ام نکرده است . طرفه تر این که مطلب خود را ازین سفر وعزیمت
 آن بهیچکس نگفتم . و حال هم نمیگویم . رفیق مزبور نیز نوشته است که من
 درین سفر اظهار و شهرت میدهم که ایلچی هستم بلکه درصدد اضرار رفقا هم
 برآمده ام . حال مطلب را یافته ؛ بعضی از جهال بجهت بد رفتاری قولونل خان
 با آنها چنین یافته اند که بنده محرک آن هستم و بعد از آن بقاعده همه مفسدین
 ولایت ما ، در جزو اینگونه اخبارات لایعنی و بی پارا مینویسند . گاهی بنده را
 شهرت بدر رفتاری داده و گاهی چنین شهرت رفته است که بنده مایل بایلچی
 گری هستم و الحق عامه مردمان ولایت ما هر چه شنوند بدون این که بمیزان
 خرد سنجیده اولاً خیال کنند آیا چه کس شهرت را در باره دیگری میدهد و
 وثانیاً غرض او چه چیز است . وثالثاً خود شاهد چه خود طبع و مدرك و رفتار
 و کردار و قطع نظر از اینگونه خیالات نموده بمحض این که شنوند من مایل
 بایلچی بودن هستم و میخواهم بهیچ خود را ایلچی کنم ، مردم باور می کنند .
 کاش دفعه دیگر شهرتی می دادند که بنده مشق پریدن بهوا و رفتن با آسمان را
 دارم . ایلچی گری بنده بعینه پریدن بهواست . اگر بنده قادر به پریدن هستم
 شاید که ایلچی گری هم به بنده لایق باشد .

روز چهاردهم رمضان - قولونل خان گاری خود را بطلب من

فرستاده بعد از رسیدن بمنزل او مشارالیه بحساب وجوهی که بجهت اخراجات

همه رفقا بهمراه آورده بود رسیده چون در تفلیس مجموع وجوه را اشرافی کرده و بعد از آن بتحویل خود گرفته وجه مزبور را منقسم و بسند و قهای خود گذارده . پانصد اشرافی با جا و قلو از وجوه مزبور کم بود . از بنده مطالبه نموده بنده او را یادآوری نمودم که وجوه را کلاً تحویل گرفته است . قبول نکرده بنا را بفضاحی گذارده بنده صبر را پیش کرده سیاهه که بخط خود وجه را از من گرفته بود با و نموده ایشانرا انفعالی زیاده از حد دست داده بجای اینکه از بنده عذر خواهد بنارا بکج خلقی گذارده حرف او اینکه تو چرا قبل ازین سیاهه مزبور را بمن ننمودی . گفتم شما از من سیاهه نخواستید چاره نه بخشید بالاخره فحشی به بنده داده بنده گفتم اینگونه الفاظ لایق مردان نیست . از منزل ایشان بیرون آمده وارد بمنزل خود گردیدم .

بعد از آن در تهیه تدارک خروج از مسکو مشغول شدیم . مدت چهارده روز در مسکو توقف نمود . روزها بقدریکه توانست در گردش شهر و اطلاع از امورات شهر و طریقه و رفتار و کردار اهالی شهر استفسار نمود و آنچه توانست در خصوص آن درین روزنامه ثبت نمود .

روز دوشنبه ۱۵ شهر رمضان - پنج ساعت قبل از ظهر از مسکو سوار و روانه راه گردیدیم . عرض راه از دست راست و چپ مادات و جنگل بسیاری دارد . از شهرالی منزل راه ما خوب بود . اسم منزل پناسیخ است . ده کوچکی است رود و پلی دارد . یکطرف پل چمن و سبزه است . از شهرالی آنجا بیست و هشت ورث بود . از آنجا سوار و روانه سول نوش نیه است^۱ . عرض راه بسیار دهاات خراب و آباد بود . پنج ساعت از ظهر گذشته با آنجا رسیده . ده کوچکی است . حوالی آن جنگل است . فاصله این سی و یک ورث بود . شب در آنجا ماندیم .

روز سه شنبه ۱۶ - از آنجا سوار و روانه کلینس شدیم . عرض راه دهاات و جنگل است . ده بزرگی است . عمارات و سه مهمانخانه و پل بزرگی دارد . فاصله این بیست و دو ورث بود . از آنجا سوار و روانه زادید شدیم . فاصله این بیست و دو ورث بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم نام آن خلدینا است . ده بزرگ خوبی است . مهمانخانه دارد . دو کلیسای بزرگ دارد

درمهمانخانه شب خوابیدیم .

روز چهارشنبه ۱۷ - از آنجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم حوالی شهر طور رسیدیم . دروازه دارد و سربازان قراول نشسته اند . مارا معانت نموده الی درو (۱) . افسر مهماندار بعد از استفسار و دیدن باشبرد مارا رها کرده وارد شهر شده در مهمانخانه توقف نموده نهار خورده از آنجا بتماشای شهر رفته . عمارات عالیّه و مهمانخانهها (۲) متعدد و بازار بلندی دارد رودخانه از میان شهر میگذرد . نوزده کلیسا دارد . فاصله این سی ورت برد . بعد از ملاحظه شهر از آنجا سوار و روانه میبدینا شدیم . دهات بسیاری در راه بود . از آنجا سوار و روانه ترژوک شدیم . عرض راه جنگل بود . الی بیست و چهار ورت رود آبی است . پلی ندارد . بطریق سابق راهنمایی که آمدیم ، بنه واسبان و گاریها را در بالای تخته گذارده و ریسمانی در دو طرف رود بسته اند . ریسمان را بدست گرفته بزور مردم کشتی را گذرانیده بطرف دیگر رود رفته وارد بقصبه ترژوک شدیم . تخمیناً دوازده کلیسا دارد و چند مهمانخانه خوب دارد . فاصله این سی و دو ورت بود . در آنجا خوابیدیم .

روز پنجشنبه ۱۸ - یکساعت بعد از طلوع از آنجا سوار و عازم برای گردیده . عرض راه برخی باتلاق و بعضی خوب و خشک بود . دهات بسیاری از همه جا زیاده در این راه دیدم . الی منزل اسم آن و ترپوسک است ، ده بزرگی است . فاصله این سی و هفت ورت بود . از آنجا سوار و عازم منزل دیگر شده عرض راه دودفعه باران شدیدی خوردیم . معلوم است که درین روز نوبت بمن افتاده است که بیرون گاری نشینم . منزل ما شهرکی کوچکی است رودخانه از میان شهر میگذرد . شانزده کلیسا دارد از ترپوسک الی این شهر که وشتی - ولاچوک است سی و سه ورت بود . از آنجا سوار و روانه خیتلاده شدیم . ده بزرگی است فاصله این سی و شش ورت بود . شب در آنجا خوابیدیم .

روز جمعه ۱۹ رمضان - از آنجا سوار و روانه یدراده شدیم . ده بزرگ خراب است . سه مهمانخانه دارد . فاصله این سی و شش ورت بود . از آنجا سوار و روانه زیمکان شدیم . ده کوچکی است . اطراف آن آب بسیاری

ایستاده . فاصله این بیست و سه ورث بود .

روز شنبه ۲۰ - از آنجا سوار و روانه یحیی‌بستی شدیم . ده بزرگی است چهار کلیسا دارد . فاصله این بیست و دو ورث بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم . بیشتر راه جنگل بود . الی منزل اسم آن یام را کنه است . رودخانه از میانه آن میگذرد و پل بزرگی دارد . فاصله این بیست و دو ورث بود . از آنجا روانه کریس شدیم . ده معظم بزرگی است . عمارات و کلیسای خوب دارد . فاصله این شانزده ورث بود . از آنجا سوار و روانه زائید بویه شدیم . عرض راه دهات بشمار داشت فاصله این سی و یک ورث بود . ده بزرگی است . چند مهمانخانه و کلیسا دارد . شب در آنجا خوابیدیم .

روز یکشنبه ۲۱ - از آنجا روانه منزل دیگر شدیم بیشتر عرض راه دهات و جنگل بود . الی منزل اسم آن بردنوتینس است . ده بزرگی است . بازار و دکان و مهمانخانه دارد . فاصله این بیست و هفت ورث بود . رودخانه بزرگی دارد که کشتی در آن عبور میکند . و هنگام گذشتن کشتی ، میانه پل را بقدر یک طاق پل مثل تخته پل بالا میکشند . بعد از گذشتن کشتی مجدداً پل مزبور را پائین کرده بجای خود گذارده مردم عبور میکنند . ماهم عبور کرده عازم منزل گشتیم . دهات بسیاری و جنگل و رودخانه عظیمی در عرض راه بود که بسمت بیطربورغ میرفت . اسم این منزل نوکروود است . شهر بزرگی است عمارات و بازار بسیار دارد . اما شهر باتلاق است . میانه راههای کوچه را سنگ‌کاری کرده اند . فاصله این سی و پنج ورث بود و بعلمت شکستن گاری شب در آنجا توقف کرده عصر آنروز بحوالی شهر بجهت تماشا رفتیم . رودخانه عظیمی از میانه شهر میگذرد و نصف شهر در یکطرف رود است و نصف طرف دیگر . کشتی بسیاری در رود مزبور میماند . تا بحال پل باین انتظام و استحکام ندیده‌ام دوست قدم طول پل است . در میانه پل مزبور تخته پلی ساخته اند . زنجیرها بر آن مرتب است که در هنگام عبور کشتی بزرگ پل مزبور را بقدر یک طاق بالا کشیده بعد از گذشتن کشتی مجدداً پل را پایین کرده . در دو طرف پل سالداتها بجهت قراولی آنجا علی الدوام حاضرند . طرفه چیزی که تا بحال ندیده‌ام امروز مشاهده نمودم . دوجوان از نجبای روسیه بادختر سواره اسب شده در نهایت سرعت بناختن اسب مشغول بوده یکپا در رکاب و دیگر پارا بر

گردانید(۱) در گردن بطریق خواص(۲) خوش نمایی سوار شده بودند. الحاق از دیدن سواری آنها بنده بی غایت محظوظ شدم اکثر از مردم در سواری و داشکه(۳) شده بگردش مشغول بودند.

روز دوشنبه ۲۲ - از آنجا سوار وروانه یودورکی شدیم. ده بزرگی است. فاصله این بیست و دو ورث بود. از آنجا سوار وروانه منزل دیگر شدیم. عرض راه جنگل و دهات بود الی منزل، اسم آن اسپاسک پولس است. فاصله این بیست و چهار ورث بود. از آنجا سوار وروانه چودو شدیم. ده بزرگی است. فاصله این بیست و چهار ورث بود. چهار ساعت قبل از نصف شب بآنجا رسیده. آنشب در آن ده شب عید مسیحیان بود. زنان آنجا بخواندن و عشرت مشغول بودند. از آنجا سوار و عازم منزل دیگر شدیم. عرض راه دهات و برخی جنگل بود. الی منزل اسم آن یومرانی است. فاصله این بیست و پنج ورث است. دو ساعت از نصف شب گذشته وارد بآنجا گردیدیم. چاپارخانه بزرگی است. در آنجا خوابیدیم.

روز سه شنبه ۲۳ - از آنجا سوار و عازم تسپا شدیم. فاصله این سی و دو ورث بود. از آنجا سوار و عازم راه گردیده. عرض راه دهات بسیاری بود الی منزل اسم آن ازوری است. ده بزرگی است. فاصله این بیست و چهار ورث بود. از آنجا سوار وروانه راه گردیده عرض راه دهات بسیاری بود. الی ده ورث باغی است بسیار خوب و بسیار خوب جایی است. اگر چه تا بحال شهر بآن خوبی وصفاندریده ام نام آن کوصلا است. از آنجا گذشته الی بطر پورغ خیابانیست از دوسمت آن درخت است و راه صاف در نهایت صفا. از ازوری الی شهر بطر پورغ سی و دو ورث بود. وارد بشهر شدیم. تا بحال شهر باین خوبی و صفا و انتظام باین گونه عمارت ندیده ام. از میانه کوچها گردش کرده در دولتخانه بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه روز افزون ایران رفته فوراً بخدمت معزی الیه مشرف، بعد از استفسار و تلفظات مقرر فرمودند که منزل بنده در خانه میرزا هادی نویسنده معزی الیه بوده باشد. بعد از آن

۱ - برگردانیده.

۲ - خاص.

۳ - داشکه - درشکه؟

تبدیل لباس نموده در منزل مزبور بسر برده و اما چون مدت دو هفته یا کمتر در اینولا خواهیم ماند بهتر آن دیدم که هر چه توانم در تعریف و بانی این شهر و طریقه و آداب مردم نوشته بلکه اشخاصی که مطالعه بآن نمایند ازین رساله محضوظ (۱) شده اولاً وقایع و اوضاع شهر را مینویسم و بعد از آن روزانه خود را خواهم نوشت . بالجمله معلم بندگان ایلچی شخصی است انگریزی . وقایع اوضاع روسیه و دولت آن و طریق تعمیر و بنای بطرپورغ را در کتابی مفصل در چهار سال قبل بایک نفر از فضلاء انگریز نوشته و چاپ کرده اند . در دست اوست بحمایه مستر ولیمسن نام که در فارسی ربط کاملی دارد ، بقدر ضرورت ترجمه و ثبت میگردد . و اما شهر بطرپورغ شهر است از پای تخت روسیه فاصله آن بخط استوا عرض شمالی آن پنجاه درجه و نیم است و طول آن بسمت شرقی لندن سی درجه و نیم . در سال ۱۷۰۳ عیسوی مطابق سنه ۱۱۱۸ هجری زار پطر بزرگ او را بنیاد کرده مقصود کلی پطر بزرگ از ساختن شهر مزبور این بوده که در هیچکدام از بلاد روسیه اتصال بدریای بـالـتـک نداشته که راه تجارت دریا بسا فرنگستان بهم رساند و از طرف خشکی بعزت صعوبت راه نیز راه تجارت ولایت مزبور با سایر قراال فرنگ مشکل میبود . باین ملاحظه در سال مزبور همتی گماشته که شهر مزبور را بسازد لیکن زمین پطرپورغ هنگام تابستان باتلاق و بیشه عظیمی بوده بجز سباع (۲) حیوانی از آنجا گذر نمیکرده و وقت زمستان کلاً جنگل و زمین باتلاق مزبور و رودخانه ینوا که در میانه شهر میگردد ، یخ بسته در چنین جایی بعزت قربت بدریا همتی گماشته در اواخر بهار سال مزبور موازی سیصد هزار از رعایای ولایات روسیه را جمع آوری نموده . اکثر آنها روسیه و بعضی قزاق و تاتار و سایرین بوده شروع در ساختن شهر مزبور نموده . در آن هنگام دولت روسیه بادولت سوید جنگ داشته و بکرات ولایت روسیه مورد تاخت و تاراج سوید گردیده و بحدی (۳) بی اوضاع بودند که قادر بر اینکه اسباب بنائی از قبیل بیل و کلنگ و تیشه و ظروف حمل و نقل خاک بقدر کفاف عملجات مزبور نداشته بودند . برخی حمل و نقل سنگ را بادوش خود نموده و بعضی

(۱) - محضوظ

(۲) - درندگان .

(۳) - ؟

در جامه و کيسه و توبره و غير آنها نموده و چون زمين مزبور کلاً بيشه و باتلاق بوده خاک از چند ميل راه باين نهج آورده . زمين مزبور را از خاک پوشانیده و يکی از امورات مشكله عملجات مزبور عدم آذوقه بوده . حول وحوش شهر مزبور و ولايات قريبه اينجا بجهت تاخت و تاراج طايفه سويد قادر بجمع آوری آذوقه عملجات نبوده اند . آذوقه (۱) از مسکو و ولايات بعیده حمل و نقل ميشده و از سویی دولت سويد اطلاع از تعمير شهر مزبور يافته حسدی برده جمعی کشتی جنگی بسردولت روس و ممانعت ساختن شهر مزبور فرستاده . از اين سو پطر جمعی از سپاه خود را در کناره رود ينوا گذارده آنها را مانع از بيرون آمدن از کشتی نموده . بالاخره بی نيل مقصود مراجعت نموده بودند . مدت چهار ماه طراحي شهر و خانها و نارنج قلعه درميانه شهر و ساير متعلقات آن با تمام رسيد . ليکن بعلت آذوقه و جا و مکان يکصد هزار نفر از عملجات مزبور تلف شده اند . بالجملة بعد از يك سال از تاريخ ابتدای شهر ، سي هزار خانه معمور خوب با نارنج قلعه که در وسط حقيقي شهر واقع و رود ينوا احاطه بآن مينمايد با برج و باروی نارنج قلعه مزبور با تمام رسیده . بعد از اتمام شهر مزبور درصدد جمع آوری ساکنين شهر مزبور برآمده اولاً شهر چنتس که بيست ورث فاصله از پطر پورغ بوده با عيال و اطفال و اسباب خانه آنها کلاً طراکو چانیده بپطر پورغ آورده و بعد از آن حکمی باهالی مسکو فرستاده که از آنجا برخی کوچيده بپطر پورغ روند اکثر امرای ساکنين مسکو باين معنی راضی نبودند که پای تخت قدیم آنها تبديل يابد . و باين ملاحظه بسياری متمسک بمعاذير شده . به پطر پورغ نرفته ليکن جمعی کثير از تجار و کسبه و برخی از اعزّه مسکورفته و بعد از آن از باب صنايع و کسبه از هر صنف از فرنگستان بپطر پورغ آورده و درصدد تربيت آنها برمی آيد و چون خود مدت هفت سال در لباس مبدل بفرنگ رفته بود که انشاء الله برخی از احوالات او را خواهد نوشت ، طريق تربيت نمودن و تحريص و ترغيب عملجات و از باب صنايع برسم اهل فرنگ پيش گرفته بنهج مفصله عرض خواهد شد . بعد از اينکه پطر از ساختن شهر اندک فراغت يافته و مردم را جا بجا نموده درصدد تکميل نارنج قلعه برآمده قلعه مزبور را بترکيب مسدس نموده ديوار آن را از سنگ و آجر ساخته . دوره آن آب است . مقابل درب آن پلی ساخته اند که

(۱) - کلمه آذوقه در اينجا با «ز» نوشته شده بود باين صورت : «آزوقه»

هنگام عبور، آن را خوابانیده مردم میگذراند، يك كليسای بسیار خوبی در آن ساخته و اوطاقی در آن جبه‌خانه و صلاح (۱) جنگ پادشاهی را گذارده و اوطاقی دیگر مملو از دواها و ادویه‌ها بجهت اشخاصی که محصور در آن شوند و سایر آذوقه و ضروریات قلعه مزبور درآمها کرده و بعد از آن در اکمال شهر کوشیده خانهاییکه ساخته بودند از تخته بوده برخی از آنها سوخته مجدداً حکمی میدهد که هر کس خانه خود را از سنگ و آجر ساخته و بتدریج مجموع دیوارها از سنگ و آجر ساخته میشود. و کوچهارا هر کس با اندازه و حدود خانه خود سنگ کاری نموده بالفعل مجموع کوچها سنگ و هر جا نزدیک رودخانه است. یعنی رود ینوارا منقسم بچندنهر نموده چهل و پنج قسمت آن در کوچها میگردد. در کنار نهرها پنج‌های (۲) آهنین گذارده اند که کسی در آب نیفتد. و چون در آن هنگام کاری کمتر بمصرف میرسیده بملاحظه اینکه مردم عادت بکشتی نموده حکم میدهد که در نهرها در کمیهای (۳) کوچک نشسته بدیدن یکدیگر رفته بالفعل آن بنا (۴) باقی است. در عصرها مردم تفنناً در کمیهای کوچک نشسته تردد میکنند. و بنهجی که عرض نمود در بیشتر کوچها نهر آب بزرگی میگذرد. و چون نصفه شهر بطار پورخ بطریق جزیره است که دورۀ (۵) آن آب است و نصفه دیگر اتصال بصحرا دارد، پلهای عظیمی بسیاری ساخته که مردم از یکطرف بطرف دیگر آمده و ملاحظه هر يك از آن نظاره گانرا (۶) متحیر میکند که بچه انضباط و انتظام پلهای مزبور را ساخته اند. در میانه هر پلی بقدر دو چشمه آن را بطریقی که تخته پل شهر را میسازند ساخته هنگام عبور کشتی تخته پل مزبور را باسانی بالا کشیده کشتی عبور نموده و بعد از آن تخته پل مزبور را بجای خود گذارده مردم از

۱ - سلاح.

۲ - پنجره‌های.

۳ - «کمی» نوعی وسیله عبور از روی آب است مانند بلم که قبلاً هم در این کتاب از آن نام برده شده است.

۴ - رسم.

۵ - اعراب این کلمه بهمین صورت در نسخه موجود، گذارد. شده است.

۶ - با توجه باینکه ها غیر ملفوظ در جمع با الف و نون تبدیل به گاف می‌شود، این کلمه را باید باینصورت نوشت: «نظارگان».

بالای آن تردد میکنند و هر کدام از پله‌ها را باین نظام ساخته‌اند . در کنار رود
 ینوا ، خانه بجهت نشیمن سلاطین ساخته‌اند . در بلندترین جاهای شهر است .
 دیوار آن از سنگ سفید است . به همراه رفقا بدیدن خانه مزبور رفته .
 حال الکزنדר پادشاه روسیه توقف در آن دارد . اگر چه تعریف خانه مزبور
 را نوشتن در قوه بنده نیست لیکن چند ملاحظه که در آن نموده نوشته میشود .
 اولاً خانه مزبور چند طبقه بالای یکدیگر ساخته‌اند و چون قاعده فرنگستان
 این که در طبقه دومین خانه را بجهت نشیمن خود معین می‌کنند ما نیز همان طبقه
 را دیدیم . خانه مزبور مربع طولانی است . اطراف آن بقدر چهل اوطاق است
 هر یک از اوطاقها مملو از اسباب و زینت بزرگان از قبیل چهل چراغ بلور و
 آینه‌های دوزری و سه زری و ساعت‌های طلا و مکمل بجواهر و کرسیهای (۱) طلا
 کاری و مینا کاری ساخته و پرداخته همه جا بجا گذارده هر کدام از درهای اوطاق
 آئینه است . مجموع آنها بیکدیگر راه دارد . در وسط آن اوطاق نشیمن پادشاهی
 است . سندلی (۲) زرنگاری در صدر آن میباشد که محل نشیمن پادشاهی است .
 و چند کرسی زرنگار دیگر در همین ویسار (۳) تخت مزبور است که منسوبان آن
 نشینند . در مقابل اوطاق مزبور رود ینوا و کشتیهای بسیار نمایان است . قطع
 نظر از جبروت و عظمت خانه پادشاهی ، منظر رود بحسن آن می‌افزاید . و در
 هر اوطاق تصاویر بسیاری از کارفرنگ و استادان زبردست قابل حاضر و بدیوارها
 و سقف آنها نصب کرده‌اند . و سنگهای بسیاری از اطراف بلاد روسیه و سیبره و
 فرنگ تراشیده و با شکل مختلفه نموده با اوطاقها گذارده‌اند . در اوطاقهای
 بزرگ در مرکز اوطاق سنگ آبهارا بشکل خوب در آورده و گذارده‌اند . چهار
 سنگ سبز و آبی و قرمز و کبود در آنجا دیدم . قطع نظر اوستادی و حجاری
 آن ، سنگ بآن خوبی و بزرگی تا بحال ندیده‌ام بجهت زینت اوطاقها بیشتر
 اوطاق چنین سنگها بطریق و شکل کشکول و دوری ساخته و تراشیده و گذارده
 هر کدام دوسه ذرع اندازه دارد . ما اولاً هر کدام از آنها را دیده و زبان بتعریف
 آن گشاده در تعریف بودیم تا این که با اوطاق دیگر وارد شده از آن بهتری دیده

۱- صندوقهای .

۲- سندلی .

۳- راست ، چپ .

سنگ اولین را فراموش می‌کردیم . در یکی از اوطاقها ساعتی ساخته در بالای صندوقی موسیقار (۱) گذارده . ساعت مزبور در گردش است و موسیقار در ساز مشغول است . ساعتی در آنجا نشسته از نوای ساز مزبور حضار را حالتی داد که تقریر آن وجدانی نیست . در اوطاق دیگر دو صندوق گذارده که در نغمه مشغول است بطریق زیر ویم . یکی از آنها زیر و دیگری بم . هر دو را کوک کرده سازی در نهایت خوبی زده هنگامی که می‌خواهند تبدیل نغمه و دستگاه را کنند آنها را بطریق دیگر کوک کرده نغمه دیگر می‌زنند . و موسیقار ساعت و صندوقهای مزبور را کلاً به مثل ساعت ساخته‌اند که بچرخ می‌گردد و ساز می‌زنند . و از جمله چیزهایی که همه رفقا را حیرت دست داد و من هرگز او را فراموش نمی‌کنم این است که در یکی از اوطاقهای خانه در میانه وسط آن درختی از طلا ساخته‌اند . سه ذرع بلندی آن است . در بالای درخت طاووسی از طلا ساخته‌اند . در زیر پای طاووس در شاخه دیگر خروسی ساخته‌اند از طلا . و در شاخه دیگر آن بومی از طلا ساخته‌اند و هر سه طاووس و خروس و بوم مزبور در شاخه‌های درخت آرام دارند . در زیر درخت دستگاهی ساخته‌اند که هیچکدام از مردم او را نمی‌بینند . بطریق کوک کردن ساعت شخصی آمده و دستگاه را با کلید کوک کرده بفاصله دوسه دقیقه بوم مزبور در گردش آمده سر آن در حرکت دوری مشغول بعینه مثل بومی که از ترس مردم متزلزل باشد . و چشمهای او در حرکت آمده و متصل در اطراف ناظر و سر آن متحرک و جستجوی مردم را نموده از سویی خروس طلای مزبور از شاخه دیگر در حرکت آمده بالهای طلا را بر یکدیگر زده بعینه مثل خروسی که شروع در خواندن نماید و ابتدا بساکن بالهای خود را بر هم زند و بعد از آن بانگ گوید ، خروس مزبور بالی بهم زده و سر خود را بلند کرده در نهایت خوبی خواند . یعنی اگر چشمه (۲) در آن نبود احدی نمی‌توانست باور کند که بانگ مزبور از خروس حقیقی نبوده . و بعد از آن طاووس مزبور در نهایت طنازی و آرام بالهای خود را بتدریج باز کرده بالاخره چتری در نهایت خوبی زده . اگر رنگ طاووس مزبور زرد نبود یعنی از طلا نساخته بودند رنگ خود طاووس بود ، هر کس اینگونه حرکات و سکنات و چتر زدن را دیده بود قبول نمی‌کرد که کسی

۱- موسیقی .

بگوید طاووس مزبور مرغ حقیقی نیست . چند اوطاق دیگر دارد که از جمله معدنیات و عجایبات (۱) دریایی و صحرایی را در صندوقها گذارده و از شیشه بالای آنها را پوشانیده . مردم اهلیه خود پادشاهی هر وقت بجهة تفریح دماغ بملاحظه عجایبات مزبور رفته باشند . و در سمت دیگر اوطاق بسیار بزرگی ساخته اند . انواع طیور بلکه هر چه طیار صحرائی دیده يك جفت از آن را در اوطاق مزبور آورده اند . هر کدام از طیور آشیانه بجهة خود ساخته اند . و اوطاق مزبور اتصال بباغچه دارد . توری در یک سمت باغچه گذارده که هر کدام از مرغها داخل بباغچه و بالای درختان رفته لیکن تور مزبور مانع آنها میشود که از آنجا به بیرون روند . اطراف طبقه اول مزبور او طاقهای مزبوره معروضه است . لیکن صحن آن باغچه ایست . در تابستان درختهای خوب در اطراف باغچه سبز و خرم است و در میان باغچه علف است . در زمستان سرمای پطرپورغ سنك را میشکافد . درختهای مزبور را تعبیه کرده اند که در میان خمره چوبین کرده اند در زمستان علف باغچه را برداشته و خمره های چوبین با چرخ و دستگاه بسته يك يك درختها را در طبقه اول زمین ، جایی گرم برده و گذارده در زمستان در زمستان (۲) آبنده با چرخ و دستگاه يك يك درختان را بالا آورده جابجا کرده بالفعل که هنگام تابستان است ، هیچکدام از ماها ندا نستیم که چگونه تعبیه آن را نموده اند . بلکه خیال کردیم که باغ حقیقی است . با وجود این که دوازده زرع ارتفاع از زمین دارد . سایر حجرات طبقه سیمین را بنده ندیدم و بآن سبب چیزی عرض نمی نمایم . این خانه نیز یکی از ابنیه پطراست . اگر چه هنگامی که اوساخته باین انتظام و اسباب و سلیقه نبوده است . در مقابل خانه مزبور در سمت دیگر رودخانه مزبور ، خانه بجهة تابستانی ساخته اند . آن نیز بهمین دستگاه است . و در حوالی خانه تابستانی پادشاهی ، حیه خانه و قورخانه و جای ساختن توب و اسباب جنگ ساخته اند . در خانه مزبور اسباب جنگ و توب و سایر لوازمات (۳) جنگ ساخته می شود . و خانه اکثر امرا و بزرگان در حول و حوش خانه تابستانی پادشاهی است . و از جمله بناهای روسیه در آن

۱ - عجایب .

۲ - «در زمستان» اول زائد بنظر میرسد و «در زمستان» دوم ظاهراً «در تابستان» باید باشد .

۳ - لوازم .

شهر آنست که پطر ارباب صنایع را از فرنگ بولایت خود آورده و در تربیت آنها مشغول گردیده . اولاً مدرسه بجهت تحصیل علم ساختن کشتی و جنگ دریاء و طریق بردن کشتی و لوازمات آن ساخته از هر قبیله یکنفر جوان باهوش و زیرک بمدرسه داخل کرده که بجهت تحصیل علوم مزبور کامل شوند . جوانان مزبور از ده ساله الی هجده ساله بوده اند . و اوستادان در تربیت آنها کوشیده بالفعل مدرسه مزبور در نهایت انتظام است . اخراجات طلبه (۱) از سر کار پادشاهی بآنها رسیده جوانان مزبور در علم نظام و مشق جنگ و غیره مشغول هستند . دوازده سال بعد از ساختن پطرپورغ بنهج مفصله ارباب صنایع دستگاهها ساخته اند . دستگاه کتان بافی ، دستگاه کاغذ سازی ، دستگاه شوره سازی دستگاهی که گوگرد را صاف کنند ، دستگاه باروت سازی با چرخ ، دستگاهی که چوب را بزور آب برند و کوره آجر پزی و ارباب صنایع و بدایع متعلقه بآهنگری و توب سازی و غیره و بعد از آن از اطراف ولایات فرنگستان راه تجارت به پطرپورغ باز شده اول تجارت آنجا چوب و تخته بوده که از جنگل حول و حوش بریده و کشتی از ولایات فرنگ بآنجا آمده چوب و تخته از آنجا ابتیاع نموده الی حال جزو معظم تجارت پطرپورغ با فرنگستان چوب و پیه و روغن ماهی است . که از اینجا حمل و نقل بولایت خود میکنند . و بعد از آن بنای ساختن کشتی تجارت و جنگ گذارده بعلت اینکه آذوقه پطرپورغ کمک (۲) است کشتیهای خود را با آدمهائی که در مدرسه تربیت یافته بودند در روی آب انداخته خود بنای تجارت و آوردن آذوقه از ولایات قریبه نموده . و از جمله بناهای پطر اینکه مردم ترغیب بمجالست بایکدیگر و مصاحبت کرده . خود خانه ساخته که اهالی شهر در آنجا جمع شده برخی بخواندن کتاب و بعضی بیبازی شطرنج و سایر مشغولیات و دیگر تفریح دماغ نموده و هر روزه پنج ساعت اوقات مردم در خانه مردم صرف میشود . و خانه مزبور را پنج ساعت باز می کنند . هر روزه پنج ساعت خانه مزبور را باز کرده (۳) که مردم جمع شوند . و چون ارباب صنایع و کسبه بسیاری از ولایات فرنگستان آمده بودند و در تربیت آنها ساعی بوده خواسته

۱- مخارج محصل .

۲ - « کمک » در اینجا بی معنی است ظاهراً باید « کم » باشد .

بود که در علوم و ترغیب طلبه سعی نموده . مدرسه بنیاد کرده اهل آن مدرسه و اطفال تازه که داخل آن مدرسه شده قرارداد کرده بودند که چهار فرقه نمایند . و بجهت هر فرقه پنج نفر مدرس صاحب فهم معین فرموده . زبان فرانسه و لاتین و ایالتی و حکمت طبیعی . و هر کدام از آنها را اخراجات و مایحتاج و مواجب از خزانه خود معین کرده و چون فوت او رسیده کوین کترین (۱) بزرگ حرم او سعی بسیار در تکمیل مدرسه مزبور نموده . بالفعل مدرسه مزبور رواجی دارد و طلاب آن مشغول بتحصيل هستند . و از تاریخی که مدرسه مزبور ساخته شده که بیست و سه سال بعد از بنیاد پترپورغ بوده الی حال هر ساله کتابی بطریق دفتر درست کرده در عرض سال طلبه جدیدیکه وارد بمدرسه گردیده اسامی آنها و شروع آنها در علوم محوله بآنها در آن کتاب ثبت میشود . و اشخاصی که در آن سال ترقی کرده یا بیرون رفته برسر خدمتی از خدمات دیوانی مرجوع شده اند و یا اینکه در علوم که ترقی کرده اند شروع در علم دیگر نموده اند ، با اسامی تعداد نفری طلاب و مدرسین را کلاً ثبت در کتاب مزبور کرده و چاپ نموده یک نسخه آنرا در کتابخانه مدرسه گذارده و یک نسخه آنرا در خزانه پادشاهی فرستاده . اگرچه اسامی که پتر بزرگ بنیاد کرده و ترقی که او را منظور کرده که بدولت خود و رعایای خود و ولایت خود داده باشد با تمام نرسانیده فوت آن رسیده ، کوین کترین بزرگ که حرم او بوده بعد از فوت پتر همت مردانه در تکمیل کار پتر گماشته بحدی که اهل روسیه را اعتقاد این است که بقدریکه رهین منت پتر بوده همانقدر ممنون زن شاه بوده . برخی از ابناء آن را با آنچه بعد از آن فوت کوین کترین روی داده و ترقی در این ولایت کرده اند بحمایت مسترولیم مینویسم . و از جمله چیزهاییکه عجیبه است درین شهر این است که صورت پتر اول را در بالای اسبی گذارده اند . اسب و صورت مزبور را از برنج و مس ساخته اند . بسیار صورت بزرگی است . مجموع را در قالب ریخته اند و در بالای تخته سنگی نصب کرده اند . سنگ مزبور را هیچکس باور نمیکرد که توان حمل و نقل نمود . پارچه کوهی است . تخمیناً از قرار زرع روسیه که موازنه بزرع شاهی نموده ام زیاده از چهارده زرع شاهی طول دارد .

هشت زرع ونیم عرض وشش زرع بلندی . در جایکه اولاً سنگ مزبور را پیدا کرده الی جایکه صورت واسب پادشاه را در آن نصب کرده اند یکفرسخ وربع بوده . مدت ششماه در آوردن آن مشغول بوده وطریق آوردن آن را پرسیدم . گلوله‌های (۱) بزرگ آهنین در زیر آن گذارده بزور اهرم در بالای گلوله آن را گردانیده درهمه راه آورده . هرچه سنگ از گلوله گذشته اورا بعقب گذارده مجدداً گلوله دیگر را برداشته در پیش سنگ گذارده وباین نهج سنگ را در میانه شهر ، مقابل نارنج قلعه مزبور گذارده وصورت مزبور را سواره در بالای سنگ نصب کرده . بشادی واحترام پطر ، کوین الیزابت سلطان روسیه در آنروز مجموع اسرا ومحبوسین زندان را آزاد کرده بخانهای خود میفرستد . ومقصرین را بجز اشخاصی که قاتل دیگران بوده در آنروز آنها را بخشیده . بالفعل هرکس از ولایات بعیده محض از برای دیدن تصویر پطر وسنگ مزبور بیطربورخ می آیند .

واما جمعیت پطرپورخ ؛ از قرار سیاهه که کرده اند دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت شهر است . سوای تجار غریبه از اهالی فرانسه وانگریز وسایر و مسلمانان که باینولایت بجهة تجارت آمده اند . وبعضی از اهالی انگریز و فرانسه بجهة ارزانی اینولایت نسبت بولایت خود ، باینولا آمده توطن دارند واز قراریکه بنده تصور نمودم اخراجات شخص در اینولایت سه مقابل ولایت مامیشود . وگرانی اشیاء نیز بدستور . در اینصورت نمیدانم ولایت انگلند چه قدر گرانی است که مردم آنجا عیال خود را بجهة ارزانی باینولایت آورده گذران کنند . واما بزرگی شهر پطرپورخ دوره آن چهارده میل انگریزی که تخمیناً پنج فرسخ ایرانی است دیباشد . خانه‌ها ودو طبقه وسه چهار طبقه ساخته اند وپنجرها (۲) مجموع شیشه است ودیوارهای آن آجر ودر بالای آن گچ (۳) مالیده بشکل سنگ ساخته اند که غر بار را بخاطر میرسد که همه دیوارها را از سنگ ساخته اند . اتصال شهر مزبور باطرفی که رودخانه ینوا حایل است از پلهای معظم میشود . نه پل معظم بنظر بنده رسیده البته (۴) زیاده ومضاعف از آنچه

۱- گلوله‌های .

۲- پنجره‌ها .

۳- گچ .

۴- این کلمه در متن خطی بصورت «الله» نوشته شده است .

من دیده‌ام پل دارد . دوکوجه دارد که اتصال به بیرون شهر بهم می‌رساند . هر کدام دومیل انگریزی که سه ربع فرسخ است طول آنها است . و چون پطر سایر بلاد فرنگ را دیده ، آنچه بسلیقه خود و معماران فرنگ و تبعاتی که کرده است شهر مزبور را یکدفعه طرح ریزی نموده باقرینه و موافق قاعده ساخته شده است . مستر ولیم انگریزی و بندگان میرزا ابوالحسن خان و اکثر مردم مذکور می‌ساختند این شهر بهترین شهرهای فرنگستان است . بنده تا بحال شهر باین خوبی و دلپذیری ندیده‌ام . باغ بسیاری دارد . در کنار رودخانه باغ ساخته اند . هنگام عصر زیاده از بیست هزار نفر در حوالی منزل مازن و مرد بگردش آمده تردد می‌کردند . و مجموع کوچها سنگ کاری است و همیشه پاک و آب‌پاشی میکنند . و اما هوای پطر پورغ در هنگام زمستان بی نهایت سرد میشود یعنی بکرات مردم از سرما فوت میشوند . در زمستان گذشته سی و چهار نفر از گاری بانسان در بالای گاری بدفعات مرده بودند . مردم بسیار در خانه‌ها توقف مینمایند . لیکن رعایا و عملجات بمقاد: العادت كالطبیعت الثانیه عادت‌تی کرده در سرما مشغول بشغل خود بوده برخی از آنها را مطلقاً سرما تأثیر نمیکند . لیکن بعضی که عادت ندارند سرما است و پای آنها را میبرد . در هنگام زمستان روزها زیاده از سه ساعت نیست . و همچنین در تابستان کوتاه‌ترین شبها سه ساعت است . و هوا گرم میشود . و از جمله افسران پطر پورغ پولس (۱) است . منصب او اینکه هر خانه اعم از اعلی و ادنی اسامی تعداد نفری خود را باو داده اند . در دفتر او ثبت است . و هر کس وارد بشهر شود اعم از بومی و غریب ، در هر خانه که فرود آید صاحب خانه بفاصله شش ساعت اسم او را بداخل بدفتر پولس نموده و ضمناً شغل و کار او را باو گفته و نوشته و همچنین تجار و ارباب صنعت مختصراً هر کس وارد بولایت شود اسامی او را و شغل و عمل او را در دفتر پولس ثبت نموده و هر کس عازم جائی شود اعم از بومی و غریب نوشته بطریق بسپرد (۲) از پولس مزبور گرفته روانه میشود . و باین وسیله پولس شهر اطلاع از همه شهر دارد . و از جمله ممتنعات است که کسی تواند داخل بیطر پورغ شده بدون اطلاع پولس و بیرون رود بدون اطلاع آن . و چنانچه کسی از شهر حرکت کند و نوشته از پولس در شهر نداشته

۱ - ظاراً پلیس است .

۲ - پاسپورت

در هر يك از بلاد روسيه كه ميرود باشيرد (۱) از او مطالبه ميكند. چنانچه باشيرد (۲) مزبور كه عبارت از نوشته پولس است در دست او نيست او را مجبوس نموده و بحقيقت آن ميرسند و باین ملاحظه هر كس از حقيقت خبردار وسعي ميكند كه بهر جا رود نوشته پولس در دست باشد. هنگام جلوس سلطنت الكز ندر پادشاهی كه بالفعل در تخت روسيه نشسته است مدرسه ساخته است كه در آن مدرسه حكمت طبيعى وامورات شرع عيسوى و تاريخ مملكت دارى دولت روم كه جوليس قيصر يكي از آنها بوده و آئين مملكت دارى همه فرنگه از آئين و طريقه او تتبع كرده اند و وازنه دولت روس را با همه قرال وغيره در مدرسه مزبور تحصيل نموده چهار نفر مدرس زبردست و جمعى از معلمين ديگر در تربيت طلبه آن مدرسه مشغولند و علوم فرانسه وانگريز را بزبان روسيه ترجمه كرده اند و هر ساله اشخاصى كه در علوم مرجوعه بخود ترقى كرده مراتب را مدرسین مزبور بخدش پادشاه عرض نموده و بعد از آن آنها را بر سر خدمتى از خدمات ديوانى مأمور مي فرمايند و هر ساله اسامى اشخاصى كه در آن مدرسه ترقى كرده اند و هر كس آمده و هر كس بيرون رود و با اينكه اهالى مدرسه تفوقى و منصبى يافته اند بكتابى ثبت و چاپ كرده يك نسخه آن را بكتابخانه مدرسه مزبور گذارده و ديگرى را بخزانة پادشاهى مي فرستد ، و از جمله بناهاى ديگر دارالشفای بزرگى است كه چهار نفر از اطباى صاحب فهم و يازده نفر از اطباى زبردست آنها در دارالشفاء مزبور لايق قطع مشغول بمعالجه بيماران هستند . هر كس خانه ندارد اعم از غريب و بومى و يا سالدات وغيره بمحض اينكه خود را بدارالشفاء رسانيده ، منزل خوابى بآن مي دهند . و خدمه آنجا مشغول بخدش او شده و اطبا بمعالجه او پرداخته خوراك او را حاضر كرده باو مي خوراندند . و در اصل دارالشفاء اوقات بزرگى است . عطاران در آنجا مشغول بدوا سازى هستند . دواى آنرا هر چه طبيب نسخه نويسد در آنجا حاضر كرده باو ميرسانند . اخراجات دارالشفاء مزبور را كلاً از سركار پادشاهى مي دهند . از قراريكه مذكور ميشود چند دارالشفاء ديگر باین نسق ساخته اند . تجار و نجباى شهر ، از خود بآنها اخراجات رسانيده كه هر كس ناخوش شود و خود متكفل احوال خود قادر نبوده باشد در

۱ - و ۲ - اين كلمات عناً همانطور كه در متن خطى نوشته شده بود ، نوشته شد - بمعنى جواز عبور - گذرنامه يا پاسپورت است .

آنجا رفته مادامیکه اثری از ناخوشی آن باقی است در دارالشفا میماند . و چنانچه در این ضمن هریک از آنها فوت شود اطبای مزبور شکم او را شکافته ملاحظه احشا و امعای او را نموده تجربه حاصل میکنند که چه ناخوشی داشته . آیادر معالجه آن خطایی رفته یا نه . مثلاً در دارالشفا شخصی ناخوشی صعبی داشته همه اطبای دارالشفا جمع شده اولاً علامات ناخوشی او را ملاحظه نموده ثانیاً غذای او را ملاحظه نموده البته بالاخره (۱) متفق اللفظ تعیین (۲) ناخوشی او را نموده بمصلحت یکدیگر معالجه و مداوای او را نموده فرضاً شخص مزبور را مرگ عارض شده اطبای مزبور جمع شده اعضای ناخوش او را شکافته امتحان نموده چنانچه خطایی در ملاحظه آن نموده اند من بعد بیشتر سعی و احتیاط در مداوا و معالجه می کنند . و در صورتیکه ناخوشی او معالجه پذیر نبوده ایضاً تجربه بجهت آنها حاصل میشود . و در هر حال در دارالشفا مزبور در تجربه مشغول هستند . و اسامی اشخاصی که داخل دارالشفا شده و مدت بستری بودن آن و نام ناخوشی او را کلاً در دفاتر خود ثبت میکنند . و از جمله خانهای دیگر که دیدیم خانه ایست که مجموع حیوانات صحرائی و دریایی را کلاً در جاهای^۳ دیگر چیده و گذاشته اند مثلاً اطفالی که سقط شده اند در هر وقت در مدت اسقاط آنها در شیشه ها (۴) کرده گذاشته اند . و همچنین بچه های حیوانات دیگر را نیز در شیشه ها در میان عرق گذاشته که کند (۵) نشوند و بسیار از جانوران که در رحم مادر توأم و اعضای آنها اتصالی بیکدیگر رسانیده آنها را در شیشه کرده نگاه داشته اند . و بچه گوسفند دیدیم یکی از آنها شش پا داشته و دیگری دوسر داشته . آنها را نیز در بدن آنها کاه کرده نگاه داشته و حیوانات دیگر کل دنیا چه دریائی و چه صحرائی ، هر چه توانسته اند در پوست آنها کاه و پنبه کرده و هر چه نتوانسته اند استخوان آنها را نگاه داشته که مردم را از ملاحظه آنها

۱ - بالاخره .

۲ - تعیین .

۳ - جاهای .

۴ - شیشه ها .

۵ - گنده (گندیده) .

حیرتی از صنعت صانع ازلی روی دهد . و همچنین مرغهای (۱) که نه هرگز دیده و شنیده ام در آنجا دیدم . و همچنین جانوران زهردار و بی زهر ، مارهای عظیمه از هر رنگ و اندازه و بزجه ها که او را کلک میگویند در نهایت بزرگی دیدم . یکی از آن چهار زرع بود . و سایر حیوانات کوچک و خواه پرنده و خواه چرنده خلاصه هر چه از حیوانات و وحوش و طیور که در دنیا سراغ کرده اند در آنجا آورده نگاه داشته اند . و از جمله معدنیات هر سنگی که در هر معدنی دیده و غریبه (۲) بوده مجموع آن را در خانه مزبور آورده اند . کتاخانه بزرگ عظیمی در این خانه است . از هر زبان و هر علم مختصراً علوم فرنگ و زبان کل فرنگ هر يك با علوم متداوله آنها و کتاب بسیاری از عربی و فارسی در خانه مزبور است . در نهایت صفا و تقطیع خانه مزبور را مترتب و باسلیقه چیده اند . و در اوطاقی دیگر تصاویر بیشتر سلاطین روسیه در پردها (۳) نقش و آویخته است . علی الخصوص تصویر پطر بزرگ تعبیه بکار برده اند که پطر را بهمان هیأتی که مشغول بکار بوده و رختهای مشمی (۴) که با آن کار میکرده است در بالای کرسی نشسته است . صورت مزبور را بعینه مثل خود او ساخته اند . و لباسهای پطر در هنگامیکه مشغول بساختن کشتی و جبه خانه و آهنگری بوده مجموع را در آنجا گذارده اند . در اوطاق دیگر دستگاہیکه خود از فرنگستان آورده بوده است و نموده چرخهاییکه آورده بوده است کلا در آنجا حاضر است . و از جمله ابنیه پطر پورغ تماشاخانه او است . الی شصت سال قبل ازین مطلقاً در ولایت روسیه تماشاخانه نبوده امپراس الیزابت سلطانہ روسیه در پنجاه و پنج سال قبل چند نفر از تماشاخانه فرانسه و نمسا و سوید باینولا آورده . در مسکو و پطر پورغ تماشاخانه ها ساخته اند . يك شب بندگان میرزا ابوالحسن خان مرحمت فرموده به همشیره زاده خود میرزا عبدالحسین که صندوق دار و در معنی مرجع همه امورات معظم الیه میبودند مقرر فرموده که معزی الیه ماها را برداشته بتماشاخانه برده . شب بارفقا بدیدن تماشاخانه رفته اگر چه

۱ - مرغهای .

۲ - عجیب .

۳ - پرده ها .

۴ - ؟

مکالمه اهالی تماشاخانه مزبور بزبان روسیه بوده لیکن بنده را از آواز و ساز و حرکات و سکنتات و اوضاع تماشاخانه مزبور خوش آمد . بعد از اتمام آن مراجعت بمنزل خود نموده ایم و از جمله چیزهای دیگر پترپورغ گاری است که اکثر بزرگان دوسه گاری نگاه میدارند . مدت چهل و پنج سال است که گاری در پترپورغ میسازند . قبل از آن از سایر ولایات فرنگستان گاریرا حمل و نقل بآن ولایت کرده لیکن از آن تاریخ الی حال گاری در پترپورغ میسازند از اقسام آن در نهایت خوبی و اوستادان گاری سازی که حال گاریرا در اینجا تمام میکنند بعینه مثل سایر قرال فرنگ است . بلکه بعضی از انگریزیان مذکور می ساختند که فرنگاری را در اینجا بهتر از فرنگ میسازند . بعلت اینکه معادن بسیاری در این ولایت پیدا شده . علی الخصوص آهنی که از سیبر حمل نقل (۱) باینجا میشود . بالجمله گاری سواری بزرگ و کوچک و گاری بارکش از اقسام مختلفه میسازند . برخی از ارباب (۲) صنایع پترپورغ و معامله و تجارت آن اکثر ارباب صنعت از فرنگستان باین ولایت آمده بودند . و بالفعل بیشتر روسیه در صنایع سرآمد گردیده اند و هر کس چیزی تازه اختراع نماید از سرکار پادشاهی انعامی باورسیده ثانیاً بجهت اینکه هر کس سعی در اختراعات نماید نشانی از پادشاهی باو داده ورقمی میدهند که مدت چند سال بجز شخص مزبور و عملجات او کسی دیگر چیزی را که او اختراع کرده است نسازند . باین واسطه اوستاد مزبور صاحب مایه و اوضاع میشود که بجز او هیچکس دیگر اسباب مزبور را نمیسازد . و سایر مردم هر کس در شغل خود و کار خود سعی در تکمیل آن نموده و هر کس بتمنای تلفظات پادشاهی در فکر اختراعات تازه میباشد صنعت نجاری و ساختن کرکسی (۳) و صندوق و متعلقات اسباب خانه بحدی ترقی یافته است که بالفعل بعضی از گاریهای (۴) نجاری پترپورغ موثر حیرت همه اهالی فرنگ میگردد . چند صندوق و کرسی ساز (۵) از کار اوستادان مزبور

۱ - حمل و نقل .

۲ - در متن اصلی « باب » نوشته شده است .

۳ - بدون شك منظور نویسنده کرسی بوده است و کرکسی يك اشتباه قلمی است .

۴ - کارهای .

۵ - « کرسی ساز » ؟ !

در خانه امپراطور دیدم . الحق از خوبی و صنعت آنها چشم حصار خیره شده و کارخانه غالی (۱) بافی بالفعل در اینجا هست . غالی فرنگ و ایرانی هر دو را در اینجا میبافند . یعنی باکمال خوبی تمام میشود . پشم هم از خود اینجا بعمل می آید . و کارخانه چینی سازی در نهایت خوبی در اینجا ساخته اند . در کارخانه مزبور بجز اوستادان غربا چهارصد نفر از اوستادان روسیه در آنجا مشغول بکار هستند . و هر ساله یکدفعه موردنوازشات پادشاهی گردیده ، کارهاییکه امتیازی دارد بسرکار پادشاهی تسلیم می کنند . صنعت حجاری در این ولایت شهرتی دارد . تذکار سنگ تراشی یکی از خانهای سرکاری بقاصله هشت فرسخی بطرپورغ سابقاً نمود و نیز خانه امپراطور در کنار رود ینوا ذکر رفت که در سنگ تراشی چه قدر ترقی یافته اند . کارخانهای دیگر از تفنگ ، گاری و شمشیر سازی و چاقو و طپانچه و سایر اسلحه اذهر صنعتی که در فرنگ ساخته اند چه اوستادان از آنجا آمده آنها را تربیت کرده و چه از فرنگ اسباب ساخته آورده اند و ترقی را بجایی رسانیده که خود بعینه مثل اسباب و آلات مزبور میسازند . آنچه عرض نمود کلاً از سرکار پادشاهی است . یعنی متکفل احوال ایشان پادشاه میشود . لیکن بقدر یکصد کارخانه و دستگاه و (۲) بزرگ و کوچک دیگر در این شهر است که مباشرین آنها تجار و نجبا و صاحب مالان ولایتی است . و بنهج مفصله در کارخانها اجناس و تنخواه تمام میشود :

پوست سازی کتان بافی گلابتون بافی از زنجیره طلا و نقره قنادی

شعر بافی (۳) عرق گیری یعنی (*) پشم و پشمینه بافی شیشه سازی و بلور تراشی
 و بلور سازی .

کاشی سازی که ما آنرا چینی سفید میگوئیم لاک سازی پنجه رسی
 مطلق جولائی کتان کلفت چادر کشتی بافی (۴) بلغار سازی که تجارت
 عمده از آن است . (۵) یکی از امرای روسیه مسمی به یوتیمکین مبالغه خطیر

۱ - قالی .

۲ - «و» زائد است .

۳ - پشم بافی .

(*) بعد از یعنی کلمه ای خوانده نشد

۴ - کلفت چادر ؟

۵ - بلغار - پوستهای رنگین خوشبوی موج دار را میگویند .

اخراجات کرده کارخانه بلور سازی و آئینه سازی درین شهر بنیاد کرده . از فرانسه استادان قابل بکارخانه مزبور آورده . بالفعل آئینه (۱) که در پترپورغ میسازند از اکثر فرنگستان بهتر است . وبخصوصه درین صنعت شهرتی دارند . بیشتر اجناسی که از پترپورغ تجاران (۲) بولایات بعیده میفرستند نساخته است . یعنی باوجود اینکه هزاران عملجات در اینجا دارند اجناس آنها زیاده از آنست که عملجات توانند آنها را سازند . برخی از اجناسی که از پترپورغ میرود بولایات بعید نفرنگ و سایر بلاد بدین موجب :

آهن نساخته شوره گوگرد صاف نکردد پوست گوسفند و بزکتان (۳)

پوست بلغار کتان چادر کشتی چوب دکل کشتی و تخته .

پوست خز و ثمر و سنجاب و روباه سیاه روغن چراغ پیه گوسفند

قیر و زفت (۴) موی اسب استخوان و شاخ گاو

و چون اجناس معدنیات روسیه زیاده از آن است که توانند بکار انداخته اسباب ساخته آنها باطراف ولایات رفته منافع آنها زیاده عاید دولت میشود علی الدوام در صدد آوردن عملجات و ارباب صنایع هستند . و اگر ملاحظه بتواریخ روسیه نمائیم حیرت بر حیرت می افزاید که در هنگامیکه پتر بزرگ بتخت رسیده الی حال یوماً فیوماً آنآ فآنآ (۵) انتشار علوم و هنر و کسب و صنعت در این ولایت در تزايد است . و همیشه ارباب صنایع از فرنگستان باینولا آمده مشغول بشغل شده و هر يك از پادشاهان بخصوصه الکزنادر پادشاه هذه السنه همت غریبی گماشته است که ترقی معقولی زیاده از آنچه یافته است بولایت خود داده باشد . مسترولیمسن مذکور میسازد که در سال قبل ارباب مشورت خانه ملاحظه نمودند که اجناس نساخته بسیاری از این ولایت بولایات دیگر میرود مجدداً در صدد وسیعی آوردن عملجات و ارباب صنایع کوشیده در این سال چهل

۱ - آئینه ای .

۲ - تجار .

۳ - بعد از کتان کلمه ای خوانده نشد .

۴ - زفت بکسر اول نوعی از قیر باشد و آن چیز است سیاه و چسبنده که از درخت صنوبر حاصل شود « برهان قاطع » .

۵ - روز بروز - لحظه بلحظه .

ودونفر ازاوستان آهنگر وآتش کار اذفرانسه باینولا آورده اند وعلی الدوام درصدد ازدیاد عملجات وارباب صنعت هستند .

يك چشمه تجارت معظمه بطرپورغ بسمت سبیره است وچون ولایت مزبور الی بطرپورغ بقدر شش هزار ورث که تخمیناً نهصد فرسخ مامیشود فاصله در میان است و باسهل ترین وجهی تنخواه بآنجا برده واز آن ولا حمل و نقل ببطرپورغ معدنیات چند مینمایند بنده را بخاطر رسید که نگارش آنرا مفصلاً نویسم شاید خالی از نفع نباشد :

رود عظیمی مسمی بوالکه است که در حوالی سبیره می گذرد و داخل بروس میشود . اولاً از سبیره معدنیات مس وآهن و نقره همه خالص نشد بار بکشتی گردیده از رود اسکندریه که در سبیره میگردد بتوسط چند رود دیگر اجناس معدنیات مزبور را داخل برود عظیمه والکه نموده والی چهارصد فرسخ راه آمده داخل بچند رود دیگر شده بعد از آن داخل بنوا که در حوالی ومیانه بطرپورغ میگردد می شود معدنیات مزبور را حمل بکارخانها نموده و بعد از آن اجناس دیگر را که از قبیل پوست وسایر تنخواه سبیره میباشد در شهر داخل بخانه تجاران نموده و از آن پس بتنخواهی که بمصاف (۱) سبیره باشد بکشتی مزبوره بار و روانه سبیره می شوند . در هر ساله تخمیناً یک هزار و چهارصد یا یازده کشتی از سبیره به بطرپورغ بنهج مزبور اجناس آورده ومیبرند . در اینجا تخمین و قیاس تجارت بطرپورغ ومنافع دولتی می شود کرد . و اما تجارت بسایر ولایات روسیه هنگام بهار و افزونی آب در رود خانهای روسیه کشتی کمتر میگردد . بیشتر حمل بگاری بارکش مینمایند و از راه خشکی میفرستند گاریان مزبور را جمع کرده بطریق قافله هر گاری يك اسب وهرسه اسب يك آدم متوجه گاری شده یکصدو دوست اسب قافله نموده اجناس را در گاریها بار کرده هر گاری زیاده از دوست من تبریزی بار کرده بنهجی چرخ واسباب گاری را ساخته اند که مطلقاً سنگینی شدیدی باسب ندارد . چنانچه ما خود اسبان بارکش را در عرض راه میدیدیم که گاری می کشیدند چندان عرق نمی کردند بالجمله سیاهه که تجارت یکساله در ولایت روس کرده بودند و در دفتر پادشاهی ثبت کرده و مستر ولیمسن از برای روزنامه خود گرفته و نوشته است یکساله

۱ - ظاهراً مصارف باشد .

تجارت روس پنجاه میلیون روبل وجه روسیه بوده است که به پول شاهی مابیت
کروور اشرافی با جاقلو که پانزده کروور تومان شاهی است. زیاده از نصف آن در
پترپورغ در سال مزبور تجارت نموده اند.

در نگارش حدود کل ممالک روسیه، ممالک روسیه یکی از بزرگترین ممالک کل
دنیا و بالفعل قوی ترین همه قوال فرنگ است. برخی از ولایات مزبور از فرنگستان
محسوب می شود. یوروپیان میگویند و بعضی از آن در سمت شمالی ینگکی دنیا (۱)
است که بسفک اوشان (۲) می گویند و بیشتر ممالک مزبور از مشرق محسوب می شود
که آنها را ایشا (۳) میگویند از طرف شمالی آن بقطب شمال و دریای اارکتک اوشان (۴)
که محیط است اتصال دارد. از طرف جنوب اتصال بممالک چین و هندوستان و
قسطانیه و ایران دارد. از طرف مشرق بسمت شمالی محیط که او را بسفک
می گویند و یا اینکه طرف مشرقی محیط. و از طرف مغرب بسمت نمساوپروسیه
و دریای بالتک می باشد. طول ممالک روسیه آنچه مساحتان بر آورد کرده اند
از یک طرف الی طرف دیگر بخط مستقیم طولاً نه هزار و هشتصد میل است و عرض
ولایت مزبور از یک طرف بطرف دیگر مستقیماً دوهزار و چهارصد میل است.
بالجمله ممالک روسیه که متعلق بفرنگستان است که او را یوروپیان میگویند
یکهزار و دویست هزار (۵) میل در میل (۶) است و ممالک روسیه که آنها را
ایشاتیک (۷) و مشرقی میگویند عرصه آنها زیاده از همه فرنگستان است. آنچه
مساحتان فرنگستان تخمین ولایت روسیه را نموده اند هفت یکهمه دنیا است بجز
دریا باین نحو که ارض ینگکی دنیا و چین و فرنگستان و ایران و هندوستان و سند
وروم و توران و مابقی ربع مسکون را کلاً مساحت نموده ممالک متعلقه بروسیه

۱- ظاهرأ منظور نویسنده سرزمین آلاسکا است که در سال ۱۸۶۷ روسها آن را
در مقابل ۷/۲۰۰/۰۰۰ دلار بآمریکا فروختند.

۲- اقیانوس آرام.

۳- آسیا.

۴- اقیانوس منجمد شمالی.

۵- ؟

۶- میل مربع.

۷- آسیائی ARCTICOGEAN.

هفت يك همه ممالك مسكونه دنيا محسوب می شود . برخی از ولایت مزبور مطلقاً قابل زراعت نیست وحتی علف در آنها نمیروید . بخصوصه ولایات شمالی که نواحی سبیری که در آنجا از شدت سرما کمتر درخت میروید طرف جنوبی روسیه جنگل بسیار و درختهای عظیمه دارد و زراعت آنحدود در نهایت خوبی می شود و همچنین چمن بسیاری بجهة چرانیدن گله در آنحدود دارند ولایت روسیه عرصه مسطح است و کمتر از سایر بلاد دنیا کوهستان دارد . برخی کوهستان در میان مسکو و ملک تاتاریه می باشد . و از مسکو الی پترپورغ بلندترین ولایات روسیه است و جنگل بسیاری از مسکو الی پترپورغ می باشد .

و اما حیوانات روسیه ؛ اسب این مملکت از سوئه (۱) لیوانیا (۲) از جمله مشاهیر اسبان آنها است . بسیار قوی و مضبوط می شوند . و ازه یانه قزاق نیز اسب خوب بعمل می آید . لیکن اسبان لیوانیا ، پطراول مادیان بسیاری از عربستان ابتیاع نموده و با اسبان ولایتی جفت نموده و بعد از آن بتدریج مادیان از عربستان بآنجا آورده بالفعل اسبان لیوانیا از آن طایفه است و شهرتی در خوبی و ترکیب دارد . گوسفند این مملکت در ولایت ماویرا (*) است . اکثر اهالی آن ولا گوسفند دارند . بعضی از آنها پنجا (۳) و شصت هزار گوسفند نگاه میدارند . در ولایت روسیه گراز بسیاری بجای گوسفند نگاه میدارند . گوشت آنرا بمصرف خوراك رسانیده پوست او را دباغی کرده بمصرف میسازند و موی آنها را بفرنگستان فرستاده بورش (۴) میسازند . در ولایت مشرقی روسیه اولاغ و اسب جنگی وحشی بهم میرسد . مردم در آنجا رفته آنها را زنده صید می کنند . در سمت شمال روسیه یوزپلنگ و گرگ و خرس سفید بسیاری دارد . در ممالك سبیری و آن نواحی حیواناتیکه پوست آنها خز و ثمر و سنجاب و کجن و غیرها بهم میرسد . و مردم بشکار آنها رفته آنها را شکار می کنند . يك جنس

۱- ؟

۲- لیوانیا LIVONIA یکی از ایالات روسیه بوده اکنون جمهوری لاتویا LATVIA است .

(*) - ؟

۳- پنجاه .

۴- برس - فرچه .

رو به سیاهی در سبیریّه دارد که در سبیریّه پوست او را ده تومان میفروشد. پوست مزبور را از آنجا بطرپورخ آورده بیشتر با سلامبول میفروستند. گوسفند وحشی در سبیریّه که آنها را نیز شکار می کنند. در ولایت متصله بچین آهوی مشکین دارد که آنها را نیز صید کرده و نافه آنها را به طرپورخ می آورند و بفروش می رسانند مرغهای شکاری بسیار در جنگل روسیه بهم می رسد و سایر سیاه گراز جنگلی و گرگ و غیره دارد. و اقسام ماهیان در دریای حاجی ترخان و سایر رودهای روسیه بسیاری گرفته بجهت قوت فقرا در زمستان بمصرف می رسانند. و اقسام میوه جات در طرپورخ بهم می رسد. و از بلاد بعیده نیز حمل و نقل بآنجا می شود.

در ممالك روسیه معادن بسیاری علی الخصوص سبیریّه دارد. در حوالی مسکو معدن آهن بسیار خوبی است که لاینقطع در کارند. در سبیریّه یکصد کارخانه است که هر کدام از عمل جات کارخانه ها به بیرون آوردن معادن مشغولند. معدن طلائی در سبیریّه است. بعضی اوقات خالصاً بعمل آمده و برخی اوقات ممزوج است. معدن سرب قرمزی در آنجا پیدا کرده اند و حال در کارند. و معدن دیگر از لاجورد پیدا شده و نیز نمک طبررد (۱) و گوگرد و شوره و زرنیخ و نوشادر پیدا کرده اند. و نیز جواهرات چند از قبیل زمرد و یاقوت و لعل و زبرجد در سبیریّه پیدا کرده اند و استادان معدنچی مزبور در سبیریّه همیشه در تفحص پیدا کردن معادن و تخلیص معدنیات مزبور هستند. بعد از تصفیه و تخلیص و سایر معدنیات مزبور بنهجی که عرض نموده حمل بکشتیان نموده از آنجا به طرپورخ می فرستند. چون برخی از احوالات روسیه را در اینجا قلمی داشته است خیال نمود که بر سبیل اجمال بنهجی که در کتاب تاریخ روسیه اسامی پادشاهان آنها را با وقایع عظیمه که در سلطنت هر یک از پادشاهان مذکور روی داده و سعایت (۲) هر کدام در ترقی ولایت و اهالی روسیه ذکر رفته است در این رساله قلمی نموده باشد. بنابراین در نگارش آن می کوشد.

اما تاریخ بزرگان روسیه، مورخین روسیه و فرنگستان در تاریخ روسیه و سایر فرنگ آنچه خبر از حکومت روسیه می دهند اول و هله حکومتی که در

۱- طبررد؛

۲- سعایت که در لغت بمعنی سخن چینی متداول است اینجا بجای کوشش آمده است.

ولایت روس برپاشده ووریک نام بزرگ روسیه است در تاریخ ۸۶۰ عیسوی مطابق ۲۶۸ هجری بنای حکومت روسیه را گذارده و قبل از حکومت ووریک مزبور مورخین خبر نمی دهند که چه نوع وجه قسم ولایت مزبور میگذشت. مذهب روسیه در آنوقت بت پرستی بود. الی یکصد و بیست و یکسال طایفه مزبور بهمان طریق باقی مانده در تاریخ سنه ۹۸۱ عیسوی ولیدیمر نام بزرگ روسیه داخل بمذهب عیسوی گردیده و از آن پس از ولایت کریک که ما آن را یونان میگوییم برخی آداب دین عیسوی و کتاب چند بولایت روسیه آورده انتظامی در زبان روسیه داده و تربیت معقولی بمردم کرده آنها را از بت پرستی بازداشته بدین عیسوی داخل نموده و چون مشارالیه سبب آن گردیده بود که روسیه داخل بمذهب عیسویه شوند و مادام حیات خود از جهات دیگر نیز سعی در تربیت آنها بوده بالفعل نام او در میان روس مشهور و نام او را تالی پتر بزرگ می دانند و بتدریج روسیه از حالت سبعیت بازمانده و بزرگان آنها در صدد تربیت آنها بوده الی تاریخ سنه ۱۲۲۳ عیسوی مطابق سنه ۶۲۵ هجری توسچی خان خلف چنگیز خان تاتار و جمعی سپاه جرار از طایفه تاتاریه بولایت روس داخل شده ولایت مزبور را مسخر نموده لیکن خود در آنجا نمانده حکام روسیه را از جانب خود بر سر روسیه معین نموده و جمعی از سپاه خود را در آنجا گذارده که متوجه آنها شوند. و خود مراجعت بولایت خود نموده الی تاریخ سنه ۱۳۶۲ مطابق سنه ۷۷۴ هجری دیمتری ایوان اوویچ نام در مسکو جلوسی کرده و اظهار سلطنت کرده و سپاهی معدود طایفه تاتاریه را که بعد از ورود توسچی خان خلف چنگیز در ولایت روسیه مانده بود از ولایت روسیه بیرون کرده خود را مستقل نموده لیکن سی و یکسال از آن گذشته تیمور خان تاتار با جمعی از سپاه تاتاریه مجدداً بر سر روسیه آمده مسکو را مسخر کرده در ثانی سپاهی معدود در مسکو ساخلو نموده و تاراج معقولی در آنجا نموده الی تاریخ سنه ۱۴۷۰ عیسوی مطابق سنه ۹۱۲ هجری ایوان وسلویچ نام بر سر حکومت و بزرگی روسیه رسیده طایفه تاتاریه را بکلی از مسکو بیرون می کند و برخی از ولایت غریبه از مذاق و بعضی از جاهای دیگر و غیر آن نواحی را گرفته و از آن وقت دولت روسیه روی بوسعت گذارده و اول تجارتیکه روسیه بنا گذارده در تاریخ سنه ۱۵۵۲ (۱) عیسوی بنای تجارت با انگریز گذارده

و تنخواه بوده ایوان شرحی بچارلس پنجم پادشاه نمسا نوشته خواہش از او مینماید کہ جمعی از ارباب صنعت بولایت روسیہ فرستادہ مردم را تربیت نمایند معزی الیہ قبول نمودہ بزودی یکصد نفر ارباب صنعت از ہر کسب چند نفر را انتخاب نمودہ از نمسا بروس میفرستند . لیکن در عرض راہ طایفہ سکسانہ کہ در آن وقت بادولت روس نزاع داشتہ حسد از رفتن عملہ جات بردہ آنها را نگاہ داشتہ چند نفر از آنها بطمع نفع دنیوی مخفی از طایفہ سکسانہ شب گریختہ خود را بولایت روس رسانیدہ در مسکو میروند و بنای کسب و رواج بعضی از صنایع در آنجا میدہند . در آن وقت دولت روس بنای ترقی گذارده ولایت سیریبہ و حاجی ترخان را ایوان مزبور مسخر و داخل بولایت روسیہ نمودہ در آخر عمر اودولت عثمانی باجمعی از تاتاریہ بر سر مملکت روس رفتہ بعلت شدت سرما و عدم آذوقہ اکثر تلف شدہ مابقی بی نیل مقصود مراجعت نمودہ بتاریخ سنہ ۱۵۷۱ عیسوی مطابق سنہ ۱۰۱۵ ہجری ہفتاد ہزار نفر از سپاہ پول (۱) و سوید کہ دو قرال از فرنگک ہستند و معدودی از تاتاریہ بر سر مسکو رفتہ شہر مسکور را گرفته اموال مردم را غارت نمودہ و سپاہ آنها را شکست و شہر مسکو را بکلی آتش زدہ یکصد و بیست ہزار نفر از روسیہ را مقتول نمودہ لیکن بعدم جفا و مکان و آذوقہ سپاہ مزبور در آنجا نماندہ مراجعت باوطان خود نمودہ اند . و بعد از آن قیدور نام حکومت طایفہ روسیہ را نمودہ لیکن این گونه سوانحات (۲) مورد قلت از دحام و قوت روسیہ گردیدہ و پادشاهی اینطایفہ در قیدور باخر رسیدہ بعلت اینکه اولادی از او باقی نماندہ این سلسلہ باخر رسیدہ سلسلہ مزبور از سلسلہ روریک میگویند از اول حکومت روسیہ الی این وقت کہ عبارت از ہفتصد و چہیزی باشد طایفہ روسیہ حکمرانی و سلطنت دولت روس را (۳) میکردند . بتاریخ ۱۵۹۸ عیسوی بوریس کودانف برادر زن قیدور پادشاه سابق روسیہ بخت رفتہ در ہنگام حکومت اوسہ سال متوالی در مسکو قحطی عظیمی رو دادہ درین عرض سہ سال بوریس مزبور زحمات کشیدہ از ہرجا آذوقہ جمع نمودہ مردم را دستگیری کردہ لیکن جمعیت بسیاری از گرسنگی مردہ و بسیاری بعلت گوشت حیوانات

۱- دولت پول ظاہراً همان دولت پولنی یا لہستان است .

۲- سوانح .

۳- در متن خطی فقط حرف «ر» نوشتہ شدہ است .

را خوردن مرده بودند . در این عرض قحطی زیاده از پانصد هزار نفر از مسکو و اهالی آن مرده بودند . از آن پس بوریس فوت شده ایضاً دولت روس بدون پادشاه مانده بتاريخ ۱۶۱۳ مطابق سنه ۱۰۳۳ هجری پادشاهی روسیه منتقل بسلسله (۱) شده است که الی حال نسلاً بعد نسل با اولاد آنها می شود و الکنز ندر پادشاه هذه السنه از آن نسل است . لیکن داستان شخصی که اولاً ازین سلسله بتخت آمده طرفه گی دارد . بآن سبب عرض می شود . بعد از مطالعه بمردم معلوم خواهد شد که عوام الناس روسیه چه قدر ساده بوده اند . بلکه خواص آنها نیز ساده بوده اند و یا اینکه بسبب زیادتی اعتقاد آنها به بزرگان دین خود بوده است بالجمله میکلفیودورویچ که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بوده بزرگ کل کلیسای روسیه در روزی در میان مردم را خطاب نموده بود که من دیشب از جانب رب - الارب ملهم شده ام و حکم بمن رسیده که شمارا از جانب او حکم دهم که یکی از طایفه فیودورویچ را پادشاه خود کنید . روزانه دیگر مردم را خبر میدهند که جناب اقدس الهی بمن حکم فرموده است که شمارا حکم دهم که میکلفیودورویچ را پادشاه خود کنید . مردم غوغایی بر سره میکلفیودورویچ نموده بالتماس او را بتخت برده در ایام پادشاهی او انتشار علوم زیاده از سابق در روسیه یافته ایلچیان بسمت فرنگستان فرستاد ورشته موافقت با قرال فرنگ مستحکم نموده لیکن عمر اوچندان بقایی نکرده فوت شده بتاريخ سنه ۱۶۴۰ عیسوی مطابق سنه ۱۰۶۰ هجری پسر میکلفیودورویچ میکلسیه بتخت شاهی بجای پدر خود نشسته اولاً عهد خود را با طایفه قزاقیه تازه میکند . همیشه هر وقت دولت روس را احتیاجی بلشکر باشد بدون مضایقه و تعلل سپاه مزبور در خدمت مزبور حاضر بوده و اخراجات همه سپاه با بزرگ آنها باشد و نیز احدی از پادشاه آینده مدخلیتی بولایت آنها نکند و از جمله آئینی که الکسیه بجهت قانون ولایت بسته اینکه سابقاً حکم پادشاه روسیه مطلقاً حکم محکم بوده و قاعده و قوانینی در میان نبوده او را اراده اینکه قانونی بسته که مجموع مردم اعم از اعلی و ادنی از عهد خود و احکام پادشاهان در امورات (۲) عظیمه بنهجی که در کتابها چاپ شده جمع نموده قانونی بسته

۱- بسلسله ای .

۲- امور .

یکی از جمله قوانین اینکه هیچکدام از بزرگان روسیه در تنبیه رعایای خود قیام ننموده هر کس غلطی کند آنها را بخانه شرع فرستاده موافق شرع عیسوی و آئین و قواعدی که خود بسته بود آنها تنبیه شوند . بزرگان روسیه که هر کدام جمعیت کثیری از رعایا داشتند از آنجا که کافه ناس (۱) کلاً طالب حکمرانی بوده و میباشند اظهار نارضا مندی ننموده هر کدام ادعا ننموده بودند که ما از روی کاغذها و احکام پادشاهان قدیم حق در آن داریم که خود تنبیه رعایای خود را ننموده باشیم الکسیه حکم بآنها میدهد که هر کدام کاغذهای خود را در مسکو آورده که آنها را ملاحظه ننموده مطابق احکام مزبور آئینی بسته که خلاف رأی و رضای بزرگان ولایت ننموده همه از آئین او راضی باشند . روزی معین می کنند که مجموع بزرگان کلاً با احکام قدیمه خود در مسکو حاضر شوند . بعد از اینکه مجموع جمع شده احکام مزبور را که در دست هر کدام بوده در اوطاقی گذارده روزانه دیگر و عده بوده است که به نوشتجات مزبور برسند . شب آتشی در اوطاق یا عمداً یا سهواً انداخته اوطاق و نوشتجات کلاً سوخته روزانه دیگر پادشاه بزرگان مملکت و دین را جمع ننموده خطاب میکنند که از جمله بدی طالع اوطاق و نوشتجات بزرگان و امرای ولایت من سوخته ازین پس کسی را حکمی بر رعیت من نیست . پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر سر فرزندان خود آتست که آنها را هدایت کرده راهی بنماید . بالفعل من کتابی نوشته که آئین (۲) شرع و مملکتی کلاً در آن مندرج است . مجموع مردم اعم از اعلی و ادنی باید از حکم کتاب مزبور بیرون نروند و هیچکس از بیچارگان رعیت من از دست نرفته بکلی مخدول (۳) مالک خود باشند . مجموع بحکم من اقرار ننموده و درستخطی در کتاب مزبور ننموده که از احکام مزبور (۴) تجاوز نکنند و نیز الکسیه بنای تجارت با چین گذارده از چین چای و ابریشم و ریوند (۵) و

۱- همگان .

۲- ؟

۳- خوار شده .

۴- در متن خطی پس از کلمه مزبور این عبارت «نموده که احکام آن» وجود دارد که چون زائد بنظر رسید حذف گردید .

۵- ریوند بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون و دال هر دو ساکن ، دارویی است معروف که اسهال آورد ، و برربی راند گویند «برهان قاطع» .

چوب چینی وغیره بولایت روس آمده واز آنجا پوست خز و ثمر و سنجاب و سایر اجناس روس بچین فرستاده و بسیار شایق بساختن کشتی جنگ بوده لیکن بعلمت اینکه بادل فرنگ همه دوستی نداشته یعنی با بعضی از قرال همیشه جدال داشته فرصت بساختن کشتی ننموده در تاریخ سنه ۱۶۸۶ عیسوی وفات یافته . سه پسر و شش دختر داشت . دوبرسر آن فیودور و ایوان از زن اول بوده اند و پطر بزرگ از زن دوم . آن فیودور و ایوان بسیار ضعیف المزاج بوده اند . اگر چه منسوبان او مایل نبودند که فیور (۱) بجای پدر نشیند لیکن بعلمت اینکه قاعده ولایت روس آنست که پسر اول بجای پدر نشیند او را بر سر تخت نشانیده مدت شش سال در حکمرانی روسیه مشغول بوده و فوت او در رسیده در هنگام فوت وصیت میکند که برادر او پطر اول بجای او نشیند و چون مشار الیه مرد بزرگی از جمله مشاهیر روسیه است اوصاف آن را لازم دیده که مفصلا نویسد .

اما پطر بزرگ در سال سنه ۱۶۸۲ تولد یافته و در چهار سالگی پدر او وفات کرده خواهر اوسوفیه در تعلیم و تربیت او تعلل ورزیده که برادر بطنی خود ایوان بتخت پادشاهی نشیند و چون ایوان (۲) مزبور مزاجی علیل داشته قادر بسطنت نبوده در سن ده سالگی پطر بجای پدر نشسته اگر چه در تربیت او تعلل رفته بود لیکن بالذاته او را میلی غریب باوصف صغرسن در لشکر کشی و تهیه اسباب جنگ بوده پنجاه نفر سالدات نظام درست میکند . و یک نفر افسر نمسا را آورده نظام پنجاه نفر مزبور را بنظام نمسا درست میکند و بجهت ترغیب اهالی روسیه خود پطر طبال دسته مزبور گردیده و در آن صغرسن بکرات مذکور می ساخته است که شخص را باید استعداد باشد که نه ملقب بلقب تنهایی (۳) . و باین سیاق بعد از چندی جمعیت عظیمی از سپاه روسیه را با نظام کرده و چون در آن وقت جنگی در میان نه نداشته روزها سپاه خود را مشق جنگ بایکدیگر باوداده و افسران نمسایی طریق جنگ را با افسران خود روسیه نموده در آن اوقات دریکی از بنادر روسیه کشتی جنگی از طایفه دج (۴) میلی بساختن کشتی جنگی بهم رسانیده

۱- فیودور .

۲- پس از فوت فیودور ایوان سلطنت کرده است .

۳- نه تنها ملقب بلقبی باشد .

۴- طایفه دج همان اهالی هلند است .

اولا جمعی از دچ را بمسکو آورده کشتیهای کوچک در مسکو ساخته بعد از آن مدت دو سال در کشتی دچ وانگریزی رفته که ملاحظه کشتی جنگی نموده بلکه تواند خود کشتی جنگی سازد . بعد از دو سال مراجعت بمسکو نموده در صدد تهیه ساختن کشتی برآمده لیکن در این ضمن امری رومیدهد هر (۱) که سبب ترقی دولت روسیه بلکه همه روسیه گردیده و سبب نیکنامی پطر گردیده . چنانچه امر مزبور روی نمیداد شاید دولت روس و مردم روس الی حال در حالت سببیت و جهالت باقی میماندند . تفصیل این اجمال : در سال سنه ۱۶۹۵ عیسوی ایلچی از دولت سوئیسرلند بمسکو رفته جوانی مسمی به لیفورت به همراه ایلچی مزبور بوده مشارالیه مردی عاقل و در اکثر زبان فرنگ مر بوط بوده و زبان روسیه را نیز میدانسته . پطر را از بزرگی و قابلیت او خوش می آید و چند دفعه او را طلبیده از در مکالمه بیرون آمده و بتدریج پطر از قابلیت و استعداد اوشیقته شده بنابر تحقیقات امورات ولایتی گذارده و گاه و بیگاه او را طلبیده از او تحقیقات نموده بعد از چندی از قرار تقریر لیفورت مزبور پطر متأثر شده زیاده از در مصاحبت بیرون آمده یکدفعه پطر را یقین میشود که در متن واقع نه مردم روسیه را میتوان آدم دانست و موازنه بسیار مردم فرنگ نمود و نه خود را آدمی دانسته که تواند مردم (۲) برابری با سایر پادشاهان زده . سبب زینت ولایت فرنگ انتشار علوم و صنایع و آداب دانی است . ولایت او بکلی بی بهره هستند . و از سویی عظمت و بزرگی پادشاهان فرنگ آنست که در تربیت رعایا کوشیده و بناهای خیر گذاشته و قواعد و ضوابط مملکتی و دولتی را انتظام داده و بنائی گذارده که نام نیکی از او باقی ماند . در اینخصوص خود را بنفسه ناقص دیده اگر چه این معانی را در آئینه ضمیر منقش کرده بود لیکن بنابر آداب ظاهری ابراز مکنون خاطر را نداده بالاخره در شبی لیفورت مزبور شفاهاً باو میگوید اگر شما را خوش و یا ناخوش باشد چند کلمه عرضی دارم کرده و مرخص میشوم این است که نه دولت شما را میتوان دولت نامید و نه ولایت شما را ولایت بلکه در نظر من بالفعل مردم روسیه حیوانند . پطر از راه انصاف و مردانگی سر نه پیچیده و عرایض او را معلل بغرض ندانسته بلکه مشعر بر خیرخواهی دانسته و اقرار بقول او کرده

۱- «هر» در اینجا زائد است .

۲- دم برابری صحیح است و کلمه «مردم» اشتباه است .

فورا درصدد چاره کار خود دامن بکمرزده مصمم بتعمیر کار گردیده و اینمعنی را یقین نموده که مادامی که ولایت فرنگستان را ندیده نمی تواند تبعی از آنها و ولایت آنها نماید و هیچکس را قابل بآن ندانست که بفرنگستان فرستاده باشد بالاخره بتاریخ سنه ۱۶۹۸ عیسوی ایلچی از خود بسمت هالند که یکی ازقرال فرنگ است فرستاده و خود ولایت را گذارده تبدیل لباس نموده بدون اطلاع احدی بصورت یکنفر از نوکران ایلچی خود بهمراه اورفته درعرض راه بجای یکنفر از نوکران بخدمت ایلچی مشغول گشته درپای تخت هالند مسمی بامستردم خود را بکشتی جنگی انداخته مشغول بکارنجاری گردیده نام خود را میکلهاف گذارده مدتی درچند کشتی مشغول بنجاری بوده بالاخره میشوند که درانگلند نجاران قابل و کشتی سازان زبردست بهم میرسند از آنجا بانگلند رفته روزها مشغول بنجاری و آهنگری گردیده و شبها بگردش کردن ولایت و ملاحظه آنجا کوشیده مدت دو سال اوقات اومصروف باینگونه اشغال شده از آن بعد ولایت خود مراجعت کرده اولاً چند نفر بزرگان روسیه (۱) حکم میدهد که سیاحت بفرنگ نموده و جوانان چند بهمراه برده که در آنجا تعلیم نمایند و خود در انتظام نظام کوشیده باندک وقتی سی هزار نفر از سپاه خود را بنظام آورده و شب و روز در تهیه انتظام ولایت و نظام سعی نموده و ارباب علوم و صنایع از فرنگستان بولایت خود آورده و انواع مراحم و تفقدات مشمول باحوال آنها مبذول داشته بتدریج از هر سو ارباب صنایع در ولایت او گردیده و انتشار بصنایع داده و چون شهرت انتشار صنایع و شهرت نظام روسیه بولایت سوید که سالها با او مناقض بوده رسید اهل سوید حسدی با و برده بنای مجادله با او گذارده و چون سپاه خود را تازه و خام دانسته که تاب مقاومت دشمن را آورند . عهد موافقت با آکتس پادشاه پولند استوار نموده و از جانب او حمایتی بیطر رسیده بکرات باطایفه سوید مجادله نموده و شکست خورده لیکن نقصی بهمت اوروی نداده و بکرات باسران سپاه خود گفته بود اگر چه حال ما شکست میخوریم و غالب بدشمن نمی آییم لیکن مراقین است که در آخر مظفر خواهیم آمد . سپاه ما خام و جنگ نا آزموده است ما طریقه جنگ را از آنها می آموزیم . بالاخره بر سر سوید غالب آمده و سپاه آنها را شکست معقولی داده در تاریخ سنه ۱۷۰۳ مطابق سنه ۱۱۱۷ هجری

شهر پترپورغ را بنیاد کرده بنهجی که عرض نمود در تاریخ ۱۷۱۳ عیسوی طایفه عثمانلو سپاه معدود بر سر او آورده در کنار رود پروت مجادله فیما بین واقع شده نزدیک بان بوده است که بکلی مغلوب گردیده باشد. در این ضمن کوین کثرین زن اومخنی تحفه عظیمی برسم رشوه بوزیر اعظم دولت عثمانلو فرستاده و جنگ را موقوف داشته. در تاریخ سنه ۱۷۱۶ مجدداً در صورت تبدیل بطرف نمسارفته ومدتی در آنجا مانده و از آنجا بیاریس پای تخت فرانسه رفته ومدتی در آنجا مانده ومراجعت بولایت خود نموده بالجمله باندک وقتنی سپاهی در نهایت انضباط انتظام داده ومردم ولایت را آداب دان ومؤدب وفرزانه کرده و در هر يك از بنادر روسیه جاها بجهت لنگرگاه کشتی ساخته وكشتی های جنگی وتجارتی بهر طرف روان کرده و در هر طرف از ولایت روسیه که ضرورت داشته قلعجات وسنگرات (۱) باتوبخانه وسپاه مهیا کرده ومذهب روسیه را که سالها مستغرق اعتقادات فاسده که خلاف احکام شریعت عیسوی بوده است باز داشته همه را موافق شریعت مزبور هدایت کرده وقواعدی که دولت وولایت آید (۲) بنیاد کرده شهرها ساخته چشمه های آب بیرون آورده وبجهت آسانی مردم رودها بریده که کشتی بآسانی عبور کنند (۳). در جزای ارباب صنایع کریم الطبع و در عدالت و دادرسی مردم و تنبیه مقصرین باعزم وشدید وسخت گیر بوده در اوایل سن خود وهنگام جوانی طالب شرب بوده لیکن در آخر عمر ترك عمل مزبور را نموده آنچه از اوصاف بیمروتی اونوشته اند قتل پسر خود بوده لیکن کشتن او را نیز مبنی بردولتخواهی دانسته تذکار وقایع مزبور چون طرفگی دارد لهذا بنگارش آن پرداخت :

پتر را پسری بود مسمی بالكسیس مشارالیه با الطبع (۴) وبالذاته (۵) ضد پدر خود بوده مطلقاً مایل بساختن پترپورغ نبوده گویند در کوچه پترپورغ میگذشته یکی از عملجات شکایت از تعدی پتر نموده که او را گرفتار بفعله گئی نموده مشارالیه از روی جهالت میگوید غصه مخورید شهر مزبور برپا نخواهد

۱- قلعها و سنگرها .

۲- در این جمله بنظر میرسد کلمه ای از قلم افتاده باشد .

۳- کند .

۴- و .

۵- با الطبع وبالذاته .

مانده غرض این که بعد از فوت پدر و انتقال پادشاهی باوشهر مزبور را خراب خواهد کرد . و در سایر اوقات او مصروف بله و لعب و شرب گردیده هر وقت مهم عظیمه به پدر او روی داده او را حکم نموده که با مرولاتی رسیده تعلل و مخالفت ورزیده چنانچه او را حکم نموده که ملحق باردوی او شود و بهانه ناخوشی در رفتن کوتاهی نموده و دوا خوردن و در بستر خوابیدن را پیشه خود کرده و بکرات پتر او را از اصرار به تحصیل علوم جنگه نموده ایضاً تکاهل ورزیده با الاخره بعلت زیادتی دوا و خفیتاً (۱) شرب، دماغ او مضطرب شده و بکرات با بطر مناقشه نموده و چند دفعه پتر قسمی یاد کرده بود که چنانچه دست از ارتکاب اعمال شنیعه برندارد او را فرزندی خود خلع خواهد نمود . در دفعه آخر که در لباس مبدل بفرانسه رفته بود او را ولیعهد خود نموده بود بروسیه گذارده و خو بیاریس رفته در آن بین که پدر خود را دور دیده ترك ولایت خود را نموده زیاده از یکسال در ایتالیا مانده و احدی از احوال او اطلاع نداشته بعد از مراجعت پتر بمسکو آدمی بمقب او فرستاده او را بمسکو آورده در مقابل همه بزرگان شرع او را خلع از فرزندی خود نموده و بتصور اینکه شاید موافق قاعده روسیه بعد از خود ملک روسیه بحق ارث باو رسیده مورث تخریب اوضاعی که او بنیاد کرده و اساسی که چیده گردد او را مقصر بدو خیانت نموده و حکام شرع عیسوی به حقیقت گناه او رسیده بعد از انجام محکمه همه متفق شده بودند که بمفاد عمل شرقلیل از برای خیر کثیر جایز است، فتوی قتل او را نوشته روزانه دیگر او را وفات یافته دیدند . معلوم نشده بود که بچه او را از دنیا نجات داده اند آنچه مظنه می کنند گویا او را زهر داده بودند .

بکرات پتر با ارباب مشورت خود گفتگو می کرده در یکی از گفتگوی خود گفته بوده که قتل فرزند خود را از برای نیکی مملکت خود رضای شدم او را قربانی دولت خود ساختم که بعد از من اساسی که چیده ام مردم منتفع از آن شوند و نام نیک من مادامیکه روس باقی باشد در زبان آنها مذکور شود بعد از آن الی هنگام وفات خود شغل پتر منحصر به تربیت مردم علی الخصوص ارباب صنایع و نظام بوده . گویند پتر با کمترین کسبه الی بزرگان جنرال خود مکالمه نموده و بقدر استعداد هر کدام با آنها از در مکالمه بیرون آمده ولیکن هرگز سخن را با تمام

نرسانیده که هر کدام را چیزی تعلیم نکند . و از هر شغل یا سر رشته داشته و یا آشنا بوده . بسیار در صدد احترام ارباب استعداد و ماده بوده چنانچه در ایام زندگی آنها را مورد تقدات و انعامات خود نموده و بعد از وفات دستگیری بازماندگان او نموده .

در تعریف پطر نوشته اند که مرد بی مروتی سخت گیری و بد طبیعتی بوده اهالی روس با آن همه سبعیتی که آنها داشته بودند در صورتیکه از پطر خوفی در دل آنها نبوده هرگز اهل روس اقلب ماهیت نمیشد . لهذا مردم روس صغیراً کبیراً اناثاً و ذکوراً اعلی و ادنی همیشه بذکر خیر او مشغول بوده و خواهند بود . بتاريخ ۱۷۲۵ عیسوی فوت او رسیده . پطر دوزن گرفته زن اول او که مادر الکسیس باشد طلاق گفته و از آن پس زن دیگر مسمی بکثرین باشد گرفته . اگر زن مزبور سابقاً رابطه با او داشته و بعد از اینکه او را بعقد در آورده مشارالیه را در میانه روسیه شهرت داده و بالاخره جای نشین خود نموده چون کوین کثرین زن با استعداد و ماده بوده و اعمال خیر بزرگان از او همیشه سر زده و او را بنام نیک یاد میکنند برخی از احوال او را واصل او را نگارش نمود که مورد عبرت مردم روزگار شود :

کوین کثرین در هنگام طفولیت بدون پدر بلکه اصل او معلوم نیست که از کجا بوده در شهر میریان یور (۱) در خانه افسری نمسایی بزرگ شده و تربیت یافته در هنگامیکه یکنفر از جنرالان روس مسمی به بورشهر مزبور را مسخر نموده کثرین را اسیر نموده به همراه خود آورده مدتی در خانه بسر میبرد بعد از آن دو کمیزی کاف که یکی از بزرگان سپاه روسیه بوده او را دیده و از جنرال بور گرفته بخانه خود آورده سه سال در نزد خود نگاه داشته در سن هفده سالگی او پطر تعریفی از آوازه جمال و آداب دانی و فراست او شنیده هوس دیدن مشارالیه را نموده در خانه منزی کافر گرفته او را دیده میلان غربیی نسبت بمشارالیه از پطر استنباط افتاده باندک وقت او را بخانه خود آورده مدت هفت سال در نزد خود نگاه داشته و چون پطر را عادت و دستور اینکه چندان ملاحظه باصالت تنهایی ننموده بلکه اشخاصی که استعداد و قابلیت داشته در نزد او محبوب تر و نجیب تر از امرا و بزرگان ولایت خود بوده و همچنین در جماعت نسوان نیز

ملاحظه استعداد آنها را نموده و فراخور فراست آنها مرحمت بایشان نموده
 کثرین مزبور از رفتار و کردار خود بعلاوه حسن سرشار خود پطر را بکلی
 مایل خود نموده و پطر درپولند او را مخفیاً عروسی نموده بموافق دین عیسوی
 واز آنجا بروسیه آمده در سال دیگر بمردم اظهار کرده که او را بعقد خود در
 آورده وبا احترام او جشنی ملوکانه چیده وچون مشارالیها درسفر وحضر همیشه
 بهمراه پطر بوده اکثر اوقات واسطه بخشش مقصرین گردیده ووساطت بزرگان
 وامرارا درنزد پطر نموده وچون پطر را طبیعت آتشین بوده هروقت پطر کسی
 را مغضوب نموده بیم هلاک او بوده فوراً کثرین مزبور خود را بآنجا رسانیده
 بنهجی او را بحال آورده مانع ازکشتن و غضب او گردیده . باندک زمانی مجموع
 سپاه و بزرگان روسیه خصوصاً سپاه روسیه را مایل به خود نموده در هنگامیکه
 دولت روسیه بادولت عثمانی مجادله داشته بودند درجنگ مشهور به پروت نزدیک
 بآن بوده است که بکلی سپاه روس دستگیر بدولت عثمانی شده بلکه ولایت روس
 خراب از لشکر عثمانی گردد و پطر هم عزمی مصمم و جزم نموده که یاشکست
 بدولت عثمانی میدهد و با اینکه خود شکست میخورد کثرین مزبور خفیه از پطر
 رشوه معقولی بنزد صدراعظم دولت عثمانی فرستاده معاهده میکنند و این معنی
 باعث این میشود که کل روسیه از جان و دل فدای کثرین شده در مراجعت از
 سفر مزبور پطر کوین کثرین را وصی و جای نشین خود نموده تاج شاهی بر سر
 او گذارده بعد از فوت او نیز عامه مردم راضی بآن نبودند که کثرین سلطان
 آنها بوده بعلت اینکه پسری از الکسیس پسر پطر مانده بود که میراث پادشاهی
 باو برسد کثرین شرحی باقصای ولایت نوشته ومردم را آرام نموده باین سیاق
 که نمن را مایل بسلطنت است ونه جبراً میخواهم ملک را صاحب شوم وارث
 ملک بالفعل طفلی است واز رموز مملکت داری اطلاعی ندارد . او را بمکتب
 گذارده و تربیت نموده ام ودر این ضمن بحسب وصیت پطر متوجه امورات ملکی
 و انتظام وتکمیل امورات ناتمامی که پطر بنیاد کرده بود میکوشم وهروقت طفل
 الکسیس بحد کمال رسیده فوراً ملک را تسلیم باو مینمایم . باین ملاحظه مردم
 آرامی گرفته واز آن پس مشارالیها بامور ملکی بنهجی که عرض میشود پرداخته
 اولاً کثرین تخفیفی در خراج شاهی داده وفقرای را که قادر بدان خراج
 نبوده بکلی معاف نموده ثانیاً مقصرین که پطر آنها را مغضوب نمود و اخراج بلد

نموده بممالك سیبریہ فرستاده چون بعضی از آنها مردمانی کار آمد بودند مجموعاً را بخشیده فرمانی صدور نمود که آنها با وطن اصلی خود مراجعت کنند و دیگر اینکه مواجب سالدات که مدت‌ها نرسیده بود و هیچکس یارای در خواست مواجب خود را از پطر نداشتہ مواجب آنها را کلاً از خزانه می‌دهد . و دیگر اینکه عهد و میثاقی با پادشاه نمسا بسته بودند که هر کدام این دودولت در صورت ضرورت بکومک یکدیگر بر آیند مثلاً هر وقت دشمنی بنمسا روی آورد سی هزار لشکر نظامی از روسیہ بکومک او رفته و در صورتیکہ دولت روس را ضرورتی افتد سی هزار سپاہ از دولت نمسا بکومک او آیند . و دیگر هر یک از اینہ کہ پطر بنیاد کرده و ناتمامی در آنها بود در تکمیل آنها کوشیده و در انتظام نظام و انضباط قلعبجات و سنگرات روسیہ سعی تمام نموده طایفہ قزاق کہ سالها در ولایت روس بوده و احقاق چند موافق عهد و میثاق پادشاہان قدیم روسیہ با طایفہ مزبور جاری نموده بودند و پطر مبنی بر مصلحتی برخی از احقاق آنها را کم کرده و تبدیلی داده بود و با آن واسطہ طایفہ قزاقیہ راضی نبوده اند و شکایت داشته کثرین احقاق آنها را جاری و عہدی تازه با سپاہ مزبور بسته کہ الی حال با آن قرار باقی است . برخی از ولایات تاتاریہ و مزداق و آن نواحی ملحق بولایت روس گردیده و ہمیشہ در صدد تکمیل روسیہ بوده لیکن عمرا و چندان وفاپی نکرده مدت دو سال بہ حکمرانی دولت روس مشغول بوده هنگام فوت خود وصیت کرده بود کہ پسر الکسیس پطر ثانی کہ پسرزادہ پطر اول باشد بتخت پادشاہی رسد بتاریخ سنہ ۱۷۲۷ عیسوی پطر ثانی پادشاہ روسیہ گردیده بسن دوازده سالگی مدت سه سال سلطنت کرده در پانزده سالگی بعلت ناخوشی آبلہ فوت شدہ بتاریخ ۱۷۳۰ عیسوی کوین آن دختر ایوان پسر ثانی پطر اول بتخت روسیہ رسیدہ مدت وقتی مشارالہا زندگی ننمودہ و امورات عظیمہ از او سر نزده مگر اینکه معاہدہ باطہما سب شاہ دولت ایران نموده کہ بعضی از روسیہ کہ بدون حق و حساب خود را داخل بمملکت ایران نموده و ارادہ توطن در کنارہ دریای حاجی ترخان داشتہ از ممالک مزبور برداشتہ بکلی ممالک مزبور را گذاردہ بیرون روند و دولت ایران راہ تجارتی بروسیہ دادہ کہ از دریای قلزم اجناس روسیہ را بمملکت ایران فرستند و از آن پس فوت او در رسیدہ بتاریخ ۱۷۴۹ عیسوی ایوان نام طفل دوسالہ خواہرزادہ کوین ان مسمی بسلطنت روسیہ نموده مدت

سالی امورات مملکت روس بواسطه وزرا و کارگذاران روسیه میگذشته لیکن بعد از آن الیزابت دختر پتر اول مسمی بسلطنت روسیه گردیده و مخفیاً طفل مزبور را مسموم نموده مدتی در تخت روسیه حکمرانی نموده بعد از چندی فوت او در رسیده و ولایت را بپتر ثالث سپرده بتاریخ سنه ۱۷۶۲ عیسوی پتر ثالث مسمی بسلطنت روسیه گردیده چون مشارالیه مردی ضعیف العقل و بدخوی و مجهولی بوده اکثر اوقات بضرب روسیه مصروف میگرددیده احدی را از رفتار او رضامندی نبوده مدت شش ماه مشارالیه در تخت نشسته بالاخره مردم از رفتار او بتنگ آمده بلوای عامی نموده او را بقتل رسانیده زن او را مسمی بکثرین ثانی که دختر پادشاه نمسا بوده بتخت نشانیده بودند چون مشارالیه زنی صاحب عزم و رزم بوده و جبروت و عظمت تامی داشته و امورات خیر از او بسر زده و بکار دولت روسیه و انتظام آن و سپاه و رعیت آن سعیها نموده برخی از احوال او را قلمی مینماید لیکن چنانچه بخواهد طریقه و رفتار او را بیان کند مورد طول کلام میگردد .

بالجمله بعد از اینکه کوین کثرین ثانی بتخت روسیه رسیده اول و هله بتاریخ ۱۷۶۸ طریقه آداب مملکت داری و شریعت آن و طریقه مذهب عیسوی را تبدیل داده باین معنی که هر امری که خلاف طایفه شرع و مملکت داری روسیه بوده از درج ساقط نموده و بجای آنها طریقه و آداب خوب گذارده که بکار مردم آید و دیگر این که بنای مجادله با دولت عثمانی گذارده ایل کریمیه (۱) که از تاتاریه بوده و خدمت بدولت عثمانی نمیکرده از حیطه دولت مزبور بدر رفته و بخدمت دولت روس داخل گردیده و عرصه وسیعی که اهل مزبور تمکن داشتند مطلقاً ملحق بولایت روسیه گردیده و شهر کویان و جزیره تومان متعلقه بدولت عثمانی در تصرف روسیه گردیده و پس از آن طوعاً و کرهاً دولت عثمانی را راضی میکند که بنادر آنها مزاحم کشتیان جنگی و تجارتی روس نگردیده گذارند کشتی آنها داخل بدریا شوند و دیگر اینکه ولایت روس را منقسم بچند حدود نموده و هر حدی و ولایتی را بحاکمی سپرده که امورات ولایات مزبور را بمعهده حکام گذاشته و مطالب عمده را بخدمت او عرض کنند و دارالشفاى عظیمه درمسکو بنیاد کرده که ذکر آن رفت . و نیز درمسکو چشمه خوشگواری بیرون آورده که

رعایای مسکو و آن نواحی منتفع شوند. و صورت پتراول را در بالای پارچه کوهی با سبب نصب کرده در پترپورغ کیفیت آن را در شرح آن ولایت مذکور نمود بتاریخ سنه ۱۷۸۳ عیسوی ارملکی خان والی گرجستان اظهار ارادت و خدمتگذاری باو نموده در پترپورغ مدرسه میسازد که مطلقاً در آن مدرسه اطفال امرا و بزرگان روسیه تربیت شوند و اخراجات آن از کیسه خود او باشد و مدرسه بزرگ عظیمه دیگر در پترپورغ ساخته که در آنجا صاحب کمالان که تربیت یافته اند در آنجا رفته یا خود کتاب تصنیف میکنند و یا تألیف کتب علوم و صنایع فرنگ را نموده باشند. یازده مدرس زبردست متبحر بزرگ طلبهای (۱) مزبور نموده که هر کدام از علوم تصنیفی و تألیفی مزبور را دیده و رسیده و مدرسه دیگر مخصوصی بعلم طبابت و جراحی و دوا سازی و متعلقات آن در پترپورغ بنیاد کرده که در علوم مزبور ماهر شوند و مقرر کرده که هر یک از شهرها مکتب خانها (۲) ساخته اطفال مردم را تربیت کنند. والی حال در هر شهر مکتب خانها میباشد که اخراجات اهل مکتب خانها و معلمین را اهاالی شهر میدهند. و در سال آینده مقرر میکند که در هر شهری مکتب خانها بنیاد کنند که دختران را تربیت و تعلیم بخواندن و نوشتن و کار خیاطی و غیره کنند. و هر ساله خود بامتحان مکتب خانها رفته و جرح و تعدیل نموده و هر طفلی که ترقی کرده انعام داده و مواجب معلمین را زیاد کرده و مدرسه دیگر در پترپورغ بنیاد میکند که در آن مدرسه علم جنگ دریا و طریق بردن کشتی و ساختن کشتی و متعلقات دریایی را در آنجا تحصیل کنند. در سال دیگر راه از مسکو الی پترپورغ را بطریقی ساخته که گاری در نهایت سهولت تواند گذشت. موازی چهار کرو را شرفی با جاقلو اخراجات ساختن راه از مسکو الی پترپورغ شده و پنجاه هزار عدد شرفی با جاقلو بمدارس مسکو و اخراجات آنها زیاده کرده بتاریخ سنه ۱۷۹۵ مطابق سنه ۱۲۱۰ هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی ممالک ایران فرستاده. سپاه روسیه در داغستان و دربند رسیده پادشاه ایران آقا محمد خان قاجار فوجی از سپاه را بتخریب و انهدام روسیه مقرر فرموده سپاه روس را شکست معقولی داده خبر انهدام روسیه باو رسیده عزمی جزم

۱ - طلبه های

۲ - مکتب خانه ها

ساخته که مقاتله و مجادله با سپاه عثمانی و دولت ایران نموده لیکن عمر او وفا
 ننموده فوت میشود . مشارالیه زنی صاحب عزم و رزم بوده بنیادی که از او
 باقی مانده و سعایتی که مشارالیه در تربیت مملکت روس نموده زیاده از آن است
 که تحریر نموده در هنگام فوت خود پسر ی داشته پال نام . سران سپاه را و
 حکام روسیه را طلبیده وصیت میکند که پسر او پال نام را بتخت روسیه نگذارند
 که مورث تخریب روس میشود . مردیست بی قابلیت . پسر پال را بتخت
 گذارند . لیکن بعد از فوت او موافق قانون مملکتی پال را بتخت آورده
 مشارالیه مردی نا قابل و جهول و ابله و مبهوت مدت پنجسال و چیزی سلطنت
 روسیه مفوض باو بوده امری که مقرون بصواب باشد از او صدور نیافته بلکه
 سبب تخریب روسیه گردیده بحدی که مردم از سوء رفتار او به تنگ آمده در شبی
 چند نفر متعهد شده داخل بخانه او شده بدون اینکه احدی او را اطلاع دهد
 اضطراری باو دست داده عیال خود را طلبیده با همگی وداع نموده . اهالی خانه
 را بخاطر میرسد که ناخوشی دماغ او طغیانی نموده . بعد از وداع هر يك
 بمنزل خود رفته پاسی از نصف شب گذشته افسران متعهد مزبور حمله بخانه
 او برده یکنفر سالدات که در درب (۱) حیره او بوده زخمی کرده داخل باو طاق
 او گردیده او را گرفته هر چه التماس مینماید چاره نشده با الاخره او را خفه
 نموده هر يك از پی کار خود میروند و صبح روز مزبور خبر مرگ او شیوع نموده
 بنهج مفصله پسر او پادشاه میشود . بتاريخ ۱۸۰۱ عیسوی مطابق ۱۲۱۶ هجری
 الکز ندر خلف پال از فوت پدر اطلاع یافته و چون سن او در آن وقت بیست و
 چهار ساله بوده و در ایام حیات پدر خود پال وجده خود کثرا رین (۲) از حسن
 سلوک خود همه مردم را شیفته خود نموده مردم روسیه را مطلقاً و سپاه و بزرگان
 دولت را خصوصاً فرحی از کشتن پدر او روی داده خوشحال شده کلاً امرا و
 سران سپاه بخانه پادشاه روی آورده الکز ندر پادشاهی که بالفعل در تخت روسیه
 است با کمال اجلال و جبروت سوار کرده سپاه نظام بعقب او را داخل بخانه
 مختصی پادشاهی نموده مبارکباد گفته اگر چه مطلقاً کارها و بنیادی که از او در
 روسیه شده است در دست ندارم لیکن آنچه از اوصاف شنیده در این دیباچه

۱- کلمه درب در متن خطی دب نوشته شده است .

۲- کترین

مذکور مینمایم :

اول دفعه که الکزنדר بتخت روسیه آمده وزرای پدر را که مردم روسیه از آنها راضی نبودند معزول کرده بجای آنها وزیری جدیدی آورده و ثانیاً اینکه الی حال همه طایفه روسیه هر صنف و جمعی لباسی بخصوصه داشته و هیچکدام تجاوز از لباس خود ننموده و نتوانسته نماید . الکزنדר حکمی میدهد که هر کس از اهالی روسیه هر لباس که میخواهد بپوشد مختار است و هیچکس را با آنها گفتگو و ادعایی نیست . اینمعنی مردم را بی نهایت مایل کرده بسبب اینکه بسیار از رعایا و کسبه متمول وقادر بپوشش لباس فاخر بوده و بعلت حکم وقانون مملکت قادر باستعمال نبوده بعد از رسیدن حکم مزبور الی حال هر کدام از روسیه هر لباس که میخواهند میپوشند و کسی مانع آنها نیست . و از جمله بناهای تازه الکزنדר اینکه در کاغذ اخبار روسیه نوشته بودند که هر کس بنایی و اختراع در صنایع خود نموده و یا اینکه دستگاهی از ولایت فرنگستان آورد و یا اختراع چرخ و دستگاهی از خود نماید که بکار دولت روس آید فلان مبلغ را اولاً با وانعام داده و از آن پس خود متوجه دستگاه و صنعت مزبور بوده که منفعت کسب مزبوره خود اورد . بعد از نگارش مزبور الی حال بسیاری از ارباب صنایع اختراعات تازه در کارخانهها نموده و چرخ و دستگاه بسیاری از فرنگستان آورده و می آورند و هر کدام بقدر حال مورد انعام او شده و میشوند .

در تاریخ ۱۸۳ (۱) دو کشتی جنگی با جمعی از فضلا و منجمین و عقلا و ارباب خبرت با آذوقه و اسباب و مایحتاج سه ساله مقرری آنها معین فرموده که در دوره کل دنیا سیاحت کرده مدت یکسال و نیم سفر کل دنیا را نموده در مراجعت اورا آگاهی دادند و از ولایات و امورات کل دنیا اورا خبردار کرده اند . در تاریخ سنه ۱۸۰۴ مدرسه در شهر کرکاف بنیاد کرده که ارباب صنایع در آن مدرسه تربیت یافته باشند ، انتظام مدرسه مزبور را بعهدہ مسترفلاچر کیل از اهل اسکاتلند محول فرموده . مشارالیه مردی عاقل و دانا بوده موافق مدارس انگلند مدرسه مزبور را منتظم نموده اخراجات مدرسه مزبور را شانزده هزار اشرفی با جاقلو بوده از خزانه پادشاهی تسلیم بمسترفلاچر نموده و حکمی دیگر

بمدارس ولایات روسیه جاری نموده که درهریک از مدارس مزبور بملاحظات علم می‌تیارالاجی (۱) پردازند . علم مزبور علمی است که ملاحظات هوا و باران و حالت و اختلافات هوا درهرماه نموده وارباب فلسی (۲) از روی دقت کیفیت اختلافات سال را کلا نوشته بعرض پادشاهی رسانیده الی حال هر ساله ارباب علوم بنهجی که مقرر شده است مشغولند . اخراجات سالیانه این بنیاد تازه در همه روسیه چهار صد هزار اشرفی باجاقلو بوده از خزانه تسلیم بکار گذاران مدارس مزبور نموده و چون طایفه یهودیه ساکنین روسیه الی هنگام سلطنت الکزنذر چندان عزتی نداشته مخذول روسیه بوده و خلاف حسابی بآنها روداده الکزنذر اینگونه رفتار را موقوف وحکم میدهد که اطفال خود درمکتب خانهای یهودیه موافق قاعده خود تربیت نموده واحدی یارای آن نداشته باشد که درصدد اضرار آنها برآمده . بالفعل طایفه مزبور درمهد راحت استراحت ومشغول بشغل خود هستند .

در تاریخ ۱۸۰۵ طایفه فرانسه با روسیه منازعه نموده و دولت روس با دولت نمسا متفق گردیده و ازسویی الکزنذر عهد موافقتی با دولت انگریز مستحکم نموده و در معاهده شرط شده بود که دولت روس ونمسا و انگریز و اسپانیال و پورتکال (۳) وسایرین متفق شده پانصد هزار سپاه جنگی ازهمه دولت جمع شده با فرانسه جدال کنند و دولت انگریز هر صد هزار نفر سپاهی که بمیدان جنگ حاضر شود دوازده صد هزار تومان بجهت اخراجات سپاه مزبور دهد . بعد از استحکام معاهده مزبور ناپالیان شکست معقولی به نمسا داده وینه (۴) پای تخت نمسا را مسخر و پادشاه ولشکر نمسا را درتحت فرمان خود آورد وشکست معقولی بروس داده اراده تخریب وتسخیر روس را نموده دولت روس مجبوراً مصالحه با فرانسه نموده از آنسو دولت انگریز اظهار مناقشه با دولت روس نموده جمعی ازسپاه و کشتیان جنگی خود را بر سرکشتیان روس فرستاده پانزده کشتی جنگی روس دربندر پورتکال لنگرانداز بوده مجموع را

۱- میتئورواوژی Meteorology

۲- ؟

۳- پرتقال

۴- وین پای تخت اطریش

دستگیر و بانگ‌لند می‌برند . در این بین دولت روس را انگساری از هر سوری داده و مدتی با فرانسه بمصالحه مدارا نموده لیکن در چهار سال قبل خواهش زیادی تعدی آمیز از ناپالیان نسبت بدولت روس رفته و دولت روس را از این معنی ناخوش آمده منازعه مجدداً فیما بین آنها روداد و ناپالیان بعزیمت تسخیر کل روس همتی گماشته و خود را بمسکو رسانیده طریق آمدن و مراجعت او و تخریب سپاه او را کلاً معروض بعد از مراجعت ناپالیان سایر قرال فرنگ همتی بقلع و قمع ناپالیان گماشته و از قراریکه مذکور میشود در حوالی فرانسه ناپالیان شکست خورده ولیکن چون بالفعل مطلقاً خبر صحیحی نداریم وطی دعوانشده والکزن در امپراطور روس بالفعل در فرانسه است زیاده ازین از احوال او بنده را اطلاعی نیست . بشرط حیات بعد از رسیدن بانگلستان واستفسار از احوالات جنگ مزبور بنهجی که دانم وتوانم برخی از آنرا قلمی خواهیم نمود . و از جمله چیزها ئیکه در انگلند از الکزن در مسموع افتاد اینکه در هنگامیکه ناپالیان را بجزیره سنت هلینه فرستاده بودند الکزن در پاریس رفته سپاه روسیه را خیال افعال ناپالیان و سوختن مسکو در خاطر افتاده اراده تاخت و تاراج و خراب کردن پاریس بوده الکزن در از این معنی آگاه شده در سرپلی از پلهای شهر سپاه خود را مخاطب نموده باین نحو که حال از قراریکه مسموع من گردیده سپاه ما را اراده تلافی مسکواست . اگر چه سوختن مسکو هر وقت بخاطر من می آید مرا آتش بجان میزند لیکن طریقه مردی و مروت این است که شخص در هنگامیکه بدشمن ظفر یافت بتلافی دشمنی او او را منفعل از محبت خود نماید . اینک بفضل خدا مظفر و منصور آمده ام . تلافی بیرحمی ناپالیان را بدو علت نمیکم . یکی اینکه اشخاصی را که شریک و سهم او در خرابی مسکو بوده اند منفعل نمایم که در هنگامیکه قدرت وتوانایی داشتم دست از تنبیه آنها باز کشیدم و دیگری اینکه هزاران مردم درین شهر هستند که مطلقاً گناهی در اعمال ناپالیان نداشته در اینجا بیگناه خشک وتر از پای هم نسوزند . باین سبب همه مردم فرانسه را فدوی خود نموده با هر کس بنوعی در طریق رأفت کوشیده که همه از برای (۱) جان میدهند و هنگامیکه مراجعت بروس نموده اشخاصی را که ناپالیان بجا گذارده دیده طالب مراجعت بولایت فرانسه گردیده اسرای مزبور

را يك يك دیده هر کدام افسر خوبی بوده خانه داده وانعام داده (۱) والطف خود مستمال (۲) نموده بیست هزار نفر از آنها را منتخب نموده بهر کدام جداگانه انعامی داده راضی نموده که در ولایت روس مؤبداً مانده و ارباب صنایع را بهمه ولایات روسیه فرستاده . واما جمعیت کل ولایت روس و متعلقات آن اگرچه اختلاف درمیان حسابی که خود دارند و آنچه در کتاب انگریزی نوشته اند در تعدادی نفری روسیه بوده لیکن آنچه شنیده و در کتاب تاریخ روسیه و انگریزی نوشته اند بنهجهی است که عرض میشود :

در يك صد سال قبل ازين كل جمعیت روسیه و توابع آن زیاد از چهارده میلیون تعداد نفری روسیه نبوده ولیکن بتدریج درتزايد بوده اند و در هر ساله سیاهه اسامی اشخاصی که تولد یافته و مرده مینویسند . چنانچه در هفتاد سال قبل بیست و يك میلیون بوده لیکن بالفعل محالات متعلقه بر روسیه کلاً طراً تخمیناً چهل میلیون و یا زیاد میشوند و روز بروز جمعیت آنها درتزايد میباید . سیاهه یکساله تعداد نفری که در روس مرده و تولد یافته اند داخل کتابخانه و در دفاتر سرکاری ثبت میکنند . در شش سال قبل حساب یکساله را که بدقت رسانیده بودند این است که در آن سال تعداد نفری که مرده و تولد یافته اند موازنه نموده پانصد و چهل و هشت هزار نفر و چیزی زیاد از تعدادیکه مرده بودند طفل تولد یافته بود . و احتمال هست که یوماً فیوماً اگر حادثه بجهة آنها روی ندهد جمعیت آنها درتزايد باشد . بسبب اینکه در ولایت روسیه صنایع و علوم و تجارت درازد یاد است و همه مردم در صدد تحصیل معاش هستند و شغل هم بجهة بیشتر آنها معین است هر کدام بجای اینکه مثل حیوانات بدون علاقه در بیابان حیران گردیده مشغول بشغلی شده و بیشتر سواد و خط دارند و تربیت یافته اند . و در هر شهر افسران چند محول و مرجوع فرموده اند که احدی را بدون شغل نگذارند . هر کدام توانند نانی پیدا کنند در طلب مزاجت کوشیده و بزرگان ولایت در صدد تربیت کوچکان هستند حتی گدایان شهر بعلت اینکه اساسی چیده اند که نان خوراك گدایان از ممولین داده شود هر کدام عروسی (۳)

۱- وبا الطاف ...

۲- دلجوئی .

۳- عروسی کنند .

خرج آنها را میدهند و اطفال خود را بدارالشفاه و خانهاییکه سابقاً عرض نموده گذارده متکفل میشوند و اطبای خوب دارند که مرض آنها را تشخیص میدهند .

واماخراج ووجوه احقاق پادشاه که ازولایت حاصل میشود وجوه دیوانی که از کل ولایات روسیه حاصل و بخرانه پادشاهی میرسد در یکساله موافق تاریخ انگریز و خود روسیه بیست میلیون که چهل کروار اشرافی باجاغلو باشد میرسد . ولیکن وجوهی که میرسد کلاً همین است . مواجب سپاه روسیه وسایر اخراجات ابنیه ومدارس ودارالشفای غیره از وجوه مزبور داده میشود ودیناری صادر نمیدهند موافق مقرری وجوهی که هر کس موافق قانون باید دهد او را قرض دانسته ومیدهند . واما سپاه روسیه بموجب تفصیل ذیل (۱) است :

توبچی سواره و پیاده نظامی و	سواره نظام از هرقب قزاق و
قلعجات وسنگرات چهار هزار نفر (۲)	قالماق صد هزار نفر (۳)

سالدات نظام با تفنگ ویراق وسایر	سواره بی نظام قزاق وبرخی پیاده
ضروریات سیصد و پنجاه هزار نفر (۴)	وتوبچی وغیره هشتاد هزار نفر (۵)

سپاه قلماق وسکرس وتاتاریه وغیره	مستمراً بیست هزار اطفال سالداتها
با نظام و بی نظام صد هزار نفر (۶)	را در مکتب خانها گذارده هر کدام

بعسد تکفل رسیده داخل بنظام
نموده و دیگری را بجای او برده
که همیشه بیست هزار طفل سالدات
در مکتب خانها حاضرند .

درهرشهر دارالشفای مختص بسالدات ساخته اند که در هر جا ناخوش شوند داخل بدارالشفای گردیده خدمه ورخت خانه وخوراک ودوا واطبای صاحب وقوف اذسرکار پادشاهی دردارالشفای حاضرند وبدون توقع دیناری اخراجات،

۱- کلمه ذیل در متن خطی با «ز» نوشته شده است .

۲- و ۳- این اعداد در متن اصلی با حروف سیاق نوشته شده اند .

۴- و ۵- و ۶- این ارقام در متن با حروف سیاق نوشته شده است .

آنها را چاق میکنند (۱) و در هنگامیکه باردو روند نیز هر فوجی طبیب و جراحی بخصوصه دارد . واما بخصوصه مذهب و طریقه روسیه ؛ سابقاً از اول تقبل روسیه مذهب عیسوی را ، الی هنگام سلطنت پتر بزرگ همه روسیه بطریق فرق ارامنه بوده که مجموع درحیطه تصرف پوپ که خود در ایتالیا است بوده حتی اینکه پادشاهان روسیه باذن او بتخت نشسته و چنانچه هر کس را پوپ مخدول نموده فوراً از تخت معزول میکردند است احدی را یارای دزدن نبوده . پتراول این طریقه را نه پسندیده سر از موافقت آن کشیده بلکه مذهب را بفرقه کریک میگرداند و از آن پس نظامی میگذارد بنهجی که عرض میشود :

اهل کلیسا براه عبادت خود مشغول شوند . اولاً سه نفر از کیل بزرگان دین عیسوی که آنها را میترا پالینس میگویند مقرر میکنند که بمطلق شریعت عیسوی رسیده باشند . و ثانیاً هفت نفر از میترا پالینس کمتر که آنها را ارک بیشاپ میگویند معین میکنند که هر کدام در یک پرگنه (۲) از ولایات روس رفته بامورات مطلق دین عیسوی مدخلیت نموده و مردم را هدایت کنند . و ثالثاً از ارک بیشاپ کمتر هجده نفر که آنها را بیشاپ میگویند . آنها نیز در اطراف ولایات روس رفته و هر کدام جمعی کثیر از کشیشان درحیطه تصرف آنها هستند . و در هیچ کدام از کلیساها کشیشی مقرر و معین نمی شود مگر باذن بیشاپان مزبور . و رابعاً در کل روسیه شصت و هفت هزار و نهصد کشیش هستند که در کلیساها عبادت می کنند و مردم را پیش نمازی میکنند . در کل ممالک روسیه هجده هزار و سیصد و پنجاه کلیسا است و هر کدام از میترا پالینس (۳) و ارک بیشاپان و کشیشان موافق قاعده و واجب معین از ولایت دارند که همه ساله بآنها رسیده . بجز کلیساهای مزبور و کشیشان در میان روسیه فرقه (۴) هستند از عیسوی که هر کدام از دختران و پسران آنها که خواهش ترک دنیا داشته باشند در صومعهها (۵) رفته مادام حیات در صومعهها باصطلاح خود مشغول بعبادت خدا میشوند . و کشیشان چند در صومعههای مزبور روز یکشنبه ها رفته با آنها نماز میکنند .

۱ - ؟

۲ - میترا پالینس

۳ - فرقه ای

۴ - صومعه ها

۵ - پرگنه = ... اورا قصبه نیز گویند ... « برهان قاطع »

سابقاً سایر مذاهب جرأت نداشتند که برملا مشغول بعبادت خود بوده باشند . پطراول حکمی میدهد و قانونی میگذارد که هر کس موافق هر مذهب و ملتی که دارد عبادت کند و هیچکس از سلاطین و بزرگان مداخلت بمذهب هیچ فرقه نداشته گذارند که هر کس موافق اعتقادات خود و دین خود عبادت کنند . بالفعل جمعی از تاتاریه و قلماق و سایر فرق مسلمانان در ولایات روسیه مساجد دارند و بدون امتناع احدی مشغول بعبادت خود هستند . و همچنین طایفه یهودیه بسیاری در روس توقف دارند و موافق دین موسوی در مساجد خود رفته بعبادت .

روز چهارشنبه بیست و چهارم (۲۴) رمضان المبارک - هنگام صبح بخدمت بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران رفته معزی الیه فرمودند که وجوهی که بندگان نواب والابرم انعام مصحوب قولونل خان مرحمت فرموده اند تا بحال نفرستاده است . در نزد او رفته وجه مزبور را گرفته بیاور . اگر چه بعد از بیرون شدن از مسکو بعلت حرکاتیکه از قولونل خان نسبت به بنده روی داد نه بنده با ایشان حرف و گفتگوی کرده و نه ایشان حرفی زده . با خود اندیشه کردم که شکایت از قولونل خان نمودن در نزد ایلچی ما باید پس از آن با قولونل خان گفتگو نکنم و از او بکلی سوا شوم و در صورتیکه خود به تنهایی بودم میتوانستم از او سوا شوم . اگر بنده از اودوری گزینم شاید دیگری از رفقا که هر کدام را دلی است از دست کج خوبی و بد طبیعتی او پر خون میل بسویی نماید بلکه منازعه فیما بین روی دهد . تا خود به تنهایی بدون هادی نمیتوانم بانگلند روم و در صورتیکه نزاع شود در پطرپورغ نیز خلاف حکم اولیای دولت ماست . و در صورتیکه نزاع با او کنیم هر چه روی دهد تقصیر را بگردن من میگذارند و من مورد مؤاخذه دولت قاهره خواهم بود . در اینصورت حیران ماندم . و از سویی بندگان ایلچی اصراری فرموده اند که وجوه انعام خود را از قولونل خان باز یافت نماید . بعد از ساعتی گفتگو اولی آن دانستم که بعینه مثل قولونل خان رفتار نموده در هر وقت هر چه پیش آید عمل نموده یعنی بروی مبارک خود نیاورده که مرا با او گفتگوی هرگز شده . از منزل ایلچی سوار گاری او شده بمنزل قولونل خان رفته در نهایت تعارف مثل سابق بدون حرف و گفتگوی نقاض آمیز حرفی از هر جا زده و ساعتی

نشسته وجه انعام بندگان ایلچی را گرفته مراجعت و تسلیم نموده . عصر آنروز در خدمت خان بتماشای باغی که محاذی دولتخانه ایلچی بوده رفته روز دیگر بدیدن خانه پادشاهی که برخی از حقایق آن تذکار رفت و کتاب خانه که حیوانات و عجایبات (۱) کل دنیا در آن است رفته و از آن پس با وطاق دیگر که صورت پطراول و بعضی از پادشاهان دیگر است رفته بنهجی که در تعریف آن تذکار یافت . و از آنجا مراجعت بمنزل نموده توقف کردم . روز دیگر بتماشای بازار و شهر رفته الحق شهر بآن خوبی و لطافت و پاکیزگی و اسلوب از همه عمر ندیده بودم . شبها در همه کوچه ها و راهها چراغها در فانوس شیشه نصب کرده میسوزد . و در اکثر کوچه ها آب جاری است . و بسیاری از کوچه ها باغها نمایان است . همه دیوار باغها پنجره های آهنین است و در هنگام عصر در هر باغی مرد و زن برسم تفنن گردش میکنند . در یکی از روزها در خدمت بندگان ایلچی و سایر رفقا بدیدن یکی از باغها رفته تخمیناً بیست هزار نفر جمعیت در باغ مزبور بود . و در بعضی از خانه ها مردم نشسته بودند و بصحبت مشغول بودند . مدت ده روز در پطرپورغ مانده

روز پنجم شنبه دویم شهر شوال - بخدمت بندگان ایلچی رفته مرخص شده به همراه رفقا بمنزل قولونل خان رفته . قولونل خان میرزا رضا و بنده را به همراه خود در گاری سوار شده از راه خشکی روانه لنگرگاه کشتی شدیم . و میرزا جعفر طبیب و مهندس و استاد محمد علی در کشتی نشسته رفتند . خارج از پطرپورغ الی پانزده ورث همه را باغات و خانه ها در جنبین بودند . و از آنجا گذشته برخی راه خانه و برخی صحرا بوده . دو ساعت قبل از نصف شب به دهی رسیدیم مسمی بارتنگ پورغ . از پطرپورغ الی ارتنگ پورغ سی و پنج ورث بود .

روز جمعه سیم شهر مزبور از آنجا برخاسته در کناره دریا رفته و در کشتی نشسته چون باشپرد از پولیس شهر پطرپورغ در دست نداشتیم ما را مانع گردیده . برگشتیم و بمنزل خود آمده و آدمی در کشتی بعقب باشپرد خود فرستاده الی سه ساعت از ظهر گذشته باشپرد آورده و سوار بکشتی گردیده چای خورده و چون آنشب عازم راه نبودیم از کشتی پایین رفته در بندر کرنسته فرود آمدیم . در یکی از همان خانه ها منزل کرده . شب شام را در منزل یک نفر از

اهالی انگریز که در معنی کونسل و کارگذار دولت انگریز خوردیم . بعد از شام به همراه مشارالیه شطرنج بازی کردیم .

روز شنبه چهارم شهر مزبور بتماشای بندر کرسته گردشی کرده بتماشای سنگروسر بازخانه رفته . عصر آن روز در منزل کونسل مزبور مهمان بودیم . چهار نفر از فرانسه در آنجا شام خوردند . و اما کرسته یکی از بنادر معظمه ولایات روسیه است . تجارت فرنگستان بپطر پورغ و پطر پورغ بفرنگستان در آن بندر میشود . کرانسته در جزیره کوچکی واقع است که اورا ریتوسیری میگویند . در معنی جزیره مزبور سنگر ولایت روسیه است و باین سبب سپاه نظام و توپخانه در آنجا حاضر بود . بانی آن بندر پطر بزرگ بود . دوره بندر مزبور سنگری ساخته بودند و توپخانه و توپهای سی و دو پوند و خمپاره گذارده و سالداتها مستمراً کشیک کشیده بقراولی مشغول میباشند . و در محاذی سنگر کرانسته سنگری دیگر ساخته اند مسمی بکرانسلات . در آن سنگر نیز توپخانه و سالدات و اساسه (۱) جنگ مهیا است . باید دانست که سنگر دیگر مسمی بکرانسلات است اتصال بسنگر مزبوره ندارد . و در میانه دریا جزیره و سنگری ساخته اند که کشتی از هر بلاد آید لابد از میانه سنگر کرانسته و کرانسلات بگذرد و در صورتیکه کشتی آید اعم از اینکه بجهت تاخت و جنگ آید و یا اینکه بدون رضای اهالی آنجا باشد قادر بدخول آنجا نیست و ازدو طرف راه بضرپ توپ اورا مانع ازدخول میشوند . در سنگر کرانسلات و آن سنگر هفتصد توپ و خمپاره و قورخانه و متعلقات آنها با سالدات و توپچی همیشه در آنجا حاضر است . و سمت دریایی سنگر مزبور از چوب و سنگ ساخته شده و دارالشفای برای سربازان و قشون جنگی دریایی ساخته اند و اطبای صاحب وقوف همیشه در آنجا حاضر است . از سپاه هر کدام را ناخوشی روی دهد فوراً بآن خانه رفته متوجه او میشوند . مدرسه بجهت تعلیم اطفال ساخته اند که درس علم کشتی سازی و ناخدایی و هدایت کشتی و جنگ دریا را با طفلان (۲) مزبور میدهند . همیشه در میانه سیصد الی چهارصد طفل در مدرسه مزبور مشغول بتحصيل هستند . در وقت پنج سالگی اطفال را بمدرسه آورده الی هفده سالگی

۱- اثاثه

۲- اطفال

در مدرسه شب و روز آنها را نگاه داشته در هنگام زمستان معلمین بموجب مفصله آنها را تربیت میکند :

علم حساب علم قلعه سازی و سنگر علم نقاشی زبان فرانسه
زبان نمسا زبان انگریز زبان سوید مطلق علم کشتی سازی و هدایت
کشتی و ناخدایی و جنگ بدریا و
متملاقات آنها .

در تابستان کشتیان جنگی روس را بیرون آورده همه سپاهیان دریایی و جوانان مزبور آن اهالی مدرسه و سایرین را در کشتی سوار کرده الی کناره بالنگ که حدود روسیه است برده در عرض راه مشقی بجهت تعلیم جوانان تازه می کنند و هر کدام را از روی عمل تعلیم میکنند . و سایر سپاه نیز از کار نیفتاده در کار خود (۱) قابل تر می شوند . و نزدیک بزمرستان مراجعت بکرانسته نموده ایضاً معلمین مدارس مزبور در تعلیم اطفالان مزبور کوشیده و هر کدام که بسن هفده رسیده او را امتحان کرده موافق استعداد و قابلیت او، او را بخدمتی از خدمت کشتی محول فرموده دیگری را بجای او میگذارند . و اخراجات مدرس مزبور و معلمین و خوراک و رخت آنها کلاً از سرکار پادشاهی داده می شود . و دولنگر گاه دارد . یکی را مختص بکشتی تجارت نموده اند که کشتی تجارت مطلقاً بآنجا رفته و دیگری را مختص بکشتی جنگی نموده اند . و قریب بلنگر گاه کشتی جنگی جایی ساخته اند که او را داق میگویند . پطر جای مزبور را بنیاد کرده که هر وقت هر کدام از کشتیان جنگی عیب کند بجهت تعمیر آن در آنجا برده آب آنجا را بیرون کنند و از آن پس کشتی مزبور را تعمیر کنند . امپراس الیزابت ثانی ساطانه و ستمی بآنجا داده بالفعل کشتی در آنجا میسازند . برخی از تعریف داق عرض می شود ؛ اولاً عرصه وسیعی ششصد قدم طولاً و سیصد قدم عرضاً بطریق حوض آب و یادریاچه ساخته است . دیوار آن از چهار طرف از سنگ و آهک در نهایت انضباط ساخته اند . حوض و یا دریاچه مزبور متصل بدریا است . بعد از ورود بدریاچه درب را بند کرده آب دریاچه را از چرخ که بخار او را میگرداند بادستگاه مزبور از حوض بیرون کرده و کشتی در روی زمین مانده در آنوقت او را تعمیر و

۱- در متن اصلی «در کار خود» دوبار نوشته شده است .

از آن پس درب اورا از سمت دریا گشوده حوض مزبور مملو شده و کشتی را دریایی میکنند . نه کشتی جنگی در دریاچه مزبور جا میتوان داد .

روز یکشنبه پنجم شهر مزبور - مطابق دهم سپتمبر عیسوی باد سمت انگاند وزیده یکساعت از ظهر گذشته داخل بکشتی شده ملاحان چادران کشتی را بالا کشیده عازم گردیده از قولونل خان احوال پرسیده که روزانه را چگونه نویسم . جواب گفت هر وقت امر عظیمی روی دهد مثلاً شکستن دکل کشتی و طوفان شدن و آب آمدن بکشتی . بنده را از این معنی توهمی شده که هنگامیکه دکل کشتی بشکند و بنه غرق شود که در آن حالت دماغ نگارش روزنامه است بعد از آن مکالمه صحبت ما بجایی انجامید که احوال زنک گرجیه رفیق راه را از قولونل خان پرسیده جواب داد از مسکو الی بطرپورغ همیشه بمن میگفت که شوهر من در بطرپورغ کرنل یکی از افواج پادشاهی است و در بطرپورغ شما و ایرانیان را بخانه خود برده مهمانیها میکنم و محبتها خواهم نمود . بعد از رسیدن ببطرپورغ مطلقاً نزدیک بمانماید مگر اینکه پیغامی فرستاد که شوهر من را دماغ مخبط شده و در خانه دیوانگان میماند . از آن پس بنده را عبرتی از اوضاع مردم روزگار زیاده گردید زن مزبور خارج از چرخ و کرمان مارا دیده اولاً از راه سالوس و تقدس پیش آمده جنس تقدس او در نزد قولونل خان قریبی نداشت چندی گذشته روی صفاداده و لباس مقطع در بر کرده قلوب بعضی را بخصوصه جناب خان را جذب نموده و از آن پس بخیال اینکه خود را عزیز آن وجود نموده بنایی شیطان و ضرب گیری مارا در نزد قولونل خان گذارده و قاب ایشان را بکلی جذب نموده و بتدریج نصفه گاری قولونل خان را صاحب شده و از قرار تقریر افسر مهماندار ما در مجلسی از مجالس روسیه رفته مذکور ساخته که گاری قولونل خان از من است و من اورا بمهمانی و حامی خود بهمراه آورده ام که تنها نباشم . و از سویی بهر کس وعدهای مهربانی و مهمان نوازی داده بمحض ورود ببطرپورغ یا قدیم را ترک کرده بلکه مطلقاً احوال اورا نپرسیده و بهانه آورده که شوهرم را دماغ ناخوش است . بالجمله دست نااسیدی از هر سو بسینه قولونل خان زد .

روز سه شنبه چهاردهم شهر شوال - مطابق نوزدهم سپتمبر عیسوی در حوالی بندرالنور رسیدیم کمپتن کشتی علمی بالا کرده نشانه آن بود که

هر کشتی که بر سبیل عبور ازین راه میگذرد اهالی بندر مزبور آدمی که بلدره است بکشتی فرستاده کشتی را از راهیکه آنها دارند گذرانیده داخل بندرگاه و لنگرگاه میکنند . و چون درین بندر از هر کشتی چیزی برسم گمرک میگیرند اولاً بگردن اهالی بندر مزبور آن است که کشتیان را سلامت بگذرانند و در صورتیکه آدمی از اهالی دن مرك (۱) وارد بکشتی شده که آنها را راه نمایی کنند کشتی مزبور را وهنی (۲) روداده یا بشکند و یا غرق شود اهالی بندر از غرامت قیمت کشتی و اموال آن بیرون می آیند و در صورتیکه اهالی کشتی درخواستن راه نما تهاون (۳) ورزند و یا قبول نکرده که راه نمایان مزبور داخل بکشتی آنها شوند و در حوالی بندر مزبور وهنی روی دهد تقصیر بگردن صاحبان کشتی است باین سبب آدمی از بندر مزبور داخل بکشتی ماشده و کشتی را داخل بلنگرگاه نموده لنگر انداخته ، لنگرگاه کشتی در میانه تنگی است که یکشمت دن مرك است و سمت دیگر خاک سویدا است . فاصله میان دن مرك و خاک سوید بقدریک میل و نیم زیاده نیست . و در میانه همین تنگ مزبور واقع است . و اما بندر السنور از ابنیه ایرک پادشاه دن مرك است در تاریخ ۱۴۴۵ مطابق ۸۷۰ هجری شهر مزبور را بنیاد و قلعه بجهت بندرگاه ساخته و بتدریج جمعیت در آنجا زیاد شده . بالفعل بعد از پای تخت (۴) دن مرك که مسمی به کوپن همینکن (۵) است آن بندر بزرگترین سایر شهرهای دن مرك است . جزیره که السنور را در آن بنیاد (۶) مسمی زیلان است . در شهر مزبور تجار غربا و کونسل قرال فرنگ توطن دارند و تجارت باقرال فرنگ دارند . پنجهزار جمعیت دارد . و اطراف بندر سنگر ساخته اند سنگری که بسمت دریا است شصت توپ است که اکثر آن چهل و هشت پوند است . و طرف خشکی سنگر نیز توپ و خمپاره مرتب است . و هر کشتی که از آن راه بگذرد وجهی بطریق گمرک میدهند . و اشخاصیکه میگذرند باید باشپرد خود

۱- دانمارک .

۲- سستی .

۳- سهل انگاری .

۴- در متن خطی کلمه پایتخت باینصورت نوشته شده است « پای پای تخت » .

۵- کپنهاک .

۶- بنیاد کرده اند .

را بآنها نشان داده و مجدداً از آنها باشپرد بگیرند و وجوهی که بجهت گمرک میگیرند برخی را بخرج راه و کنساره دریا نموده باین طریق که بروج چند ساخته اند که درشها چراغ در آنها سوخته که کشتی نزدیک بآنها نرفته بشکند یکروز قبل از ورود ما کشتی درحوالی بندرآمده ناخدا که کپتن (۱) کشتی باشد تحمل ننموده که راه نما از آنجا آمده کشتی او را هدایت کند و بعلمت عدم بلدیت کشتی اوشکسته . بعد از وضع اخراجات مستحفظین بروج و چراغها و موجب بلد راه درسالی یکصد هزار تومان ازوجه گمرک آن بندر بدولت دن مرک میرسد .

روز چهارشنبه پانزدهم شهر مزبور - مطابق بیستم سپتمبر هنگام صبح لنگر کشتی را بالا کشیده و چادر آن را آویخته از میانہ السنور از سمت مغرب روانه شدیم . باد خوب هم می وزید تا دو روز بعد از آن باد مخالف وزیدن آغازید و دریا در تلاطم آمد . چند روزی طوفان و باد و باران و تلاطم بود . نه روز و نه شب اهل کشتی را آرام بود . در شبی بنده در جای میرزا محمد رضا خوابیده و مشارالیه در جای من بعلمت ناخوشی قادر بخوابیدن درستی نبود . در نصف شب آواز مهممه در کشتی پیچید و هر کس از طرفی دوان گردیده و دریا را نیز بی نهایت تلاطم داشت . بنده را یقین آن شد که کشتی ما غرق شده . حالت یأس و قطع تعلقات دنیوی بر بنده دست داد که تا بحال چنان حالتی مشاهده ننموده بودم . از جای خواب برخاسته هر کس از سوی روان و دوان من بیچاره دستی از جان شسته ، گردن رضا پیش نهاده نشسته . سه دقیقه اضطراب مردم کم گردیده . بخاطرم این رسید که کشتی ما غرق شده کپتن از طبقه بالایی به پایین آمده بدون لباس اظهار وجدی نموده . بعد از استفسار معلوم شد که کشتی در مقابل آمده توهم نموده بودند که شاید کشتیان مزبور بیکدیگر خورده بشکنند و بهای وهوی عنان آنها را گردانیده اند .

روز پنجشنبه بیست و سیم شهر شوال - مطابق بیست و هشتم سپتمبر در مقابل بندر یاموت لنگر انداخته . قولونل خان اراده نموده که از بندر مزبور سوارگاری شده بخانه پدر خود رود . و کپتن کشتی بدیدن پدر زن خود بازن خود رفته هر سه از کشتی پیاده شدند و ما ماندیم . لیکن از حالت قولونل خان

مرا خوش آمده . شوقی تمام و خوشی مالا کلام باودست داده که بدیدن پدر و منسوبان خود میرود . لله الحمد بعداز سالها از روی آنها خوشنود و ایشان را از رؤیت خود محظوظ (۱) میکند . بعداز قولونل خان وکپتن ما بنایب کپتن اصرار کردیم که کشتی کوچکی بماداده مارا بگذارد که داخل بخشکی شویم و ساعتی یاموٹ را دیده مراجعت کنیم . بنده در خدمت رفقا سواره کشتی کوچک شده حوالی یاموٹ پیاده شدیم . در بالای پلی از چوبین جایی ساخته که بطریق پل دویت قدم طول آن بود . مردم شهر از زن و مرد در آنجا آمده گردش میکردند . دختران ماه سیما و جوانان سرو قامت در آنجا خرامان و بایکدیگر بصحبت مشغول بودند . ساعتی در آنجا توقف کرده کپتن کشتی آمده اولا حرف او اینکه شما اذن ندارید که داخل باین بندر شوید . ضمناً مکنون خاطر او گویا چنین بود که انتظار تعارفات از من نداشته باشید . ماهم فوراً او را خاطر جمع نمودیم که از اینجا خواهیم برگشت . ولیکن از وضع رفتار مردمی که در آنجا در گردش بودند حیرتی دست داد . بعلمت اینکه در هریک از بلاد روسیه که بنده وارد شدم اطفالی بسیاری بعقب آمده و زنان و دختران خیره خیره نگاه میکردند در آنجا مردم مایل دیدن غربا بودند بخصوصه همچومنی که ریشی ساخته بودم هفت رنگ . لیکن دختران و زنان هر وقت که من نگاه بآنها نموده آنها تجاهل کرده سر را بزیر انداخته نگاه بجایی دیگر می کردند . و همچنین اطفال آنها در نهایت آرام و بدون آزار بودند . اینمعنی دلالت بر آن میکند که اهالی آنجا مؤدب و قاعده دانند . یاموٹ یکی از بنادر انگلند از محال نارفالک است . بیست و هفت میل فاصله شهر بازویج دارد و یکصد و دوازده میل میانه لندن و یاموٹ است . رود یار از کناره او گذشته داخل بدریا میشود . و وجه تسمیه (۲) آن اینکه در دهنه یار او را بنا کرده اند . و سنگر مضبوطی باتوپ و اسباب آن بجهة محافظت از طرف دریایی ساخته اند . ابنیه خوب در آن نمایان . از قرار ی که مذکور میشود جای خوبی است بخصوصه از برای تجارت و کلیسای بزرگی دارد که مناره آن از چند میل راه میانه دریا دیده می شود و لنگرگاه خوبی دارد و جمعیت یار موٹ بقدر پانزده هزار نفر است . از آنجا سوار لنگه و مراجعت بکشتی

۱- محظوظ .

۲- منظور وجه تسمیه « یاموٹ » یا « یار موٹ » است .

نمودیم . شب کپتن وزن او مراجعت نموده سه روز در آنجا توقف کرده .

روز دوشنبه بیست و هفتم شهرشوال - مطابق دویم اکتوبر از یارموت چادرها را بیالا کشیده همه جا درکناره دریا میرفتیم . الی وقتیکه هوا تاریک شده و کپتن حکم داد که چادرها را انداخته لنگر انداز شوند . بعلت اینکه در آن حوالی جایی است که زمین نمایان است و کشتی در آنجا است و چراغ در آن میسوزد که اگر در شب کشتی بگذرد بدانند که در کجا می رود و بدون اطلاع کشتی آنها نشکند . شب در آنجا مانده .

روز سه شنبه ۲۸ شهرمزبور - هنگام طلوع آفتاب از آنجا لنگر کشیده وارد بکنار کریوزن قریب چهار ساعت از شهر گذشته وارد شدیم . جایست در نهایت صفا . در رودخانه تمز لنگر انداز گشته و چون منزل مزبور آخر جایست که سفر ما بآنها میرسد . و ازین ببعد (۱) وارد بآنولایت گردیده انشاء الله مدتی خواهیم ماند و تحصیل نمود . بآن سبب باید این فقره را کوتاه نمود و رجوع بفصل سیم سفر بنده که عبارت از توقف انگلند است نمایم و بالله التوفیق .

فصل سیم

در نزول انگلند و توقف

آنجا است

روز چهارشنبه ۲۹ شهرشوال - مطابق چهارم اکتوبر دو ساعت بعد از غروب آفتاب دونفر از اهالی و افسران گمرک خانه پادشاهی در کشتی ما آمده مارا بیرون بردند لیکن نمیدانستم که چه کار دارند آنقدر معلوم شده که ما را میخواهند بخشکی برند . از آنجا بیرون رفته دربندر کریوزن منزل گزین شدیم .

۱- این کلمه درست خوانده نشد و از روی قراین «بعد» نوشته شد .

روز پنجشنبه سی ام (۳۰) شهر مزبور - مطابق پنجم اکتوبر از خواب برخاسته باوطاقی دیگر رفته نهار خورده و از آنجا بتماشای بندرمز بور رفته . شهر کی کوچکی است از محال کنت درکنار رود تمز . در سمت مشرق رود واقع و فاصله کریوزن الی لندن بیست و پنج میل بود . سنگری مستحکم ساخته که حفاظت بندر را نماید از سمت رودخانه در سمت دیگر رود سنگری دیگر است مقابل سنگر کریوزن که اورا تیلبری فورت میگویند . در صورتیکه کشتی دشمن داخل برود شود از دو طرف مورد آتشخانه سنگرهای مزبور می شود . بعد از نیم ساعتی قولونل خان آمده مذکور ساخت که سابقا در آنجا گمرک بوده بعضی اجناس تجارتي ولایت غریب را بآنجا آورده گمرک می گرفتند . لیکن بالفعل اجناس را به لندن میبرند . لیکن افسران گمرک خانه در آنجا توقف دارند و کشتیان را در هنگام عبور آنجا نگاه داشته و اسامی مردم و اساس (۱) و نام کشتی را نوشته از آن پس مردم و کشتی را بلند میفرستند . مارا بمنزل گمرک چیان برده اسم مارا ثبت و از آن پس گاری گرفته مارا سوار و روانه خانه کرنل داری کرده . عرض راه باغات و بستان و صحرا همه جا سبز و راه صاف تا به شهر کوچک استرود رسیده و از میان او گذشته بجیتم رسیدیم . درهما نخانه منزل بجهة مامعین کرده بودند . و ما بخانه کرنل داری پدر قولونل خان رفتیم و پدر اورا دیده بعد از ساعتی مادر و خواهر اورا دیده منتهای محبت و مهمان نوازی از و نسبت بما بعمل آمد . بعد از صرف شام یکی از خواهران کرنل داری چنگ میزد و دیگری ساز . شب از آنجا بیرون و بمنزل مراجعت نمودیم .

روز دوشنبه سیم ذیقعد - بتماشای رودخانه و عملجات مهندسين و سنگر رفته بودیم . سربازیکه (۲) در جیتم متوقف هستند روزها مشق ساختن مارپیچ و طریق بردن یورش بقلعه مینمایند . بعد از ملاحظه سربازان مزبور و کار آنها سوار بکشتی کوچکی شده بسیر رود و کنار دستگاه و کارخانه رفته از آنجا بجایی رفتیم که توپ و اسباب کشتی حاضر بود . چهار هزار توپ و متعلقات آن و خمپاره ها در آنجا حاضر بود . و در انبار دیگر رفته تفنگهای سالدانی و سایر اسلحه جنگ را بترتیب چیده بودند . از قرار تقریر کرنل چهل هزار

۱- اثاث .

۲- سربازانیکه .

تفنگ سالداتی در آنجا حاضر بود و عمله جات چند همیشه مشغول بپاک کردن و صیقل دادن اسلحه جنگ بودند . و همچنین نجارخانه بزرگی بود که عمله جات مشغول بکار بودند . از آنجا مراجعت بمنزل کرده .

روز ششم شهر ذی قعدة - قولونل خان از لندن مراجعت کرده مذکور ساخت که در این شب بخانه رفته که در آنجا مردم شهر بر قاصی میروند . در شام روز مزبور در گاری نشسته و بتماشاخانه رفته . زنان و مردان نجبای شهر در خانه مزبور برقص مشغول بودند و مغنیان در طبقه بالا نشسته ساز نوازی هنگامه را گرم می کردند . از سویی پیره زنان کهنه رند و دختران و پسران بباختن گنجفه (۱) بلکه نرد عشق مشغول بودند . الی یک ساعت از نصف شب گذشته در آنجا بودیم .

روز هشتم ذی قعدة - بتماشای راجز که متصل بجیتیم است رفته پلی عظیمی داشت که از سنگ ساخته بودند . بیست و یک طاق دارد . از اینیه ادورد سیم بود بتاریخ ۱۲۵۶ عیسوی او را بنیاد کرده اند . از پل مزبور گذشته داخل بشهر شده عمارات خوب داشت و سه کلیسای خوب ساخته بودند . و یک کلیسای دیگر داشت که او را کیشه رل میگفتند . کلیسای مزبور متعلق به بیشاپ است که بزرگ کشیشان باشد . و بقدر دوهزار نفر جمعیت راجز است .

روز جمعه نهم شهر مزبور - مسابق سیزدهم اکتوبر عیسوی بخانه کرنل دارسی رفته از آنها وداع نموده . الحق در آن چند روز منتهای مهمان - نوازی و محبت و مهربانی از کرنل دارسی و دختران او نسبت بهمه ماها (۲) مرعی افتاده بلکه بنده را رهن منت (۳) خود نموده بودند . از جیتیم بعد از وداع آنها سوار گاری شده بکریوزن رفته جای بزرگی مسمی به نارث خلیت (۴) سر باز خانه داشت و کلیسای داشت . از آن گذشته (۵) ده دیگری بود مسمی بقور از میانه ده و بازار او گذشته جایی بود که ازهر گاری وجهی می گرفتند که راه را بسازند

۱- ورق بازی .

۲- ما .

۳- رهن منت .

۴- ؟

۵- در متن اصلی گذشته را با «زه» نوشته اند .

از ماد و قدر سایر مردم گرفتند و اکلمه اینممنی را دریافتہ ساعتی بقال و مقال مشفول بودیم . از آنجا گذشتہ از حوالی ولیچ کہ سر باز خانہ پادشاهی بود گذشتہ اسب را عوض کردہ و از آن پس قریب بہ ہشت میل فاصلہ بلندن الی لندن خانہ و عمارات و جایہای خوب بود . داخل بلندن شدہ از پل ویست مستر کہ در زیر آن رود تمز میگذرد گذشتہ پلی است از سنگ و گچ ساختہ اند و تخمیناً چہار صد قدم از اول الی آخر بہ پل مزبور است . از آنجا گذشتہ وارد بمنزل گاہ شدیم . شش ساعت از ظہر گذشتہ بمستہ اسکور گردیدیم و ہر کدام منزلی پیدا کردہ و رفتہ . از آن پس بہمراہ قولونل خان بشام رفتہ و مراجعت کردہ و بحمام رفتہ الحق تا بحال باین نوع دوچار بحمام نشدہ بودم . مرا بخاطر رسید کہ حمام انگلستان مثل حمام ایران است و باید ایضا تیماری بر ریش ہفت رنگ داد . رنگی بیرون آوردہ و بحمام رفتہ و استاد محمد علی ریش بندہ را رنگ بستہ . استاد حمامی بکرات داخل حمام گردیدہ و پای خود را بر زمین زدہ و نالہ وزاری کردہ و بیرون رفتہ . نہ او زبان بندہ را میفہمید و نہ بندہ زبان او را . گاہی بزبان فرانسہ و دمی بانگریز و لحظۃً بروسیہ با فریاد وزاری گفتگو میکرد . بعد از دو ساعتی از حمام بیرون آمدہ و بمنزل خود آمدہ و قبل از آنکہ بخواب روم اکلمہ آمد مذکور ساخت کہ حمام را بکلی خراب کردہ بعد از استفسار معلوم گردید کہ ہر کس بحمام می آید اول باید در حوضیکہ یک زرع و نیم طول و نیم عرض آن است نشستہ خود را می شوید و ہر گز خارج آن حوض را باید تر نکند . بعلاوہ اینکہ بندہ حمام او را ترک کردہ ام و رنگ ریش بسیاری در آنجا ریختہ ام و سنگہای مرمر او را بکلی رنگین و خراب کردہ ام آنہمہ گریہ وزاری آن از برای ہمین بودہ است . گفتم از بہر خدا چیزی بنوکر بدہ کہ حمام او را پاک کند . پنجہار پل تبریزی (۱) پنج شلنگ است باودادہ بود کہ سنگہا را پاک کند . حیرت بر حیرت من افزود . و اما روزنامہ رامن بعد بنہجی کہ دانم و توانم می نویسم .

روز شنبہ دہم شہر ذیقعدہ - هنگام طلوع صبح نہار خوردہ و قدری بتماشای شہر رفتہ کثرت غریبی مشاہدہ کردیم . تا بحال شہر بآن جمعیت ندیدہ ایم عصر روز مزبور در باغچہ میانہ اسکور راہ میرفتیم . شب شام کردہ بمنزل خود

خواهیده . روز دیگر که یازدهم شهر مزبور باشد قولونل خان مذکور ساخت که مسترموریه از ایران شرحی بدولت انگریز نوشته است که مارا کرنل داری فزولا بدون اذن او آورده است . و برادر مسترموریه که نویسنده لاردکسلری و بر جمعیت درد فتر غر با دارد مطلقاً متحمل با و نشود و اراده او این است که هرگز بنمایی بکار شما نگذارد و مرا اراده آنست که بدیدن سر کوراوزلی روم بلکه معزی الیه حمایتی در خصوص شما کند . بعد بدیدن معزی الیه رفته و روز دیگر مراجعت کرده مذکور ساخت که سر کوراوزلی را دیدم و گفتگوی بامشار الیه کرده فوراً گفت نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می آید . نمیدانم مقصود کرنل داری این بود که اخلاقی کرده که ما بدیدن سر کوراوزلی نرویم و با اینکه بقاعده کلی کمون (۱) ابن الوقتی ظهور کرده و ما هم بالفعل در نظر بجز زحمت و تصدیع چیزی نداریم . خلاصه بنده را اعتقاد آنست که اگر بتوانم در صد دزحمت سر کوراوزلی بر نیایم .

روز سه شنبه ۱۳ شهر ذی قعدة - هنگام صبح بدیدن سربازان
 شهر که بقراولی میفرستند رفته بکدست بنسد موسیقی و جمعیت سرباز در نهایت تقطیع از سرباز خانه جمع شده بقراولی میرفتند . هر روز دوساعت قبل از ظهر سربازان مزبور نهایت اجتماع و مسلح و مکمل به تبدیل قراول میرفتند . بعد از ملاحظه سربازان مزبور مراجعت نموده . شخصی را دیدیم که زبان فارسی حرف میزد . از ما پرسید چرا بخانه ما نیامدید . ما متحیر بودیم که آیا که باشد و بچه مناسب ما را میخواهد بخانه او رفته باشیم . گفت گویا مرا نمی شناسید مرا نام سرجان مالکم است . تعارفاتی بجا آورده نشان خانه خود را بما داده روز دیگر به همراه رفقا بدیدن مشار الیه رفته در نهایت خوشی و ههربانی و محبت نسبت بما کوشیده زن خود را هم بمانموده و تعارفات بجا آورده . از آنجا بیرون آمده تادرب کوچه بعقب ما آمده و گفت خانه شما است و من خدمتگذار دولت علیه ایران هستم و نمک خوار پادشاه فلك بارگاه ایران بوده ام اگر شما را کاری باشد که بنده بتوانم بانجام رسانم حاضرم . ما هم شکر گذاری بمعزی الیه کرده و فی الواقع منتهای تعارف و محبت را بعمل آورده از آنجا مراجعت بمنزل خود کرده آقا حاجی بابا افشار که مدت پنج سال می بود که در آن ولا

حسب الامر قدر قدر نواب والا روحی فداء بتحصیل آمده بود دیدیم ملبس بلباس انگریز وبا او صحبت داشتیم .

روز پنجشنبه پانزدهم شهرشوال - کرنل داری گفت باید بدفتر غربا رفته که اسامی نفر نوشته شود . قبول کرده بهمراه او بدفتر غربا رفته اسامی و سن هر يك را و خدمات مرجوعه بهريك را استفسار نموده و در دفتر خود ثبت نماید . روز دیگر باشبرد بهريك از كمترینان از دفتر مزبوره باین شروطات (۱) اولاً اینکه هیچکدام از كمترینان بقدرده سفر نکنیم بدون رخصت و اذن و باشبرد از دفتر و ثانیاً اینکه در جایهای که کشتی و اسباب جنگ سازند نرویم . و ثالثاً اینکه بقدرده میل نزدیک بدریا نرویم و بعضی شروطات دیگر که بالفعل بعینه محبوس و عبید هستیم و در صورتیکه هر کس از این شروطات تجاوز کند ششماه محبوس بزندنان می شود . سبب کلی این حکم گویا معرفی و سفارشات مجازات مستمر موریه باشد که بدفتر دولت انگریز نوشته است . بعد از رسیدن باشبرد مزبور کرنل داری مذکور ساخت چون لار د کس لری که یکی از وزرا بود که امورات دولت خارج از انگلند هر دول غریبه بامعزی الیه مرجوع و مقوض بود و بالفعل معزی الیه با وکیل سایر قرا ل فرنگستان در نمسابه بستن عهد و میثاق تازه مشغول است بعد از ورود معزی الیه البته امر بهتر میشود و انتظام می پذیرد (۲) بالفعل علی العجالة اذنی از دولت انگریز خواهم گرفت که هر کدام از شما را بمدرسه فرستاده و از آن پس مراتب را مفصلاً بدولت انگریز حالی خواهم کرد . از آن استفسار نمود که آیا نوشته در خصوص سفارش ماها از دولت علیه ایران بدولت انگریز بهمراه دارید یا نه بنده گفتم شما خود مرا مانع کردید و بکرات در تبریز بندگان خداوندگار اعظم قایم مقام دولت علیه ایران پیغام فرستاده و بمن فرمودند ما شرحی بدولت انگریز می نویسیم . شما گفتید باید از مستمر موریه سفارش و معرفی بدولت انگریز برسد . و مجدداً فرمودند نوشته بسر کور او زلی و سر هر فرد جونس و سرجان مالکم می نویسم قبول نکردید بلکه مانع شدید . بالفعل باین سبب همه معطل هستیم .

روز جمعه ۱۶ ذیقعدہ - قولونل خان مذکور ساخت که معلمی دیده ام

۱- شروط .

۲- می پذیرد .

وطی کرده‌ام که شمارا درس بگوید. هر کدام در هفته چهار با جاقلو نیم که دو کینی انگریز است بدهید و خانه (۱) که خوراک و جای نشیمن شمارا که هر هفته پنج عدد با جاقلو گرفته که در معنی هفته پنج تومان انگریزی خرج بومیه خوراک و منزل و معلم شما بوده باشد. و در کرایدن جای ده میل فاصله از لندن رفته باشید. بنده سکوت اختیار نموده عصر روز مزبور تنها بدیدن قولونل خان سؤال نمودم که اخراجات مارا بر آورد کرده‌اید زیاده از دو یست و پنجاه تومان معلم و خوراک و منزل میشود. و آنچه در ایران قلم داد کرده‌اید یکصد تومان خرج سالیانه من و میرزا جعفر را نوشته‌اید. در صورتیکه اخراجات ما نرسد چه خواهید کرد گفت نمیدانم چه خواهد شد. گفتم اولی آن است که بقدر کفاف هر کس معلم گیرد نه اینکه معلم الف و بی را هر کدام رادو کینی دهند. گفت مطلب درست است و هر گاه وجه از جایی دیگر نرسد همه معطل میمانند. گفتم وجه از کجا خواهد رسید گفت دولت ما حمایتی درباره شما میکنند. گفتم در میان عوام الناس ایران مثلاً (۲) مشهور است که نیکی سال از بهارش پیدا است. بالفعل بفضل آلهی دولت انگریز ما را محبوس ساخته‌اند. بسیار مشکل است که محبوسین را حمایتی شود. گفته‌ام طلب من آن نیست که محبوسین در دهی باشند بعد از دو هفته دیگر اذنی از دولت خود حاصل خواهم کرد و هر کدام شمارا بر سر کار خود معین کرده بمدارس پادشاهی میفرستم. جواب دادم که ازدو حال بیرون نیست. یا اینست که دولت شما ما را بمدارس میفرستند یا نمیفرستند هر گاه الی دو هفته دیگر بمدارس میفرستند ضرورتی داعی نشد است که اخراجات زیاد کنیم و بده رفته و بعد از دو هفته مراجعت کنیم و در صورتیکه دولت شما متحمل ما نشوند این معنی هم بدون عقل است که بخیال امید حمایت ازدولت شما خود را با اخراجات زیاد و مورد قرض نماییم. گفت چه باید کرد گفت اگر میخواهی رفقا را کلاً اخراجات آنها را متکفل شوید من جوانی پیدا کرده‌ام مستر بالفور نام او در زبان فارسی ماهر بوده و اجرت زیادی نمیخواهد بلکه ممنون است که از برای ترقی خود باینده در فارسی حرف زد و هیچ اجرت نمیخواهد. قبول کرده و مستر بالفور را دیده روز دیگر رفقا بده رفته و بده بمنزل مشاورا الیه رفته.

۱- خانه‌ای.

۲- مثلی.

روز شنبه هفدهم ذیقعدہ از منزل مستراستور حرکت و در کوچه منزل گرفته باجرتی معین و خوراک در آنخانه کنند و شروع در تحصیل در نزد مستر بالفور مزبور گذارده دوهفته بدینمنوال گذشت . روزی نزد قولونل خان رفته و احوال پرسیده که آیا اذنی از دولت انگریز گرفته است یا نه . گفت نه لکن از قرار سیاق کلام معری الیه چنین استنباط نموده شد که ایشانرا شخصی گفته است که در صورتیکه نوشته از دولت ایران در دست نداشته باشند که از دولت بهیبه شوکت انگریز نوشته باشد که در حمایت ما کوشند چگونه ممکن است که در اعانت ما کوشند و اصعب کار ما اینکه در هنگامیکه قولونل خان در تبریز میباشد جلوه که او نموده بود و شهرتیکه داده بود اینکه در همه انگلستان آدمی بمدرک و تدبیر و کار گذاری او نیست و بر آورد اخراجات هر کس را از روی دقت و تدبیر نموده لیکن خود از اخراجات ولایت خود مطلقاً خبر نداشته بود . تربیت او در مدارس پادشاهی بدون دیناری اجرت شده و خوراک او یادار خانه پدر و یا در سیورسات شاهی گردیده در هفده سالگی در میان نظام رفته والی حال مطلقاً خبری از اوضاع ولایت نداشته بالفعل مارا باینجا آورده اخراجات دومقابل آنچه در ایران بر آورد نموده بود میباشد . در عین حیرت فکری کرده است که مارا بدولت انگریز چسبانیده و البته زیادتیی اخراجات مارا خواهند داد . و علاوه بر آن آنچه مقصود بالذات خود بوده و هست سالی سیصدتومانن از دولت انگریز بازاء این خدمت باو داده باشند . بنده یقین نیست که آیا آمال او بعمل خواهد آمد یا نه . این خیالی است مشکل از سوئی (۱) قولونل خان خود مانع شده که نوشته بایلیجیان انگریز آورده که مبادا مارا آنها متکفل شده و از جانب (۲) نوشته از دولت خود در دست نداریم و از طرفی مستر موریه از ایران چیزها نوشته است که مارا قولونل خان فضولاً آورده است . و برادر و بعضی دوستان او در دفتر آندوات مهمان ناخوانده انگاشته و باشبردی میدهند که از جای خود حرکت نکنیم بدون اذن . از همه چیزها مشکل ترین کار ما اینکه بالفعل ناپالیان را گرفته و محبوس نموده و احتیاجی که سابقاً آندولت را بدولت ایران بوده رفع شده است . و ابن الوقتی همه دنیا بجای خود است . علی الخصوص

۱ - در متن اصلی «ازسو» نوشته شده است .

۲ - ازجانبی .

با اینهمه اشکال و صعوبت قولونل خان را امید حمایت از آندولت بمارادارد و بنده را اعتقاد آن نیست که درین اوقات مارا محبتی کنند . مادامیکه لارد کسلری وارد بلندن نشود و باو حالی نشود . بالجمله بنده درین ضمن باید درسی بخوانم از ضعف طالع مستر بالفور بعد از سه هفته روانه پاریس گردید و بالفعل معطل مانده ام .

الیوم که روز ششم شهر ذیحجه بود بدیدن قولونل خان رفته و سؤال نموده که آیا جوابی ازدفتر خود شنیده است جواب گفت مطلقاً جوابی بمن نداده اند گفتم مرا چه لازم است کنم گفت در منزل خود آرام گرفته تاجوابی ازدولت انگریز رسد . در مراجعت از منزل او ملاقات با حاجی بابا نموده گفت هرگاه صلاح میدانی مادامیکه ازدولت انگریز حکمی برسد و ترا اذن دهند که داخل بمدرسه شوی باید درسی بخوانی . بنده منزلی در حوالی خانه خود گرفته و معلم خود را دیده اجرتی باو داده درس بخوانی . قبول کردم منزلی دیده و خود هم منزلی که گرفته بود دیده و پسندیده . از آن پس بدیدن قولونل خان رفته مراتب را باو گفته اولاً گفتم بهتر آنست که موافقت کنی تا حکمی از دولت بتورسد . گفتم هر وقت که حکم ازدولت برسد فوراً حاضر می شوم . قبول کرده موافق قاعده انگلند مدت دوهفته را تمام نموده هنگام خروج استاد محمد علی از من پرسید مرا چه لازم است که کنم . گفتم حال در منزل خود آرام گیر که حکمی از دولت انگریز بقولونل خان برسد و ترا بیکي از دستگاه و کارخانه پادشاهی بفرستند . مدت بیست و نه روز در وارد استریت مانده و از آن پس حرکت و بکمپتین تون متصل بشهر لندن در حوالی خانه آقا حاجی بابا منزل گزین گردیده .

روز چهاردهم شهر ذیحجه مطابق هفدهم نوانبر عیسوی در کمپن تون منزلی گرفته و معلم حاجی بابا را دیده که هر روزه مرا درس دهد . در آنجا آرام گرفته لیکن همیشه آرام نداشتم . گاهی استاد محمد علی نزد من آمده شکایت بیکاری را میکرد و گاهی سرزنش میزند باین زبان که من مردی بودم شاگرد جبه خانه تو مرا مغوی شده اینجا آورده و خود را حالا بکنار کشیده روزها در شهر حیرانم . بنهجی که دانستم او را دلداری داده آرام گرفت بعد از رفتن او رقه از عالی شان میرزا جعفر مهندس رسید . دردناک چون مشارالیه را ببنده

موافقتی و محبتی بود دل آن بیچاره از هر جا که گرفته میشد از برای تشریف قلب خود چرنیدی به بنده مینوشت و بنده هم جواب مینوشتم . از مضمون رقعہ جات عالیشان مشارالیه چنین استنباط میشد که گویا قولونل خان مجدداً بنای بدرفتاری را گذاشته باینمعمی که اخراجا تیکه معزی الیه در ایران از برای ماها بنا گذارده کمتر از وجهی است که بمعلم و بر خانه میدهند و کرنل داری را منظور اینکه مادامیکه از دولت انگریز بنایی بکار ماها نگذارند احدی دیناری خرج نکند حتی اینکه یکزوج جوراب و دوهزار کاغذ خریدن را مضایقه دارد . وجه هم در دست اوست و باین سبب هر کدام هر وقت وجه ضرور دارند و مطالبه نمایند باید ناخوشی کنند . حوصله رفقا تنگ شده و هر یک بجان رسیده و گاهگاهی شکایت باو مینویسند که ما باین ولایت آمده و بدون معلم مانده بر سر کار نرویم صورتی ندارد و کرنل داری بلحاظ مزبوره مجبور است که خود را متوسل بدولت خود نموده و ما را با سریشام با آنها چسبانیده لیکن از جمله کارها تیکه کرده بود اینک بدفتر قلمداد نموده است که پنجنفر جوان یعنی اطفال ایرانی آورده ام . منظور او ازین شهرت اینکه دولت انگریز خیال کنند که اطفال را مربی ضرور است و بدون مربی اطفال نمیتوانند خود را برآه برند . و مربی هم بهتر از و بجهت ما نمیتوانند پیدا کرد ولیکن از اینمعمی غافل بود که چون لاردر کساری در این شهر نیست دیگری جواب صریح باو نمیدهد . گاهی شفاهاً باو میگویند اطفال ایرانی باید در مکتب خانه رفته درسی بخوانند ، لیکن دستی در کار ما نیاورده و کسی او را راهنمایی نمیکند . و گاهگاهی هم اهالی دفتر انگریز او را طعنه میزنند که ما را فضولاً بی اطلاع ایلچی خود آورده است و از دولت ما هم سفار شنا مچه نیاورده است . در این بین هم قولونل خان معطل است و هم رفقا و هم بنده لیکن چون مطلب بنده در تحصیل بود . روز و شب خود را مشغول میداشتم و بنهجی که مذکور شد گاهی استاد محمد علی را بنصیحت آرام داده و گاهی رفقا مرا نصیحت میکردند . یک هفته بعد از ورود بکمپتن تون سر جان مالکم ایلچی انگریز دو دفعه بطریق سفارت بایران آمده بود بنده را وعده خواست که در هر هفته روزهای یکشنبه با او نهار کنم و بعضی از شبها شام بهمراه او کرده باشم . مدت سه هفته باینمنوال گذشته در اواسط شهر محرم مسموع افتاد که برخی از نوشجات بنده ببطر پورغ رفته و از آنجا ایلچی دولت علیه ایران در میان تعلیقہ خود ملفوف و

و بنزد سرکور اوزلی فرستاده . بنده استاد محمد علی را بخانه سرکور اوزلی فرستاده که نوشتجات مزبور را آورده . معزی الیه پیغاماً گفته بودند سبب چیست که صالح مدت دوماه میشود که بلندن آمده و بدیدن من نیامده بگو بدیدن من آید . فردای آن روز بدیدن معزی الیه رفته ده دقیقه مانده مراجعت نمود و سفارش بمن نمود که هر وقت رفقا را میلی باشد که بدیدن من آیند مرا خوشحال میسازند بعد از رسیدن بمنزل خود و ملاحظه نوشتجات ایران معلوم به بنده گردید یعنی از دوستان شرحی بمن نوشته بودند که رفقای عرض راه سوء رفتار قولونل خان را و کج خلقی او را علت غایبی بنده را میدانند . و چون خیال کرده بودند که چنانچه بنده در جزو در صدد شیطانت برآمده و سعی نموده که قولونل خان در صدد اغتشاش و پریشانی اوضاع رفقا کوشد . آنها نیز باید در جزو پوست از سر بنده کنده و علی الظاهر مثل بنده سلوک نمایند و تعارف بجای آورند . بر خیالی صلحشان و جنگشان بر خیالی فخرشان و ننگشان . طرفه اسنادها به بنده داده اند و در هر زبانی ذکر بد رفتاری و بد افعالی بنده مذکور است . طرفه تر اینکه بعضی از آقایان متوقفین تبریز که با قولونل خان ناخوشی بوده و خیال نموده بودند که بنده سبب بد رفتاری اومی باشم هر کس از کمینگاه بسته و هر چه خواسته دروغ و راست بهم بافته و بنده را در زبانه انداخته شاهد اقوال خود نوشتجات رفقا و اطوار بنده را که درین سفر ذکر کرده اند در میانه آورده هر کس ایضاً بخمال خود زرنگی و زیرکی بکار برده در صدد اضرار بنده خواسته (۱) . دو روز از این معنی متوحش بودم بالاخره با خود خیال کردم که آنچه درین عرصه کون و فساد بر شخص عارض شده یامی شود مبنی بر مصلحتی است . البته خلاق علی الاطلاق یا جزای اعمال ناشایست مرا میدهد که مرتکب شده ام و یا اینکه فی الواقع من باب التنبیه مرا آگاه می کند . گریه وزاری صورتی ندارد . و از طرفی آنچه شنیده خیالی بیش نیست . اگر زنده ماندی که دوباره بایران برگشتی اینگونه مراتب خود بخود بنظر اولیای دولت تو ظاهر و هویدا میشود . و اگر زنده ماندی و مردی بعد از فوت تو هر چه مذکور می شود تو خود باید محاسبه اعمال خود را با محاسب حقیقی پس داده باشی . والعیاذ بالله معارضه بمثل کردن قطع نظر از اینکه از

شیوه آدمی و شأن دور است و بخدا توسلی لازم می آید و اولیای دولت قاهره را از اینمنی خوش نمی آید . نفس بی منت من مطلق راضی بآن نیست که خود را درمیانه آورده فکری درینباب کند . بخدا واگذارده ام و بس . و تذکار آنرا زیاده کردن صورتی ندارد .

روز بیستم محرم الحرام - عریضه خود و دیگری از کرنل داری بخدمت ایلچی دولت علیه ایران که متوقف پطر بود نوشته واستدعا نمودم که اوضاع ما پریشان است و چاره آن اینست که دولت علیه ایران شرحی بدولت انگریز نوشته سفارش فرمایند که متوجه ما شوند و عریضه درینخصوص بخدمت بندگان قایم مقام معروض داشته ولیکن زیاده دراز نفسی را سوء ادب دانسته و لب بسته آرام گرفتم . میجرزلی خاله زاده سرجان مالکم در آن اوقات باینده لطفی بهم رسانیده گاهی بخانه خود و برخی اوقات بخانه مادر خود مرا برده محبت میکردند . دوشب قبل در آبره که یکی از تماشاخانهای بزرگ آن شهر بود رفته بودیم . اگرچه زبان بازی که آن (۱) را نمیدانم لیکن منتهای خوبی ولذت درساز و نوای مغنیان بود . از اشخاصی که بسیار لطف دارند داکتربری نام است که مشارالیه نیز بی نهایت لطف داشت و گاهگاهی بنده را بخانه خود وعده میگرفت و قولونل خان با آنها آشنا بود . دو روز قبل دختر او را دیده خواش معلمی فارسی دادن نموده و ایشان چنین صلاح دانستند که بنده او را درس داده باشم . به بنده گفت من گفتم اگر دختر پادشاه هر درسی را یکصد تومان به بنده دهد درس نخواهم داد . در این ولایت شهرتی یافته است که ولیعهد دولت ایران آدمی چند باین ولایت فرستاده است که تحصیل علم کرده مراجعت کنند . که راضی خواهد بود که درمیانه مردم شهرت یابد که نوکران پادشاه ایران از غایت احتیاج بنارا بتعلیم گذارده اند . اینمنی را یقین کنید که در صورتیکه از گرسنگی بمیرم راضی به بدنامی دولت خود نخواهم شد . ایشانرا بکلی مطمئن نمودم که اینگونه امورات از بنده محال است . مدت سه ماه و نیم در کمپن تون مانده و بکرات بمنزل قولونل خان رفته و استفسار نموده گفت جوابی مطلقاً از دولت انگریز نرسیده . طالع بنده کمکی کرده که گوشی بوعده قولونل خان نکرده خود معلمی پیدا کرده مشغول بدرس بودم . والا بعینه مثل

۱- زبان بازی کنان ؟

استاد محمد علی بیکار مانده بودم . بالجمله همان روز بدیدن سر جان مالکم رفته معزی الیه مدتها بود که سعی میکرد که نوع بنایی بکارما بگذارد به بنده گفت مادامیکه از دولت علیه ایران سفارشنامه چه بدولت انگریز نرسد شمارا بر سرکاری نمی آرند . بنده مجدداً بدیدن کرنل داری رفتی و کیفیت را باو گفتم و به همراه او عریضه بخدمت بندگان قایم مقام معروض نموده عرض کردم که اگر چه مطلب دولت انگریز مبنی بدفع الوقت و معاذیر است لیکن بالفعل عذراهای دفتر مزبوره اینست که کرنل داری حضرات ایرانی را بدون اذن ایلچی ما آورده است و نوشته از دولت آنها نیاورده است و عریضتین مزبور تین را مصحوب حامل خاطر جمعی مرسل داشت .

روز غره شهر ربیع الثانی - میرزا جعفر طبیب و بنده بدیدن سر جان مالکم رفتیم معزی الیه در عالم صحبت روی بمیرزا جعفر کرده گفت چون من خود را نمک خوار و نوکر پادشاه ایران میدانم شما را نصیحت پدران می کنم ، اگر شما را بدنیاید . میرزا جعفر گفت هرگز مرا بد نخواهد آمد هر چه نصیحت کنید ممنون از شما خواهم شد . گفت شما تازه باین ولایت آمده اید و از اطوار اینولا اطلاع ندارید . چنانچه مایل صحبت بامردم و دخول مجالس باشید مردم ولایت ما مردمانی عیاش میباشند و مایل بدیدن عجایب است هستند و همه شب اوقات خود را بمصاحبت و مهمانی یکدیگر و رقاصی میگذارند . در هر شب شما را بمهمانی طلبیده اوقات شما شبها بمهمانی و روزها بیازدید صاحبان مصروف میشود یکدفعه اطلاع بهم میرسانید که چهار پنج سال عمر شما بدین منوال گذشته است و آنچه تحصیل باید کنید مقدور نشده بعلاوه اینکه در نزد دولت خود منفعل خواهید شد که خدمات مرجوعه بخود را بانجام نرسانیده اید مادام حیات افسوس میخورید که فرصت را از دست داده اید و تحصیلی که باید و شاید ننموده اید که همیشه از آن محظوظ شوید . بعد از اینگونه مکالمات و استماع این نصایح سر جان مالکم اگر چه روی او بمیرزا جعفر بود ولیکن خود را خارج از نصایح او ندانسته پند او را بگوش جان شنوده بلکه بمهد باین هستم که من بعد دقیقه و آنی را از دست نداده باشم . ازدو شخص بزرگ درین مدت قلیل عمر خود دو نصیحت شنیدم که کالانش فی الحجر در دلم منقش گردیده است . یکی اینکه در هنگامیکه در تبریز بودم رطب و یابس بهم بافته نام او را شعر گذارده و در پیش نفس طبع موزون

را کمالی دانسته مثل اکثر مردم ولایت خود که بمحض فهمیدن معنی دوشعری و یا بنظم آوردن دوسطری خود را صاحب کمال دانسته و بهمین درجه اکتفا نموده سعی در ترقی نفس و مدرك خود نمی نمایند بنده چرندی بهم بافته خود را صاحب فهم میدانستم . روزی در خدمت بندگان خداوند گار قایم مقام دولت علیه ایران نشسته بودم . شخصی از نجبای اهالی تبریز پسر خود را بجهة تحصیل باصفهان فرستاده بود . بعد از مدتی پسر مزبور تحصیل کرده و برخی اشعار از زاده طبع خود در نزد پدر خود فرستاده و مشارالیه اشعار او را بنظر بندگان قایم مقام گذرانیده معظم الیه بعد از ملاحظه و مطالعه صفحات مزبور فرمودند که کلامی است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد و افزونی ماده و استعداد خود نمی نمایند و بهمین هرزه در آیی پیمایی خود را مشغول بشعر نویسی و شعر خوانی میدانند . بعد از استماع الفاظ مزبور لب از شعر گویی بستم و پای بعرضه پیمایی گشودم و همیشه منتظر فرصتی بودم که بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم تا اینکه باینجا آمده ام اگر چه تا بحال تحصیلی نکرده ام لیکن طالب هستم و دیگر ناصح من سرجان مالکم است که اونیز از راه خیر خواهی و نیک ذاتی و آدمیت رفقا و بنده را متنبه نموده . مراجعت از نزد معزی الیه کرده در صدد انتظام تحصیل و ترك مصاحبت و مجالست با مردم کرده لیکن آشنایان چند در لندن دارم که ترك مصاحبت آنها را بدون عذر نمی توانم نمود و چون در خواندن زبان انگریزی اندك ربطی بهم رسانیده بودم یعنی میتوانستم الفاظ را اندك از هم دیگر تشخیص دهم خیال میکردم که بالفعل الی وقتی که قولونل خان تواند اذنی از دولت گیرد و مرا بمدرسه فرستد به نزد رفقا رفته آنها معلمی دارند فارسی فهم و در صرف و نحو انگریز زیاده از بنده ربط دارد . من بآنجا رفته تحصیلی می کنم . و ترك آشنایی مردم لندن را هم نمود . اوقات خود را موافق صوابدید و نصایح سرجان مالکم بتحصيل می گذرانم . چنانچه اندك نقاری در میانه قولونل خان و رفقا پیدا شده بلکه بکلی رفع کنم . باین ملاحظه مسمم (۱) خروج از لندن گردیدیم .

روز دویم شهر ربیع الثانی - بدیدن قولونل خان رفته از او اولاً

پرسیدم که آیا بنایی گذارده اید که ما بر سر کار رفته باشیم گفت هنوز جوابی نه شنیده ام . گفتم حال اگر صلاح دانی بالفعل قصوری در صرف و نحو انگریزی

دارم . سایر رفقا درین فن مربوط هستند ، در نزد رفقا رفته تحصیلی کنم هر وقت موافق قرارداد دولت مرا بمدرسه فرستند بنده حاضرم . گفت نه بهتر آنست که حال بمانی تا اینکه بنایی بکار تو بگذارند . گفتم مادامی که از ایران شرحی سفارشنامه نرسد بنایی نخواهند گذاشت و اوقات بنده ضایع می شود . گفت چه عیب دارد که دوماه دیگر در شهر بمانی و در نزد معلم خود درس بخوانی . گفتم تفاوت در اخراجات من نمی کند لکن در شهر معلم فارسی فهم ندارم که صرف ونحو تواند بمن تعلیم کند . گفت موافق نظام نیست که بروی . گفتم نظام را باینجا حد مدخلیتی دارد ملاحظه احوال خود و ما را بنما و از آن پس هر چه بهتر است بفرما . شخص عاقل موافق اقتضای دقت باید بعمل آورد . قبول ننموده بنارا بناخوشی و کج خلقی گذارده . بنده آرام گرفتم . بعد از ساعتی گفتم مقصود شما را من درست میدانم و رفتن من بدهی خارج از شهر منافات با خواهش و ممکنون ضمیر شما ندارد . از این معنی برآشفته گردیده میخواست امر را به بنده مشتبه نموده بعد از اینکه (۱) رفتن تو خارج از لندن بدون دلیل و برهان و خلاف نظام میباشد متمسک شده بنده گفتم التماس بنده بخدمت شما آن است که چنانچه بنده مستحسنان رفتن از لندن و منافع او را و ترجیح ماندن در لندن را مفصلاً بشما گفتم شما هم شمه در رفتن بنده و دلیل ماندن در لندن و ترجیح آنرا مختصراً بگوئید . گفت دلیل از بنده مخواه و مرا لازم نکرده است که دلیل بتو بگویم جواب اینگونه امورات را خود بخدمت پندگان نواب والا می دهم و چون مطلقاً چاره او را نمودم و بدون دلیل کلی حرف او اینکه از اینجا حرکت مکن بوده است . مراجعت بمنزل خود نمودم . با خود اینگونه خیالات مالیخولیا کردم ؛ اولاً قولونل خان می گوید در لندن بمان مادامی که از دولت انگریز اذنی با و نرسیده که هر کدام ما را بر سر کاری معین و بمدرسه فرستاده و در معنی مواجبی بجهة خود او قرارداد کنند و در صورتی که بنده معلمی پیدا کرده و دیگری نیز معلمی برای خود پیدا کرده اند وجود او چندان مصرفی نخواهد داشت و دولت انگریز مواجب زیادی با و نخواهد داد . قطع نظر از آن خود شهرتی داده است که پنج نفر اطفال باینجا آورده ام در صورتی که بنده خود معلمی پیدا کنم بدون اذن و مصلحت او خلاف قول او بعمل خواهد آمد که ما طفل نبوده ایم . و اگر در منزل خود نشسته تا اینکه

قولونل خان خود مرا بمدرسه فرستاده باشد يك شرط آن اينست كه دولت انگريز اورا برسر كار ما معين كنند و معين كردن او از قرار گفتگوى سرجان مالكم و ديگران و وقوف بآن است كه ازدولت عليه ايران سفارشنامه چه بدولت انگريز رسیده و از آن پس از دولت مزبور حكمی باورسيده و مواجبي داده و در آن وقت ما را برسر كار گذارده . و اينمعى البته مدت ده ماه ديگر اقلاً انجام نميگيرد و درين بين بنده بايد بيكار مانده و بنهيجی كه سرجان مالكم مذکور ساخت شبها بمهمانی رفته و روزها گاهی خسته از شب بیداری بوده و دمی بيازديد مردم روم . ليكن بالفعل در نزد رفقا و يرويم اگر قولونل خان درين ضمن اذنی ازدولت گرفته و مقصود او بعمل آمده و مداخل كار ما شده فبها بنده قرارداد او عمل مي كنم و بمدارس پادشاهی ميروم . چنانچه حكمی ازدولت باورسد تا اين كه از دولت عليه ايران سفارشنامه چه بدولت انگريز رسیده و او را معين برسر كار ما نمايند من تحصيل زبانی كرده ام كه داخل بمدارس پادشاهی كه مي شوم زبانی دانسته باشم .

روز سيم شهر ربيع الثاني - مجدداً بنزد قولونل خان رفته باصرار بليخ التماس نمودم كه يك دليل به بنده بگو كه رفتن بنده نفع برای دولت ما ندارد . قبول نكرده مرا تهديد نمود كه در صورتی كه نزد رفقا روم شكایت از بنده به نزد امنای دولت عليه روز افزون ايران می نويسند . بنده را بالفعل يقين است كه قولونل خان بدولت ايران شكایت از بنده می نويسد و شكایت اومزيد بر آنچه رفقا نوشته اند خواهد گرديد و مرا مرد ابله و هرزه خواهند دانست . و اگر در لندن بمانم وجهی از و گرفته خرج خواهم نمود و تعريف بنده را خواهد نوشت و در هر جا خوش مرد خواهم در آمد . ليكن توكل بخدا ميكنم و اينقدر هم نامرد نيستم كه وجهی گرفته در پيش نفس خود منفعل گرديده كه تحصيل نمی كنم خود را رسوای عالم ساخته ام كه تحصيل كنم . بالفعل ترك تحصيل نموده و ترس از شكایت قولونل خان داشته باشم از طريقه راستان دوراست . برخواسته بقولونل خان گفتم ، چون شما مطلقاً دليل به بنده نمی گوييد و من هم در صرف انگريزی ناقص هستم اولی اين را دانسته ام كه الى وقتی كه دولت انگريز شما را برسر كار معين كنند بنده در گوشه رفته مشغول بتحصيل بوده هر وقت شما بنده را بمدرسه فرستيد حاضر م على الظاهر چندان اظهار بیدماغی ننمود گفتم خود ميدانی . و بنده از منزل

بیرون آمده و بمنزل خود آمدم . مصمم خروج از لندن شده مدت پانزده هفته که قریب چهار ماه باشد در کمپتن تون مانده بودم و آقا حاجی بابا بمن درس می داد .

روز جمعه یازدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۳۱ مطابق سیزدهم مارچ عیسوی از لندن خروج نموده و بکرایدن دهی که رفقا آرام داشتند رفته قرار گرفتم و چون مستر شکسپر نام که در زبان فارسی مربوط بود و سابقاً قولونل خان در هفته سیزده عدد اشرفی با جاغلو باو طی کرده بود که شش روز در هفته بر فقا درس داده که در شش روز سیزده عدد با جاغلو گرفته باشد چندی بود که نمی آمد مجدداً او را دیده طی کردیم که چهار نفر را درس داده در هفته ده عدد اشرفی گرفته باشد اول وهله که کرنل دارسی کاری کرد اینکه بنای نزاع را بامستر شکسپر گذارده حرف او اینکه چرا اجرت خود را کمتر از آنچه بامن قرار داد کرده بودی با آنها نمودی . این معنی بسیار غریب در نظر ما آمد . مدت سه ماه در نزد مشارالیه درس میخواندیم درین ضمن قولونل خان موافق قاعده که همیشه دارد در صد ناخوشی بر آمده بنای مجادله گذارده بنده بهمرای میرزا جعفر مهندس بلندن رفته و او را دیده گفت لار د کس لری بشهر آمده و قرار داده است که بنایی بکار شما بگذارد . مطالبه وجه ازو نمودیم گفت دیناری از شما در نزد من حاضر نیست و من هم چیزی ندارم بشما دهیم اتفاق (۱) بنده دوشال ترمه داشتم در لندن فروخته بودم قدری از وجه مزبور را بکرایدن برده و وجه معلم را داده مشغول بتحصیل بودیم ، ماه دیگر قولونل خان بکرایدن آمده بمحاسبه همه رسیده خواهش نمود که سیاهه اخراجات خود را مهر کرده . روز دیگر بلندن رفتیم و سیاهه مزبور را باتمام رسانیده عریضه بخدمت اولیای دولت قاهره معروض و شب در منزل قولونل خان شام خورده روزانه دیگر مجدداً میرزا جعفر و بنده به نزد قولونل خان رفته استدعا نمودیم که معلمی در کرایدن حاضر است که مدرس مدارس کمپانی است و افسران انگریزی که هر ساله به بند میروند هشارالیه تربیت میکند . نام او مستر پادوین است اگر در کرایدن آید و او را دیده با جرتی طی کرده که هر روز درس میرزا جعفر و میرزا رضاداده و دونفر معلم دیگر بجهة میرزا جعفر طبیب و بنده دیده ایم همه را خود دیده بر سر درس گذارده قبول این مطلب

را کرده و وعده نمود که فردای آنروز آمده معلمین مزبور را دیده و هر کدام را بدست معلمی دهد. الی دوهفته بسرقت ما نیامده یکدفعه معلوم شد که بولایت فرانسه رفته است. حال اینگونه رفتار را حمل بر چه چیز کنیم مگر اینکه قولونل-خان را منظور اینکه او را دولت انگریز حکم دهد که بر سر کار ما معین شود و بعد از آن آنچه مقصود او بوده است که عبارت از سالیانه خود اوست باورسیده و چنانچه هر کدام از رفقا را بر سر کاری گذارده آنوقت ادعای مواجب از دولت خود میکنند و کسی چیزی باو نمیدهد. باین سبب مشارالیه درآمدن بکرایدن و تعیین (۱) هر کدام بر سر خدمت محوله کوتاهی نمود و چون نه از دولت ایران سفارشنا مچہ آمد و نه کرنل داری بکرایدن آمد که بنایی بگذارد و نه دولت انگریز بنایی بکار ما گذارد. بنده درشدد حیرت مانده در اینضمن مستربست نامی کشیش یکی از کلیسای کرایدن را دیده با او طی کرده که دوساعت بمن درس داده و سه روز درس آن بیک کبنی که زیاده از دو اشرفی با جاقلو است اجرت آن باشد.

روز شنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم مطابق شهر سلخ جولایی عیسوی مستربست کشیش کلیسای کرایدن را قرارداد کردم که در منزل ما آمده زبان لاتین را در نزد او شروع نموده خواندم و تاریخ انگلند را که برخی در نزد مستر شکسپر خوانده بودم در نزد او بخوانم و در ساعت هفت آمده الی ساعت نه میرفت ولله الحمد مطلقاً با مردم آمیزشی ندارم که مانع از تحصیل بنده باشند و خارج از لندن نیز هستم لیکن برخی از اوضاع قولونل خان عرض کنم. هنگامیکه مشارالیه بولایت فرانسه رفته بود نابیی بجهة تعیین نموده شخص مزبور مسمی بود بمستر پارسی. او بکرایدن آمده با همه صحبتی داشته گویا بایکی از رفقا نقاری پیدا کرده و یا اینکه بعزت غرابت از یکدیگر رفتار رفقا را مبنی بر عدم محبت دانسته مشارالیه در نزد قولونل خان رفته نوعی با او گفتگو کرده که مشارالیه را بکلی از ماها بری کرده و یا اینکه قولونل خان متمسک بمعاذیر گردیده است که مادامی که از دولت ایران سفارشنا مچہ نرسیده و او را بر سر کار ما نگذارند و بالمال مواجب او نرسد نزدیک ما نیاید. در اینضمن مستر موریه بمحض ورود از قرار تقریر قولونل خان که پیغاماً فرستاده بود دولت انگریز از او برخی

استفسار مینمایند که ما را بچه نوع فرستاده اند . جواب میگوید مرا خبری نیست اینقدر میدانم که من کرنل داری را روانه نمودم و او فزولاً حضرات ایرانی را بهمراه آورده است . اینممنی نیز مزید بر علت شده مطلقاً بکرنل داری اهل دفتر متحمل نمی شوند و از تاربخیکه مستر پاسی (۱) نام دره یانه آمده است هر چه سعی میکنم که یکدفعه مشارالیه نزدیک بما آمده باشد ممکن نیست . میگوید انتظار نگارش از دولت علیه ایران هستم و بتدریج کرنل داری در کوچه و کنار ضرب اهالی دفتر خود را گرفته که ما را معطل کرده اند . و گاهی ضرب ما را هم میگیرد . چنانچه آقا حاجی بابا مذکور میسازد که در مجالس و محافل کرنل داری ضرب شمارا میگیرد . و ما هم در گوشه آرام داریم تا ببینیم چه می شود و چه مقرر شده است . و از قراری که کرنل داری مذکور میسازد لارد کسلی شرحی با و نوشته است که از دولت انگریز بقدر سیصد تومان بهر یک از ماها بجهت اخراجات سالانه بدهند . لیکن معین نشده است که وجه را که دهد . چند دفعه سعی نمودم بلکه کرنل داری نزدیک بما آمده حمایتی کند . پیغام فرستاده است که منتظر رسیدن خبر از ایران هستم و دولت انگریز نیز شرحی بولک صاحب ایلچی و وقایع نگار خود نوشته اند که مراتب آمدن ما را مفصلاً بنویسد . بالجمله مقصد ایشان اینکه ما را معطل و سرگردان کنند و دفع الوقت نمایند درین مدت توقف در کرایدن هر وقت از ایران کاغذ بماها میرسد دوستان می نویسند که حضرات انگریزی متوقف دارالسلطنه تبریز در صدد ضرب ماها برآمده هر روز شهرتی از سوء رفتار و کردار ما بخدمت اولیای دولت معروض می دارند . گویا نواب والا روحی فداه از طریق تکهال و مسامحه دولت انگریز گله فرموده بودند و حضرات اهالی انگریز از راه پاس داری دولت خود در صدد پرده پوشی دولت خود برآمده . چنانچه صدقی داشته باشد که حضرات انگریزان در ضرب گرفتن ما مشغول هستند درست فکر کرده اند . یا باید اقرار کنند که دولت انگریز ابن الوقت می باشد و ملاحظه کرده اند که حال ما را بدولت ایران احتیاجی نیست چرا خود را زحمت دهیم و یا اینکه شهرت دهند که ما مردمان لاابالی هستیم و در عقب تحصیل نمیرویم . در اینصورت ما را بدبقلم دادن و دولت خود را بری الذمه نمودن اولی داشته اند و هر روزه در صدد ضرب ما برمی آیند

۱- از این شخص قبلاً بنام مستر پاسی یاد شده است ،

ودست ماهم بجایی نمیرسد . آرام گرفتن را بهتر از همه چیز میدانیم . مدت یازده ماه میشود که درکرایدن مانده ام . امری که قابل نگارش باشد و تازگی داشته باشد نبود مگر اینکه کرنل داریسی مطلقاً نزدیک ما نمی آمد که ازدولت خود او را بر سر کار گذارند و مواجبی باو دهند و دولت نیز بدون نفع و منفعتی در کارما دست نزده همه روزه بدفع الوقت می گذشت . و مدت ششماه ونیم بود که مستربست را گرفته بودم مرا درس میداد . چون مایل آن بودم که شروع در طبیعیات کنم و معلم مزبور ربط در حکمت طبیعی نداشت قبل ازین کرنل داریسی را گفتگو اینکه بنده لباس انگریز پوشیده باشم بنده قبول نمیکردم بعلت اینکه در هر جا تحصیل بالباس ایرانی میتوانستم کرد . ونیز نواب والا روحی فداه بلفظ مبارک فرموده بودند که تغییر لباس مکن . چون قولولنل خان سعی بلینی در تغییر لباس بنده داشت در کرایدن محاسبات مردم را طی کرده وریش را تراشیده لباس انگریزی در بر کرده و ملاحظه عادت و قاعده را نکرده اگر ریش است قطع نظر از قاعده و عادت مشتی پشم است ، چهار ماه تراشی باز بلند خواهد شد . و بمضمون شعر شیخ سعدی عمل نموده :

میفر از گردن بدستار و ریش

که دستار پنبه است و سبلت حشیش

و همچنین مقید بلباس ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم . اگر قولولنل خان را سعی اینست که بنده لباس انگریزی پوشیده باشم باین واسطه چیز فهم می شوم و صلاح وقت این است که ملبس بلباس انگریز شوم . این هم آسانست . و در متن واقع گرفتار این و آن بودن و ترجیح کلاه پوست را ببرنس (۱) فرنگی دادن ایضاً خوش آیند است . باز بمضمون شعر شیخ سعدی :

تفاوت کند هر گونه آب زلال (۲)

گرش کوزه زرین بود یا سفال

لهذا لباس را هم تغییر داده از دوستان وداع کرده روانه بلندن گردیدم

۱- برنس بمعنی کلاه .

۲- مصرع اول این بیت غلط نوشته شده و صحیح آن این است :

تفاوت کند هرگز آب زلال ؟ . . . « کلیات سعدی تصحیح محمد علی فروغی صفحه ۳۱۸ » .

یازده ماه در کرایدن ماندم .

روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاولی ۱۲۳۲ مطابق سیم فبروری

انگریزی در کرایدن مجلس بلباس انگریزی شده بعداز نهار از دوستان وداع حاصل وبشهر لندن آمده دوروز اوقاتی صرف نموده مستر پارسی را دیده گفتم مرا لازم است که کرنل دارسی را دیده باشم . دوروز بعداز آن کرنل دارسی بمنزل بنده آمده مرا بهمان لباس دیده حیرتی نموده بنده گفتم قبل ازین شمارا سعی بسیار در این بود که بنده تبدیل لباس کرده باشم بالفعل لباس را بدل نموده ام بهر کجا که شما میخواستید میروم لکن جایی باشد که بتوانم حکمت طبیعی بخوانم گفت بسیار خوب است درینخصوص فکری میکنم . ساعتی نشسته از آن پس بیرون رفته که بنده را خبر فرستد .

مدت ده روز مطلقاً خبر نفرستاد بعداز آن مجدداً مستر پارسی را دیده جواب گفتم که کرنل دارسی میگوید حال خبر درستی از دفتر ما بمن نرسیده است واز دولت ایران نیز چیزی بمن ننوشته اند . بهتر آنست که تو در منزل خود نشسته باشی تا اینکه خبری ازدولت بمن برسد وبعداز آن بدانم که چه باید کرد گفتم سبحان الله در پانزده ماه قبل درهمین منزل که بالفعل هستم اصرار کرنل- دارسی این بود که از اینجا حرکت مکن تا اینکه خبری ازدولت من برسد . من اتفاقاً بکمپن تون رفتم ومدت چهار ماه ماندم واز آن پس از کرنل دارسی پرسیدم که چکنم (۱) گفت حرکت مکن تا اینکه ازدولت من خبری برسد . بنده راهم تجربه حاصل شده وهم خبری رسیده که دولت انگریز نه متحمل مامیشوند و نه وجهی بکرنل دارسی بازاء این خدمت خواهند داد وبعداز آن بکرایدن به نزد رفقا رفتم مدت یازده ماه در آنجا ماندم وبالفعل برگشته ام حال نیز همان حرف رامیزند . از کجا خبر باو رسیده است که در اینمدت جوابی باو خواهند داد وکسی را بر سر کاری خواهد گذاشت یا نه . مثل من مثل استاد محمد علی است . از روزیکه آمده است الی حال درین منزل خوابیده است واورا بهیچ دستگاهی نفرستاده است . اگر خود محمد علی بجایی وکارخانه رفته است وکاری کرده است والا احدی اورا بر سر کار نخواهد گذاشت . گوئیا اگر بنده اولاً منتظر کرنل دارسی بودم الی حال بایست در اینجا نه مانده باشم . بعداز مکالمه مستر-

پارسی در نهایت حیرت معطل مانده اینمعنی را هم یقین دارم که مادامیکه کرنل داری را از ایندولت مواجبی ندهند مطلقاً متحمل بهاها نمیشود و منزل خود را بمن نمی نماید. درششدره (۱) حیرت فرومانده هنگامیکه از کرایدن بیرون می آمدم صاحب خانه ما مرا نشانی داده است که در لندن یکی از دوستان او پیرمردی است طبیب وفاضل اگر او را به پسندم بخانه اورفته باشم. بعد از اینکه از کرنل داری مایوس شده بخانه اورفته . خانه داشت محقر و کوچك و بد . ولیکن بنده در بند خوب و بد خانه نیستم وقراریکه در پیش خود داده ام اینکه نه بخانه احدی روم ونه احدی بخانه من آید وبآن سبب در قید خوبی خانه نیستم قرارداد با معلم مزبور کردم که در هر هفته سه کینی ونیم که در سالی یکصد ونود ودوتومان انگریزی باشد باو داده که بنده را درس لاتین وانگریزی وحکمت طبیعی داده واطاقی بجهت نشیمن واطاقی بجهت خواب وخوراك ومتعلقات مرا بدهد . و بعد از اینکه اجرت خانه ومعلم را طی کرده مستر پارسی اطلاع یافته گله کردند که چرا بنده بخانه او نرفته ودر نزد او تحصیل نکنم . گویا مشارالیه کرنل داری را مانع شده بود که بنده نزد او وبخانه او رفته باشم. چون مایوس در اینمعنی شده بنارا بناخوشی وعداوت را بابنده گذارده وبنده سر تسلیم پیش گرفته متحمل باو نشدم ولباس واسباب خود را بسته بخانه معلم مزبور که مسمی بمستر جان کرات است رفتم. لیکن لباس انگریزی را بیرون آورده ملیس بلباس ایرانی شده .

روز سه شنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مطابق نوزدهم
 فبروری (۲) وارد بخانه مستر کرات گردیده اول تعهدی که کرده ومینمایم این است که بخانه احدی نروم وباهیچکس الفتی نوزم . بلکه تحصیلی نمایم . و امروز شروع در حکمت طبیعی نموده ولاتین هم میخوانم لیکن کرنل داری را از اینمعنی ناخوش آمده بعلت اینکه اگر بنده در گوشه نشسته بدون معلم میبودم راه حرف او بدفتر دولت انگریز باز گردیده میتوانست همیشه عریضه جات بنویسد که اطفال ایرانی سرگردان هستند. شال دیگر خود را فروخته وبقدر هفتاد تومان انگریزی کتاب واسباب وکره وسایر ضروریات اتباع نمودم .

۱ - ششدر.

۲ - فبروری ؟

حال مدت دوماه و نیم است که کرنل داری وجه بجهت من نفرستاده و چون حرف او این است که وجه شما تمام شده است بنده هم ادعای وجه نکرده‌ام و چون مستر پارسی نام رابطه میانه (۱) ما و کرنل داری است منتهای سعی او این است که میانه‌ها و کرنل داری ناخوش باشد و در صورتیکه میانه‌ها و او ناخوش باشد وجود او که پارسی باشد ضرور و درکار میشود. و در این ضمن مواجب از کرنل داری باو میرسد. قوزی در بالای قوز کرنل داری است. با اصطلاح عوام ریشخندی باو نموده راهی میرود. در سه چهار ماه یک دفعه کرنل داری را دیده نوعی بمصالحه و مدارا با او سازش میکنم و وعده میکند که خود نزدیک ما آمده بکارما برسد و روزانه دیگر وعده او خلف استاد مستر پارسی او را مانع میشود. خدا او را نیز توفیقی دهد. در آن اوقات و لك صاحب شرحی بکرنل داری نوشته و او را مبارکباد داده است که نواب والا ولیعهد دولت علیه ایران حکم فرموده اند که بچه‌های بدبخت ایرانی مراجعت کنند. اما مجدداً کراً بعدا خری بقولونل چنان نوشته است که این معنی که راضی کردن در احضار حضرات ایرانی باشد امری آسان نبود. بما جرای چند و چندین صرف اوقات بندگان نواب والا راضی شده حکمی فرستاده اند که حضرات ایرانی از فرنگستان برگشته رقبه و لك صاحب را میرزا جعفر مهندس خوانده بود و بنده را اطلاع داد. بنده بدیدن کرنل داری رفته پرسیدم آیا بولك صاحب در خصوص ما چیزی نوشته است یا نه جواب داد نه. از فحوای کلام خود و مظنه که مشارالیه میکند گویا اشارت از این طرف شده باشد که ما را پس طلبیده باشند و صریحاً در اینجا ما را جواب نداده باشند چنانچه خبر مزبور صریح باشد ماده بخود ضعیف میرسد و ما را بکلی مقصر میکنند. خدا رحمی کند. در آن روزها که اواسط شهر شعبان بود تعلیق از بندگان نواب والا رسید مشعر بر اینکه شرحی بدولت انگریز رفته است که در حمایت ماسعی کرده و در تعلیق مزبور احکام مطاعه صدور یافته است که هر کس را از دولت انگریز معین کنند که بامورات ماها رسیده باشند از سخن و صوابدید او بیرون رفته باشیم. و از قراریکه رفقا نوشته اند استنباط میشود که کرنل داری شکایتی از هر کس نوشته خصوصاً از بنده چیزها نوشته است. منظور مشارالیه گویا این بوده است که چیزی می‌نویسد که ما مرتکب

افعال ناشایست هستیم و پاس ملاحظه ما را خودسر نگذارند و دولت انگریز احدی را بر سر کار ما معین میکند واحد مزبور قولونل خان خواهد بود و از آن پس مواجب ملحوظ او از دولت انگریز وصول او میشود . دولت انگریز مجدداً وعده بقولونل خان نمودند که بنایی بکارما خواهند گذاشت . و گر گین بیک گرجی جلودار سر کور اوزلی عازم ایران بود . عرایض مفصل مشروح بخدمت بندگان نواب والا و به بندگان قایم مقام معروض و مصحوب گر گین بیک مرسل داشت . و ایضاً مجدداً کار ما را بتعویق انداخته و بعلت اینکه امور مالی ما بعهده تعویق افتاده بود و از سویی حضرات افسران انگریز در دارالسلطنه تبریز در صدد شیطانیت ما برآمده بودند بنده عریضه مشعر بر روزنامه خود و صرف اوقات خود در این عرض عریض و تحصیلی که کرده بودم مفصلاً معروض و بخدمت بندگان خداوند گاری معروض داشتم و مستدعی گردیدم که در صورتیکه تحصیلی که کرده ام و صرف اوقات من شکی در آئینه ضمیر اولیای دولت قاهره باشد همین عریضه را در نزد سر کور اوزلی فرستند که مضامین آنرا مطابق من واقع بمعزی الیه مسجل دارم . لیکن بحرف بنده گویا ازین پس اعتماد ننمایند . اولاً افساد بعضی از رفقا از راه جهالت بایکدیگر و نگارش بدارالسلطنه تبریز و مورد توهमत اولیای دولت قاهره گردید و از آن پس شکایات قولونل خان نیز موجب ازدیاد توهमत دولت گردید . و هر روزه افسران انگریزی نوعی افساد که دانند و توانند مینمایند . آن نیز مورد اضعاف مضاعف تشکیکات اولیای دولت قاهره شده و میشود . بالجمله از قریبیکه شنیده و می شنوم نه بحدی بنده را در ایران بی آبرو کرده اند که وصف آن را توان کرد . لکن مع هذا توسل بنده بحبل المئین توکل آن کسی است که مقلب القلوب است و مدبر الامور . آخر اگر بالفعل مبنی بر مصلحتی از مصالح چنین صلاح دانسته است که مرا چنین جلوه داده باشد البته هر چه جزای اعمال من است خواهد داد و هر گز مرا ناامید از درگاه خود نکرده قطع نظر از آن دم از چون و چرا زدن خلاف طریقه رضا و تسلیم است . هر چه پیش آید ؛

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
هر وقت هر ناملامی که بمن روداد و میدهد مجبورا خود را متوسل بدرگاه
او کرده و اندک انفتاحی که رومیدهد مجدداً در صدد فراموشی میکوشم . این حالت

دلالت برضعف نفس من میکند . و خدای فرد حکیم علی الاطلاق ایضاً چیزی و حکمتی که علی الظاهر منافع طبع من است درپیش راه آورده که بار دیگر روی دل را بسوی او آورده خود را فارغ از یاد او ندارم . بمضمون اینمقال و مطابق اینحال شعری بخاطر فاتر آمده معروض میشود :

خلق را با تو بدو بدخو کند تا ترا ناچار روی آنسو کند
وبعد از فرستادن گرگین بیک و نگارش عرایض و غیره بدولت علیه روز افزون مدت بیست و پنج روز مطلقاً جوابی از دولت انگریز نیامده بود . درین اوقات که عشر ثانی شهر رمضان است حکمی از دولت انگریز بکرنل داری رسید که مضامین آنرا مختصراً نوشتن اولی و انطباق است . شرحی از لاردر کسلی بکرنل داری رسید مشعر بر اینکه دولت علیه ایران شرحی بما نوشته اند که بعهده یک نفر مقرر کنیم که اطفال ایرانی را بر سر کار گذارد ما نیز شما را بر سر کار آنها معین کردیم که هر کدام را بر سر کار خود گذارید ولیکن اینمعنی را بدان که دیناری نه بعنوان کمک آنها میدهم و نه بتو بازاء اینخدمت چیزی میدهم . در اینجا کرنل داری را بکلی مأیوس کردند . از روز اولی حال آنها همه سیه نمود گاهی ماها را مطلقاً مانع از تحصیل بوده نمیکذاشت که بر سر کاری رفته باشیم و هر کدام مثل بنده مطلب اورا دریافته معلمی گرفته مشغول بتحصیل بوده . ما نعت اینمعنی را شرحی شکایت آمیز بایران نوشته متمسک بمعاذیر چند گردیده که هر کدام بخلاف قاعده مرتکب می شویم . اگر یک نفر از دولت انگریز معین نشود که هر کدام را بر سر کاری معین کرده ضایع و ناچیز خواهند بود . و از آن طرف ما را در ایران بدنام کرده و نگارش ایران بدولت انگریز با آنهمه سببها بالفعل که که همه کارها درست شده و ما را معین کرده اند که او متوجه شود دولت انگریز همان مطلب عمده او که عبارت از رسیدن مواجب اوست قصور نموده . مشارالیه شرحی بدولت انگریز نوشته که ما دامیکه دوست و پنجاه تومان سالیا نه بدهنده ندهید من نزدیک بجوانان ایرانی نمیروم . تا بحال مقصود کرنل داری وسیعی او در کارما کمونی (۱) داشت . بالفعل بهمه مردم ظاهر شده است که مطلب اورسیدن مواجب است . و پس . بالفعل که همه کارها درست شده پای خود را بکلی پس کشیده میگوید مادامی که باو مواجب نرسد نزدیک بما نمی آید . بنده بدیدن او

رفتیم مذکور ساخت که مستر پارسی چنین صلاح میدانده که حال بکلی سر باز نزنم کیفیت را بدولت ایران نویسم بلکه از دولت ایران مواجب گذشته و آینده مرا دهند . با خود گفتم کرنل داری مردیست ساده بیچاره نمیدانده که ما همیشه به دولت خود نوشته و می نویسیم که او را سعی در گرفتن مواجب از برای خود است نه زحمت بما . مدت بیست ماه است که محمد علی را بر سر کاری نگذاشته و حال اینکه شب و روز او گریه و زاری میکرد و مطلقاً خود را متوسل بامیدانست بعد از اینکه هیچکس او را بر سر کاری نگذاشته خود بدکاکین استادان رفته کار میکند . این مطلب را هم ما نوشته ولیکن مستر پارسی بخیال اینکه اگر حال کرنل داری بکلی از هادست بردارد او را مرخص از خدمت خود می کند و مواجب اوقف می شود با نسب مستر پارسی راهی ضعیف و پوچ با و نشان داده است که از دولت ایران بقدر پانصد عدد اشرفی با جاقلو میرسد یعنی در سالیان با خواهد رسید . در اینصورت چرا دست بردارد . عریضه درین باب بدولت ایران نوشته و ما هم نوشتیم و از آن پس کرنل داری مثل سابق دور کشی نموده بطمع اینکه مادامی که از دولت انگریزی وجهی با و نرسد متوجه ما نخواهد گردید . مدت سه ماه مطلقاً چیزی بکرنل داری نرسیده و او هم نزدیک بما نیامده و هر کس بر سر جای خود بوده میرزا جعفر مهندس در روزی از کرایدن برخاسته بلند آمد و بمنزل بنده آمد مذکور ساخت که بالفعل بلند آمده ام که خود از برای خود کاری به بینم . کرنل بدولت خود نوشته است که مادامیکه مواجب با و نرسد نزدیک بما نمی آید و دولت انگریزم وجهی با و نمیدهند تا بکی بوعده خشک و خالی کرنل داری در گوشه دهی نشسته باشم . اگر را اذن ندهند که داخل بمهندسخانه پادشاهی شوم اقلاً کسی می آموزم که بکار دولت من آید . مدت یک هفته در لندن مانده کرنل داری را دیده گفته بود حال شمارا اذن نیست که داخل بمهندسخانه شوید . جواب داده بود که بالفعل آمده ام اذن میگیرم . از آن پس یک نفر از اهالی مشورت خانه مستر پطروث نام با یکی از مدرسین مدرسه افسران پادشاهی رابطه تامی داشته شرحی به نزد او نوشته و روز دیگر مستر پطروث و میرزا جعفر در ولیج که یکی از جایگاه افسران پادشاهی را در آن تربیت می کنند رفته بخانه مدرس مزبور مسمی بداکتر کری کاری فرود آمده . از سویی کرنل از رفتن آنها اطلاع یافته بخیال اینکه انگشت خود را

در آن بند کرده بآنجا می‌رود . از قراری که داکتر کری کاری در حضور جمعی روبرو کرده بود و بکرنل داریسی موجه داشته بود مدت یکسال و نیم تمام بود که از دولت انگریزی شرحی به بزرگ مدرسه دزبور رسیده بود که افسران ایرانی را بآنجا اذن دخول دهند . و بعلمت اینکه مواجب خود او معین نشده بود تعلل در فرستادن رفتار را بآنجا نمود . خلاصه میرزا جعفر بآنجا رفته میرزا رضا از کرایدن آمده کرنل داریسی دو کلمه بمشارالیه نوشته که من سفارش شما را بداکتر کری کاری نمودم . بعد از دو روزی میرزا رضا از لندن بولینچ رفته مطلقاً کرنل در خصوص مشارالیه سفارشی نکرده حتی اینکه نمیداند در کجا منزل کرده باشد . بیچاره منزلی بحوالی منزل میرزا جعفر گرفته و بنزد معلمی که میرزا جعفر داشته هر دو مشغول بدرس میشوند . و چون میرزا جعفر طبیب از کرایدن بلندن آمده بود مستر پطروث معلمی طبیب بجهت او دیده که در خانه او بسر برده مشغول درس و تشریح خانه و دارالشفا پادشاهی شود . لله الحمد بالفعل همه رفقا بر سر کار خود معین و برقرار هستند . ولیکن بکرات از ایران اخبارات (۱) بما می‌رسید که نواب والا حکم فرموده اند که ما مراجعت کنیم بجهت اینکه ماها معطل و سرگردان هستیم ولی حکمی بما نرسیده است . و ما هم آرامی داریم .

در عشر اول شهر صفر المظفر (۲) ۱۲۳۳ - شرحی از بندگان قایم مقام رسید که ماها در صورتیکه بیکار هستیم بایران مراجعت نماییم . از قراری که تعلیق مزبور مرقوم افتاده بود کرنل داریسی شکایتی از ماها نوشته است چنانچه غلطی که در خصوص بنده پیدا کرده و بایران نوشته این است که کرنل - داریسی بنده را کم می‌بیند . همچنین خبری از احوال بنده ندارد . از کرنل - داریسی پرسیدم . قسمها یاد نمود که مطلقاً شکایت ننوشته است . بنده شرحی بر سر کور اوزلی نوشتم و اظهار احوال خود را باو نمودم . جوابی نوشت که من از اکثر شنیده‌ام که تو در درس خود ساعی هستی و نیز کرنل داریسی خود می‌گوید که تو از روزی که آمده‌ای حال در خدمات نواب والا ساعی هستی . همان نوشته سر کور اوزلی را با عریضه بطریق روزنامه خود را بخدمت بندگان خدایگانی

۱ - اخبار .

۲ - صفر المظفر .

فرستادم که ملاحظه فرمایند . از طرفی کر نل داری از این معنی متوحش شده که در صورتیکه ماها برگردیم البته گریبان او را گرفته در میان مردم او را مفسد و شیطان بقلم داده در صدد دست و پا افتاده . اولاً بکلی منکر نگارش شکایت از ما گردیده . مجدداً معلمین رفقا هر کدام بنحوی که ترقی کرده بودند شروع چند بسر کور اوزلی نوشته و معزی الیه بدفتر دولت انگریز رفته و گفتگو نموده که هیچکدام از ماسارا بالفعل پس نفرستند تا اینکه در خدمات مرجوعه بخود کامل شوند . و قولونل خان خود شرحی در ترقی هر کدام نوشته ضمناً چنین نوشته است که هر کدام از مأمورین را او بر سر کار گذارده است . و بنده هر چه روی داده کلاً طراً از روی راستی و درستی بدولت نوشته . مثلاً هر کدام از رفقا که بر سر کار خود معین شدند مطلقاً کر نل داری آنها را بر سر کار خود نگذاشته حتی استاد محمد علی را که مدت دو سال و نیم است که معطل اوست و در منزل خود نشسته و بهیچ جبه خانه نفرستاده است و چنانچه خود بدکانی ازد کاکپن لندن رفته کاری کند خوب و اگر نکند احدی از او احوال نمیگیرد . چنانچه سر جنت اکلمه را بمنزل محمد علی برده ام و روبرو مسجل داشتم که او را از روز ورود الی حال يك روز کر نل داری بجایی نگذاشته و متوجه نگردیده . خود اکلمه شرط کرده که مراتب را بخد مت بندگان خداوندگار اعظم قایم مقام دولت علیه ایران خواهد عرض کرد . و از آن پس عرایض خود و کر نل داری و سایر رفقا را مصحوب یکنفر افسر انگریزی که از راه ایران عازم هندوستان بود ارسال ایران نمودم . و از آن پس کر نل داری را میل اینکه بنده بمدرسه از مدارس آکسفرد رفته باشم . بنده هم قبول کرده . شخصی را بآکسفرد فرستاد که جا بجهة بنده دیده باشد و خود هم در تهیه عزیمت آنجا گردیده و چون مدتها میبود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست نمی داد تا اینکه مستر پاریسی استاد اول فراموشان را دیده که داخل بمحفل آنها شده باشم و قرارداد روز را نمودند که در آنجا روم .

در روز پنجشنبه بیستم رجب - به همراه مستر پاریسی و کر نل داری داخل بفرا مو شخانه گردیده شام خورده در ساعت یازده مراجعت کردم زیاده ازین درین باب نگارش آن جایز نیست . در روز دیگر کر نل هالدین که از جمله مهندسین قابل و در زبان عربی و فارسی ماهر است و الحق درین عرض عریض که

بنده درلندن بودم بهر قسم از اقسام که دانسته و توانسته درمحبت من کوشیده و
 ومیکوشد . اورا ملاقات کردم و گفتم بمدرسه آکسفرد روم گفت بسیار مبارك
 است لیکن درین چهار و پنجماه البته نخواهی رفت گفتم دو روز دیگر گفت در
 هرساله مدت پنجماه بلکه زیاده در مدارس مزبور تعطیل میشود علی الخصوص
 از هفته دیگر الی چهارماه ونیم در آکسفرد طلاب واهالی آنجا کلاً باماکن خود
 رفته در اوایل خریف (۱) مراجعت میکنند . ازدو نفر دیگر نیز استفسار نمودم
 آنها نیز مذکور ساختند که مدت هفده هفته مطلقاً در مدارس آنجا تحصیل نمیشود
 از اینجا معلوم به بنده شد که کر نل داری نیز مطلقاً خبری از آنجا ندارد . با خود
 خیال کردم که اگر بدون شهادت احدی کیفیت را بکر نل داری بگویم باید نزاع
 کرده بلکه مجدداً چیزی مثل سابق براین بایران نویسد . اولاً نزد کر نل داری
 رفته گفتم در آکسفرد تعطیل می شود مدت پنجماه در آنوقت بدون معلم خواهم
 ماند گفتم چه عیب دارد همه مردم بدون معلم میمانند و خود تحصیل میکنند تا اینکه
 در مدارس مزبور معلمین آمده شروع بتحصیل نمایند . خیال کردم اگر باو بگویم
 که مرا عادت است بتحصیل قطع نظرا از تضییع اوقات اگر دو هفته بدون معلم
 مانم دیوانه می شوم در این صورت در نزد معلم خود مانده مدت چهار پنجماه در لاتین
 وانگریزی سعی کرده در شروع وابتدای تحصیل بنده هم بآنجا میروم این معنی را
 قبول نکرده سهل است که بنسارا بناخوشی می گذارد . بدون جواب از آنجا
 بیرون رفته و بدیدن سرکور اوزلی اقدام نموده کیفیت را باو مفصلاً حالی کردم
 گفتم اگر شما بنهجی خوش بکر نل داری حالی کنید که مدت پنجماه عبث عبث
 نروم باکسفرد و در نزد معلم خود مانده بعد از چهارماه ونیم دیگر بآنجا خواهم
 رفت . و چون مدتی قبل از این وعده کرده بودم که مدت دو هفته بیکی از ولایات
 انگلند رفته اورا دیدن کنم این مطلب را نیز بسرکور اوزلی اظهار کردم . دو روز
 بعد از آن از معزی الیه شرحی به بنده رسیده که معزی الیه با کر نل داری گفتگوی
 کرده واورا مجاب نموده که ماندن بنده درلندن بهتر است . و از آن پس شرحی
 به بنده نوشته که مدت دو هفته در ده مزبور رفته باشم . و بنده در تدارک رفتن
 بدوانشیر که یکی از محالات انگلند است گردیده مستر ابراهم نامی که در معنی
 امورات شرعی شهر مزبور متعلق بآن است با بنده رابطه داشته و مرا مدت یکسال

بود که وعده خواسته و چون عازم بجایی که خارج از شهر است مرا لازم افتاد که روزنامه بر سبیل مسافرتین نوشته و ملاحظاتی که درین سفر مینمایم بطریق روسیه نوشته . اگر چه در خصوص این ولایت بعلمت عدم ربط ننوشته‌ام ولیکن در فصلی مفصلاً ملاحظات این شهر و سایرین را نوشته مندرج مینمایم . بالجمله بالفعل شروع در نگارش دوا نشیر میکنم .

روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر رجب مطابق بیست و یکم شهر می عیسوی دوساعت بعد از ظهر در کوچ (۱) رفته عازم دوا نشیر گردیدیم . وضع سفر در اینولا اینکه هر کس بهر يك از ولایات انگلند مسافرت میکند و در کوچی که همه روزه عازم آنجا است رفته وجهی معین با و داده و در کوچ نشسته او را بجایی که قرارداد کرده است میبرند . بنده یکی از جمله مسافرتین شدم و وجهی داده بکوچ نشسته یک نفر جوان اسپان یولی و دیگری از اهالی دوا نشیر در کوچ بود جوان اسپان یولی مزبور مدتی در آنولا مانده لیکن لهجه او نوعی میبود که کمتر از الفاظ تلفظی او را مامیفهمیدیم و همچنین شخص دوا نشیری از جمله زراع آنجا بوده و لهجه بخصوصه داشته که کمتر از گفتگوی او را مامیفهمیدیم و همچنین بنده زبان انگریزی که آموخته‌ام از اهالی لندن بوده و لهجه اهالی لندن با عوام دوا نشیر تفاوتی تامی دارد . و در معنی هیچکدام از ماها درست گفتگوی یکدیگر را نمی فهمیدیم . و بهزار جرثقیل مطالب را بیکدیگر حالی کرده وقت را میکذارانیدیم . گاری ما چهار اسب داشت درده میل یکدفعه اسب را عوض کرده . قبل از رسیدن گاری بعلمت اینکه موافق ساعت معین حاضر کرده بمحض ورود اسب حاضر فوراً اسب را عوض و عازم منزل دیگر میشوند . الی ساعت نه که سه ساعت قبل از نصف شب باشد در هیچ جا درنگ نکرده تا اینکه در چا پارخانه رسیدیم . اشخاصی که در بیرون و اندرون گاری سوار بود بجای خوردن رفته ربع ساعت آنهارا مرخص کرده که چای خورده از آن پس سوار گاری شده الی صبح اسب میرانند . در هنگام طلوع آفتاب بشهری رسیدیم مسمی بسالزبری . چون در آنجا ماندیم بنده بدیدن شهر رفته و گردشی کرده آنچه از اوصاف این شهر از روی تاریخ دیدم عرض مینمایم . اما سالزبری شهر یست از شهرهای انگلند . کایاسایی از جمله مشاهیر

کلیسای انگلند در اینجا بنیاد شده است . بانی آن هنری سیم پادشاه انگلند است . در تاریخ ۱۲۱۹ عیسوی مطابق ۶۲۹ هجری او را بنیاد کرده است در نهایت تقطیع مناره آن بلندترین مناره‌های انگلند است . چهارصد و ده پا بلندی آن بود . بجز این کلیسا ، سه کلیسای دیگر دارد . بقدر هشت هزار جمعیت در آن شهر توطن دارند . یکنفر بزرگ که او را میار (۱) میگویند با جمعی دیگر که آنها را کار پاریشان (۲) میگویند بحکومت آن شهر گذاردند . تفصیل میار و کار پاریشان بعد از این مفصلاً مذکور خواهد شد . در سالزبری مشهور است که بیشتر دستگاه پشم‌بافی از برای ماهوت و غیره در اینجا بافته میشود . و دستگاه کارخانه چاقوسازی وسایر این قبیل چیزها در آنجا بسیار است . و استادان آن شهر مشهورند در صنایع مزبور . و مکتب خانه بجهت جوانان بسیار بنیاد کرده‌اند و نیز چند مکتب خانه از برای تربیت دختران بنیاد کرده‌اند و از جمله اینها که در آن ولایت عمومی دارد مکتب خانه چیرتی (*) است یعنی راه خدا در هر شهر بنیاد کرده‌اند . اطفال آنها هر گاه ذکر باشند بمکتب خانه مردانه میروند و اگر اناث باشند بمکتب خانه زنانه میروند و اخراجات تربیت آنها و خوراک آنها را اهالی شهر میدهند . هنگامیکه اطفال مزبور تربیت یافته بحد بلوغ رسیدند هر کدام را بر سر کاری گذارده و مجدداً بجای آنها اطفال فقرا را میآورند . بالفعل در آن شهر چند مکتب خانه‌ایست که همه اطفال فقرا در آنجا برده تربیت میکنند . از لندن الی سالزبری (۳) میل است بیشاپ سالزبری که بزرگ کشیشان است در آنجا مینمایند (۴) و نفر از بزرگان آن شهر بمشورت خانه میفرستند . سالزبری در میانه کردی واقع است . رودخانه آبی از یکطرف آن میگذرد و اطراف آن در نهایت خرمی و سبزیست .

روز جمعه ۲۸ شهر مزبور دو ساعت بعد از طلوع آفتاب از سالزبری

۱ - Mayer شهردار - کد خدا .

۲ - Corporation دستیاران .

۳ - در نسخه خطی مقدار فاصله نوشته نشده است و جای این رقم خالی است .

۴ - ۱

۵ - Charity احسان کردن - صدقه دادن .

حرکت نموده و چون در همه شب بمیانہ کوچ بودم . بہ بالای کوچ رفتہ بتماشای صحرا و کوهسار مشغول گردیدہ الی بیست و سہ میل در بالای کوچ بودم تا اینکه در دہی رسیدہ اہالی کوچ مشغول بنہار شدند . زنی و دختری در میانہ کوچ بودند . در صدر مجلس نشستہ چای از برای اہالی کوچ ساختہ . بعد از آنہا ہر کس وجہی بقیمت نہار دادہ از آنجا سوار و روانہ گردیدیم . زن زنی (۱) در کوچ بود . جہان دیدہ بود . بخیال اینکه شاید من غریب ہستم و بخوام انکل او شدہ چندان اظہار خصوصیتی ننمود . دختر آن (۲) بتصور اینکه از اوضاع ولایات غریبہ اطلاعی بہم رسانیدہ راہ صحبت را باز کردہ از ہر مقولہ و راہ گفتگو نمود . الحق چند ساعتی از فیض صحبت و مددک و زکاوت (۳) و فراست آن دختر بندہ را بی نہایت محظوظ داشت . تا بحال بہیچ کدام از اہالی انگریز سفری بجہتہ من روندادہ بود الحق آنطایفہ درسفر و حضر و ضیافت و بخانہ خود در ہر حال اظہار نجابت و نیک رفتاری و خوش ذاتی و موافقت میکنند طالع بندہ ضعفی داشت کہ زیادہ از فیض صحبت دختر مزبور و مادر او بہرہ یاب شدہ در ساعت دو آنہا در کنارہ در دہی از گاری ما بیرون رفتہ . الی ساعت دہ در کوچ نشستہ بالاخرہ بایکستر رسیدیم . در یکی از مہمانخانہا مسمی بلندن ان شام خوردہ بعد از شام بخواب رفتہ استراحت نمودم . و از جوانان اسپانیالی وداع نمودہ . از لندن الی ایکستر یکصد و ہفتاد و دو میل است . و اما ایکستر پای تخت دوانشیر است . شہری بزرگ دورہ آن سہ میل است . جمعیت آن دولتمندند . نوزدہ کلیسا داشت . یکی از کلیسای آن مسمی بکمشورن است . کلیسای عظیمی است . دوازدہ زنگ در یک چرخ بجہتہ ناقوس مرتب کردہ اند کہ بہترین ناقوسہای انگلند است . ارغنون در میانہ کلیسا است . بزرگترین ارغنون انگلند است . در سمت مغرب و شرق طاق کلیسا دو پنجرہ بسیار بزرگ از شیشہ ساختہ اند کہ در روی شیشہ نقاشی کردہ و بکورہ بردہ اند کہ مثل مینا مینمایند . تا بحال نقاشی بآن خوبی ندیدہ ام . تختی بجہتہ بیشاپ ایکستر ساختہ کہ در یک شنبہ بیشاپ مزبور در نہایت جہروت بکلیسا رفتہ عبادت میکنند .

۱ - زن زنگی ؟ - زنگی ؟ - زن زنگی ؟

۲ - دختر او .

۳ - ذکاوت .

تخت مزبور را در نهایت خوبی و استادی ساخته اند . شهر ایکستر پای تخت اکبرت پادشاه سکسان بوده هنگامیکه اکبرت پادشاه همه انگلند میشود ایکستر را گذارده لندن را پای تخت میکند . ایکستر قلعه بسیار مضبوطی داشته لیکن حال بطریق شهرهای دیگر انگلند بی حصار میباشد . یکطرف دیوار آن باقی مانده است . در ایکستر دو زندان است یکی بجهة مقصرین ارباب صنایع و دیگری مخصوص بقرض داران مطلقاً که هر کس مقروض شود وقادر بادای قرض خود نباشد موافق حکم شرع بزندان رفته مادام ادای قرض در زندان میماند و از ابنیه ایکستر خانه ایست که ورك هوس میگویند یعنی خانه کار . در آنخانه هر فقیری که شغلی ندارد و عیالی دارد بآن خانه رفته اورا مشغول بشغلی نموده و عیال اورا متکفل شده نمیگذارند که از دست روند . و چنانچه عیالی ندارد خود اورا مشغول بشغلی نموده وجهی باو میروسانند که زندگی کند . و دیگر اینکه چند مکتب خانه ساخته اند که اورا چرتی بمعنی راه خدا (۱) در مکتب خانهای مزبور اطفال فقرا را برده اهالی شهر وجهی بآنجا فرستاده که اطفال مزبور را تربیت نموده خوراك و لباس واجرت معلم آنها حاضر است . آنها را تربیت نموده در هنگام بلوغ هر کدام را بامر و شغلی موافق استعداد او مشغول مینمایند . و ایضاً بجای آنها اطفال دیگری می آورند . و دارالشفایی در ایکستر ساخته اند که از محال دوانشیر هر بیماری و فقری که خانه ندارد بدارالشفاء آمده طبیب و خدمه و غذا و دوا و خانه بجهة خوابیدن آنها حاضر است . بالفعل سیصد و پنجاه نفر از بیماران محال دوانشیر در دارالشفای مزبور حاضرند . و تجارت بسیاری از پشمینه در آن شهر میشود . یکی از مباشرین امور دیوانی سؤال کرده که در هفته چه قدر دادسند پشمینه میشود مذکور ساخت که در هفته از هشتاد الی یکصد و (۲) هزار تومان دادسند پشمینه میشود .

مردم ایکستر بیشتر تاجر و ارباب صنعت میشود ، و بیشتر مایل بآن هستند که اولاد خود را بتجارت و صنعت گذارند . و عموم مردم ایکستر نجیب و آدمی و ش و تاجر منش میباشند . و مطلق اهالی ایکستر مشهور هستند بصنعت داری (۳) و محبت پادشاه خود چنانچه در عهد هنری هفتم پادشاه انگلند در

۱ - ... خدا میگویند

۲ - «و» زائد بنظر میرسد .

۳ - صفت داری ؟ - صنعت داری ؟

تاریخ ۱۴۹۹ عیسوی شهر ایکستر مورد تاراج جمعی از یاغیان گردیده اهالی مزبور در نهایت مردانگی نزاع با آنها نموده ومدتی محصور بوده خدمت یاغیان مزکور ننموده بالاخره (۱) هنری بامعدد از سپاه خود بکمک اهالی شهر رفته یاغیان مزبور را شکست داده واز برای اظهار محبت و مرحمت واحترام اهالی شهر مزبور شمشیر خود را با اهالی شهر داده بالفعل هر ساله یکنفر حاکم از خود تعیین (۲) نموده و هنگامیکه حاکم مزبور را بخانه حکومت میبرند ، همان شمشیر هنری را یکنفر از جمله نجبا پیشاپیش حاکم بدست گرفته میبرند . مواجب شخص حامل شمشیر مزبور یکصد تومان است . تماشاخانه بزرگی دارد که هر شب اهالی شهر بتماشای خانه میروند و اوقاتی میگذرانند . رود اکس موث از میان شهر میگذرد . سابقاً کشتی در آن میگذشته . در سال ۱۳۱۴ عیسوی یکی از بزرگان دوانشیر از راه نزاع با اهالی ایکسترسدی بسته که کشتی داخل برود نشود . لیکن در ۱۶۹۷ عیسوی از پارلمنت که مشورت خانه باشد حکمی رسیده که راه مزبور را باز کنند . بالفعل نوعی ساخته اند که کشتی از کنار رود اکس موث داخل برود شده تنخواه بایکستر میرود . موازی سه هزار خانه در ایکستر است وهشتاد هزار جمعیت آن . بازار ود کاکین بسیاری دارد . یکنفر بیثاب که بزرگان (۳) کشیشان کلیسا است در خانه بزرگی در آن شهر میماند از شهر ایکستر دونفر بزرگان خود را وکیل خود نموده بمشورت خانه میفرستند که آنها را منبر پارلمنت (۴) میگویند .

روز شنبه بیست و نهم بعد از نهار از منزل لندن در ایکستر بیرون رفته چون مسیسلیل نامی ساکن ایکستر باینده سابقاً رابطه داشته و در لندن او را دیده بودم خواستم او را در ایکستر دیده باشم . بعد از تفحص بسیار بخانه مستر لیل رفته مشارالیه را ملاقات زنی عاقل و نیکو رفتار بوده انواع مهربانی بجای آورده بعد از ساعتی مشارالیه بنده را برداشته بدیدن شهر رفتن الحق شهر یست باصفا . رودخانه اکس موث از میان آن میگذرد . و در دوطرف رود مزبور

۱ - بالاخره .

۲ - تعیین .

۳ - بزرگ .

۴ - عضو مجلس . Member parliament

بعضی عمارات ساخته‌اند که آب را از رود بالا برده بمصارف شهر می‌رسانند . صاحب دستگاه مردی مؤدب و خوش رفتار بود . بعد از ملاحظه دستگاه او به‌مراه او بدستگاه دیگر که کاغذ می‌سازند رفته الحق جوان مزبور منتهای سعی را نموده که همه دستگاه را فرداً فرداً بمن نماید و پس از آن بدیدن آسیای دیگر که آن نیز خالی از سیر نیست رفته و بعد از آن بدستگاه دیگر که او را کس (۱) می‌گویند یعنی دود رفته . دستگاه مزبور آن است که ذغال زمین را در کورها (۲) پخته و دود او را داخل بجای دیگر کرده در شبها دود مزبور بجای چراغ می‌سوزد . بعد از ملاحظه دستگاه سوار شده بتماشای کشیدول (۳) مذکور رفته ، ارغنون کلیسا را می‌نواختند . تا بحال ارغنون بآن بزرگی ندیده‌ام . بعد از ملاحظه کلیسا و ارغنون و تصاویر به‌مراه مسیس لیل بدیدن سایر شهر رفته و از آن پس بمنزل او مراجعت کرده شام خورده بعد از شام مستر ابرهیم جوانیکه وعده بنده را خواسته بود که بدو انشیر رفته باشم از اشبارتن بایکستر باستقبال و راه‌نمایی بنده آمده بعد از دیدن او و گفتگوی با او و صرف چای به‌مراه او نموده و به‌مراه او بدیدن کهسار و چمن ایکستر رفته الحق فصل بهار و چمن و لاله‌زار بود و بآن صفا کمتر جایی را دیده درو دشت و کوه و صحرا سبز و خرم است ؛

مشو غافل که ایام بهار است سراسر کوه و صحرا لاله‌زار است
بعد از آن در ساعت ده بخانه برگشته از مستر لیل و مسیس لیل وداع نموده بمنزل خود مراجعت کرده .

روز یکشنبه غره شهر شعبان مطابق بیست و چهارم می عیسوی
در ساعت نه از ایکستر سوار گاری به‌مراه مستر ابرهیم عازم باشبارتن گردیده یکساعت از ظهر گذشته وارد باشبارتن بخانه مستر ابراهیم رسیدیم . مادر و پدر و اهل خانه مشارالیه را دیدم . و از آن پس بتبدیل لباس ایرانی مشغول شده بعد از تبدیل لباس بمنزل مستر ابراهیم (۴) رفتم . مس سیرا ابراهیم و مس فتی ابراهیم را حیرتی عظیم از لباس بنده دست داده گاهی خنده نموده و دمی از ترس

۱- گاز Gas

۲- کورها

۳- کشیدول - کمشورن ؟

۴- در بعض جاها ابراهیم و در بعضی ابرهیم نوشته شده است .

وهيبت لباس بنده متحير وهولناك گرديده هيچكدام را جرأت حرکت نمانده بعداز ساعتی مسيس ابراهيم مادر آنها جرأتی نموده نزديکی بمن کرده از احوال سفر ورنج راه پرسیده و تعارفات بعمل آورده ليکن جوانان مطلقاً جرأت گفتگو نداشته الی شب شام خورده بعداز صرف چای بخواب رفته. مسترجونس نامی بعضی از اقوام مسترا ابراهيم را وعده خواسته بنده را هم طرداللباب بهمراه برده . مس کردوين نام دختری در نهایت خوش رفتار و کردار وزيرك و عاقل و خوش صورت از جمله مهمانان مستر ابراهيم بود . ماهر دوسوار باسپ شده بامس فتی ابراهيم و مسترا ابراهيم در ساعت يازده سواره درميانه باغات و بساين و کوهسار پنج ميل فاصله باشبارتن جایی است مسمی بهيارد در سرکوهی مسترجونس وزن و جمعی از دختران ماهسيما حاضر بودند ، شام خورده بعداز شام صحبت داشته همه در نهایت لطف و مهربانی با بنده صحبت داشته . بعداز شام از دامن کوه بکنار رودخانه رفته چای خورده . هشت ساعت از ظهر گذشته از آنها مفارقت و مراجعت باشبارتن نموده ليکن مسترجونس وعده مرا خواست که روز ديگر بخانه او رفته باشم .

روز سه شنبه سيم از اشبارتن سوار شده هر جا در کنار رودخانه و کوهسار و چشمه سار بمنزل مسترجونس رفته . مشارالیه مردی است افيسر کشتی . خانه دارد در نهایت خوبی . کتابخانه فراهم آورده . گاهی بتريت اطفال خود مشغول و دمی بشکار و سير کوهسار اوقات خود را مصروف میداشت . مشارالیه منتهای مهمان نوازی را (۱) مرعی داشته بعد از تعارفات رسمی بهمراه او بسير معدن ذغال زمین رفته و از آنجا بمعدن مس و ملاحظه آنجا رفته و از آن پس بکارخانه چینی سازی رفته و مدت سه ساعت در کارخانه مزبور مشغول بدیدن رنگ چینی و طريق واماس (۲) بکوره بردن و لوازمات او را ملاحظه نموده و از آن پس بملاحظه زراعت و سيب زمين رفته بعداز آن بمنزل مسترجونس رفته و شام خورده و ساعتی گذشته بعداز صرف چای ازحضر مجلس وداع و مراجعت بمنزل خود نموده .

روز چهارشنبه چهارم مطابق بيست و هفتم می اهالی و شيرتان در

۱ - در متن خطی بجای «را» فقط حرف «ر» نوشته شده است .

کنار رودخانه دارت سه میل فاصله اشبارتن رفته بطریق ضیافت شام را در آنجا خورده تخمیناً سی نفر از مرد وزن از نجبای قریه مزبور در آنجا حاضر بوده بعد از شام دختران با آواز خوش با لحن دودی مشغول بنغمه سرایی گردیده و پسران گلرخسار بآنها ساز و نواز دمساز بوده من بیچاره در کناره تنها نشسته بنظاره آنها مشغول گردیدم . ساعتی گذشته از آنجا حرکت و بجای دیگر رفته چای خوردند و از آنجا بندی موسیقی (۱) متعلق بقریه اشبرستان به همراه آنها آمده ساز و نواز داخل بمنزل مستر ابراهیم گردیده و شب در آنجا خوابیده .

روز پنجشنبه مطابق بیست و هشتم می مستر جرویس نام مردیست صاحب اخلاق و کمال و فاضل ، طبیب اشبارتن است . خواهش نمود که به همراه او سوار شویم . بنده و مستر ابراهیم و مستر جرویس سوار اسب شده در دوره اشبارتن در بالای کوه بملاحظه رودخانه و چمن و سبزه و جنگل حول و حوش گردیده الحق جایی در نهایت صفا و خرمی است . و از آن پس در لوکلند عمارتی است متعلق بمیس بسترد . در نهایت صفا و خوبی است . بعد از ملاحظه آنجا در کنار رودخانه درت در بالای کوه و دشت بملاحظه و تفرج خاطر خود را خرسند نموده با اشبارتن مراجعت نمودم .

روز جمعه ششم مطابق بیست و نهم می عیسوی به همراه پدرمستر ابراهیم بدیدن اشخاصی که در آن چند بدیدن بنده آمده بودند رفته بعد از بازدید آنها بدیدن مسیس ها و رسیسم نام زنی در نهایت فراست و خوش رفتاری و بزرگ منش است رفته ، مشارالیه در بازی شطرنج مهارت تامی دارد . و چند دستی با او بازی کرده بعد از آن بکارخانه پشم ریزی رفته الحق کارخانه باین عظمت تا بحال ندیده . در دستگاه مزبور در روزی سه من تبریزی پشم در نهایت باریکی ریشته میشود . کلاً طراً بیست و پنج نفر عمه دارد . بعد از ملاحظه دستگاه مزبور بخانه برگشته شام کرده و بعد از آن بخانه مس ابراهیم عمه (۲) را برت ابراهیم رفته چای صرف کرده و بعد از آن مراجعت بمنزل کرده .

روز یکشنبه هشتم مطابق ۳۱ می عیسوی بکلیسارفته و از آن پس بدیدن زنی فقیره . مدت پانزده سال میشود که ناخوش و بسترست . تعریف

۱ - در متن ، موسیقی نوشته شده است .

۲ - عمه را برات ابراهیم .

خوبی ذات و نیکی خوی این مردم همین قدر کفایت میکند که زنك بیچاره ناخوش و بستری وقادر بحرکت نیست. در این مدت شانزده سال دختران این شهر اکثر اوقات بدیدن او رفته هر کس کتابی از برای او برده . هر روز مشغول بمطالعه کتاب است . وزن و مرد این شهر اخراجات یومیۀ او قرار داده میرسانند و همیشه او را دیدن کرده نمی گذارند تنهایی باو زور آورد . مردوزن بملاقات او رفته او را خوشحال میدارند . ازین نوع نیکی و رفتار و کردار مردم بنده را بی نهایت خوش آمد . بعد از ملاقات زن مزبور مراجعت بمنزل نموده و خود را آماده نموده که فردای آنروز به مپیوث (۱) روم .

روز دوشنبه نهم مطابق غره شهر جون دو ساعت قبل از ظهر پشت تیزی (۲) کرایه کرده از اشبارتن مسترا براهیم و خواهر او مس سیرا و مس کودوین نامی سوار تیز شده عازم راه گردیدیم . چون پشت تیز مزبور زیاده از سه نفر جای نمیگرفت مس سیرا و مس کودوین و بنده در تیز نشستیم و رابرت ابراهیم در بیرون تیز سوار شده عرض راه از فیض صحبت مس سیرا و مس کودوین بی نهایت محظوظ شده حق مطلب اینکۀ تا بحال سفر باین خوبی و استراحت و فرح انگیز نکرده بودم . الحق مس سیرا دختری است در نهایت فضیلت و فراست و کیاست و نجابت ، بزرگ منشی و با جبروت در عین کوچک دلی با انواع کمالات آراسته . در هر ساعتی بنوعی اظهار غریب نوازی و محبت را نسبت به بنده مبذول داشته . و از سویی مس کودوین ، آن نیز دختری است عاقل و دانا و زیرک و نجیب . هر کدام علی قدر مراتبهم با بنده از راه لطف و دوستی مرحمت مبذول داشته . سه ساعت از ظهر گذشته وارد به پلیموث گردیدیم . منزلی گرفته در مهمانخانه ماندیم . ساعتی گذشته کپتن تنکاک نامی شوهر خواهر مس کودوین در آنجا مانده مس سیرا و مس کودوین را بخانه خود برده وعده ما را خواست که بخانه او رفته شام خوریم . ما نیز در ساعت پنج بعد از ظهر گذشته ، از داک قریب بدریا رفته و چون خانه جایست مسمی بتارپا نیست یکطرف آب است ، در کشتی کوچکی نشسته وارد بمنزل کپتن تنکاک شدیم . شام کرده بعد از شام کپتن نش نامی ، کپتن کشتی ، دختری چند دارد مشارالیها در آنخانه آمده بچنگ مشغول

۱ - پلیموث .

۲ - وسیله نقلیه ایست .

گردیده الی دو ساعت قبل از نصف شب در آنجا بودیم. از آن پس از آنجا برخاسته بمنزل خود مراجعت کردیم و چون در هر جا و مکانی که من رسیده‌ام علی‌العجالة اولاً تعریف و مکان و بنیاد و سایر آن را نوشته و از آن پس بر روزنامه می‌پردازم، در اینجا نیز بر سیل اجمال برخی از اوصاف پلیموث را مینویسم.

و اما پلیموث شهر است کنار دریا و بندرگاه. از محال دوانشیر محسوب میشود. دو بیست و بیست میل بلند فاصله دارد. بندر مزبور مضبوط‌ترین بنادر انگلند است. و هنگام جنگ و صلح بیشتر کشتیان جنگی و سپاه جنگی دریایی در این بندر حاضر اند. و اسباب جنگ و انبار خازین و قورخانه و سایر ضروریات اسباب جنگی خواه دریایی و خواه خشکی در اینجا حاضر است. پلیموث در میانه دورود واقع است. یکی رود تیمار و دیگری میم. هر دو رود متصل بدریا و داخل بدریا میشوند. لنگرگاه پلیموث آنقدر جای بزرگی است که یک هزار کشتی جنگی در اینجا لنگر می‌اندازند. سنگرات چند در اطراف بندر مزبور ساخته‌اند که از هر طرف و کناره مانع دشمن و محفوظ از حمله آنها گردد. بالفعل در سنگرات مزبور سیصد عراده توپ و قورخانه و مایحتاج آنها حاضر و سالدات و توپچی در هر سنگر در شب و روز بقراولی مشغولند. بزرگترین و محکمترین آنها سنگر بیست مسمی برایل و سیتدل. در تاریخ ۱۶۳۱ چاریس ثانی پادشاه انگلند او را بنیاد کرده. سنگر مزبور را بنده دیدم دو طرف او روی بدریاست و خمپاره‌ها و توپ و اسباب قورخانه در پهلوی توپها حاضر و سالداتها کشیک میکشند. و در میانه سنگر مزبور، خانها برای سالدات و افسران در آن دارند. از یکصد و بیست سال قبل الی حال چهار داکس (۱) ساخته‌اند. داکس جایی است که کشتی را بآنجا برده در پی دارد. بعد از دخول کشتی بآنجا در بند مزبور بسته، دیگر درب را باز کرده و چون داکس مزبور را در جای بلندی ساخته‌اند هنگام افزون شدن آب دریا کشتی داخل بآنجا شده و درب را محکم بسته و در هنگام تقلیل آب و مد دریا اگر درب را باز کنند مجموع آب داکس داخل بدریا شده و کشتی در روی زمین - داکس مثل حوض بزرگی است - مانده استادان بتعمیر کشتی کوشیده بعد از اتمام آن نیز درب را باز کرده هنگام افزونی آب دریا در حوض و یا دریاچه مزبور پر شده و کشتی

را دریایی میکنند . در هر يك از داكس ها كشتی جنگی میسازند ، و متعلقات و اسباب ساختن كشتی و اسباب جنگ و استادان در آنجا حاضرند . بنده را اذن دخول بداكس ندادند باین سبب زیاده ازین نمی توانم در تعریف آنها نوشت . سر باز خانه چند بجهت سپاه دریایی و اهالی كشتی ساخته اند . و همچنین سر باز خانه بجهت سالداتها ساخته اند . و بالفعل در آنجاها تمكین دارند . یکی از دارالشفاهای كه بزرگترین دارالشفای انگلند است در این جا ساخته اند ، محض از برای سپاه دریایی . اطباء صاحب وقوف و خدeme و منزل خواب و خوراك و دوا و سایر لواحقات دارالشفای مزبور حاضر است . هنگام دخول هر کدام ناخوشی از سپاه جنگی دریایی منزل خواب و خدeme و جراح و طبیب و دوا بجهت آن حاضر است . دو كلیسای بزرگ و چند كلیسای كوچك دارد . و چهار پر كند (۱) در پلیموث ساخته اند . محض از برای اینکه فقرا در آنجا توقف داشته موافق قاعده ولایتی وجهی معین بجهت آنها حاضر كه گذران كنند . و اطفال آنها را بمكتب برده تعلیم میکنند . بالفعل قریب دویست و پنجاه اطفال فقرا در مكتب خانه است . رخوت و خوراك و تعلیم و جای خواب بجهت آنها در مكتب خانه حاضر است . والی قبل از بلوغ و تكمیل آنها را در مكتب خانه نگاهداشته متكفل میشوند و خانه دیگر ساخته اند كه او را ورك هوس میگویند یعنی خانه كار . در این خانه هر بیچاره و فقیری كه راه بردار بجایی نیست و مستأصل است و شغلی ندارد بآنجا رفته افسران بجهت ايسن معین هستند كه آنها را موافق توانایی و استعداد برسر كاری گذارده كه ازدست نروند . و از جمله ابنیه دیگر اینکه در هشت میل فاصله به پلیموث در میانه دریا كوهی است كه كشتی در حوالی آن رفته میشكند . و چون چندین كشتی شكسته بود برجی در آنجا ساخته اند . در بالای آن مناره بلندی در بالای آن فانوس عظیمی گذارده و نفر موكل مناره مزبور است كه شبها چراغ در آنجا روشن کرده كه كشتی نزدیک بآن نرود . از جمله ابنیه دیگر پلیموث جایی است كه او را بريك و اثر (۲) میگویند یعنی شكستن آب . در دهنه لنكر گاه پلیموث بكرات موج دریا بحدی زور آور گردیده كه اوقات را براهالی كشتی تلخ بلكه باعث تخریب لنكر گاه شده . در هفت سال قبل در چاره آن شروع نموده بقدر يك میل راه

زیاده در میان دهنه لنگرگاه را سنگ ریخته . گودی آن سیصد قدم است . يك ميل طول و چهارصد پا عرض و سیصد قدم عمق را درین مدت هفت سال پر کرده بالفعل مشغول بکار هستند . ولاینقطع سنگ در میانه کشتی گذارده در حوالی آنجا آمده سنگها را در دریا خالی میکنند . دوازده صد هزار تومان انگریزی خرج آن شده . آنچه تخمین کرده اند هشت هزار تومان دیگر خرج میشود که او را تمام کنند . میخواهند سنگری در آنجا بسازند . بنده بآنجا رفته و کار آنها را ملاحظه کرده .

جمعیت پلیموث و داک که يك میلی پلیموث است و تارپانیت بقدر پنجاه هزار نفر میشود . بجز آن همیشه جمعیت کثیری از سالدات و توبچی و سواره و سپاه دریایی در آنجا حاضرند . تجارتی (۱) معقولی از آنجا بسایر ولایات می شود . دو نفر از اهالی اینجا را بمشورت خانه میفرستند . آنها را منبر می نامند . میار و کارپاریشان حاکم اینجا هستند . شرح میار و کارپاریشان بعد از این مذکور خواهد شد . موازی یکصد کشتی جنگی بالفعل در لنگرگاه لنگر انداخته است .

روز سه شنبه دهم مطابق دویم جون هنگام صبح در منزل خود نهار کرده و از آنجا روانه و بکناردریا آمده بفاصله ده دقیقه در کشتی کوچکی نشسته بخانه کپتن تنکاک رفته . از آن پس بهمراه او و زن او و مس سیرا و سایرین سوار بکشتی شده اولاً بدیدن بريك و اتر جائیکه مذکور نمود رفته بعد از ملاحظه آن از آنجا مراجعت و در کناره دریا بخانه لارد مونت ویج کم رفته الحق جایست که تا بحال باین خوبی جایی ندیده ام . باغی ساخته است . انواع ریاحین در آن هست و اقسام نهال در آنجا کاشته . دو طرف باغ و زمین خانه و باغ آن بسمت دریا است . بعد از ملاحظه آنها نهار کرده و بعد از آن بدیدن کشتی جنگی که او را یمپر کمبئل (۲) میگویند رفته . تعریف آنرا بنده نمیتوانم نوشت . بعینه مثل شهر یست کوچک . منتهای حیرت بر من رو داد که کشتی باین خوبی هم میتوان ساخت . بعد از آن بخانه مراجعت کرده . چای در خانه کپتن تنکاک خورده در این روز بملاحظه رود تیمار رفته کشتی کوچکی آورده ده نفر اهالی

آنجا و بنده در کشتی نشسته برود تیمار رفته بقدر سی میل راه رفته حوالی عصر در کنار رود نهار خورده الحق در نهایت خوبی آن روز گذشته . بعد از آن بملاحظه مارویل که جایست خوب رفته . از شش نهری از میانه کوه بریده اند معدنی مس در آنجا پیدا کرده خاك معدن را در میانه کشتی آهن گذارده از میانه کوه گذرانیده . در حوالی مارویل جای بلندی است بقدر دوست زرع بسرا زیر است . معدنیات مزبور را بچرخ بسته و بچرخ زنجیری پیچیده در بالای گاری آهنین ، معدنی مزبور گذارده بزور چرخ معدنی و گاری مزبور را پایین کرده و بقدر پانزده نفر در میانه گاریان مزبور نشسته در نهایت خوبی و آسانی بقوت چرخ مارا بالا بردند . بعد از ملاحظه آنجا در میانه لشکه (۱) آمده و از آن پس داخل برود و همه جا در یمین و یسار خانها و عمارتها ساخته اند . ملاحظه کرده بمنزله برگشته در دو ساعت قبل از نصف شب برخت خواب رفته .

روز پنجمشنبه دوازدهم مطابق چهاردهم جون روز تولد پادشاه جارج سیم پادشاه هذه المعصراست . در آن روز مردم بمبارك باد و خوشی و عیدی میگذرانند . و چون بملاحظه سپاهی که در آنجا متوقف هستند میرویم بنده بمنزل کپتن تنك نرفته . بعد از نهار آنها بمنزل ما آمده خواستم تبدیل لباس کنم آشنایان راضی نشده و گرچه بنده رایقین این بود که عوام الناس بعقب بنده های و هوی خواهند کرد لیکن چون رفقا بودند خیال کردم کپتن و سایرین آنها را مانع شوند و از برای اینکه مردم مرا تنها ندیده متوسل بانگریزان دانند دست مس سیرا ابراهیم را بدست گرفته بمیدان سرباز گردیده بیکدفعه عوام الناس آدمی بلباس بنده ندیده از هر سو هجوم آورده باندک وقتی پانصد نفر بر سر بنده جمع شده . فوراً از میانه آنها گریزان در میانه گاری رفته و از آنجا بمنزل ملبس بلباس انگریزی شده مراجعت نموده احدی مزاحم بنده نگردیده هنگام ظهر تخمیناً چهار هزار از سالدات در آنجا حاضر بوده بشکرانه اینکه عمر پادشاه باقی مانده مجموع دفعه شلیک کرده و بعد از آن سه دفعه کشتیان جنگی از هر کرانه در میانه دریا توپ خالی کرده . پس از آن سربازان بآبند موسیقی گذشته . بعد از آن بدیدن سنگر بزرگ پلیموث رفته بعد از ملاحظه جاییکه سنگ بیرون میبرند و داخل بکشتی کرده به

بريك واتر میبندند رفته الحق حیرت بر حیرت افزود . از آن بعد بمنزل خود برگشته کپتن تنكك و مستر کودوین را وعده شام خواسته آنها بمنزل بنده آمده شام خوردند . بعد از شام آنها بمنزل خود رفته . و در آن چند روز نوع مهمان نوازی و محبتی که از کپتن نسبت به بنده روی داد بینهایت مرا ممنون کرد . آفرین بر جوانمردی و آدمیت او باد .

در روز جمعه سیزدهم شعبان مطابق پنجم جون دو ساعت قبل از ظهر از پلیموث سوار و عازم باشارتن گردیده دو ساعت از ظهر گذشته وارد بآجا گردیده و دوستان را دیدن کرده و شام خورده .

روز شنبه ۱۴ بعد از نهار بتماشای اشبارتن رفته . قصبه کوچکی و بازار و دكا كین داشت . و کلیسای بزرگی دارد . اهالی شهر بتوسط مس سیرا متكفل احوال اطفال فقرامی شوند . باین نحو که مس لیزا بت ابراهیم دختر وسطی مستر ابراهیم همتمی گذاشته اطفال فقرار را جمع کرده در روزهای یکشنبه دختران نجبا با مشارالیها بدرس آنها مشغول میشوند . و اهالی اشبارتن متكفل خوراك آنها می شوند . جمعیت اشبارتن بقدر سه هزار نفر میشود . معدن در حوالی آن بود . مس و روح (۱) و قلع . دو نفر از اهالی اشبارتن را هر دفعه بمشورت خانه می فرستند . و بالفعل ارباب مشورت موقوف شده یعنی در هر دفعه که ارباب مشورت را اختیار کنند مدت هفت سال آنها از جمله وکلای ولایت خود هستند . بعد از انقضای مدت هفت سال آنها را از خدمت مزبور اخراج و مجدداً اشخاص چند خواهد نوشت . خلاصه بالفعل در صد اهالی مشورتخانه هستند . بعد از ملاحظه شهر مزبور مراجعت بمنزل خود نموده . شب درجایی مهمان مستر تا کوکی (۲) شده اونیز بامورات شرعی ولایتی است بوده (۳) بعد از صحبت بخانه برگشته .

روز یکشنبه ۱۵ بکلیسا رفته و مراجعت کرده و شام کرده مستر کتلینس (۴) نام کشیش یکی از کلیسا (۵) بنده را وعده خواسته که بهر اه را بربت ابراهیم رفته باشم .

۱- روی .

۲- ؟

۳- بامور شرعی ولایت مشغول بوده است .

۴- از این شخص در جای دیگر بنام مستر کیتسن یاد شده است .

۵- کلیساها .

روز دوشنبه ۱۶ اهالی اشبارتن ، جوانان و پیران ، مرد و زن ، شامی درست کرده در کنار رودخانه دارت سه میلی فاصله اشبارتن رفته سی نفر مرد و زن در شام حاضر شده بعد از شام دختران صاحب صوت با جوانان خوش آواز ، با آواز حزین دل حضار را از دست برده . بعد از ساعتی گردش کرده هنگام غروب جای خورده و از آن پس بند موسیقی حاضر کرده بودند . موافق قاعده اینولا دختران و پسران برقص مشغول گردیده . بعد از آن مجموع با موسیقی و بند عشرت کنان داخل باشبارتن گردیده .

روز سه شنبه هفدهم مطابق نهم جون بدیدن مستر کیتسن رفته شخصی است شوهر خواهر مستر ابراهیم کشیش یکی از کلیسا است و املاک (۱) بسیاری داشت و مشغول بزراعت است به همراه مس فتنی ابراهیم دختری است عاقل و خوش رفتار و بزرگ و صاحب فهم و کمال الحق در آن روز بنده توانستم زیاده امتحان مدرک دختران انگریزی را کنم . الحق در هر مقوله که دم زنم او را کامل و آگاه دیدم . بعد از ملاقات مستر کیتسن و صرف نهار سوار با سب شده با پسران او و خود او بگردش رفته . اولاً بدیدن معدن سنگ مرمر و از آن پس بتفرج کناره دریارفته . در کناره دریادرمیانه دره ده کوچکی مسمی بتارکی ساخته اند . خانه ها در نهایت خوبی . لنگر گاه خوبی دارد . مردمان انگلند از شهرها هنگام تابستان باینجا آمده بسر میبرند . اینجا را مدت سی سال است که ساخته اند . بعد از ملاحظه آنجا بفاصله دومیلی خانه ایست که او را تارابی میگویند . اساس ملوکانه ساخته اند . یکی از نجباء آنجا بمذهب روما کتلیک در اینجا میماند . کمتر از خانه نجبا را باین نهج دیده ام . بعد از ملاحظه آنجا بخانه مستر کپتن برگشته شام خورده بعد از آن به همراه مس فتنی و مستر رابرت مراجعت بمنزل خود نموده . روزانه دیگر در آنجا مانده .

روز پنجشنبه ۱۹ مطابق یازدهم جون هنگام ظهر چاشت کرده دو ساعت از ظهر گذشته وداع ازدوستان نموده لیکن از نوع مهمان نوازی و غریب نوازی و محبت و خوش رفتاری و مهربانی اهالی مستر ابراهیم بی نهایت بنده را ممنون داشت . طرفه تر اینکه مجموع آن قبیله را گریه دست داده سبحان الله اختلاف مذهب یکجا ، مغایرت طریقه سویی ، و منافات ولایتی از سمتی مع هذا

نوعی گریه بر اهالی خانه صغیراً او کبیراً دست داد که بنده تابحال چنین متأثر نشده بودم و حیران گردیدم که اینگونه الفت از کجا پیدا شد. بادلای پردرد و خاطر پریشان از آنها وداع حاصل و عازم بایکستر گردیده نیمساعت توقف و از آن پس با مستر رابرت ابراهیم وداع کرده عازم بلندن گردیده و روز دیگر که دوازدهم جون بود در ساعت هفت وارد بلندن گردیده و شروع بتحصول نموده .

روز سه شنبه بیست و چهارم شهر شعبان مطابق شانزدهم

جون بدیدن سرکور اوزلی رفته بعد از مکالمه گفتند که بدیدن کرنل داری رفتی گفتم نه فردا میروم. روز دیگر بدیدن مشارالیه رفته اظهار کدورتی فرموده بعد از استفسار متمسک بمعاذیر شده. اگر چه مقصد عمده ایشان این بود که سبب چه است که بنده با سرکور اوزلی ارادت می دارم و همیشه منتهای سعی او اینکه ماها بنزدیک سرکور اوزلی نرویم. بسبب اینکه شاید سرکور اوزلی مدخل کار ما شود و او را وجودی معطل فرض کنیم و دولت انگریز مواجبی که همیشه منظور اوست که ازین پرتوت (۱) باورسد دیگر نرسد. و گویا باین ملاحظه بود که بعد از ورود ما بلندن از قول سرکور اوزلی چنین مذکور ساخت که سرکور اوزلی میگوید نام اهالی ایران در نزد من میاور و ما هم نیز نزدیک سرکور اوزلی نرفتیم. بعد از هشت ماه شنیده بود که بنده شرحی بسا و نوشتام مجدداً بمیرزا جعفر مهندس گفته بود که بدیدن سرکور اوزلی رفتم و طلب حمایتی از او نمودم که در کار اطفال ایرانی سعی کند جواب گفته که من درباره آنها زحمت بخود نمیدهم. و چون بنده اینمطلب را شنیدم باز نزدیک بمشارالیه رفتم. درین اوقات چون اظهار مهربانی از سرکور اوزلی دیده ایم، کرنلی داری از اینمعنی متغیر است و متمسک بمعاذیر گشته اینگونه مطالب را با او اظهار نکردم. لیکن گفتم سبب چه چیز است که اظهار بیدماغی میکنند. گفتند چرا مصلحت از سرکور اوزلی کردی و بمن اظهار نکردی. گفتم خواستم اورا شاهد گیرم که ازین پس نتوانی گله فرمود. گفت من بعد از این کاری با تو ندارم. گفتگوی بسیاری در میان آمده. بالاخره گفتم درین سه ماه و نیم که از مدرسه اکسفورد طلاب بولایت میروند و مطلقاً تحصیلی در آن مدرسه نمی شود در نزد معلم خود مشغول بتحصول میشوم. بعد از اینکه طلاب داخل بمدرسه شوند بنزد شما آمده و هر چه بنا گذارید قبول

دارم. گفتند مرا با توکاری نیست. اگر چه مطلب اورا میدانم چه چیز است لیکن از راه استیصال بکج دار و مریز بقول عوام خدا حافظی گفته مراجعت کردم. و بعد از آن بخاطر م میرسد که درین عرض سه چهار ماه اگر توانم برخی از اوضاع انگلند و ولایت و انتظام ولایت اینجرا بطریقی که در روسیه نوشتم شاید بد نباشد. ولیکن اوضاع این ولایت را نوشتن موقوف بشرح و بسطی است. و در صورتیکه مفصلاً شرحی نویسم (۱) مطلبی دستگیر نمیشود. که میتواند تصور کند که پرنس ریچنت که پادشاه این شهر بالفعل است، یعنی بجز تاج پادشاهی که بر سر اوست همه افعال و احکام ملوکانه او بطریق پادشاه جاری است کوچه (۲) در اکسفر د استریت بنیاد کرده بنام نامی خود. یک نفر استاد صنعت کار، مرد فقیری دکانی دارد در میان کوچه واقع است مدت شش ماه است که هر چه سعی میکنند که دکان اورا داخل بکوچه اندازند قبول نمیکند. اگر فرضاً بالفعل همه سپاه بر سر او جمع شوند نمی توانند بجز (۳) از دست او گیرند. و طرفه اینکه پرنس خود نمی تواند ذره با و ضرر مالی و جانی رساند. ولایتی باین امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی مینامند و در عین آزادی بنوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کلاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندکی اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نموده مورد تنبیه میشوند. نه احدی رایارای انحراف است و در عین آزادی بنوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید بنظام هستند که احدی رایارای مخالفت نیست. مگر اینکه مورد تنبیه شود. در این صورت تفصیلی لازم است. و چون تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده و طریقه شرع و آئین ولایت داری این ولایت را خوانده ام و آنچه استنباط نمودم این ولایات هم مثل سایر ولایات عربستان و غیره مردمان شریره مفسد و خون ریز بوده از چهار صد سال قبل الی حال مردم روی بطریقی نموده اند. بالفعل این را بهتر از همه ممالک ساخته اند و هر یک از پادشاهان بوسیله از وسایل در صد تربیت و ترقی مردم بر آمده اند. و دیگری بعد از آن در انجام و اتمام بنیادیکه پادشاه سابق گذارده بود. برخی از طریقه شرع و آیین ولایتی و مشورتخانه و غیره مینویسم و بعد از

۱- فنویسم.

۲- کوچه ای.

۳- بجز.

آن برخی تعریف لندن را مینویسم که اشخاصی که مطالعه نمایند از آن بهره یاب شوند و چون بهرور دهور این ولایت ترقی یافته بنده را لازم افتاد که بر سبیل اجمال برخی از اول و بنیاد این مملکت را نوشته و آنچه در اینجا روی داده از روی تاریخ انگلند مختصراً قلمی نماید.

واما جزیره برتین بزرگترین جزایر یوروب است . عرض شمالی بخط استوا از پنجاه درجه الی پنجاه و هشت درجه ونیم است که طول آن عبارت از پانصد و پنجاه میل است . و عرض آن سیصد میل است . مساحت ترکیب این جزیره را از روی جهان نمابدون قاعده نشان میدهند باینمعنی که بتدریج هر چه بسمت شمال این جزیره میروند کمتر در وسعت و عرصه این جزیره کشیده بنظر می آورند . برتین منقسم است به انگلند و اسکاتلند و ویلز . سابقاً هر کدام از این سه گونه علاحد (۱) بوده در سال ۱۶۰۳ عیسوی جمش ششم (۲) پادشاه انگلند ولایت انگلند و اسکاتلند را متحد نموده و در تاریخ ۱۱۲۸۶ (۳) ادورد اول پادشاه انگلند ولایت ویلز را ملحق بانگلند نموده و الی حال انگلند و اسکاتلند و ویلز متحد و در تحت پادشاه انگلند میباشد . کیفیت این فقره را مفصلاً قلمی خواهد نمود . مورخین صحیحاً خبری نداده اند که آیا در چه وقت ابتدای سکونت این جزیره شده و اصل اینطایفه بچه نوع تربیت یافته . مگر اینکه هنگامیکه جولینس سیزاکه در ایران اورا قیصر روم می نامند عزیمت تسخیر این جزیره را نموده و بعد از آن بتدریج ولایت مزبور ترقی یافته بالجمله عرض میشود پنجاه و پنجسال قبل از تولد عیسوی جولینس سیزاکه عزیمت تسخیر این جزیره را کرده . در آنوقت مردم اینولایت خانها ازنی و چوب در جنگل و صحاری ساخته تمکن نموده و گله گوسفند و رمه بسیاری داشته . نه شهری و خانه داشته و نه علم و آدابی یافته . مثل بهایم اوقاتی میگذازیدند . رخوت هم نداشته بلکه در آنوقت قاعده نبوده است که رخوت پوشند . بدن خود

۱- علیحده .

۲- جمش ششم پادشاه اسکاتلند که بنام جمش اول پادشاه انگلستان براریکه سلطنت کشور اخیر ترکیه زد سی و هفت ساله بود و هیکی تقریباً مضحک داشت . تاریخ انگلستان بقلم آندره موروا

۱۲۸۶-۳

را رنگ نموده که قرمز شود و موی سر آنها بحدی دراز بوده که بعقب آنها آویخته و ریش خود را تراشیده و سبل خود را گذارده. اسلحه آنها شمشیر و سپر و زلق بوده و در نهایت بی رحمی و بی مروتی همیشه در صدد جدال و منازعه با یکدیگر بوده و بسبب نفاق و ناخوشی باهم، هم قیصر روم دست بر آنها یافته آنها را مسخر نموده طریقه تسخیر اینولا اینکه قیصر روم بعد از تسخیر فرانسه اطلاع از پریشانی این جزیره بهم رسانیده عزیمت اینولا را نموده از فرانسه وارد بانگلند گردیده و از طرف اهالی انگلند بمقاومه و مجادله او قیام نموده لیکن بعلت بی نظامی و عدم استقامت مغلوب نموده لیکن سپاه قیصر چندان توقف در جزیره مزبور نه نموده (۱) مراجعت بفرانسه کرده در سال دیگر نیز سپاهی عظیم بر سر این آورده و چند دفعه مجادله فیما بین سپاه قیصر و اهالی آنولایت واقع و بالاخره جزیره مزبور را مسخر و حاکمی بر سر آنها تعیین (۲) کرده و چون مذهب همه این جزیره بت پرست بلکه بیدین بوده شصت سال بعد از فوت حضرت عیسی مذهب عیسوی در آن جزیره شیوع یافته و همه بتدریج بمذهب مذکور داخل شده و هر کدام از بزرگان روم کردی از انگلند گرفته بعلاوه حاکمی از خود بر سر جزیره مزبور گذارده مدتها در تحت روم بوده الی تاریخ ۴۳۶ عیسوی چون اغتشاشی در دولت روم بهم رسیده و دولت روم جزیره مزبور را بدست خود انگریزی گذارده و خود بروم کشته (۳) در سال ۴۴۹ عیسوی واریکترن پادشاه جزیره انگلند منازعه وجدالی با پادشاه اسکاتلند داشته و از تعدی او بجان رسیده استمداد از دولت سکسان نموده و دولت سکسان سپاهی معدود در تحت هارسه و دونفرار جنرالان سکسانیه بانگلند فرستاده که بحمايت انگریزی کوشند و چون جنرالان مزبور وارد بانگلند شده ولایت مزبور را پر محصول بنظر آورده بجای اینکه دست تصرف غیر را کوتاه کنند خود دندان طمع بولایت مزبور فرو کرده در صدد تصرف جزیره مزبور برآمده و از سویی اهالی اینولا اطلاع از مکنون ضمیر آنها یافته بنار ابناء خوشی با آنها گذارده لیکن برخی از ولایت انگلند را بحیطه تصرف در آورده و نزاع فیما بین آنها باقی

۱ - نموده

۲ - تعیین

۳ - برگشته ؟

مانده. ارثر (۱) پادشاه انگلند دوازده دفعه سپاه بر سر سکا سانیه کشیده و هر دفعه آنها را شکست داده لیکن بتواتر سپاه سکا سانیه از ولایت آنها بانگلند آمده چنانچه در سال ۶۸۵ عیسوی بکلی سپاه انگریز مغلوب و بعضی بیعت و اقرار بحکومت سکا سانیه کرده و برخی بسمت و یاز فرار نموده و بعد از آن طایفه سکا سانیه ولایت مزبور را منقسم بهفت قسم کرده هر قسمی را در تحت یک نفر از بزرگان سکا سانیه گذاشته همه را مسمی بهترکی نموده و چون دولت انگلند بکلی در تصرف سکا سانیه افتاده و هر کدام از بزرگان هفت گانه بحکمرانی سرحدی معین مشغول بوده که در معنی جزیره مزبور ملوک الطوائف گشته. لیکن در میانه خود سکا سانیه مجادله واقع هر کدام در پی تخریب دیگری بر آمده و بمنازعه یکدیگر برخاسته مدت ها نزاع در میانه آنها بر پا بوده بالاخره بتاریخ ۸۲۷ عیسوی اکبریت نام یکی از بزرگان هفت گانه سکا سانیه ساویرین را مغلوب و خود مستقل و همه جزیره مزبور در حیطه تصرف آورده و خود را بنام پادشاهی مسمی کرده و مدت پنج سال تمام پادشاه انگلند بوده در سال ۸۳۲ عیسوی سپاهی از دن مرک مشعر برسی و پنج کشتی بانگلند آمده که جزیره مزبور را مستخر کنند. بعد از ورود آنها بانگلند اکبریت سپاهی جمع آوری و بر سر آنها تاخته مجادله عظیمی واقع بالاخره سپاه دن مرک را شکست داده و از انگلند برون کرده چند دفعه دیگر نیز اراده تسخیر جزیره مزبور را کرده بی نیل مرام مراجعت نموده در سال ۸۳۷ عیسوی اکبریت فوت شده پسر او مسمی به اثل وولف (۲) بجای پدر نشسته اول قاعده که اثل وولف گذارده که الی حال قاعده مزبور را در همه انگلند مجری میدارند این است که محصول کل زراعت هر چه شود ده یک آن محصول متعلق بکشیشان باشد، مدت ها اثل وولف در مجادله با سپاه و نیز که که هر ساله بتاراج و تاخت انگلند آمده و بتدریج ولایت انگلند را مستخر نموده الی هنگامیکه آلفرید که او را آلفرید بزرگ میگویند که او بکلی سپاه و نیز را از انگلند بیرون کرده است لاینقطع میانه و نیز و انگریز جدال بوده چون الفرید یکی از سلاطین بزرگ انگلند بوده بلکه سبب احیای همه انگریز گردیده و نام نیک او همیشه در السنه و افواه مشهور است لهذا لازم افتاد که برخی از احوال

۱- آرثر (آرتوریوس)

۲- Aethelwulf

او را قلمی نماید :

آلفریدنبیره اکبرت است. تولد آن در تاریخ ۸۴۹ عیسوی واقع گردیده. در هنگام سلطنت برادر خود بکرات جنگها با سپاه و نیز کرده و اظهار دلاوری و مردانگی و شجاعت نموده و همیشه جوهر ذاتی و بزرگی خود را در هر يك از جدال بعرضه ظهور رسانیده تا اینکه برادر او ائلیر بر که پادشاه انگلند بوده در جنگ با و نیز بتاريخ ۸۷۱ عیسوی مقتول شده و آلفرید بجای برادر پادشاه انگلند شده سن او بیست و دو سال بوده و چون خود را محاط بسپاه و نیز دیده مدتها در نهایت جلالت بمحاربه سپاه دشمن کوشیده بود. بالفعل بقدر حال در صدد مقاومت و مقابله برآمده بالاخره بعلت آنکه سپاه او را ترك کرده، در نهایت اضطراب و پریشانی لباس بزرگی و جبروت را بکنار گذاشته و لباس محقر پوشیده در خانه یکی از شبانان بسر برده بعد از مدتی بجزیره کوچکی از محال لمرست (۱) رفته و قلعه کوچکی ساخته عیال و اقارب (۲) خود را با چند نفر از نوکران خود بآنجا برده مدت یکسال بدینمنوال در قلعه مزبور بسر برده (۳) در این ضمن خبری با و میرسد که برخی از رعایای او یاغی از سپاه و نیز گردیده و سرداران آنها را مقتول نموده. فوراً شرحی بر عیای مزبور نوشته آنها را از حقیقت احوال خود آگاهی داده و مکان و مأوای خود را بآنها نموده و آنها را احضار بنزد خود نموده بعد از اینکه رعایای مزبور بنزد او حاضر شده بآنها مشورت نموده که بچه نوع از درمجا دله با سپاه و نیز برآمده بالاخره مصلحت در این می بینند که یکنفر جاسوس باردوی و نیز رفته خبری از اوضاع آنها گیرد. و از آن پس قراری بکار دشمن دهند. آلفرید خود را بلباسی ملبس نموده که در آن عصر مهربان پوشیدند. کمانچه در دست گرفته داخل باردوی و نیز گردیده در هر جا و مکان به ساز زدن

۱- :

۲- نزدیکان .

۳- آلفرد ناچار گردید تقریباً تنها بجزیره آتنلی بگریزد و در آنجا بیاری همراهان خود بساختن دژ کوچکی در مردابها پرداخت نزدیک این محل در قرن هفدهم جواهر زیبائی از مینا و طلا و بلور از زیر خاک کشف گردید که روی آن نوشته بود : Alfred mec Hehtgewyr can (یعنی : آلفرد مرا طرح کرد)

« تاریخ انگلستان تألیف آندره موروا . »

مشغول گشته . بالاخره صوت کمانچه اومستحسن و مقبول خاص و عوام گردیده اورا بنزد پادشاه و نیز برده و پادشاه را از ساز او خوش آمده وجهی باوداده . چند روزی در اردوی آنها بسر برده ملاحظه اردوی و اوضاع دشمن را نموده مراجعت بنزد یاران نموده همه را آگاهی میدهد که سپاه مزبور شبها بعشرت میگذرانند . بغفلت مطلقاً هراسی از کسی در دل آنها نیست و در نهایت بی احتیاطی بلهو و لعب گرفتارند . بالجمله متفقاً صلاح در این دیده که در شبی یکدفعه بر سر آنها تازند چنانچه جمعیت عظیمی بر پا کرده متفق و مهمل گشته که در یکشب مسلح و مکمل بر سر آنها تاخت آورند . در جای معهود در یک شب یکدفعه بدون خبر بر سر سپاه و نیز حمله ور گردیده و آنها را شکست داده و قتل معقولی از آنها نموده بعضی گریخته و بعضی اظهار اطاعت بالفرید نموده و از آن پس الفرید با آنها شرط کرده که هر کدام در هر یک از ولایت انگلند خواسته باشند توقف نمایند . لیکن هیچکدام مأذون نیستند که بعد از این سپاهی از و نیز باین ولایت آورند . بعد از معاهده چند قطع مخاصمه نموده لیکن سپاه و نیز بعهد خود وفا نکرده چنانچه در سال ۸۸۴ عیسوی جمعی از سپاه و نیز بانگلند آمده و به تسخیر انگلند همتی گماشته . قلعه را محاصره کرده . الفرید سپاهی جمع آوری کرده و با آنها جدال کرده آنها را مغلوب و فرار (۱) نموده و اول دفعه که بنای ساختن کشتی جنگ شده بتوسط الفریده بوده . کشتیان جنگی ساخته . سپاهی معدود فراهم آورده و بنادر و شهرهای کنار دریا را سنگرات و قلعجات ساخته که محفوظ از هجوم سپاه دشمن ماند . و سایر شهرهای ولایتی را بند و بست نموده از برای هر کدام قلعه و بروج و سنگر ساخته و شهر لندن را که سالها در حیطه و نیز بوده از آنها پس گرفته . دیوار و بروج مضبوطی برای آن ساخته و جمعی از اهالی و نیز که در این ولایت پیریشان شده هر کدام بطرفی رفته جمع نموده و با همه آنها شروط چند کرده که در صورتیکه مثل سایر رعایا مشغول بشغلی شده بعینه بطریق سایر رعایا عمل نموده و آنها اقرار و عهد کرده که سر در ربه اطاعت او گذارند . چون سپاه دنمرک لذت سلطنت انگلند را یافته بعد از چند سال بتسخیر فرانسه برخاسته و از آنجا دو بست و پنجاه کشتی جنگی با سپاهی معدود بر سر انگلند آورده در کنار کمند که یکی از بنادر انگلند است لنکرانداخته . هشتاد کشتی جنگی

خود را داخل برود تمز نموده . رود تمز از کنار لندن می گذرد . و چون قبل از ورود کشتیان مزبور الفرید از هر قبیله از قبایل متوقفین انگلند ضامنی گرفته و یک نفر گروی باو داده و عهد کرده که هیچکدام از آنها ملحق بسپاه و نیز نشوند و خود با سپاهی عظیم در میانۀ دولشکر که یکی در رود تمز و دیگری در کمند بودند منزل گزین و راه تلاقی دوسپاه مزبور را قطع کرده در این بین اهالی و نیز متوقف انگلند با وجود معاهده و دادن گروی عهد خود را شکسته داخل بکشتیان شده ملحق بسپاه و نیز شده و از آن پس سپاه مزبور بعزم تسخیر قلعه اکستر بر خواسته قلعه مزبور را محاصره و حول و حوش و دهات او را تاراج نموده . الفرید از طغیان آنها اطلاع یافته فوراً با سپاهی بر سر طاغیان مزبور رفته قبل از ورود او خبر میرسد که سپاه و نیز شهر اکستر را مسخر نموده اند . بعد از این که الفرید وارد باکستر شده در خارج شهر اردوی او فرو آمده شهر مزبور را که بتصرف سپاه دنمرک بوده محاصره کرده بعلت عدم آذوقه ، قلیل وقتی سپاه و نیز از گرسنگی بجان رسیده یک دفعه از شهر بیرون آمده حمله بسپاه الفرید کرده اگر چه جمع کثیری از سپاه الفرید بقتل رسانید لیکن بالاخره الفرید غالب گشته برخی از و نیز را مقتول و بعضی ملحق بسپاه خود بطریق فرار گردیده . در آنوقت سپاه و نیز در ایسکس توقف داشته . یکی از جنرالان و نیز مسمی بهلف باجمعی کثیر در اطراف یارتمبرلند رفته ولایت مزبور را خراب نموده و اموال آنها را بتاراج و یغما برده و شهر چستر که قریب بولیز است مسخر کرده یکسال در آنجا توقف کرده و از آن پس داخل بکشتی جنگی شده و از رود تمز ملحق بسپاهی که در کناره تمز نزدیک بلندن توقف داشتند شده مردم را مانع ' نرزد گردیده و بکرات بعزم تسخیر لندن همت گماشته بی نیل مقصود شکست خورده بر می شکند (۱) و الفرید با سپاهی در آن حوالی توقف و بجدال آنها مشغول گردیده و هنگام محصول و خرمن ، الفرید با سپاه خود در کناره محصول توقف کرده سپاه و نیز مانع از خرابی محصول گشته و الفرید بجهت دفع سپاه مزبور تدبیری نموده چون سپاه و نیز مطلقاً در رود توقف داشته یعنی کشتیان آنها در رود مزبور لنگر انداخته آب رود مزبور را از چنده جا بریده بسمت دیگر گردانیده چنانچه رود مزبور خشک شده کشتیان آنها در گل

نشسته و از آن پس سپاه و نیز مجبوراً کشتیان خود را گذارده فرار نموده و اهالی لندن کشتیان آنها را گرفته برخی را سوزانیده و بعضی را بتصرف خود درآورده و سپاه و نیز را بکلی منهدم و پیریشان ساخته بعد از این وقایعات (۱) مدت سه سال الفرید بحکومت انگلند بدون جدال مشغول گشته در این مدت بسا ابنیه خیر و قواعد و قوانین گذارده که بالفعل همه آنها در میان مردم جاریست و نام نیک او درالسنه و افواه مشهور خاص و عام است. بلکه مردم انگلند مثل پرستش او را می کنند. چنانکه مورخین نوشته اند که یکی از شجاع ترین و داناترین و خوبترین پادشاه فرنگستان است. برخی از ابنیه و قواعدیکه او بنا گذارده است قلمی می شود: احکام شرعیه و طریقه مملکت داری که او نوشته بالفعل در دست مردم است. و مردم با آنها (۲) عمل کرده و می کنند. و از جمله ابنیه دیگر اینکه بزرگ زادگان را ترغیب بتحصیل کرده و قاعده او اینکه اشخاص مجرمین و مقصرین را که بمعرض امتحان آورده دوازده نفر را منتخب نموده که اولاً بحقیقت تقصیر او رسیده بهر قسم آنها صلاح در تنبیه آن دانند قاضی حکم به تنبیه آنها نماید و آن طریقه بالفعل در میان مردم جاریست. این طریقه را امتحان جوری می گویند. و دیگر اینکه ولایت انگلند منقسم بچند قسم نموده و هر قسمی را بسه پارچه تقسیم کرده و هر قسمی را در تحت یک نفر کدخدا و بزرگ گذارده که مجموع آنها در نهایت آرام بدون تعدی و بحکم احدی عمر خود را گذرانند و هر قسمی از ولایت را بتصرف یک نفر از بزرگان داده و بجهة هر کدام نایبی قرارداده که او را ریومی گفتند و بالفعل آن منصب را شریف کونتی می گویند و باندک وقتی ولایت بآن حرج و مرج (۳) را انتظام معقولی داده بحدی که الی حال از روی نظام و قواعد او عمل می کنند. برخی در (۴) اعمال و صفات آن عرض میشود: الفرید پادشاهی در نهایت اخلاق و دلاوری و شجاعت و بزرگ منشی و کوچک دلی. هرگز کسی او را متغیر ندیده و در نهایت سکونت و آرام و خوش خوی بوده. بادوستان بطریق مروت و محبت بوده و عدل و انصاف او بادوست و دشمن بی تفاوت.

۱- وقایع.

۲- بآنها.

۳- هرج و مرج.

۴- از؟

و هرگز اوقات خود را بی مصرف صرف نکرده چنانچه اوقات خود را منقسم به قسم نموده قسمی خواب و استراحت و خوراک و قسمی تحصیل علوم و قسمی بانتظام امور مملکت پرداخته . و چون ساعت در آنوقت نساخته بودند که ساعات عمر او منقسم شود شش شمع ساخته که هر کدام چهار ساعت بسوزد و آدمها معین کرده که علی الدوام متوجه شموع مزبور بوده و چون هنگام وزیدن باد شمعهای مزبور بیشتر سوخته سبب اختلاف ساعات می شد فانوسی اختراع کرده محفوظ از باد وزیدن گردیده و از آنوقت اختراع فانوس در اینولا شده و چون هنگام پادشاهی او مردم بی سواد بوده باین معنی که یکنفر که زبان لاتین را داند در ایام سلطنت او نبوده باین سبب مدرسه در اکسفرد بنیاد کرده که الی حال مدارس دیگر ملحق بآن شده مردم در تحصیل مشغول هستند و معلمین چند از سایر فرنگ باینولا آورده در صدد تربیت ارباب علوم و اصناف و صنایع برآمده یک دفعه مردم انگلند را از ورطه ضلالت و جهالت بعرصه فراست و آگاهی کشیده از جمله تصانیف آن اینکه کتاب بزرگی در قواعد و قوانین سکسانیه نوشته و کتابی دیگر در طالع عقلا و و پادشاهان و ملاحظات دیگر نوشته و کتابی دیگر در استهنای حاکمان شرعی که حکم بناحق کنند و مخالفت بآنها نوشته و کتابی لاتین دیگر یک نوشته . در آخر عمر خود زبور حضرت داود را ترجمه کرده و قبل از اتمام او فوت او در رسیده . بعد از بیست و هشت سال حکمرانی بآن همه زحمت فوت او در رسیده بتاریخ ۹۵۵ (۱) عیسوی . پنجاه سال عمر داشته . بعد از بیست و هشت سال پادشاهی با آن همه زحمات وفات یافته .

در تاریخ ۹۵۵ (۲) ادورد پسر الفرید بتخت شاهی بجای پدر نشسته . اول مدرسه کمبرج که بالفعل هم چشمی با کسفرد می کند در نهایت خوبی و پاکیزگی ساخته اند . جمعی کثیر از طلاب در آن مشغول بتحصیل بوده و بالفعل می باشند . کیفیت آنرا خواهم نوشت . و بیشتر اوقات ادورد با طایفه و نیز مصروف بجنگ و جدل شده و بعد از آن فوت شده در تاریخ ۹۲۵ اثلتن (۳) پسر ادورد بتخت شاهی نشسته شانزده سال پادشاهی کرده و بیشتر اوقات او مصروف بجدا لیا و نیز شده

از جمله اینیه که او بنیاد کرده و سبب دولت مردم شده اینکه حکمی صدور نموده و جاری کرده که هر يك از تجاران انگریزی که سه دفعه سفر دریا کرده و بسایر بلاد تجارت کرده در دفعه ثالث اورا مفتخر بمنصبی از مناصب نموده و نام در دفتر بزرگان نویسند . باین واسطه بیشتر از تجار بنای معامله با سایر ولایات گذارده تجارت معقولی در انگلند بنا شده . از هر طرف تنخواه باینولا آورده و از اینجا بجای دیگر فرستاده و مردم در نهایت خوبی و رفاهیت و بترقی نهاده و فوت او در رسیده .

بتاریخ ۹۴۱ عیسوی اثلتن فوت شده اوسنه برادر او بتخت نشسته نیز . علی الاتصال پریشان احوال ازدست تاخت و تاراج و نیز گشته . شش سال پادشاهی کرده در بیست و نه سالگی در میان اوطاق خود اورا شخصی مسمی بدلی الف بضرب خنجر کشته و بعد از آن برادر او بجای او نشسته .

بتاریخ ۹۴۷ عیسوی ادرد بتخت نشسته . بسن بیست و سه سالگی بوده و چون اهالی دنمرک که ساکن این ولایت بودند هر وقت که هر کدام از پادشاهان فوت شده بازاری آشفته دیده بنای طغیان گذارده که خود حکومت انگلند را متصرف شوند و بعد از اینکه پادشاه جدیدی جمعی از آنها را تنبیه کرده مابقی آرامی گرفته تا اینکه پادشاه مزبور فوت شده ایضاً بنارا بهنگامه جویی گذارده در هنگامیکه ادرد بتخت آمده نیز طایفه و نیز بقاعده معهود خود بنارا بغوغا و شورش گذارده ادرد سپاهی عظیم فراهم آورده و در هر يك از شهرهای انگلند حاکمی با سپاهی معدود تعیین کرده و قلعهجات و سنگرات چند از برای آنها ساخته و حکم با آنها داده که در هر يك از بلاد انگلند که طایفه مزبوره بنای طغیان و سرکشی گذارده آنها را سیاست کنند . ادرد مردی بوده مقدس یعنی بنا بمذهب کتالیک یکی از بزرگان کلیسا مسمی بدانستن در کلیسا و عظمی کرده که کشیشان انگلند موافق مذهب کتالیک باید عروسی نکرده یعنی در مدت عمره مجرد و تعلق بلذات دنیوی نداشته باشند . ادرد حکم او را کالو حی المنزل دانسته حکمی جاری کرده که کشیشان مزبور ترك نکاح کرده موافق صوابدید دانستن عمل کنند . و بعد از آن دانستن رسوخی در مزاج ادرد کرده بهدیکه مدخلیت تامی در امورات ملکی نموده اورا خزانه دار خود ساخته . مدت نه سال ادرد پادشاهی کرده و فوت شده در تاریخ ۹۵۵ ادوی برادر ادرد بتخت شاهی آمده . هفده

ساله بوده . در هنگام حکومت او او امریکه قابل تذکار باشد در تاریخ انگلند این است که دختری عموزاده اومسمی به بالکیوا در نهایت صباحت و ملاحت بوده ادوی را میلی تام بمشارالیهها بهمرسیده و چون موافق مذهب کتالیک منسوبان را نباید بعقد خود درآورند دانستن ادوی را مانع از میلان او و اراده مناکحت با او نموده . از سوئی میلان خاطر او را زور آورده قبول قول دانستن را نکرده . و در روزیکه مردم بشکرانه تاج گذاری او بعیش و عشرت مشغول بوده دانستن دربارگاه ادوی را ندیده ، داخل بحرم او گشته . او را در منزل مادر بالکیوا دیده گریبان او را گرفته کشان کشان در نهایت خفت بهارگاه آورده و متهم می کند که اراده بخلاف شرع می کند . روز دیگر ادوی دانستن را بمحاسبه ولایتی طلبیده که سالها خزانه دار پدر او بوده . او را در پای حساب آورده و چون مشاورالیه از حساب عاجز شده ترك ولایت را کرده و بعد از آن ادوی عموزاده خود را بعقد در آورده . چون در آنوقت مذهب همه انگریز کتالیک بوده از سوئی مردم را تنفر از عروسی ادوی که خلاف آنها بوده بهم رسیده و از جانبی بعلت اینکه دانستن را مثلث ستایش می کرده و چون مشاورالیه را اخراج بلد کرده نیز سبب تکدر آنها گشته ارچ بیشاب کمتر بری بزرگ همه کشیشان انگلند الکیوا زن ادوی را از حرم او بزور کشیده جبراً بایرلند فرستاده صورت مشاورالیهها را داغ کرده فقیره مظلومه مذکوره بعله اینکه زیاده از حد میلی بادوی داشته مخفی از مردم بلندن آمده ارچ بیشاب مزبور از اینمعنی اطلاع یافته جمعی از سالدات را بعقب مشاورالیهها فرستاده . او را دستگیر و در نهایت بيمروتی و بیرحمی بقتل رسانیده . و از سوئی دانستن بانگلند آمده و برادر او ادکر را بروی او کشیده ادکر (۱) بعلت اطلاع از فوت زن خود و زیادی غم و اندوه فوت یافته . بسا کسانیکه باین بدی اعتقاد مردم مورد سیاست گردیده اللهم احفظ . بتاريخ ۹۵۹ ادکر بتخت شاهی آمده و در عهد شاهی ادکر نوعی انتظامی در انگلند یافته که نه احدی از خارج ولایت تواند هجوم بولایت مزبور نموده و نه کسی در ولایت تواند در صدد طغیان و بلوا گردد . چنانچه جمعی سپاه در ولایت انگلند معین گشته که سپاه اسکا تلند را مانع از دخول و تاراج باین ولایت نموده و کشتی جنگی چند بجهت محافظت دریا معین کرده که از هر سو بمحارست جزیره مزبور اجتهاد نموده

و همیشه در دوره انگلند گردش کرده که کسی غریب را مانع ازدخول شوند . و اهالی غربا و اهل صنعت صنایع چند باین ولایت آورده شیوع داده و قواعد و قوانینی که بجهة مملکت مصرف داشته باین ولایت آورده . از جمله اینها این که گرگ بسیاری در این جزیره با ضرار گوسفندان کوشیده بجهة دفع آنها همیشه بشکار گرگ رفته نسل آنها را منقطع کرده و از آن پس مسموع می شود که درویلز گرگ بسیاری است قراری میدهد که هر کس يك سر گرگ آورد فلان مبلغ را میدهند . بعد از این که چنین قاعده گذارده هر چه گرگ در آن ولایت بوده مجموع را کشته چنانکه مطلقاً گرگ یافت نشده بالفعل در این جزیره گرگ یافت نمی شود . در این وقت فوت او در رسیده و بعد از آن پسر او ادگر (۱) بتخت نشسته .

بتاریخ ۹۷۱ عیسوی ادورد اول پسر ادگر مسمی بشاهی شده مدت چهار سال بحکومت انگلند مشغول بوده . آدم خلیق خوش خلق کم آزاری بوده . در روزی بعد از شکار بدیدن الفریدا مادر ثانی خود رفته . در حوالی خانه الفرید خواش آبی میکند نوکر الفرید آبی آورده هنگام نوشیدن آب نوکر مزبور خنجرى به پهلوی او زده از جریان خون او را غشی دست داده از اسب سرازیر کرده پای او در حلقه رکاب مانده اسب دوان دوان او را هلاک کرده . گویند الفرید نوکر خود را اغوی کشتن پادشاه کرده بود که پسر خود مشارالیها بجای او بتخت نشیند .

بتاریخ ۹۷۵ ایثلر بر برادر او بتخت آمده و چون مشارالیه مردی ضعیف العقل و بی قابلیت بوده دولت و نیز سپاهی بر سر انگلند آورده سپاه مزبور در تحت سوین بزرگ بوده و از جانب انگلند دوک مرشا ب جنگ آنها رفته سپاه او با او شکست خورده . مدتها انگریز سعی در اخراج و نیز کرده و سعی آنها باطل روز بروز قوت و نیز زیاد شده بالاخره دولت و نیز همه انگلند را بحیطه تصرف در آورده چنانچه از قرار تاریخ انگلند سوین مزبور بتخت آمده بتاریخ ۱۰۱۳ عیسوی سوین پادشاه دنمرک در انگلند ادعای شاهی کرده . جزیره مزبور را بتصرف خود در آورده مدت یکماه و نیم از آن پس سوین مزبور وفات یافته و بزرگان انگلند شرحی بایثلر بر نوشته او را استدعا نموده که مراجعت بانگلند کرده . بعد از مراجعت بنای بی تدبیری و جهالت گذارده چنانچه مردم ازده کاید

ظلم او بجان رسیده بتاريخ ۱۰۱۶ عیسوی کنوت پسر سوین پادشاه دنمرک با سپاهی عظیم بانگلند آمده و ایشلر برفوت نموده . مدت سی و پنج سال پادشاهی بی مسمی بوده . و بعد از آن ادمند پسر بزرگ ایشلر به تخت شاهی آمده . مردی شجاع و دلیر و قوی هیکل بوده . او را آهن پهلوی می نامند . سابقاً دولت انگریز طالب این شده که او را بحکومت انگلند قرار دهند لیکن وقتی که او بتخت آمده استعداد و توانائی دولت و نیز را نتوانسته که از انگلند قرار دهند لیکن وقتی که او بتخت آمده استعداد و توانائی دولت و نیز را نتوانسته که از انگلند بیرون کند و علی الدوام در مجادله مشغول بوده بالاخره دولت و نیز و بزرگان دولت انگریز هر طرف از جدال آنها به تنگ آمده بنای مصالحه با او گذارده باین نهج که برخی از ولایت انگلند متعلق بادمند بوده و بعضی بسپاه و نیز . باین معنی که ولایات شمالی متعلق بادمند و سمت جنوبی متعلق به کنوت باشد . بعد از طی این مصالحه بفاصله یکماه ادمند با کسفر در فتنه و جمعی او را مقتول نموده . دو پسر و دو دختر از او باقی مانده یکی از دختران ادمند جز اول پادشاه انگلند تولد و از نسل او جارج ثالث پادشاه هذه العصر تولد شده .

بتاریخ ۱۰۳۰ عیسوی اکنوت پادشاه انگلند شده . دو پسر از ادمند باقی مانده هر دورا بدنمرک فرستاده بیبها نه اینکه آنها را تربیت کنند و در مخفی حکمی بر عایا و امینان خود فرستاده که آنها را بقتل رسانند . لیکن دولت دنمرک آنها را بهنگری در نزد پادشاه هنگری فرستاده که در آنجا آنها را تربیت کنند . مردم انگلند را از او خوش و یاراضی از او نموده برخی را که گمان خیانت از آنها میرفت بوسیله (۱) مقتول ساخته وزن ایشلر بر را بمناکحت خود در آورده که مردم را مایل بخود کند . و نیز شرط کرده که بعد از فوت او اطفالی که از زن ایشلر بر باقی مانده بتخت سلطنت نشاند . و در مدت عمر خود فتوحات چند نموده و در آخر عمر در نهایت تقدس و تقوی بقاعده دین مسیحی عمری بسر برده خبرات و مبرات بنزد کشیشان و کلیساها فرستاده روزی بعضی از مزاح گوینان بارگاه او برسبیل تعارف و رسوم دنیا بنای خوش مزاجی و چا پلوسی با او گذارده او را مخاطب خداوند بحر و بر نموده . در حالت این معنی را نه پسندیده بلکه استهزا دانسته فوراً در کنار دریا رفته کرسی خود را گذارده و نشسته . هنگامیکه آب

دریا روی بجزیره نموده فریادی مهیبانه بدریا زده باین سیاق که :
 در آنجا که من پادشاه دریا وصحرا هستم تو که آب دریا هستی باید ایستاده
 نزدیک بکرسی من نیامده و پای خداوند خود را تر نکنی . حضار را بخاطر رسیده
 که او را خبط دماغ بهمرسیده بعد از اینکه آب دریا نزدیک باو آمده و قدمهای
 او را ترک کرده روی خود را بمزاح گویان کرده میگوید مرا سزاواری پادشاهی
 دریا وصحرا نیست . آنکه خداوند دریا وصحراست وقدرت کامله او آب دریا
 را در حرکت می آورد سزاوار است که پادشاه باشد . بعد از آن گویند احدی
 مزاج گویی او را نکرده . مدرت هفت سال حکمرانی انگلند را کرده و بعد از
 آن فوت او در رسیده . سه پسر از او مانده ، سوین و هرالد و هردی . کنوت
 مملکت ناروی را بسوین واگذارده و دنمرک را بهردی کنوت و مملکت انگلند
 را بهرالد واگذارده .

بتاریخ ۱۵۳۷ (۱) عیسوی هرالد بتخت انگلند نشسته معزی الیه مرد
 ظالم و بددل و بدرفتار و بیرحم بوده . فوت او در رسیده و برادر او هردی کنوت
 بحکومت انگلند آمده و احدی مانع او نشده لیکن چندان زیست نکرده .

بتاریخ ۱۵۴۱ (۲) عیسوی فوت او در رسیده . چون وارثی از او بعرصه
 وجود نبوده مجدداً مردم انگلند خواهش پادشاهان قدیم خود که از سلسله جلیله
 سکسانیه بوده اند نموده که یکی از آنها بتخت انگلند آمده حکومت کند .
 ادورد خلف ایشارید را که در نارمندی توقف داشته طلبیده او را بتخت انگلند
 نشانیده و چون منازعه فیما بین یکی از بزرگان انگلند مسمی بارل گاردن و ادورد
 پیدا شده بزرگان انگلند بجهت رفع نزاع دختر ارل گاردن را بمناکحه او
 در آورده منازعه آنها بمصالحه انجامیده ولیکن چندان موافقتی فیما بین ادورد
 و دختر مزبور پیدا نشده چنانکه مجدداً سبب نزاع فیما بین ارل مزبور و ادورد
 شده . سپاهی معدود بر سر ادورد آورده و جدال باو نموده و ادورد او را شکست
 داده و فرار نموده بفرانسه رفته مجدداً سپاهی بر سر انگلند کشیده و ادورد مصلحتاً
 با او مصالحه کرده . بعد از چندی فوت او در رسیده پسر او مسمی بگاردین
 هرالد بجای پدر خود آمده . زیاده از پدر حرص مال دنیا و طمع ریاست داشته

و چون جوانی باستعداد (۱) و قابلیت بوده ، ادورد از او متوهم گشته که بعد از فوت اوشاید هر رالد بتخت سلطنت نشیند . قرارداد کرده که ولیعهدی از برای خود تعیین کند . بنا بر این بعقب برادرزاده خود ادورد که در هنگری توقف داشت جمعی را فرستاده . ادورد اولاد او را از هنگری بانگلند آورده لکین بعد از چند روزی فوت او در رسیده و دل پادشاه ازین معنی شکسته و بملاحظه اینکه ادکر - ایتلدبر برادر زاده اوقابل حکومت نبوده و از جانبی هر رالد در مقابل بوده ناچار شده شرحی بولیم دوک نارمندی نوشته - معزی الیه از منسوبان او بوده که از نارمندی بانگلند آمده و باصرار بلیغ او را طلبیده لیکن مطلقاً مکنونات ضمیر خود را باحدی اظهار نکرده حتی وزیر او اطلاع نداشته که از برای چه مطلب ولیم را احضار کرده است . و درین بین هر رالد مردم انگلند را بکلی مایل خود کرده و باهمه ساخت کرده که بعد از فوت ادورد خود را پادشاه انگلند سازد ولیکن از آمدن ولیم دوک نارمندی و سبب احضار او مطلق اطلاع نداشته و چون دونفر از منسوبان هر رالد در نزد دوک بگرو مانده هر رالد اولاً سعی در آوردن آنها نموده و خود بنارمندی رفته . دوک نارمند از مکنون ضمیر هر رالد اطلاع نداشته در نهایت احترام و عزت باو (۲) رفتار کرده . بعد از چند روزی ولیم باو اظهار میکند که اراده ادورد این است که بعد از او مرا بتخت سلطنت نشاند هر رالد علی الظاهر اظهار بشاشت و خوشنودی کرده و از آن پس ولیم طالب حمایت و کمک از هر رالد شده و مشارالیه معاهده می کند که منتهای خدمتگذاری (۳) را باو کرده و قسم یاد کرده که در هر حال در خدمتگذاری ولیم کوشد . و از آن پس از آنجا خروج کرده و بعد از چندی فوت ادورد رسیده .

بتاریخ ۱۰۶۶ عیسوی هر رالد بتخت پادشاهی نشسته . اگر چه مطلقاً حق بولایت انگلند نداشته لیکن اراج بیشاپ یارک تاج شاهی بر سر او گذارده . مدت قلیل از این مقدمه گذشته که سپاهی عظیم در سیمد و پنجاه کشتی جنگی از دنمرک بتاراج انگلند آمده و هر رالد سپاهی معدود بمقاومت سپاه مزبور آورده تلاقی فیما بین واقع و بعد از مجادله شکست معقولی بسپاه دنمرک داده و آنها را

۱- باستعداد .

۲- با او .

۳- خدمتگزاری .

از انگلند بیرون کرده و در این بین ولیم دوک نارمندی باشی هزار سپاه جنگی به تسخیر انگلند برخاسته و وارد بانگلند شده و از سویی هرالد اطلاع از عزیمت ولیم یافته سپاهی بمقاومت او فراهم آورده که بممانعت ولیم کوشد . اگر چه کارث برادر او اورا مبالغه در ترک جدال نموده قبول نکرده و نصایح او مفید نبفتاد . در حوالی سلیکس بمقابله و مجادله با ولیم کوشیده مقاتله عظیمی فیما بین روی داده و از هر طرف جمع کثیری کشته شده بالاخره ولیم غالب آمده و شکست معقولی سپاه انگریز داده و هرالد و برادر او را مقتول ساخته . در آنوقت انگلند منتقل بولیم نارمندی گردیده (۱) و مجبوراً اهالی انگریز مطیع و منقاد ولیم گردیده اورا ولیم کانکورا میگویند یعنی غالب . لیکن ولیم اول وهله کاری که کرده این بوده که اشخاصی که بمتابعت هرالد بمقاتله او قیام نموده بودند اموالک آنها را متصرف گردیده (۲) و بمتابعت رهایی خود بخشیده و خدشات ولایتی و امورات سلطنت را مفوض با اهالی نارمند نموده و هیچکدام از اهالی انگریز را مأمور بخدمتی ننموده و باین سبب اکثری از مردم از این معنی آزرده خاطر گشته از رفتار و کردار ولیم متنفر گشته و قلعه لندن و سایر سنگرات دیگر این ولایت را خراب کرده یعنی کمتر جایی که میتوانستند حضور و محصور کنند باقی گذارده و سپاه نارمندی رکابی خود را متفرق بولایت انگلند نموده . در هر جا که گمان طغیان از اهالی آنجا میرفت جمعی از سپاه خود را آنجا فرستاده که تمکن نمایند و بعد از آن از برای چند مدتی بجهة سرکشی بولایت خود بنارمندی برگشته و او دو (۳) برادر خود را جای نشیمن خود در انگلند نموده و مادام غیبت او از هر گوشه و کنار اهالی انگلند بنای شکایت و اظهار ناراضامندی نموده و هر قومی بنای یاغی گری و طغیان نموده و مخفیاً اهالی انگریز قرار داده که

۱- در سال ۱۰۸۵ ویلیام فاتح در «گلوستر» تاج بر سر نهاد .

۲- ابتدا خائنین را از اموالشان محروم ساخت- خائنین کسانی بودند که برای هارولد جنگیده بودند .

«تاریخ انگلستان - آندره موروا»

۳- اودو Odo یکی از دو برادر ناتنی ویلیام بود که پس از فتح انگلستان ۴۳۹ پارچه زمین سهم برد . برادر دیگر ویلیام ، رابرت مورتین نام داشت که سهم او از زمینهای تقسیم شده ۷۹۵ پارچه بوده است .

یکدفعه از کمین بسته همه اهالی نارمند را بکشند. و بنای آنها اینکه در روز اول پرهیز کتالیک که روزیست مجموع مسیحیان بدون اسلحه بکلیسا میروند، در آنروز مجموع را مقتول کنند و از اینمعنی جوایسی چند ولیم را خبردار کرده معزی الیه با کمال تعجیل بانگلند آمده قبل از وقت طغیان وارد بلندن شد و مردم عزیمت خود را فسخ کرده و بعد از آن ولیم اهالی انگریز را خاین و دشمن خود شمرده و سبب (۱) اعتقاد او از مردم انگلند شده و عزم خود را جزم کرده که منتهای بدرفتاری را با اهالی انگریز کند. اولاً خراج شاهی را دوماقبل کرده و اینمعنی مورث ناخوشی مردم شده اظهار طغیانی کرده لیکن بعلمت عدم قوت مستدعی بخشش و عفو گشته. بسیاری از مردم از تعدی او رو فرار نموده بولایات بعیده و غریبه رفته از آنجمله جمعی از شاهزاده و بزرگان در اسکاتلند رفته و مالکم پادشاه اسکاتلند آنها را متکفل و همانداری کرده و چون طایفه انگریز علی الظاهر بمقابله سپاه نارمندی نتوانسته که تاب آرند. در جنگلها و دهات مخفی شده هر کدام از اهالی نارمندی را دیده مقتول ساخته بدون اینکه قاتل را بشناسند و چون افسران نارمندی جان خود را در معرض هلاک دیده استدعای رخصت و مراجعت بنارمندی گشته. محال نار ثمرلند کلاً طغیانی کرده. محال مزبور الی حال آباد نشده و اموال بزرگان و نجبا بتاراج رفته و باین سبب نجبا و خانه دان قدیم بفقر و فنا گرفتار گردیده بسا خاندان دربدر گردیده و خارج از عزت و آبرو و دولت گشته. بزرگان رو بضعت نهاده بالاخره در آخر عمر خود ولیم را میل اینکه ولیعهدی بجای خود گذارده که وارث سلطنت او گردد. چهارپسر داشته و چند دختر نیز داشته. رابرت از پدر خود خواهش حکومت نارمندی را نموده پدر او جواب میدهد که اگر چه من طالب این بوده ام که ترا ولیعهد کنم لیکن شرط نکرده ام قبل از رفتن بخواب جامه از بر بیرون کنم. باینمعنی که مادام حیات خود حکومت متعلق بخود من است. ازین جواب رابرت پسر او از اینمعنی بیدماغ شده در این بین حسد و نزاعی فیما بین پسران او روی داده هر چه ولیم سعی در مصالحه و میانجی گیری آنها کرده چاره نبخشیده و نزاع فیما بین آنها برقرار بوده. بتاريخ ۱۰۷۶ عیسوی رابرت پسر ولیم باجمعی از رفقای

خود از انگلند بعزم تسخیر قلعه مروین پای تخت نارویج (۱) بیرون رفته حاکم قلعه مزبور اورا مانع از دخول بآنجا گشته. مدت پنجسال مازعه فیما بین پدر و پسر روی داده بالاخره جمعی از اهلالی نارمندی را بطرف خود مایل کرده و از آن پس ولیم سپاهی عظیم از انگریزی فراهم آورده و بنارمندی رفته سپاه را برت را شکستی داده. در حوالی قلعه کربدای تلاقی ولیم بارابرت واقع و هر دو صورت بندی داشته یکدیگر را شناخته حمله بیکدیگر نموده در آنوقت رابرت بضرب شمشیر پدر خود را از اسب فرود آورده. ولیم بنعره استمداد از سپاه خود جسته رابرت صدای پدر را شناخته شرمنده و منفعل از اسب بزیر آمده دست و پای پدر را بوسیده استدعای عفو تقصیرات از او نمود، و فوراً قسم یاد کرده که مادام حیات سر از ربه اطاعت او بدر نخواهد برد. هر دو مراجعت باردوی خود نموده از آن پس با انگلند برگشته و اوقات با تنظیم امور انگلند مصروف کرده بالجمله ارض انگلند را از رعایا گرفته و ناحق با اهلالی نارمندی داده و بقدر یک هزار و چهارصد مزرع بزرگ از رعایای انگریز را خود متصرف شده (۲) و چون بایل بشکار کردن بوده محال همشیر را بقدرسی میل خراب و بی رعیت کرده که حیوانات شکاری او در آنجا مانند. و رعایای بیچاره را از اماکن خود آواره کرده و حکمی جاری کرده که هر کس بعزم صید بشکار گاه او رود چشم او را خواهد کند. و قرارداد کرده که قتل نفس را بخون بها (۳) علاج کنند. ولیکن ولیم در این مدت دولت عظیمی فراهم آورده دستگاہی ملوکانه در نهایت عظمت بجهت خود چیده. برادر او ادرد بیشاب میسو بادولت فراوان عازم ایتالیا بوده هنگام خروج او از انگلند اطلاع یافته اورا مانع از رفتن نموده و او را گرفته بنارمندی فرستاده محبوس ساخته و اموال او را ضبط نموده و چون از اهلالی کلیسا بوده پوپ که همه بزرگ (۴) کلیسیاهای فرنگستان بلکه نایب حضرت عیسی است هر چه سعی در

۱- نروژ.

۲- و بلیام ۱۴۲۲ پارچه از آبادیهائی که «قانوناً» بلاصاحب مانده بود برای خود نگاه داشت و از این راه دارای قدرت نظامی بیرقیب و ثروت بیکران گردید. «تاریخ انگلستان - آندره موروا».

۳- ؛

۴- بزرگ همه.

استخلاص اونموده چاره نبخشیده بعد از چندی یکی از ولایات متعلقه باومسمی بمین ازمحال فرانسه یاغی شده و از انگلند سپاهی بر سر آنها برده که اهالی مین را تنبیه کند و چون مغوی (۱) یاغیان مزبور را پادشاه فرانسه دانسته منازعه با اونموده و تاراج به بعضی از ولایات فرانسه آورده و چند ولایت او را خراب کرده و برخی از شهرهای مزبور را آتش زده در این بین گیر و دار اسب اودرمیانها خاکستر گرم رفته پای او سوخته چراغ پاشده و در بالای قاش زین افتاده اندرون او معیوب شده و ناخوش شده مراجعت بمعسكر خود کرده و چون بیماری او شدت بهم رسانیده مرض موت در او هویدا گشته از کردار ناهنجار خود مثل اکثر مردم اهل دنیا خجل گردیده. دست ندامت بهم فرسوده خیرات چند نموده در (۳) اموال بسیاری وقف کلیساها کرده. اکثر بزرگان انگلند را که بناحق محبوس کرده بود آزاد کرده و از زندان بیرون آورد بالاخره برادر خود را از محبس بیرون آورده و ولایت نارمندی و مین را رابرت (۳) پسر خود واگذارده و شرحی بارچ پیشاپ کنتربری بلندن نوشته و خواهش مند گردیده که پسر ثانی او را ولیم پادشاه انگلند کند. در تاریخ ۱۰۸۷ فوت او در رسیده. شصت و سه سال عمر کرده و بیست و یکسال پادشاهی انگلند را کرده. از جمله قواعدیکه در لندن گذارده بود اینک که هشت ساعت از ظهر گذشته اعم از زمستان و تابستان مجموع مردم بایست کلاً در رخت خواب روند. اگر در هر خانه چراغی روشن بوده یعنی بعد از ساعت هشت جریمه عظیمی میبایست دهند. حکم مزبور را بمسمی (۴) بکرفیو نموده.

بتاریخ ۱۰۸۷ ولیم ثانی (۵) پسر ولیم کانکور (۶) که او را ولیم سرخ مو مینامند بتخت انگلند آمده. اول قاعده که بنا کرده عهده کرده که با مردم در نهایت مدارا رفتار کند. لیکن فوراً بعد از استقامت و استقلال بنای ظلم و تعدی گذارده یعنی زیاده از پدر خود. بتاریخ ۱۰۹۶ بنای جنگ عیسویان فرنگستان

۱- اغوا کننده - محرک .

۲- در زائد است .

۳- به رابرت .

۴- مسمی .

۵- ویلیام فاتح .

۶- ویلیام روفوس .

با مسلمانان در بیت المقدس شده (۱) از هر يك از قرال فرنگ جمعی عظیم با اسلحه جنگ به بیت المقدس فرستاده از آنجمله برادر او رابرت عزیمت جنگ مزبور را نموده ولایات نارمندی و مین را گرو در نزد ولیم گذارده و وجهی ازو گرفته (۲) بتهیه اسباب جنگ مشغول و عازم گشته در آنوقت از همه انگلند سیصد هزار سپاه بجنگ مزبور رفته و در این ضمن ولیم عازم بازدید ولایات نارمندی و مین ولایاتیکه بگرو او آمده بود رفته اتفاقاً روزی سواره بیکی از جنگلها میگذاشته صیادی تیری از قضا با هو انداخته تیر مزبور از درخت مزبور گذر کرده به پهلوی او رسیده اورا میکشد (۳) . سیزده سال پادشاهی کرده و سن او چهل سال بوده و چون رابرت برادر بزرگتر آنها در جنگ رفته بود . هنری اول بتخت آمده :

بتاریخ ۱۱۰۰ هنری اول برادر ولیم بتخت انگلند آمده و اول دفعه که بتخت [نشست] بخیال اینکه مردم را مایل بخود کند و جلب قلوب آنها را نماید که بمباداهنگام مراجعت رابرت برادر بزرگتر اورا بجای او بتخت آرند شروع بخوش رفتاری و سلوک با مردم نموده . اول دفعه حکمی صدور کرده که قواعدیکه در هنگام سلطنت پدر و برادر او جاری شده و رعایا از آن قواعد راضی نبوده موقوف بوده باشد . از آنجمله قاعده کرفیو موقوف بوده هر کس هر وقت میخواهد بخواب رود رفته و بیدار شود شده باشد و قواعدیکه ادورد ثانی بنا گذارده و مردم از آن راضی بودند جاری شود و راف فلمبر بیشاب درم (۴) وزیر برادر او بوده و مردم از او ناراضی بودند بجهة رضای رعایا اورا مزول و محبوس ساخته . بعد از چندی رابرت از جنگ بیت المقدس مراجعت و ادعای جانشینی پدر خود را نموده هنری سپاهی فراهم آورده که بمنازعه رابرت اقدام نماید لیکن مدت وقتی جنگی واقع نشده جمعی از کشیشان کلیسیا بمصالحه قیام نموده بالاخره قرار میدهند که رابرت مراجعت بنارمندی نموده و هر ساله مبلغی معین باور رسیده و هنگامیکه هر کدام از برادران فوت شده و وارثی نداشته دیگر بجای او بر سر

۱- جنگهای صلیبی .

۲- ده هزار مارك .

۳- در سال ۱۱۰۰ .

۴- رانولف فلامبارد .

تخت انگلند آید لیکن در سال دیگر اهالی نارمندی بخدمت هنری استدعا نموده که معزی الیه بنارمندی رفته ولایت مزبور را اجزای انگلند نموده و خود پادشاه آنها شده بعلت اینکه از ظلم و تعدی رابرت اهالی نارمندی بجان رسیده. و هنری حسب الاستدعای آنها بنارمندی رفته و برادر خود را برت را بانگلند آورده بیست و هشت سال محبوس کرده چنانچه در زندان فوت شده. در سال ۱۱۰۶ نارمندی اجزای انگلند شده و از آن پس امریکه طرفه گئی داشته باشد و ندادده مگر اینکه فوت پسر هنری که مجملاً قلمی (۱) بتاریخ ۱۱۲۵ پسر او از فرانسه عزیمت انگلند را نموده با جمعی از بزرگ زادگان در کشتی نشسته و در دریا غرق شده جوان قصاب زاده از میان کشتی نجات یافته و خبر فوت او را بانگلند آورده کمر هنری از این خبر شکسته، گویند مادام حیات بعد از آن کسی او را به تبسم ندیده. در نارمندی فوت او در رسیده در سال ۱۱۳۰ عیسوی. شصت و هفت سال عمر وی و پنج سال پادشاه انگلند بوده. لقب هنری را هنری فاضل مینویسند. خود در علوم ماهر و فضیلتی داشته و سبب تربیت طلاب و بنیاد مدارس و سایر ائینه گشته.

بتاریخ ۱۱۳۰ متلدا (۲) دختر هنری بتخت انگلند نشسته لیکن اندک وقتی بعد از آن یکی از بزرگان طالب گرفتن تخت و اخراج مشارالیها شده و فیما بین آنها نزاعی رو داده استیون (۳) نام معزی الیه بوده. چون او دختر زاده و لیم اول بوده خیال نموده بلکه مدعی مطلق گشته که وارث ملک او است. برادر او بیشاب و نچستر بوده و بحمايت او برخواسته و تاج شاهی بر سر او گذارده لیکن کمتر از بزرگان مایل بیادشاهی او بوده و از برای اینکه تواند استقلالی یابد عهدهای بخشش و مراحم به بزرگان نموده اولاً اذن به بزرگان داده که در شکارگاه او رفته شکار کنند و خراج ولایتی را تخفیفی داده و از سویی متلدا سپاهی فراهم آورده بمجادله او برخواسته و برادر متلدا بحمايت اوقیام نموده و از جانبی استیون بجهة ترغیب بزرگان و جلب قلوب آنها اذن بآنها داده که هر کدام قلعهجات و سنگرات بسیاری از برای خود سازند. و هر کدام

۱- قلمی میشود.

۲- ماتیلدا بیوه هانری پنجم امپراتور آلمان.

۳- استفن بلوآ Stephen of blois.

قلعجات از برای خود ساخته و سپاهی معدود بگرد خود جمع کرده . گویند هزار و یکصد قلعه در آنوقت ساخته و در معنی انگلند ملوک الطوائف شده و در هر سرحدی یک نفر امیر طبل یاغی گری زده . سکه شاهی از رواج افتاده و مردم کلاً مضطرب و پریشان و حیران شده حرج و مرج غریبی دست داده . بتاريخ ۱۱۳۷ ارل کلا بهستر بر سر طغیان و یاغی گری بر آمده و سپاهی معدود فراهم آورده و سال دیگر داود پادشاه اسکاتلند بحمايت متلدا کوشیده با سپاهی عظیم بانگلند آمده تاخت و تاراجی کرده لیکن استیون سپاهی بمقاومت آنها فرستاده آنها را شکست داده و چون استیون بزرگان انگلند را مطلق العنان محصور در قلعجات خود دیده سعی درین نموده که قلعجات آنها را منهدم نموده و ایضاً آنها را استیون بری و ناراضی شده و بمخالفت او برخاسته و ضمناً طالب مراجعت متلدا بانگلند شده . بتاريخ ۱۱۳۹ متلدا بارابرت ارل کلا بهستر بانگلند آمده . اگر چه اولاً زیاده از یکصد و هشتاد سواره به همراه نداشته لکن بتدریج مردم بگرد مشار الیها جمع آوری نموده و بزرگان ولایتی در قلعجات خود نشسته هر کدام بتاراج دیگری قیام نموده اموال یکدیگر را بیغما برده و دزدان و قطاع الطريق سر راهها را بسته دهات و بلوکات خراب و ویران شده و زمین و زراعت لمیزرع مانده و قحطی در انگلند پیدا شده در این بین ارل کلا بهتر در حوالی کنکشیر بمجادله استیون قیام نموده و از طرفین قتل و نهب روی داده بالاخره سپاه استیون شکست خورده خود به تنهایی بجدا ل مشغول بوده تا اینکه شمشیر او شکسته او را زنده دستگیر کرده به قلعه کلاسیستر (۱) باغل و زنجر فرستاده بعد از ماهی تاج شاهی بر سر متلدا گذارده و چون متلدا بزرگان ولایت را مطلق العنان و محصور در قلعهای (۲) خود دیده سعی در این میکند که تخفیف در قوت آنها داده و از این معنی بسیار از بزرگان بر سر یاغی گری قیام نموده و طغیان کرده و شرعی باهالی لندن نوشته که ساکنین لندن بلوای عامی بر سر متلدا کرده مشار الیها را دستگیر کنند . و از سویی بیشاپ و نجستر برادر استیون جمعی بر پا کرده طغیانی نموده . متلدا را خوف غالب و از لندن فرار نموده به قلعه و نجستر رفته و مردم قلعه مزبور را محاصره کرده و بعله قتل آذوقه و قحطی متلدا از قلعه مزبور گریخته و برادر

مشارا الیها که ارل کلاسیستر (۱) بوده دستگیر شده و او را بجای استیون در مجلس گذارده و استیون را مجدداً بر سر تخت آوردند . متلدا بشهر آکسفر دگر بخته و سپاهی فراهم آورده و ایضاً مجادله با استیون نموده . بالاخره متلدا از راه اضطراب فرار بفرانسه نموده .

بتاریخ ۱۱۰۱ هنری پسر متلدا بانگلند آمده ادعای ارث مادر خود را کرده بعلمت اینکه متلدا وارث حقی ملکی بوده و از سوی استیون سپاهی فراهم آورده بمقابلہ اوقیام نموده بزرگان انگلند بمیانجی برخاسته قرار میدهند که بعد از فوت استیون هنری بتخت انگلند نزول کند و هنری مراجعت بمسکن خود نموده . سالی پس از آن استیون فوت شده .

بتاریخ ۱۱۰۴ هنری ثانی پسر متلدا بتخت انگلند آمده و اهالی انگریز او را در نهایت احترام بتخت آوردم و فوراً حکمی میدهد که قلعجات انگلند که سبب حصون و مورت طغیان بزرگان انگلند گردیده خراب کنند . مگر اینکه چند قلعه مضبوطی گذارند که برای روز بد و نیک بکار پادشاه آید . و چون سابقاً قاعده این بود که هر یک از بزرگان در هر یک از بلاد که توقف و ساکن بوده رعایای آن حدود مطلقاً رعیت و فرمان بردار و اسیر بزرگان بوده این قاعده را بکلی موقوف نموده و حکمی جاری کرده که رعایا مطلق از او (۲) بوده چنانچه الی حال این قاعده در آنولا جاریست . و نیز حکمی داده که اعزه و نجبای ولایت را موافق استعداد و قابلیت آنها بخدمات ولایتی مرجوع دارند نه بعلمت طایفه آنها . و چون سابقاً هر فرقه از مردم برتری از سایر ناس داشته یکی بزرگان و امرا که هر یک در مجال خود خداوند آن سرحد بوده و همه مردم سر در بقه اطاعت آنها گذارده و سایر نجبا و اعزه و فقرای حال مزبور کلاً در حیطه تصرف اطاعت او بوده و فرمان او بعینه مثل فرمان پادشاهی در حدود مزبور جاری بوده و فرقه دیگر اهالی کلیسا و کشیش که آنها نیز تسلطی تام بر سر مردم داشته لیکن بعد از جریان احکام او امرا و بزرگان بتدریج روی بتخفیف آورده یعنی قوت و قدرت آنها ، ولیکن در تقلیل کشیشان سعی کرده و بسیار از مزبور را مشکل دیده . در آنوقت کشیشان ارادته و با کثالتک منتهای تسلط در انگلند داشته و عوام

الناس بلکه خواص مردم آنها را نایب حضرت عیسی دانسته چنانچه هر فردی از افراد ناس هر روز آنچه در دل داشته بکشیشان گفته و هر کدام مرتکب گناهی که شده بنزد کشیش رفته و جهی باو داده و بخشش نامه از او گرفته در نهایت خاطر جمعی و فراغ از خوف عذاب بعقب کار خود رفته، طمس بکت (۱) نام یکی از بزرگان کلیسیا بمنصب ارج بیشابی که بزرگترین کشیشان انگلند از جانب پوپ منصوب شده بدون اینکه اظهار بخدمت پادشاه کند در نهایت جبروت بمنصب مزبور منصوب شده و اینمعنی فی الحقیقه مورث ناخوشی و غضب پادشاهی گشته و مدتی فیما بین او و پادشاه مناقشه و ناخوشی پیدا شده بالاخره مشارالیه بغضب و غیظ از انگلند بیرون رفته داخل بفرانسه شده اورا منتهای عزت کرده و پادشاه فرانسه اظهار مرحمتی فرموده از آنجا بایتالیا رفته و بنزد پوپ رفته. وهنری ازین سو رسولی بجانب پوپ فرستاده و پوپ مطلقاً متحمل برسول اونشده بی نیل مرام مراجعت بانگلند کرده و این معنی زیاده غضب پادشاه گردیده حکمی جاری کرده که هیچکس از مردم متوسل بیوپ و ارج بیشاب نشود و هر کس که دلالت بخیان بدولت کند و یا بدون اطلاع او بنزد پوپ رود و یا شرحی باو نویسد تنبیه عظیم باو خواهد کرد. همچنین هر يك از کشیشان انگیزی که خود را رامتوسل بیوپ داند مورد مؤاخذه خواهد بود. این خبر بیوپ رسید مورد تغییر او گردیده بلکه عزیمت انهدام او را کرده. ازسویی تغییر پوپ و طمس درایتالیا زلزله در ارکان هنری انداخته چاره بجز مصالحه ندیده شرحی عذر آمیز بیوپ نوشته و مستعدی فرستادن طمس گشته و اندك وقتی پس از آن مشارالیه مراجعت بانگلند کرده بجای اینکه در نهایت آرام بمنزل خود رفته در نهایت جبروت و طمطراق جمع کثیری باستقبال او رفته بلوای عامی نموده با تسبیح و تهلل و جبروت او را داخل شهر کرده. اولاً کاریکه که کرده اینکه بیشاپانیکه با او نقاد داشته و در خدمت پادشاه اخلاص دارد از منصب آنها معزول کرده برخی را از دین عیسوی بیرون نموده و اموال آنها را ضبط کرده مشارالیه را بخاطر رسیده که پادشاه را میل بکشتن اوست. مخفیاً در کلیسای اورفته هنگامیکه بنماز مشغول بوده او را بقتل رسانیده. پوپ از اینمعنی اطلاع یافته و عوام الناس طیانی و شورشی نموده. از برای آنکه مردم را مشغول بشغلی کند و از فکر طمس آنها را

بیرون آورد سپاهی جمع آوری کرده و همتی بتسخیر آیرلند گماشته. بتاريخ ۱۱۷۳ عیسوی جزیره ایرلند کلاً بتصرف او آمده و ملحق بانگلند نموده و اندک فراخی از منازعه پوپ و مناقشه طمس بهمرسانیده که در میان قبیله او نزاعی برخواسته. پسر او هنری را پادشاه فرانسه اغوی نموده که از پدر خود خواست سلطنت انگلند را کند که قبل از فوت خود مفوض باو کند. هنری قبول این مطلب را ننموده پسر مزبور بولایت فرانسه رفته و بزرگان انگلند بتصور اینکه هنری سبب تخفیف در بزرگی و جبروت آنها گشته خواست داشتند که یکی از پسران او را بتخت آورده که مجدداً توانند جبروت و عظمت سابقه خود را تحصیل کنند. و دو پسر دیگر او خواست ولایات دیگر متعلقه باو داشته که در نارمند آنرا صاحب شوند. و چون ما یوس از غرض خود گشته بقر بفرانسه رفته لیکن آنهمه پریشانی و اغتشاش مطلقاً هنری را مضطرب نکرده برخی از سپاه غریبه و بومی بقدر بیست و پنج هزار نفر جمعیت فراهم آورده مصمم و مسلح بولایت فرانسه رفته مصالحه با پادشاه فرانسه کرده و سرکشی بولایت خود نموده و بجهت هر کدام از پسران خود مواجبه معین کرده از آن جمله نیمه خراج سال یانه انگلند به پسر بزرگ او هنری مفوض داشته و لیکن بعد از اینکه هنری با انگلند مراجعت نموده ایضاً مردم باغوا و او قیام نموده و منازعه فیما بین پدر و فرزند انداخته در سال ۱۱۸۰ ولیم پادشاه اسکاتلند هشتاد هزار سپاه بر سر انگلند آورده که آنولایت را خراب کند. و از سویی هنری سپاهی انبوه بمقابل او فراهم آورده و مقاتله فیما بین آنها واقع شده سپاه اسکاتلند را مغلوب کرده و پادشاه اسکاتلند را اسیر و بزدان فرستاده مدت پنج سال از آن پس فارغ از جدال و نزاع زندگانی کرده. در این مدت قواعد و قوانین چند بجهت استراحت و رفاهیت مردم بنیاد کرده که بالفعل در میان مردم جاریست و منتفع از آن میشوند. پسر بزرگ او را ناخوشی تب عارض و فوت شده و پسر دیگر او جفری در فرانسه فوت شده و پسر دیگر اثر (۱) نام از او باقی مانده. هنری آنقدر زحمات و تصدیعات بعلت بد رفتاری و ناخوشی اولاد باو رسیده که مجموع را عاق کرده و دقیقه مادام حیات از آنها فارغ نگشته

۱- دو پسر هانری دوم بنامهای هانری و جفری قبل از پدر وفات یافته اند و از جفری پسر بنام «آرثر آو بریتانی» Arthur of Brittany بجا مانده است. دو پسر دیگر هانری دوم، «ریچارد» و «جان» نام داشتند.

چنانچه بناخوشی تب گرفتار و بسبب همان ناخوشی فوت او در رسیده. پنجاه و هشت سال عمر کرده و سی و پنج سال پادشاهی نموده در هنگام فوت او همه را مائمی عظیم دست داده بعلت اینکه پادشاهی فاضل و کامل ورشید ورعیت پرور و با مروت بوده .

بتاریخ ۱۱۸۹ عیسوی ریچرد بجای هنری بتخت انگلند آمده و در روز اول حکمی صدور نموده که یهودان متوقف انگلند نزدیک باو نیامده بعلة اینکه او مردی مقدس بوده و با طایفه خلاف مذهب خود بی نهایت ناخوش بود . و شهرتی در شهر پیچیده که ریچرد حکم بقتل یهودان کرده . بسیاری از آنها را مردم شهر مقتول نموده و خانهای آنها را سوخته بسایبچارگان یهود را بی خانمان کرده لیکن بعضی از بزرگان شهر مردم را از اضرار یهودان مزبور مانع گردیده درین ضمن خبری از بیت المقدس بهمه فرنگستان رسیده که ایضاً اهالی مسلمانان بر سر آنمکان هجوم آورده و از هر ولایتی جمعی از سپاه عیسوی فراهم آمده که موافق قاعده آنها رفته . پادشاه فرانسه (۱) اصراری مالا کلام بر ریچرد نموده که بجنگ مسلمانان رود و سپاهی از انگریز و فرانسه در فرانسه اجماع کرده همه آنها یکصد هزار نفر بوده و هر دو سپاه با هم متعهد و ممهّد شده که متفقاً بجنگ رفته و از راه دریا عزیمت بیت المقدس را کرده اتفاقاً در عرض راه طوفانی آنها را گرفته قادر بر رفتن نبوده بکنار دریا در بندر سیملی رفته مدت زمستان در آن نواحی بوده سال آینده اندک نزاعی فیما بین آنها واقع ولیکن بصلح انجامید و پس از آن عازم بجور سلام (۲) گردیده . اتفاقاً بعد از ورود به بیت المقدس قلب پادشاه فرانسه را ناخوشی عارض و مراجعت بفرانسه نموده . ده هزار سپاه فرانسه ابواب جمعی خود را در تحت ریچرد گذارده ریچرد باصلاح الدین (۳) که از بزرگان مسلمانان بوده مجادله کرده مشارالیه سیصد هزار سپاه داشته صلاح الدین راشکست داده و فتوحات بسیاری نموده و مصمم بتسخیر شهر اسکلاّن گشته و شهر مزبور را تسخیر کرده و بعد از آن به بیت المقدس رفته و چون سپاه انگریز چندان قوتی نداشته که تاب مقاومت سپاه اسلام را آورند

۱- فیلیپ اگوستوس .

۲- اورشلیم .

۳- صلاح الدین ایوبی .

بنا را بمصالحه گذارده و عهد نامه باصلاح الدین نوشته که صلاح الدین رخصت بمسیحیان دهد که هر ساله بزبارت بیت المقدس رفته و ریچرد مراجعت بولایت خود نموده و بلباس مبدل ازراه نمسا عبور کرده ولیکن دوك استریا مسمی بلیا- پول او را شناخته دستگیر و مقید ساخته اهالی انگریز مطلق اطلاعی از احوال او نداشته. اتفاقاً یکنفر مغنی فرانسه از کنار قلعه که معظم الیه محبوس بوده گذر کرده ریچرد در محبس بنی زنی مشغول بوده بنغمه نی بیابان (۱) غم و غصه و گرفتاری خود را نموده و مغنی مزبور از برون قلعه بنوای نی بنای مکالمه را با او گذارده. بالجمله باین واسطه از کیفیت احوال و اسم و رسم و اوضاع اطلاعی بهمرسانیده و از آن پس مغنی مزبور مراتب احوال او را بنزد قوم انگریز اظهار نموده و قوم مزبور سیصد هزار تومان بدوك مزبور داده و ریچرد را خلاص کرده بآنکلند فرستاده و چون از بزرگان نمسا بطلب وجه بآنکلند رفته و از وضع استقبال و احترام و شادی که رعایای آنکلند در آمدن ریچرد کرده حیرت مالاکلام باو دست داده و در مراجعت بخدمت پادشاه نمسا عرض کرده که اگر شمه ازدوستی اهالی انگریز با پادشاه خود اطلاع داشتیم و یا از دولت آنها آگاهی مییافتیم هر آینه سه مقابل وجه مزبور از آنها میتوانستیم گرفت و پادشاه آنها را پس داد. هنگامیکه او در دست نمسا محبوس بوده برادر اوجان سعی بلیغی داشته که او را از حبس خلاص نکنند بسبب اینکه خود طالب ریاست و حکومت آنکلند بوده. هنگام مراجعت ریچرد از بی حقوقی و بی وفایی برادر خود آورده خاطر گشته کونسل برپا کرده و او را مقصر و خاین نموده و اموال او را ضبط کرده و خود او را مغضوب نموده لیکن چندی پس از آن محبت برادری او را بر سر لطف آورده تقصیر او را عفو کرده. اتفاقاً خزانه (۲) در بلاد فرانسه که متعلق بر ریچرد بود پیدا شده. پادشاه فرانسه ادعا نموده که خزانه مزبور متعلق به اوست. برخی را ادعا اینکه متعلق بر ریچرد است. ریچرد سپاهی فراهم آورده که بولایت مزبور رفته خزانه مزبور را متصرف شود. در قلعه شلوث (۳) تیری ناگهان باو رسیده او را مقتول ساخته و پس از آن در هنگام مرگ وصیت کرده که ملک و خزاین او را تفویض بجان برادر او نموده و خود فوت گردیده. چهل و یک سال عمر داشته و ده سال پادشاهی کرده و اولاد شرعی از او نمانده.

۱- بیان.

۲- خزانه ای.

۳- شالوس.

بتاریخ ۱۱۹۹ جان بتخت پادشاهی رسیده اول قدم برادرزاده خود را که سرهنری دوم (۱) و وارث حقی مملکت انگلند بوده بدست خود او را بقتل رسانیده و باین سبب طایفه انگریز بی نهایت از او متنفر گردیده و از سویی ارج پیشاپی از جانب پوپ مأمور بانگلند شده و جان او را مانع به تعیین خدمت و منصب مزبور گردیده. منازعه فیما بین کشیشان کلیسیا و پادشاه واقع شده بزرگان کلیسیا معبدها را بسته مردم را مانع از نماز بوده و حکم داده که هیچکدام از مردگان را بکلیسیاها دفن نکنند. بسا کسانیکه درین هنگام فوت شده ، نعش آنها در کوچه و برزن بدون دفن افتاده. از یکسو پوپ و کشیشان بمنازعه جان برخاسته و از طرفی رعایا و بزرگان انگلند از افعال و اعمال او منزجر شده. بالاخره در قلعه مانده مطلقاً بیرون از خانه خود نیامده و در این بین پوپ ولایت انگلند را پادشاه فرانسه بخشیده و پادشاه فرانسه سپاهی فرانسه فراهم آورده که بتسخیر انگلند آمده. اگرچه اهالی انگریز از رفتار و کردار جان نارضا مند بوده لیکن غیرت و حمیت آنها بجوش آمده راضی باین مطلب نشده که دولت دیگری بر سر ولایت آنها حکمرانی کند و آنها را مخدول خود گرداند. سپاهی موازی شصت هزار نفر فراهم آورده و جان را از قلعه خود بیرون آورده و بر سر سپاه مزبور گذارده که بمقابل سپاه فرانسه قیام نماید. مقارن اینحال رسولی از پوپ در جزو در نزد جان پیغامی آورده که چنانچه اقرار با طاعت پوپ کند او را من بعد خواهد بخشید. جان راضی بخواهش او گشته و در مجمع عام در مقابل مردم در حضور رسولان پوپ باین الفاظ گویا شده :

من که جان هستم برحمت خدا پادشاه انگلند و ایرلند بوده از برای اینکه تقصیر من عفو شود و گناه من بخشیده گردد پادشاهی خود را بدست پوپ واگذارده و از این پس خود را غلام پوپ دانسته خراج مملکتی را هر ساله بنزد آقای خود میفرستم .

و همه این اوقات که اقرار مزبور را نموده بود در زانو نشسته که در معنی منتهای ذلت مسیحیان است . و از آن پس وکلای پوپ تاج شاهی را بر سر جان گذارده ، وجوه خراج مملکتی را که عبارت از هفتصد مرگ از برای انگلند و سیصد مرگ از برای ایرلند بوده بدست خود تسلیم وکلای پوپ نموده و آنها محض از برای اینکه او را خفت دهند وجوه مزبور را در مقابل مردم پایمال کرده و بعد از آن بزرگان انگلند و وکلای پوپ باماکن خود برگشته . بعد از چندی با بزرگان انگلند بنارا بناخوشی گذارده و اهالی انگلند صغیراً او کبیراً از حرکات ناهنجار او بجان رسیده و از بی غیرتی و خواری او در نزد وکلای

پوپ بینهایت ازاو بیزار شده. یکدفعه طغیان برسر او کرده باجمعیت تمام بر سرخانه او رفته. قبل از ورود آنها جان اطلاع ازطغیان آنها بهم رسانیده وزیر خود را بارچ بیشاپ کنتربری بنزد آنها فرستاده سبب طغیان آنها را از آنها استفسار نموده. بزرگان در جواب او مذکور ساخته که چون پادشاه ما را از آزادی خود منع کرده، بعینه مثل اسرا با ما سلوک میکند وقواعدیکه از پادشاهان سلف از برای رفاهیت رعایا گذارده بودند بکلی موقوف داشته. اگرچه جان از گفتگوی آنها متغیر شده وراضی بجدال با آنها زیاده از مصالحه بوده لیکن چون سپاه قوی برسر او انبوه شده قبول کرده که آنچه موافق خاطر خواه آنها است معمول خواهم داشت ومدتی در گفتگو بوده بالاخره جان نوشته و حکمی که آنرا مکننا چارتر (۱) مینامند یعنی حکم بزرگ واحکامیکه در آن نوشته اند برخی از آن قواعد حال در میان مردم جاریست. حکم مزبور را مهر کرده احکام چند در آن مندرج است یکی از آن آزادی مردم است ولیکن چندی بعد از آن ایضاً جان خلاف قول وفعل خود بنارا باضرار و ناخوشی مردم گذارده و اهالی انگلند از مکاید او بجان رسیده. جان سپاهی انبوه بر سر خود جمع آوری نموده وبزرگان انگلند استمداد از پادشاه فرانسه نموده در آنحال مردم را اضطرابی مالاکلام دست داده که اگر جان مغلوب سپاه فرانسه شود پادشاه انگلند بدست حاکمی ظالم وجابر مثل فرانسه خواهد افتاد که همه قواعد آنها را موقوف خواهد کرد واگر جان غالب آید نیز احوال آنها مثل سابق پریشان خواهد بود. در این بین جان در صدد تهیه وتدارک جنگ گردیده سپاهی معدود فراهم آورده و بر سبیل عبور در کنار دریا میگذاشته که بملاقات سپاه فرانسه رفته جزر ومد آب دریا زور آور شده بحدی که همه آذوقه واسباب جنگ و بارکش او را آب برده وخود بهزار جرثقیل وزحمت بقلعه نیودارک رفته از غم وغصه تبی عارض شده وفوت او در رسیده (۲) پنجاه ویکسال عمر کرده وهجده سال حکومت نموده دوبر ازاو باقی مانده.

بتاریخ ۱۲۱۶ عیسوی هنری پسر جان که او را هنری ثالث میگویند در سن نه سالگی بتخت پادشاهی نشسته. افعال او بعینه ضد پدر او بوده. مردم (۳) آرام کم آزار نرم دل وخوش اخلاقی بوده لیکن نه دشمن را ازاو خوفی در دل

۱- ماگنا کارتا Magna Carta - فرمان آزادی ۱۲۱۵ م
 ۲- در ۱۹ اکتبر ۱۲۱۶ جان در اثر زیاده روی در خوردن هلو و شراب سیب باغوش مرگ رفت! - «تاریخ انگلستان - آندره موروا»

۳- مرد؟

و نه قادر دلاوری و جنگ بوده. بالجمله نه بکار جنگ رسیده و نه بامورات صلح. جمعی از رفقای غریب خود را بامورات و خدمات ولایتی برقرار کرده و باین سبب خرج و مرجی در امورات ولایت روداده. بیشاپ و یچر حادی و حامی او بوده و چون بزرگان انگلند مدخلیت بامورات دولتی نبرده. حسد از غرباییکه مأمور بخدمات مرجوعه بوده اند در دل آنها پیدا شده و بالاخره بزرگان انگلند پیغام بنزد هنری فرستاده که اگر غرباییکه مدخل بامورات ملکی کرده است اخراج از خدمات مزبور نموده فیها، والا آنها را باخود او از انگلند اخراج خواهیم کرد. و چون پیغام آنها تأثیر نکرده ارل بستر در سرسپاهی از انگریزی شده و همتی گماشته که هنری را از انگلند اخراج کنند. اول وحله (۱) در حوس لارد (۲) با سلاح جنگ حاضر شده و پادشاه از آنها استفسار نموده که سبب سلاح جنگ چه چیز است. بزرگان انگلند در نهایت ادب و خضوع جواب داده که آمده ایم بعرض و داد مارسیده باشی و زیاده ازین ما را مخدول نکرده و قوانینی که سالها جاری بوده از دست ندهی. فوراً هنری اقرار کرده که بعرض آنها رسیده و آنچه خاطر خواه آنها است بعمل آورده و در کار آنها سعی خواهد کرد و بعد از آن بیست و چهار نفر از بزرگان انگلند را منتخب کرده امورات ملکی را مفوض با آنها نموده و افسران و کارگذارانیکه از انگریز نبوده و بر سر خدمات چند مرجوع داشته بود خارج از خدمت مزبور نموده و از سوئی از وکلای رعایا را که آنها را نیت شیر می گفتند قرارداد کرده که در هر پرکنه و کیلی از آنها از برای رتق و فتق امورات ولایتی تعیین کنند که آنها را بالفعل اجزای هوس کامن (۳) میگویند. خانه و دفتری جدا گانه برای آنها معین کرده و ادورد شاهزاده حامی آنها گشته این اول دفعه بود که پارلمنت را بنیاد کرده اند. کیفیت پارلمنت را در موقع معین خواهد نوشت. دوعهد نامه که آنها را چتر میگویند درینوقت نوشته و قوانین و ضوابطی چند در آنها مندرج نموده و ارچ بیشاپ کنتربری پادشاه را باین قسم قسم داده که مادام حیات از شروط چترهای مزبور انحراف نورزیده و نیز لعنت بودی نوشته که هیچکس

۱ - وهله.

۲ - مجلس اعیان.

۳ - مجلس عوام.

مخالفت عهد و میثاق مزبور ننموده و در دست هر کدام از بزرگان نیمسوزی بوده که میسوخته و بعد از اتمام عهد و میثاق و شرط نامه نیمسوزهای مزبور را بزمین زده که هر کس من بعد خلاف قانون مزبور عمل کند مثل نیم سوزهای مزبور در جهنم بسوزد و پادشاه همه را قرارداد، لیکن باندک وقتی قسم خود را شکسته مجدداً او را زور آورده و ایضاً عهدی کرده که درست رفتار کند. و باز عهد خود را شکسته بالاخره امر او بزرگان بلوای عظیمی برپا کرده و پادشاه هم سپاهی فراهم آورده عاقبت الامر پادشاه مغلوب گشته. خود او و پسر او ادورد را گرفته محبوس ساخته و چون نزاعی فیما بین امرا و ارل بستر واقع شده ادورد پسر پادشاه را خلاص نموده و جمعی با او جمع آوری کرده و بمجادله ارل بستر برخاسته از جدال ارل مزبور را مقتول ساخته و بعد از آن پادشاه را از اندرون بیرون آورده و بعد از آن بجنگ بیت المقدس که سالها در آنجا نمازعه فیما بین مسلمانان و مسیحیان بوده رفته. در آنوقت فوت هنری در رسید بتاريخ ۱۲۷۲ سن ارل (۱) شصت و پنج سال بوده و پنجاه و شش سال پادشاهی کرده در عهد سلطنت هنری مزبور ویلز بتصرف انگریز آمده.

بتاریخ ۱۲۸۴ عیسوی ادورد اول بجای پدر بتخت شاهی نشسته هنگامیکه تاج بر سر میگذاشت با بزرگان و نجبا و اهالی انگلند کلاً شرطی کرده و عهد نموده که مادام حیات در انتظام امور ولایت و رفاه رعیت سعی کرده که با آنها با انصاف سلوک کند و چون پرنس و حاکم ویلز مجدداً سر از ربه اطاعت انگلند بیرون کشیده بود ادورد سپاهی انبوه فراهم آورده بر سر ویلز رفته و از سوی اهالی ویلز سپاهی کشیده در خارج شهر تلاقی طرفین واقع و باندک وقتی آنها را مغلوب و پرنس آنها را مقتول نموده و از آن پس قراردادی با آنها کرده که همیشه ویلز متعلق بانگلند باشد. اهالی ویلز در اینمعنی راضی نشده حرف آنها اینکه حاکم غریب را هرگز قبول نمیکند هر کس را تعیین کنند باید از خود اهالی ویلز باشد علاج این واقعه را باین گونه نمود که زن او کوین الیسنه (۲) بار حمل داشت بولایت ویلز مشاور الیها را فرستاده و در آنجا طفلی از مشاور الیها تولد شده و بعد از آن حکومت ویلز را مسمی بطفل صغیره خود که در آنجا تولد یافته بود نموده. همه ویلز از اینمعنی راضی شده و ولایت ویلزالی

۱ - هنری

۲ - الینه - الیسنه

حال ملحق بانگنند شده و قاعده کلی گذارده که الی حال پسر اول هر يك از پادشاهان انگلند مادامیکه پدر آنها در حیات می باشد مسمی پرنس ویلز باشند و بعد از فوت پدر پادشاه شوند.

در سال ۱۹۴۱ (۱) شروع در تسخیر اسکاتلند نموده. اگر چه مادام حیات او زحمات بسیار در تسخیر ولایت مزبور کشیده لیکن بکلی ولایت اسکاتلند را مسخر نکرده. در عهد ادورد اجزای مشورتخانه را بقاعده و قانونی که حال از آن قرار عمل میکنند فراهم آورده آنها را مسمی بپارلمنت نموده. کیفیت پارلمنت را مفصلاً خواهد نوشت. بالجملة در هر يك از شهرها و کلای خود را بلندن فرستند و در هر محالی دو نفر و از هر شهری چند نفر بلندن فرستاده که در معنی و کلای ولایت مزبور بوده و هر امریکه در ولایت روی داده باطلاع و کلای آنها میباشد. از جمله چیزهایی که بجهة ادورد روی داده قبل از اینکه بتخت سلطنت آید در جنگ بیت المقدس خنجر زهر آب گونی بدست آوریده. نزدیک بهلاکت بوده. اطباء چاره اورا باین نحو نموده که یکنفر زخم او را مکیده زهر را از بدن او بیرون آورند. البته زوجه او زخم او را مکیده زهر را از بدن او بیرون کشیده. هیچکدام از آنها را اثر زهر ناخوش نکرده و جان ادورد بسلامت مانده در عهد سلطنت ادورد چیزی که لایق تذکار باشد از او سر نزده. در آخر عمر او بنا خوشی زهر (۲) گرفتار و فوت او در رسیده در سن شصت و هشت سالگی و سی و پنج سالگی پادشاهی او. در عهد ادورد عینک در انگلند اختراع شده و قطب نما برای مصارف دریا و راهنمایی کشتی در آنجا اختراع شده.

بتاریخ ۱۳۰۷ ادورد ثانی پسر ادورد اول بتخت پادشاهی آمده بیست و سه سالگی بوده. مشارالیه مردی رقیق و بد رفتار بوده. گویند رفقای او اورا بد رفتار نموده چنانچه مردم از دست بد رفتاری او عاجز شده و او نیز از شکایت مردم به تنگ آمده. عاقبت الامر ترك پادشاهی کرده سلطنت را به پسر خود ادورد ثالث مفوض داشته و بعد از آن در قلعه مسمی به برگی کسل (۳) اورا محبوس نموده و زجر و آزاری باو نموده چنانچه آهنی سرخ در مخرج معنای او کرده باین زجر و

۱- ۱۲۹۱

۲- اگر زحیر باشد بمعنی اسهال خونی است و اگر زهر، لاغری زیاد پس از بیماری است.

۳- Berkeley Castle

بیمروتی او را هلاک ساخته . در عهد سلطنت او مدرسه ویلق پای تخت آیرلند را ساخته‌اند . مدرسه مزبور در نهایت بزرگی و خوبی است .

بتاریخ ۱۳۲۷ عیسوی ادورد ثالث بتخت سلطنت آمده پادشاهی رزم جو و جنگ دوست بوده اول سلطنت خود همتی بتسخیر اسکاتلند گماشته و بکرات جنگ و جدال با آنها نموده پادشاه اسکاتلند مسمی بداوود را محبوس کرده و بعد از آن سپاهی موازی سه هزار نفر اجتماع و بر سر ولایت فرانسه برده و از طرف فرانسه یکصد و بیست هزار نفر بوده . اتفاقاً از قرار مورخین انگریزی فرانسه را شکست داده . درین جنگ چهار توپ آورده بودند و این اول دفعه ایست که توپ متداول شده و سابقاً با تیر و کمان و شمشیر و سایر ، جدال میکردند چون در این جنگ فتح عظیمی از برای انگریز دست داده بود این جنگ را کرمی (۱) مینامند . و بالفعل فخر بسیاری از این جنگ میکنند . و چندی بعد از (۲) جنگ دیگر با فرانسه کرده و شکست معقولی با آنها داده و جان پادشاه فرانسه را دستگیر و بانگلند فرستاده . در این بین پادشاه اسکاتلند سپاهی بر سر انگلند آورده کوین قبیله زن پادشاه سپاهی فراهم آورده و مقابله با آنها نموده و بعد از تلاقی و مجادله باندک وقتی قشون اسکاتلند را شکست داده و پادشاه آنها را اسیر و بلندن فرستاده بالجمله در عهد ادورد اکثر اوقات بجنگ و جدال مشغول و بیشتر غالب آمده در عهد ادورد ثالث آدرکرت که نشان بزرگان است اختراع شده و بعد از آن سایر پادشاهان انگلند هر کدام را خواهند مفتخر و منصب دهند آدرکرت میدهند باو . پادشاه مزبور شصت و پنج سال عمر کرده و پنجاه و یک سال پادشاه بوده بهترین پادشاهان انگلند بوده رزم جو و بزم آرا لقب پادشاهی فرانسه باو ملقب شده و بعد از آن هر کدام از شاهان انگلند ملقب بلقب مزبور گردیده . پادشاه هذه العصر لقب مزبور را که نامی بی مسمی بوده از القاب خود بیرون کرده . و در سن شصت و پنج ساله فوت شده .

بتاریخ ۱۳۷۷ عیسوی پسرزاده هنری ، ریچرد ثانی بتخت آمده در سن یازده سالگی بوده و قتی که بتخت نشسته امور سلطنت مفوض بسه عموی او دوک لنکستر و دوک یارک و دوک کلاستر گردیده و مشارالیه بعد از چندی خراجی

۱- برق آسا ؟

۲- از زائداست .

از برای مردم گذارده که الحق کسی تحمل اورا نمی آورده . این است که قراری داده که هر نفری که در لندن توقف دارد و سن او زیاده از پانزده سال است يك شاینگك باید بدهد و هنگامیکه محصل دیوان بجهة تحصیل وجه مزبوره ، اتفاقاً شخص آهنگری را دختری بوده کمتر از پانزده سال . محصلان مزبوران را حرف اینکه دختر او از پانزده زیاده است بجهة امتحان دختر مزبوره بیعصمتی کرده ملاحظه جامه زیرین مشارالیه را نموده و رات تیلر (۱) پدر دختر با چکش آهنگری خود را (۲) از روی غیرت و غضب محصل مزبور را کشته فوراً بلوایی کرده . تخمیناً یکصد هزار نفر بر سر او جمع شده در میدان وسیع جمع شده و حمله بقلعه طور آورده و در باب اورا شکسته و لارد چنلر و ارچ بی شاپ کنتر بری و لارد تری زردی و ریچرڈ و جمعی دیگر در آن خانه آمده که از مردم استفسار احوال آنهارا نمایند. در این بین لارد میار (۳) لندن بضرب دکنک خود او را کشته سایرین دست بکمان برده که بجنگ مشغول شوند. (۴) ریچرڈ خود را بمعمر که حاضر کرده و با او از بلند مردم باینگونه خطاب نموده که آیا میل بکشتن پادشاه خود دارید. اگر سردار شما کشته شد من اینک سردار شما هستم. هر چه خواهش شما است از آنقرار معمول خواهم داشت و مردم را آرام و پراکنده کرده ولیکن باندک وقتی ایضاً مردم بلوایی بر سر او کرده بعلت اینکه مردی بوده رفیق دوست و مردمان ارزال (۵) را ترقی داده بلکه بر تراز سپاه و بزرگان ولایتی نموده همه مردم از او ناراضی بوده و عموی او دودک کلاستر سعی بلیغی در ترك رفقای ارزال او نموده بعلاوه اینکه گوش بنصیحت عموی خود نداده و در خفیه جمعی

۱- Wat tylor

۲- را زیادی است .

۳- میار - شهردار .

۴- سر کرده آنها «وات تایلر» که سوار بر اسب بود بسوی پادشاه و ملتزمین رکاب او آمده وقایع نگاران در باره اتفاقی که در آن لحظه روی داد اختلاف عقیده دارند. حتماً این مرد گستاخی کرده بود و شهردار که اسلحه ای زیر قبا داشت ناگهان از جا در رفت و ضربه ای بر سر تایلر وارد آورد و او را نقش زمین ساخت .
« تاریخ انگلستان - آندره موروا »

۵- ارذل (پست و فرومایه)

را گماشته دوک مزبور اخفه کرده و دوک لنکستر عموی دیگر او فوت شده و پسری داشته در فرانسه توقف نموده. بعد از فوت پدر او با انگلند آمده. شصت نفر به همراه داشته. بعد از اندک وقتی شصت هزار نفر شده و بنای مقاومت و مجادله با ریچرد گذارده عاقبت الامر او را مغلوب نموده و بقلعه طور او را محبوس ساخته و دوک مزبور که دوک پارک باشد بتخت پادشاهی آمده مسمی بهنری چهارم.

بتاریخ ۱۳۹۹ هنری چهارم بتخت انگلند آمده و ریچرد را در محال یارک فرستاده در قلعه مانده. جمعی را بعد از چندی بنزد او فرستاده او را بقتل رسانیده. سی و سه سال داشته. در این عهد خمپاره و مصارف آن در جنگ در انگلند اختراع شده و بازی گنجفه نیز در اینولا متداول گشته. و نیز در این عصر زنان در یکطرف زین سوار شدند. و از آن پس الی حال هر وقت زنان سوار شده یکپا در رکاب و دیگری را در بالای گردن اسب برگردانیده بطریق خاصی که همه مردم را از دیدن آنها خوش می آید. سابقاً مثل زنان ایران در هنگام سواری هر دو پای آنها در حلقه رکاب بوده. و هنگامیکه هنری بتخت نشسته بسبب اینکه وارث بحق ملک نبوده سبب نزاع فیما بین دو قبیله پیدا شده. بسبب اینکه عموی او از پدر او بزرگتر در سن بوده وارث ملک عموی او بوده و بعد از فوت عموی او پسر عمو که وارث ملک بوده بایست بتخت پادشاهی نشیند. و بسبب اینکه هنری چهارم (۱) برادر کوچکتر پادشاه بوده، پسر آن برادر بزرگتر او بایست در تخت نشیند. و باین سبب سالها نزاعی فیما بین دو طایفه یکی هوساف یارک و دیگری لنکستر پیدا شده و هنری مزبور مدتی مورد مؤاخذه و جدال گردیده و بلوای عظیمی از استکاتلند نموده بر سر او جمع شده. لیکن هیچکدام غالب او نیامده. در این بین شخصی مسمی بوکفیل (۲) کسیکه بانی مذهب پراتسنت گردیده چون در آن وقت همه مردم بمذهب کتالیک فرقه عظیمه عیسوی بوده و کنیل مزبور خواهش رواج پراتسنت که اندک اختلافی با کتالیک دارد بوده، هنری او را کافر و مخترع دین دانسته. او را با جمعی دیگر زنده سوزانیده اول دفعه که در انگلند آدم را زنده سوزانیده هنری چهارم پادشاه مزبور بوده. اول دفعه منصبی که او را نیت پات میگویند و هر کس را بخواهند عزتی دهند او را نیت

۱- پدر هنری چهارم.

۲- جان ویکلیف (۱۳۲۰-۱۳۸۴)

میکنند در انگلند اختراع شده و بمردم داده و بعد از آن بهمه مردم هر وقت خدمتی کنند بازاء خدمت آنها ، آنها را سرافراز بآن مذهب میکنند . هنری در عمر چهل و شش سالگی بود، سیزده سالگی پادشاهی او بناخوشی عشق (۱) مبتلا وفوت شده .

بتاریخ ۱۴۱۳ عیسوی پسر هنری مسمی بهنری پنجم بتخت پادشاهی آمده اگرچه اولاً مرد بی ادب و قابلیت بوده لیکن بعد از ورود بتخت مردی با عزم و رزم در نهایت فراست و کیاست ظهور کرده . اولاً که آمده مردمان عاقل ترین (۲) ولایت خود را مفوض بامور وزارت نموده و رفقائیکه داشته حکم داده که در صورتیکه آنها رفتار و کردار ناهنجار جهالت را ترك نکنند و در نهایت ادب و حرمت با او سلوک نکنند مطلقاً نزدیک باو نیامده باشند . و خواهش تسخیر فرانسه در دل او پیدا شده پانزده هزار سپاه جرار از ولایت خود برداشته بعزم تسخیر فرانسه داخل بآن ولایت شده جمعی از سپاه او ناخوش و فوت شده نه هزار نفر سپاه کاری داشته و از آن طرف یکصد و پنجاه نفر (۳) سپاه فرانسه بمقابل او آمده و چون کثرت تعداد فرانسه لاتعد و لاتحصی بود همه مغرور و خاطر جمع بفتح گشته آدم بنزد هنری فرستاده که چون ما را یقین است که همه شما راهلاک خواهیم کرد اگر چیزی بعنوان پشیمان نامه و یارشوه بمادیدید بدون آزار و کشتن و خون ریزی شمارا گذاریم که مراجعت بولایت خود کنید . هنری جواب فرستاده که چند ساعت دیگر بشما جواب خواهم گفت . و از سویی سالداتهای انگریزی را بر سر غیرت آورده . هم با هم (۴) شرط کرده که الی نفس آخرین مادامیکه جان داریم جنگ خواهیم کرد و در مکانیکه مسمی با جنگتن کورت است مقاتله واقع شده تخمیناً چند زخم کاری بهنری رسیده لیکن غالب بسپاه فرانسه آمده بعدی که بالفعل نام اجنتگین کورت در میانه انگریزی مشهور است . آنچه در تاریخ مذکور افتاده زیاده از ده هزار نفر از فرانسه مقول گردیده و جمعی کثیر اسیر و منهوب گشته و بقدر پانصد نفر

۱- عشق ؟

۲- عاقل ترین مردمان .

۳- یکصد و پنجاه هزار نفر .

۴- همه با هم .

از انگریزی مقتول گردیده و ولایت فرانسه مغلوب بپادشاه . دختر پادشاه فرانسه را که مسمی بچاریس بوده بمقت خود درآورده ومعااهده فیما بین انگریز و فرانسه ثبت افتاده باینمضمون که در حال حیات چاریس ولایت فرانسه در در تصرف او بوده و بعد از فوت او ولایت فرانسه متعلق بهنری بوده باشد . بعد از چندی در فرانسه فوت او در رسیده . سی و چهار سال عمر او بوده و ده سال سلطنت کرده و پسر نه ساله از او مانده و بجای او بتخت آمده .

بتاریخ ۱۴۲۲ عیسوی پسر هنری پنجم بتخت آمده مسمی بهنری ششم و بعلت صفر سن دوك كلاستر عموی او در انگلند نیابت اورا کرده بحکمرانی مشغول و در فرانسه دوك هرفرد حاکم ونایب او بوده . در مدت عمر هنری خواه در انگلند و خواه در خارج ولایت او همیشه باو بد گذشته ومشغول بخون جگر خوردن بوده ، در فرانسه سپاهی از انگریز ساخلو بوده و بحکم هنری ششم متوجه ولایت فرانسه بوده لیکن مدتی از آن نگذشته که در سال ۱۴۲۹ عیسوی دختری مسمی بجون ادعای پیغمبری کرده عوام الناس بعقب او افتاده بالاخره خود را بر سر سپاه فرانسه انداخته و سپاه انگریز را از فرانسه دوانیده و از آن وقت اختلافی در حکومت هنری که در فرانسه داشته بهمرسیده و قدری از آن پس چون دختر مزبور را زنده سوزانده بودند بعلت اینکه بخلاف مذهب عیسی ادعای پوچ پیغمبری کرده هنری طالب حکومت فرانسه بوده و اهالی انگریز راضی بجدال و قتال و خونریزی نبوده اگر او را مانع گشته و از سوئی دوك يارك مسمی بریچرد بمخاصمه برخاسته بعلة اینکه هنری از اولاد كوچكتر پادشاه سابق بوده و دوك يارك وارث حقیقی تاج شاهی بوده . بالجمله مناقشه عظیمی فیما بین دوك يارك و حوس لتکه واقع گردیده و چون مدت ها این نزاع بوده بسا کسانیکه از اعلی و ادنی بقتل رسیده . بالاخره دوك يارك غالب آمده و پسر خود مسمی بادورد چهارم را پادشاه انگلند نموده و هنری و پسر اورا بقتل رسانیده .

بتاریخ ۱۴۶۱ عیسوی ادورد بتخت سلطنت آمده وعلی الدوام به نزاع و جدال مشغول بوده امری روندا که از تاریخ آن نقلی کرده خواننده را خوش آید مگر اینکه بعضی اختراعات در آن هنگام در انگلند شده که برخی از آن قلمی میشود. در سال ۱۴۴۰ در هالند اختراع چاپ زنی شده و در سال ۱۴۷۱

بانگلند صنعت مزبور را آورده . در سال ۱۴۰۶ با سمه کردن تصاویر در بالای مس و نسخه آن در بالای کاغذ (۱) در انگلند اختراع گردیده . در سال ۱۴۸۲ کوچ چهار اسبه که مردم در تحت و فوق آن نشسته سفر میکنند در انگلند بنا شده و بالفعل در نهایت خوبی و رفاهیت مردم در آن نشسته سفر میکنند . در سال ۱۴۷۸ کیپ کود هوب که جزیره ایست . در آنجا آذوقه و آب کشتیانی که به هندوستان میرود در آنجا مهیا میکنند . بندر مزبور در آن سال پیدا شده و در آن سال نقشه همه دریا را بنزد پادشاه انگلند آورده امور تجارت بجهت پیدا کردن جزیره کیپ کوب هوب و نقشه دریا رواجی گرفته بعلمت اینکه تجار در نهایت خاطر جمعی کشتی خود را به هندوستان فرستاده .

در سال ۱۴۹۱ زبان کریک که ما آنرا زبان یونان میگوییم بولایت انگلستان آورده و شروع در تحصیل آن کرده . در سال ۱۴۹۷ هندوستان یعنی از راه دریا راه آن را پیدا کرده اند که در نهایت آسانی پس از آن در تجارت با هندوستان سعی و کوشش کرده . شخصی از اهالی پرتگال راه مزبور را پیدا کرده . بتاریخ ۱۴۸۳ عیسوی ادورد پنجم پسر پادشاه سابق بجای پدر نشسته مسمی بادورد پنجم گشته لیکن بعد از چندی عموی او ریچرد ادورد و برادر کوچکتر او دوک یارک هر دو را در طور که قلعه ایست در لندن بقتل رسانیده زیاده از ازدوماه ادورد بتخت نه نشسته و از آن پس ریچرد بتخت نشسته مسمی بر ریچرد سیم . مشارالیه بحدی خونخوار و بی باک و بیمرت بوده که او را بلاد کینگ (۲) میگویند یعنی پادشاه خونخوار . مردم از مکاید جور او و اضرار او بجان آمده بالتماس و استدعا عرایض چند بارل ریچمن نوشته که از فرانسه بانگلند آمده مردم را از دست ظلم او خلاصی دهد . ارل مزبور حسب الاستدای اهالی فرانسه بانگلند آمده . دو هزار نفر سپاه به همراه خود داشته و باندک وقتی پنج هزار نفر بر سر او جمع شده و بر سر جدال و نزاع با پادشاه برآمده و از سویی ریچرد سیزده هزار نفر سپاه فراهم آورده . هر دو سپاه مقابل یکدیگر صفها را آراسته . در این بین مدر و استنلی از طرف ریچرد بسمت ارل ریچمن رفته و بحمايت اوشکست معقولى بسپاه ریچرد داده . ریچرد در نهایت ناهیدی

۱- کلیشه سازی .

۲- Blood king

خود را بسپاه دشمن زده مقتول گردیده . بعد از آن ارل مزبور بتخت نشسته مسمی بهنر هفتم (۱) .

بتاریخ ۱۴۸۵ هنری هفتم بتخت انگلند نشسته و دختر هنری چهارم که از طایفه لنکستر بوده بعقد خود در آورده و چون خود از طایفه یارک بوده نزاعی که سالها فیما بین دو طایفه که آنها را حوس یارک و حوس لنکستر می گفتند بوده بکلی قطع شده (۲) . لیکن خود هنری حرص غریبی در اجماع اموال و ازدیاد منال دیوانی داشته صادر (۳) بسیاری بمردم حواله کرده و مردم راتاب و توانایی نمانده بنارا به نزاع گذارده . بلوایی برپا کرده و چند دفعه طغیانی نموده . بالاخره فوت او در رسیده . پنجاه و دو سال عمر و بیست و چهار سال پادشاهی کرده . پسر ازو مانده بتخت شاهی نشسته و دو دختر داشته یکی مرکویت پادشاه اسکاتلند بعقد آورده و دیگری را مهری پادشاه فرانسه عقد کرده .

بتاریخ ۱۵۰۹ هنری هشتم بتخت شاهی آمده . يك میلان و هشت هزار تومان (۴) وجه نقد از مال پدر بدست هنری رسیده . اولاً کترین (۵) زن برادر خود را بعقد خود در آورده و شروع بجدال کرده بعضی اوقات بافرانسه و برخی باسکاتلند کینگ جمن پادشاه و جلیس هنری بودند . کروئل و ولیزی (۶) بوده مردی قصاب زاده بحدی او را ترقی داده که در آخر حال او را وزیر اول و مشیر خود نموده مهام سلطنت و امور دولت خود را مطلقاً بکروئل و ولیزی واگذار کرده . و چون هنری مردی نظر باز و شهوت پرست و خراج بوده از هرسو در

۱- هنری هفتم .

۲- اکنون بگذار تاریخموند والیزابت که جانشین واقعی هریک از دو خانواده سلطنتی هستند بتوفیق و مشیت الهی باهم پیوند کنند و وراث آنها - بخواست و اراده پروردگار- آینده را باصلح دلفریب مالا مال سازند . شکسپیر- نمایشنامه ریچارد سوم .

۳- ؟

۴- يك میلیون و هشت هزار .

۵- کترین آراگون Catherine of Aragon

۶- توماس وولزی Thomas Wolsey

تحصیل وجوه بجهة اخراجات خود سعی نموده جمع کرده کروئل وولیزی وجهی از کشیشان بجهة او گرفته واز سویی بحوس کامن که وکیل رعایا باشند ادعای وجهی نموده یعنی خواهش اعانت کرده . وکلای مزبور وجوهی که او خواسته بود از رعایا گرفته و باو رسانیده . در آن عصر امور غریبه درانگلند روی داده که تذکار آن مورد حیرت غربا میشود . لهذا مجعلاً برخی از آن را عرض میکنند لیو پوپ دهم که بزرگ دین عیسوی بوده و در آن عصر قدرت او بحدی بوده که هر يك از پادشاهان فرنگستان در تحت فرمان او بوده و عوام الناس الی حال او را خلیفه الله دانسته . مشارالیه اراده بساختن کلیسای بزرگ عظیمی در روم داشته و اخراجات کلیسای مزبور زیاده از آنچه پوپ مزبور در دست داشته بوده است لهذا پوپ بخشش نامه از برای گناه مردم نوشته در دکاکین و بازارها و قمارخانه ها و میخانه ها فرستاده که مردم آنهارا بخرند . مثلاً هر يك که گناهی کرده بنزد پوپ رفته وجهی داده گناه او را می بخشد . این قاعده همیشه جاریست . در آنوقت بخشش نامه های پوپ تنها در روم شیوع یافته بلکه در بلاد بعیده فرستاده و هر فاسق و فاجری بخشش نامه مزبور را خریده و اعتقاد آنها اینکه هر گناه عظیمه و کبیره که مرتکب شوند بعد از رسیدن بخشش نامه مزبور از گناه پاک می شوند . قباحت اینگونه بخشش نامه اظهر من الشمس (۱) شده و در بلاد های (۲) فرنگستان فسق و فجور زیاده از اندازه بعمل آمده . مرتن لوئر (۳) نام مدرس مدرسه وارتن بـرک یکی از ولایات نمسا چون اطلاع از رفتار پوپ و بخشش نامه او بهم رسانیده سعی در این نموده که مردم را آگاه از اینگونه افعال ناشایست کند . کتابی در ضد پوپ نوشته و بعلت بودن چاپ کتاب مزبور چاپ شده و هر کس کتاب او را مطالعه نموده . مردم هر بلاد از افعال پوپ متنفر شده و پوپ از این معنی اطلاع یافته . هنری محض مزاج گوئی بیوپ شرحی بیوپ نوشته استدعا نموده که او را رخصت دهد که شرحی بر دکتاب وارتن لوئر نویسد . فوراً او را رخصت داده و مشارالیه

۱- روشن تر از آفتاب .

۲- بلاد .

۳- هنگامیکه اعلامیه مارتین لوتر منتشر شد پادشاه شخصاً شرحی در رد آن نوشت و پاپ در سال ۱۵۲۱ با و لقب مدافع دین را اعطاء کرد .

« تاریخ انگلستان - آندره موروا »

شرحی در کتاب خود برد قول وارتن نوشته و بنزد پوپ فرستاده . مشار الیه بی نهایت از اوراضی شده و او را حامی دین عیسوی لقب نموده و الی حال پادشاهان انگریزی باین لقب ملقب هستند . بالجمله هنری هجده سال کترین زن خود را نگاهداشته . یکی از دختران حرم خود را دیده عاشق بجمال او شده مصمم بطلاق کترین شده و او را متهم بافعال بد نموده و یا بخیال اینکه زن مزبور را شرعاً نبایست عروسی کند بهانه کرده او را طلاق داده و دختر مزبور را عروسی کرده و بعد از آن ان بونس (۱) را عروسی کرده در این بین پوپ را از عروسی و طلاق زن اول او اطلاع بهمرسیده هنری را بیدین قلمداد کرده و خارج از کلیسیا و مذهب عیسوی نموده و مشارالیه نیز با پوپ نزاع کرده و خود را بر سر چارج و یا کلیسیا گذارده و گویا بحرف پوپ نداده و اهالی کلیسیا را بنزد خود خوانده و اظهار تقدس و بزرگی دین عیسوی نموده که حسب اشاره پوپ او حامی دین عیسوی است . هر کس مخالفت او را نموده یا از کلیسیا خارج ساخته و یا او را مقتول کرده . بعد از چندی دختری از ان بونس بعرضه وجود آمده مسمی بکوبین الیزابت و بعد از چندی نظر خود را بدختر دیگر انداخته مسمی بچتن سیر (۲) و بجهت عقد کردن مشارالیه سعی کرده که ان بونس را بقتل رساند . بعد از آن چتن را عقد کند . چنانچه زن مزبور را به بهتانی دوچار و بقتل رسانیده (۳) و چتن را بعقد آورده و در هنگام تولد طفل او فوت شده . و بعد از آن ان کلیوه را عقد کرده و از آن پس بیهانه دیگر او را طلاق داده و دختر دوک نار فارک را عروسی

۱- آن بولین . Anne Boleyn.

۲- جین سیمور . Jane Seymour.

۳- آن بولین نگونبخت ، دوخط مرتکب شد ؛ یکی اینکه بجای وارث مطلوب ، ابتداء دختری آورد بنام الیزابت و بعد هم پسر زائید که در رحم مرده بود و دیگر اینکه پادشاه را فریب داد و بجرم همین جنایات سرزیایش بزییر تبر خون ریز جلاد رفت

سراسقف کرانمر باستناد بعضی اسرار مگو که از زن متوفی میدانست پیمان زناشوئی دوم هانری را فسخ کرده بود و از اینرو الیزابت نیز مانند خواهر ناتنی خود ماری که ثمره ازدواج اول پدرش بود « حرامزاده » قلمداد گردید .

« تاریخ انگلستان - آندره موروا »

کرده و بیبها نه از او استخلاص یافته. سر او را بیبها نه زنا کردن باغیری از بدن جدا کرده و از آن پس بیوه زنی مسمی بکثرین را بقصد درآورده. اینقدر باید دانست که در همه ولایت عیسویان احدی را یارای دوزن گرفتن نیست یعنی حرام است که احدی دوزن گرفته باشد و نیز حضرت عیسی فرموده است که هر کس دوزن گرفته باشد و یا زن خود را طلاق دهد مثل آن است که با زن دیگران زنا کرده است. بدبختی و بیرحمی و بددلی هنری از اینجا معلوم میشود که بخلاف مذهب خود هشت زن کرده و هر کدام را بیبها نه متهم کرده. بعضی را ناحق کشته و بعضی را طلاق داده بی آبرو و سیه روزگار در عرصه گیتی گذارده، با جمله پنجاه و شش سال عمر کرده و سی و سه سال پادشاهی نموده. در سال ۱۴۴۷ (۱) و بتاریخ ۱۵۴۷ فوت او در رسیده. برخی از وقایع اتفاقیه که در عهد سلطنت هنری هشتم روداده و اختراعاتی که در انگلند شده قلمی مینماید. اولاً در عهد هنری سبزیات در آنولا کاشته که سابقاً مطلقاً سبزیات در آنولا نکاشته از ولایات غربیه با آنجا آورده بمصرف میرسانیدند. در عهد سلطنت شروع در اختلاف و انحراف انگریز از مذهب از مذهب کتالیک نموده و بفرقه پراستنت که الحق فرقه بهترین فرق عیسوی است، طایفه انگریز داخل شده. در سال ۱۵۲۱ اختراع تفنگ سازی و مصارف آن در انگلند شده. در سال ۱۵۳۵ توب در انگلند ریخته شده. در سال ۱۵۳۷ تورات و انجیل را از زبان یونان ترجمه بانگریزی کرده چاپ نموده اند. در سال ۱۵۴۳ خمپاره و توب آهنی در آنجا ریخته شده. و بتاریخ ۱۵۴۷ بعد از فوت هنری هشتم پسر هنری مسمی بادورد ملقب بادورد ششم بتخت نشسته. عمر او نه سال بوده. زبان فرانسه و لاتین و اسپانیال و ایتالیا را دانسته. شانزده نفر مربی از برای او تعیین شده. مدار و مهام امور او بعده شانزده نفر مزبور مغوض بوده. برادر هنری هر فرد که او را پس از آن دوک سرست نامیده اند سر کرده مر بیان مزبور بوده. معزی الیه را خواهش اینکه مهری کوین اسکاتلند را بر عوسی ادورد در آورد و پادشاه فرانسه از برای پسر خود او را خواستگاری کرده مهری پسر پادشاه فرانسه را ترجیح بادورد داده و بعده او در آمده. دوک سمرست از این معنی متغیر شده سپاهی بر سر اسکاتلند کشیده و سپاه اسکاتلند را شکست داده. سایر مر بیان پادشاه حسد بدوک سمرست برده او را متهم نموده که میل

بخیانت دولت انگریز داشته و در پارلمنت او را آورده و امتحان نموده و از آن پس او را گناه کار کرده بقتل رسانیده و بعد از آن ارل واریک مسمی بدوگ نار ثمیرلند، گشته و سر کرده مر بیان پادشاه شده و با مر رتق وفتق سلطنت قیام نموده و چون آثار ناخوشی در ادورد ظاهر شده دوگ نار ثمیرلند، لیدی جین گیری یکی از نزدیکترین شاهزادگان را بعقد پسر خود در آورده که بعد از فوت ادورد پسر او بتخت نشیند. و در این بین سعی کرده که ادورد وصیت نماید که لیدی جین گیری بعد از او بتخت سلطنت نشیند. و ادورد حسب الخواش او وصیت کرده که بعد از فوت او لیدی مز بور بتخت سلطنت آید. خود ادورد بسیار طالب شیوع مذهب پراستنت بوده و مخالف مذهب کتالیک بوده. در شانزده سالگی فوت او در رسیده. در سلطنت او برخی از ابنیه و اختراعات عرض میکنند. در عهد سلطنت ادورد قاعده و قانونی بسته اند که همه کشیشان انگریزی که بمذهب پراستنت هستند عقد و مناکحه با زنان نمایند و سابقاً بقاعده کتالیک مطلقاً کشیشان عروسی نکرده. حرف آنها اینکه کشیشان باید مطلقاً مجرد بوده، دامن آنها ملوث بعلاق دنیوی نباشند. لیکن در این عهد الی هذه العصر همه کشیشان عروسی میکنند. و نیز سابقاً هر کس گناهی کرده بنزد کشیش رفته اقرار بگناه خود نموده، وجهی بآنها داده بخشش نامه از او گرفته. لیکن در عهد ادورد الی حال این قاعده بکلی موقوف است.

بتاریخ ۱۵۵۳ عیسوی مهری (۱) دختر هنری ششم بتخت انگلند آمده. و از سویی لیدی جین گیری را ادعا اینکه ادورد وصیت نموده که مشارالیه بتخت سلطنت آید. منازعه فیما بین هر دو واقع و اهالی انگلند مهری را ترجیح به لیدی داده و مشارالیه و شوهر او را بقتل رسانیده. بعد از اینکه مهری ملکه انگلند شد پادشاهزاده اسپانیال مسمی بفلیپ او را بقلعه آورده. چون شوهر و زن هر دو بمذهب کتالیک بوده اند بنارا برواج واشتہار مذهب کتالیک گذارده بسیاری از مردم انگلند بمنازعه برخاسته و با این سبب ملکه مز بور را خشم غالب و در صدد تنبیه مردم برآمده. هر که ترجیح مذهب پراستنت را داده بقتل رسانیده و بسیاری از آنها را سوزانیده چنانچه یکنفر ارج بیشاپ و چهار نفر بیشاپ و بیست و یکنفر کشیش و جمعی از زن و مرد و دختران و اطفال که کلاً

سیصد نفر باشند سوزانیده و سوء ظن در اعتقاد خواهر کوچکتر خود الیزابت بهمرسانیده. مشارالیه پراتسنتت بوده از ترس اینکه او را بقتل رسانند اعتقاد را مخفی داشته لیکن خود مهری لاینقطع پریشان روزگار و مضطرب احوال بوده از سویی در صدد قتل مردم برآمده و از جانبی میل زایدی بشوهر خود داشته و معزی الیه مطلقاً باو میلی نداشته. اکثر اوقات با شوهر خود مناقشه نموده. اضطراب او بسرحد کمال رسیده و ناخوشی باو عارض شده و منجر بمرگ گشته در چهل و سه سالگی و پنجاه سال و نیم (۱) سلطنت فوت او در رسیده. او را بلادی مهری ملقب نموده اند یعنی خونخوار. در عهد مهری کوچ سواری اختراع شده که هر کدام از مردم کوچ ساخته الی حالی حال مردم سواره بکوچ میشوند. بتاریخ ۱۵۵۸ بعد از فوت مهری، الیزابت خواهر او ملکه انگلند شده بمحض آمدن بنا را باشتها مذهب پراتسنتت گذارده و قواعدیکه مهری گذارده بود که کتالیك را رواج دهد موقوف داشته و بحمايت فرقه پراتسنتت برآمده. در هر جا از فرنگستان هر کدام از آنها را محبت کرده و هنگامیکه کوین اسکاتلند بعقد پادشاه زاده فرانسه درآمده بود فوت شوهر او در رسیده مراجعت با اسکاتلند نمود، در صدد اضرار پراتسنتت برآمده. الیزابت از مشارالیه ناخوش و بنا را بمنازعه بمشارالیه گذارده. از راهی الیزابت پراتسنتت و مهری (۲) کتالیك بوده، نقاضت دینی و از راه دیگر هم چشم بالیزابت بوده، ادعای سلطنت انگلند را داشته. مشارالیه مقبولترین زنان انگلند و اسکاتلند بوده شهرت حسن او همه جهان را گرفته بود باقسام مختلف سعیها کرده و مهری را بدست آورده بقتل رسانیده. الیزابت مطلقاً مواصالت کسی را قبول نکرده، بکرات بزرگان فرانسه و سایر دول طالب مواصالت مشارالیه بوده و اظهار نموده، مشارلیها قبول ننموده. در سال ۱۵۸۸ پوپ تحریک بپادشاه اسپانیول نموده که بتخریب انگلند قیام نمایند. یکصد و هفتاد کشتی جنگی مملو از آلات وادوات و سپاه جنگ آماده کرده و بهر کدام از کشتیان مزبور پوپ يك علم داده و با آنها گفته مادامیکه علم مزبور در کشتی آنها است و برپا مینمایند هرگز خطری بکشتی آنها نمیرسد. و محفوظ از

۱- پنجسال و نیم.

۲- ماری استوارت.

دشمن خواهند ماند. الیزابت سپاهی محدود در بنادر انگلند گذارده و سنگرات و قلعه‌جات بنادر مزبور را مستحکم نموده و خود سپاهی فراهم آورده و جمعی از کشتیان جنگی را بسر داری لارد هور با سپاهی عظیم بدریا فرستاده که در عرض کشتیان اسپانیا را ملاقات نموده جدال نمایند. لاردهور در حوالی انگلند بکشتیان اسپانیا برخوردی بر رخ بجدا قیام نموده با نذک و وقتی شکست معقولی با نهاد داده اکثر آنها را شکسته غرق نموده و برخی را دستگیر کرده و معدودی فرار نموده. پنجاه و شش کشتی از آنها با اسپانیا برگشته. و از آن پس پادشاه اسپانیا جمعی از غربارا را رشوه داده که با انگلند رفته الیزابت را زهر داده هلاک کنند. بعد از سالی راز آنها فاش و هر کدام را سیاست نموده، ایضاً پادشاه اسپانیا بی نیل مرام گشته. در سال ۱۵۹۶ الیزابت سپاهی محدود با کشتیان جنگی بتلافی پادشاه بتخریب بنادر اسپانیا فرستاده. لاردهور سردار کل کشتیان مزبور بوده. لاردهور حوالی بندر کیدتر یکی از برادر (۱) معظمه اسپانیا رفته و بندر مزبور و سنگرات آنها را خراب کرده سی و پنج کشتی جنگی اسپانیا را شکسته و ضرر فاحشی بدولت اسپانیا رسانیده و مراجعت با انگلند نموده. و بعد از چندی فوت عشارالیهها در رسیده در سن هفتاد و سه سالگی و چهل و شش ساله سلطنت کرده. برخی از وقایع و صناعات و ترقیات انگلند را در سلطنت ملکه مزبوره عرض مینماید:

در عهد الیزابت تصنیفات فلاطون و صقراطیس را از زبان کریک ترجمه زبان انگریز کرده اند. و خود ملکه مزبوره شروح چند در حواشی آن نوشته. در عهد الیزابت طایفه انگریز شروع در تجارت باقصای بلاد فرنگستان و سایر بلاد نموده بلکه سبب ترقی و دولت را در تجارت دانسته و از آن عهدالی حال صغیراً و کبیراً اصل و سرمایه فتح و عزت و دولت و آبرو در تجارت یافته و انگلندی که تاکنون مورد هجوم و حمله سپاه دشمن گردیده سبب تجارت و ساختن کشتی و بحمايت تجارت بدریا مورد هول و ترس سایر دول گشته سر- والتر رالی یکی از بزرگان انگریز بطرف شمالی ینگی دنیا رفته بنادری از بنادر ینگی دنیا را محل تجارت انگلند نموده والی حال تجارت عظیمی از آنولا با انگلند و از انگلند با نجا میشود. سرفرنسیس یکنفر سرمایه دار دیگر انگریزی در کشتی انگریز بحکم الیزابت سوار و بدوره دنیا گردیده عجایبات

وغرایبات (۱) و کیفیت اماکن و دول و مردم بلادهائیکه بنظر آورده نوشته بنظر الیزابت رسانیده. و اول کشتی که بدوره دنیا گردیده این کشتی بوده. بالجمله بتدریج روز بروز علوم و صنایع و بدایع انتشار در آنولا نموده و علی‌الدوام اهالی انگلند درصدد تحصیل علوم و کسب هنر و ترقی خود بوده چنانکه باندک وقتی از حالت جهالت بمرتبه کمال آمده. آن عهده را موازنه بوقتی نموده اند که دولت روم باعلی مرتبه ترقی کرده خواه در فنون ملک‌داری و جنگ و خواه در انتشار علوم و صنایع و بدایع در تحت پادشاه روم. و این عهد را موازنه بهمان عهد کرده در تواریخ نوشته‌اند که آن [خوانده نشد] انگلند بوده مختصراً مذهب انگلند از خطایای اعتقادات فاسده کتالیك پاك و در تجارت و علوم باعلی مرتبه ترقی یافته. شکسپیر یکی از شعرای عصر از جمله مشاهیر در آن عهد بعرضه وجود آمده. در سال ۱۵۶۳ کارد سازی در آنولا شده. سابقاً کارد قصابی و کارد مطبخی را از سایر بلاد می‌آوردند. در سال ۱۵۸۸ کاغذ سازی و کارخانه در انگلند شروع شده. در سال ۱۵۹۷ دوربین سازی از نمسا بآنولایت آمده و صنعت مزبور در آنجا بهتر از همه قوال‌فرنگ است. بتاریخ ۱۶۰۶ (۲) الیزابت فوت شده وصیت کرده که جمش ششم پادشاه اسکاتلند را بتخت انگلند گذارند. مشارالیه را ملقب بجمش اول نموده. امری که در سلطنت او روی داده که مورد حیرت مردم باشد اینکه در یکسال بعد از اینکه بتخت آمده حکمی صادر نموده که هر کس از کشیشان انگریزی که اعتقاد بیوپ دارند از انگلند اخراج کنند. و باین سبب و سبب دیگر که اهالی کتالیك را بیارلمنت راه نداده. جمعی مصمم بتخریب پارلمنت و دولت انگریز گردید. که خانهائیکه اهالی مشورتخانه می‌نشینند در هنگامیکه همه خانها مملو از اهالی مشورت بوده، آتش زنند. سی‌وشش خمره باروت در زیر خانهای مشورت گذارده و مدت‌ها منتظر وقت و فرصت بوده‌اند که بیکدفعه آنها را با اهالی آن آتش زده. چند شب قبل از وقت معهود در خفیه، اهالی مشورت از قصد آنها مطلع شده. کی‌فاکس (۳) نامی که عازم آتش زدن خانهای مزبور بوده

۱- عجایب و غرایب.

۲- الیزابت در ۲۴ مارس ۱۶۰۳ مرده است.

۳- گای فاکس Guy Fawkes

گرفته اند. فانوسی سیاه در دست و فشننگ بجهت آتش زدن در جیب آن. بعد از استفسار معلوم شده که جمعی از کتالیگ مصمم امر مزبور گشته. در سال ۱۶۰۰ (۱) آنها را سیاست کرده. در سال ۱۶۱۲ منصب برون کمترین مناصب انگریزی که از پدر باو منتقل میشود اختراع شده و بعد از آن منصب مزبور را الی حال بهر کس که خدمتی بدولت کند پادشاه عصر او را مفتخر بمنصب مزبور مینماید. کیفیت مناصب اهالی انگریز را مفصلاً و مشروحاً قلمی خواهد نمود.

در سال ۱۶۱۹ داکتر هروی یکی از اطباء پادشاهی استفسار نموده که در ابدان انسانی و سایر حیوانات، خون علی الدوام در گردش است که آنرا می کلشان (۲) می گویند یعنی دوری. تفصیل این اجمال اینکه اطباء آنولامثل اطباء ولایت ایران اعتقاد این نبرده که خون انسانی از دل انسان متصلاً داخل بشریان شده و بانهای اعضا خون را برده و از آنجا بر گهای (۳) که آنها را وین میگویند بر میگرداند. بالجمله بالفعل اعتقاد همه اطباء اینست که دقیقه چهار دفعه خون از دل بهمه اعضا رفته از رگ شریان که آنها را ارتری میگویند و انتهای اعضا انتها (۴) را بواسطه بدن بر میگرداند که آنها را وین میگویند. این قاعده بالفعل در میان اطباء جاریست.

در سال ۱۶۲۱ دستگاه ابریشم بافی را بلندن آورده الی آن عصر مطلقاً در انگلند پارچه ابریشم بافته نمی شده در آن عهد یکی از بزرگان لندن آب تمز را بلندن آورده مجموع خانها را از آب مزبور بهره یاب نموده. الی آنوقت آب را بدست بخانها می آوردند و بالفعل همه خانها از آب رود مزبور کار سازی میشود.

بتاریخ ۱۶۲۹ عیسوی جمز فوت شده در پنجاه و پنج سالگی عمر. بیست و دو سال پادشاهی کرده. پسر او چاریس مسمی بجاریس اولاً بتخت پادشاهی آمده. دختر پادشاه فرانسه را بعقد خود در آورده. چاریس طالب قدرت و قوت بوده. گویند چون اراده این داشته که اهالی مشورت را و مشورتخانه را

۱- ۱۶۰۵ (ش ۴ یا ۵ نوامبر)

۲-

۳- بهر گهایی.

۴- :

موقوف نماید وقواعد و ضوابط را که قدیم بود برهم زند. بلوای عامی نموده و بمحکمه شرع او را کشانیده و قتل نموده. در سن چهل و نه سالگی و بیست و چهار سال پادشاهی. در سال ۱۶۴۰ بلوای عامی در آیرلند برپا شده جمعی از کثالیک بمخالفت پراتسنت برآمده چهل هزار نفر از مردوزن و اطفال پراتسنت متوقف آیرلند را بقتل رسانیده و خانهای آنها را ویران نموده. بتاریخ ۱۶۴۳ (۱) بعد از قتل چاریس اول پارلمنت و بزرگان انگلند چنین صلاح دانسته بودند که بعد از آن دولت انگریز بدون پادشاه بوده مثل دولت روم که او را پری بابلیکان کنند یعنی دولتی متعلق بهممه مردم بوده و کلای رعایا در رتق و فتق امور حادثه کوشیده چنانکه همیشه روم باینطریقه حکمرانی میشده. یکنفر از اهالی مشورت سر آنها شده. بدون پادشاه امور آنها و ولایت آنها میگذشته. در اینوقت دولت انگریز بخیال اینکه تتبع از روم کنند یکنفر از نجیب زادگان مسمی به ارلیور کرمویل مردی که در اوایل حال بدون منصب بوده و بعد از آن داخل بیمارلمنت شده، اجزای مشورتخانه گشته و بعد از آن داخل بسپاه شده سردار سپاه گشته مردی بد طالع بوده بهر جنگ که او را فرستاده اند غالب آمده بالاخره مشارالیه در سر پارلمنت گشته امور ولایتی و مملکت بعده او و پارلمنت منتظم گشته. مردی هوشیار و کاردان وزیرک و عاقل و فرزانه در امور مملکت داری متبحر گویند در آن عهدامری از امور در هیچیک از دول فرنگستان روی نداده که جواسیس او، او را خبر نداده و در هر بلاد جواسیس او رفته او را اطلاع از امور داده. همه قرال فرنگ از او متوهم بوده. جزیره جما که بهترین جزایر و یست هنری است بکاردانی و هدایت او بتصرف دولت انگریز آمده الی حال در تصرف آنها است و منافع بسیاری بدولت انگریز میرسد بعلت جزیره مزبور.

در سال ۱۶۵۷ اهالی مشورت خانه و سایر دولت انگریز استدعا باو نموده که ملقب بملقب پادشاهی شود. بتصور اینکه سایر قوم انگریز شاید از اینمنعی راضی نبوده، مورد نزاع آنها شود قبول اینمنعی را ننموده. اتفاقاً

۱- اگر این پادشاه در سال ۱۶۲۹ بتخت نشسته و بیست و چهار سال سلطنت کرده باشد تاریخ مرگش ۱۶۵۳ خواهد بود.

دختر اودرسال ۱۶۵۸ فوت شده در هنگام فوت و دم نزع با پدر خود از راه شماتت برخی از بدرفتاری و ناهنجاری اوضاع او و ظلم و تعدی که بمردم کرده و قتل نفسی که از او سرزده او را حالی کرده ضمناً او را خبر میدهد که احتیاط در رفتار و کردار خود کند والا بزودی مردم او را بقتل خواهند رسانید . نصایح مشارالیهها او را از خواب غفلت بیدار ساخته . مخوف و هراسان می شود . گویند بعد از فوت مشارالیهها از عامه مردم ترسان و خوفی از کافه ناس در دل او پیدا شده دو شب در جایی نخوابیده و دو دفعه از راهی نگذشته . و هنگام رفتن از ترس مردم در نهایت سرعت عبور نموده و هرگز بدون حربه نمانده و همیشه با چند نفر کشیک چی بوده . عاقبت الامر مرگ گریبان جانش را از دست اضطراب و اضطرار نجات داده . فوت او در رسیده . نه سال حکمرانی با نکلند نموده . بعد از فوت او پسر او مسمی بریچرد ادعای جانشینی پدر را نموده لیکن چون استعدادی نداشته ادعای بجایی نرسیده . از انگلند بیرون رفته بعد از چندی مراجعت و گوشه نشینی اختیار کرده .

بتاریخ ۱۶۶۰ چاریس ثانی پسر چاریس اول بجای پدر بتخت انگلند نشسته . مشارالیه دختر پادشاه پرتکال را بعقد خود در آورده برخی با طایفه دچ و فرانسه جدال و قتال نموده از جمله چیزهایی که (۱) در سلطنت او روی داده آتشی عظیم در لندن افتاده ششصد کوچه سوخته هشتاد ونه کلیسا که یکی از آنها منت پال که بزرگترین کلیسای انگلند است سوخته ، سیزده هزار و دوست خانه و چند خانهای عامه متعلق بولایتی کلاً سوخته . شبانه روزی آتش شعله ور بوده . در آخر عمر بناخوشی عشق (*) مبتلا و فوت او در رسیده . پنجاه و پنجسال عمر داشته و بیست و پنجسال عمر (۲) نموده . پسر عقدی از او نمانده . چند پسر از او مانده باوجود (۳) حلال زاده نبوده لیکن آنها را دوك نامید . و بالفعل اولاد آنها را دوك می نامند یعنی شاهزاده . از آنجمله دوك ویجینی است و دوك کرفتان و دوك سنتها بسند و دوك گلو تن و [خوانده نشد] . در عهد چاریس ثانی رایل سوسیته بنیاد شد که کیفیت آن بعد عرض میشود .

۱- که زائد است .

۲- بیست و پنجسال سلطنت .

۳- باوجود اینکه .

(*) - عشق ؟ اگر عشق باشد بمعنی تنگ حوصلگی است .

در سال ۱۶۶۶ چاهی (۱) ازچین بانگلند آورده و بعد از آن الی حال

چاهی بمصرف میرسانند.

بتاریخ ۱۶۸۰ عیسوی جمز ثانی برادر چاریس بتخت سلطنت انگلند آمده قبل از پادشاهی اورادوك يارك میگفتند. و مذهب او کتالیک بوده و مردم عموماً از اهالی کتالیک ناخوش و متنفر بوده اند. مشارالیه اولاً بنای شیوع مذهب رومن کتالیک را نموده. حمّتی (۲) و غیرتی و طرفداری [خوانده نشد] بارومن کتالیک داشته در کلیسیاها کشیشان بطریق کتالیک بوعظ مردم کوشیده خبر رفتار و کردار او بروم رسیده. جناب پوپ ایلجی بنزد اوفرستاده مجموع قوم انگریز از این معنی خراسان (۳) بوده بعلمت اینکه سالها سعبها کرده که مردم را از اعتقادات فاسده کتالیک باز داشته. بالفعل جمز میل اینکه رنج سالهای آنها راضیع کند. اضطراباً مراتب را بولیم پرنس آرنج که بزرگ طایفه دج است عرض کرده مستدعی و استمداد از ولیم نموده مشارالیه بانگلند در سال ۱۶۸۸ آمده و چون ولیم دختر زاده چاریس اول بوده و دختر جمز ثانی را بعقد در آورده بود بمحض ورود او بانگلند جمع کثیری بر سر او جمعیت نموده و دوك ما برایکی از جنرالان بزرگ انگریزی ملحق بولیم شده. چون جمز تاب مقاومت نیاورده فرار را برقرار اختیار نموده و ولیم بتخت انگلند آمده، پادشاه شده. آنچه نوشته اند در تواریخ اینست که تاریخ آمدن بانگلند است روالوشان میگویند یعنی بیوتل انگریزی بجهة اینکه در اینوقت همه بطغیان با ولیم برآمده اند. در سال ۱۶۸۹ جمز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته بلکه اهالی آیرلند که مطلقاً رومن کتالیک هستند حمایتی باو کنند. ولیم نیز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته و شکستی باو داده و در تاریخ ۱۸۰۱ فوت او در رسیده. هنگامیکه ولیم با جمز بمقاتله و مجادله مشغول بوده سپاهی از فرانسه بر سر ولایت او بهالند رفته. استماع این خبر اوضاع او را پریشان ساخته فوراً سوار کشتی شده که بهالند رفته و ازین سو جمعی در انگلند در صدد بلوا و اغتشاش برآمده

۱- چای.

۲- همّتی.

۳- خراسان.

بعد از انتظام ولایت بانگلند مراجعت کرده جمعی مصمم بقتل او گردیده. در یکشب قبل از اینکه آنها بنیاد عزیمت خود را نمایند از اسرار آنها اطلاع یافته آنها را گرفته سیاست نموده و بعد از آن صلحی فیما بین انگریز و فرانسه و اسپانیا ودج و استریا واقع شده که سالها بیکدیگر بمرافقت میگذرانیدند. در آن اوقات میل شکاری بخاطر ولیم افتاده درشکارگاه از اسب بزمین افتاده برخت خواب یکماه خوابیده و بعد از آن فوت او در رسیده دره پنجاه و دوساله عمر و سیزده ساله پادشاهی کرده. اولادی از او نمانده که بتخت آید. وقایعی که در عهد ولیم روی داده و یا چیزی اختراع شده بجز سرنیزه که اختراع شده که در بالای تفنگ سالداتی گذارند و ضرابخانه که او را بنک مینامند بنیاد شده چیزی دیگر در دست نیست که ثبت کند.

بتاریخ ۱۷۰۲ کوبین آن خواهر زن ولیم بتخت انگلند نشسته و باندک وقتی جدال و قتال فرانسه و انگریز و اسپانیا روی داده فتوحات چند حاصل دولت انگریز گشته. از آنجمله سنگری جبل الترمستحکمترین و مضبوطترین کل دنیا است، متعلق با اسپانیا بوده اتفاقاً سنگر مزبور را دوروز ازدست اسپانیا بیرون آورده. ولیکن ده سال متوالی از سمت دریا و خشکی سپاه اسپانیا سنگر مزبور را محاصره کرده، ازدست انگریز بیرون آوردن نتوانسته. و بجز این سنگر. خواه در دریا و خواه در خشکی سپاه انگریزی غالب آمده. در سال ۱۷۱۳ صلحی فیما بین دول فرنگ واقع شده. در عهد کوبین آن پنجاه کلیسای بزرگ معظمه در لندن ساخته اند. و وظیفه کشیشان را دوچندان نموده که در تحت یک پادشاه و یک مشورتخانه و یک شریعت و مذهب. کوبین آن بعقد شاهزاده دانمرک درآمد. هفده طفل از او بعرضه وجود آمده لیکن از آنها نمانده که بعد از او بتخت سلطنت آید. مشارالیه از قرار تواریخ انگلند آنچه معلوم میشود زنی با عصمت و عفت و عاقل و بارحم و مروت و نیکذات بوده و در هنگام سلطنت او یکنفر بناحق از مشارالیه آزار ندیده. مختصراً مشارالیه اول ملکه ایست که در انگلند سلطنت کرده واحدی عیب و نقصی در او ندیده و نشنیده مشارالیه در سن پنجاه سالگی فوت شده و سیزده سال حکومت کرده. در سال ۱۷۱۴ جارچ اول که از اولاد زاده جمز اول پادشاه انگلند بوده بتخت آمده. باعزاز تمام

و استقبال ملاکلام بزرگان انگلند او را بتخت آورد. پدر او رامسمی به پرنس ویلز نموده. در سال ۱۷۱۵ پسر جمز ثانی که او را پرتندر مینامند ادعای تخت انگلند را نموده و بکرات جنگها شده و نزاعها برپاشده و بالاخره پرتندر مزبور مغلوب و در کشتی فرانسه نشسته فرار نموده. و چون جمعی از بزرگان اسکاتلند سبب بلوای مزبور گردیده آنها را سیاست نموده در سال مزبور قرار داد شده که اهالی پارلمنت یعنی ارباب مشورتخانه و کلا و رعایا هر کدام هفت سال مستمراً اهالی مشورت خانه بوده و سابقاً قرار داد این بوده که هر کدام سه سال بیشتر اهالی مشورتخانه نبوده، انقضای سه سال مجدداً رعایا (۱) هر محل وکیل از برای خود تعیین کنند والی حال اینقاعده مجری است. کیفیت اینمطلب را بعد مفصلاً معروض خواهد داشت. در سال ۱۷۲۳ سپاهی بر سر پرتندر مزبور جمع شده اراده تصرف تخت انگلند را داشته. در اینوقت چند نفر از اهالی شهر را گرفته بعلت اینکه حامی پرتندر مزبور بوده. از آنجمله دونفر بیشاپ را محبوس نموده یکنفر آنها را محبوس و بقتل رسانیده. دوسال بعد از آن منصب نیت باث که سالها موقوف بوده که هیچکس مفتخر بمنصب مزبور ننموده نیز قاعده مزبور جاری والی حال هر که را خصوصاً اهالی سالدات یعنی افسران آنها را بمنصب مزبور مفتخر میکنند. سر جان مالکم ایلچی قدیم ایران بمنصب مزبور مفتخر شده است. شفای آبله را در عهد جارج اول پیدا کرده اند والی حال قاعده مزبوره جاریست. اطفال لندن و سایر انگلند را بعلاج مزبور مداوا کرده، هم صورت و چشم آنها از نقص مصون مانده و هم جان آنها بسلامت در رفته است.

در سال ۱۷۲۷ جارج اول بعزم دیدن ولایت خود بنمسافرت رفته. در عرض راه بدون ناخوشی فوت او در رسیده. در شصت و هشت سالگی عمر و سیزده ساله پادشاهی کرده. معزی الیه مردی بوده در نهایت خوش سلوکی و مروت و رحم و انسانیت پادشاهی کرده. برخی اوقات براه نمای وزرای خود قدری سخت گیری کرده لیکن خود او با لذات مردی در نهایت خلق و خوبی و نجابت رفتار نموده.

در سال ۱۷۲۷ جارج ثانی بجای پدر بتخت انگلند نشسته. پسر او مسمی بفردرک موافق قاعده پرنس ویلز گشته. بعد از چندی مجادله فیما بین

انگلند و اسپانیال واقع و سایر قرال فرنگ نیز بتدریج بمنازعه با انگلند بر خواسته از آنجمله با دولت فرانسه جنگ نموده و شکست بآنطایفه داده . ایندفعه آخری است که پادشاه انگلند الی هذهالعصر بنفسه بجنگ رفته است. در سال ۱۷۴۴ لارد دسن از سفر دوردنیا برگشته اموال بسیاری بهمراه خود آورده در این بین دولت فرانسه بجهة تسخیر انگلند بیست کشتی جنگی و سپاهی عظیم بدون خبر اراده دخول انگلند را نموده. سرجان نارس نام سردار سپاه دریایی باجمعی از کشتیان جنگی بممانعت آنها قیام نموده و آنها را شکست داده و ضرر فاحشی بآنها رسانیده.

در سال ۱۷۴۵ پسر پرتندر اراده تسخیر انگلند و ادعای تخت شاهی اورا نموده از پادشاه فرانسه کمکی و حمایتی باورسیده باسکاتلند رفته. چیزی که از اسباب سلطنت و پادشاهی و سپاه کشی بهمراه داشته هفت نفر افسر و سلاح بقدر دوهزار نفر باندک وقتی یک هزار و پانصد نفر ملحق باوشده و از طرفی سرجان کوپ مأمور بمقاتله و مجادله او گشته لیکن سرجان مزبور شکست خورده و پرتندر را جرأت وقوت زیاده شده باجمعی تمام با انگلند آمده والی حوالی منچستر آمده و از این سو سپاهی از انگلند مأمور و بمقاتله او برخواسته مقاومت را مشکل تراز گریز دیده فرار نموده و مراجعت باسکاتلند کرده و دوک کمبرلند برادر جارج ثانی با چهارده هزار جرار بانهدام او قیام نموده در حوالی مقامی مسمی بکلادن در اسکاتلند تلاقی طرفین واقع و از اسکاتلند موازی هشت هزار نفر کلاً حمله آور گشته نیم ساعتی هنگامه جنگ گرم بوده بعد از آن سپاه اسکاتلند و پرتندر روی بهزیمت نهاده و قتل و غارتی بآنها روی داده و پرتندر مزبور از آنجا فرار کرده .

در سال ۱۷۴۹ صلح عامی فیما بین همه قرال فرنگ روی داده و در سال ۱۷۵۶ نیز فیما بین فرانسه و انگریز جدالی واقع شده. سپاهی از فرانسه بر سرجزیره متار که رفته. از طرف انگلند ادمرال پنک بحمایت و سرپرستی جزیره مزبوره رفته. جزیره مزبور را سپاه فرانسه از دست انگریزی بیرون آورده. ادمرال پنک مزبور را بمجاسبه و محاکمه سالداتی حاضر کرده در خدمت مرجوعه باو قصور و تهاونی دیده او را مقتول نموده . باین قسم که در کشتی که سوار و بجنگ رفته او را بسته و سربازان کشتی اورا بگلوله کشته اند. اینمعنی خوب و قاعده ایست که

عبرت از برای سایر افسران شده هیچکس قصور در خدمت مرجوعه نوزد. مستر کلیو یک نفر افسر انگریزی و بتدریج بمنصب کونلی رسیده باندک وقتی بنادریکه سپاه فرانسه از هندوستان نشیمن کرده بودند از دست آنها گرفته و بتدریج بعلت خدمتیکه کرده او را بمنصب لاردی منصوب نموده. همین لارد و کلیو مسبب ترقی انگریز و دولت کمپانی هند گردیده و بنیادی که او گذارده سبب گرفتن هندوستان شده سبب دیگر گرفتن کلکته اینکه در سال ۱۷۵۶ یکی از بزرگان و اکابر هندوستان سپاه عظیمی بر سر کلکته برده که یکی از سنگرها ئیکه سپاه انگریزی در آنجا توقف داشته از دست آنها گرفته. چون قلیلی از سپاه در سنگر بوده تاب مقاومت نیاورده سنگر مزبور را تسلیم بنواب سابق الذکر کرده موازی یکصد و چهل و شش نفر از اهالی انگریز را دستگیر کرده آنها را کلاً در زندانی مسمی به بلك هول (۱) یعنی سوراخ تاریک گذارده. محبس مزبور بسیار تنگ و حقیر بوده. منفذ آن دو دریچه کوچک بوده. هوایی داخل بمحبس مزبور نشده. گرمی هوای کلکته از یکسو و جای تنگ بدون منفذ از سوی نفس را به محبوسین تنگ نموده بحدی که برخی از آنها عثق کرده. هرچه سعی در شکستن درب زندان نموده چاره نبخشیده. التماس بزندان بان نموده که آنها را از آنجا بیرون بزندان بزرگتر جا داده و قدری وجه بان داده قبول ننموده و نواب مزبور هم بخواب رفته احدی را یارای و جرأت بیدار ساختن او نبوده. محبوسین مزبور در نهایت یأس تن بقضا در داده آمادۀ مرگ شده. روزانۀ دیگر درب زندان را گشاده از یکصد و چهل و شش نفر تنها بیست و سه نفر از آنها نیم جانی داشته مابقی فوت شده. بعد از اینکه آنها را بیرون آورده بیشتر از بیست و سه نفر مزبور فوت شده. نواب مزبور همتی گماشته که انگریز را بکلی از نواحی کلکته دوانیده اخراج کند لیکن لارد کلیو موصوف با معدودی از سپاه انگریزی بمقاومت او قیام و باندک زمانی او را مغلوب و شکست داده و از آن پس بتدریج سپاه خود را بهند برده و آنولایت را مسخر نموده کیفیت آن را برخی بعد از این عرض خواهد نمود. در این عهد و سال وزیر تازه مستر بیت نام وزیر پادشاه انگلند شده. آنچه در تواریخ نوشته اند بحمايت و سعایت و راه نمایی و کاردانی اودولت انگریز خواه درینگی دنیا و خواه در ویست هندی

و خواه در افریلاکاله مغرب زمین باشد و خواه در فرنگستان و انگلند قوت عظیمی پیدا کرده یوماً فیوماً روی در ترقی و ازدیاد دولت و مملکت و وسعت ولایت و دولت انگریز گذارده گویند دودفعه دولت فرانسه اراده تسخیر انگلند را نموده و هر دو دفعه مغلوب گشته . دفعه اول سپاه عظیمی و کشتی جنگی فراهم آورده ، ادمرال یا میسکوین آنها را جلو گیر کرده شکست داده و دفعه ثانی سرادورد هاك آنها را مقاومت و مانع ازدخول انگلند گشته . گویند در آن عصر فرانسه بکلی مأیوس از تسخیر انگلند گردیده و سالها بعد از آن چنین اراده ننموده ازقراریکه در تاریخ نوشته اند تا بحال دولت انگریز چنین وزیر کاردان و جان فشان و دولت خواه نداشته . در سال ۱۷۶۰ جارج ثانی را بدون ناخوشی فوت عارض شده در هفتاد و هفت ساله عمر و سی و سه سال پادشاهی کرده . درعهد سلطنت جارج ثانی تفاوت سال شمسی و قمری را منجمین ملاحظه کرده واز برای اینکه ازین پس مطلقاً تفاوتی بهم نرسد درسال ۱۷۵۲ منجمین قرار داده اند که یازده روز تفاوت سالیانه را که بالفعل درمیانه ماهانه در آورده مطلقاً حرکت قمری را مناط ندانسته والی حال قاعده مزبور جاری است . و بآن سبب مطلقاً تفاوت در موسم و ماهها و سالها بهم نمیرسد . و اما پادشاه هذه العصر مسمی بجارج ثالث چون دراین عهد که سلطنت پادشاهی این عصر باو متعلق است ، ترقی عظیمی در دولت و عظمت و شوکت دولت انگریز خواه در انگلند و خواه در هندوستان و فرنگستان روی داده و همچنین علوم و صنایع و بدایع اینولا باعلی مرتبه رسیده علی الخصوص علم کمستری که از اول دنیا الی حال کیمیا و یا دوا سازی باین نوع ترقی نکرده و غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین ، طریق ترقی اینولا بوده نه تاریخ پادشاهان باین سبب آنچه دراین عصر روی داده مفصلاً می نویسد و از اشخاصی که مطالعه کنند امید عفو تقصیرات بتفصیل این رساله است .

و اما جارج ثالث هذه العصر بتاریخ چهارم جون ۱۷۳۸ عیسوی تولد یافته و بتاریخ ۱۷۶۰ عیسوی بتخت پادشاهی آمده چون پدر او فریدرک پرنس ویلزپرس جارج دوم قبل از فوت پدر فوت شده در تاریخ ۱۷۵۱ پدر او حیات داشته معزی الیه بتخت نرسیده و جارج ثالث پسرزاده جارج دوم است . بعد از اینکه جارج ثالث بتخت سلطنت انگلند آمده درصدد مواصلت برآمده چون قاعده

کلی است که هیچکدام از پادشاهان انگلند مواصلت با اهالی انگلند نمی‌توانند نمود و همچنین با سایر سلاطین فرنگستان که بمذهب کتالیک هستند نمی‌توانند مواصلت کرد، دختری از اکابر جرمنی در سال ۱۷۶۱ بعقد خود در آورده متصرف گردیده. در سال مزبور دولت انگریز با همه قرال فرنگستان نزاع داشته و بصوابدید مستر پت موصوف وزیر اول از هر سو طایفه انگریز ناصرو غالب آمده و با بعضی صلح نموده و بعد از آن مستر پوت ترك وزارت را نموده و او را بمنصب ارلی منصوب و در سال سه هزار تومان وظیفه از برای او قرار داد کرده که الی حال وجوه مزبور سالیانه باو داد او میرسد. و حکمی در اینوقت جاری شده که از پارلمنت هر ساله یکصد هزار تومان اخراجات بکوین انگلند که زن پادشاه هذالعصر است داده باشند.

در سال ۱۷۶۳ عیسوی صلح عامی همه قرال فرنگ با یکدیگر نموده. در این اوقات در هندوستان نزاعی فیما بین دو نفر نواب بهم رسیده. یکنفر میرجعفر و دیگری قاسم علیخان. قاسم علیخان شکست از میرجعفر مزبور خورده بعلت اینکه سپاه انگریز حمایتی باو نموده و میرجعفر را برسر بنگاله گذارده. از سویی نواب قاسم علیخان سپاهی مجدداً بر سر میرجعفر آورده و او را از بنگاله دوانیده. و از یکسو سپاه انگریز بسپاه میرجعفر ملحق و بالاخره بعد از جدال و قتال میرجعفر مزبور را برسر بنگاله گذارده. در معنی نواب میرجعفر دست نشان انگریز بوده. والی وقت مزبور خود بتصرف ولایت مزبور علی الظاهر نپرداخته، دو نفر از اکابر آنها را بهم انداخته و خود را ملحق بیگطرف نموده و بعد از آن هر طرف سپاه را بهم انداخته و از قوت انداخته. از آنجمله نواب حیدر، نواب ملک دکن را قوت عظیمی دست داده و لارد کلیو از اینمعنی هراسان و در صدد تخریب او برآمده و چون نواب حیدر علی که نایب و والی ملک دکن بوده عزمی جزم نموده که سپاه انگریز را از هند روانه سازد و از آن هنگام نواب حیدر علی نایب یکی از شاهزادگان بوده اهالی کمپانی و کارگذاران هندوستان در آنوقت مصلحت را در آن دیده که والی ملک دکن را مخدول کنند سپاهی عظیم از اهالی هند فراهم آورده. والی مزبور از اینمعنی هراسان و مصالحه را بمجادله ترجیح داده. لیکن نواب حیدر علی قبول صلح نکرده سپاهی فراهم آورده خود را بکوهستان و مکانهای صعب کشیده

بکرات با سپاهی سبک شبیخون و تاخت بر سر انگریزی به بندر نمکلور که یکی از بنادر محکم نواب حیدر علی بوده مأمور و بعد از ورود آنها کشتیان جنگی نواب حیدر علی را کلاً دستگیر کرده و بعد از آن صلحی فیما بین اهالی انگریز و نواب حیدر علی واقع شده . چون در عهد جارج ثالث ولایت ینگلی دنیا از دست انگریزی بیرون رفته و بالفعل اهالی آنجا اگر چه سابقاً رعیت انگریز بوده اند، خود دولتی مستقل و قومی علیحده هستند. خیال نمود که برخی از اوضاع آنها و طریق جمع آوری مردم در آنجا و سبب نزاع و سرکشی قوم مزبور از انگریز و وضع بیعلاقگی آنها بالفعل مختصراً در این مقام قلمی نموده باشد:

سبب پیدا شدن ینگلی دنیا اینکه وسکودیکامه یکی از جنرالان سپاه دریایی پرتگال در سال ۱۳۲۱ عیسوی راهی از روی دریا بسمت مشرق هندوستان پیدا کرده که از بندر کیپ کود هوپ به هندوستان روند والی آنوقت مطلقاً از روی آب راه هندوستان معلوم نبوده چون راه مزبور را پیدا کرده ، دولت پرتگال عرض حال را بخدمت پوپ که بزرگ کل فرنگستان بوده یعنی همه ولایات عیسویان او را نایب حضرت عیسی دانسته کرده و استدعا از او نموده که حکمی بهمه قرال فرنگستان فرستاده که احدی را رخصت آن نباشد که کشتی بهندوستان فرستد . چون پوپ مزبور در آن هنگام قدرت و قوتی عظیمی داشته و احکام او در فرنگستان بر سر کل قرال فرنگستان جاری بوده ، مشارالیه حکمی صدور می کند که صفحات مشرقی دریا منلق بهادشاه پرتگال بوده احدی کشتی خود را از آنطرف نفرستد . و بعلت حکم ، تجارت هندوستان مطلقاً متعلق بدولت پرتگال گشته . کلمبس نام مردی از اهالی ایتالیا و در خدمت پادشاه اسپانیا سردار سپاه دریائی اسپانیا بوده . مشارالیه از علم نجوم ربط کاملی داشته و از طریق مساحت زمین و اوضاع و ترکیب آن ماهر بوده . او را بخاطر میرسد که زمین کروی است و محیط بدریای محیط است . اگر حضرت پوپ حکم داده است که هیچ کشتی از سمت مشرق دریا بهندوستان نرود ، او میتواند از تحت مغرب دریا رفته و راهی بهندوستان پیدا کرده . هم مخالفت با حکام پوپ نکرده و هم راه تجارتی بجهت دولت خود و ولی نعمت خود بهندوستان پیدا کرده . باینملاحظه مصمم و عزیمت سفر دریا نموده .

در سال ۱۴۹۲ کلمبس سه کشتی جنگی با ذوقه (۱) تمام و مایحتاج ضروری از اسپانیا مهیا و از راه مغربی دریای ازم هندوستان گردیده. مدت سه هفته متصلاً در دریای محیط میرفته. افسران و زیر دستان و اهالی کشتی را و همی عارض شده. بخیال اینکه راهی هر گز نرفته عرصه دریای محیط را لاتاهی دیده. مجموع را یأس مراجعت از این سفر دست داده و بایکدیگر از در مشاوری در آورده. یکی بدیگری گفته بود که کلمبس را خیال سودا در دماغ زور آورگشته، جمعی کثیر را برداشته بدریای بی پایان محیط آورده. چه چاره بجز بر طرف شدن هست. از هر سو اینگونه گفتگو برخاسته بالاخره عزم را جزم نموده که اولاً مراتب حال را به کلمبس عرض کنند و التماس مراجعت با اسپانیا نمایند. در صورتیکه او را حرفی باشد، او را زنده بدریا انداخته خود مراجعت کنند. از این سو کلمبس از وجنات احوال اهالی کشتی بیدلی و کم جرأتی و یأس استنباط نموده بدون اینکه مطلقاً اظهاری بآنها کند از در مصاحبت و مکالمه با آنها برآمده باین نوع: بساعت و اعتبار و افتخار حاصل اهالی کشتی خواهد شد در هنگامیکه راه هندوستان را پیدا کنیم و توانیم تجارتی در آن مملکت نموده. البته هر کدام از ماها بعلاوه اینکه تا دامن قیامت نام ما زنده خواهد بود صاحب دولت و مکنّت خواهیم گشت. و ولی نعمت، ماها را هر کدام بقدر حال مفتخر و بانعامات و نوازشات خود خواهد نمود. ولیکن هر کدام از ماها را لازم است که در خدمت خود سعی و اجتهاد نموده نوعی نکنیم که مورد سخط (۲) و غضب پادشاهی گشته ما را از حیض آبرو انداخته در نزد دوست و دشمن خوار باشیم. مدت یک هفته نیز باین نهج و لطایف الحیل اهالی کشتی را بیازید و فنون نگاهداشته. چون از هیچ سو راه زمینی پیدا نشده و اهالی کشتی برخی که سابقاً تصدیق قول کلمبس را نموده آنها نیز ما یوس از این سفر گشته یک دفعه کلاً سرازیر به اطاعت او بیرون کشیده انواع و ناخوشی فضا حی با او نموده، متفق اللفظ مهمل شدند که در صورتیکه عنان کشتی را بسمت اسپانیا معطوف ندارد او را بقتل میرسانند. چون کلمبس مجموع را طای دید و چاره را بجز آرام و نصیحت بآنها ندیده افسران و عقلا ی آنها را بنزد خود طلبیده و علامات چند را بآنها نموده که زمین نزدیک بآنها است از آن جمله مرغان

۱- با آذوقه

۲- خشم.

صحرایی چند در بالای دریا در پرواز بودند و هوای دریا اعتدالی بهم کرده و طغیان و تلاطم دریا فرونشسته بالتماس و زرای (۱) آنها را باین نوع ساکت نموده که سه روز باو مهلت دهند در صورتیکه روزسیم زمینی پیدا نشود مراجعت کنند. مجموع مردم شرط کرده سه روز دیگر به همراه او رفته. در آن روز چوبدستی تازه تراشیده و کاسه چوبی تازه تراشیده در روی آب پیدا کرده. اینمعنی نیز مقوی قول او شده که زمین نزدیک بآنها است. در شب سیم کلمبس کشتیان را لنگر انداخته که شاید بکوهی خورند و در نصف شب کلمبس بعلت اضطراب و بی آرامی خود در بالای کشتی رفته ازهرسو ملاحظه دریا را نموده چشم او بروشنی آتش افتاده که سمتی بسمتی میبرد و از آن پس دو نفر دیگر آتش مزبور را دیده هنگام طلوع فجر کشتی پیشین با آواز بلند سائرین را خبر داده که زمین پیدا شده است و ازهر گوشه و کنار آوازه های وهوی اهالی کشتیان بلند شده صبح آنروز جزیره پر سبز و جنگلی نمودار گشته چون اهالی کشتی را چشم بجزیره مزبور افتاده کلاً منفعل و خجل از کلمبس گردیده. کلمبس شخصی را، که سه روز قبل مورد طعن نموده و باقسام فضا حی و فحاشی روز او را چون شب تار نموده بودند. بالفعل ازهر جانب بدست بوسی و عفو تقصیر از او گردانیده. سه روز قبل او را دماغ خشک و سودا زده و پریشان انگاشته بالفعل او را ملهم آلهی شمرده. هنگام صبح کشتیان کوچک را بآب انداخته سپاه کشتی با طبل و و علم مسلح و مکمل داخل بکشتی کوچک شده. اول کسی که بجزیره مزبور قدم نهاده کلمبس بوده. اهالی جزیره را از آمدن کشتیان مزبور آگاهی شده از هر سو بطرف آنها هجوم آورده. حیرت و تعجبی بآنها دست داده اهالی کشتی را را رسولان خدا و یا بقواعد یونانیان که بر بالنوع قائل بودند. ایشانرا فرستادگان خدایان دانسته. صدای توب آنها را نیز صدای خدایان انگاشته. گویند اول وهله که کلمبس با سپاه خود بجزیره مزبور رسیده بسجده در افتاده سجدهات خدا را بجای آورده که یکبار دیگر پای آنها بزمین رسیده. جزیره مزبور یکی از جزایر و یست هندیا است که مقابل ینگی دنیا است که آنرا سن سلوه دوره مینامند. بعد از ملاحظه آنجا، کلمبس مراجعت با سپانیا نموده. پادشاه اسپانیا او را مفتخر و معزز داشته. در پهلوی خود نشانیده. دفعه دیگر نیز کلمبس

سفر دریا از سمت مغرب نموده. در جزیره مزبور جزایر چند پیدا کرده لیکن چون از قواعد نجوم و مساحت کره ارضی و ترکیب زمین ماهر بوده، میدانسته که باید جای دیگر در حوالی جزایر مزبور پیدا شود. دفعه دیگر کشتیان جنگی از اسپانیا برداشته بسمت مغرب روانه شده.

بتاریخ ۱۴۹۸ عیسوی در سفر ثالث خود مملکت ینگی دنیا را پیدا کرده و چون دولت اسپانیا در سمت ثوث (۱) یا جنوب ینگی دنیا رفته سپاهی بآنجا برده و نشیمن نموده، سابر قال فرنگستان هر کدام کشتیان فرستاده که جاها در آنحوالی پیدا کنند و از برای خود نشیمن نمایند. از آنجمله دولت انگریز بتاریخ ۱۴۹۹ هنری هفتم پادشاه انگریز کپتن کیپات مسمی به سیمتیان را با کشتیان چند به ینگی دنیا فرستاده، سمت شمالی مملکت مزبور را محل نشیمن نموده اند. و از قرال فرنگستان محلی از برای خود در ینگی دنیا گرفته نشیمن ساخته. لیکن طایفه معظمه که از اهالی فرنگستان در ینگی دنیا میباشند سه فرقه هستند. اولاً طایفه اسپانیال ثانیاً طایفه انگریز و ثالثاً پرتگیز. هر یک از طایفه های مزبور قسمی از ولایت مزبور را گرفته. شهرها بنیاد کرده توطن دارند. و طایفه فرانسه و دچ هر کدام قدر قلیلی جمعیت در آن ولایات تمکن مینمایند. لیکن قابل تذکار نیستند.

واما طایفه انگریزی متوقف ینگی دنیا؛ بعد از اینکه طایفه انگریز سمت شمالی ینگی دنیا را پیدا کرده سپاهی بآنجا فرستاده. بتدریج کوچ و بنه آنها را فرستاده و بتواتر فقرای انگلند بآنجا رفته و توطن نموده و اشخاصی که مقصر بوده بدفعات اخراج بلد نموده بآنجا فرستاده جمعیت عظیمی در آنجا پیدا کرده و خانها بنیاد نموده بنای زراعت و شجارت (۲) را نهاده. طایفه فرانسه برخی از بنادر و ولایات را گرفته که نشیمن کنند اهالی انگریز جزایر و بنادر مزبور را دست ایشان گرفته و از ینگی دنیا اخراج نموده خود روی بترقی نهاده. علوم و صنایع در میان آنها شیوع بهم رسانیده طایفه فرانسه بنا بقضتی که قلباً با انگریز داشته جمعی را خفیه در نزد اهالی ینگی دنیا فرستاده نفاقی فیما بین ساکنین انگریزی در ینگی دنیا وانگنند انداخته و آنها را راه نمایی کرده؛ خود راه طاق

العنان نموده، اید تصرف (۱) انگریز را از ینگی دنیا کوتاه کنند. و علی‌الدوام آنها را از دولت انگریزی و (۲) بیزار کرده بحدیکه دل آنها از دولت انگریز سیر شده که بعد از آن اهالی انگریز ساکنین ینگی دنیا باطناً دولت انگریز را حاسد و رقیب و مدعی خود دانسته. در این نقاضت و تغیر سالها بوده اند. الی در سال ۱۷۶۴ حکمی از پارلمنت انگلند جاری شده که خراج شاهی و گمرک بعضی اجناس غریبه که داخل به ینگی دنیا شود زیاد کنند. اهالی ینگی دنیا قلباً ناراضامندی از انگریزان داشته. داکتر فرنکی یکی از جمله فلاسفه و دانایان خود را بانگلند فرستاده عرایض چند بخدمت پادشاه نوشته و داکتر مزبور وارد بانگلند شده عرایض خود را معروض و اهالی پارلمنت که هوس کامن باشند اقرار نموده که عرایض آنها را دیده جواب شافی و کافی بآنها داده آنها را مستمال (۳) کنند. لیکن وزرای انگلند عرایض آنها را نشنیده و خواهش آنها بدرجه اجابت مقرون نشده. داکتر مزبور بی‌نیل مرام مراجعت کرده ایضاً برگشتن او بی‌نیل و مقصود مورد تکدر انگریزان متوقف ینگی دنیا گشته.

در سال ۱۷۷۱ حکمی از پارلمنت انگلند جاری شده که خراجی در شیشه و کاغذ و چاهی که وارد به ینگی دنیا میشود زیاده کنند. طایفه مزبور قبول حکم آنها را نکرده محصلان آنها را پس فرستاده. گویند یکنفر از آنها در یکی از شهرها لوط کرده. مجموع اعضای اورا سقز مالیده و بعد از آن در پرم مرغ بسیاری غلطانیده بهیات مزبور در شهر گردانیده. الحق آلت مضحکه خاص و عام گشته و از هر سواطفال بر سر آنها جمع شده و بعد از آن چاهی انگلند را پس فرستاده یعنی بدون اینکه چاهی را خالی کنند با کشتی پس فرستاده و اهالی انگلند سپاهی عظیم بر سر آنها فرستاده که آنها را مجبور کرده خراج دهند. ساکنین ینگی دنیا نیز پرده از روی کار بر انداخته بنای مجادله و مقاومت و اظهار بی‌علاقگی و بی‌نیازی بانگلند نموده. اگرچه سپاهی که از انگریز به ینگی دنیا رفته بود کفایت جدال با آنها را مینمود لیکن طایفه اسپانیال و فرانسه و دچ بحمایت ساکنین ینگی دنیا برخاسته چون بکرات قبل ازین، مجادله فیما بین هر دو واقع شده و طایفه

۱- دست تصرف.

۲- «و» زائد است.

۳- دلجوئی.

انگریز غالب بآنها نیامده بودند. بالفعل که طایفه فرانسه واسپانیا و دج بحمايت آمده، البته بطریق اولی آنها را نتوانسته مقاومت کنند. بالاخره طایفه انگریزی از روی رضا و خوشی راضی باین شده که با ساکنین ینگی دنیا صلحی نموده آنها را طایفه علاحدہ (۱) مطلق العنان دانسته نه رعیت خود.

از طرف انگلند سرکی کار تلین به ینگی دنیا رفته، جنرال واشنگتن نام سردار بزرگ اہالی ینگی دنیا را دیده که با او صلح نماید. یعنی سرکی کار تلین از جانب دولت انگریز وکیل بوده و جنرال واشنگتن از طرف طایفه ینگی دنیا وکیل شده صلح نموده اما چه صلح صلحی که هزاران هزار تومان خرج دولت انگریز شده و بسا خونہا ریخته گردیده. اگر چه اہالی ینگی دنیا طالب صلح و مذهب بوده لیکن سخت گیری و بدطوری وزرا کار را بجایی رسانیده که سرکی مزبور گویا بعجز و التماس مصالحہ نموده. باین نحو کہ از تاریخ ۱۷۸۲ پادشاہ انگلند جارج ثالث اقرار نمود کہ بعد از این طایفه انگریزی متوقفین ینگی دنیا را طایفه علاحدہ مطلق العنان دانسته و ترک احقاق شاہی را بکلی از ولایت مزبور نموده آنها ہم مثل سایر طوایف فرنگستان طایفه علاحدہ بوده، اگر تجارت و معاملہ با انگریز نمایند بمعینہ مثل سایر طوایف باشند. و از آن تاریخ الی حال طایفہ مزبور جمعی علاحدہ هستند. چون برخی از احوال آنها نوشته و آنچه در تواریخ ینگی دنیا کہ در انگریزی نوشته است در تعریف ولایت مزبور قلمی میشود :

بعضی بنادر ینگی دنیا متعلق بسا انگریز است کہ بالفعل تجارت و اہالی انگریز و سپاہ انگریز در آنجا هستند. و همچنین جزایر چند مسمی بویست ہندی کہ جزایر مقابلی ینگی دنیا است، محسوب میشود، در تحت انگریز است. شکر و قہوہ و پنہ و قمر مزفرنگی (۲) و چوب مہاکس بسیاری از ولایت و جزایر متعلقہ با انگلند بہمہ فرنگستان میرود و منافع عظیمہ از این راہ عاید بدولت انگریز می شود. اگر چه اکثر شمالی و جنوبی ولایت مزبور اہالی فرنگستان توطن نموده لیکن احدی تا بحال ہمہ ینگی دنیا را ندیدہ اہالی آنها مردمان سیاہ رنگ بدگلی آرام داری هستند. آنچه در کتابها نوشته اند، یک ربع کل دنیا را ینگی

۱- علیحدہ .

۲- گویند قمر مز جا نوری است کوچک و بر بو تہ های خار می نشیند آنرا میگیرند و خشک می کنند ... و حبی دیگر ہم هست مانند عدس. «برہان قاطع».

دنیا گرفته، لیکن ربع بزرگترین است. اجناسیکه از ینگى دنیا بیوروپ می آورند و در آنجا بعمل می آید اولاً فلزات معدنی در آنجا پیدا شده. اجناس آن بیوروپ می آید. درختهای میوه دار و غیره مثمر و غریبه بسیاری دارد که تجارت معقولی از چوب و میوه آنها بفرنگستان می نمایند. معدن طلا و نقره در ینگى دنیا است و بفرنگستان می آید. گویند هنگامیکه طلا و نقره در ینگى دنیا بعمل آمده بعزت اینکه بفرنگستان می آورند، قیمت هردو در فرنگستان بسیار کم شده است. و از جواهرات الماس و مروارید و زمرد و لعل و زبرجد و سایر جواهرات دیگر در آنجا پیدا می شود. نیز از تاریخی که جواهرات مزبور بفرنگستان آمده قیمت آنها در این ولایات کمتر از سابق است. قرمز فرنگ و نیل و پوست سنجاب و خز و سایر اجناس دیگر از آنجا بولایات فرنگ می آورند.

و اما جمعیت اهالی ینگى دنیا هنگامیکه از انگلند سوا شده تخمیناً دو میلیون بوده لیکن بتدریج از هر يك از بلاد فرنگستان مردم بآنولایات رفته. بالفعل دوازده میلیون جمعیت دارند. ششصد نفر از اهالی آنها مشغول برتق و وفق امورات ولایتی ینگى دنیا هستند که آنها را اهالی مشورت خانه می نامند. دویست نفر آنها را در خانه (۱) و چهارصد نفر در خانه (۲) کرده. دویست نفر مزبور را لرد و بزرگان نامیده، مدت سه سال دویست نفر مزبور در خانه بزرگان مشغول برتق و وفق مهام ولایتی هستند. و چهارصد نفر دیگر که کلاً ششصد نفر مزبور در هر امر از امور متعلقه به ینگى دنیا مشورت نموده بعد از اینکه همه در هر امر از امور مزبور راضی شده امور مزبور را جاری نموده و یک نفر را مدت هفت سال سرکرده همه ششصد نفر و ولایت ینگى دنیا کرده که بجای پادشاهی بحکمرانی ولایت مزبور قیام نموده. بعد از هفت سال شخصی دیگر را بجای او معین میکنند. و مدارس بسیاری ساخته. علوم و صنایع و بدایع در آنولا انتشار دارد. و هر ساله طلاب چند با انگلند فرستاده که تربیت یافته مراجعت به ینگى دنیا نمایند. و شهرهای خوب در آنجا ساخته اند که مردم تمکن دارند. و از اهالی همه مذاهب در آنجا مشغول بعبادت خود هستند. و بتدریج هر کس از انگلند سیر شده و یا اخراجات کفاف احوال او را ننموده از اینجا با ما که می رود. و آنچه از تواریخ انگلند

در عهد پادشاه هذه العصر در خصوص ینگی دنیا روی داده بود نوشته، امید آنست که مورد ذکر خیری گردد.

و چون برخی از امور ینگی دنیا نوشت قصد پادشاهی و تاریخ وقایع سلطنت او از دست رفت. حال لازم است که مراجعت بقصد و وقایع اتفاقیه سلطنت پادشاهی را نموده.

در سال ۱۷۸۵ امر عجیبه در انگلند روی داده که هیچکس را در خاطر نیست که در داستانی چنین امری روی دهد. لاردر گارد نام یکی از بزرگان انگلند را دفاع ضعیف شده و تقدس زیاد و مالیخولیا او را باین راه داشته که اهالی مشورت خانه را شاید میل باین است که مذهب کتالیک را مجدداً در انگلند شیوع دهند. بفاصله دوروزی یکصد هزار نفر از عوام الناس بر سر خود جمع نموده اولاً حمله بپارلمنت کرده و بعد از آن مردم در شهر افتاده بعضی از خانهها را سوزانیده و خراب کرده بالاخره سپاهی از پادشاهی بلندن آمده هر کوچه و برزن را گرفته جمعی از عوام الناس را زخمدار نموده بالاخره سران اشرار را گرفته سیاست نموده. لاردر جارج گاردن را محبوس نموده جمعی از احکام شرع او را بمحکمه شرع آورده. بعد از اینکه اطلاع یافته بودند که لاردر مزبور را اراده بغوغا نبوده مقصود او دینداری بوده او را بخشیده. پس از آن خشکی دماغ او را باین امر داشته که بمذهب یهود داخل شود. ریش خود را از تراشیدن باز داشته. مدتی در آنحالت بوده بالاخره فوت شده. در اواخر سال مزبور دولت انگریز دو کشتی که بملاحظه کل دنیا فرستاده بودند برگشته. کتن کوک از جمله مشاهیر روزگار است و چند دفعه بدوره دنیا رفته بود. در این دفعه فوت شده.

در سال ۱۷۸۱ یکی از سیارگان تازه مسمی به جارجم سیدس داکتر منجم از اهالی جرمنی پیدا کرده. ستاره مزبور در هشتاد و دو سال یکدفعه دوره فلک را سیر میکنند. جارج سیم پادشاه هذا العصر دوربینی ساخته است چهل پاوسه پا دهنه آن و داکتر مزبور بحماییت پادشاه ستاره مزبور را پیدا نموده بعد او بزمین دو مقابل زحل است. و با چشم بدون دوربین او را نمیتوان دید. میرزا جعفر و بنده بدیدن دوربین مزبور رفتیم.

در آن سال ۱۷۸۷ مستر هستین فرمان فرمای هندوستان را متهم بتقصیر

کرده که بیحسابی در هندوستان نموده . جمعی از اهالی شرع را بامتحان او فرستاده امور مفوضه باو را جزواً و کلاً ملاحظه نموده . مدت هفت سال بحساب آن رسیده بالاخره تقصیری بآن ثابت ننموده اورا نجات داده اند .

در سال ۱۷۸۸ عیسوی ناخوشی خبط دماغ پادشاه هذالعصر عارض شده اگرچه تا بحال بعلاج آن نکوشیده اند (۱) و بکرات عود نموده و ایضاً روی به بهبودی نهاده لیکن بالفعل در کنج خانه با خبط دماغ و آرام نشسته است .

در سال ۱۷۹۲ لاردرگاردن والس فرمانفرمای هندوستان سپاهی بمجادله پتمپو سلطان والی ملک دکن فرستاده و بالاخره بعد از جدال پتمپو سلطان مزبور کم قوت شده ، صلح بالارد مزبور نموده و برخی از ولایات خود را مفوض بکمپانی نموده و برسم معهود و خاطر جمعی کمپانی ، دو پسر خود را برسم گرو بنزد کمپانی هند فرستاده و مدتی مدید در آن عرصه ، نه سال مستمراً سپاه انگریز با سایر دول عموماً و بافرانسه خصوصاً جدال نموده و از هر طرف خواه دریا و خواه خشکی سپاه انگریز غالب آمده و بالاخره صلحی درمیان فرانسه و انگریزی واقع شده که در تاریخ **۱۸۰۹** صلح مزبور باتمام رسیده و صالحه را بناپارت که در آنوقت سرارباب مشورت بوده کرده . بنده را لازم افتاد که برخی از احوالات بناپارت و طریق تربیت او بیان کنم . و اما بناپارتی از اهالی شهر جاشیو ، شهر کوچکی است در جزیره کاسیله متعلق بایتالیا . پدر او کالو بناپارت از اهالی شرع آنولا بوده ، در سال **۱۷۶۹** تولد او شده . کونت ماریوف حاکم جزیره کاسیله حامی و مربی او بوده بحمايت کونت مزبور اورا بمکتب خانۀ پادشاهی که در فرانسه از برای تربیت جوانان بنیاد کرده بودند فرستاده . در مکتب خانۀ مزبور اطفال را علم جنگ و زبان فرنگستان و تواریخ قدیم و جدید همه فرنگستان تعلیم می کنند . بعد از اینکه بناپارت را بمکتب گذارده ، در سن ده سالگی مشارالیه شروع در تحصیل نموده . مشارالیه رامیل بآموختن زبان نبوده لیکن سعی مالاکلام در علم جنگ و ساختن قلعه و سنگر و یورش بردن ولوازمات آن داشته و نیز در خواندن تواریخ کریک و روم که ما آنها را یونانی میگوئیم ، لذتی و مذاقی داشته و علی الدوام در قصد جنگ جویان و جراران روزگار غوری نموده چنانچه بتدریج خیالات جنگ جویی و سپاه کشی در نهاد

او متمکن گردیده حرکات و سکنات او در مکتب اینکه در حالت طفولیت علو همتی از او استنباط افتاده چنانچه هرگز با اطفال دیگر بلهو و لعب و بازی و حرکات بیجا آمیزش ننموده ده گونه معلم او هرگز از او نشنیده که استدعای عفو تقصیر کند. هر وقت تقصیر در درس کرده در نهایت استقامت ایستاده، بعد از تنبیه بجای خود رفته و نیز در طریق سخت گیری در آن بحدی استقامت داشته که هر طفلی که او را آزرده نموده هرگز او را نبخشیده و با او صلح ننموده و هر وقت عزم بجیزی گماشته احدی او را مانع نشده. باین معنی که هیچکس او را از خود رایی باز نداشته. طفلی مغرور و خودرأی و سخت گیر، با وقار و تمکین، زهن (۱) تیز، باهوش و زیرک بوده. بازیچه او اینکه اطفال را بگرد خود آورده خود را سردار و مابقی را افسر و سالدان نموده، فوجی قرار داده که سنگری سازند.

در سال ۱۷۸۳ گویند هوا بشدت سرد بوده و بعزت کثرت برف ساختن سنگر مقدور نبوده. حکمی با اطفال مکتب خانه داده که قلعه و سنگری از برف سازند. خود بیل و در دست گرفته و اطفال را هر کدام بیل بدست داده، سنگر و برج و خندق آن را کلاً از برف ساخته بنهجی که از روی کتاب درس خوانده بودند سنگری مضبوط از برف ساخته، همه مردم از گوشه و کنار بدیدن سنگر مزبور آمده تحسین بلیغ باو نموده. يك سال بعد از آن موافق قاعده فرانس هر سال ممتحنان با امتحان اطفال مکتب خانه مزبور آمده هر کدام ترقی کرده و قابلیت دارند از مکتب خانه مزبور بیرون آورده بمدرسه پادشاهی او را میفرستند. در آن وقت مدرسان در آن مکتب آمده بنا پارت را امتحان نموده، جوانی مستعد و قابل ولایق در علوم جنگ و قلعه و سنگر و سایر لواحقات ماهر دیده و از وجنات احوال و حرکات و سکنات او علو همتی بمراتب زیاده از دیگران استنباط نموده، موسیو رینالت نام که از جمله بزرگان و صاحب مدرکان فرانسه بوده نوشته به بزرگ مدرسه شاهی نوشته که بخصوصه در تربیت بنا پارت ساعی باشد و او را افسر پادشاهی کند. يك سال در مدرسه پادشاهی توقف نموده. در سال ۱۷۸۵ او را نایب تو بخانه نموده اند. در آن اوقات اغتشاشی در دولت و امور فرانسه روی داده چنانچه در سال ۱۷۸۹ بلوای عامی در ولایت فرانسه

برپا شده و از هر سو از پادشاه خود لوئیس شانزدهم ناراضی گشته. اولاً اهالی مشورتخانه قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف داده چنانچه نه‌قادر بجدا ل با سایر دول بوده و نه یارای صلح. بالجمله او را وجودی معطل انگاشته اشخاصی را که پادشاه بمنصب و بزرگی مفتخر فرموده از مناسب مزبور معزول نموده. حرف آنها اینکه صاحب منصب و عزت اشخاصی را سزاوار است که خود قابلیت و استعدادی داشته نه اینکه پادشاه هر بوالفضولی را بزرگی بخشد. و بعد از آن حمله بخانه پادشاهی نموده، سالداتهای قراولخانه او را بقتل رسانیده، داخل بحرم شاه شده و پادشاه سایر منسوبان او از آنجا گریخته داخل به پارلمنت و یا مشورت خانه گشته. پادشاه با اهالی پارلمنت قرار نموده که ترك شاهی را می‌کند گذارند بطرفی رود. حرف او مسموع نیفتاده پادشاه و زن و منسوبان او را بمحبس فرستاده.

در سال ۱۷۹۳ اهالی شرع فرانسه جمعیتی کرده و بحقیقت رفتار لوئیس مزبور رسیده او را مقصر یافته و فتوای قتل او را نوشته و او را مقتول ساخته. و بعد از آن بعد از ده ماه زن شاه را مقتول ساخته و چندی بعد از آن الیزابت خواهر پادشاه را بقتل رسانیده. در این بین دولت انگریز از حرج و مرج و غوغای آنها اطلاع یافته، خواسته بودند که مزاحم اینگونه افعال شوند. دولت فرانسه را با انگریز جدال و نزاع واقع شده روی سپر نام شخصی در اصل فقیر و حقیر در فرانسه ترقی یافته واصل و سرمایه اینهمه فساد مشارالیه بوده. گویند بجز پادشاه و منسوبان او تخمیناً چهل هزار نفر در این بلوا و طغیان بقتل رسیده از آنجمله سی و پنج نفر از فلاسفه فرانسه که هر کدام وحید عصر بوده‌اند بدون تقصیر مقتول نموده‌اند. چون روی سپر مزبور را سرمایه فساد دیده مشارالیه و جمعی از منسوبان او را که بیست نفر باشند گرفته مقتول نموده و بعد از آن دولت فرانسه را بخاطر رسیده که مثل دولت روم بدون پادشاه و بزرگان امور ولایتی را رتق و فتق نموده، راتق و فاتق، اهالی مشورتخانه باشند. جمعی کثیر از اهالی مشورت بوده، سه نفر سر آنها بوده. از جمله سه نفر مزبور یک نفر برانام بوده و بتدریج اعمال و دلاوری و رشادت بناپارت را بنظر آورده درصدد ترقی او برآمده. بکرات او را با تو بخانه بجنگها فرستاده و فتح و نصرت نموده و بتدریج بناپارت شهرتی کرده و هر کس از وحسابی برده. و داستان او بزبان

خاص و عام افتاده و چون اوضاع ولایت فرانسه پریشان شده بناپارت میدانی خالی دیده، دولتی بدون پادشاه، خیال او اینکه بنحوی که قیصر روم اولاً جنرال بوده و بتدریج ولایات فرنگستان را مسخر کرده و در آخر بزرگ قوم رومی گردیده، او نیز رفتار و کردار قیصر را سرمشق خود کرده. اگر چه در اکثر حالات قصه بناپارت و قصه قیصر مشابهت تامی دارد. که (۱) قصه هر دو را خواننده یقین میکند که هر دو در رفتار و کردار مشابه بوده اند. خلاصه حکمی از پارلمنت فرانسه جاری شده که بناپارت سپاهی بر سر نیس - مکنی است - رفته و بعد از اینکه به آنجا رفته اهالی مشورت او را معزول و محبوس نموده. و بعد از چندی بناپارت به تنهایی پاریس رفته که شکایت بی انصافی اهالی مشورت خانه را کند. اهالی مشورت خواسته بودند که او را سردار سر باز کنند، قبول ننموده، خدمت خود را استعفا نموده، خواهش نموده بود که او را رخصت دهند که باسلامبول رفته مشغول بخدمت دولت اسلامی گردد، و قبول ننموده. گویند خواهش خدمت انگریز را نموده و بلندن آمده و قلیل وقتی درلندن توقف نموده. لیکن معلوم نیست که آیا بعزیمت خدمت انگریزی آمده و یا چیز دیگر مکنون ضمیر او بوده و بعد از آن بفرانسه برگشته.

مجدداً در سال ۱۷۹۴ سردار سپاه فرانسه گشته و مأمور تسخیر جزیره کاسیله وطن مألوف خود شده لیکن در آن جنگ شکستی باو رسیده و بعد از آن نیز اوضاع او پریشان گردیده. در گوشه آرام گرفته گویند در آنوقت محتاج بامر معاش گشته و آرامی گرفته الی یک سال در پاریس مجدداً غوغا و بلوای روداده و او را سردار سپاه پاریس نموده اند که فتنه شهر را بخواباند. حامی او برانام یکی از سه نفر مشورتخانه بوده و چون در آنوقت برآمدی طولی (۲) در حکمرانی فرانس داشت، بناپارت خود را باو چسبانیده. برا، بیوه زنی از بزرگان فرانسه را در نزد خود نگاهداشته، یعنی بدون عقد در نزد او مانده. چون برا از زن مزبور سیر شده و با ناخوش شده خواسته بود که او را از سر خود باز کند. زن مسمی بجوسفین بوده است. با بناپارت شرط

۱ - هر که.

۲ - برا، یدی طولی ...

کرده که در صورتیکه جوسفین مزبور را بعقد خود در آورد ، اولاً بیست هزار تومان از نقد باو داده ، ثانیاً او را سردار سپاه فرانسه نموده بایتالیا میفرستد. بناپارت راضی بامر معهود شده . جوسفین را بعقد خود درآورده و وجه بیست هزار تومان را از برا گرفته . و او را سردار سپاه فرانسه نموده در سال ۱۷۹۶ بایتالیا رفته و فتوحات چند در آنصفحات نموده و شهرتی عظیم در آنجا کرده . چون سالها دولت فرانسه در این سعی داشته بودند که دست انگریز را از هند کوتاه کنند و از هر راه حمایت باهالی (۱) نموده که با انگریز جدال کنند . چنانچه پادشاه فرانسه لوئیس شانزدهم سازشی با نواب حیدرعلی والی ملت دکن داشته وافیسران فرانسه را بآنجا فرستاده که طریقه جنگ و نظام را باهالی دکن نمایند . و نواب حیدرعلی نیز با سپاه خود در نهایت جلادت و مردانگی جنگها با انگریز کرده بود . در این بین که پادشاه فرانسه کشته شد و حرج و مرجی بدولت فرانسه روی داده کسی بفکر حمایت نواب حیدر علی مزبور ، از اهالی فرانسه ، نیفتاده . دولت انگریز سپاهی بر سر دکن کشیده و علی الدوام در تخریب نواب مزبور کوشیده و ضررهای فاحش باو رسیده . بعد از فوت نواب مزبور ، تیپو سلطان بجای او والی ملک دکن شده و بیشتر از پدر خود درصدد نزاع با دولت انگریز برآمده . سپاه فرانسه و اهالی مشورت خانه آنجا را بخاطر میبرد که سپاهی بحمايت تیپو سلطان بهند فرستند که با سپاه تیپو ملحق و جدال با انگریز نماید . لهذا بناپارت را با هفتاد هزار سپاه جنگی سپاه فرانسه با کشتیان جنگی ، از پاریس بتاريخ ۱۷۹۸ بسمت مصر روانه نموده که از مصر بهندوستان رفته در ملک دکن ملحق بسپاه تیپو سلطان شوند . فکر فرانسه صحیح و بجا بود ولیکن از آنجا که اهالی انگریز نیز در امر خود و ملاحظه ولایت و افعال و حرکات دشمن آگاه بوده ، دفع آنها را نموده و مانع رفتن سپاه مزبور شده . باین نحو که بعد از اطلاع حرکت بناپارت بسمت مصر ، دولت انگریز جمعی از سپاه کشتیان جنگی خود را در حیطة تصرف و سرداری ادمرال نیلسن بتعاقب سپاه فرانسه فرستاد ، درکنار

۱- در متن پس از « اهالی » جای خالی وجود دارد بنظر میرسد « اهالی هند » منظور بوده است .

رود نیل لنگر انداخته بودند. بمحض ورود، ادمرال نیلسان بنای جدال با فرانسه گذارده. بعد از آتشباری بسیار، ادمرال نیلسان غالب بفرانسه آمده. نه کشتی فرانسه را دستگیر کرده و دو کشتی آنها را سوزانیده بناپارت دریکی از کشتیان بوده درحالتی که کشتی او سوخته خود را بکشتی کوچکی انداخته بشهر مصر داخل میشود. و ادمرال نیلسان در مراجعت، بازاء این خدمت بمنصب لاردی ملقب میشود. بعد از اینکه بناپارت داخل بشهر مصر شده شهرتی میدهد که ارادهٔ مسلمانی دارد و بعد از آن داخل یکی از مساجد شده، سلیمان و محمد و ابراهیم نام از پیش نمازان و مفتیان مصر را در نزد خود خوانده، اولاً با آنها حالی میکنند که مرا خوابی روی داده در عالم واقعه بمن حکمی رسیده است که مسلمان شده بزیارت بیت الله الحرام مشرف شوم و بقراءت کلام الله المجید مشغول شوم. باین حیل قلب اهالی مسلمانان را بخود راغب نموده و بنماز حاضر شده و بعد از آن بمردمان مسلمان میگوید که در صورتیکه بنای دوستی و تجارت را با اهالی فرانسه گذارند هم نفع دنیوی حاصل مسلمانان می شود و هم بتدریج اهالی فرانسه بدین اسلام مشرف میشوند. و بعد از آن فصل مشبعی در مذهب بیوفایی و بدعهدی و ابن الوقتی اهالی انگریز را با آنها بیان نموده. چندی در مصر مانده. چون سپاه انگریز در رود نیل مانده بودند چاره منحصر باین دیده که یک دفعه از مصر بیرون رفته بدون اطلاع مردم در کشتی جنگی نشسته سپاه خود را گذارده از راه بندر اسکندریه بفرانسه برگشته. اگر چه کشتیان بسیاری از انگریز در روی دریا از هر سو او را تجسس نموده لیکن يك کشتی باو بر نخورده و او وارد بفرانس شده و بعلهٔ اینکه سپاه فرانسه بكمك تیپو سلطان نرسیده جنرال هرس سپاهی بر سر قلعه سرینک پنان برده قلعهٔ مزبور را محصور و سپاهی عظیم از جانبین مقتول. بالاخره در سال ۱۷۹۹ قلعهٔ سرینک پنان را مسخر نموده تیپو سلطان را مقتول ساخته. خزینة بسیاری و اموال و اسلحهٔ بی شماری از تیپو سلطان بدست دولت انگریز افتاده و ممالك دکن کلاً متعلق بانگریز گردیده و از آنوقت امتزاجی در دولت کمپانی هندوستان بهم رسیده و الهی حال در ترقی هستند بعد از اینکه بناپارت از مصر بیاریس برگشته یکی از اهالی مشورت خانه فرانسه شده یعنی یکی از سه نفر سره فرانسه. و از آن پس

در تاریخ ۱۸۰۳ بتسخیر انگلند گرویده . سیمصد هزار نفر سپاه فرانسه در کشتیان کوچک و بزرگ با آذوقه و ادوات جنگ آماده و در دروۀ انگلند آمده و کشتیان مزبور را بنهجی تعبیه کرده که توانند نزدیک بخشی آمد و داخل برود تمز شوند . و ازین طرف اهالی انگلند اطلاع یافته که فرانسه عظمت (۱) تسخیر ولایت آنها را نموده . هر فردی از افراد ناس ، یعنی از ولایت مزبور کلاً مصمم بجنگ شده . گویند ششصد هزار نفر در کل ولایت انگلند بعزم جدال بر خواسته و هر فردی هر روزه بمشق سربازی و سواره حاضر گردیده و هر کس از خرج خود در تهیه اسلحه جنگ و جدال بر آمده . مدتی سپاه فرانسه در بالای دریا بگردش بوده لیکن بناپارت اطلاع یافته که مرد وزن و برنا و پیرانگریز مصمم بجنگ فرانسه هستند . جرأت دخول ننموده ، فسخ عزیمت را کرده .

در سال ۱۸۰۴ بناپارت مسمی بامپراطور و پادشاه فرانسه گردید و بعد از آن ید طولی در فرنگستان بهم رسانیده . از هر سو بجدال و جنگ مشغول شده و ولایت آنها را ملحق بولایت فرانسه نموده . در سال ۱۸۰۷ دولت عثمانی را بمنازعه روسیه و انگریز انگيخته و خود حمایت بدولت مزبور نموده و از هر سو فتح (۲) هر جا همت گماشته غالب آمده . شهر کونیگز بورگ متعلقه بنمسا را بتصرف خود در آورده . از جمله غنایم آن شهر یکصد و هفت هزار تنگ تازه در انباران بدست بناپارت آمده . بعلاوه خزاین نقدی و جنسی و اسباب جنگ و غیره .

در سال ۱۸۰۸ بتسخیر اسپانیا همت گماشته . سپاهی عظیم بر سر آن مملکت برده و آن ولایت را مسخر نموده . پادشاه اسپانیا و منسوبان آنرا محبوس و بفرانسه فرستاده و برادر خود جوسف نام را پادشاه اسپانیا نموده و طایفۀ اسپانیا را ضی باین امر نبوده اغتشاشی در آنجا بهم رسیده و هر کس بطغیان و شور و غوغا بر آمده . سپاهی بر سر پرتکال فرستاده . پادشاه پرتکال تاب مقاومت نیاورده ، عیال و اطفال خود را برداشته به ینگى دنیا رفته . الی حال مراجعت به پرتکال ننموده . در هنگامیکه پادشاه پرتکال عزیمت فرار می نمود استدعای اعانت از دولت انگریز نموده دولت انگریز سپاهی را بسر داری سرارثر

۱- عزیمت.

۲- به فتح.

ویلزنی به پرتکال فرستاده و بعد از اینکه سرارثر مزبور به پرتکال رفته از آنجا باسپانیا رفته . مدت‌ها سرارثر مزبور بافرانسه جنگ کرده بالاخره سپاه فرانسه را بیکلی ازاسپانیا بیرون کرده .

درسال ۱۸۱۰ عیسوی بناپارت ، جوسفین زن قدیم خود را طلاق داده دختر پادشاه استریا را بعقد خود در آورده وولایت نمسا و استریا را کلاً بحیطه تصرف خود درآورده .

درسال ۱۸۱۴ چهارصد و نود و سه هزارنفر از فرانسه و سایر قرال فرنگک بسمت روسیه برده . کیفیت رفتن و مراجعت آنرا (۱) در تاریخ مسکو نوشته شده . بعداز مراجعت ازروسیه بتاریخ ۱۸۱۴ سپاه روسیه وانگریز و استریا و پروشیا و نمسا و سایر قرال فرنگستان سپاهی عظیم بفرانسه آورده که قلع و قمع بناپارت را نمایند . چون سپاه جنگی او کلاً درمیان روسیه برطرف شده تاب مقاومت سپاه چهار پنجقرال را نیاورده مجبوراً او را بجزیره الیا ، جزیره کوچکی است متعلق بایتالیا ، فرستاده اند که مادام حیات در آنجا مانده ، خرجی باو رسیده در آنجا ماند . و لوئیس هجدهم که سالها از ظلم بناپارت گریخته بود و در انگلند توقف داشت ، از قرار معاهده قرال فرنگک او را برسر تخت فرانسه گذارده که موافق میراث خود بملك موروثی رسیده باشد .

درسال ۱۸۱۰ (۲) بناپارت از جزیره الیا بیرون آمده ، وارد بفرانسه گشته در عرض راه فرانسه جمع کثیری از سپاه برسر او جمع آمده . هنگام ورود بیاریس لوئیس هجدهم پادشاه از پاریس فرار کرده و از طرف انگریز سپاهی بسردارد (۳) لارد ویلینگتن که سابقاً سرارثر ویلزنی بوده و بعدازفتح اسپانیا مسمی بلارد ویلینگتن گشته باسپاه انگریزی ، و ازسویی سپاه پروشیه حرکت و بمقاومت بناپارت برخواسته . دردهی مسمی بواترلو تلاقی طرفین واقع . ازطرف سپاه انگریز لارد ویلینگتن واز سمت فرانسه بناپارت سردار سپاهان مزبور بوده . دو ساعت قبل از ظهر شروع در جنگ نموده الی هفت

۱- آن (او)

۲- ۱۸۱۵

۳- بسرداری .

ساعت ازظهرمتصلاً بازار جدال گرم بوده . دراین جنگ صدوسی هزارنفر فرانسه بوده‌اند . لیکن سپاه کاردیده و جنگ آزموده فرانسه درمیان مسکو کشته و برطرف شده بودند . بالجمله در ساعت هفت بعد از ظهر سپاه انگریز غالب و فرانسه فرارنموده . گاری سواری بناپارت و سلاح جنگ او که در گاری بوده بدست انگریز افتاده . پنجاه هزارنفر از طرف فرانسه کشته و زخم‌دار گردیده و از طرف انگریز سی هزار نفر کشته و زخم‌دار گردیده . سیصد عراده توپ و چهارده هزار سپاه فرانسه بدست انگریز دستگیر گشته . بعد از این شکست بناپارت از میان پاریس گذشته ، بکشتی نشسته خود را به بندر انگلند مسمی به پلی موث انداخته . اراده پیاده شدن داشته . اهالی مشورت خانه مصلحت در آن ندیده که او را اذن دخول دهند . بعد از دو روز او را بجزیره سنت هلینه که در میان ینگی دنیا و فرنگستان واقع است ، جایست در نهایت انضباط ، دوره آن کوه و سنگ‌های مضبوط دارد ، فرستاده . سپاهی معدود از انگریزی با کشتیان جنگی در دوره و میان جزیره کشیک آنرا میکشند . الی حال در آنجا مانده و هر ساله اخراجات او را از انگلند بنزد او میفرستند . اگرچه آرامی دارد و لیکن آدم زندانی چگونه قلب او آرام خواهد گرفت ، چندی قبل از این همه پادشاهان فرنگستان او را محترم و معزز داشته و از نام او لرزه بر اعضای آنها افتاده . بالفعل باین حقارت بودن البته بآن بسیار بد میگذرد . اما نمیتوان ساکت شد که دولت با وجود آنهمه نقاضتی که با اودارند ، قطع‌روزی او را ننموده و قصد جان او را نکرده ، باز هم بدشمن خود رحم میکنند .

چون برخی از اوضاع بناپارت نوشته ما بقی اموراتیکه در انگلند واقع شده ، بتدریج نوشته تا اینکه در اینوقت که ما در اینولایت هستیم تاریخ آن برسد .

در سال ۱۸۰۸ عیسوی جزیره کیپ کود هوپ - از جمله بنادر مشاهیر دنیا است - از تصرف فرانسه بیرون رفته بدست انگریز منتقل شده و نیز در این سال بنادر سمت جنوبی ینگی دنیا مسمی به یونیا سن ارن بسررداری جنرال بریسفورد و سرهوم پاپ بدست انگریز افتاده خزاین دو دولتی که از جزایر

مزبور داخل بسانگلند شده هشت گاری بزرگ زر داخل به بنك انگلند نموده اند .

در سال ۱۸۱۰ دختر كوچك جارج ثالث مرضی عارض شده . در دم مرگ مایل بدیدن پادشاه شده . هنگام ملاقات انگشتری از خود بدست پادشاه برسم یادگار داده و در نهایت عجز استدعا نموده انگشتر مزبور را در دست برسم یادگار نگاهدارد . چون محبتی وافر در میانه پدر و فرزند بوده ، تأثیر غریبی در دل او نموده . چند روز بعد فوت مشارالیها در رسیده و شدت درد مفارقت والم مهاجرت ، پادشاه را بکلی مجهول کرده ، الی حال دیوانه و کور در خانه مانده . اوطاق نشیمن او را درب و دیوارش را مخمل دوخته اند که در صورتیکه خدمه او حضور نداشته از جای خود حرکت کند آزاری باو نرسد . مدتی در این حالت شعوری داشته چنانچه بعد از فتح عظیم واترلو و شکست فرانسه و گرفتاری بناپارت مراتب را بخدمت او عرض کرده بودند بسیار محظوظ شده بود . جارج ثالث مردی خوش ذات و نیکو سیرورعیت دوست و كوچك دل بوده ، در هیچ عهدی دولت انگریز اینقدر ترقی نکرده بود ، که در عهد جارج ثالث کرده . قریب شصت سالست که سلطنت نموده . اهالی انگریز در علوم باعلی مرتبه ترقی کرده اند . و در صنایع و بدایع بطریق اولی . جزایر بسیاری بسعایت پادشاه و راه نمایی وزرا در این عهد ملحق بمملکت انگلند گردیده . مرد وزن اهل این ولایت دردعای او مشغول هستند و قلباً او را دوست میدارند . و در سال ۱۸۱۱ پرنس ویلز پسر اول پادشاه را به مخاطب به پرنس ریجنت (۱) نموده اند یعنی ولیعهد یا فرمانفرمای . والی حال احکام پادشاهی و اعمال پادشاهی متعلق باوست . الحق مردیست در نهایت ذکاوت و فراست . در علوم ماهر و در رموز مملکتی کامل . خود هم مردیست زنده دل و خوش گذران و دریا دل و خراج یعنی در بندر اجماع پول دنیوی نیست بلکه زیاده از درآمد خود خرج میکند . عمارت ملوکانه عظیمی در بریتن ساخته . بالجمله آنچه خلعت بزرگان است با او است اگر چه عوام الناس را چندان از خود راضی نداشته لیکن رعیت ولایت از حکام و سلاطین خود من جمیع الجهات راضی نخواهند بود لیکن در طریقه بزرگی و كوچك دلی و خوش ذاتی یگانه است . کمتر کسی

از او آزار دیده آنچه از او شنیده‌ام عرض می‌کنم . لیکن تا بحال بخدمت او نرفته‌ام .

در سال ۱۸۱۵ بناپارت از جزیره الیابیرون رفته و فرانسه داخل شده و بعد از آن مقاتله فیما بین لاردویلینگتن و او واقع شده و فتحی بجهت سپاه انگریز حاصل افتاده چنانچه مفصلاً نوشته‌ام . بعد از دستگیری بناپارت و فرستادن بجزیره سنت هلینه ، ولایت فرانسه عهد کرده که در مدت پنجسال بیست و نه میلیون تومان بدولت روس و انگریز و استریا و پروشیه بدهند . و در اینمدت یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه ساختوی دول مزبور را موجب دهند. و دوک ویلینگتن سردار کل سپاه بوده و در فرانسه توقف نموده که مردم آرام گرفته و دولت فرانسه امتزاجی پذیرفته بحالت اول برگردند . و دولت انگریز لاردویلینگتن را بمنصب دوکی ملقب نموده که اولاد او ازین پس ملقب بدوکی یعنی شاهزاده گی (۱) ملقب باشند . این رسم ترقی دادن سرداران سپاه مورث ترغیب همه سپاه شده که هر کس خدمتی کند اجرا و ضایع نخواهد گشت . مثلاً "اولاً" معزی‌الیه ، سرارثرویلزنی بوده و بعد از آن بعلت فتحی که در اسپانیا کرده بود او را ویکونت ویلینگتون نامید و از آن پس بازاء فتح دگر ، ارل ویلینگتن و ایضاً مرکویث ویلینگتن و در جنگ واترلو او را دوک ویلینگتن نامیده‌اند . و بعضی ازمناصب دیگر که قرال فرنگ کسی با مفتخر کنند بآن ارزانی افتاده . بالفعل معظم و بزرگترین جنرالان کل دنیا است ، خواه در منصب و خواه در طریقه جنگ و رموز مملکت داری . در سال مزبور دولتهای فرنگستان و پادشاهان قرال مزبور و نایبان هر قرالی دریکجا جمع شده ولایات و ممالاتی که بناپارت مسخر نموده ، از اجزاء فرانس نموده بود ، بدست بزرگان و حکام سابق خود داده و حدود یوروب را قسمت نموده هرحدی را بدولتی واگذارده و عهدنامه در میانه بدست خط پادشاهان نوشته که هرکس از حدود خود تجاوز نکند و در صورتیکه هر یک از قرال فرنگ اراده شکست عهدنامه مزبور را داشته و یا بخواهد ولایت قریب خود را تصرف نماید ، سایر قرال کلاً سپاهی فرستاده او را مانع شوند . بالجمله کلاً ولایت فرنگستان و یا یوروب متحد بوده نه با یکدیگر مجادله نموده و نه در صدد تسخیر ولایت

(۱) - شاهزادگی.

يکديگر بوده و بهر کدام دشمنی رودهد سايرين کمک بآن کنند . و عهد مزبور را مهر کرده و در دفاتر ثبت افتاده است .

در سال ۱۸۱۹ سپاه ساخلوی انگريزی که در فرانسه بوده مراجعت بانگلند کرده و سنگرات فرانسه را بتصرف دولت فرانسه داده و پادشاه هالند دوک ويلينگتن را ملقب به پرنس واترلو نموده . بعلت اینکه واترلو جایست که فتح فرانسه واقع شده ، از ولایت هالند است . در این سال ایلچی بزرگ عظیمه دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان از جانب پادشاه معالک ایران بعزم سفارت بولایت انگلند آمده و ابلاغ رسالت خود را نموده است و بالفعل در انگلند تشریف دارد . و چون مدتست مدید که در اینولایت ماندهام و بیشتر اوقات توقف در لندن نمودهام بهتر آن دیده که برخی از تاریخ لندن در اینیه و عمارات و اماکن و مدارس آن با متعلقات دیگر مذکور داشته که اطلاع بسیار (۱) اشخاص که این شهر را ندیده بهمرسد . و نیز شرحی در اوضاع مملکت و حکمرانی و تجارت اینولایت قلمی نموده باشد .

و اما شهر لندن شهری است معظمه و پای تخت انگلند است . عرض شمالی آن از خط استوا پنجاه و یکدرجه و نیم است . دویست و بیست و پنج میل فاصله فیما بین لندن و پاریس پایتخت فرانسه است . قبل از اینکه قیصر روم این جزیره را مسخر نماید ، شهر لندن شهر بزرگ و محل تجارت بوده طایفه بنشینان و فرانسه و کرک تجارت با اینها یعنی اهالی انگلند مینموده . در سال شصت و نه عیسوی سیاووشش که یکی از حکام روم بوده او را حصارى کشیده ده دروازه از برای او قرارداده هنگامیکه فلاسفه سکسانیه شهر مزبور را مسخر نموده آنرا پایتخت سکسان نموده . و در سال ۱۸۱۹ اکبرت ولایات هفت گانه سکسانی را بنهجی که در تاریخ انگلند نوشته ، ملحق نموده کلاً را انگلند ویک جزیره (۲) نموده و لندن را پایتخت انگلند کرده . در سال ۱۰۶۶ ولیم کانکور که در معنی ناصر باشد ، نظامی بسته که لندن یکنفر لارد میار یعنی کلاسترو بیست و شش نفر الدرمن داشته که در معنی الدرمنان مزبور کدخدایان بوده والی حال قاعده مزبور جاری است . و از آن قرار

۱ - بسیار

۲ - يك مملکت .

امور رعایا بعهدۀ لارد میار میباشد ، اینمرا تب را بعد خواهم نوشت . چون مدتی طاعون و وبا در آن پدید آمده و جمعی بر طرف شده و بعد چاره طاعون را نموده اند بالفعل تذکار میکند :

درسال ۱۳۴۸ طاعونی روی داده که جمعی کثیر که یکصد هزار نفر بوده فوت شده . **درسال ۱۴۸۱** (۱) ایضاً طاعونی پیدا شده که سی هزار نفر فوت شده . و **درسال ۱۴۸۸** نیز وبایی بهمرسیده که سی هزار نفر فوت شده . و **درسال ۱۵۰۰** ایضاً سی هزار نفر تاف شده . و **درسال ۱۵۹۴** چهارایک جمعیت لندن فوت شده و **درسال ۱۶۳۱** چهل هزار نفر تلف شده . **درسال ۱۶۶۰** هفتاد هزار نفر فوت شده . کلاً اهالی مزبور بمرو دهور و ایام بعلت ناخوشی وبا فوت شده اند . لیکن در ایندفعه بعلت فراست و کیاست ارباب علوم و فلاسفه ، استفسار نموده اند که آیا سبب طاعون چه چیز است . عاقبت الامر سبب آنرا این دانسته که آب باران و یا سایر آنها در کوچها مانده و فضلات چند در آن افتاده تابش آفتاب بخارات ضاره از روی فضلات مزبور متصاعد نموده ، هوای شهر را متعفن نموده و مردم نفس در آن هوا کشیده مزاج آنها ناخوش میشود . چاره این امر را چنین کرده که در هر کوچه راه بزرگی در زیر زمین ، دوزع و یا بیشتر و کمتر دهنه آن ، ساخته اند . و در هر کوچه آب شیبی چند در آن مرتب است که اعم از آب باران و یا فضلات دیگر داخل بآبشیمان مزبور نموده و در هر خانه آبهای گندیده را بعد از کارسازی و شست و شو ، از ممر چند داخل براه آب نموده و کلاً داخل رود تمز شده و از آن جا داخل بدریا می شود . یکی از آن راهها را گشاده بودند که تعمیر کنند . آبی که از آن میگردد و باخلاط مثل رودخانه ایست که شب و روز داخل برودخانه تمز میشود . و از راه دیگر چاره که کرده اند اینکه در هر محله چند باغچه ساخته اند . بعینه خانهای حول و حوش آنها و باغچهها (۲) مثل کاروانسراهای (۳) ولایات ایران است که در دوره بجای حجرات تجارت خانه

۱ - ۱۴۸۰ .

۲ - باغچه ها .

۳ - کاروانسراها .

ساکنین است و در میانه باغچه سبز و خرم با اشجار و پاکیزه گی (۱) است . دوره باغچه های مزبور پنجره آهنین است که هرکس داخل آن نمی تواند شد ، مگر ساکنین خانه که اخراجات سالیانه باغچه ها را دهند در آن باغچه می توانند رفت . باجمله بعلت پاک کردن کوچه ها و باغچه های شهر که لایق تطیع هوای شهر سبزه و درخت خنک خوب شده (۲) و فضلاتی مطلق در کوچه ها نیست ، از آن تاریخ الی حال مطلقاً ناخوشی طاعون در لندن پیدا نشده است . یحتمل بعد از این هم در آن شهر طاعون پیدا نشود . سابقاً در لندن خانه ها را که ساخته بودند ، چون کلاً از چوب بوده یکدفعه خانه ها را آتش افتاده چندین خانه پرتوت (۳) آن آتش گرفته . چنانکه در سال ۱۶۶۶ آتش در لندن افتاده سه شبانه روز آتش شعله ور بوده . چهارصد کوچه سوخته که سیزده هزار و دوست خانه و بسیاری از خانه های بزرگ عامه که آنها را تبلیک (۴) میگویند سوخته بود و همچنین هشتاد و هفت کلیسای بزرگ و کوچک آتش گرفته . یکی از آنها کلیسای سنت پال است که بزرگترین کلیساهای لندن است . ضرری که از آن آتش ب مردم رسیده بقدر یازده میلیون تومان انگریزی بوده . و بعد از آن قرارداد کرده اند که خانه ها را باجر ساخته دروب و طرف اندرونی اوطاقها و خانه ها تخته است . و در بیرون و اطراف خانه آجرکاری و باین علت حال در خانه که آتشی افتاده کمتر سرایت بدیگری نموده و اگر سرایت کند چندان سرایت نمی کند ، بیست سی خانه را بسوزاند و فوراً در هنگام اطلاع جمعی حاضر و آن را خاموش نموده . بعد کیفیت این را می نویسم .

در سال ۱۶۸۸ عیسوی لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه چهارده هزار

نفر از اهالی فرانسه که بمذهب پراتستنت بوده بعلت اینکه خود پادشاه مزبور از اهالی کتالیک بوده اهالی مزبور را از فرانسه با عیال خود اخراج نموده و مشارالیهما بانگلند آمده . در آنوقت در انگلند توقف و سکنی کرده دستگاه ابریشم بافی را در آنوقت بلندن آورده اند . و قبل از آن مطلقاً ابریشم بافی در

۱ - پاکیزه گی .

۲ - هوای شهر به سبزه و درخت خنک و خوب شده .

۳ - ؛

۴ - Public

لندن و انگلند متداول نبوده است . و بالفعل در نهایت خوبی و لطافت صنعت ابریشم بافی و پارچه آن در آنجا بعمل می آید .

درسال ۱۷۰۵ عیسوی در کوچه لندن واج من قرارداد داده قرارداد شده . یعنی کسی که ساعت را نگاه دارد . در کیفیت آنجماعت اینکه در هر کوچه یکنفر آدم در هنگامیکه هوا تاریک میشود الی طلوع آفتاب در نیمساعت یکدفعه از اول کوچه الی آخر کوچه راه رفته بساواز بلند صدا میکنند که وقت ساعت چه است . مثلاً در ساعت دو فریادی کرده که حال دو ساعت است . و یکدفعه از اول الی آخر کوچه فریاد نموده ، بعد از آن در منزل خود که در میان کوچه است آرام گرفته . نیمساعت از آن گذشته نیز از منزل خود بیرون آمده صدایی کرده که حال دو ساعت ونیم است . باین طریق از اول شب الی صبح مردمان مزبور در گردش اند . منافع آن اینکه هر کس اطلاع از ساعت بهمرسانیده که چه وقت است و ثانیاً هیچ دزدی را فرصت دست نداده که خانه (۱) را ببرد . و در صورتیکه دزدی را دیده فوراً چیزی (۲) دارد در دست و چرخ را حرکت . این علامتی که از هر کوچه هر یک از آنها صدای چرخ مزبور را شنیده بکمال تعجیل بنزد اورفته ، مشارالیه را گرفته حبس میکنند . و اگر کسی با کسی ناخوشی کند ، آنها مانع مردم از شر گشته بلکه محبوس میکنند و بجز واج مزبور ، شب گرد و داروغه واحداس ندارد . اولاً پانصد و هشتاد و سه نفر بوده اند لیکن بالفعل شاید دو مقابل از آن باشند .

در میانه لندن رود عظیمه مسمی به تمز میگذرد و داخل بدریا میشود . در هنگامیکه آب جزر رومد (۳) نشود و آب باران و سیلاب بهار ملحق بآن نشود . عمق آن دوازده پا که چهار زرع است میباشد . و ربع میل عرض آن است و هنگامیکه جزر دریا واقع شود بعله اینکه جزر آب دریا به پانزده میلی لندن می آید در آنصورت آب رود مزبور عرضاً و عمقاً زیاد می شود . و هوای انگلستان بعله اینکه جزیره است بیشتر از همه بلاد باران می آید و بخصوصه در لندن زیاده از بلاد انگلند باران می آید . آنچه در حساب آمده در سالی ششماه در لندن

۱- خانه ای .

۲- چرخ .

۳- جزر رومد .

باران می‌آید. نه اینکه مستمراً باران آید، چند روزی باران آمده و چندی هوا خوش شده. برخی اوقات کره دودی (۱) در لندن گرفته بجدی هوا را تاریک کرده که در روز روشن چراغ ضرور می‌شود. ولیکن با وجود آنهمه جمعیت و کثرت باران، هوای انگلند سلامتی دارد و بیشتر مردمان صحیح هستند، و کمتر مردم ناخوش می‌شوند. از پیرو جوان مردم کلاً هر روزه قدری راه می‌روند. و اما کوچه‌های لندن اکثر موافق قرینه ساخته‌اند باینمندی که خانه‌ها قرینه بیکدیگرند و دیوارها را آجرکاری کرده‌اند و در دهنه هر کوچه و محله را نوشته‌اند. و درب هر خانه تعداد او را بخط انگریزی نوشته‌اند. و کوچه‌ها بجدی فراخست که در اکثر کوچه‌ها چهارگاری به پهلوی یک دیگر می‌توانند رفت و دو طرف کوچه‌ها را سنگ‌کاری کرده‌اند که مردم راه روند. و در میانه کوچه‌ها گاری و بارکش و اسب می‌گذرد و از هر طرف کوچه بفاصله شش زرع الی ده زرع چراگی در فانوس شیشه در بالای دروب گذارده‌اند که همه شب می‌سوزد و مدت ده سال است که ازدود ذوغال زمین چراغها ساخته‌اند که دردکانها دودها را از آنها روانه کرده که بسوزد. و بالفعل در کوچه معظم چراغها را ازدود ذوغال روشن می‌کنند. و از خارج لندن در هر راه چند میل چراغ در میانه فانوس روشن است.

خانه‌های لندن بسیاری شش و هفت طبقه است. و کمتر از پنج طبقه نیست. دروب و پنجره‌ها مجموع شیشه‌کاری است و در هر خانه طبقه اول مطبخ و ثانی اوطاق شام و نهار و طبقه ثالث اوطاق نشیمن و رابع نیزگاهی نشیمن کرده و طبقه پنجم و ششم و هفتم نشیمن نوکران و اوطاق خواب صاحبان و نوکران می‌باشد. و بوضعی خانه‌ها را درست کرده‌اند که رطوبت کمتر داخل بخانه شود و اقسام بناها از برای رفاهیت خانگی ساخته‌اند که مردم آرامی گرفته و فراغت داشته باشند. مثلاً نوکر کمتر در مقابل آقای خود آمده می‌ایستد. هر کس در منزل خود نشسته خدمتی دارند و هر اوطاق را زنگی به سیم بسته از بالا سیم مزبور را حرکت داده نوکران زنگ مزبور را شنیده بنزد صاحبان و اشخاصی که با آنها کار دارند رفته بعد از انجام خدمت، مجدداً مراجعت بمنزل خود میکنند. شهر لندن شهر بزرگ عظیمه ایست. طول آن از سمت مشرق بسوی مغرب

است. هفت میل طول دارد. و عرض آن سه میل است. و سی و شش میل دورۀ آن است. جمعیت اصل لندن دوازده هزار نفر هستند و روز بروز در ازدیاد است. در شهر لندن تجاران بسیاری توطن دارند با دولت و عزت و آبرو. مرکز و محل تجارت انگلند لندن است از اقصای بلاد عالم تنخواه بآن شهر آمده و از آن شهر باقسام ولایت یورپ و هندوستان و ینگى دنیا و ایران و روم تنخواه میفرستد و علی الدوام کشتی تجاران ولایات از رود تمز وارد بلندن شده، تنخواه آورده و از این سو تنخواه میروند. تجاران لندن مردمان متمادی هستند و قرض بدولت انگریز داده اند. یکی از تجاران لندن پنج میلیون تومان فرانس قرض داده است. دکاکین و بازارهای لندن در نهایت لطافت و پاکیزگی از اقسام اجناس و اقمشه کل دنیا در دکاکنها (۱) مزبور حاضر است. و به ترتیبی زینت دکاکین و اماکن خود را داده اند که چشم از دیدن آنها ملذذ میشود. و بازارهای چند بطریق ایران و روم ساخته اند. لیکن مجموع دکاکین آنها در گیشه (۲) شیشه دارد. و در دکاکین مزبور بیشتر دختران و زنان در فروش اجناس مشغول هستند در لندن اگر چه علی الدوام جمعیت آن زیاد میشود لیکن هر ساله اسامی اشخاصی که فوت شده بقلم آورده. سابقاً در سالی بیست و سه الی بیست و چهار هزار نفر فوت میشده و از قرار سیاه سالانه که از تاریخ ۱۸۰۰ الی حال نوشته اند هر ساله زیاده از شانزده الی هفده هزار نفر فوت نمیشود. سبب آنرا دو چیز میدانند یکی اینکه علاج دوائی آبله که از گاو گرفته و بلندن آورده و هر طفلی را دوائی آبله داده نه صورت و چشم و اعضای آنها بآبله ناقص و معیوب میشود و نه فوت میشود و دیگری اینکه انتظامی بدارالشفاهای داده که بحمايت و سعایت اطباء و جراحان امراض آنها شفا یافته فوت نمیشوند. آنچه بالفعل بحساب می آید از میان پنج و چهار هزار نفر یک نفر آنها از مرض آبله فوت میشود و سابقاً در هر ساله جمعی کثیر از مرض مزبور فوت میشده. در لندن و هوای آنجا صحت و سلامتی دارد و مردم صحیح و سالم هستند. سبب آن این است که هر کس هر چه بتواند در روزها راه رفته و خوراک آنها هم لطیف و خوبست. حتی فقرا و مساکین خوراک پاک و لطیف میخورند. نان لندن عامه مفید و خوبست و گوشت حیوانات

۱- دکاکنهاى .

۲- گیشه .

خصوصاً گوساله و گوسفند و گاو بهترین گوشت های کل جاها است که من دیده ام و خورده ام. از قراریکه در سیاهه خوراك و اجناس لندن را نوشته اند از آنجا نقل باین رساله نموده است که هر ساله چه قدر مصرف میشود . و قیاس جمعیت شهر را از آن قرار میفرمایند :

گاو بزرگ	گوساله بزرگ و کوچک	گراز بزرگ و کوچک
۱۱۰.۰۰۰ (۱)	۲۱۰.۰۰۰ (۲)	۲۸۰.۰۰۰ (۳)
		گوسفند و غیره
		۸۰۰.۰۰۰ (۴)
ماهی هر ساله بیست هزار	شیر گاو و بقدر هفت میلیون	
کشتی کوچک مملو مصرف میشود	من تبریزی مصرف میشود .	
	کره ده میلیون من	
	تبریزی هر ساله بمصرف میرسد	

و پنیر بقدر سه میلیون من تبریزی بمصرف میرسد .

بجز این، قاض (۵) و مرغ آبی و آهو و خرگوش و سایر حیوانات شکاری بسیار بمصرف اهل لندن میرسیده لیکن طرفه اینکه قطره (۶) شیر گوسفند و بز را نه بمصرف خوراك میرسانند و نه کره و پنیر میکنند . و هنگامیکه مردم از ما میشوند که در ولایت ما شیر گوسفند را بمصرف میرسانیم تعجب میکنند . مطلقاً کره و شیر را از گاو بمصرف میرسانند .

و اما تجارت لندن موافق جمعیت آن است . جمعی کثیر بتوسط تجارت مزبور بجز اشخاص صاحب مایه، ازداد و ستد تنخواه آنها منتفع می شوند. آنچه از سیاهه گمرک چیان آن شهر بقلم آورده در یکسال زیاده از شصت میلیون تومان انگریزی از خارج ولایات باین ولایات آمده و تنخواه و اجناس ساخته از آن ولایت بولایات دیگر میرود. و وجوه تنخواه آن شش میلیون تومان انگریزی حاصل گمرک خانه انگریزی میشود . پانصد کشتی علی الدوام در

(۱) ، (۲) ، (۳) و (۴) — این ارقام در متن خطی به سیاق نوشته شده اند .

۵- غاز .

۶- قطره ای .

بالای رود تمز تنخواه باینولایت آورده و از آن تنخواه بیرون میبرد. و کمپانی دولت هندوستان هر ساله هجده میلیون تومان انگریزی تجارت بلندن می کنند با اینمعنی که کمپانی مزبور هجده تومان انگریزی مختص تجارت لندن درمیانه خود گذارده که بتوسط نمایان آنها اجناس بآنولایت آمده و بیرون از آنولایت میرود و تخمیناً يك میلیون و نیم تومان انگریزی به گمرک خانه اجناس مزبور حاصل بدولت انگریز می شود. و وقتیکه تنخواه از گمرک خانه لندن گذشت دیناری ازدکان داران وجه از بابت منال و خراج دیوانی نمیگیرند حتی اینکه تنخواه از هر بلادی به بلاد دیگر انگلند ببرند بعلت اینکه وجوه گمرک آنرا داده اند دیناری وجه گمرک تنخواه یا بصیغه دیگر بگمرک نمیدهند. دستگاہی که در لندن اسباب و آلات ساخته می شود و به خارج انگلند می رود خالی از تمجب نیست. چند قلم آنرا قلمی نموده و هر کدام از دستگاہها لاتعد ولاتحصی اسباب بیرون میرود:

اسباب و آلات بریدن از قبیل چاقو	اسباب مس آلات و آهن و غیر آن
و کاردوشمشیر و سایر آنها.	اسباب طلا و نقره از برای

ظروف (۱) خانه و غیره

شیشه و الماس تراشی	اسباب نجاری و صندوق و سایر آن
	سوار کردن جواهرات

خیلی (۲) اقسام گاریها و دربهای شیشه خوبی (۳)

اجناس ساخته مزبور فوق هر کدام زیاده از اندازه در کشتیان حمل و نقل بسایر بلاد فرنگستان نموده و بعوض آن تنخواه نساخته یعنی بکارگاه نرفته بآنولایت می آورند که در اینجا بسازند. کیفیت آن را بعد خواهم نوشت بتدریج بلکه در هنگامیکه تجارت کل انگلند را نویسد مفصلاً خواهد نوشت.

۱- ظروف؛

۲- خیلی؛

۳- این عبارت در متن خطی بسیار بدخط و درهم نوشته شده است و با اینکه در خواندن آن وقت زیادی صرف شد، در صحت نقل عبارت تردید دارم.

درلندن یکنفر حاکم و یا کلانتر هست که او را لارد میار میگویند. شغل او اینکه در هر سال یکنفر باید کلانترلندن بوده بعد از انقضای یکسال مجموع مردم درمکانی جمعیت کرده، ده نفر یا بیشتر یا کمتر، اسامی خود را نوشته که بمنصب مزبور رسند و بعد از آن اهالی شهر هرکس آمده اقرار نامه خود را نوشته که فلان شخص را من انتخاب می‌کنم که لارد میار شود. و دیگری یکنفر دیگر را. الی پانزده روز بعد از انقضای روز مزبور هر یک از آنها که مردم مایل بکلانتری او بوده او را بمنصب لارد میاری منصوب می‌کنند. واحدی از ارکان دولت را مدخلیت با انتخاب شخص مزبور نیست. مطلقاً اهالی شهر او را اختیار می‌کنند. بعد از اختیار آن در نهایت احترام او را وزن او را بخانه بزرگی که آنرا منش هوس مینامند برده. و خانه ملوکانه است. بعد از چندی لارد میار مزبور مهمانی با اهالی شهر داده و برخی اوقات سه هزار نفر و بعضی اوقات چهار هزار نفر در سال قبل از آنجا از هر قبیل مردم کسبه در آنجا میروند و خرج و مرچی در آنجا میشود. بنده رامیل باین آمده که طریق مهمانی او را دیده. شرحی به لارد میار مزبور نوشته رخصت نامه بجهة بنده به همراه نوکر خود فرستاده و بنده در لباس انگریزی بآنجا رفته. نه کسی بنده را شناخته و بنده هم سه ساعت در آنجا ماندم. گاهی بدیدن رقص زنان و مردمان رفته و دمی بتماشای اشخاصی که از برای پارچه نان و آب لیمو و فقای (۱) انواع سعی نموده و از کثرت هجوم مردم در بالای یکدیگر ریخته متوجه شده و بعد مراجعت کردم. اخراجات یکسال لارد میار مزبور زیاده از بیست هزار تومان می‌شود. این اخراجات را محض از برای این میکنند. هر که تنها یکسال او را لارد نامند و جمعیتی بهم رسانده بعد از انقضای سال ایضاً دیگری را بمنصب کلانتری اختیار و لارد میار سابق مسمی بمستر فلان و یا آقا فلان اسم سابق خود میگردد. بجز لارد میار بیست و شش نفر دیگر، درلندن بیست و شش محله است و هر کدام از محله مزبور یکنفر الدرمن بکدخدایی آن محله مشغول و شغل آنها اینکه هر کس خلاف قاعده کند کدخدای مزبور را اطلاع داده و باطالع او شخص مقصر مزبور را بزندان فرستاده که بعد از آن قضات بتقصیر او رسند و موافق تقصیر او او را تنبیه کنند. کیفیت قضات و تنبیه مقصرین را بعد از این خواهم نوشت. و درلندن هشت نفر

وکیل و یار باب مشورت بمشورت خانه فرستاد (۱) که بمطلق امور لندن برسند. در لندن هجده زندان در محلات ساخته اند که هر کدام ارباب مقصرین و خونیان (۲) و دزدان و طاغیان قرض داران را باطلاع کدخدایان بزندانهای مزبور فرستاده که بعد قضات شهر آنها را بمحکمه شرع آورده، امر آنها را رسیده و هر کس را موافق تقصیر او سیاست کنند. در چهار زندان مزبور رفته دیدم. آنها مثل قلعه ایست. حجرات بسیاری از برای خواب و نشیمن ارباب تقصیر مهیا است. و منسوبان و اقارب آنها هر وقت بخواهند بنزد آنها رفته، بدلداری آنها کوشیده و از هر راه سعی واستخلاص (۳) آنها نموده و کنده و زنجیری هم در آنجا نیست. مردان و زنان در خانه مزبور راه رفته و در صحبت مشغول هستند. بلکه در آنوقتی که بنده آنها را دیدم تشخیص نمی توانستم داد که آیا که قرض دار است و محبوس و که منسوب قرضداران است. لیکن بسایرین محبوسین (۴) بخصوصه داده و فرقه فرقه نموده که بمردم مشخص شود که هر کس چه قسم مقصر است و در صورتیکه یکنفر فقیر و بیچاره باشد و قادر بتحصیل خوراک نباشد اهالی محله خوراک باو میدهند. محل انصاف و مکان قضات لندن در اوطاق عظیمه بزرگی است که مسمی بویست سنترهان نودویک (۵) زرع طول اوطاق مزبور است و بیست و پنج زرع عرض و سی زرع ارتفاع دارد. اصل سقف آن را طور غربی ساخته اند، چنانکه مطلقاً ستونی ندارد که در میانه آنرا گرفته باشد. ریچر دثانی پادشاه انگلند مهمانی کرده، ده هزار نفر را يك دفعه در اوطاق مزبور طلبیده، قبل از اینکه مشورت خانه علاحده ساخته باشند در آن اوطاق اهالی مشورتخانه آمده، بر تق وقت امورات ولایتی میپرداخته. چاریس اول پادشاه انگلند را در آنخانه آورده و قضات بتقصیر او رسیده، او را مقتول ساخته. در آن اوقات هر يك از بزرگان و خوانین انگلند که متهم بتقصیری بوده و بخواهد او را بمحکمه آورند در آن مکان اجماع نموده بتقصیر او میرسند. در

۱- فرستند.

۲- جانی ها- قاتل ها.

۳- در استخلاص.

۴- در متن پس از کلمه محبوسین جای خالی وجود دارد.

۵- ؟

اطراف آن اوطاق مزبور اهالی شرع محکمه ها دارند. و هر يك از محکمه ها بشغلی مختصه مشغولند. و هر كس داخل بمحاکم مزبور شود باید از این اوطاق گذشته داخل بآنجا شود. در يك سمت اوطاق مزبور، هوس لارد است. یعنی بزرگان. اوطاق بزرگ مربع طولانی است. در نهایت خوبی تصاویر جنگ کشتیان اسپانیا با نگریز و شکست خوردن آنها را با سوزن دوزی کشیده و دوخته، در چهار اطراف دیوارها. از بالا الی پایین نصب کرده اند. در صدر آن تختی از برای نشیمن پادشاه گذارده اند (۱) و دو طرف آن کرسیان از برای منسوبان پادشاه گذارده اند که در هنگامیکه پادشاه و یا ولیعهد در اوطاق مزبور آمده نشینند. بزرگان ولایت اجزای خانه مزبور هر يك بجای خود نشسته بر تاق و فاق امور دولت و ولایت مشغول می شوند. کیفیت اجزای اوطاق مزبور بعد خوام نوشت. و در يك سمت دیگر جایست که اورا کامن میگویند یعنی خانه عام. اجزای اوطاق مزبور اهالی مشورت خانه که در معنی وکیل رعایا هستند میباشند. بالفعل ششصد و پنجاه و هشت نفر اجزا دارد که آنها را منبر پارلمنت و یا اجزای مشورت خانه مینامند. اوطاقی است کوچک. اهالی مشورتخانه در حوضه آن نشسته. در بالا خانه که آن را گلری مینامند، اهالی شهر میروند و می شنیدند (۲). کیفیت آنرا نیز خوام نوشت.

امورات مذهب و کلیسیا و کشیشان و انتظام کار آنها مطلقاً متعلق به بیشاپ است که در معنی ملاباشی میباشد. در انگلستان دو نفر ارچ بیشاپ که سر کرده بیشاپها باشند و بیست و چهار نفر بیشاپ دارد. و هر يك از بیشاپان مزبور ملاباشی محالی از محالات انگلند هستند. و هر کدام بامورات مذهب و کلیسیا و کشیشان میرسند. از آنجمله لندن یکنفر بیشاپ دارد که کل کلیساها و کشیشان و حول و حوش لندن بعده اوست که او بانتظام امور آنها می پردازد. مذهب انگریزی مذهب عیسوی است که بعد از تسخیر دولت روم آن جزیره را بدین

۱- هنگامیکه وارد مجلس اعیان می شویم تختی که در آن قرارداد شده بما یاد آوری می کند که پادشاه براین مجمع ریاست میکرده ولی امروزه در عمل پادشاه فقط برای ایراد نطق براین تخت جلوس میکند. « تاریخ انگلستان - آندره موروا »

۲- می نشینند.

عیسوی داخل کرده اند . لیکن فرقه خاصه (۱) هستند که آنها را پراتستنت مینامند. اختلافی عظیم بارومن کتالیک دارد. مثلاً رومن کتالیک اشکال حضرت عیسی و مریم و حواریین را در معبدها گذارده که بیاد آنها همیشه بوده و زیارت آنها را لازم دانسته و بتدریج عوام الناس صورت‌های مزبور را پرستش کرده و بالفعل درهر طرف کلیسای کتالیک مردم پرستش تصاویر ، همه روزه حاضر میشوند. ولیکن طایفه انگریز که بالفعل پراتستنت هستند پرستش بتصاویر را بت پرستی و حرام دانسته درهیچ يك از کلیسای خود تصاویر لقب (۲) نمیکند. و اگر تصویر کار استادی وقف بکلیسای آنها بوده نتوانند از آنجا بیرون برند مطلقاً پرستش و ملاحظه باو نموده ، در وقتی که بکلیسیا روند بجز ذکر خدا و حضرت عیسی که او را پسر خدا میدانند چیزی دیگر نمی کنند . هرگز نه تعظیم و سجده بتصاویر آنها نموده و نه ملاحظه بآنها کرده و نبودن تصاویر در نظر آنها علی السوی است . و نیز اختلاف کتالیک و پراتستنت در آن است که در هنگامیکه حضرت عیسی را بدار کشیده بودند گویند نان و شرابی تناول فرموده و بحواریین خود فرموده که برای یادآوری من، امت من نان و شراب در کلیسیا خورند یعنی چشیده باشند. و این قاعده را میدارند محض بیادآوری حضرت عیسی لیکن روم کتالیک را اعتقاد اینکه در هر هفته یکدفعه کشیک (۳) کتالیک نان و شرابی حاضر کرده بمحض اینکه دمی بآن دمیده نان مزبور در معنی مبدل بگوشت حضرت عیسی می شود و شراب مزبور بدل بخون حضرت عیسی که فی الحقیقه خون و گوشت حضرت عیسی را در يك هفته ، یکدفعه میخورند . و باین سبب اهالی انگریز انکار این مطلب را میکنند . کتالیک آنها را کافر و زندقه میداند و مطلقاً عیسوی نمیشوند (۴) . و اعتقاد دیگر کتالیک اینکه پوپ بزرگ دین کتالیک و در معنی خلیفه الله باعتقاد آنها است . در اقوال و افعال او افعال حضرت عیسی است . پوپ و نایبان او و کشیشان کتالیک هر کدام میتوانند بخشش ناهه بافعال ناشایست مردم داده . هر که هر

۱ - خاصه ای

۲ - نصب .

۳ - کشیش .

۴ - نمیشوند .

فعلى قبيحه مرتكب مى‌شود و بنزد پوپ و يا نايب و كشيى كئاليك رفته اقرار و اعتراف بتقصير خود كند و وجهى برسم نذر باو داده كه بكليسيا فرستد فوراً او را عفو فرموده ، مطلقاً گناهى از او باقى نخواهد ماند. و اعتقاد پراتستنت و اهالى انگريز اينكه پوپ و نايب و كشيى او بعينه مثل ديگر مردمانند . نه ميتوانند كسى را از گناه پاك كنند و بخشش نامه باو دهند و نه از ديگرى برترى دارند و اعتقاد اينكه پوپ و نايب و ساير كشيىان هميشه مثل حضرت عيسى و خدا مجرد بوده ، دامن او ملوث با موردنيوى نشده، مناجحت نكنند. و هرگز متعلق بديگرى نشده . ولكن پراتستنت را اعتقاد اينكه كشيىان و پوپ همه مثل ساير مردم اند در صورتيكه ترك مزاجت نموده اولاً از لذت دنويى كه خدا قرارداد کرده است كه هر كس متلذذ شده باشد باز مانده و ثانياً قطع نسل از آنها شده . باين سبب افعال پوپ و نايبان و كشيىان آنها بكلى غلط و نامربوط است . و در بعضى نكتها (۱) ديگر نيز مخالف در ميانه كئاليك و پراتستنت هست . مثلاً انجيل را كئاليك حرام ميدانند كه از زبان لاتين ترجمه با انگريز نموده بخوانند . حرف آنها اينكه كلاً بايد در زبان لاتين و كريك خوانده شود . ولكن انگريز اينمنى را پسند ننموده ، انجيل را ترجمه با انگريزى نموده بلكه بساير زبانها ترجمه کرده اند و در اين سال تفصيل ترجمه انجيل را ديدم . در پنجاه و چهار زبان ترجمه کرده اند كه مردم هر مذهب و ملت از آن كتاب چيزى خوانده و فهمد و يا نمود باعثقادات آنها كند . و ساير مذاهب خواه فرقه‌هاى عيسوى و خواه ساير فرق بهر طريق كه دارند بدون ممانعت احدى و بجز تقيه در معبدهاى خود رفته مشغول بعبادت مى‌شوند . برخى از معبدهاى اهالى آنولايت را قلمى مينمايم :

در لندن يكسودو ده پرش هست كه پرش در معنى پر كنه است . و هريك از پرش يك كليسيا دارد كه بمذهب پراتستنت در كليسياهاى مزبور عبادت ميكندند. در هر يكشنبه كه روز جمعه آنها است ، سه دفعه بكليسيا رفته عبادت ميكندند. طريقه عبادت آنها اينكه كشيىان در بالاى منبرى رفته از تورات و انجيل خوانده و بعد از آن زبور داودى را با آواز ارغنون - ساز بزرگى - در نهايت سوزناكى خوانده . زنان و اطفال با آواز حزين زبور را خوانده و بهمان نوا

ارغنون میزنند . و هرگز جمعیتی در کلیسیا جمع نشده که اختتام بحقیقت و حقیقت و راستی و درستی مذهب عیسوی از روی انجیل و تورات (۱) فصل مشبعی وعظ ننموده و دلایل و براهین بر راستی و درستی مذهب عیسوی و اعتقاد ثلاثه که ذات بیچون را منقسم به سه قسم نموده ، پدر که ذات مطلق خدا ، و پسر او که حضرت عیسی باشد ، و روح القدس است . و هر سه را در حالتی که سه شخص ثلاثه دانسته یکشخص واحد می دانند .

يك کلیسای ارمنی در لندن است که آنها نیز بطریق ارامنه عبادت می کنند . و يك کلیسیا متعلق بسویس و سیزده کلیسیا متعلق بسویس (۲) و پنجاه و هفت چپل که آنها نیز مثل کلیسیا بوعظ مشغول هستند و یکصد و سی و شش کلیسیا متعلق بفرقه ازپراتستنت که آنها را مستر ب می گویند . فرقه مزبور تقدس غریبی دارند . و شش محل عبادت متعلق بطایفه کویکراست و شش مسجد یهود که بالجمله کلاً طراً چهارصد و چهل و نه محل عبادت در لندن است . و همیشه درصد بنیاد کلیسیا هستند . چنانکه در آن سال از پارلمنت که مشورت خانه باشد حکمی جاری شده است که پنجاه کلیسای تازه بنیاد کنند . و هر فرقه و مذهبی بهر طریق که دارند و هر کس را پرستش نمایند در آن ولا بدون اینکه احدی مزاحم احوال آنها بوده مشغول بعبادت میشوند . از جمله کلیسیاهای مزبور فوق ، دو کلیسیا است که آنها را کثیدرل (۳) می گویند یعنی محل عبادت پیشاپها . و چون هر کدام از آنها را در نهایت خوبی ساخته اند مجعلاً برخی از اوضاع آن عرض می کند . اولاً کثیدرل ویست منستراست که او را سیمیرت پادشاه سکسان بنیاد کرده و هنری سیم او را دوباره تعمیر نموده و هنری هفتم چپل بزرگی ملحق بآن نموده . طول کلیسای مزبور یکصد و شصت و سه ذراع است و عرض آن شصت و دو ذراع است و سی و یک ذراع ارتفاع دارد . در آن و یا کثیدرل هر يك از پادشاهان و قتیکه بخت می آیند تاج شاهی در این کثیدرل بر سر گذارده و قسم بآن میدهند که حافظ و حامی مردم و مذهب پراتستنت بوده باشد و او از صمیم قلب قسم یاد نموده که حامی دین خواهد بوده در این کثیدرل صورت پادشاهان و پهلوان

۱ - در متن خطی تورات اینطور نوشته شده است : تورا یه .

۲ - ؟

۳ - کثیدرل Cathedral این نام در متن خطی بصورت های کشیدول ، کمشورن ، کیشدرل نوشته شده است .

واشخاصی که خدمت بدولت انگریزی نموده و یا شهرتی داشته و شعرا و بلغا و فصحاى انگلند را از سنگ تراشیده در دیوارها نصب کرده اند از طرف بیرون آن کلیسا مثبت کاری و سنگ تراشی که کرده اند خالی از طرفه گى نیست . و یکی دیگر از کلیسیاهای کنیدرل ، سنت پال است که بنظر آمده طول آن از طرف اندرونی یکصد و هشتاد و سه زرع و عرض آن هشتاد و چهار زرع میباشد و یکصد و دوازده زرع ارتفاع و هشتصد زرع دوره آن است . مجموع این کنیدرل را از سنگ سفید ساخته اند ، هفتصد و پنجاه هزار تومان اخراجات ساختن آن شده . اگر حال بخواهند چنین کلیسیا سازند البته پنج مقابل آن خرج میشود . بعله اینکه بالفعل عمله را ربع تومان روزانه میدهند و سابقاً ربع تومان را بده نفر عمله میدادند . ازین قبیل سایر ضروریات کلیسیای مزبور تمام شده . تا بحال کلیسیا باین خوبی بنظر نیاوده است .

در سال ۱۶۷۰ شروع در ساختن آن کرده و در سال ۱۷۱۰ با تمام رسیده که در معنی سی و پنج سال مستمراً عمله در آن کار کرده . فرش زهین آن کلاً از سنگ مرمر است . يك خشت آن سنگ سفید مرمر و دیگری سنگ مرمر سیاه است . تصاویر اشخاصی که در جنگ کشته شده از سنگ تراشیده اند در دیوارها نصب نموده اند و هر يك از فضلا و بلغا و ارباب مشاهیر بالجمله هر کس خدمتی بدولت انگریز کرده صورت آنها را بر رسم یادگار تراشیده نصب کرده اند و علمهای جنگ که از دست دشمن ، خواه سپاه دریایی و خواه سپاه خشکی گرفته اند در این کلیسیا آویخته اند . کتابخانه عظیمی متعلق بکلیسیای مزبور است . خواه لاتین و کریک و عبرانی و عربی و فارسی و خواه زبان یورپ هر کدام از زبانهای مزبور کتاب بسیاری در آنجا حاضر است . در وسط کلیسیای مزبور گنبدیست که از سنگ ساخته اند . در میان گنبد (۱) در میان گنبد است او را و سپرینگ گلری میگویند یعنی جای سرگوشی . کیمیت آن اینکه در یکطرف گنبد که یکصد و چهل زرع دوره آن است شخصی نشسته و دیگری در مقابل آن از طرف دیگر نشسته هر دو سر خود را بدیوار گذارده هر کس هر چه گوید دیگری از سمت دیگری (۲) می شنود ، اگر در نهایت آهستگی حرف زنند .

(۱) گویا در اینجا کلمه ای از قلم افتاده باشد .

(۲) سمت دیگر .

اگر هوا صاف باشد هر که در بالای گنبد رود میتواند خیال بزرگی آن شهر را کند که چه قدر عرصه را گرفته است . در خصوص مکتب خانه لندن اگر چه مکتب بجهت اطفال و تربیت آنها در لندن لاتعد و لانتحصی است لیکن برخی از ابنیه بنای خیر آنها را بیان می کنند که بجهت نوع اطفال را تربیت می کنند .

یکی از آن جمله کریست های سپت (۱) است . جای عظیمی است . ادورد ششم پادشاه آنرا بنیاد کرده و وظیفه قرار داد کرده که هر ساله بجهت تربیت اطفال فقرا بها سپتل مزبور رسیده . سی هزار تومان وظیفه آن است . یک هزار نفر اطفال یتیم را در آن تربیت می کنند . رخوت و خوراك و محل خواب برای هر يك حاضر است . مدت هفت سال در آن مکتب اطفال را تربیت می کنند و بعد از آن آنها را بمدارس اکسفر د و یا کمبرج فرستاده که هر کدام کشیش کلیسیا شوند . و بسیاری از آنها را سپاه کشتی نموده و برخی را بکسب میگذارند . و مادامیکه آنها قادر بتحصیل روزی خود نیستند از سر کار محل مزبور وجوه بجهت اخراجات آنها حاضر است . و بعد از آنکه جمعی از آنها را بمدارس دیگر و یا بر سر شغلی گذارده مجدداً اطفال تازه بآنجا آورده که متصلاً یک هزار نفر اطفال یتیم در آنمدرسه حاضر اند و بعد از هفت سال تربیت ، هر کس را بقدر قابلیت و استعداد آن بخدمتی مأمور کرده . یکی از افسران کشتی که بالفعل با بنده آشنا است در آن مکتب تربیت شده . بعد از مدت هفت سال بنا بقابلیت او ، او را بر سر خدمتی که افسری باشد مرجوع داشته . غرض اینست که نه مردم خیال کنند که در آن میانه اطفال مزبور را بکسب گذارده هر کس را بقدر استعداد بخدمتی رجوع میکنند . دارالشفاء و دوا و غذا و خوراك و اجرت خدام و اجرت معلمین بجهت تربیت آنها کلاً از مال وظیفه مزبور اخراجات میرسد .

چهار مکتب خانه عظیمی است که اطفال نجبا را تربیت می کنند . یکی از آن را مسمی بویست منستر و دیگری چارتر و دیگر مرچند تیلرز و دیگری سنت پال که در هر يك جمعی کثیر از اطفال نجبا را تربیت می کنند . و سوای آن در هر محله دارالشفاهای متعدد ساخته ، اخراجات بیماران فقرا و تربیت اطفال بی چیز را در آنجا می کنند و اخراجات مزبور را ساکنین محله مزبور کلاً طراً باید بدهند . و هر کس وجوه قسمتی خود را ندهد مورد مؤاخذه

خواهد بود . و از جمله ابنیه خیر دیگر بجهت تربیت اطفال مرین سوسیتی است .
تفصیل این اجمال آنکه جمعی متکفل احوال اطفال اهالی کشتی بوده باینمعنی
که اطفال را اولاً بمکتب فرستاده بعد از تربیت آنها در مکتب خانه یکصد نفر
آنها را بکشتی برده که مشق و تعلیم در خدمات کشتی از قبیل راه انداختن و
علاج سوانح کشتی در دریا و وقایعی که بجهت کشتی رو دهد و لوازمات (۱) جنگ
کلاً و جزواً بآنها تعلیم نموده بعد از اینکه مهارتی بهم رسانیده آنها را داخل
بکشتی جنگی و یا تجارتی نموده و مواجبی از برای آنها قرار داد کرده و یکصد
نفر دیگر را داخل بآن کشتی میکنند . خوراک و لباس و جای خواب برای آنها
حاضر است . در دفعه آخر که دولت انگریز با فرانسه جدال نموده سپاه
دریایی آنها کم شده ، بیست و دو هزار نفر از اطفال مزبور را که در کشتی تجارت
و غیره خدمت کرده بودند داخل بکشتیان جنگی نموده خدمات شایان از آنها
بظهور رسیده . و همیشه قاعده مزبور در تربیت اطفال مزبوره جاری است . و
از جمله ابنیه دیگر اینکه کپتن کوروم نام کپتن کشتی بکرات اطفال صغیره
شیر خواره را دیده که از بیم روتی مادر آن بر سر راه انداخته ، برخی تلف شده
و هیچکس متکفل احوال آنها نشده . رحمی از اینمعنی دردل او پیدا شده قدر
معتدی از خود و جمعی از اهالی لندن پول فراهم آورده ، زمینی اتباع نموده و
جوهه سالیانه زمین مزبور را وقف اخراجات اطفال مزبور نموده خانه ساخته
مسمی بفوندلندها سپتال (۲) و دایگان چند در آن خانه جمع نموده و اماکن
بجهت خواب و محل تربیت آنها حاضر است . اطفال صغیره که در آن خانه
داخل کنند بدایگان سپرده در سن هفت سالگی بدست معلمین داده الی شانزده
سالگی تربیت بآنها می کنند . و بعد از آن دختران را هر کدام بخدمت و شغلی
فرستاده و پسرانرا بر سر کسبی گذارده . چهار صد نفر اطفال مستمراً در هاسپتال
مذکور میباشند . هر کدام از سن شانزده گذشته بر سر خدمت گذارند و دیگری
را بجای آنها می آورند و از ابنیه دیگر لندن اسلیم است . جایی است مطلقاً
دختران یتیم را تربیت می کنند عمده مطلب از بنیاد اینخانه اینکه دختران یتیم
فقر را که سرپرست ندارند در آنخانه فرستاده ، زنان چند بتعلیم آنها در خواندن

۱- لوازمات (لوازم)

۲- Foundling Hospital

و نوشتن و آموختن خیاطی و خانه داری و لوازمات خانه داری گماشته اند .
اخراجات خوراك و رخوت و محل خواب و معلمین آنها را كلاً مردمان صاحب
خیر ، سالیانه بآنها میرسانند . والی شان زده سالگی دختران مزبوره را در
اسلیم مذکوره نگاهداشته ، بعد از آن هر کدام آنها را بشغلی مأمور داشته که
از دست بدر نروند .

و محلی دیگر از برای تربیت اطفالی که کور از مادر تولد شده اند ساخته
اطفال نابینا را در آنجا برده تعلیم بخواندن انجیل نموده و بشغل زنبیل بافی
و حصیر بافی آنها را مشغول داشته . و بدون اینکه زیاده ازین در صدد زحمت
برآید و مردم را از مطالعۀ این روزنامه خسته نماید مجملی از طریقۀ خیر
خواهی و مروت مردم و رحم دلی آنها اینکه درلندن چهار هزار و پنجاه مکتب
خانه و اماکن برای تربیت اطفال اغنیا و فقرا وضعفا و اشخاص ناقص الاعضا
ساخته که آنها را تربیت نموده که مردم از دست بدر نروند و كلاً طراً پانصد و
دو مکان برای عبادت که خواه کلیسای مذاهب عیسوی و خواه مسجد یهود باشد
درلندن حاضر است که هر فرقه بدون اینکه احدی مزاحم آنها شود بعبادت
مشغول میشوند .

دویست و سی و هفت از مکتب خانهای فوق كلاً باخراجات مردمان صاحب
خیر برپا است . درلندن هشت فرقه و یا سوسیتی (۱) هست که هر کدام از آن
سوسیتی جمعی هستند که جمع شده متمکفل احوال کاسبکاران میشوند . مثلاً
یک فرقه و یا سوسیتی درصدد تربیت فلان صنعت هستند و دیگری تربیت فلان .
و هر کدام از اهل صنعت کار و ارباب علوم و صنایع و بدایع و علوم ترقی کرده و
یا اختراعی نموده ، سوسیتی مزبور حمایت با و نموده انعام باو داده ، سایرین
را نیز ترغیب ترقی در کسب مرجوعه متعلقه بآنها می کنند .

درلندن یکصد و بیست و دو خانه است که از هر کدام از خانها جمعی کثیر
کارگذار آنخانها است . شغل اهالی آن خانها اینکه هر کدام از فقرا و مساکین
ناقص الاعضا و یا پیر و ناقص العقل ، بالجمله هر کس از کار افتاده قادر بشغل و
کسبی نیست در آن خانها برده خوراك و رخوت و محل خواب بآنها داده که از

دست نروند. درلندن سی‌ها سپتال است، یعنی دارالشفایا. در آن خانه‌ها اشخاصی فقیر بوده و یا ناخوش شده قادر باخراجات خود نباشد، بخانه‌های مزبور رفته. هرکس که در محله (۱) توطن دارد بدارالشفای متعلقه بمحله مزبور رفته، دوا و غذا و خدمه و جای خواب و اطبا در آن خانه حاضر است. مادامیکه مریض صحت نیافته درخانه‌ها (۲) مزبور توقف نموده بعد ازصحت، نوشته از بزرگ دارالشفایا گرفته از آنجا بیرون میرود. و زنانیکه فقیر و بارحمل داشته قادر باخراجات وضع حمل خود نبوده به بعضی از آن دارالشفایا رفته وضع حمل نموده بامور مشارالیه‌ها متکفل و بعد از آن از پی کار خود میرود. بالجمله هفتصد و چهار مکانست که هرکدام از آن مکانها ازامکنه مزبور بوده، براهالی آتمکان لازم است که درهرحال حمایت باو نموده نگذارد ازدست روند. مبالغ خطیری اخراجات اماکن مزبور میشود و کلاً خرج آنها را ساکنین لندن محضاً لله میدهند.

در لندن دو خانه است که آن را مدهوس (۳) میگویند یعنی خانه دیوانگان. هرکس مجهول شود و یا دیوانه گردد بخانه‌های مزبور برده هرکدام از آنها کم آزار و آرام بوده روزها در باغچه و باغ خانه‌های مزبور گردش کرده و شبها در اطاق، مکان برای آنها معین کرده خوراک و لباس و خدمه برای آنها حاضر است. و هرکدام از آنها که سبع و با آزار هستند، مقید بخانه‌ها نموده و خوراک و لباس و خدمه برای آنها معین است. و اطبای چند در آن خانه‌ها هستند که همیشه به سرپرستی دیوانگان مزبور مشغول بوده. در صورتی که بیماران شفا یا بند خوب، والا مادام حیات در آنجا میمانند و درانگلند طریق ترسیل و ایصال نوشتجات و مصحوب کوچ بنهجی خوب و مرغوب میباشد. هر شب درلندن در ساعت هشت یعنی هشت ساعت ازظهر گذشته سی و هشت کوچ از لندن بولایت انگلند و اسکاتلند و ویلز و لو احقاق میرود که کلاً کوچهای مزبور حمل و نقل مراسلات را می‌کنند و در دقیقه که معین شده نوشتجات مردم را می‌رسانند. نه تنها منافع این بنیاد این است که نوشتجات مردم در نهایت

۱- محله‌ای.

۲- خانه‌های.

۳- Mad House (نیمارستان)

سلامتی و استعجال میرسد بلکه مبالغ خطیر ازین ممرعاید بدولت انگریزی می‌شود. در ساعت هشت فرضاً گاری معین است که نوشتجات لندن را باسکاتلند برد. از لندن بیرون رفته. چهار اسب در گاری بسته و همه راه الی اسکاتلند بفاصله ده میل کمتر و زیاد است از برای آن گاری حاضر است که در دقیقه ورود اسب را عوض کرده فوراً بمنزل دیگر می‌رود و نوشتجات عرض راه از لندن الی اسکاتلند را، در هر جا و شهر و قصبه و ده بمحض ورود تسلیم نموده، کار گذاران کوچ در هر محل آدمها تعیین کرده که نوشتجات مردم را رسانیده و وجه اخراجات آنها را گرفته باشند. اجرت حمل و نقل نوشتجات موافق اندازه و وزن کاغذ و بعد مسافت راه تفاوت می‌کند لیکن از قریب قرار داد کرده‌اند دیناری زیاده از وجوه معینی نمیگیرند. بنیاد ترسیل مراسلات مصحوب کوچ در سال ۱۰۶۱ کرده‌اند آنچه در تواریخ مذکور افتاده است مخترع حمل و نقل مراسلات مصحوب کوچ کیخسرو بزرگ پادشاه ایران بوده که بجهت رفاهیت و استراحت ولایت رعایا و ولایت خود اختراع فرستادن مراسلات مصحوب کوچ را کرده و بالفعل در همه فرنگستان متد اول است. در انگلند علی‌الخصوص در لندن کاغذ اخبار (۱) را بتعجیل هر چه تمامتر بولایات انگلند مصحوب کوچ مذکوره می‌فرستند. بعلاوه اینکه اموری که در کل دنیا واقع می‌شود مجموع مردم انگلند و بلکه اهالی انگریز در هندوستان اطلاع می‌یابند. وجوه عظیمه از بابت خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگریز می‌شود. اولاً هر کاغذی را چهار پول سیاه از بابت خراج شاهی بدولت انگریز میدهند. و ثانیاً هر که را خانه واسپایی است بفروش رساند و یا بخرد و هر کاری داده (۲) بخواهد مردم را اطلاع دهد، در چاپ خانه رفته موافق سطور اخبار اجرت بچاپخانه داده مطلب او را در کاغذ اخبار چاپ می‌کنند (۳) و کمترین وجهی که برای مطالب مزبوره باستانان چاپ زن دهند، شش شلنگ و نیم است. و هر چه مطلب زیاده دارد زیاده وجه اجرت را باستانان داده و بعلاوه اینکه از هر کاغذ اخبار چهار

(۱) روزنامه.

(۲) دارد.

(۳) آگهی.

پول خراج شاهی را می گیرند ، هر يك از اخباراتيکه مردم علاوه وجهی داده و چاپ می زنند سه شلنگ و نیم بديوان میدهند اینگونه اخبار را ادورستیز (۱) سنت میگویند. در هر کاغذ زیاده از شصت ادورستیز سنت می نویسند و از هر کدام از آنها سه شلنگ و نیم بديوان میرسد . و تخمیناً از قرار سیاهه سالیانه اشخاص چاپ زدن ، که به بنده رسیده است در هر ساله بیست و پنج ملیان کاغذ اخبار در کل انگلند چاپ می شود این چشمه ایست که مبالغ لاتعد ولا تحصى بدون اینکه باحدی ضرر رسد ، خراج شاهی عاید میشود . مثلاً هر کس که مطلبی دارد و میخواهد بهمم انگلند اطلاع دهد ، شش شلنگ و نیم دادن را چندان چیزی نمیداند و استادان چاپ خانه بعد از اینکه وجه مزبور را گیرند اگر نصف آنرا بديوان دهند چندان زور بآنها نمی آورد و در این ضمن مبالغ خطیری عاید دولت میشود . و در لندن بیست و دو مسکن ضمانت خانه (۲) است. در هر يك از آن جمعی کثیر راتق وفاتق خانهای مزبور میباشند و شمل ضمانت خانها اینک هر که را کشتی است اجناس آن فلان مبلغ شده ، در ضمانت خانه مزبور رفته قیمت کشتی و اجناس خود را بقلم داده ، در هر صد تومان ، دو تومان یا بیشتر آن اقرار می کند که بضامت خانه مزبور داده ، اگر کشتی او بسلامت رفته مراجعت کند فلان مبلغ را بضامت خانه میدهد . و اگر ضرری بکشتی رسد و یا غرق شود قیمت کل کشتی و اجناس آنرا از ضمانت خانه مزبور میگیرد . و همچنین ضامن عمر مرد شده که مادام حیات چیزی بآنها داده و بعد از فوت او بیازماندگان او چیزی دهند . و همچنین در چند ضمانت خانه مزبور خانهای نشیمن لندن و اهالی انگلند را بضامت در آورده مثلاً شخصی خانه دارد. در لندن قیمت خانه و اسباب و تدارکات آنرا بقلم ضمانت خانها داده هر ساله جزوی وجهی بضامت خانه فرستاده . هر وقت اتفاق افتد که خانه مزبور آتش گیرد ، ضمانت خانه که ضامن آن شده از غرامت آن بیرون می آید و باین سبب اشخاصی که خانها را ضامن شده در کوچه ها راه آب چند تر تیب داده اند که هر روزه در تابستان کوچه ها را آب پاشیده و ثانیاً هر خانه را که آتش افتد افسران و کار گزاران ضمانت خانه فوراً انجین - دستگاهی که آب بخانها پاشیده - بخانها فرستاده در نهایت سهولت آتش را خاموش کرده و در صورتیکه خانه مزبور را خاموش کردن

توانند ، آتش را مانع از نفوذ (۱) و رسوخ بخانه دیگر مینمایند . در لندن خانه ایست که آن را تریتی مینامند . خانه مزبور جمعیت کثیری دارد . یک نفر سر آنها و چهل نفر زیر دست دارند که هر کدام بر تق و وفق امور کشتی مشغولند . باین نحو که اولاً اهالی خدمه و افسرانیکه مشغول بخدمات کشتی تجارتی و پادشاهی شوند . قبل از اینکه آنها را بخدمت مزبور مرجوع نمایند در نظر ارباب خبره امتحان نموده و در صورتیکه قابلیت دارند مأمور بخدمت می نمایند و اجرت و مواجب سالیانه هر کدام را موافق استعداد آنها در اینخانه معین می کنند و چراغها در هر يك از جزایر و ولایات که کشتی تجارت انگریزی میرود ، در هر يك از اماکن باصعوبت و یا سنگلاخ چراغها گذارده که در شب کشتیان نزدیک با ماکن مزبور نیامده کشتی آنها بگل نشیند . و همچنین هر نزاع وجدالی که فیما بین اهل کشتی خواه افسر و خواه خدام واقع شود ، قطع و فصل آندعوا در آن خانه میشود . و همچنین رودخانه تمز را که از میانه لندن میگذرد همیشه پاک کرده نمی گذارند زیاده گل شود که کشتی تجارت نتواند عبور کند . و اشخاصیکه در جنگ دریا کشته شده و یا در کشتیان تجارتی فوت شده و عیال و اطفال آنها بی چیز مانده ، در همه باب متکفل احوال آنها گشته نمی گذارند از گرسنگی بمیرند .

در لندن سه داکس (۲) است . یکی مسمی بایست و دیگری ویست هندی ، و دیگری لندن داکس است . داکس جایی را میگویند که کشتی تجار و باردار با آنجا وارد شده عمل جات گمرک خانه در آنجا رفته اجناس کشتیان را دیده گمرک از آنجا گرفته و بعد از آن اجناس را داخل بلندن می کنند . حوضه بزرگ و عظیمی دارد که کشتیان را در آنجا جا داده بعد از اینکه جنس مزبور را خالی کرده ، کشتیان را تعمیر نموده و بعد از آن هنگام رفتن کشتی در آنجا کشتی را حمل کرده روانه میشوند . طریق دخول نمودن کشتیان در داکس مزبور اینککه هنگامیکه آب دریا جزر می کند و آب رود تمز بالا می آید از رود تمز کشتی را داخل بداکس نموده و چون محل حوض داکس بلند تر از رود تمز است دو درب دارد . هنگام دخول کشتی در راه داکس درب اول راه را

۱- نفوذ .

۲- Dock

بسته و در ب ثانی که متصل بحوض ویا دریاچه که کشتی می ایستد باز نموده آب دریاچه داخل بدر ب اول شده راه را با دریاچه مساوی نموده کشتی مزبور داخل بد اکس مزبور شده و بعد از آن در ب مزبور را بسته که آب بکلی نرود و طریقی که در ب مزبور را ساخته اند بنهجی است که بعد از دخول کشتی قطره آب از در ب مزبور نفوذ نمی کند . در هر د اکس ششصد یا پانصد کشتی می ایستد . اطراف دریاچه مزبور انبارها و حجرات چند است که اجناس محمولی کشتیان را در انبارها خالی نموده . و دریکی از انبارهای زیر زمین آن به همراه میرزا جعفر بدیدن آن رفتیم . هر کدام چراغی در دست گرفته . تخمیناً چهارصد قدم طول انبار مزبور بوده . الی سقف مملو از خمره های خمر و غیره بوده .

در لندن چهار پارک میباشد - یعنی باغ عام - یکی هید پارک و دیگر سنت جمز پارک و دیگری گرین پارک و دیگری ریجنت پارک . در هر يك از پارکهای مزبور اهالی شهر یک ساعت از ظهر گذشته داخل ب آنها شده . مردان و زنان که خویش و یا دوست با یکدیگر باشند ، دستی بدست یکدیگر داده در گردش و صحبت مشغول بوده . و اشخاصیکه گاری دارند با گاری خود در آنجا رفته و بعضی سواره ، یعنی مردان و زنان سوار شده بگردش مشغول بوده الی وقتیکه تاریک شود مردم در گردش هستند . طرفه اینکه یک نفر بلند حرف نمیزند . اگر کسی کور بوده در آنجا باشد خیال می کند که احدی از آنها قوت ناطقه ندارد و یا اینکه قدغن شده است که صدا نکنند . و هیچکس یارای بی ادبی نمودن ندارد . الحق زنان بسیار خوش صورت در آن باغها گاهی پیدامی شود . و هر کدام از غربا در آن باغ رود اندک خیالی در پاکیزه گی ویا تمیزی اهالی انگریز بهم میرساند که هر گز لباس چرك خواه مرد و خواه زن در آنجا یافت نمی شود . همه پاك و پاکیزه با نهایت ادب بگردش هستند .

در لندن چهار پالس (۱) است یعنی خانه نشیمن پادشاه . اولاً سنت جمز پالس ثانیاً بکنگم هوس (۲) ثالثاً کینز تیکین پالس رابعاً کالتن هوس که محل نشیمن پرنس ریجنت شاهزاده هذه العصر است . و هر کدام از پالسهای مزبور

۱ - palace - کاخ .

۲ - Buckingham palace کاخ بوکینگهام .

در نهایت انضباط و انتظام است مگر سنت جمز پالس که مدتی است سوخته و مجدداً تعمیر نشده . در کینز تیکین پالس اکثر پادشاهان توقف نموده تا وقتی که جارج ثالث بتخت انگریزی نشسته لیکن جارج ثالث مزبور بکنگم هوس را محل نشیمن خود نموده و منسوبان او در آنجا می مانند . در وقتی که سلام عام می بود و در عیدها که مردم بخدمت پادشاه می رفتند ، در سنت جمز پالس بوده است . در لندن محلی است که او را طور می نامند . قلعه ایست که سالها پادشاهان سلف در آن قلعه زندگی نموده الی وقتی که کوین الیزابت محل نشیمن خود را خارج از آن قلعه نموده . بانی قلعه مزبور جولیس سیزر که ما او را قیصر روم می نامیم بوده . لیکن يك سمت او را که مسمی بویط طور است ولیم کانکور پادشاه انگلند ساخته و بعد از آن هر کس از پادشاهان بتدریج عمارتی در آن اضافه نموده . ولیم ثالث خندقی از برای دوره آن ساخته که بالفعل آب در خندق آن علی الدوام می ماند و توبه های عظیم در بروج و دروازه آن گذارده اند و درب آن تخته پلها گذارده که در هنگام ضرورت او را بالا کشیده یک هزار و دوست زر در دوره قلعه مزبور است . خانه های چند در آن است که افسران و سر کرده گانیکه مشغول بحراست قلعه مزبور هستند در آنجا توقف می کنند . در این قلعه جواهرات و اسباب شاهی را جا داده و هر کدام از اهالی شهر وجهی داده بتماشای آنها می روند . بنده هم بتماشای آنجا رفته تاج و چوب دست و اسائه (۱) سلاطین را دیده . هر وقت هر يك از بزرگان که تقصیری عظیمی کرده و یا بلوایی نموده بقلعه مزبور میفرستند که محبوس گشته و همیشه جمعی از سالداتهای نظام پادشاهی در آنجا بکشیک مشغولند . در آن جواهر خانه آن قلعه ، تاجی که تازه پرنس ریچمت ساخته است دیده و تاج مزبور را پانصد هزار تومان اخراجات کرده بجای اینکه در کله تاج مزبور سنگ آبی رنگی است که احدی از جواهریان قیمت آن را نمی دانند . بدون قیمت است . در آن قلعه حیوانات سبع از قبیل شیر و پلنگ و سایر حیوانات درنده که از ولایات بعیده برسم پیشکش فرستاده اند در آنجا هست و هر روزه از سرکار خوراك برای آنها معین است . در آن قلعه اوطاق بزرگی است که اسلحه بسیاری در آن است . تکبراهالی انگریز و خود بینی آنها نام اوطاق مزبور را اسپانش ارمی گذارده اند یعنی اسلحه اسپانیا .

بسبب اینکه اسلحه که از سپاه اسپانیا گرفته در آنجا گذارده اند شخصی به همراه ما در آن اوطاق آمده هر کدام از اسلحه مزبور را نامی گذارده و بر جز خوانی چند بیان یغما کردن سپاه اسپانیا را کرده . و در صدر اوطاق مزبور صورت کوبین - الیزابت را ساخته که در پهلوئی اسبی ایستاده همان لباسی که در آنوقت مشارالیه پوشیده ، در بر صورت مزبور نموده اند که بالفعل در آنجا بعینه مثل آدم زنده می ماند . و دیگر اوطاقی است که اسلحه جنگ در آن گذارده اند . سیمصد و چهل و پنج قدم که عبارت از یکصد و پانزده زرع باشد طول اوطاق مزبور است . اسلحه جنگ از قبیل شمشیر و تفنگ و طبانچه بقدر کفایت دویست هزار نفر در اوطاق مزبور حاضر است . و جمعی علی الدوام مشغول پاک کردن و صیقل دادن اسلحه مزبور میباشند . و درب و دیوار ، حتی سقف اوطاق مزبور در نهایت سلیقه مرتب نموده اند . در زیر اوطاق مزبور اسلحه تو بخانه است یکصد و سی زرع طول آن و هفده زرع عرض آن و هشت زرع بلندی آن . از دو طرف از پائین الی قریب سقف تو بهای عظیم و سایر لوازمات تو بخانه در آنجا حاضر است . و نیز تو بهای عجیبه و بزرگ قدیمه در آنجا میباشد . و اوطاق دیگری است که او را هارس ارمی می گویند یعنی اسلحه سواره . در اوطاق مزبور از هنگامیکه ولیم کانکور بانگلند آمده الی پادشاهی جارج ثانی ، هر کدام از پادشاهان را با اسلحه آنها باین نحو نشان میدهند . مثلاً صورت آنها را بعینه باندازه آدم از مقوی ساخته و اسپان آنها را نیز از مقوی ساخته . در بالای اسب ، آنها را با اسلحه سوار کرده ، هر کس از دور آنها را ملاحظه نماید ، نمی تواند دانست که آیا صورت مزبور جان دارد و یا بیجان است . سوای صورت پادشاهان در آن اوطاق اسلحه که از جنگهای دشمن بدست آورده در آن اوطاق میگذارند . مثلاً در هنگامیکه دوک ویلینگتن غالب سپاه فرانسه آمده سیمصد و چهار [خوانده نشد] سواران فرانسه را بدست آورده و در آن اوطاق گذارده اند .

در بالای رود لندن که عبارت از تمز باشد ، چندین پل از آهن و سنگ ساخته اند . قدیم ترین پلهایی است مسمی بلندن برج . در سال ۱۱۰۰ او را از چوب ساخته و در سال ۱۲۰۹ از سنگ او را ساخته اند . طول پل مزبور یکصد و هفتاد و دو زرع است و پانزده زرع عرض آن ، نوزده طاق دارد . در دست راست پل مزبور دستگاهی ساخته اند که آب از دستگاه مزبور بالا کشیده و کوچها و

خانهای بیشتر از اهالی لندن از آن آب کارسازی نموده . پل دیگری است که آن را ثوث ورك میگویند . وقتی که بنده وارد بلندن شدم ، شروع در ساختن آن نموده بالفعل تمام و معبر عام است . پل مزبور از آهن است . سه طاق بیشتر ندارد . طاق میانی آن گویند عزیزترین طاقهای دنیا است . هفتاد ذرع دهنه آن است . و پل دیگری است مسمی بلیک فیر برج طول آن پل سیصد و پنجاه ذرع است . یکصد و پنجاه و سه هزار تومان اخراجات ساختن آن پل شده . نه طاق بیشتر ندارد . و پل دیگریست مسمی بواترلو ، شروع آن در وقتی شده است که سپاه فرانسه در واترلو شکست خورده از راه غروب نام پل را واترلو گذارده اند . دوازده و صد هزار تومان اخراجات آن شده . و پل دیگریست مسمی بریست منستر برج .

در سال ۱۷۵۰ عیسوی پل مزبور با تمام رسیده چهارصد و هفت ذرع طول آنست و هشت قدم عرض و پانزده طاق دارد . چهارصد هزار تومان اخراجات آن شده است . و آخرین پلهای لندن پل داکس هال است که از آهن ساخته اند . و طریقه ساختن پل اینست که جمعی کثیر از دولخواهان لندن اجماع نموده و هر کدام مبلغی داده پلی می سازند . بعد از اتمام پل مزبور در دو طرفه آن آدمی نشانیده هر آدم يك پول سیاه میدهد و هر اسب سه پول سیاه و هر گاری نه و یاده پول سیاه و گاری بارکش بقدر چرخ آنها وجهی داده . مادامیکه وجه اخراجات پل مزبور جمع نشده ، مردمان در سر پل نشسته از مسرمد پول میگیرند . و هنگامیکه وجه اخراجات آنها داده شده فوراً آدم را از آنجا برداشته پل مزبور متعلق بشهر می شود .

و در لندن خانه معظمه و بزرگی است که آن را سرست هوس میگویند . سابقاً پالس پادشاهی بوده . خانه ایست که چهار اطراف آن عمارتست . از يك سمت آن رود تمز میگذرد . در سمت مقابل رود تمز طول خانه مزبور قریب بچهار صد ذرع است . فی الحقیقه عظمت و بزرگی خانه مزبور زینت رودخانه تمز است . در خانه مزبور اطاقی است که او را رایل اکدمی مینامند . نقاشان شهر در آنجا آمده جمعی که از اهالی اکدمی هستند هر روز و شب بنقاشی مشغول هستند . هر شب یک نفر مرد و یا زن وجهی داده دو ساعت او را برهنه کرده شکل او را میکشند . و در مدت یکسال هر کدام از نقاشان آنجا و سایر نقاشان لندن صورتی

کشیده‌اند کار خود را در اوایل تابستان با واطا‌های متعلقه بنقاشان گذارده. مردم شهر هر روزه جمع‌گیری بتماشای صورت‌ها رفته و جوهی که عاید شود کلاً بخرج اطفال یتیم نقاشانیکه فوت شده و مال دنیوی نداشته که اطفال آنها صرف کنند میرسانند که ه‌طلق وجوه عایدی این ممر باطفال یتیم نقاشان صرف می‌شود. و رایل سوسیتی در آن خانه است. که همه فلاسفه لندن جمعیتی دارند. سر جوف بنک نامی، پیر مرد هشتاد ساله چیرمن ویا کرسی نشین سوسیتی مزبور است. هر چه تازه اختراع شود و هر علمی و کتابی که تازه بنیاد شود بنظر معزی‌الیه رسیده یک‌دفعه بعزم دیدن او بخانه او رفتیم. در ساعت هشت از ظهر گذشته الی ساعت ده در خانه خود می‌نشست و مردم هر ولایت بخدمت او رفته از هر مقوله با اوصحبت داشته و هر چه تصنیفات تازه در لندن شده بنظر او می‌رسانند. و در رایل سوسیتی مزبور هر ساله چهار ماه یا بیشتر لکچر (۱) میدهند. یعنی علوم فلسفی و کمیتری و صنایع متعلقه بآن بیان کرده و مردمان مستمعین هر کدام وجهی معین داده گوش و استفاده بمعلم ویا کرسی نشین رایل سوسیتی مینمایند. و هر کدام بعد از اتمام لکچر بعقب کار خود می‌روند. و هر روزه دوساعت لکچر میدهند. بجز این اوطاقها (۲) در سرست هوس بیست و یک افس است. یعنی دفتر. که در هر کدام از دفاتر مزبور ترتق و فتق امور متعلقه دیوانی در آن میشود. در لندن دو مدرسه است که بامتحان جوانان که مشغول بطبابت و جراحی هستند میباشند. یکی از مدارس مزبور مسمی بکالج فزیشان است که اطبا را امتحان نموده و دیگری مسمی بکالج سرجن است که جراحان را امتحان نموده باین معنی که هر کدام از جوانان طبیب و جراح که مدتی تحصیل نموده و بعد از تحصیل عزیمت سفری و یا مأمور بخدمتی دارند، در مدرسه مزبور رفته اورا بنظر دقت امتحان نموده در صورتیکه در علم طبابت و جراحی کامل بوده نوشته باو داده که بعد از آن بهر خدمتی رود مردم از کمال و ربط او در طبابت و جراحی خاطر جمع شده مرضای خود را بآنها نموده و آنها مشغول بطبابت و جراحی میشوند. و بدون نوشته مدرسه مزبور احدی اعتبار بکمال او بهم نمیرساند. در محلات چند باغچه‌ها هست که آن را اسکورمی گویند. جایست مربع مثل باغچه دوره آن پنجره و

محجر آهنین کشیده که هر کس داخل به باغچه‌ها نشود . اهالی ساکنین حول و حوش هر کدام وجه سالیانه بشخص باغبان داده که در تعمیر و تربیت باغچه بر - آمده و بهر کدام کلیدی سپرده که داخل بیاباغچه شده در گردش باشند . هوای لندن هم از اینمعمنی سالم میماند و هم زینت شهر است و هم مردم ساکنین اسکور بر فاهیت مشغول بگردش باغ مزبور خواهند بود . بالفعل در لندن سی و شش اسکور بزرگ است و بتدریج در صدد ساختن اسکور هستند .

از جمله ابنیه‌ها سپتل جیسی (۱) است یکمیلی لندن ، در کنار رود تمز ابنیه مزبور است . طول آن دارالشفای و یا هاسپتال دویست و هفتاد زرع است . دوا و اطاق بزرگ دارد یکی برای شام خوردن که سی و هفت زرع طول آنست . باغچه در نهایت خوبی مقابل عمارت مزبور است . و کلیسای بزرگ دارد که سالداتهای (۲) که در آنجا توقف دارند هر یکشنبه بنماز روند . پانصد نفر سالداتیکه زخم خورده و عضواتها معیوب گشته خدمت از آنها بعمل نمی‌آید در آن دارالشفای روز و شب توقف دارند . اخراجات آنها از سرکار میرسد . در هفته یک شلینگ و نیم برای جزوی خرجی بهر نفر آنها داده بجز اشخاصی که در آنخانه حاضرند ده هزار نفر سالدات معیوب یعنی زخم خورده و ناقص الاعضا هر کدام را هر ساله دوازده تومان بآنها میرسد . در حوالی جیسی جایست مسمی برایل میلتری اسلیم ، جایست برای تربیت پانصد نفر اطفال سالدات ساخته‌اند . قدر معندی وجه از پارلمنت برای مصارف اطفال مزبور بآنجا میرسد ولیکن همه سپاه انگریزی ، خواه افسران و خواه سربازان قرار داد و محمزد در نزد خود نموده‌اند که هر کدام در هر سال یکروز موجب خود را با اطفال مزبور داده که در معنی متکفل احوال آنها شده باشند .

وابنیه که برای سپاه دریایی انگلند بنیاد کرده‌اند گرینویچ هاسپتال (۳) است . ولیم ثالث پادشاه انگلند ، خانه در نهایت بزرگی در کناره رود تمز ساخته کلاً از سنگ سفید . دویست و هشتاد زرع طول آنست . کلیسای در آنجا دیده‌ام که تا بحال بآن خوبی کلیسیا ندیده بودم . درب آن از تخته

۱ - سالداتهای

۲ - ؟

۳ - Grinivch hospital

شمشاد و دوره درب سنگ مرمر یکپارچه منبت کاری است . اوطاق بزرگی است که محل شام مردمان است . پنجاه و دو زرع طول آن و بیست و دوزرع عرض آنست و هفده زرع ارتفاع سقف اوطاق مزبور را نشان در نهایت خوبی تصاویر خوب کشیده اند . دو هزار و ده نفر سپاه دریایی که در جنگ دریا زخمدار شده و قادر بشفای نیستند مستمراً در آنجا میمانند . بعضی درها سپتل مزبور توقف می کنند . اوطاقهای كوچك برای خواب هر يك علاحدہ درست شده . رخوت و رخت خواب و خوراك روز و شب بآنها میرسد و در هر هفته يك شلینگ برای وجه جزوی اخراجات بهر کدام میدهند . واشخاصیکه خارج از هاسپتل میمانند هر کدام بعلاوه خوراك و لباس در سالیانہ هفت تومان بآنها میرسد . و زنان سالدات دریایی که شوهران آنها در جنگ کشته شده است و قادر بان نیست که تواند اخراجات خود را متکفل شود بجهة خدمت سالداتها (۱) مزبور بانخانه آورده هر کدام را مواجیبی داده که امر آنها بگذرد . یکصد و چهل و نه نفر بیوه زن از پیرو جوان درآنخانه بخدمت سپاه مزبور مشغول است . طبیب و جراح و عطارخانه در آن حاضر است . اخراجات کل آنجا از سرکار پادشاهی یعنی دولت انگریز میرسد . در مقابل هاسپتل مزبور مکتب خانه ایست که آنرا رایل ینول اسيلم می گویند . در آن مکتب خانه اطفال سپاه دریایی مزبور که پدران آنها مرده و یا در جنگ کشته شده تربیت می کنند یکهزار دختر و پسر در آن مکتب میباشند . پسران آنها را تعلیم بخواندن و نوشتن و علم حساب و کرباس بافی بجهة چادر کشی و تابیدن ریسمان کشتی و لوازمات خدمت کشتی می کنند . دختران مزبور را بخواندن و نوشتن و خیاطی و خانه داری تعلیم نموده در هنگام چهارده سالگی هر کدام از پسران را بر سر خدمتی مشغول داشته و دختران را نیز بشرح ایضاً . و همه ضروریات برای هر کدام آنها حاضر است . اینگونه بنای خیر اولاً سبب دعای خیر فقرا گردیده و ثانیاً اشخاصیکه در جنگ جان نثاری کرده تلف نمی شوند . ثانیاً مطلقاً سربازان مسامحه در جدال ننموده خیال می کنند که اگر فوت آنها رسیده است و در جنگ کشته شوند اولاد و منسوبان آنها بعد از مرگ آنها سرگران (۲)

۱ - سالداتهای .

۲ - سرگردان .

و بی چیز نخواهند ماند . و در صورتیکه زخم دار شوند وظیفه و مکان و خوراک مادام حیات برای آنها مهیاست . در این صورت چرا سپاه انگریز در جان فشانی کوتاهی کنند .

در لندن مکتب خانه ایست که او را (۱) میگویند . در مکتب خانه مزبور اکثر جوانان مغربی که مطلقاً سوادى نداشته از مغرب بآنولا آورده تعلیم بآنها نموده و بمغرب میفرستند که اهالی ولایت خود را تربیت کنند . و مکتب خانه دیگری است که هر کدام از دزدان و قطاع الطرق که بمحکمه شرع آورده بدار کشیده اند ، اطفال آنها را ذکوراً و اناثاً بمکتب خانه مزبور آورده تربیت نموده نمی گذارند در پی افعال پدران بدزدی و غیره مشغول شوند . و دختران آنها داخل باهالی فیوج شوند هم نام نیکی برای مردم آنولایت و هم موجب رضای خدا و هم بکرات جوانانیکه در آن مکتب خانه و یا دیگر تربیت شوند بعد از اینکه در مقدمات کامل شده خود آنها را میل بخواندن علوم دیگر بهمرسیده صاحب مدرک شده پای از مرحله فقر و حقارت بیرون کشیده بخدمتی و یا شغلی مناسب داخل شده بتدریج اوضاعی بهم رسانیده مثل سایر مردم کسبه . و برخی اوقات مثل سایر نجبا عمری بسر میبرند . یکی از افسران کشتی با بنده آشنا بود . صاحب زن و اوضاع و زندگی داشت و در آن مکتب خانه تربیت شده . مشارالیه مذکور می ساخت که هزاران اطفال فقرا بعد از اینکه در مقدمات انگریزی اطلاع بهم رسانیده وسعتی بخیال او رسیده و بعد از آن طلب (۲) شغلی برتر از آنچه مناسب کسبه است گردیده و موافق استعداد و مدرک او شغلی برای او پیدا شده برفاه خاطر عمری بسر میبرند . و همچنین دختران فقرائیکه در آن مکتب تربیت یافته صاحب ذکاوت گردیده مثل دختران نجبا بجوانان عروسی کرده زندگی می کنند . فی الحقیقه ، در متن واقع یمابین اشخاصی که تحصیلی بهم رسانیده چه تفاوت می کند که شخص مالیه دنیوی داشته یا ندارد . هر کدام از جوانان مزبور که تحصیلی کرده و از تواریخ عالم و اوضاع دنیا اطلاع بهم رسانیده بعد از آن سر آنها بفقر و فاقه

۱ - در متن موجود پس از «او را» جای خالی وجود دارد که بدون شك محل نام مکتب خانه است .

۲ - طالب ،

فرود نیامده . از هر راه سعی میکنند که امور چند را مشغول گشته اعم از کسب و شغل دیگر که بالجمله توانند خود را در میانه آدم پیدا کرده ، گویند آنها مثل سایر ناس مردی صاحب مدرک و صاحب چیز است . مایه تربیت ، تحصیل است و اهالی انگریز در تربیت اعلی و ادنی کوتاهی نمی کنند .

از جمله اینیه که الحق بوی آدمیت و نیکذاتی و خیرخواهی و مروت از آن می آید هاسپتل و یا دارالشفای است که او را مکدلن هاسپتل میگویند در سال ۱۷۰۸ اهالی انگریز محل مزبور را بنیاد کرده . مقصود از بنیاد آن این است که زنانیکه مرتکب اعمال ناشایست گردیده داخل بقبيله فوج گردیده پشیمان از افعال خود شده توبه نموده مراجعت باوطان خود کنند و به پرهمز کاری مشغول شوند . بالجمله همه ماهه جمعی از زنان فاحشه بخانه مزبور رفته تایب می شوند .

طریقه توبه آنها اینک در اول هر ماه روز شنبه آنها را داخل بخانه مزبور مینمایند . و هرامه بیست و یا بیست و پنج نفر داخل بانخانه میشوند اولاً داخل باوطاقي مشخص و معین شده دونفر از اهالی بزرگان آن هاسپتل از آنها تحقیقات کرده و استفسار مینمایند که آیا هر کدام فی الواقع پشیمان از افعال خود بوده اند . بعد از یقین کردن بهر کدام از آنها کاغذی داده که داخل بهاسپتل مزبور شده . اولاً توبه نامه بآنها داده و بعد از آن هر کدام را بحجره مکان داده رخوت و خوراك برای آنها حاضر می کنند و معلمی برای تعلیم آنها در مذهب عیسوی هر روزه رفته و آنها را بشغل خیاطی و لوازمات دوزنده گی (۱) مأمور نموده و در این ضمن سعی میکنند که منسوبان آنها را پیدا کرده آنها را بخانه خود برده . اگر منسوبان دارند و بخانه خود رفتند فبها ، والا مادام حیات آنها را در آنخانه نگاهداشته اگر بشغل خیاطی و یا شغل دیگری ماهر نباشند آنها را تعلیم کرده که امور آنها بگذرد . منافع این اینیه کالشمس فی وسط السماء (۲) ظاهر است و ضرور بنگارش آن نیست . در روزهای یکشنبه در کلیسیاییکه متعلق بهاسپتل مزبور است . زنان تایبه مزبور در پس پرده ها نشسته زبور داودی را با آواز حزین خوانده و بان نوا مغنیان ،

۱ - دوزندگی .

۲ - مانند خورشید در وسط آسمان .

ارغنون زده دل مستمعان را کباب می کنند . بنده در دو هفته بکلیسای مزبور رفته . در دفعه اول هنگامیکه زنان تاییبه شروع بزبور خواندن نموده و مغنی بساز ارغنون بهمان نوا در ترانه آمده خیال توبه تاییبان را از یکسو و طریق نیکذانی و خیرخواهی مردم آنولا از جانبی و خوشی آواز ارغنون و صوت حزین زنان سوخته دل از طرفی به بنده حمله آورده حالتی بمن دست داد که تقریر ندارد . نیمساعت مفصلاً گریه بمن دست داد .

و خاژه دیگری است بعینه مثل اینجا . او را نپلنشان هاسپتل میگویند او نیز بهمین طریق جمعی از فیوج را آورده ، توبه داده نگاه میدارند . از یومیکه هاسپتل مکدلن را بنیاد کرده الی حال چهار هزار زن فاحشه تاییب و بخانه و قبیله خود مراجعت کرده .

و از ابنیه پادشاه هذالعصر لومین سوسیتی است .

در سال ۱۷۷۴ بنیاد آن سوسیتی شده است . داکتر هاز نام علاج یکنفر آدمی که تازه در آب غرق شده و خفه گشته نموده و خانهای چند ، پادشاه مزبور در کناره رود تمز ساخته و علی الدوام طبیب و خدمتگذاری چند در هر خانه حاضر است و بمحض اینکه کسی بآب تمز افتاده ، غرق گردد و نعش او را بخانهای مزبور آورده و موافق دستورالعمل داکترها مزبور او را بحیات آورده . و این قاعده در کل فرنگستان جاریست . از وقتی که داکتر مزبور علاج شخص غرق شده مزبور را نموده الی حال پنجهزار نفر غرق شده را بحیات آورده .

و اما طریقه انتشار علوم و کتاب و تصانیف در انگلند خصوصاً در لندن خالی از تعجب نیست و نیز تعداد اشخاصی که مشغول بچاپ زدن کتاب در چاپخانه هستند از شماره بیرون است . هر ساله بقدر هشتصد جلد کتاب ، خواه تصنیف علوم و صنایع و بدایع ، خواه از قبیل تاریخ دول و ولایات بعیده و خواه روزنامه تازه در چاپ میزنند . و هر کدام از کتابهای مزبور را هزاران چاپ کرده بمصرف میرسانند . و سوای این ، کتابهای (۱) که سال قبل چاپ کرده اند ، هر کس جرح و تعدیلی بآن نموده مجدداً چاپ میزنند . و اخراجات اجرت چاپ کردن و قیمت کاغذ و ضحافی کتابهای مزبور موافق سیاهه که در دست

بنده است يك ميليان و دوست هزار تومان انگريزي ميشود . زياده ازدو هزار نفر علی‌الدوام بچاپ كتابهاى مزبور مشغول مى‌باشند . و بجز اين كتابها دوست كتاب خلاصه‌كاغذ اخبار را هر ساله چاپ مى‌کنند . و هر کدام معدودى كثير نسخه از چاپ بيرون مى‌آيد . موازى يكصد چاپ‌خانه است كه هر ساله در كار هستند .

درلندن خانه‌اىست كه او (۲) براتش ميوزيم (۳) مينامند . خانه بزرگى شاهانه‌اىست اولاً متعلق بدوك مانيتكو بوده .

درسال ۱۷۵۳ خانه مزبور را ميوزيم نموده‌اند و نهري سلون برونه حكيم پادشاه هذه العصر ميوزيمى يعنى عجائبات برى و بحرى و معدنيات چند بقدريكصد هزار تومان انگريزي جمع‌كرده بود . درهنگام فوت وصيت نموده كه همه آنها متعلق بطايفه انگريزي بوده . دربراتش ميوزيم گذارند كه هر كس بديدن آن رود . و پارلمنت يعنى مشورت خانه انگريزي يكصد هزار تومان وجه داده كه تمامى اسباب خانه را اتمام نموده كه مردم شهر بتماشاى تعجبات روزگار بخانه مزبور روند . و هر ساله دو هزار تومان بجهت اخراجات خدام و اشخاصى كه راتق و فاتق خانه مزبور مى‌باشند ميدهند . و بجز آن دروقت كه كارگذاران خانه مزبور چيزى تازه خواه حيوانات غريبه و خواه معدنيات و غيره هر چه طرفه‌گى داشته باشد خواهند كه ابتياع نمايند وجه قيمت آنرا از مشورتخانه داده . كيفيت دادن وجه را خواه نوشت . بالجملة تعجبات خانه مزبور را بالفعل مينويسم :

اولا اوطاقىست كه او را كتاب خانه مينامند . چند اوطاق تو بر تو مملواز كتابهاى علوم و صنايع از هر زبان در آن خانه حاضر است . تصاوير سنگ بسيارى از روم و قسطنطيه و مصر و شام و تخت جمشيد ايران و مغرب زمين و فرنگستان بآن خانه آورده ، جا بر جا گذارده‌اند . و هنگاميكه كپتن كوك بسفر كل دوره دنيا گرديده از هر جزيره و مكان هر چيز عجيبه از قبيل رخوت و سلاح جنگ و ظروف آنها را برسم تحفه بآن خانه فرستاده . و از جمله معدنيات كل دنيا

۲ - او را (آنرا) .

British museum - ۳

هر چه در روی زمین یافت میشود در آنجا آورده اند . و هر جنس از وحوش و طیور کل دنیا هست ، خواه رام و خواه وحشی و زننده و گزنده را بآنجا آورده اند و ماهیان و حیواناتیکه بمرور ایام سنگ شده در آنجا آورده اند . سکه و مهر پادشاهان قدیم و جدید کل دنیا در آن خانه حاضر است . اشخاصی که پول ندارند که کتاب بخرند و طالب خواندن کتاب هستند هر روزه بآنجا رفته بدون اینکه دیناری باحدی دهند مشغول بخواندن کتاب میشوند . هر کس بآنخانه رود تنها اسم خود را نوشته بدون اینکه ایضاً دیناری باحدی دهد بآنخانه رفته عجاایات کل دنیا را دیده مراجعت می کند . هفته (۱) سه روز خانه مزبور باز است . جمعی از سالداتهای پادشاهی روز و شب در آنجا قراول می کشند . در سالی قریب به پنجاه هزار نفر در آنجا رفته تماشا میکنند . چند میوزیم دیگر در لندن است که مردم بآنجا رفته وجهی داده سیر میکنند . و اما تماشاخانه لندن ؛ در لندن ده تماشاخانه بزرگ و کوچک است که شبها مردم آنولا بتماشاخانه های مزبور رفته اوقاتی بخوش گذرانی صرف می کنند . و هر کدام از تماشاخانه های مزبور جمعی کثیر کارگذاران و بازی گران دارند . اوضاع بازی کردن و طریق گفتگوی بازی کردن (۲) و روح خانه مزبور و دستگاہی که پردهای (۳) تماشاخانه را بالا و پایین می کنند کیفیتی است که از قوه بنده بیرون است . بالجمله مطلق تذکاری در این باب نمی نماید . یکی از تماشاخانه ها مسمی بکونت گاردن است . خانه ملوکانه ایست . صحنی بزرگ دارد که مردم در آن می نشینند . و در دوره صحن پنج طبقه حجرات دارد . و در هر حجره فانوس با شمع دارد . بعلاوه در مرکز تماشاخانه مزبور که طاقیست عظیم چهل چراغ بلور الماس تراشی که بدود ذوغال زمین روشن است ، میسوزد . همه خانه از آن روشن میشود . و در یک طرف تماشاخانه مغنیان بسرود مشغول و در بالای سر مغنیان بر ابر حجرات ، بازی گران مشغول ببازی کردن و شبیه آوردن میباشند . اشخاصی که در تماشاخانه روند هر که در صحن نشینند سه شلنگ و نیم میدهد و هر که در حجرات نشینند هفت شلنگ میدهد . و هر که در بالای حجرات نشینند دو

۱- هفته ای .

۲- بازی گران

۳- پرده های .

شلنگ میدهد. از هفت ساعت بعد از ظهر الی نصف شب بتماشا و بازی گری مشغول هستند و بعد از آن هر کس بیرون رفته بخانه خود میروند. اخراجات کونت گاردن از اجرت بازی گران و قیمت رخوت و خدام و غیره در هر هفته یک هزار و دویست تومان انگریزی میشود. بازی گران آنولایت نه بطریق سایر ولایات هستند حقیف و حقیر هستند بلکه عزت و احترامی دارند. و هر کدام صاحب دولت هستند و گاهی دختران بازی گر بجدی مغرور می شوند که عار با آنها می آید که جواب سلام و تعارف نجبا را دهند. یکی از بازی گران مشهور آنولایت را در خانه شخصی طبیب بزرگی بکرات مدت سه سال دیدم هر دفعه بتخیر (۱) و کبر و غرور او را زیاده از سابق مشاهده نمودم. و سایر تماشا خانها زیاده و یا کمتر ازین دستگاه دارد. باغی است که او را داکس هال میگویند که در معنی تماشاخانه تابستانی است. باغ مزبور یک میل و نیم فاصله بلندن است. در کنار رود تمز واقع شده. باغ مزبور وسعتی دارد و بطریق کوچه باغ، جاها درست کرده اند. بالای آن گرفته و دو طرف آن باز است. جای مزبور مختص باین است که اگر شبی بارانی بارد مردم در آنجا رفته توقف کنند. قنادیل شیشه بسیاری در کوچه باغها (۲) مزبور روشن است. در مرکز باغ مزبور خانه کوچک هشتی ساخته اند. سه طبقه دارد مثل کلاه فرنگی از پایین الی بام خانه مزبور قنادیل بلور رنگارنگ بترکیب مختلفه نصب کرده اند. در طبقه ثانی عمارت مزبور مغنیان و مطربان و سازندگان بساز و سرود و نغمه - سرایی مشغول می باشند. و در آخر باغ مزبور جایست ریسمانی کشیده اند که دختران و پسران چند در بالای بندی، ریسمان بازی می کنند در نهایت چستی و چالاکی، بدون لنگر. و در سمت دیگر طاق دیگر بامی است و در میانه طاق چهل چراغان گذارده و مردان و زنان دست بدست یکدیگر داده بگردش مشغول هستند. و در سر جا در میانه آن باغ ارباب طرب نشسته اند. هر کدام شروع بنواختن ساز نموده مردم جمعیت به دور آنها نموده جمعی از زنان و مردانیکه چندان عزتی ندارند برقص مشغول میشوند. دو ساعت قبل از نصف شب از يك سمت باغ صدای زنگی آمده که مردم را خبردار نموده. علامت زنگ مزبور

۱ - تبختر.

۲ - کوچه باغهای.

این است که مردم اطلاع یا بند که آتشبازی شروع میشود . و مردم بمحض استماع صدای زنگ اهر کرانه بجانب صدا روانه شده ریسمانی بلندی قریب پنجاه زرع طول و ده زرع بلندی کشیده اند . زنگی فرانسه در بالای ریسمان مزبور رفته و بعد از آن شروع با آتشبازی کرده . مشارالیه در بالای ریسمان مزبور مشغول بازی است و اهر طرف تیر آتش فشان روانه بود . آتش بازی بآن خوبی تا بحال بنده ندیده ام . در اطراف باغ مزبور دکانین چند است که خوراك و شربت و غیر آن در آنجا هست . هر کس چیزی خورده و یا نوشیده وجهی بآنها میدهند . تخمیناً بیست هزار چراغ در آن باغ در یکشب روشن میشود . در یکی از شبها شانزده هزار نفر از مرد وزن در آنجا جمع شده بود ولیکن اینگونه جمعیت همیشه در آن باغ نمی شود . اشخاصیکه آن باغ را ندیده و نشنیده یکدفعه وارد آن باغ شود میدانند که آن چگونه باغ است . چهار صد نفر عملاً جات هر شب مشغول بکار گذاری باغ مزبور هستند . از آنجمله یکصد نفر آنها سازنده و ارباب طرب میباشد . اجرت دخول هر يك نفر بباغ مزبور زیاده از سه شلنگ نیست . در لندن بعضی باغچه های کوچک و با صفا است که آنها را تی گاردن مینامند یعنی باغچه چای . بعضی از آنها خالی از سیر نیست . در عصرها هنگام تابستان مردم بتماشای شهر و گردش رفته و در وقتی که خستگی بآنها دست داده بیباغچه های مزبور رفته چای میخورند . در حول و حوش و میانها لندن موازی سی باغچه است که در هر کدام بنهجی که نگاشته چای میخورند . و اما قهوه خانه و یا آشپز خانه لندن ؛ در هیچ يك از ممالك دنیا قهوه خانه و آشپز خانه مثل لندن ندارد . جای برای خواب و نشیمن و جای برای شام و نهار و ظروفات نقره و قلع در نهایت صفا و خوبی و پاکیزگی است . در جاییکه شخص تواند شام و نهار کرده بخوابد او را هتل مینامند . و قهوه خانه جایست که شخص در آنجا رفته قهوه و چایی خورده و کاغذ اخبار خوانده بیرون رود . یکصد و پنجاه هتل و قهوه خانه دارد . و هفتاد و هشت ان دارد . ان جایی است است که کوچهای مسافر بآنجا رفته مسافران را از ولایات بعید بآن خانه آورد و یا از آن خانه بولایت بعید برد . و سوای این هتل و قهوه خانه و ان موازی پنجاه از خانه کوچک برای شام خوردن مردم شهر و غربا دارد . و بجز آن در

محلات و کوچها و بازارها دكا كين چنڊا ست كه آنها را پستی كوك شاپ ميگويند. حلوا و شيرينها (۱) و نخ بندها در نهايت نزاكت مي فروشند. و در آن دكا كين مطلقاً دختران شيريني مي فروشند. و صاحب دكانهاي مزبور منتهاي سعی ميكنند كه دختران خوب صورت براي جلب قلوب مردم و رواج دكان خود در دكانها آورده باشند. بالجملة در هر كوچه كه شخص را خستگي عارض شده بدكان حلوا فروش رفته حلويات و ميوجات خورده وجهي داده بيرون ميرود. و اما منني كوچ يعني كوچ عامه كه مردم را در لندن حمل و نقل بجاها در لندن ميكنند. يكهزار و دو يست منني كوچ يعني كوچ كرايه در لندن بكار مشغول هستند. و هر كدام تعداد آنها نوشته در پهلوي گاري آويخته اند. و چنانچه هر كدام اجرت كوچ را زياد گيرد مورد موأخذ و جریمه خواهد بود. و بجز كوچ مزبور معدودي كرسی پوشيده و يا مثل پالكي چيزي تعبيه كرده اند كه زنان ناخوش را در آن گذارده يكنفر از پيش و ديگري از عقب كرسی مزبور را ميبرند. و دهاتي كه ده و دوازده ميل بلندن فاصله دارند هر روزه كوچههاي چهار اسبه بلندن فرستاده آدم در آن نشسته، شش نفر درميانه آن و ده و دوازده نفر در بالاي آن بطريق كاروان بلندن آمده و ميروند. و ششصد كوچ چهار اسبه از لندن باقصاي بلاد انگلند بطريق كاروان ميروند و مي آيند. و هر كدام چهار نفر درميانه كوچ و ده و دوازده نفر بلكه بيشتري بيرون كوچ سوار و در هر ده ميل و يا زياده اسب را عوض كرده، بچاپارخانه ديگر ميروند. و هر كس بقدر مسافت راه اجرت با آنها ميدهند. و در بالاي رود تمز كشتيان كوچك بجهت حمل و نقل مردم ايستاده اند. تعداد كشتيان مزبور را نيز در بالاي آنها نوشته اند. و سواي آنها مدت پنج سال است كه اختراع كرده كه كشتي بزرگ را در رود لندن بعلت زور بخار بدون پارو و چادر ميبرند. در دوطرفه كشتي چرخها تعبيه كرده بزور بخار چرخ مزبور در گردش است و آب را بريده ميرود. بالفعل يازده كشتي از آن قسم در رود لندن حمل و نقل مردم را بولايات ميكنند. در آن روزها از ينگي دنيا كشتي تجارت باين قسم آمده بود كه در ديار (۱) اعم از اينكه باد مخالف باشد

۱ - شيريني ها

۱ - دريا

و یا موافق ، کشتی مزبور میرود . و بدون چادر و پارو .
شصد کوچ که آنرا دیکن میگویند کوچهای بزرگ بارکش است از لندن
اجناس حمل ، نقل ، بولایات بعیده نموده و از آنجا بلندن جنس می آورند . و
در خود لندن از این قبیل کوچ بارکش بسیار است .

بعضی از طریق و قواعد و قوانین انگلند را بیان میکنم :
قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است بخود انگلند .
باین معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه باین نحو منتظم است و نه باین قسم مرتب .
سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته اند تا اینکه باین پایه رسیده
است . بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم بسه قسم است . اولاً پادشاه و ثانیاً لاردها
و یا خوانین ثالثاً کامن و یا وکیل عامه مردم . عبارت آخری خوانین را هوس
لاردها میگویند و عامه را هوس کامن . هر کدام از این اقسام ثلاثه قواعد و
احقاق چند دارند . که بخصوصه مختص بخود آنها است . و نیز جداگانه
هر کدام دفتری علاحده دارند که بامور ولایتی میرسند و تعریف هر کدام را
جداگانه عرض میکند .

و اما پادشاه میتواند جنگ و یا صلح بسایر دول نماید . و وزرا و
علی الخصوص صدراعظم را پادشاه منصوب و معزول میتواند نمود و سفیر سایر
دول میفرستد و کارگذاران دولت را او منصوب و معزول می کند و بزرگان و
خوانین را پادشاه بمنصب خانی و بزرگی مفتخر می نماید . و ارچ پیشاپ که
سره ملاباشیان و پیشاپ که ملا باشی است او منصوب میکند . و هر کدام فوت
شوند دیگری را بجای او منصوب میکند و سپاه خشکی و دریایی کلاً محکوم
بحکم پادشاه میباشد . و احکامیکه بسپاه جاری شود و بخدمتی رجوع شوند کلاً
باید از فرمان پادشاه و یا نایب او باشد . و در صورتیکه پادشاه علیل و ناخوش
بوده و یا مجهول باشد احکام و احقاق او متعلق بپسر او که او را ریجنت مینامند
میباشد . چنانکه بالفعل امور سلطنت مغوض بپرنس ریجنت میباشد . در صورتی
که پادشاه از انگلند بعزم سیاحت بیرون رود نیز پرنس ریجنت بجای پدر
بحکمرانی مشغول می شود و نیز پادشاه قادر به بخشش گناه هر گناه کاری که
بحکم شرع او مقصر و واجب تنبیه هست میباشد و پادشاه و منسوبان پادشاه

خراج مملکتی نمیدهند يك مليان تومان که عبارت از هزار هزار تومان است از پارلمنت بجهت اخراجات ساليانه پادشاه ميرسانند بجز اینکه بعضی احقاق متعلق بپادشاه است که بعد عرض میشود . اما لارد و خوانين و بزرگان ولايتی که بمذهب پراتستنت میباشد و آنها دوک و هرکولس (۱) وارل و ديگرتها (۲) و برن و ارچ بيشاپ و بيشابهای ولايتی هستند . و بزرگان رومن کتاليک الی حال داخل بهوس نمی شوند . باین معنی که مدخل بامور مملکتی و مشورتخانه نمی شوند . واحقاق آنها اینکه هر کدام از آنها گناه کار شوند بجز خوانين و بزرگان کسی اورا امتحان ننموده . مثلاً جمعی از لاردها معین شده که تقصیر اورا امتحان نموده و بعد از آن قسم یاد نموده که هر چه تقصیر او باشد بدون طرفداری بیان کنند . هوس لارده که خانه بزرگان است همیشه بروی مردم باز است باین معنی که هر کدام از خانهای شرعی که بحقیقت دعوای مردم نرسند مدعیان مزبور رجوع بخانه بزرگان نموده و بر آنها لازم است که در هر حال سعی در انتظام کاره مظلومان نمایند و داد آنها را بخواهند . و بزرگان نیز دو قسم هستند . يك فرقه که تمپرل و ديگری اسپر توال . و اما لارده تمپرل خوانين و بزرگان ولايتی هستند که در خانه بزرگان در مشورت خانه حاضر بوده و بعد از فوت آنها پسران آنها خوانين نیستند مثل بيشاپها و ارچ بيشاپها که در مدت عمر خوانين نیستند تعداد نفری آنها معین نیست که چند نفر باید لارد باشد بعلمت اینکه هر وقت پادشاه هر کس را بخواهد لارد کند مختار است . چنانچه کوين آن در هنگام سلطنت خود یک دفعه دوازده نفر را بمنصب خانی مفتخر نمود . جارج اول طالب این بوده که تعدادی معین برای خوانين قرار داد نمایند که از آن عدد بیشتر و زیاده نباشند . اهالی هوس کامن ویا وکیل رعایا قبول این مطلب را ننموده بخيال اینکه شاید اهالی آنها شغلی و یا خدمتی مرتکب شده که مورت خوشنودی پادشاه بوده اورا بمنصب بزرگی منصوب کند . و اما هوس کامن ویا وکیل رعایا؛ هر کس میتواند از اهالی مشورتخانه ویا وکیل رعایا شود اهالی آن محل آن را اختیار کنند مگر شروطات چند دارد . اولاً اینکه اهالی هوس کامن را رعایای شهر و هر ده خود اختیار نموده . چنانکه خود بنده حاضر بودم در هر شهر و بعضی

دهات دونفر و محال آن نواحی دونفر اختیار نموده که برای اینکه وکیل محل مزبور بوده اموراتیکه بجهت ولایت رو دهد بهر قسم صلاح محل خود را دانسته حمایت آن محل را نماید و نگذارد تعدی بولایت متعلقه بخود روی دهد. باین خیال هر يك از شهرها در هنگامیکه میخواهند اجزای مشورت خانه را تبدیل دهند هر يك از شهرهای مزبور شش یا هشت یا چهار یا سه نفر را اختیار نموده نام خود را نوشته. مدت پانزده روز هر روزه مردم آمده اقرارنامه نوشته که فلان شخص را من وکیل خود نمودم که بمشورت خانه رود و بعد از پانزده روز هر کدام از آنها که بیشتر مردم میل بآن داشته و تعداد نفری بیشتر اقرارنامه خود را در طرف او نوشته، او را منتخب و بمشورتخانه میفرستند. لیکن اولاً منتهای سعی میکنند که اشخاصی را که بمشورتخانه فرستاده وکیل رعایا کنند عاقل و فرزانه و مرد درست باشد. مثلاً اولاً طفل نباشد و سن او از بیست و یک سال زیاد باشد و اشخاصی نباشد که تقصیری کرده و تنبیه شده بسبب اینکه هر کس تقصیری کرده است که واجب تنبیه بوده ایضاً مورد خطا کردن خواهد بود. و اشخاصی باشند که علی الظاهر افعال آنها خلاف شرع نباشد. و اشخاصیکه مواجب خوب پادشاه باشند وکیل رعایا شوند بعلمت اینکه پادشاه میتواند در ضمن خدمت آنها، آنها را مرجوع بشغلی دیگر فرماید و کار رعایا در اینصورت معوق ماند. و نیز اشخاصی که همه اهالی مشورتخانه مایل به بودن او در پارلمنت نباشند و او را اخراج کنند نمیتوانند (۱) مجدداً اجزای مشورتخانه شود. مگر اینکه همه آنها راغب به آمدن او شوند. و چون مطلقاً اختیار اجزای مشورتخانه بعهده رعایا است و احدی نباید بجبر آنها را راضی کرده که فلان شخص را اختیار و فلان را رد کنند لهذا در هنگامیکه رعایای شهر مشغول بانتخاب ارباب مشورت هستند، یکروز قبل از گفتگوی، سرباز نظام و سپاه سلطانی باید از محل مزبوره الی دومیل فاصله دور شده الی یکروز بعد اینکه ارباب مشورت را انتخاب کرده اند. و اگر هر کدام از اجزای مشورت فوت شده و یا استعفاى خدمت مزبور را نمایند دیگری را فوراً اهالی شهر و یا محال مزبور باید انتخاب نمایند. و هیچکس از اهالی کثالیک نمیتواند داخل بمشورتخانه شود و جماعت

زنان نه داخل بمشورتخانه میشوند و نه اقرار نامه نوشته که فلان کس را قبول نموده که وکیل شود . و اشخاصیکه می توانند انتخاب ارباب مشورت را کنند ، اگر ساکن شهر است که او را فری من گویند یعنی صاحب خانه ، میتواند خود اختیار ارباب مشورت را کند . و اگر از اهالی دهات و ولایتی است که اطلاق شهر بان نشود ، باید صاحب ملک و یا زمینی بوده که در سالی دو تومان مداخل زمین داشته باشد . و هر یک از ارباب مشورت را که منتخب نموده اولاً او را قسم میدهند که پادشاه وفادار بوده و خدمت گذار او باشد و مطلقاً بمذهب پراتسنتت اقراری داشته و اصلی منکر کثالیک بوده و هیچ کدام از غربا یا خلاف مذهب انگریزی یعنی پراتسنتت نمی تواند از ارباب مشورتخانه شود . و در صورتیکه معلوم شود که شخصی از اهالی مشورتخانه بساکنین اماکن مزبوره رشوه داده است که او را اختیار کنند فوراً او را خارج از مشورت خانه می کنند . چنانکه دوماه قبل دو نفر از اشخاصی را که تازه بمشورت خانه آمده بودند متهم نمودند که رشوه داده است و فوراً آنها را از مشورت خانه بیرون کردند . لیکن بعد از اینکه تهمت مزبور را ثابت کرده و تقصیر را بگردن او گذارند که رشوه داده است آنوقت او را بیرون از مشورتخانه کردند . و اما احقاق اهالی مشورتخانه برخی از منافع احقاق آنها اینکه اولاً هر کدام از اجزای مشورتخانه رخصت دارند که در مشورت خانه هر چه بذهن آنها رسد در امور ملکی و سایر مواد بیان نموده و احدی را یارای ممانعت آنها از گفتگوی مزبور نیست . و هیچکس را نباید تمسخر کنند . چنانچه اول حرف پادشاه در دفعه اولی که پارلمنت را بازمی کند این است که احدی نباید استهزا بدیگری کند و هیچکس از طلب کاران اجزای پارلمنت را نباید خفت داده و یا بزندان فرستد . ولیکن اگر اجزای مشورت خانه هر کدام انکار در دادن وجه طلب کاران داشته و یا سامحه در دادن نموده ، مشارالیه میتواند شکایت بمشورتخانه نماید . و هیچکدام از خوانین انگریز را قرض خواهان نمی توانند بزندان بجهة ندادن وجه فرستند . و اما اجزای مشورتخانه اولاً هوس لارد و یا خوانین هستند . آنها نیز برخی از اهالی انگلند و بعضی از اهالی اسکاتلند و آیرلند هستند و بعضی از بزرگان مزبور ، کثالیک هستند که داخل بهوس لارد نمی شوند باین تفصیل :

انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند مهم مزبور بدون تأثیر می ماند .
 بالجمله دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده اند سه گوشه در صورتیکه
 هر سه گوشه منتظم بوده امور دستگاه برقرار والا مختل می ماند . فرضاً پادشاه
 میتواند جدال با سایر قرال فرنگ نماید لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا
 وکیل رعایا حواله می کنند و در صورتیکه آنها راضی بجدال نبوده و جوه اخراجات
 جنگی را حواله نمی کنند و بآن سبب امور جنگ مختل می ماند . مختصراً وکیل
 رعایا مطلقاً در حواله کردن وجوه دیوانی ، پادشاه و خوانین را مداخلت بوجه
 نمیدهند . و هر امری از جزوی و کلی که در جزیره مزبور روی دهد و یا امری
 که تازه رو دهد که باید فیصل دهند ، مراتب را بمشورت خانه رسانیده . هوس
 کامن یک نفر کرسی نشین دارد . مشاور الیه از کرسی خود برخاسته ، کیفیت را
 بر اهالی مشورتخانه بیان کرده . قطع و فصل آن باین نحو است که همه اهالی
 مشورتخانه غور در مهم مزبور نموده . بعد از غور هر کس یا اقرار بجریان مهم
 مزبور نموده و یا انکار و بعد از آن هر کس مقر بجریان امر مزبور است در یک
 طرف نشسته اقرار می کنند و اشخاصی که منکرند انکار نموده و هر کس آنچه
 بخاطر رسد در قبول کردن و رد کردن آن از جای خود برخاسته گفتگوی و
 دلایل در آن نموده بالاخره بعد از مناقشه چنانچه اقرار در امر مزبور نموده
 بخانه لارد میفرستند و آنها نیز غور در این نموده چنانچه پسند طبع آنها افتد
 فبها والا عیوبات جریان امر مزبور را نوشته مجدداً پس میفرستند . بعد از
 اینکه کلاً طرا دو خانه مزبور اقرار در جریان آن نموده بخدمت پادشاه فرستاده
 اگر پادشاه داند که امر مزبور مقرون بصرفه و سلوک است امر مزبور را قبول
 کرده دست خط نموده و در آن وقت حکم مزبور جاریست والا مطلقاً قبول نکرده
 حکم مزبور جاری نخواهد شد و قیاس این یک فقره موقوف باندک غور است .
 بعد از آن میدانند که هیچکدام ارین سه فرقه بدون مصلحت بدیگری مطلقاً
 امری از جزوی و کلی را نمی تواند جاری کند و کلاً طرا هر چه حکم شود مبنی
 بمصلحت و دولتخواهی خواهد بود و هر کرا آزاری رسد و نتواند از عهده خراج
 شاهی بیرون آید شرحی بپارلمنت نوشته و بنهجی که عرض نموده جزوی و کلی
 امور او رسیده جوابی میدهند .

و همچنین همه امور مملکتی و ولایتی و تجارتی مطلقاً برضای سه فرقه مزبور میگردد . ولیکن اینقدر باید دانست که این سه فرقه که عبارت از پادشاه و خوانین و وکیل و رعایا باشند متفقاً قدرت عظیمی دارند و هر حکمی که در مشورت خانه صدور یابد کالو حی المنزل است و احدی را یارای مخالفت آن نیست . پارلمنت میتواند در صورتیکه ضرور باشد مذهب را عوض کند . چنانچه سی صد و پنجاه سال قبل مذهب پراتسنت را اختیار نموده و همچنین در سایر مواد بشرح ایضاً .

ولیکن هنگامی که پادشاه بخواهد پارلمنت را موقوف نماید مثلاً حکمی می فرستد که پارلمنت نباید الی چهل روز در خانها نشیند . ایضاً بعد از چهل روز می تواند چهل روز دیگر موقوف دارد . و وقتی که همه مشورت خانه و یا پارلمنت امور ولایتی يك ساله قطع و فصل نموده پادشاه در نهایت جلال درگاری هشت اسبه بامنسوبان خود بخانه خوانین یا هوس لارد رفته شکرانه باهالی مشورت خانه گفته که در این مدت سعی در انتظام مملکت او کرده اند .

اما طریقه و قوانین شرع و احکام قضا در انگلند دوازده قاضی بزرگ است که آنها را جاج میگویند . از قرار حکم پادشاهی آنها را جاج و معین به امور قضا فرموده که بامور شرعی ولایت رسند و از برای اینکه امور شرع انگلند استدامت و استقامتی داشته ، مادام حیات قاضی فرموده ، باین معنی که اگر چه خود پادشاه آنها را قاضی نموده لیکن قادر بآن نیست که بدون عذر شرعی و گناه کبیره آنها را معزول سازد . و مادام حیات بشغل قضا مشغولند و هر وقت فوت آنها در رسد دیگری را بجای او منصوب می نمایند . مواجبی معین بآنها رسیده امر آنها از آن ممر میگذرد . و در هر سال مستمراً دو نفر آنها دو دفعه بولایات انگلند سفر نموده در هر محلی از محلات و شهرهای متعلقه بامتحان اشخاص مقصرین رسیده و هر کدام را علی قدر تقصیر هم تنبیه نموده . لیکن هیچکدام از قاضیان مزبور را رجوعی بامتحان و تنبیه مقصرین نیست . باین معنی که فتوی نمیتواند داد . مثلاً شخصی تقصیر کرده او را بمحکمه آورده دوازده نفر از اهالی مکان مزبور را هر کس که مقصر مذکوره انتخاب و اختیار نماید برگزیده . دوازده نفر مذکوره اولاً قسم یاد نموده که بدون اینکه طرف گیری نمایند از روی راستی و درستی بحقیقت تقصیر او رسیده مراتب را خدمت قاضی

عرض میکنند و بعد از آن مدعی و مدعی‌الیه را در محلی برده ، شهود جانبین را نیز طلبیده و در نهایت دقت بتقصیر او برخورد و بعد از آن دوازده نفر با جمعی او را مقصر دانسته و جمعی بیگانه . هر طرف که تعداد نفری رحجان دارد ، آن طرف غالب و از آن پس اگر مقصر نیست مراتب را بخدمت قاضی عرض و او را خلاص نموده . و اگر مقصر است ، قطع و فصل تنبیه او را نموده ایضاً بخدمت قاضی کیفیت تقصیر و شهادت جانبین وجه تقصیر او را بیان کرده و بعد از آن قاضی مزبور فتوی بقتل و یا تنبیه دیگر او نوشته او را تنبیه می‌کنند . و در انگلند احدی از آحاد ناس را تنبیه نمی‌کنند مگر اینکه بقاعده و قانون ولایت جوری که در معنی دوازده نفر مزبور باشد بتقصیر آنها رسیده و بطریقی که بیان نمود قطع و فصل تنبیه او را نموده و بخدمت قاضی عرض نموده . این نوع امتحان مقصرین نوعیست که هرگز هیچکدام از مقصرین و یا متهمین بدون تقصیر و نا-حق تنبیه نمیشوند و هیچکس از مقصرین زیاده از ششماه در مجلس نمی‌ماند بدون اینکه آنها را بمحکمه شرع آورده و در صورتیکه مقصر تقصیر کند و بمحبس رفته مدت یکروز از ششماه زیاد ماند دیگر احدی را با او حرف نیست و آزاد از پی کار خود می‌رود . بجز آن دوازده نفر جاج یک نفر از بزرگان که او را لارد چنلر می‌نامند بامورات اموال متوفی میرسد و هیچکدام از اهالی انگلند که در خصوص اموال بایکدیگر ادعا و منازعه دارند نمی‌توانند در خصوص جزئی و کلی اموال بدون اطلاع لارد چنلر ، قطع منازعه خود را نمایند . و در این خصوص هر کس بدست لارد مزبور افتاده بزودی نمی‌تواند نجات یابد . و برخی از مردمان دیگر هستند که آنها را جیتس اف پیس می‌گویند . شغل آنها اینکه در هر يك محل از محلات یک نفر مرد کار آزموده نجیبی از اهالی آنجا منتخب نموده محض برای اینکه مقصرین را دیده امتحان تقصیر او را کرده و شهادت از جانبین آورده در صورتیکه بداند مشارالیه مقصر است او را بمحبس فرستاده . مادامیکه جاج و یا قاضی معین و مشخص آن سرحد بعادت معهود بدیدن ولایات و امتحان مقصرین رفته او را نیز در خدمت جاج آورند و بنهجی که عرض شد باعانت جوریان بتقصیر او رسند . و اگر مقصر مزبور چندان تقصیر نداشته او را بمحبس نخواهند گذاشت . سعی می‌کند که مدعی و مدعی‌الیه بایکدیگر صلح کنند .

واما خراج انگلند ؛

خراج و منال دیوانی بحدی زیاد است که هر يك از اهالی غربا را حیرت از امتحان آن بهم میرسد . سبب زیادتی اینکه سالها دولت انگریز و جزیره مزبور بعلت^۲ با سایر بلاد در زیر قرض مانده . یکجا منفعت قرض خود را باید دهند و دیگر جا سعی در دادن اصل سرمایه که هرگز نخواهند داد میباشد . و قرض مزبور را نشانلدت می گویند یعنی قرض قبیله . از تحصیل وجوه دیوانی و اخذ آن ، اعظم مطلب و عمده مقصد اینکه فقرا و مساکین و ضعفاى انگریز خراج کمتر دهند که آنها از دست نروند . و بخلاف آن متمولین آن طایفه که در هر حال اقسام مختلفه وجوه دیوانی از آنها وصول نموده . مثلاً هر چیز که موردخوش گذرانی و جلال آنها باشد اضافه از ضروری گذران باشد خراج دارد .

مثلاً هر که نوکر نگاه دارد بکنفر آنرا سه تومان بدیوان داده و اگر دو نفر دارد ده تومان . و هر که يك اسب نگاه دارد فلان مبلغ دهد و هر که دوا سب دارد زیاده می دهد . و همچنین هر که يك گاری نگاه دارد ربع آن کسی که دو گاری نگاه دارد زیاد^۱ بدیوان میدهد . بالجمله هر چه ازین قبیل باشد و شخص نگاه دارد خراج میدهد . حتی هر کس سگ نگاه دارد بجز سگ گله ، و جوهی برسم خراج بدیوان میدهد . هر نمک و تنباکو دماغ^۲ و چوماق^۳ و شراب و عرق و فقا و وسایر اجناسی که موجب خوشگذرانی مردم میشود ، خراج میگذارند . اگر کسی شکایت کند جواب میدهند که اگر وجه داری که خوش گذرانی کنی باید وجه دیوانی را نیز بدهی و اگر وجه نداری چرا طالب خوش گذرانی هستی . مثلاً گاری نگهداشتن و اسب و سگ نگاهداشتن و استعمال تنباکو و شراب و عرق و غیره و لوازمات آن ، حیات بکسی نمیدهد و اگر کسی فرضاً هیچکدام آنها را استعمال نکند نخواهد مرد . در اینصورت هر که طالب خوشی است و می تواند اخراجات زیادتی کند نیز می تواند منال دیوانی را بدهد . جوانانی

۱- احتمالاً در اینجا کلمه ای از قلم افتاده است .

۲- ؟

۲- انقیه ؟

۲- ؟

که زن نگرفته‌اند اگر نوکر نگاه دارند یا اسب و گاری دارند دو مقابل خراج دیوانی را می‌دهند . بعله آنکه آنها جوانان صاحب پول هستند و طالب خوش گذرانی می‌باشند می‌باید از آن قرار وجوه دیوانی را دهند . اشخاصیکه اسب بسوغان^۱ می‌فرستند هر رأس اسب را ده تومان می‌دهند .

در هنگام جدال یعنی وقتی که دولت انگریز با طایفه از طایف جدال دارد خراج دیوانی را موافق مداخل شخص می‌گرفتند . مثلاً هر کس ده هزار تومان مداخل داشته فلان مبلغ خراج دیوانی داده و هر کس ده هزار تومان مداخل دارد فلان مبلغ . و دیگر خراج عمده انگلند گمرک خانه ایست که هر يك از اجناس غریبه را زیاد از جنس آن یعنی زیاد از قیمت اصلی آن گمرک می‌گیرند . مثلاً جای که بگمرک انگلند آورده يك قیمت و نیم آن گمرک می‌گیرند و اقمشه ولایات غریبه را نیز بشرح ایضاً مثلاً اولاً اجناس ولایات غریبه را مانع دخول ولایت خود شده که هر چه در هر جا بعمل می‌آید خود سعی نموده که مثل آنها درست کنند و اجناس ولایت خود بمصارف اهل ولایت رسد و ثانیاً هر که میل^۲ بخیرید اجناس غریب بوده وجوه زیادی عاید بدولت انگریزی شود، و دیگر وجوه خراج دیوانی را از قرار بزرگی خانه و اندازه پنجره آن می‌گیرند . هر خانه که پنجره دارد از قرار تعداد و اندازه پنجره و بخاری آتش وجوه دیوانی را می‌دهد بالجمله خراجی که از این ممر عاید بدولت انگریز میشود هر ساله سی ملیان تومان انگریزی می‌شود و لیکن مابقی خراج را در جای دیگر عرض خواهم نمود .

و اما سپاه دریایی و خشکی انگلند . در هنگام انفصال دعوا انگلند با فرانسه و سایر قوال فرنگ یک هزار و پنجاه و سه کشتی بزرگ و کوچک جنگی داشته اند و هر کدام از کشتیان مزبور قشون و آذوقه و ادوات جنگ داشته و یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه دریایی از قبیل ملاحان کشتی و سربازان و افسران و سایر خدمه کشتی داشته بودند و سپاه خشکی انگلند نیز در آن هنگام خواه اهالی ولایت که خود را برسم دولت خواهی داخل بنظام نموده بودند و خواه سپاه ساخلو و مأور بخدمتی کلاً طراً پانصد و پنجاه هزار نفر بوده اند لیکن بعد از

۱ - مایل

۲ - بسوغان ؟ - احتمالاً همان چوگان است .

انفصال جدال البته برخی اخراجات و بعضی نصف مواجب و بعضی مأمور بولایات دیگر گردیده اعم از سپاه دریایی و خشکی ولیکن در آن سال موافق حکم پارلمنت سیاهه مفصله سپاه انگریزی که بالفعل مواجب میدهند ازقرار مفصله است :

کل سپاه انگلند	سواره نظام	سرباز پیاده	وقراول خانه	وقراولچی	شهر لندن
۱۱۰/۰۰۰ نفر	۱۵۲۴۳	افسر	[۹]	[۹]	[۹]
		۵۷۷	۳۲۶	۱۵۵	

*

سواى این سپاه اهالى لندن وسایر بلاد محض خیرخواهی بدولت خود ودوستی بولایت خودهر کدام ازکسبه اسلحه ازخود خریده ، هم خود راسرباز نام نهاده هنگام جنگ هرروزه درلندن مشغول بمشق گردیده وهنگام صبح در ماهی یکدفعه بمشق حاضرشده در آن اوقات مطلقاً مشق نمیکنند . لیکن اسم آنها درد فاتر ثبت است که هنگام ضرورت فوراً یراق بسته بخدمت حاضر می شوند .

درلندن بیست هزار نفر از این سرباز دارند . ودرسایر بلاد انگلندهر جا بقدر جمعیت و حال خود ، اسامی خودرا نوشته که در وقت ضرورت حاضر بخدمت شوند . و این قسم سپاه مطلقاً دیناری خواهش از دولت ندارند . و هنگامیکه بناپارت عازم تسخیر انگلند بوده یکدفعه ششصد هزار نفر سالدات از ولایات انگلند با اسلحه ویراق هر روزه بمشق حاضر و منتظر ورود سپاه فرانسه بوده وهرکدام فرداً فرداً ممهد شده که مادامیکه جان در بدن دارند جنگ نموده نگذارد که سپاه فرانسه درحیات او مالک ملک انگلند شود . بسبب اینگونه سپاه که آنها را والان تیرمیگویند سپاه فرانسه جرأت دخول انگلند وتسخیر آن جزیره را ننموده .

(*) - این جدول ، کل سپاه را به سواره نظام و پیاده تقسیم کرده است و برای هر يك از این دو قسم ، اجزائی ذکر نموده است . ضمناً کلیه ارقام این جدول به سیاق ، طوری نوشته شده است که نه ارقام سیاق آن بدرستی خوانده میشود و نه نوشته های دیگرش .

واما تعداد نفری انگلند . جمعیت انگلند روز بروز در ترقی هستند . سبب تزاید آنها یکی اینکه ابنیه خیری که بنیاد کرده اطفال فقرا را تربیت نموده بمکتب گذارده وبعد از آن هر کدام را بر سرکاری میگذارند . او نیز مناکحه نموده و اطفالی که از او بعرضه وجود می آید اگر خود او نتواند بتکفل احوال او پردازد مردم خیرخواه ابنیه چند در هریک از بلاد بنیاد کرده که هر کدام از فقرا را دستگیری کنند . اطفال او بطریقی که خود تربیت یافته تربیت می یابد (۱) و همچنین اطباء بزرگ و با تجربه در هر کدام از دارالشفاهای حاضر و نمیکذارند که فقرا بعلت ناخوشیهای سهل از دست رفته تلف شوند و نیز دوائ آبله شیوع یافته که کمتر طفلی آبله دار میباشد و کمتر طفلی بعلت مرض مزبور فوت میشود . و علی الدوام در صدد حفاظت و حراست جان فقرا هستند . اغنیا و کسبه که قادر باخراجات و تربیت اطفال خود هستند آنها نیز در هر حال سعی در صحت و سلامتی (۲) اولاد خود کرده باین سیاق روز بروز جمعیت انگلند با وجود آنهمه جدال و قتال دشمن در تزاید هستند چنانچه در هر سال سیاهه تعداد نفری مزبور را در دفاتر ثبت میکنند . برخی را عرض میکنم ؛ در سال ۱۸۰۱ که عبارت از هجده سال قبل باشد تعداد نفری ساکنین انگلند سوائی آیرلند یازده ملیان بوده و ده سال بعد در سال ۱۸۱۱ تعداد نفری ساکنین انگلند بقدر دوازده ملیان و سیصد و پنجاه هزار نفر بوده . چنانکه در عرض ده سال جمعیت مزبور بقدر چهارده صد هزار نفر زیاد شده . بالفعل باید دو مقابل زیاده از آن شده باشد . و جمعیت آیرلند پنج ملیان و پانصد هزار نفر میباشد . بالجمله بالفعل جمعیت انگلند و اسکاتلند و ویلز و آیرلند کلاً هشتده (۱) ملیان نفر میباشد .

طریقه تعداد نفری را باین نحوی کنند که حکمی صدور مییابد که در کل جزیره انگریزی در یک شب در هر کدام خانه و اماکنی که مردم تمکن دارند یکدفعه تعداد نفری اماکن مزبور را در نزد کدخدایان برده و کدخدایان بحکم شهر مزبور رسانیده و حکام شهر به نزد دولت انگریز میفرستند و در شب مزبور که تعداد نفری را مینویسند هر کدام از سرها آدم را منع از سفر و حرکت نموده هر کس بجای خود توقف نموده و بیکدفعه سیاهه تعداد نفری رامیکنند .

وباین وسیله نوعی که نزدیکترین واصح سیاهه باشد از مردم میگیرند . و اما بزرگان ملک انگلند اگر چه سابقاً برخی در مبحث دولت انگلند معروض رفت ، اما بالفعل لواحقات و لوازمات پادشاه و بزرگان را بنهجی که شاید و باید عرض مینماید :

واما پادشاه انگلند مطلقاً وارث ملک مزبور است و سلطنت او بنهجی که هر کس از اهالی انگلند که فوت شود املاک او متعلق به پسر بزرگتر اوست . تاج انگلند نیز متعلق به پسر اول اوست و باین سبب پادشاهان انگلند بدون مناقشه احدی ، بعد از فوت پادشاه سابق ، بتخت انگلند بر قرار میشوند و چنانچه پادشاه را پسری نماند ، دختر بزرگ او بتخت انگلند می آید . و در صورتیکه پادشاه را چند پسر است پسر اول وارث ملک است . در حال (۱) حیات پادشاه پسر وارث مزبور فوت شود پسر دیگری بجای او نمی نشیند . باید پسر وارث ملک که فوت شده بجای او بتخت نشیند . و چنانچه پسر وارث مزبور که فوت شده ، پسری از او باقی نمانده باشد ، پسر ثانی پادشاه بعد از فوت پادشاه بتخت می نشیند و چون قاعده مزبور مستقیم است قاعده آنها اینکه پادشاه انگلند هرگز فوت نمیشود و همیشه حیات دارد . و از جمله قواعد کلیه انگلند اینکه جان و بدن پادشاه مقدس است باین معنی که نباید احدی ضرر مالی و جانی بپادشاه رساند و هر کس کاری کند که مورت خفت پادشاه باشد مورد قتل خواهد بود و باین سبب قاعده گذارده اند کلی آنکه پادشاه معصوم است و احدی را یارای آن نیست که با معصوم منازعه نماید و در صورتیکه پادشاه در صدد ناخوشی با کسی بر آید و امری خلاف قانون شرع کند ، وزیر او را که صدراعظم است بمحکمه شرع آورده او را تنبیه میکنند . حرف آنها اینکه پادشاه بصوابدید او فلان عمل را نموده است و از آنجا که بقاعده و قانون کل دنیا پادشاه که در معنی خداوند مملکت است ، باید تفاوت تامی تمام با سایر ناس داشته باشد لهذا دولت انگریز موافق قانون شرع آنها پادشاه را بزرگترین انگلند دانسته ، بزرگ قوم و کلیسیا ، و خداوند انگلند میدانند و حکم قانون ولایت اینست که احکام پادشاه را که موافق قاعده است احدی خلاف ننماید . و پادشاه قادر بآن است که با هر دولتی صلح و جنگ کند و هر حکمی که در پارلمنت ، مجموع

بزرگان و وکیل رعایا نمایند ، پادشاه میتواند بدون اینکه دلیلی بآنها آورد رد حکم مزبور را نماید . و هر سکه که در ولایت زنند باید بحکم و نام او باشد . و هر کس را که اراده او متعلق پذیرد بمنصب عالیه مفتخر کند و هر کس تقصیری کرده و قاضیان فتوای قتل او را نوشته باشند باید بنظر پادشاه گذرانیده و اسم خود در آن حکم نوشته و بعد از آن او را تنبیه کنند . و پادشاه میتواند هر کدام از مقصرین را بخشیده خلاص کند .

و اما بزرگان و خوانین انگلند ؛ اول دوک است که شاهزادگان و سایر بزرگان انگلند که بمنصب مزبور مفتخر می شوند ثانی هر کویس ثالث ارل رابع و یکونت و خامس برن است . احقاق که متعلق بمنصب آنهاست اینکه اولاً در هوس لارده عبارت از خانه بزرگ مشورت خانه باشد حاضر شده بامور ولایت میرسند و ثانیاً اینکه هیچکدام از قرض خواهان ، آنها را بزندان نمیفرستند . و ثالثاً اینکه لارد (۱) اول آنها بمنصب آنها میرسد و اگر اولادی ندارند برادر و منسوب اقرب آنها بعد از فوت آنها بمنصب مزبور میرسند . و رابعاً اینکه هر کدام از آنها تقصیری کنند ، آنها را بمحکمه شرع نمی آورند جمعی از خوانین هم منصب آنها معین شده که بمنازعه و یا تقصیری متعلقه بآنها رسند . و کمتر از آنها منصب دیگری است که او را برونت میگویند . اولاد آنها بمنصب مزبور میرسند ولیکن مطلقاً احقاقی متعلق بمنصب مزبور نیست و همیشه بطریق سایر مردم در میانه مردم محسوبند . و منصب دیگری است که او را نیت میگویند که افسران و سرکردگان را بمنصب مزبور مفتخر می کنند لیکن بعد از فوت آنها اولاد آنها بمنصب مزبور نمیروند . در انگلند مدارس معظمه جهة تحصیل علوم مردم دو مدرسه است . یکی مدرسه آکسفر و دیگری کمبرج . مدرسه آکسفر اصلی بانی آن آلفرد پادشاه انگلند است . و کمبرج نیز بزرگان انگلند . که درین خصوص بعد شرحی خواهم نوشت . در آیرلند مدرسه بزرگی است ، در شهر دبلین پای تخت آیرلند ، در سال ۱۵۹۱ بنیاد او شده . در اسکاتلند چهار مدرسه است . در مدارس ادینبرا پای تخت اسکاتلند مدرسه ایست که به تربیت جراحان و اطبا مشغولند . در انگلند پبلیک جرتی

بسیار است یعنی خانه خیرات عامه. در آن مملکت ازین قبیل مکتب خانه زیاده از اندازه دارد. در هر شهر و دهی مکتب خانه دارد که تربیت اطفال می کوشند بنهجی که سابقاً برخی از آن را در خصوص لندن بیان کرد.

در انگلند دارالشفای بسیار است که بسرپرستی بیماران و فقرا قیام نموده در هر شهر و بلوک دارالشفاهای ساخته اند که در هر حال دستگیری فقرا و مساکین نمایند. و از جمله قواعدیکه سبب احیا و دستگیری فقرا میگردد وجوهی است که او را پورات میگویند یعنی احقاق فقرا. طریقه جمع آوری وجوه مزبوره اینکه هر کدام از ولایات و شهرهای انگلند وجوهی سالیانه قرارداد کرده اند که بفقرا رسیده بیوه زنان و پیره مردان و ضعفا و فقرای ناقص الاعضا را دستگیری از وجوه مزبور نموده و اطفال آنها را بمکتب خانه ها گذارده تربیت میکنند.

درسال ۱۵۷۲ عیسوی بنای اجماع وجوه مزبور اخراجات فقرا شده والی حال هر ساله وجوه مزبور از متمولین وصول و ایصال بفقرا و ارباب حاجت میشود و وجوهی که از انگلند و ویلز بفقرا و مساکین میرسد درسالی دوازده ملیان تومان انگریزی است و سوای آن مبالغ خطیری هر کس برای خدا با اخراجات فقرا صرف می کنند (۱).

و اما ساختن دستگاه و حاصل اجناس، در انگلند در دستگاه سازی و چرخ و کارگری مهماوتی نام (۲) ویدی طولی دارند چنانکه دستگاهها ساخته اند که بعلت گردش چرخ و قوت بخار کار یکصد نفر عمله را يك چرخ و سه نفر آدم می کند تفصیل آن از برای بنده ممکن نیست مگر برخی از اجناسی که در آن ولایت بعمل می آید بیان کند:

درسال ۱۳۳۱ در انگلند ماهوت بعمل آمده و بالفعل خوبی آن در قماش و نرمی و دوام ماهوت انگلند بجدیست که باکثر ولایات فرنگستان و سایر بلاد دنیا می برند. و در هر ساله مستمراً موازی بیست ملیان زرع ماهوت خوب و بدانگریزی از دستگاه بیرون آمده بولایات میرود و دستگاه ریسمان

۱ - می کند .

۲ - مهارتی تام .

بافی در انگلند علی‌الخصوص در اسکاتلند بسیار است . یکی از شهرهای اسکاتلند
 مسمی به کلاسکو ، بیست ملیان پوند پنبه که عبارت از چهار ملیان من بوزن
 تبریز پنبه در دستگاهها ریخته شده و بافته میشود . و پانصد هزار نفر از مردوزن
 و اطفال بشغل ریشتن ریسمان و بافتن کرباس مشغول هستند . و دستگاهی
 شعاری و ابریشم بافی اگرچه اینقدر زیاده نیست لیکن زیاده از آن است که
 تصور توان نمود . دستگاه ابریشم بافی بسیاری در لندن میباشد و اما دستگاه
 آهنگری و سایر آلات و ادوات جنگ در هر کدام از ولایات انگلند متداول
 است که بسازند . و در نهایت انضباط و امتیاز میسازند . لیکن بخصوصه شهر
 کوان من محال اسکاتلند مشهور است بتوپ ریزی که در نهایت خوبی توب
 میریزند . در کلبر وکیل انگلند پلی از آهن ساخته اند در آنجا که کشتی بزرگ
 جنگی با دکل آن در هنگامیکه چادر زده از زیر آن می گذرد و آهنگری پل
 مزبور در آن شهر شده . در برمنگام جایی مشهور است که آلات جنگ از قبیل
 تفنگ و شمشیر و طباچه و چاقو و سایر ادوات جنگ را در آن میسازند و
 دستگاه بسیار و جمعیت کثیری در آنجا مشغول بکار هستند . در برسنک و برنکام
 و لندن شیشه گری و بلور سازی و الماس تراشی در نهایت خوبی و سلیقه
 میسازند . دستگاه چینی سازی بمراتب قشنگ تر و خوش مصالح تر از چینی در
 اکثر بلاد انگلند ساخته میشود و همچنین ساعت بزرگ و کوچک در آنولایت در
 نهایت خوبی و سلیقه ساخته میشود . بالجمله در صنایع و بدایع و اختراعات ،
 سرآمد روزگار هستند و اینمعنی را باید دانست که در هیچ دستگاهی بدون چرخ
 کار نمیکنند عمده شاه کارایشان اینکه چرخ خواه از آب بگردد و خواه از بخار
 آب گرم . معادن انگلند . عمده معدن انگلند که بسیار مصرف دارد ذوغال
 زمین است که در هر خانه و هر دستگاه مطلقاً ذوغال زمین بمصرف میرسد و کمتر
 هیمه ذوغال بمصرف میرسانند و منافع عظیمه از مصرف ذوغال زمین عاید مردم
 ولایت میشود و بجز آن معدن مس و آهن و قلع و سرب و چند معدن نقره دارد
 که همه در کار هستند و معدن طلائی هم دارد لیکن چندان منفعتی در آن نیست
 و بسیار از آن کار نمیکنند . و از ممر ماهی گیری منافع عظیمی عاید مردم
 انگلند میشود .

سپاه دریایی که حال بشغلی مشغول نیستند بعالت ماهی گیری امر آنها

میگذرد . يك قسم ماهی است که آن را هرن مینامند . نمك بآن زده سالها میماند . و بمصرف مردم می آید . در اسکاتلند پانزده هزار نفر مستمراً ب ماهی گیری هرن میباشند (۱) و بسیاری از مردمان دیگر مشغول به حمل و نقل و خرید و فروش آنها هستند و جمعی کثیر از اهالی انگلند و اسکاتلند مشغول بگرفتن ماهی هستند که آنرا کاو میگویند . ماهی مزبور را نمك زده بمصارف انگلند و فرانسه و ایتالیا و جرمن و سایر ولایات یورپ میرسانند . ماهی کاو را از بنادر نیو فرلند میگیرند و بمالغی خطیر از وجوه داد و ستد ماهیان بدولت انگریز میرسد و طریق ساختن راه شارع عام در انگلند خالی از طرفه گی نیست .

درسال ۱۶۶۳ عیسوی در انگلند شروع دریافتن راهها نموده اند . طریق آن اینکه در هر پنج میل و یا ده میل در عرض راه ، دربی گذارده اند آدمی نشسته و هر کس عبور نماید اگر سواره باشد سه پول سیاه میدهد و اگر کاری دارد شش پول و یا زیاده میدهد و وجوه آن را اخراجات راه مینمایند و باین سبب همه راه انگلند اعم از کوه و جنگل و راه صاف پنجهی ساخته شده است که هر گاری در نهایت استراحت عبور میکند و علی الدوام جمعی را گماشته اند که راه پاک کرده تعمیر مینمایند . بالفعل در هر يك از بلاد انگلند ، راهها در نهایت خوبی ساخته اند حتی در کوهستان صعب اخراجات کرده راه را در نهایت خوبی ساخته اند که گاری میتواند عبور کند .

و اما تنخواهی که از ولایات بعیده بانگلند آمده و از آنجا بخارج ولایات میرود ؛ اجناسی که از ولایات غریبه بانگلند آمده همه نساخته است و بعد از آمدن اجناس مزبور بانگلند هر کدام بعمل آمده بیرون میبرند . لیکن هر چه بآنولایت می آید کلاً گمرک بسیاری دارد و هر چه بیرون میرود تجارده نیم قیمت اشیائی که خریده اند در گمرک پول میگیرند . غرض دولت انگلند اینکه هر چه سعی دارند در آن نمایند که تنخواه از ولایت دیگر باینولایت نیامده بلکه خود مردم سعی نمایند که خود تنخواهی که ضرور دارند در انگلند پیدا کنند و احتیاج بدیگر دول نداشته و از آنطرف سعی بسیار می کنند که تنخواه آنها از انگلند بیرون رفته تجارت با سایر بلاد نمایند .

(۱) - مشغول میباشند .

واما زراعت انگلستان ؛ زراعت انگلستان بسبب تربیتی که بزمین میکنند از کود دادن و تخم کردن با وجود اینکه هوای آن سبب ترقی زراعت نیست لکن بحدی زراعت آنها پرمحصول میشود که از اندازه تحریر بیرون است . آلات و اسباب زراعت آنها نیز بمرتبه کمال است . و زراع انگلند مردمان متمول با آرام خوشگذرانی هستند و مطلقاً زراعت انگلند بآب باران میشود . سبزی آلات بسیار خوب بعمل می آید . و عمده سبزی که با همه خوراک اعلی و ادنی میخورند سیب زمین است . سبب مزبور زیاده از حد تخم بعمل می آورد و اکثر فقرای آیرلند و اسکاتلند از قراریکه مذکور میشود قوت آنها سیب زمین است . و حیوانات بسیاری بعلت سیب زمین در زمستان چاق و فربه میشوند . آنچه از مصارف سیب زمین نویسند کافی نیست .

گله و رمة آنولایت که بمصرف خوراک اهالی آنجا میرسد گاو و گوساله و گوسفند و آهو و گراز است . از طیور ، مرغ و بوقلمون و تزر و قاض و سایر مرغها نیز بمصرف خوراک میرسد . حیوانات وحشی سبع مطلقاً ندارد . و حیوانات شکاری وحشی بجز خرگوش ندارد . نجبا و بزرگان آهوی چند داشته هنگام شکار ، دستی آنها را در صحرا انداخته شکاری میکنند . لیکن عموماً مردم بشکار خرگوش و روباه و سایر وحوش و طیور میروند با تفنگ . و بعلت اینکه همه انگلند در همه جا مثل باغی است پرسبزه و علف ، شکار کردن و سفر کردن و بسر رفتن ولایات انگلند خالی از تکلف نیست .

اسب انگلند در نهایت خوبی و خوش ترکیبی است . از کل دنیا مادیان و اسبان خوب آورده و تربیت نموده و تخم گرفته . بالفعل اسبان گاری که در لندن هست بهترین اسبانی است که بنظر آمده یعنی اینقدر اسب خوش ترکیب در هیچ جا نیست . یکی از افواج انگریزی کلاً اسب سپاه است . هراسب از دیگری بهتر است . اسبان بارکش که یا بوها باشند که بگاری بارکش می بندند ، در نهایت بزرگی و درغایت خوش ترکیبی است .

و اما صرف کردن اوقات اهالی انگلند ؛ اهالی انگلند چون مردمانی هستند عاقل و دانا نهایت سعی آنها اینکه عمر آنها بهرزه تلف نشود . با یک نفر از تاجران آنها باینده آشنایی بود . سرمشقی بجهة خود داده بود که

باین قبیل اوقات او مصروف میشد، مثلاً هنگام صبح، چهار ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته اولاً لباسی تبدیل نموده و بعد از آن دست و رو را صفا داده و ریش خود را موافق قاعده خود تراشیده سه ساعت قبل از ظهر در اوقات دیگر با عیال خود نهار کرده و بعد از آن بحجره تجارت خود رفته الی پنج ساعت بعد از ظهر بامور تجارت و داد و ستد خود شده و بعد از آن بخانه خود برگشته لباسی تبدیل نموده، دست و رو را صفا داده. اگر خود مهمانی در خانه دارد با مهمان خود بشام رفته، با عیال و اطفال خود و مهمانان خود مشغول بشام خوردن شده و اگر مهمان یکی از دوستان خود باشد نیز در خانه دوستان بوقت معین معهودی رفته و اگر هیچکدام نیست با عیال خود بشام رفته. بعد از شام زنان از قبیل دختر و زن و سایر منسوبان اناث او با اوقات دیگر خوابیده، خود با پسر خود ساعتی دیگر در مکان شام توقف کرده. زنان اهل خانه او چای و قهوه حاضر کرده نوکری یا زن و یا مرد بعقب مشارالیه فرستاده او را خبر میدهند که چای حاضر است. بعد از آن از اوقات شام داخل با اوقات نشیمن خود شده با زنان مزبوره چای و قهوه صرف کرده چون در شب کمتر مردم بامور داد و ستد و سایر مشغله دنیوی مشغولند، بعد از صرف چای بکتابخانه خود رفته الی دو ساعت قبل از نصف شب مشغول بکتاب خواندن و مطالعه است. و بعد از آن اگر میلی دارد با عیال خود خورده (۱) نان و پنیر و قدری از حلویات و شراب و یا آب خورده و اگر میل ندارد سایر منسوبان او خورده این نوع خوراک را سیر میگویند. و بعد از آن در نصف شب بجامه خواب رفته استراحت میکند. و بجز عمله و فعله و اشخاصیکه در روز مشغول بشغلهای مشکله ضرب دار هستند، هیچکس قبل از نصف شب نمیرود (۲). و اشخاصیکه مشغول بشغل زحمت دار هستند چهار ساعت یا سه ساعت قبل از نصف شب بخواب میروند و پنج و شش ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته بشغلی مشغول میشوند. و هرگز بزرگان و نجبا و تجار و اکثر کسبه اهل انگلند قبل از طلوع آفتاب از خواب بر نمیخیزند. بنده را استادی بود کشیش یکی از کلیسای انگلند. مشارالیه مذکور میساخت که مدت چهار سال است که مطلق طلوع آفتاب را ندیده در هر هفته یکدوشب

(۱) - خرده ای.

(۲) - به بستر نمیرود.

زیاده و کمتر بتماشاخانه رفته . بعضی هرشنبه (۱) بتماشاخانهها میروند و در فصل تابستان اشخاصی که در شهرستان میباشند علیالخصوص آنهایکه در شهر لندن توقف دارند بعلت شدت گرما وقت معامله ، عیال و اطفال خود را بر داشته مدت سه ماه شدت گرما در ولایات کنار دریا رفته در آنجا میمانند . و بالفعل در فصل تابستان هرکس معانتی دارد کسبی ندارد بکنار دریا رفته در نهایت خوبی اوقات خود را میگذراند و هنگامیکه هوا اندک سرد شده ایضاً مراجعت بشهرستان می کند . و بیشتر از نجبا و بزرگان خانه (۲) دارند که در دهات جاهای خوش آب و هواست . و خانه (۳) در لندن دارند . در فصل تابستان بولایات و دهات رفته و در زمستان بخانه شهرستانی خود برگشته و برخی جوانان صاحب دولت هستند که همیشه اوقات آنها به خوشگذرانی مصرف میشود . گاهی سفر کرده و دمی بتماشاخانهها و مهمانی عمر او صرف میشود .

و اما زنان انگلند ؛ بعد از صرف نهار بتهیه اسباب خانه مشغول میشود و یکساعت از ظهر گذشته لباسی تبدیل نموده یا بدیدن مردم میروند و یا مردم بدیدن مشارالیها میآیند . و سبب اینکه یکساعت از ظهر گذشته لباس را تبدیل میکنند این است که هیچکدام از اهالی انگلند قبل از ظهر بدیدن زنان نمیروند و هرکس بدیدن زنان رود باید یکساعت از ظهر گذشته باشد . و امورخانه و رتق و فتق خانه مطلقاً با زنان است . و مردمان (۴) مطلقاً اطلاعی از خانه و اخراجات خانه ندارند . سر جان مالکم ایلچی ایران مذکور میساخت که من در خانه خود محکوم بحکم زن خود هستم . و از امورخانه هیچ خبر ندارم . هر وقت وجه عمده ضرورت من حواله میکنم و بس . بالجمله زنان یکساعت از ظهر گذشته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته بدیدن یکدیگر میروند و معاملات بازار را می کنند و هر روزه اعم از اعلی و ادنی و جوانان و پیر و فقیر و غنی ، اناث و ذکور بجهت صحت بدن قدری راه میروند که قدری هوای تازه به بدن آنها خورده و اطفال خورده را نیز نوکران بگردش برده که خوابی

(۱) - هرشنبه ؛

(۲) و (۳) - خانه ای.

(۴) - مردان.

بخواند (۱) بالجمله همه مردم علی‌الدوام مشغول باموردنیوی وساعی درصحت مزاج و خوش گذرانی هستند و غصه دنیوی را کمتر میخورند .

و اما طریقه اکل و شرب و وضع مهمانی اهالی انگلند؛ اولاً هنگام صبح برخی چهار ساعت و برخی سه ساعت قبل از ظهر نهار می کنند . نهار آنها مطلقاً چای و قهوه که از جمله لوازمات نهار آنها است با تخم مرغ نیم پخته و نان و کره و بعضی زبان گاو دوسال مانده که لذتی دارد و بعضی چیزهای دیگر در نهار حاضر کرده طریقه گذاشتن نهار و نشستن در نهار آنها اینکه قبل از آنکه اهل خانه از جامهای (۲) خواب خود برخواسته ، نوکران خانه در اوطاق معین میزی گذارده ، جامه سفیدی در نهایت لطافت در بسالای آن پوشیده ، اطراف آن بقدر تعداد نفری حضار مجلس کرسی گذاری کرده ، در پیش هر کرسی يك بشقاب و کارد و چنگالی گذارده هنگامیکه اهل خانه از خواب برخاسته هر کدام با جامهای پاکیزه و لطیف در آن اوطاق حاضر شده زن صاحب خانه و یا دختر بزرگ او در بالای میز در صدر مجلس نشسته و هر کدام (۳) خانه در اطراف میز نشسته . آنکه در صدر نشسته چای و قهوه را درست کرده و با آنها میدهد . و هر کدام ظرف علاحد و فنجان علاحد دارند . و مشغول بنهار خوردن میشوند . لکن از اول الی آخر نهار ، حضار مجلس بصحبت داشتن و شوخی کردن نهار را صرف میکنند . و هر مردی که بنهار آید باید لباس پاک و دست و رو را صفا داده و ریش تراشیده در نهایت پاکیزه گی آید . و هر زن و دختری با جامهای پاکیزه آید . و هیچکدام بشقاب و فنجان یکدیگر را صرف نکرده . بنده هر وقت با اهالی آن ولا نهار کردم لذت از عمر خود بردم . همه با یکدیگر در نهایت ادب و مذاق گویی بودند . بعد از نهار هر يك از مردمان بعقب شغل خود و کار خود رفته و دختران و زنان بتهیه اسباب خانه و یا بشغلی از مشاغل خانه داری مشغول شده بعضی از دختران بنواختن چنگ و ستار (۴)

(۱) - بخوبی بخوابند (و شاید «هوایی بخورند» باشد) .

(۲) - جامه های .

(۳) - هر کدام از اهل . . .

(۴) - سه تار ؟

وسازهای متداوله که نواختن آنها جز بر کمال (۱) زنان آنها است الی یکساعت از ظهر گذشته در آنوقت مردم آنولا بدیدن یکدیگر میروند الی چهار ساعت از ظهر گذشته . و در این بین هر زنی که بدیدن زن دیگر رود ، و یا مردان آشنایی دارد که بدیدن زنان روند ، خورده نان و پنیر و فقا و شرابی آورده که صرف کنند . نام این خورش را پغان میگویند . هر که را میل است بعد از تعارفات رسمی قدری از خوراك مزبوره خورده هر کس میل ندارد چیزی نمیخورد و فقرا و ارباب صنعت یعنی اشخاصی که صبح زود از خواب برخاسته و بشغل خود مشغول شده یکساعت از ظهر گذشته الی دوساعت از ظهر گذشته شام میخورند . لیکن نجبا و بزرگان و اعزه بعضی پنجساعت و برخی شش ساعت و قدری از مردم هفت ساعت از ظهر گذشته شام میخورند . طریقه شام کردن آنطایفه باین نحو است که همه اهل خانه با یکدیگر شام میخورند . مثلاً شخصی دوسه نفر یاده بیست نفر از منسوبان و یا دوستان را بشام طلبیده مهمانان مزبور کلاً در وقت شام در ساعتی معین در اوطاقی جمع شده مردان همه لباسهای تازه و ریش خود را تراشیده ، دست و رو را شسته در نهایت صفا . و دختران زنان هم لباسی در نهایت لطافت در بر کرده دستها الی شانه آنها باز است . و سر و گردن الی سینۀ آنها باز است . لیکن پستان آنها هرگز نمایان نمی شود . باین هیأت زنان و مردان در اوطاقی جمع شده و وقتی که شام حاضر باشد یکنفر از نوکران خانه داخل باو طاق شده مردم را خبردار میسازد که شام حاضر است . بعد از آن یکنفر از مردان عزیزتر از مهمانان ، دست چپ خود را چمبر کرده ، دست راست زن صاحب خانه را در دست خود انداخته از اوطاق نشیمن باو طاق دیگر که شام حاضر است روانه گشته بعد از آن هر يك از مردان بطریق مزبور دست زنان را گرفته دو نفر بطریق مزبوره داخل باو طاق شام شده میزی بزرگ گذارده سفره سفیدی در بالای میز کشیده اطراف میز مزبور بقدر تعداد نفری کرسی گذارده در مقابل هر کرسی در روی میز بشقابی و غیره که مذکور شد گذارده و دستمال سفیدی هم گذاشته . هر کس بجای خود نشسته . زن صاحب خانه دو صد در مجلس نشسته و مرد صاحب خانه در پایین مجلس در مقابل زن خود نشسته شروع بشام خوردن میکنند . اولاً آب گوشتی خورده بعد از آن

ماهی و بعد از آن مرغ و کباب و اقسام خورشهای لطیف را صرف کرده . و دست مطلقاً بطعام نمیزنند . طریقه نشستن حضار اینکه يك مرد و يك زن در سر سفره نشسته بعد از صرف شام حلویات آورده و بعد از آن پنیر و سبزی و قدری نان آورده بعد از آن قدری میوه و شراب و بادام و سایر چیزها آورده . زنان زیاده از یکدو فنجان شراب نمیخورند و بعد از آن زنان بخلوت خرامیده مردان حضار یکدو ساعت مشغول بصحبت داشتن و نوشیدن شراب گسردیده لیکن هیچکدام از اهل مجلس سرشار از باده نمی شوند . و در صورتیکه کسی سرشار و یا مست از باده شود در نظر حضار مجلس خفیف و بلکه بی آبرو گشته بعد از آن احدی او را راه بمجلس نمیدهد . بالجمله در هنگامیکه زنان بخلوت خرامند ، بعد از قضاء حاجت و شستن دست و رو قهوه و چای حاضر کرده نوکری بعقب حضار مجلس فرستاده آنها را خبردار میکنند که چای و قهوه حاضر است . بعد از آن مهمانان داخل بمجلس زنان شده ، چای و قهوه با زنان خورده . و يك قسم مهمانی میکنند این است که شام نمیدهند لیکن مردم را هشت ساعت از ظهر گذشته مردم را می طلبند . در آن مهمانی یا رقص می کنند و یا میخوانند و یا به گنجفه بازی و یکدیگر را دیدن است . اگر مردم را بمجلس رقص طلبیده اند جمعی از دختران و زنان و مردان را طلبیده نه ساعت از ظهر گذشته در اوطاقی جمع شده چای و قهوه بطریقی که بعد از مهمانی میدهند ، بحضار مجلس داده بعد از آن مردم را با اوطاقی دیگر که مختص بر رقص خالی کرده اند برده . دوسه نفر سازنده در پایین مجلس نشسته اشخاصی که رقص میکنند خواه زن و خواه مرد لباسهای فاخر تازه در بر کرده . زنان دستکش در دست کرده که الی ساعد آنها را به بندد . و مردان نیز دستکشا در دست کرده که در هنگام رقص رطوبت دست زنان بر مردان اثر نکرده . از اول مجلس الی آخر مجلس دوفرد و نفر ، یکمرد و یکزن در مقابل یکدیگر ایستاده لیکن هر کس نمیتواند بهره‌ری (۱) تکلیف رقص کند .

و اما وضع خانه و اسباب خانهای انگریزی ؛ اولاً خانهای انگریزی یعنی اشخاصی که در شهرستان بخصوصه کسانی که در شهر لندن توطن دارند ، مطلقاً صحن ندارند و بعلت زیادی جمعیت و گرانی مکان هر خانه زیاده از

شش هفت زرع عرض و ده دوازده زرع طول ندارد . و طریق ساختن آنها
 بنهجی است که یکنفر مرد کدخدای باعیال در آن خورده زمین در نهایت فراغت
 بسر میرد . مثلاً هر خانه طبقه اول آن انبار بجهت اجناس و مطبخ خانه است .
 و مطبخ آنها در نهایت پاکیزه گئی هر مطبخی شیری دارد که از بیرون خانه آب
 علی الدوام داخل بآن میشود و اخلات و فضلات مطبخ را نیز در آب کرده که از
 آنجا داخل بکوچه شود و از زیر کوچه داخل برود تمز و از آنجا داخل بدریا
 میشود . و لوازمات آشپزخانه کلاً در مطبخ حاضر است . و در طبقه ثانی
 جاها بیست که نهار و شام در آن اوطاق صرف میشود و در آنجا کمتر نشیمن می-
 کنند مگر وقتیکه شام و نهار صرف می کنند . و طبقه سیم جای نشیمن صاحب خانه
 و محل آمد و رفت مردم است ، که بهترین مکانها است . و طریقه نشستن آنها
 اینکه هر کس در بالای کرسی نشسته و یا در بالای صندلی . و هر کس داخل
 باو طاق شود با کفش و چکمه داخل میشوند . و قبل از دخول چکمه و کفش خود
 را اگر گل باشد در دالان خانه پاک میکند . لیکن مردان بجای اینکه کفش
 از پا در آورند ، کلاه را از سر برداشته . بالجمله هیچکس در هیچ خانه کلاه
 بسر نمی گذارند . و طبقه چهارم و پنجم کتاب خانه و منازل خواب و اوطاق
 دایگان و اطفال است . و طبقه ششم و برخی هفتم محل نشیمن نوکران و
 سایر کار گزاران اهل خانه است . و هر کدام از اهالی خانه اوطاقی بجهت
 خواب علاحده باید داشته باشند . و هر اوطاقی اعم از نشستن و خوابیدن و
 حتی مطبخ هر کدام علاحده ترتیب داده نوکران همیشه در مطبخ نشسته اند
 بمحض اینکه صدای زنگی بگوش نوکران رسیده معلوم می شود که در کدام
 اوطاق شغلی دارند فوراً نوکر مزبور بمقرب اوطاق آمده و دست به درب
 زده حضار مجلس او را اذن دخول داده بعد از آن داخل باو طاق میشود . و این
 قاعده کلی است که در انگلستان احدی داخل باو طاقی نمی شود مگر اینکه اول
 دستی بدرب زده باشد . و مادامیکه اذن دخول از اندرون نشود (۱) اگر پدر
 و مادر شخص هم باشد و محرم اسرار او شود داخل نمیشود . و اوطاق خواب
 هر کس باید علاحده باشد . و در اوطاق خواب تختی گذارده اطراف و بالای

آنها را از پارچه لطیف پوشیده . روی تخت رخت خواب را مرتب کرده و هر هفته جامه‌های خواب را شسته که لطیف باشد . و پیش مطلقاً درانگند یافت و بهم نمیرسد . و در اوطاق خوابی يك صندوق قشنگ است . که درخانه‌های صندوق مزبور رخت هر کس گذارده‌است ، و در طرف دیگر ظرف دست‌شویی و صابون و دستمالی گذارده‌اند که هر روزه بعد از خواب هر کس دست و رو را شسته و مردان ریش خود را تراشیده ، لباس خود را عوض کرده بیرون روند . هر کس در جامه خواب که می‌رود لباس شب در بر کرده ، هیچکس در لباس روز بجامه خواب نمیرود . و وضع ساختن خانه‌ها بنه‌جی است که از اول مرتبه که داخل بآن شده الی وقتی که بطبقه هفتم رسند مطلقاً هوا داخل بخانه نمیشود . دروب اطاقها را پنجره آئینه دار ساخته‌اند . در هنگام سرما و باران خانه‌ها در نهایت روشنی میشود و بخاریها می‌سوزد و هوا گرم میشود . و رطوبت داخل بخانه نمیشود . بالجمله در آن خورده زمین یکسر کدخدا در نهایت رفاهیت توطن میکنند . و اما وضع تربیت اطفالان؛ اولاً زنیکه بار حمل دارد یک نفر از اطبا سعی در وضع حمل مشارالیها نموده ، خود طفل مزبوره را گرفته چندان زنان ماماچه نیستند . بعد از اینکه طفل تولد نمود ، خود او را مطلقاً در قنداق نمی‌بندند در جامه سفید و پاک او را پیچیده دایه علاحدہ شیر باو داده و هر روزه او را شسته و جامه‌های سفید پوشانیده و بزودی غذای باو میدهند . و بسیار شیر باو نمی‌دهند . اولاً که طفل بنای حرف زدن می‌گذارد ، حروف الف بی را بآن تعلیم کرده در نهایت ناز او را پرورش میدهند . و هر روزه نوکران او را بگردش برده که هوا بخورند . و هنگامیکه بسن چهار پنج ساله میرسند ، با لطف و مهربانی هر روزه آنها را درس داده که در سن هفت سالگی هر طفلی قادر بخواندن کتاب و نوشتجات هستند . بعد از آن اگر دخترند در مکتب زنانه و اگر پسرند در مکتب مردانه می‌گذارند . و قاعده گذاردن آنها بمکتب اینکه ، شب و روز در مکتب خانه مانده در هر ساله دو ماه یا شش هفته هنگام عید آنهارا مرخص کرده که پدر و مادر و منسوبان را دیده باشند . مدت هفت هشت سال در مکتب توقف نموده پسران را اولاً زبان انگریزی در نوشتن و خواندن تعلیم نموده و بعد از آن زبان فرانسه و لاتین و غیره تعلیم کرده بعلاوه آن رقاصی که

جزء تربیت آنهاست و نقاشی و علم حساب و لوازمات تعلیم و آداب دانی و راست‌گویی و اخلاق بآنها تعلیم نموده . در معنی طفلی که پانزده ساله شده اولاً از تواریخ کل دنیا باخبر است و ثانیاً در زبان لاتین و فرانسه و انگریز و کریک و نقاشی و رقاصی و برخی از ریاضی ماهر است . و بعد از آن اگر پدر آنها را میل باینست که پسران خود را داخل بنظام نمایند آنها را داخل بمدارس پادشاهی نموده از سرکار پادشاه مدارس چند بجهة تربیت افسران با معلم از هر باب حاضر است . که هر افسر بیست و یکدو ساله در هر باب کامل است . و اگر پدر آنها را اراده اینکه فرزندان آنها کشیش کلیسیا شوند و یا بامور شرعی داخل شوند ، یکی از مدارس اکسفر و یا کمبرج که ذکر آن بعد ازین مذکور خواهد شد فرستاده مدتی در آنجا تربیت یافته بعد از آن بشغلی از مشاغل موافق شأن خود او را مشغول میسازند . بالجمله کمتر جوانی است که نجیب زاده بوده و از علوم مروضه بهره یاب نباشند . و اما تربیت دختران اولاً که آنها را بمکتب خانه فرستاده فوراً زبان انگریزی در خواندن و نوشتن او را ماهر نموده و بعد از آن زبان فرانسه و ایتالیا را بآنها تعلیم داده اگر چه قاعده این نیست که دختران را زبان لاتین و کریک تعلیم دهند لیکن بعضی زنان در لاتین و کریک ماهر می‌شوند . و همه دختران بلکه از ده نفر هفت نفر آنها آواز دارند . و از جزء تربیت دختران خواندن و ساز زدن از قبیل پیانو فورتی که سازی است قریب سنتور مالیکن ساز مزبور صندوق بزرگی دارد و در میان صندوق پست و بلند او را کوك کرده ، با انگشت از بیرون آن میزنند . و چنگ و سه تار و بعضی از سازهای دیگر است . و همچنین دختران را خیاطی و آداب خانه داری و طریقه رفتار باشوهران و منسوبان آنها را تعلیم میدهند که فرضاً دختر پانزده ساله که از مکتب خانه بیرون می‌آید ، در کمالات ظاهری از قبیل خیاطی و خانه داری و رفتار و کردار با مردم و شوهران خود و نواختن سازها و خواندن و رقص کردن . و خواندن فرانسه و ایتالیا و نقاشی ماهر هستند و هر شخص نجیبی را که دختر و پسر است و معانت تربیت اولاد را دارد لازم است که اخراجات تربیت اولاد خود را کشیده باشد . اخراجات تربیت آنها نیز کم نمیشود . هر طفلی که بمکتب گذارند در سالی کمتر از یکصد تومان انگریزی که دوپست عدد با جاقلو باشد نمی‌شود . در چنین ولایتی که تربیت اولاد را باین سعی و

زحمت کنند، البته بعد از اینکه هر دختر و یا پسری که در مجالس حاضر میشوند، در هر کمال کامل هستند. و برخی از آنها بعد از آنکه از امور روزگار اطلاعی بهم رسانید، و لذت علم و کمال را دریافته، خود مادام حیات سعی در تحصیل کمال نموده نفس خود را ترقی میدهند. قطع نظر از آن، اهالی آنولا مجبور هستند که تحصیل کنند. مثلاً "هر جوانیکه داخل مجالس چند میشود و باهتال و واقران صحبت میدارد، البته باید نفس خود را ترقی داده از همگنان برتری داشته در نظر آنها خفیف نباشد. و همچنین هر جوانی که در مجالس دختری را ببیند و میخواهد بعقد خود در آورد البته سعی میکند که کمالات صوری و معنوی خود را اولاً بنظر دختر مزبوره جلوه داده و بعد از آن اصل و نجات او در نظر دختر مزبوره جلوه کند بسبب اینکه يك نشان آدم نجیب این است که در کمالات صوری و معنوی ماهر باشد. و همچنین دختری که میخواهد در نظر مردان جلوه کند باید در نظر آنها کمالات او جلوه کند و از رفتار و کردار و طریقه نشست و برخاست و دلبری آگاه باشد. بالجمله در مدارس انگریزی همه زن و مرد در جلوه دادن کمالات خود سعی هستند. و هر کدام از زن و مرد در مجالس نوعی رفتار می کنند که محبوب القلوب همه گردند.

و اما طریقه عروسی و مزاجت اهالی انگلند این است که مردی دختری را دیده و پسند کرده مدت شش ماه و یا یکسال و یا زیاده بایکدیگر آشنایی کرده بعد از آنکه از خو و طبع و رفتار و کردار همدیگر آشنا با دختر (۱) شده اگر همدیگر را پسند نکرده اند، مرد از دختر مزبور سؤال میکند در نهایت ادب که آیا مشار، الیها او را بشوهری قبول میکند یا نه. اگر دختر مزبوره او را پسندیده است قبول میکند و اگر او را نه پسندیده در نهایت ادب دست رد بسمینه اوزده. بعد از آن بکلی ترك آشنایی با هم کرده. و اگر همدیگر پسندیده اند با اتفاق یکدیگر بکلیسیا رفته، بعد از آنکه در نزد کشیش عقد آنها را بسته از کلیسیا بیرون میروند. و سوار گاری شده از شهر بیرون رفته مدت یکماه و یا بیشتر در خارج شهر مانده بعد از آن برگشته با یکدیگر اوقاتی بسر میبرند. و اکثر مردان با زنان در نهایت محبت و دوستی و وفاداری رفتار می کنند. بینی بین الله کمتر از زنان انگریزی مرتکب اعمال شنیعه میشوند. و اگر فرضاً کسی مرتکب

شود و کسی اطلاع بهمرساند رسوا و بدنام بلکه مبالغ کلی جریمه بمرد و زن میکنند. عجیبتر اینکه باوجود آنکه زنان روی نمی‌پوشند مطلقاً فرصت بارتکاب اعمال ناشایست ندارند. بعلت آنکه زنان و دختران هرگز از خانه تنها بیرون نمیروند. و در وقت ماندن بخانه کسی بآسانی نمیتواند بعزم اعمال قبیحه داخل بخانه کسی شود. اگرچه خوب و بد درهر جاهست، لیکن تربیتی که بزنان می‌کنند تقاضای اعمال قبیحه نمیکند. و دیگر در انگلستان احدی نام لواطه را بزبان نمی‌راند. و اگر کسی مرتکب شود و باثبات رسد او را بقتل میرسانند. البته اهل فیوج در انگلند هست و مرتکب هم میشوند زیاده ازین زیاده است.

و امارخوت اهالی انگلند؛ اولاً مردان اهالی آنولا مطلقاً تفاوت در رخوت بزرگان و تجار و کسبه آنجا نیست. و اما زنان انگلند بجز زنان پادشاهان و بزرگان که تفاوتی درلباس آنها هست، زنان اعم از بزرگان و نجبا و کسبه و امثال آنها بدون تفاوت است و الحق لباس زنان انگلند بهترین لباس کل دنیا است. همه کمرچین دربرکرده الی پای آنها. و همه زنان اعم از نوکر و خانم و نجبا و کسبه کمربندی بسته که در نهایت خوش ترکیبی میباشند. و هرکدام پرشتر مرغی بطریق ابلق برسر زده‌اند و جوراب و چکمه و کفش درپا کرده. طرفه اینه هرکس از اعلی وادنی و پیر و جوان و نجبا و کسبه و اناث و ذکور در کوچه نمیروند مگر با لباس پاک. در وقتیکه الکسندر بعزم دیدن انگلند رفته بود بعلت اینکه پادشاه کل روسیه بوده همه اهالی انگلند باستقبال او رفته. در هنگام ورود نواب معزی‌الیه بجمعی از خواص خود گفته بود که فقیر و بیچاره این ولایت کیست. بعلت (۱) مردم همه لباس پاک و پاکیزه دربردارند.

و اما پول انگلستان آنچه خرج جزوی درمیان مردم میشود طلا و نقره است. پول طلای انگریزی اولاً تومانی است که اورا کنی میگویند، بیست و یک شلنگ است که به قیمت دو عدد باجاقلواست. و نیم تومانی است که يك عدد باجاقلو است. و ربع تومانی است که نیم عدد باجاقلواست و بعضی دیگر است که ثاث کنی است. همه در یکطرف آنها صورت پادشاه هذه العصر را کشیده‌اند. و اما پول نقره، بزرگترین پولها کرون است که پنج شلنگ و نیم قیمت عدد باجاقلو است (۲) و نیم کرون است که دوشلنگ و نیم است. و بعضی سه شلنگ و دوشلنگ

۱ - بعلت اینکه.

۲ - پنج شلنگ، و نیم قیمت يك عدد باجاقلو است.

و يك شلنگك ونيم است. بيست شلنگك يك پونت است. و هر شلنگك دوازده پول
سياه است كه آنرا پنى ميگويند. و نيم پنى هم دارند. و زياده از اين پول
كاغذ است كه از يك تومان الى هزار تومان در كاغذ سكه نقش كرده و در
هر ساله بسيار از مردمان كاغذ جعلى ساخته آنها را ميگيرند و ميكشند (۱)

زياده از اين زياده است.

در هنگاميكه باعاليجاء قولونل خان نمود (۲) قرار چنين داد كه الى چهار
ماه ديگر در نزد مستر كرات توقف نموده بعد از آن در اوایل اکتوبر در
هنگاميكه طلاب مدارس اكسفر د از اماكن خود برگشته بنده هم از لندن حركت
و باكسفر د رفته مشغول بتحصیل شود.

در روز هجدهم سپتمبر مطابق سلخ ذيقعدة مستر پارسى را ملاقات
نموده مشاراليه مذكور ساخت كه سرراپرت بستن شرحى از اسلامبول بعاليجاء
قولونل خان نوشته كه عاليجاء ميرزا ابوالحسن خان ازدولت عليه ايران مأمور
است كه بعزم سفارت بانگلند آمده چهار ماه در اسلامبول و تمسا توقف خواهد
نمود و دو ماه در پاریس. و بعد از آن وارد بانگلند شده از جمله كارهاييكه
اول ميكند اين است كه از دولت عليه ايران حكمى باو رسیده كه ماها را
برگرداند بالجمله پنج شش ماه ديگر در انگلند نخواهيم ماند. مستر پارسى
مذكور نمود كه بعلت اينكه قولونل خان در اينجا نيست من بایست شما را از
اينمعنى خبردار كنم كه در تهيه برگشتن باشيد، البته رفقای خود را خبردار
كن. چون قولونل خان در ولايت فرانسه رفته بود بنده نتوانستم او را دیده
گفتگويى در اينخصوص كرده باشيم. با خود خيال كردم كه اگر مدت پنج
شش ماه زياده نتوانم در آنجا توقف كرده زبان لاتين را بنهجي كه خوانده ام
در ايران ميتوانم زياده تحصيل كرده، كمالي بهم رسانم. حال بهتر اين است
كه شروع در مقدمات فرانسه نموده باشم كه اقلاً بتوانم در ايران خود زياده

۱ - جمله ايكه زير آن خط كشيده شده است، در متن خطى بصورتى بى معنى
نوشته شده و خواندنش بسيار دشوار بود. با توجه به مطلب مورد بحث باينصورت
تنظيم گرديد.

۲ - ملاقات نمود.

تحصیل در آن کنم . بعلت اینکه بنده حسبالحکم ولی نعمت خود مأمور هستم که زبان فرانسه و انگریز و لاتین را خوانده ، حال در لاتین خورده ترقی بجهة بنده حاصل افتاه است . بهتر این است که شروع در فرانسه نمایم . و نیز حضرات رفقا تکلیف بمن نموده بودند که بهمراه ایشان قدری نجوم بخوانم چون مستر کرات در زبان فرانسه مهارتی نداشت مصمم باین شدم که از خانه مشارالیه بیرون رفته معلمی پیداکنم که زبان فرانسه بمن تعلیم نماید و باتفاق رفقا تحصیلی کنم که در این پنج شش ماه باتمام رسد . و درینخصوص ازعالیجاه سرکور اوزلی استمراجی نمودم و حساب خود را با مستر کرات طی کرده ، چون رفقا منزلی از خود گرفته بودند که بکلی متعلق به خود آنها بوده بنده هم با رفقا گفتگو کرده که يك ثلث اخراجات خانه مزبور را بنده داده باشم وبعد از آن عازم بولیج گردیدم که درمعنی مدت نوزده ماه و یکروز انگریزی در خانه مستر کرات مانده و الحق در این عرض عریض موافق روزنامه خود چهارده شب بهمانی رفته بودم .

بتاریخ یکشنبه غره شهر ذی حجة الحرام هجری ۱۲۴۴ مطابق
 بیستم شهر سپتمبر عیسوی ۱۸۱۸ هنگام عصر از لندن بیرون و عازم ولیج درجایی مسمی بکاس رفقای بنده میرزا جعفر و میرزا رضا خانه گرفته بودند . در آنجا منزل کرده چون مشارالیهما هر دو بکمبریج رفته بودند توقف در آنجا نموده روز دیگر رفقا آمده مستر بالفور نامی از اهالی انگریز که در زبان فرانسه ماهر بود دیده که همه روزه درس به بنده داده باشد در آنروز شروع در فرانسه نموده مدت (۱) در آنجا توقف نموده چون داکتر کری معلم میرزا جعفر و میرزا رضا مذکور می ساخت که با سرکور اوزلی گفتگو کرده بود که بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان نوعی کنند که يك سال زیاده خود باکسفر د رفته جایی معین کند که در آنجا تحصیل کرده باشد و در صورتیکه در آنجا زیاده نمایم اقلاً مدرسه اکسفر در ا دیده باشیم . و میرزا جعفر مهندس را نیز بعضی از اهالی اکسفر د وعده خواسته که در سیزدهم شهر اکتوبر جمعی از طلاب متوطن آنجا را بعد از اینکه تحصیل کرده اند امتحان نموده مرتبه بآنها داده ، هنگام تحصیل آنها تمام میشود و دیدن مدارس و طریقه امتحان

آنها خالی از سیری نیست . لهذا حسب‌الصلاح داکتر کری هر دو مصمم شده که بملاحظه شهر و مدرسه اکسفر د و بعضی از ولایات حوش و حول آن نواحی را دیده باشد . میرزا رضا در ولیج توقف نموده و ما بهمراه یکدیگر بلندن آمده و کوچی دیده جایی بجهت هردو در آن گرفته که روانه شویم .

طریقه سفر کردن در انگلند را اگرچه سابقاً برخی نوشته است لیکن مجدداً عرض میشود که همه روزه بهر يك از بلاد انگلند از لندن کوچ میرود و می‌آید و بسمت اکسفر د کوچ میرود هر کوچی چهار رأس اسب می‌بندند و هرده میل راه یکدفعه اسبها را عوض کرده چنانکه درهر يك از چارخانها در ساعت معین اسبان حاضرند و اشخاصی که کوچ را میرانند بطریق وقت و ساعت کوچ میرانند که دقیقه (۱) اختلاف از وقت خود نمی‌کند . برخی از کوچها چهار نفر و بعضی شش نفر در میانه آن می‌نشینند . و در بالای آن دوازده الی بیست نفر می‌نشینند . و هر کدام از مسافرن بقدر دو من تبریزی رخوت و سایر چیزها بهمراه خود میبرد . و اگر زیاده باری داشته باشند ، بعلاوه اجرت حمل و نقل بار خود را میدهد . لهذا ما هم دو جا در میانه کوچ گرفته که الی اکسفر د ما را برده باشد .

بتاریخ روز دوشنبه (۲) ذیحجه مطابق دهم اکتوبر عیسوی پنجساعت
قبل از ظهر از جرن کراس سوار و عازم راه شدیم لیکن میرزا جعفر بکوچ نرسیده بعالت اینکه دقیقه کوچ را برای هیچکس نگاه نمیدارند . بنده رفته و اجرت میرزا جعفر را با وجود اینکه در آن کوچ سوار نشده گرفتند . بالجمله چهار اسب عوض کردند . رفقای عرض راه ما دختری دوازده ساله بود مطلقاً حرف نمیزد . و زنی دیگر بود بیست و چهارساله . بنده را بخاطر رسید که مشارالیها رفیق راه خواهد بود و همه راه صحبت خواهیم داشت لیکن ازبدی طالع مشارالیها ناخوشی سردرد کهنه داشت ، همه راه باستفراغ کردن مشغول بوده و بنده بیمار پرستی او را کرده تا اینکه وارد باکسفر د شدم . چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بشهر اکسفر د گردیده از لندن الی اکسفر د

۱ - دقیقه ای .

۲ - تاریخ روز نوشته نشده است و پس از کلمه «دوشنبه» مقداری جای خالی وجود دارد .

پنجاه و چهار میل راه است . هنگام ورود باکسفر در یکی از مهمانخانهها مسمی باستار منزلی گرفته لیکن مستر هیل نامی کشیش یکی از کلیسیاها و معلم یکی از مدارس مسمی به نیوکالج انتظار میرزا جعفر و بنده را می کشید . ما را بخانه خود برده ساعتی گذشته میز جعفر در کوچ دیگر نشسته وارد باکسفر گردیده و بخانه مستر هیل آمده . شام خوردیم و بعد از آن چای خورده در منزل بخواب رفتیم .

روز سه شنبه بیست (۱) ذیحجه مطابق یازدهم اکتوبر بعزم دیدن مستر هیل رفته و به همراه مشارالیه بدیدن داکتر بکرید رفته مشارالیه مردی بوده آدمی وش و با آرام . بعلاوه زبان یوروپیان در زبان عربی ماهر بود یعنی در اکسفر در معلم زبان عربی است . نهار در آنجا کرده و بعد از آن به همراه او بدیدن مدارس رفته . در کلیسای نیوکالج رفته ، کلیسایی است در نهایت خوبی . بعد از ملاحظه آنجا مستر دنمیل (۲) بزرگ مدرسه نیوکالج وعده شام از ما خواسته . و بعد از آن محلی است مسمی به آبرزتاری . جایی است که درس نجوم در آنجا میدهند . دوربین و استرلاب بسیار بزرگی است که اشخاصی که نجوم میخوانند در آن خانه آمده ، ثوابت و سیارات سماوی را بدوربین مذکور ملاحظه می کنند . محل مزبور جایی است بهشت آسا . خانه ایست در نهایت بزرگی و خوبی بعد از ملاحظه آنجا بمدرسه کویت رفته ، مدرسه مزبور نیز بسیار خوب جایی است . از آنجا بمنزل خود رفته ، شام در منزل کرنیل (۳) کرده پانزده نفر از بزرگان مدارس دیگر در آنجا شام کرده . دو ساعت در آنجا نشسته بعد از آن بمنزل مستر هیل آمده چای صرف کرده بعد از آن یکساعت از نصف شب گذشته بخواب رفته . روز چهارشنبه (۴) ذیحجه مطابق دوازدهم اکتوبر در منزل مستر پت نام همشیره زاده مستر پت وزیر سابق پادشاه نهار خورده بعلة کثرت باران ، فرصت بدیدن مدارس (۵)

۱ - پس از کلمه «بیست» کمی جای خالی وجود دارد و با توجه بتاریخهای قبل و بعد بنظر میرسد بیست و چهارم ذیحجه منظور بوده است .

۲ و ۳ - ؟

۴ - بیست و پنجم ؟

۵ - بدیدن مدارس رفتن .

ننموده بکتابخانه اکسفرّد رفته کتابخانه عظیمی است . سیمد هزارجلد کتاب در آن هست . بعلاوه زبان یونان و روم و سایر فرنگستان ، کتاب فارسی و عربی و ترکی بسیاری با مرقعات و تصاویر بشمار دارد . طریقه کتابخانه مزبور اینکه هرکس از ارباب خیر کتاب بسیاری وقف مدرسه نموده و هرکس از طلاب که معانت با بقیاع کتاب ندارد ، هر روزه دو ساعت قبل از ظهر الی چهار ساعت بعد از ظهر در کتابخانه مزبور رفته ، هر کتابی بهر زبان که میخواهد برداشته مطالعه می کنند ، و بعد از آن بزرگ کتابخانه درب آنرا بسته ، هرکس بجای (۱) میرود . و روز دیگر ایضاً بجهت مطالعه در وقت معهود آمده کتابهارا مطالعه میکند . و هرکس از اهالی مدرسه کتابی بخواهد بحجره خود برد ، نوشته بزرگ (۲) کتابخانه داده مادامیکه کتاب مزبور را ضرور دارد در حجره خود نگاه دارد . و خدمه چند در آنجا هست که متوجه کتابها می شود و نمی گذارد که گرد و یا کرمی کتابهارا خراب کند . در هنگامیکه رفتیم الی ساعت چهار از ظهر گذشته بمطالعه کتابهای عربی و فارسی و کوفی مشغول بوده . از آنجا بیرون آمده .

مکتب خانه ایست که جوانان طلاب را امتحان می کنند . رفته . طریقه امتحان آنها اینکه جوانانیکه از برای تحصیل علوم باکسفرّد می آیند مدت سه چهارسال تحصیل می کنند و هر ساله ممتحنین دریکجا جمع شده ، فرضاً شخصی (۳) در زبان لاتین و کریک تحصیل کرده ، معلم کریک و لاتین آمده ، در صدر مجلس نشسته ، درسی که خوانده اند از ابتدا الی انتها از او پرسیده هم ممتحن از حفظ سؤال می کند و جوابی که از او می شنود ایضاً باید از حفظ باشد اگر فی الواقع در تواریخ یونان و روم و وقایع اتفاقیه آنها و قواعد علوم و ضوابط صرف و نحو متداوله آنها اطلاع تامی دارد ، بعد از آن نوشته باو داده و مدرس بزرگ مرتبه باو داده که بین الامثال سرافراز بوده و سایرین را نیز تظمیع بتحصیل نمایند . و همچنین شخصی که در طبیعیات و الهیات و منطق و معانی و بیان و نجوم و مطلقاً فلسفی ، اگر چه همه علوم اجزاء فلسفی است ، هرکس هر چه

۱- بجایی .

۲- به بزرگ .

۳- شخصی که .

تحصیل کرده ممتحن آن فن اورا امتحان نموده . بالجمله جوانی را که امتحان می کردند ، گویا آنچه خوانده مجموع را درسینه خود ثبت کرده بود . بعد از ملاحظه آنجا مراجعت بمنزل کرده شام خورده خوابیدیم .

روز پنجشنبه (۱) ذیحجه مطابق سیزدهم اکتوبر نهار کرده و بعد از آن بمحلی رفتیم که ویس چنلر که در معنی بزرگ اکسفر است مردم را امتحان نموده بمرتبہ دا کتری آنها را مفتخر میکند . اوطاقی است مربع و طولانی . کرسی بزرگی در صدر مجلس گذارده اند . دو کرسی در دست راست و چپ کرسی مزبور گذارده اند و از دو سمت اوطاق جایست که مردم می نشینند . جمعی از مرد و زن در آنجا نشسته وقتی ویس چنلر آمده مردم همه از جای خود برخاسته . چند نفری از پیشاپیش با چوبهای طلا و نقره آمده و بعد از آن خود ویس چنلر لباس قرمز مثل باشاق در یکطرف کتف انداخته در نهایت تبختر آمده بصدور مجلس نشسته . در بالای دو کرسی دو طرف تخت اودونفر دیگر نشسته که آنها را پراقتر می گویند . دونفر از ارباب علوم را قبل از وقت ، علمای مدرسه امتحان کرده و نوشته بدست آنها داده که آنرا در زبان لاتین نوشته بودند . چنلر مزبور از از جای خود برخاسته نامه مزبور را خوانده و حضار مجلس شنیده بعد از آن دونفر پراقتر مزبور هر کدام از بالای کرسی خود برخاسته اولاً شخصی که در دست راست چنلر نشسته برخاسته کاغذی که برای شخص طلاب مزبور نوشته اند ، در زبان لاتین با آواز بلند می خواند و بعد از آن بمیان اوطاق رفته مراجعت بجای خود نموده می نشیند . و بعد از آن شخصی که در دست چپ مشارالیه نشسته برخاسته کاغذ مزبور را بهمان طریق خوانده و بمیان مجلس رفته و مراجعت کرده می نشیند . و باین طریق سه دفعه آمد و رفت در نظر حضار خصوصاً در نظر ما بجز ریشخند و چیز بی مصرفی نیامد . لیکن از قراریکه معلوم میشود گویا سابقاً چنین قاعده بوده است که هر کس را که در آن مدرسه مرتبه میدادند اعمال و افعال اورا از حضار مجلس پرسیده و باین طریق سه دفعه از هر طرف مجلس پراقتران می رفتند . اگر کسی از حضار مجلس را در خوبی او و کردار اوشکی بوده دامن (۲) یکی از پراقتران را گرفته اورا منع از خواندن نامه

۱ - بیست ششم ؟

۲ - در نسخه خطی کلمه «دامن» دوبار نوشته شده است

شخص صاحب علم مذکوره می نموده است بعله اینکه هر کس را که در آن مدرسه
 بمرتبه مفتخر می کردند بایست من جمیع الجهات در اعمال و کردار او مطلقاً
 عیبی نباشد . وقاعده مزبور الی حال جاریست و مرعی میدارند . بالجمله بعد از
 آن دونفر مذکور را جامه قرمز از مدرسه داده مسمی بداکتر نموده که فلانکس
 در فلان علم کامل است . و بعد از آن ویس چنلر آنها را نیز مرتبه داده مجلس برهم
 خورد . و هر کدام را باسم و مرتبه و طریقه تحصیل ، کمأ و کیفأ در دفاتر ثبت
 نموده . در آنجا ویس چنلر مزبور با وجود آنکه زیاده از یکنفر داکتر نیست
 و بزرگ اکسفر د یکی از اعیان (۱) و بزرگان انگریزی است ، و داکتر مزبور
 نایب آن است مع هذا نوع تکبری بما خرج داد که هیچکدام از خوانین آنجا باین
 نوع باینده رفتار ننکرده بود . از اول ورود ما به اوطاق مزبور الی وقتیکه بیرون
 آمدیم نه مطلقاً حرفی بمازد و نه نگاه بسمت ما نمود . ما هم مطلقاً حرفی بهیچ کس
 نزده بیرون رفتیم و بتماشای بتان گاردن رفتیم . باغی است که درخت و گل و
 ریاحین و دواهای کل دنیا در آنجا سبز کرده اند . هر گیاهی که از گرمسیر
 است آورده اند در اوطاقها گذارده ، دروب و دیوار و سقف آنها شیشه است . و
 بقدر درجه هوای آنجا آتش کرده که در آن هوا ، نمو کند . و هر گیاهی که
 در آب تربیت می یابد ایضاً در آب گذارده که در آب نمو کند . سالها مبالغ کلی
 اخراجات باغ مزبور است . و جمعی کثیر از زراع و باغبان مشغول تربیت آنها
 هستند . از اقسام اشجار و سبزیات (۲) دنیا در آنجا هست محض از برای آنکه
 اطبا و دوا شناسان و سایر طلاب بملاحظه سبزیهای مزبوره صنعت صانع آنها
 را در اشجار مزبور برأی العین ببینند اینگونه اخراجات را متحمل می شوند .
 بعد از ملاحظه باغ مزبور بباغ کریست چارچ رفته . جای بزرگیست یعنی باغی
 است پر درخت و نهر آبی دارد . هر روزه طلاب آنجا در خیابانهای آن باغ
 گردش کرده که دماغ آنها از تحصیل نسوزد . الحق جایی است بهشت آسا .
 بعد از ملاحظه آنجا مراجعت بمنزل مستر هیل کرده شام خورده و چای
 صرف نموده . شنیدیم که دوک ما بسرا یکی از بزرگان انگلند خانه خوبی دارد

و مردم بدیدن آن میروند و درمیانه راه دستگاه کاغذگری است که در آنجا کاغذ میسازند اراده نمود که فردای آنروز بعزم دیدن کاغذگر خانه و خانه دوک مزبور رفته باشد . پشت سیزی کرایه کرده و مستر پرکیت نام کسی از طلاب را براه نمایی به همراه خود برده باشد .

شب بمنزل خود خوابیده روز جمعه مطابق چهاردهم اکتوبر بر سه ساعت قبل از ظهر نهار کرده مستر پرکیت و میرزا جعفر و بنده سوار پشت سیز شده سه میل فاصله از شهر اکسفر د جایست مسمی به وستان لی ، مستر چاریس و نیلز کاغذگر خانه ساخته است . مدت یک ساعت و نیم بهمه دستگاه او ملاحظه کرده . مشارا الیها مردی مودب و خوش رفتار بوده منتهای سعی نموده که جزء جزء دستگاه خود را بما حالی کرده . بعد از آن از آنجا سوار و بخانه دوک معزی الیه رفته . آنجا مسمی است به بکنم هوس . خانه ایست در نهایت بزرگی و عظمت . در یکصد و پنجاه سال قبل جنرال ما بسرایکی از جنرالان انگریزی ، سپاهی بر سر فرانسه کشیده ، لشکر لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه را شکست داده و دولت انگریز بجهت حق آن خدمت او را بمنصب دوکی که بزرگترین مناسب است مفتخر نموده و مبلغ پانصد هزار تومان انگریزی اخراجات خانه مزبور نموده و از آن وقت الی حال در خانه مزبور ، اولاد معزی الیه ساکن و ملقب بدوکست آنچه از آن خانه دیده عرض مینماید ؛

اولا مرتبه (۱) درب بزرگ عالیه است . در بانی در آنجا نشسته درب را گشوده داخل بخیا بانی شدیم در دست چپ ما خانه (۲) بود که چینی خانه دوک مزبور است . چند اوطاق است . چینی های قدیمه و پاکیزه کل دنیا بتر اکیب و اندازه های (۳) مختلفه است که در اوطاقها گذارده اند . گویند چهارصد هزار تومان قیمت چینی خانه مزبور شده . از آنجا گذشته در میانه خیابان بدرب عمارت آن رسیده . عمارتی در نهایت شوکت بود . یکطرف آن برو دخانه که متعلق بمعمارت مزبور است نگاه می کند . در هنگام دخول بخانه مزبوره ، هر کدام اسامی خود را در کتابی نوشته ، داخل با اوطاقها شده . چون دوک معزی

۱- اول مرتبه ؛

۲- خانه ای .

۳- اندازه های .

الیه در آنجا توطن دارد و در آن روز بشکار رفته بود ، پیرزنی مؤدب بهمهرا
ما آمده مرتبهٔ تحتانی خانه مزبور را بمانوده تخمیناً سی اوطاق تحتانی آن
را دیده . هر کدام مملو از اسباب خانه در نهایت تنقیح و درب و دیوار و سقف
اوطاقها منقش بتصاویر کار استاد بود . تابحال خانهٔ بآن خوبی بنظر بنده
نرسیده . در کتابخانهٔ او هفده هزار جلد کتاب بود . و آن دوک که حال در حیات
است : شوق تامی در کتاب قدیم دارد . در یکی از خراج خانها (۱) کتابی در
زبان ایتالیا بوده ، بایکی از بزرگان بضد یکدیگر کتاب مزبور را یکهازار
و دوست تومان انگریزی خریده است . نسخهٔ آن را بالفعل در بازار يك
شلنگ میفروشند . محض اینکه شوق بابتیاع کتاب مزبور داشته بضد حریف
خود بقیمت مزبور خریده است . گویند مبالغ معتدی از این قبیل صرف ابتیاع
کتاب نموده است .

در یکطرف خانه مزبور گلزار است که بینی و بین الله بوستان جنت است .
اقسام گلهای و رباحین در آن بکمال سلیقه و لطافت کاشته اند . چند اوطاقی بزرگی
ساخته اند که درب و دیوار و سقف آن مثل قفس از سیم است . اقسام مرغهای دنیا
در آنجا جمع کرده است . تذروهای رنگارنگ که در آنجا بنظر بنده رسید ،
در مدت عمر خود ندیده ام . باغی که اطراف خانه مزبور است دوازده میل دور
آن است . هفتاد نفر باغبان دارد که شغل آنها همه روزه تربیت درختان و بریدن
غلف صحن باغ و پاک کردن زمین است . راههای باغ را کلاً از ریگ کوچک
کوئیده مثل خرپشته در نهایت امتیاز ساخته اند . و بقدر دوست سیصد قدم فاصله
صورتها از (خوانده نشد) ساخته اند که در آنجا هنگام گردش خالی از سلیقه
نیست . در یکطرف عمارت آب بسیاری تخمیناً يك میل طول و نیم میل عرض آن
ایستاده چوبی آبی (۲) از یکطرف آن می آید . و بطرف آن آبشاری ساخته اند
که زیاده از سی زرع پایین میرود . دوک مزبور را میل به ماهی گیری است .
خانه از چوب در کناره آب ساخته . برخی از اوقات در آنجا نشسته ، ماهیگیران
بصید ماهی رفته ، خود در اوطاقی چوبی (۳) مزبور نشسته لذت میبرد . و

۱- خراج خانهها ؟

۲- جوی آبی .

۳- اوطاق چوبی .

آهو و گور و گوزن و پازند (۱) و امثال آنها در باغ مثل حیوانات وحشی در باغ محض باین گذارده اند که هر وقت دوک مزبور را میل بشکار باشد از آنها شکار کند. و همچنین مرغان بسیار از تیزرو و کبک و امثال آنها بجهت شکار گذارده که حیوانات و طیور مزبور در تابستان و زمستان در باغ مزبور مانده هنگام شکار آنها را شکار می کنند.

حوالی غروب سوار بگاری شده بایک نفر سوار در میان باغ مزبور بعنوان تفنن گذر کرده. در میان باغ مناره بلندی چهار گوشه ساخته اند. در بالای مناره صورت دوک را از سنگ تراشیده از آنجا گذشته. پلی است در بالای رودخانه کشیده اند از آنجا گذشته. خارج از خانه مزبور دهی است مسمی به بلنم. از میان ده مزبور گذشته در عرض راه دهی است مسمی بدوستانک که در آنجا دست کش می سازند، از کل انگلند بهتر است. در آنجا چند دست کش ابداع نموده و بعد از آن وارد باکسفرده شده از اکسفرده الی بلنم دوازده میل است. بعد از ورود باکسفرده شام خورده خوابیدیم.

روز شنبه (۲) ذیحجه مطابق پانزدهم (۳)، مستر کتسن نام، جوانی از اهالی دوانشیر، پسر شخص کشیش منسوب مستر ابراهیم، کسیکه بنده او را در خانه پدر او دیده بودم، بدیدن بنده آمده. مستر جونس نامی که برادر او را نیز در دوانشیر دیده بودم، او نیز بمنزل ما آمده وعده بنده را خواست که شب مهمان او باشم. لهذا نهار در منزل مستر کتسن خورده و بعد از آن بمنزل مستر جونس در مدرسه اکسفرده رفته بعد از تعارفات رسمی، مستر جونس بهمراه ما بیاباغ سنت جمر رفته. باغی است در نهایت خوبی. بعد از ملاحظه آنجا بکتابخانه داکتر رتلف رفته. داکتر مزبور چهل هزار تومان از خود خرج کرده کتابخانه ساخته مسمی برتلف لیبریری (۴) کتاب بسیاری ندارد یعنی مملو نیست. از آنجا مراجعت بمنزل کرده بهمراه میرزا جعفر در مدرسه

۱- اگر «پازن» باشد بمعنی «بزکوهی» است ولی «پازند» تفسیر کتاب «زند» زرتشت است و در اینجا کاملاً بی معنی است.

۲- بیست و هشتم؛

۳- اکتوبر.

۴- Library

مستر جونس رفته مشارالیه منتهای مهمان نوازی را نسبت بعامرعی داشت . هشت نفر از بزرگان مدارس یعنی از معلمین در شام حاضر بودند . و یکنفر جوان سیه چرده بسن بیست و دو ساله از اهالی سیلان در آنجا حاضر بود . پدر مشارالیه مردیست متمول مدت هفت سال است که پسر خود را باینجا فرستاده است که مشغول تحصیل بوده مدت پنجسال دیگر خواهد ماند . هر ساله چهارصد تومان پدر او بجهت اخراجات سالیانه مشارالیه میفرستد . بالجمله حضاره مجلس ، هریک جدا جدا نوع لطفی بما نموده و بعد از آن مراجعت بمنزل مستر هیل نموده . برخی از اوضاع اکسفر دکه استحضار بهم رسانید معروض میشود :

اکسفر د شهر یست پای تخت اکسفر دثیر . رود تمز از میانه آن میگذرد و بازار و دکانین بسیاری دارد . بالفعل در کوچه مسمی بهی استریت قرارداد کرده اند چراغهای روغن را موقوف و از دود ذوغال آنرا روشن کنند . بیست مدرسه بزرگ و پنج مدرسه کوچک که آنرا هال میگویند در این شهر هست . و مدارس مزبور را بمرو دهور پادشاهان انگلند ساخته و در هر مدرسه هالی یا اوطاق دارد که طلاب در آنجا شام می کنند . و تصاویر بانی مدارس را در اوطاقهای مزبور گذارده که یادگار ماند . و هر کدام از مدارس را هریک از سلاطین انگلند بنیاد کرده مبالغی کلی و وظیفه سالیانه از برای مدرسه مزبور وقف کرده که هر ساله با هالی و طلاب آن میرسد . و هر کدام از مدارس حدی از حدود انگلند را قرارداد داده که اطفال مزبور در آنجا رفته . اخراجات خوراك و منزل و معلم از وجه وظیفه مزبوره میرسد . و جوانان را در آنجا فرستاده بدون اینکه دیناری اخراجات کند کمال بهم رسانند . و وقت معهود که بسر رسید از مدرسه مزبوره بیرون رفته بجای آنها دیگری میرود . و هر مدرسه یکصد و یا زیاده و یا کمتر طلاب در آن هستند . چنانکه بالفعل در کل مدارس اکسفر د . از قبیل معلم و مدرس و طلاب زیاده از سه هزار نفر در آنجا ساکن هستند . و همیشه مردمان صاحب خیر چیزی مضاعف بمدارس مزبور می کنند . لباس طلاب مخصوص باهل مدرسه است و بس . کلاهی چهار گوشه و جامه بلند ابریشم و خدمه حاضر است .

بجز مدارس و هال مذکوره میوزیمی است مثل میوزیم لندن که عجایبات دریایی و صحرایی در آنجا گذارده اند و هر مدرسه کتابخانه مختص بمدرسه مزبور

حاضر است که طلابی (۱) هر کتابی بخواهند از برای آنها حاضر است . و هر کس که داخل بمدرسه میشود ، اولاً باید قسم یاد کند که مذهب پراتسنتن میباشد . و همیشه خدمتگذار پادشاه انگلند خواهد بود هرگز خیانت بدولت انگلند نخواهد کرد . يك كئيدرل که کلیسایی مختص به پیشاپ است و سیزده کلیسای دیگر دارد .

دارالشفای بزرگی داکترتلف ساخته است که بیماران رادر آن فرستاده طبیب و خدمه و دواکلا^۲ در آنجا حاضر است . و هر کس بیمار شود بدارالشفای مزبوره برده بدون حرف او را خدمت و معالجه می کنند .

دو هزار و دو یست درب خانه دارد و سیزده هزار نفر جمعیت دارد . چهار نفر بمشورت خانه لندن میفرستند . دو نفر آنها وکیل شهر و دو نفر آنها وکیل مدارس هستند .

بعد از اینکه بمنزل مستر هیل برگشته از مشاورالیه وزن آن وداع نموده ، در ساعت یازده یعنی یکساعت قبل از نصف شب بکوچ رفته روانه چیتن هم شدیم . و همه شب در راه بودیم .

روز یکشنبه (۲) ذیحجه مطابق شانزدهم اکتوبر ، شش ساعت قبل ازظهر وارد بچیتن هم شدیم . درمهمانخانه توقف کرده سه ساعت قبل ازظهر نهارخورد و دو ساعت قبل از ظهر بکلیسیا رفته ، یکساعت ازظهر گذشته از کلیسیا بیرون آمده . باغی بود که تمسن نام شاعری از شعرای مشهور اسکاتلند ساخته است . و در حوالی آن فضا جایست چند خیابان دارد . چون در آنجا چند چاه دارد که آب خوردی (۳) دارد و مردم از جاهای دور ، در فصل تابستان با آنجا آمده . بجهت صحت مزاج آب مزبور رامیخورند و در آنوقت جمعیت بسیاری در آنجا میشود . از آب مزبور خورده قدری راه رفته . هنگام شام بمنزل برگشته ، شام کرده .

شهر مزبور جایی است آباد . بازار و دکانین و کلیسای چند دارد و دو هزار درب خانه دارد و موازی نه هزار نفر جمعیت شب در آنجا خوابیده . از اکسفر د

۱ - طلاب .

۲ - بیست ونهم ؟

۳ - آب خوردن ؟ - آب خوردنی ؟ - آب خرد ؟

الی چیتن هم چهل میل است.

روز دوشنبه مطابق هفدهم شهر اکتوبر، هنگام صبح بعزم نوشیدن آب مزبور، بر سر چاهها رفته، آبی خورده. مستر موریه (۱) سابقاً ایلچی دولت علیه ایران بود ملاقات نمود. بعد از لمحۀ از او سوا شده. کوچی بکلاسیستر میرفت. بعزم دیدن ماهوت خانه و دستگاه سوزن سازی سوار بکوچ مزبور شده از آنجا الی کلاسیستر نه میل راه است. و همه عرض راه آهنی ساخته اند که گاری که ذوغال و بارمی کشند از بالای آهن بسهولت رود در یک ساعت بعد از ظهر بکلاسیستر رسیدیم. مس بلجلی نام دختری ممتول و زاهد و مقدس از سلسلۀ مشرث (۲) دختری در کمال فصاحت و کمال، بامیرزا جعفر و بنده و سایر رفقا سالها بود که آشنایی داشت و گویا بعزم خود چنین یافته بود که اگر ماها در زبان انگریزی ماهر شویم و انجیل آنها را بخوانیم، و از کنه دین عیسوی با خبر شویم، البته داخل بدین عیسوی خواهم (۳) شد. و بآنها ملاحظه بهر کدام از ماها جدا گانه محبتها کرده و بامردمان صاحب دین و تقوی آشنا کرده و ما هم سالها بود که بامشارالیها و رفقای او بمباحثه مشغول بودیم. مشارالیها در آنجا بود. از آمدن ما خبردار شده، باعموی خود بدیدن ما آمده و هر دو را بمنزل عموی خود برده شب در آنجا شام خورده جمعی از دختران بدگل و مقدس در آنجا آمده. الحق تا یک ساعت قبل از نصف شب بادختران مزبوره چرند گفتیم و بعد از آن بمنزل خود رفته.

روز سه شنبه مطابق هجدهم اکتوبر، سه ساعت قبل از ظهر نهار کرده بعد از آن مس بلجلی بمنزل ما آمده بهمراه مشارالیها بکتیدرل و پاکلیسای بزرگ آنجا رفته. کلیسای عظیم و قدیمی است. چندین از پادشاهان در آنجا مدفون هستند. و از آنجا بهمراه مشارالیها بدیدن بیشاپ کلاسیستر که یکی از بزرگان ونجبا، و یک نفر از بیست و چهار نفر است که کلاً بزرگان دین و سران کشیشان هستند، میباشند و آن شخص بخصوصه تقدسی دارد. الحق مردی کوچک دل و کوچک قد و خوش رفتار مینمود. احتمال میرفت که مس بلجلی مزبور

۱ - مستر موریه را .

۲ - ؟

۳ - خواهیم .

مکنون خاطر خود را به پیشاپ اظهار نموده بود که شب دیگر در اینجا آمده چای بخوریم و بعد از آن از آنجا بیرون آمده بدیدن زندان کلاسیستر رفته . در آنجا زندانی است در نهایت انضباط و پاکیزه گی ، اوطاقها در نهایت صفا . اشخاصی که مقصر هستند مدام توقف آنها در اوطاقها مانده هر کدام بکسی مشغول شده منافع آن عاید خود آنها میشود و هر کدام از مقصرین ، آذوقه و اوطاقی دارند که اخراجات آنرا اهلای کلاسیستر میدهند . ولكن اشخاصیکه دزد هستند با سایرین علاحده هستند . مکانی قرارداد کرده اند که منسوبان مقصرین هر وقت میل بدیدن آنها دارند در آنجا رفته آنها را می بینند . و در زندان ، کنده دو شاخه و زنجیر نیست . همه روزه چهار ساعت آنها را بیرون آورده راه میروند . و بجهة هر فرقه لباسی علاحده قرارداد کرده اند که در زندان هر کس وارد شود بمحض رؤیت میداند که قتل نفس کرده و کدام سارق و مقروض است . و هیچکس نمی تواند اذیت و آزار بآنها رساند . زندان مزبور یکسخت قلعه ایست که ولیم کانکور ساخته است . بعد از ملاحظه آنجا بمنزل عموی مس بلچلی رفته ، شام خورده و بعد از آن چای خورده با جوانی شطرنج باخته ، دو ساعت قبل از نصف شب بخواب رفته .

روز چهارشنبه مطابق نوزدهم اکتوبر نهار کرده ، دو ساعت قبل از ظهر مستر کیپ عموی مس بلچلی و میرزا جعفر و بنده پوست سیزی گرفته سوار و به عزیمت دیدن دستگاه ماهوت سازی روانه گردیده . در دستگاه مزبور مدت پنج ساعت بهرجزئی از اجزای اسباب رسیده و تحقیقات نموده و بعد از آن برنگ رزخانه رفته بعد از ملاحظات آنجا مراجعت بمنزل مستر کیپ نموده شام در آنجا خورده و بعد از آن در اوطاقی دیگر رفته الی یکساعت قبل از نصف شب چرند گفته و بخواب رفته .

روز پنجشنبه مطابق بیستم اکتوبر نهار کرده بهمراه مس بلچلی بدیدن کرت جسیمنس رفته . خانه ایست که اهلای کلاسیستر برای رتق و فتق امور شرع و انفصال دعا و اساخته خانه بزرگ و خوبی است . و از آنجا بدیدن مکتب خانه رفته . مکتب خانه عامی است که اطفال فقرا را تعلیم می کنند . دوست و پنجاه طفل را در آنجا تعلیم میدهند . و از آنجا بدیدن دستگاه سیم کشی و سوزن و سنجاق سازی رفته . الحق دستگاهی است در نهایت خوبی و آسانی . در آن دستگاه

زیاده از پانصد نفر مشغول بکار هستند. و بعد از آن بمنزل برگشته با مستر کیپ شام کرده و بعد از آن بمنزل پیشاپ کلاسیستر رفته چای خورده و از آنجا مراجعت بمنزل کرده.

و اما شهر کلاسیستر پای تخت کلاسیستر تیر است. اگر چه شهر برستل که اجزای آن محال است، از کلاسیستر بزرگتر است لیکن مردم شهر کلاسیستر را بعله نشیمن پیشاپ بهتر می پسندند. زمین آن محال، پر زور و پرمحصول است مگر اینکه در سمت مشرقی آن که بسیار کوهستان دارد. معدن ذوغال و آهن در آن محال است. پنیر کلاسیستر شهرتی تامی در خوبی دارد. یکصد و چهارمیل راه است الی لندن. هنگامیکه دولت روم آنولایت را تسخیر کرده بودند آن شهر را امان خود کرده. رودخانه رسورن از بریستل بکلاسیستر می آید و کشتی در آن کار می کند. یعنی اجناس از آنجا باینجا می آورند بعلاوه کنیدرل، دوازده کلیسیا دارد. سوای ماهوت، جامهای پشمینه در آنجا میافند بازار و دکاکین دارد و میوه های (۱) خوب بعمل می آید. یک هزار و هفتصد درب خانه دارد و موازی نه هزار نفر جمعیت دارد.

در روز جمعه مطابق بیست و یکم اکتوبر سه ساعت قبل از ظهر در کوچ کلاسیستر نشسته عازم برستل گردیده. عرض راه خوب و باصفا بود. از کلاسیستر الی برستل بیست و چهارمیل است. در برستل در یکی از مهمانخانه ها توقف نموده. غرض اصلی بر آمدن برستل اینکه کارخانه بلور و شیشه سازی دارد که بفرنگستان و هندوستان میبرند. و آهنگری و سایر صنایع در آنجا هست، آنها را به بیند. بالجمله در آن شب در آنجا خوابیده.

روزشنبه مطابق ۲۳ اکتوبر بعله عدم آشنائی با مردم در آنجا نمانده. داکتر کری کری شرحی بمیس سندمور زنی هفتاد ساله در کمال فضیلت و از جمله مشاهیر آنولا نوشته بود و چون مشارالیه ها چندین کتاب از خود نوشته و چاپ کرده است و هر کس خواه غریب و خواه بومی و از اعزه و اکابر بدیدن او میرود. داکتر موصوف مارا هم اصرار نمود که بدیدن مشارالیه ها رفته باشم. بنسده هم سالها بود که از هر کس تعریف مشارالیه ها را شنیده بودم. بالجمله مصمم باین

شدم که دیدن مشارالیه (۱) کرده باشم . پوشش تیزی گرفته میرزا جعفر و بنده سوار و داخل بخانه اوشده . دوازده میلی برستل درمیان دوکوهی در کمر کوه خانه ایست در نهایت خوبی . انواع گل و ریاحین در آنجا آورده خود مشارالیها و خواهر اودر آنجا بسر میبرد (۲) چند نوکر مرد وزن دارد . و بعد از رسیدن بدرب خانه مشارالیها کاغذ داکتر کری کری را فرستاده ، فوراً آدمی بعقب ما آمده داخل باو طاق اوشده . او طاقی در نهایت قشنگی و صفا . و انواع معدنیات و نباتات غریبه در آنجا جمع کرده . کتابخانه بزرگی داشت . روزها گاهی بمطالعه کتاب و دمی بسیر باغچه خود و برخی بدیدن معدنیات اوقات خود را صرف می کند . و از همه عالم کناره چسته . از هر باب باما صحبت داشته . الحق در مذهب مسلمانان و طریقه ماها ربط کاملی داشت . بعد از مکالمه بسیاری چند جلد کتاب تصنیف کرده بود بنفصیل آنرا باماها نموده که هر کدام را پسند کنیم ، هر کدام از ما برسم یادگار کتابی از تصنیفات او برداشته میرزا جعفر موافق خواهش خود کتابی از او گرفته و بنده کتابی مشتمل بدو جلد از او گرفته . مضمون کتاب مسطوره تحصیل تقوی است که آنرا پرستکل بینی می گویند نام خود را بدست خط خود در کتابهای خود نوشته . الحق از سیاق سلیقه و فضل مشارالیه بنده را بی نهایت ارادت دست داد . بعد از گفتگوی دوساعت نشسته و بعد از آن وداع کرده بمنزل خود برآمد .

روزی کشنبه مطابق ۲۳ اکتوبر بعد از نهار استماع افتاد که در حوالی ما کلیسای دمی بیوتی تریان یعنی موحدین سلسله هستند که مطلقاً قابل به تثلیث نیستند . حضرت عیسی را پیغمبری دانسته که مبعوث به پیغمبری گردیده بعد از فوت او باید خدا را پرستید و بس . و در هر یک از بلاد انگلند جمعیت بسیاری باین طریقه قایلند بلکه بیشتر اهالی بامدرک انگلند علی الظاهر قایل به تثلیث هستند و قبلاً موحدند . و بینی بین الله بنده با هیچکس که مدرکی دارد در آن ولایت صحبت نداشتم که خود اقرار کند که موحد نیست . بالجمله ما را میل بدیدن کلیسای آنها شد ، و با نجا رفتیم . در یکی از حجرات کلیسیا نشسته اتفاقاً حجره

۱ - مشارالیها .

۲ - بسر میبرد .

مز بوره متعلق به کیش کلیسیا بود کیش مز بور مسمی بمسترو بود . مشارالیه بر بالای منبر رفته ، بوعظ مردم مشغول گردیده ، زن و دختر او در حجره مز بوره داخل شده ، بعد از استماع وعظ و خواندن زبور حضرت داود علیه السلام و اتمام وعظ ، هر کس از پی کار خود رفته کیش مز بور نزدیک بما آمده ، تعارفی بعمل آورده . چون اطلاع بهمرسانیده که ما از سلسله ناخیه (۱) محمد (ص) هستیم میل تامی بهمارسانیده که وجه مناسبتی میانه او و ما بود . بالجمله نام منزل مارا گرفته وبهمراه ما بمنزل آمده وبعد از تعارفات رفت . و چون هنگام بیرون (۲) از کلاسیستر مس بلچلی شرحی بمستر هتلینگ (۳) و مستراسناک نام نوشته که در آن ولا مارا رهبری کرده باشند ، مستر هتلینگ ما را بخانه خود برده . سوار گاری اوشدیم وعازم همبری - جایی چهارمیل راه فاصله برستل خانه مستر اسناک گردیده . دریک میل فاصله از برستل ، جایست کلفتن (۴) مینامند . الحق جای مز بور در بالای بلندی واقع شده ، روح خوبی دارد . از آنجا در کناره رود آبی که کشتیان از دریا اجناس را داخل بشهر برستل می کنند گذشته وارد بخانه مستراسناک گردیده . مشارالیه مردی بود متمول . بامرتجارت مشغول بود و خانه در نهایت خوبی داشت . شب در آنجا مانده . روز دوشنبه مطابق ۲۴ اکتوبر نهار در خانه مستراسناک خورده . الحق مشارالیه وزن او منتهای محبت نسبت به ما مرعی داشته بعد از آن از آنجا بخانه مستر هر فرد مرد تاجر متمول رفته . خانه ملوکانه داشت . الحق اوطاق و تصاویر و اسباب خانه و باغ و فضای خانه او را کمتر جایی دیده ام بعد از ملاحظه آنجا سوار گاری و مراجعت به برستل نموده . بکلیسای بزرگی که آنرا کثیدرل می گویند رفته وبعد از آن بمنزل خود مراجعت کرده شب در خانه داکتر ریچرڈ نامی طبیب بزرگ دارالشفای مهمان بوده بعد از شام جمعی از مرد وزن بجای خوردن آمده وقهوه خورده . یک ساعت قبل (۵) از نصف شب گذشته (۶) بمنزل خود برگشته .

۱- سربلند .

۲- بیرون آمدن .

۳- ؟

۴- مراجعت ؟

۵- و .

۶- «قبل» ، «گذشته» یکی از این دو زائد است .

روز سه شنبه ۲۵ اکتوبر - داکتر کرینستر یکی از کشیشان موحدین وعده نهار از ما خواسته بود . در منزل او نهار کرده بعد از آن به همراه مستر و بدیدن تجارت خانه رفته . جایی است که تجار در آنجا جمع شده چند اوطاق بزرگ بود که تجاران بسیاری در آنجا جمع شده معاملات خود را رتق وفتق می کنند . و بعد از آن بدیدن شیشه گر خانه رفته در نهایت بزرگی دستگاهی بود . چرخ ساختن بودند که یکصد و پنجاه نفر تنها بشغل بریدن شیشه مشغول هستند . بزرگ شیشه گر خانه مردی خوب و خوش طور بوده منتهای سعی را نموده که هر چیز که (۱) از دستگاه خود نموده باشد . و بعد از آن بکارخانه صابون سازی رفته . دستگاهی در نهایت بزرگی بود . و از آنجا بدیدن دارالشفای رفته ، دارالشفای مزبور هر ساله دویست هزار تومان خرج دارد . و کلاً از مردم صاحب خیر و وجه زبور وصول می شود . الحق بنای خوبی بود و همیشه زیاده از دویست نفر ناخوش در آن هستند . و اطبا بمعالجه آنها مشغول و دوا و غذا و خدمه و رخوت جهة بیماران حاضر است .

و از جمله بناهای خیر آنولا مکانی است که کوران که از بطن مادر کور متولد شده اند در آنجا جمع شده زنبیل بافی می کنند . از دختری زنبیل باف کور پرسیدم که چند سال است که کوری جواب داد که از اول تولد کور هستم . زنبیلی که می بافت سه رنگ بود . از هر کدام از رنگها را بمحض لمس تشخیص از یکدیگر میداد و بعد از آن میبافت . بعد از ملاحظه آنجا بمنزل برگشته . در منزل مستر و شام کرده و بعد از آن شطرنج باخته دوساعت قبل از نصف شب از آنجا برگشته و بمنزل خود آمده .

روز چهارشنبه ۲۶ اکتوبر - در منزل داکتر دیناریکی از اطبای دارالشفای رفته . جای او در کرمانت (۲) در بالای کلفتن پشت (۳) جایی است در نهایت خوبی و صفا . در خانه مشارالیه نهار کرده و بعد از آن به همراه زن داکتر دینار بدیدن هوتل کلفتن رفته . خانه ایست در نهایت بزرگی و خوبی و پر

۱- هر چیز را .

۲- ؟

۳- پست ؟ هست ؟ است ؟

اسباب مثل آشپزخانه ایست . در هنگام تابستان که مردم باینجا آمده بسیاری از مردم در آنجا ساکن می شوند . بعد از ملاحظه آنجا بخانه مسترول نامی که موحد ویایوتی تاربان رفته مشارالیه ده دختر داشت . هر کدام بساز و نوای مشغول بوده بعد از گفتگو بخانه خود برگشته پنج ساعت از ظهر گذشته در منزل مستر هتلینگ شام کرده ، مایار ویا حاکم برستل در آنجا شام خورده و چسای خورده شطرنج باخته . ماریا مزبور وعده مارا خواسته که فردای آنروز در خانه او شام خوردیم . بعد از آن بمنزل خود برگشته .

روز پنجشنبه ۲۷ اکتوبر در منزل داکتر کاربنز نهار کرده مشارالیه و سایر یوتی تریان منتهای محبت بعمل آورده و بهر کدام ما چند جلد کتاب برسم یادگارداده و بعد از آن بهمراه مشارالیه بدیدن چینی گر خانه رفته و آهنگر خانه رفته . بالفعل کشتی بزرگی از آهن می سازند که زنجیر بجای بند آن بسته و چون ازینگی دنیا کشتی بآنجا آمده است که بدون چادر، مطلقاً از بخار میرود، خواه باد خوب باشد خواه بد. و بالفعل نیز در آنجا کشتی میسازند که همه آن از آهن است . لنگر آن بزرگترین لنگرهایست که در کل دنیا ساخته شده . آنجا را دیده بعد از آن بدستگاه جولایی رفته . کرباس کشتی که هشت زرع عرض آنست بالفعل در آنجا میبافند . بعد از دیدن کارخانه مزبور ، بمنزل مستر مایار حاکم برستل رفته شام خورده . بعد از آن بمنزل دیگر رفته که چای میخورند . چون مشارالیه از جمله بزرگان آنولا است، جمعی کثیر از مردوزن نجبای آنولارا وعده چای خواسته از آنجمله لاردکانویل وزن اولیدی کانویل بود . معزی الیه لاردادمرال است و بزرگ کشیشان متوقف برستل است . معزی الیه مردی نجیب بود . وعده بنده را خواست که اگر در تابستان آینده در آنولا باشیم ، در اسکاتلند بخانه او رفته . لیدی کانویل نیز در اینخصوص فرموده . اگر چه نه بنده را امید زندگی الی تابستان آینده بود و نه معلوم میشود که گذار بنده بآنجا افتد، لکن بنده را بی نهایت از لطاف خود ممنون ساخت . سوای آنها جمعی از دختران و پسران خوش آواز بوده، ساز و نوازی باخته، الی دوساعت قبل از نصف شب در آنجا بوده بعد از آن سوار گاری شده بمنزل خود رفته خوابیده .

روز جمعه ۲۸ اکتوبر از برستل گاری گرفته که بیات رفته و از آنجا

بلندن رویم. در هنگام ظهر از برستل بیرون آمده در کوچ که نشستیم نوشته از عالیشان میرزا رضا بهمارسید که اگر هر کار و شغلی دارید، بزودی آمده باشید که روانه هستیم. چون از تمهید مقدمه ما را اطلاعی نیست نمیدانیم مقصود از این نوشته چه بوده است. بالجمله کوچ را گرفته عازم شهر باث شدیم. سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم و در مهمانخانه منزل کردیم. از برستل الی باث دوازده فرسنگ است. در هنگامیکه وارد بیات شدیم، مستراسترچی نام، شخص انگریزی که در نوزده سال قبل از این به همراه سرجان مالکم بایران آمده بود ملاقات کردیم. مشارالیه در زبان فارسی ماهر بود. بعد از صحبت مستر تری ویلین پسر سرجان ویلین برونت شخص کشیش کلیسای همبری را دیده به همراه او بسیر شهر رفته. شب در خانه سرجان تری ویلین رفته معزی الیه مردی بود از نجباء. درد کمری عارض او شده مجموع طبای انگلند از علاج آن عاجز شده مدت دوازده سال است که مطلقاً نمی تواند راه رود و شب و روز در جای خود نشسته چون مرد صاحب مال با بروی (۱) بزرگ زاده ایست مردم را از دیدن او بی نهایت فرحی دست داد. مردی هشتاد ساله در نهایت آداب دانی با ما گفتگوی کرده و از هر جا سؤالی نموده و بعد از آن بشام رفته بعد مراجعت بمنزل خود نمود.

روز شنبه ۲۹ اکتبر - در خانه داکتر پرسول نهار خورده و بعد از آن به همراه برادر مشارالیه بدیدن کرسینت (۲) رفته و اسکوریست در میانه شهر. آنجا را دیده و بعد از آن بسرنی گاردن رفته. باغی است در نهایت خوبی و صفا. متعلق به امه مردم است و عصرها زنان و مردان شهر بآنجا میروند. و بعد از آن به همراه استرجی بتماشاخانه رفته. چون در آن هنگام بعلت فوت زن پادشاه، تماشاخانها بسته است، استادان تماشاخانها به همراه مستر استرجی ما را داخل بآنجا کرده، از اول الی آخر آنچه در آنجا کار می کردند بمانشان داده بعد از آن بکلیسای بزرگ مسمی بابی رفته گویند در عهد هنری هفتم پادشاه انگلند او را بنیاد کرده اند. و از آنجا بمنزل برگشته شام خوردیم.

روز یکشنبه ۳۰ اکتبر - بکلیسای موحدین و یا یوتی تریان رفته

بعد از آن در خانه مستر هسنت (۱) کشیش موحدین رفته شام خورده مراجعت بخانه داکتر کیپ، شخصی طبیب نموده. بعد از آن به همراه پسر مشارالیه بکرسینت رفته. کرسینت جایست مثل نصف دایره. خانهای که در آنجا است همه سنگ در نهایت لطافت و خوبی ساخته اند و مردم در روزها علی الخصوص روزهای یکشنبه از زن و مرد جمع شده راه میروند. جمعیت بسیاری بود. بعد از آن به همراه میرزا جعفر بدیدن سرجان نری و یلین رفته. گفتیم اراده رفتن بلندن داریم گفت بهتر آنست که از راه ویندراز رفته دو روز دیگر زن پادشاه را دفن می کنند، جنازه او را در هنگام دفن کردن مشارالیها را (۲) دیده، خالی از سیری نیست. و چون پسر او کشیش همبری بود، شرحی بکشیش کلیسای ویندزار نوشته که اگر تواند ما را داخل بکلیسای مزبور نموده که هنگام دفن کردن مشارالیها در آنجا حضور داشته باشیم. مراسله مزبور را نوشته بمیرزا جعفر داد و بامعزی الیه وداع نموده بمنزل رفته.

روز دوشنبه عزه نوابر در منزل داکتر پرسول نهار خورده و شب در منزل داکتر کیپ شام خورده. بعد بمنزل خود آمده عازم بودیم.

اما شهر باث شهرست از محال سمرست ثیر. یکصد و نه میل فاصله بلندن دارد. وجه تسمیه آن اینست که از قدیم الایام الی حال آب گرمی دارد که بجهة دفع امراض نافع است و هر کرا ناخوشی دارد در آنجا رفته خوب می شود. و باین سبب از هر بلاد انگلند مردم بآنولا آمده هنگام تابستان میمانند. و از آب گرم مزبور، شش حمام ساخته اند. آب حمامهای مزبور از زمین میروید. زنان و مردان بایکدیگر در یکجا بحمام میروند و از برای آنکه چندان قباحتی نباشد، زنان پیراهنی پوشیده که همه اعضای آنها را میپوشد. و تماشاخانه بزرگ قشنگی دارد. و سواى آن دو اوطاق بزرگ دارد محض از برای مردم شهر که در آنجا رقص میدهند و مهمانی می کنند. و همه شهر را با سنگ سفید ساخته اند سنگ آن در هنگامیکه از کوه می آورند نرم است بحدیکه باتیشه مثل چوب آنها را بهتر ترکیب که می خواهند می تراشند. همه کوچه ها و خانه ها را با بقرینه ساخته اند و فرش کوچها همه از سنگ است. تا بحال شهر باین خوبی

بجز شهر پتر پورغ بنظر بنده نرسیده است. اسکوری دارد در نهایت خوبی و صفا مسمی بکوئین اسکور. دوره آن خانهای قشنگ باسنگ و قرینه بایکدیگر ساخته اند. و بجز آن جای دوری دیگرست که آنرا سرکس می گویند. و آنرا نیز از سنگ ساخته اند. و دوره آن خانها باقرینه است. و درمیان سرکس مزبور حوض بزرگی است که آب آن از بیرون شهر داخل بحوض مزبور میشود و از آنجا بهمه شهر قسمت میشود. دو کرسنت دارد یکی بالا و دیگری پایین. هر کدام بترکیب نصف دایره است. اطراف کرسنتهای مزبور خانهاست، همه بیک قرار. عصرها مردم در آنجا آمده راه میروند. یک دارالشفای دارد که همه مردم بیماران غربارا در آنجا برده معالجه می کنند و قاعده ایست کلی که اهالی شهر مطلقاً داخل بدارالشفای مزبور نمی کنند. بعلة اینکه اهالی شهر خود می توانند طبیب و غذا و دوا برای خود پیدا کنند. و اگر بیماران اهل شهر را داخل بدارالشفای مزبور کنند، جای بیماران غربا در آن نمی شود. یکصد قدم طول آن، نود قدم بلندی آنست. و چند طبقه است. یکصد و پنجاه ناخوش مستمراً در اصل (۱) دارالشفای میماند. بجز آن دارالشفای چند دارالشفای کوچک دیگر دارد که اهالی شهر هر کس فقیر است و قادر بتحصیل غذا و دوا نیست در آنجا رفته همه چیز برای مداوای او حاضر است.

چند مکتب خانه عام است که آنرا چرتی اسکول میگویند. اطفال فقرا را بطریقی که درلندن متوجه میشوند در آنجا تربیت میدهند. و نیز چند خانه ایست که پیر مردان و پیر زنان فقرا و اشخاص ناقص الاعضاء که قادر بتحصیل معاش نه، در آن خانها برده نان و لباس و مکان خوابیدن بآنها میدهند. یعنی مادام حیات. و کتابخانه عظیمی است که هر کس بآنها رود هر کتاب بخواهد گرفته میخواند. یک کشیدرل بزرگ در نهایت خوبی دارد و بجز آن چهار کلیسای بزرگ بجهة عبادت مردم دارد و سوای آنها چند چپل بجهة عبادت سایر فرق ساخته اند که موافق قاعده خود در آنجاها رفته عبادت می کنند. رودیوان از میانه شهر میگذرد. در بعضی جاها از زیر کوچها میگذرد. و کسی نمیداند که آیا رودی در آنجا هست یا نه. رود مزبور بحدی بزرگ است که کشتی در

بالای آن کار میکند. چندین پل بجهت عبور مردم در آن ساخته اند. قهوه خانه و مهمانخانه بسیاری دارد. و بازاری در نهایت صفا دارد و دکانهای آن در نهایت پاکیزه گی است.

[خواننده نشد] کوچ مطلقاً ندارد. هر کس دولتمند است و قادر بنگاهداشتن گاری است خود گاری لیکن در کوچها دن (۱) چیر، چیزی که یک نفر از عقب و یکی پیش مردم را در چیر مزبور گذارده. اگر از نیم میل زیاد نرودش پول سیاه میدهد. موازی چهار هزار و پانصد درب خانه دارد. و جمعیت باث سی و پنج هزار نفر میشود. یک نفر مایار و یا حاکم دارد. و هشت نفر الدرمین و یا کدخدای و بیست و چهار نفر کوتسلر که کلاً بر تق و فتق امور شهر می پردازند و دو نفر منبر و یا وکیل شهر را از باث بلند میفرستند که با مور شهر رسیده، وکیل آنها شود.

روز سه شنبه ۳ نوامبر دو ساعت بعد از نصف شب از باث روانه ویندزار شده هنگام صبح در یکی از قهوه خانه ها بجهت نهار پیاده شدیم. چون زیاده از پانزده دقیقه هیچکس اذن ندارد که در نهار ماند و هر کس زیاده ماند. کوچ او را گذارده میرود. بنده ساعت خودم را از کمر بیرون آورده که ملاحظه وقت را کنم. بعد از نهار شخص کوچ بآن تعجیل نموده که بزودی رویم. هنگام رفتن ساعت طلای خود را بجا گذارده. بفاصله سه میل اطلاع بهمرسانیده که ساعت را گذارده ام. چون کوچ مزبور بکمال تعجیل میرفت و فرضاً اگر پنجاه تومان بآن داده جرأت مراجعت نمیکند و نه دقیقه آنجا تأمل می نمود. بنده را یقین شد که ساعت مزبور هر گز بدست نمی آید. بالجمله بعد از اینکه ده میل راه از قهوه خانه مزبور دور شده، اسبها را عوض کردند. هنگام عوض کردن اسبان، بکوچ بان مراتب را اظهار نمود مشارالیه گفت، مطلقاً عیبی ندارد البته فردا ساعت شما را خواهند آورد در آنجا. هر کس این صفحه را مطالعه کند، دیانت امانت داری انگیزی را میفهمد که بچه مرتبه است. شخص کوچ بانی دیگر از آنجا بسمت باث میرفت و نوبت او این بود که فردای آن روز در ویندزار (۲) میرسد. کوچ بان ما باو سفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد.

۱ - کوچه ها

۲ - ویندزار؟

مشارالیه رفته و ما بمنزل خود رفتیم . فردای آنروز بوقت معین ساعت مزبور را کوچ بان آورده و بنده قدری وجه باو دادم . بالجمله نوکر قهوه خان ساعتی که چهل اشرفی با جاقلو قیمت داشت طمع نکرده . اگر پس نمیداد ، نه بنده ساعت را بدست او سپرده بودم و نه سخن حسابی باو داشتم و نه احدی میتواند ساعت مزبور را از او پس بگیرد ، این معنی پر ظاهر است که بجز پاك بازی و راستی شخص قهوه چپی چیزی دیگر باعث پس دادن ساعت مزبوره نبود . خلاصه درشش ساعت از ظهر گذشته قهوه خانه قریب دومیلی ویندزار توقف نموده رخت خواب بسیار بدی گرفتیم . بعله اینکه مردم از اطراف بلاد در اینجا آمده که (۱) تشییع جنازه زن پادشاه را کرده باشند . و اجرت هر رخت خواب یکمعدا شرفی با جاقلو است . اگر وقت دیگر بود ، دوازده رخت خواب يك اشرفی بود . از باث الی قهوه خانه هشتاد و هفت میل است .

روز چهار شنبه سیم شهر (۲) هنگام صبح نهار کرده ، بعد از آن بدیدن سرولیم هرشل شخص منجم بزرگ انگلند رفته معزی الیه از اهالی جرمنی است . پادشاه هذه العصر دوربینی ساخته است یعنی بحمایت سرولیم هرشل مزبور و اخراجات آن راجارچ ثالث کرده . دوربین مزبور چهل پا طول دارد و سه پا عرض آن ، که عبارت از سیزده ذرع طول و یک ذرع دهنه آن است .

در سال ۱۷۸۱ سرولیم مذکور ، ستاره (۳) پیدا کرده است نام آن را جارجم سیدس گذارده . ستاره مزبور دوره فلکی را در هشتاد و دو سال يك دفعه طی می کند . و بعد مسافت او بزمین دو مقابل زحل است . و با چشم بدون دوربین ستاره مزبور دیده نمیشود . داکتر کری کری شرحی در این خصوص بسرولیم هرشل نوشته و خواهشمند شده که دور بین مزبور را بمانشان داده باشد . در درب خانه سرولیم ، نوشته داکتر کری کری را بنزد سرولیم فرستاده معزی الیه بمحض خواندن نوشته مذکوره ، پسر خود را بدرب خانه فرستاده ، مارا داخل

۱ - در نسخه خطی «که» دوبار نوشته شده و روی یکی از آن دو نوشته شده است زیاده .

۲ - در نسخه خطی پس از کلمه «شهر» کمی جای خالی وجود دارد و نام ماه ذکر نشده است .

۳ - سیاره ای

با نذرون کرده . عمه (۱) دارد که مشارالیه‌ها نیز مهارت تامی در نجوم دارد پیدا کرده . مشارالیه‌ها بازن سرولیم نزدیک بما آمده تعارفات چند بجا آورده و بعد از آن سرولیم آمده ، پیرمردی لرزان و خیزان ، تعارفی کرده و با ما گفتگو کرده و عذر از ما خواست که بعلت پیری همراهی بشما نمیتوانم کنم پسر من به همراه شما خواهد آمد و آنچه لازمه است از نشان دادن دوربین و تحقیقات نجوم بشما حالی می‌کند و خود بخلوت خرامید و ما شکر گذارا احسان او شدیم . و به همراه پسر سرولیم بدیدن دوربین مزبور رفته . مثل منجنیق چرخ بلندی (۲) ساخته ، دوربین مذکوره را در آن بسته و دوربین دیگر که از آن کوچکتر است ساخته . بعد از ملاحظه دوربینها از پسر سرولیم جدا شدیم . بعد از خروج از آنجا داخل بویندراز شده ، نوشته پسر سر جان تری ویلین را بدست گرفته از شخصی سؤال خانه کشیش وینداز کرده ، درب خانه او را کوبیده ، نوکر آمده جواب داد که مشارالیه در خانه نیست .

میرزا جعفر نوشته مزبور را در خانه او گذارده ، باو گفت وقت ظهر بنده باینجا خواهم آمد هر چه جواب بتو دهد بنده را خبردار کن و بعد از آن به همراه یکدیگر بهما نخانه‌ها رفته و بعد از آن مراجعت بدرب کلیسا نموده اتفاقاً خانه کشیش مزبور در عقب کلیسا بود و در آنوقت چند نفر سرباز درب کلیسا را گرفته ما را مانع از دخول شده ، ما هم مأیوس گشته . هنگام مراجعت شخصی میرزا جعفر را دیده داخل بدکانی کرده ، اتفاقاً شخص دیگری بدکان دار گفته بود که یکنفر شخص غریب دو کاغذ رخصت نامه بتو خواهد داد و میرزا جعفر را شخص غریب معهودی دانسته ، نوع غریبی رو داده ، ما خود هم بطلب کاغذ رخصت نامه رفته ایم و دیگری از ما رخصت نامه می‌خواهد . بنده می‌خواستم با او برسم طعنه حرفی بزنم میرزا جعفر بنده را مانع گشته خود باو گفت اگر آدمی بعقب کشیش این کلیسیا فرستی جواب آنرا بتو خواهم داد . دکاندار مزبور آدمی بعقب کشیش فرستاده اتفاقاً دور قبل (۳) از رفقای میرزا جعفر طیب شرحی بکشیش مزبور نوشته که رخصت نامه از برای میرزا جعفر فرستد و کشیش مزبور در این روز بهزار زحمت یکرخصت نامه پیدا کرده و چون در

۱ - عمه ای .

۲ - چرخ بلندی .

۳ - دو روز قبل ؛

کاغذ پسر سرجان تری ویلین نام میرزا جعفر مذکور افتاده چنین یافته بود که میرزا طبیب همین است. بعد از اینکه آدم دکاندار بخانه کشیش رفته، مشارالیه خود بدکانی که ما بودیم آمده، رخصت نامه را بدست میرزا جعفر داده و ما را بصحن کلیسا برده از ما عذر خواست که او را مقدور نیست که رخصت نامه دیگر پیدا کند، باید یک نفر از ما بیرون بماند و دیگری داخل بکلیسیا شود. میرزا جعفر داخل بکلیسا شده لکن هشت ساعت از ظهر گذشته وقتی بود که جنازه زن پادشاه را داخل میکردند، اولاً بنده رخصت نامه را بدست گرفته داخل بکلیسیا شدم. کلیسای بزرگی در نهایت قشنگی است که هر کدام از پادشاهان و منسوبان او را فوت در رسد در این کلیسا دفن می کنند. در این روز درب و دیوار و سقف کلیسیا (۱) مزبوره را سیاه پوش کرده، فرش سیاهی در زمین انداخته. در کلیسای مزبور نشان هریک از بزرگان انگلند را در بالای علمها نصب کرده، در اطراف کلیسیا آویخته اند. در میانه صحن کلیسیا دخمه ایست که هر مرده را در صندوقی گذارده و صندوق را به بلغار پیچیده در دخمه مزبور باز بود. چهار صورت بزرگ در چهار گوشه کلیسیا در روی شیشه نقش کرده بودند که در عمر خود چنین صورت ندیده بودم. از کلیسای مزبور بیرون آمده از درب کلیسا الی درب صحن کوچه از تخته تازه ساخته اند. و اطراف کوچهار اشع نصب کرده بالای آن را پوشیده و کلاً نیز آن کوچه را سیاه کرده اند. بنده در بالای بام صحن جائی بمد نظر آورده که در آنجا مانم و در چهار ساعت بعد از ظهر بمنزل خود رفته شام خورده و مراجعت بکلیسیا کرده.

در صحن کلیسیا مستر هریس نامی را که بزرگ خانه فراموشان بود و بنده را بدومرتبه از مراتب مزبوره رسانیده مرادیده مذکور ساخته که یک هفته دیگر عازم به ایران هستید و فردا فراموشخانه باز است اگر فردا شب خود را بآنجا رسانیدی مرتبه استادی را بتو میدهم و اگر نه ناقص بایران میروی. خواستم زیاده در خصوص رفتن صحبت کنم فرصت نشد. اگر چه در ویندزار محل نشیمن پادشاهی است و پادشاه هذه العصر در اینجا توطن دارد و خانه های

پادشاهی را دیدن از برای همچو منی غریب واجب بود لیکن یکی بملاحظه فراموشخانه و دیگری اینکه مشارالیه میگوید باید هفته دیگر عازم ایران شویم مصمم باین شدم که فردا صبح عازم لندن شوم . بعد از آن شخصی از اهالی شرع که با میرزا جعفر آشنائی داشت ملاقات کرده سؤال نمود که رخصت نامه در دست دارید گفت زیاده از یکی نداریم گفت مرا فکری بخطر میرسد غریبه که تا بجال عهدهی نکرده که در رخصت نامه شما نوشته اند که حامل این نوشته را گذارند داخل بکلیسیا شود و بقاعده انگیزی ، هر مفرد را که میخوانند جمع درآورند ، حرف سین در آخر آن گذارده ، اگر حامل است حاملین میشود . من میتوانم که رخصت نامه شما را جمع کنم ، یعنی شامل بهردو باشد . يك حرف سینی در آخر آن زاید کرده ، هشت ساعت از ظهر گذشته خود به همراه ما آمده اسم ما را نجبای ایرانی برده و خود را مترجم ما بقلم داده بعلاوه اینکه چاره کرده که مرا داخل بکلیسیا نمود ، خود نیز داخل شده . در بالاخانه در پهلوی ارغنون کلیسیا جایی خوب پیدا کرده و بعد از آن شروع بآمدن مردم و اهالی تشییع جنازه شدیم (۱) . اولا افسران بسیاری ، هر کدام دستمالهای سیاه بدست پیچیده داخل کلیسیا شدند . و بعد از آن اعیان و بزرگان انگلند لباس سیاه در برو جنازه مزبوره را بدوش کشیده در نهایت آرام آمده و هر کدام بجز خوانین واعزه شمع سیاهی در دست داشته و بعد از آن پرنس - ریچنت که در معنی پادشاه این وقت است با هفت نفر برادر و چندین نفر دوك و بزرگان آمده و زنان بسیاری همه لباس سیاه در بر تخمیناً سه هزار نفر در آنجا جمع بوده جنازه مزبوره را در دم دخمه آورده ، ارچ بیشاپ کنتربری و سایر بیشاپها و کشیشان بسیاری حضور داشته هر کس با آواز حزین خوانده و خواندن اهالی کلیسیا بارقت ، حضار را نیز رقتی دست داده ، بعد از دو ساعت مشارالیه را در دخمه گذارده ، هر کس از پی کار خود رفت و ما هم از کلیسا بیرون و نیم ساعت از نصف شب گذشته وارد بمنزل شدیم .

و اما شهر ویندزار ، شهرکی است و قلعه آن در بالای بلندی واقعست که که همه شهر را می بیند . یک هزار و یکصد درب خانه دارد و شش هزار نفر جمعیت دارد . دو نفر وکیل بمشورت خانه میفرستند . ویندزار محل نشیمن

سلاطین است. و بالفعل پادشاه هذالعصر و دختران او در این مکان توقف دارند . چون پادشاه مجهول است ، اوطا قی دارد ، دیوار و فرش آنرا مخمل پوش کرده اند که به پادشاه ، در و دیوار ضرر نرساند . بعله اینکه چشم او نمی بیند یک نفر از دختران پادشاه خود متوجه اوست . و حکیم بزرگ پادشاهی در هفته دو دفعه بدیدن او میرود . و چون بنده زیاده از این از اوضاع و پندزار معلوم نکردم زیاده هم چیزی قلمی نمی شود .

روز پنجشنبه ۴ نوامبر هنگام صبح از مهمانخانه مزبور سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد بلندن گردید و چون روزی بود که بنده بایست داخل بفراموشخانه شوم یک ساعت بعد از آن که سه ساعت از ظهر گذشته باشد داخل بفراموشخانه شده و هفت ساعت از ظهر گذشته بعد از شام از فراموشخانه بیرون رفته و شب همراه کوچ بولیج رفته میرزا رضا و میرزا جعفر را در آنجا دیده مذکور ساختند که دوازده روز قبل شرحی از میرزا ابوالحسن خان رسیده باینضمون که چون عالیجاه معزی الیه حسب الامر قدردنندگان ظل اللهی مأمور است که از دارالخلافه اسلامبول بنمسا رفته و از آنجا بولایت فرانسه رفته و بعد از آن بانگلستان آمده باشد و مدت پنج ششماه آمدن معزی الیه طول خواهد کشید ، و هنگام خروج از دارالسلطنه تبریز ، بندگان نواب اشرف والا روحی فداه نایب السلطنه العلیه ، رقمی صد و فرموده که کمترینان را روانه ایران سازد . لهذا خان معزی الیه رقم مزبور را بلندن فرستاده ، شرحی هم بدولت انگریز نوشته که تدارک ما را دیده بزودی روانه ایران سازند و بعالیجاه قولونل خان نیز رقیمه از بندگان قایم مقام رسیده که ما را برگردانند و معزی الیه حسب الفرموده دولت انگریز در تهیه تدارک سفر ما گردیده کشتی دیده که ما روانه شویم . داکتر کری کری ، عالیجاه سرکور اوزلی را دیده و گفتگو نموده و تحصیل ماها همه ناتمام است و قطع نظر از آن زمستان در پیش است و هیچ تدارک ما درست نیست . بالجمله قولونل خان سیاهه تدارک ما را بدولت انگریز نموده بقدر یک هزار و پانصد تومان میشده . گویا ثقل تدارک سبب عدم فرستادن ما شده و سرکور اوزلی نیز با کارگذاران دولت انگریز گفتگو کرده که الی ورود میرزا ابوالحسن خان ما را گذارد که در اینو لا ماند . بعد از ورود معزی-

الیه اگر فی الحقیقه بندگان ایلچی خود صلاح دانده که ما بمانیم ، یعنی یکسال دیگر ، فبها والا هنگام تابستان کشتی در نهایت سهولت میتواند باسلامبول رود و از آنجا نیز میتوانیم باسانی خود را بایران رسانیم و از اینقرار دولت انگریز حکمی بقولونل خان فرستاده که الی ششماه دیگر ، الی ورود ابولحسن ما را گذارند در اینولا توقف کنیم . بعد از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا و داکتر کری کری بنده را یقین شده که رفتن ما را بایران جزم است . با خود اندیشه نمودم که بجز تحصیل اگر توانم چیزی از اینولا بایران برم که بکار دولت علیه آید ، شاید خوب باشد . و مدتها بود که خیال بردن چاپ و صنعت با سمه در سر من افتاده بود . چند روز بعد از آن بلندن رفته قولونل خان را دیده کیفیت را باو حالی کردم . اینمطلب را پسندیده و بعد از آن مستر دانس نامی که اوستاد چاپ سازاست ، یعنی مختص با نست که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میزنند دیده هر روزه دو ساعت بنده در کارخانه او رفته من اوله الی آخره چاپ را آموزد . و بعد از آن ، خانه در حوالی کارخانه او دیده ، اوطاق نشیمن و اوطاق خواب و اوطاق بجهت معلم فرانسه طی کرده ، مستر بالفور که در زبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده که الی ورود ایلچی ما ، در منزل من شب و روز مانده خوراک و غیره او در پیش بنده باشد و اجرت هفتگی باو طی کرده مشارالیه در نزد من بماند . و همه این امور را از قولونل خان شور کرده مشارالیه پسند نموده بعد از آن از ولیج حرکت نموده روانه لندن شده . در لندن در سالنوبری استریت منزل گزین و در پنجساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته الی دو ساعت قبل از ظهر در نزد مستر بالفور زبان فرانسه خوانده و بعد از نهار مجدداً درس خود را خوانده و بعد از آن الی دو ساعت بعد از ظهر کتاب دیگر فرانسیس خوانده و بعد لباس انگریزی در بر کرده بمنزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ سازی مانده و بعد از آن یکی از مهمانها شام خورده بمنزل برگشته بعضی از تواریخ روم و کریک و روس و ترکی و ایران و داستانها بزبان انگریزی خوانده و صفحه (۱) از فرانسه ترجمه بزبان انگریز نوشته .

روز یکشنبهها (۱) که روز تعطیل است درس نخوانده و یکشب در هفته بهمانی یا بتماشاخانه رفته . هرکس درمیان هفته بنده را وعده میخواست عذر می‌آوردم بالجمله همه روزه مستمراً درس میخواندم و بچاپخانه میرفتم . مستر بالفورهم بتدریج باعالیجاه قولونل خان خصوصیت بهم رسانیده . بالاخره معلوم شد که در دو سال قبل شخصی شیطان از قول بنده سخن چینی بسیاری در نزد قولونل خان کرده بود . مستر بالفور به بنده گفته و بنده خود با او گفتگو کرده معلوم شد که بنده مطلقاً نه مایل به ضرر زدن مالی و جانی و آبروی او بوده‌ام و نه بکسی حرفی گفته و الحق سخن حسابی هم هرگز به بنده نداشته . بلکه بمستر بالفور گفته بود که امر بر من مشتبه شده . بالجمله بنده مطلقاً تفاوت در رفتار خود نداده بهمان نحو با او سلوک نموده مشغول بکار خود بودم .

و از جمله اشخاصی که بالفعل در لندن بدست ابن‌الوقتی قوم انگریز گرفتار شده شیخ محی‌الدین غلام حیدر است مشارالیه از جمله اهالی و قوم هندو بوده ، درایام طفولیت بشرف اسلام مشرف و در خدمت نواب ایازعلیخان نواب بدنور آمده و مدتها در خدمت معزی الیه بوده ، دختری از منسوبان نواب معزی‌الیه بعقد خود درآورده . در اوقاتیکه نواب حیدر علی و بعد از آن تیبو سلطان والی ملک دکن را با طایفه انگریز نزاع بوده چون ملک بدنور از جمله توابع ملک دکن محسوب میشود نواب ایازالدوله از راه بی‌حقوقی بتیبو سلطان حق نمک او را فراموش کرده ملک مزبور را بدست طایفه انگریز داده و خود خدمت کمپانی هند را ترجیح بولی نعمت خود داده . سرداران قوم انگریز او را خطاب بشاهزادگی کرده . چهل هزار روپیه در ماهی مواجب با او (۲) قرار داد کرده و بعد از اینکه تیبو سلطان را مقتول و ملک دکن را بحیطه تصرف در آورده ، ماهی چهار هزار روپیه قرارداد کرده و کاغذی باو داده که اولاً او پشت در پشت مواجب مزبوره را هر ماه گرفته باشند . بعد از فوت او کمپانی هندوستان پسر او نواب فیاض علیخان را بجای پدر نواب نموده و چهار هزار روپیه ماهیانه پدر او را دو هزار کرده و بتدریج بنای بدرفتاری با معزی‌الیه گذارده و در ماهه او را بهزار روپیه رسانیده . معزی‌الیه مبالغتی

مقروض شده چاره او بجائی نرسیده نوشته جات فرمان فرمای هند را ، اقرار نامجات چهل ساله کمپانی را نواب فیاض علیخان بدست شیخ محی الدین داده ، شکایت نامه از حضرات کمپانی هند بانگلند نوشته . شیخ مشارالیه مدتی است باینولا آمده و بعلت اینکه صرفه بقوم انگریز ندارد که دعوای او را شنوند ، هیچکس متحمل او نمی شود . این است کار معزی الیه و بعلة اینکه مشارالیه در اینوقت غریب است ، با آنهمه امید ، با شش نفر نوکر و یکنفر نویسنده نواب موصوف مسمی بمیرافضل علی باینولا آمده باخراجات بسیار ، گاهی غمخوری او را میکنم و دمی بکار خود مشغول هستم مشارالیه مردی است زیرک و با آرام . دمی بدیدن من می آید و گاهی بنده او را دیدن می کردم و همه روزه بتحصیل مشغول بودم و بجایخانه هم میروم . تا آنکه خبرورود بندگان میرزا ابوالحسن خان درفرانسه رسیده و بنده عریضه مشعر بر اظهار عقیدت و شوق ادراک خدمت معزی الیه معروض و مصحوب نوشتجات سرگوراوزلی بولایت فرانسه فرستاده منتظر ورود معزی الیه می بودیم .

بعد از یکماه بتاریخ ۱۵ اپریل خانه بجهة معظم الیه ازدولت انگریزی معین کرده و هشت نفر نوکر و گاری سواری برای معزی الیه از دولت انگریز قرارداد کرده و مستر موریه که سابقاً ایلچی دولت ایران بود ، مهماندار بندگان ایلچی قرارداد کرده . مستر موریه الی بندر دور که یکی از بنادر انگلند است رفته منتظر ورود خانه معزی الیه بوده .

در بیست و هفتم اپریل ۱۸۱۹ مطابق ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۳۵ هجری در هنگام عصر ، هفت ساعت ازظهر گذشته بندگان ایلچی مزبور وارد بلندن و بخانه معینی خود در چاریس استریت برکلی اسکور منزل گزین و یازده ساعت ازظهر گذشته میرزا جعفر بمنزل بنده آمده مذکور ساخت که بدیدن بندگان ایلچی رفته فرمودند روز دیگر همه حضرات ایرانی بهیأت اجتماع بخانه معزی الیه رفته باشند . لهذا روز دیگر هنگام ظهر همگی بدولتخانه ایلچی رفته بعد از ورود در خانه معزی الیه تخمیناً بفاصله ده دقیقه در اوطاق دیگر تشریف آورده از هر کدام سؤالی کرده فرمودند انشاء الله هر کدام در هر کار کامل هستند . بنده گفتم اگر یکسال زیاد بمانیم زیاده تحصیل کرده کامل میشویم و هر کدام علی قدر مراتبهم در تحصیل و خدمات مرجوعه بخود ساعی بودیم . بعد از آن هر کدام

بمَنْزِلِ خود برگشته میرزا جعفر و میرزا رضا بولیع رفته و بنده در شهر مانده . چهار روز از آن گذشته روز غره شهر می مطابق سیم رجب ، استاد محمد علی شرحی به بنده نوشته مشعر بر اینکه بندگان ایلچی فرموده اند فوراً باید عازم ایران شوید . بنده بخدمت معزی‌الیه رفته عرض کردم شما فرموده‌اید که باید بزودی روانه شویم فرمودند به حسب‌الحکم نایب‌السلطنه که بزودی مراجعت کنید . عرض کردم خواه کامل باشیم و خواه نباشیم فرمودند بلی مرا مطلق رجوعی بتمکیم شما نیست . بنده هیچ جواب نگفته مگر اینکه گفتم وقتی که حضرات رفقا عازم شوند بنده هم حاضر هستم میروم .

از آنجا بیرون آمده کیفیت را بمیرزا رضا و میرزا جعفر نوشته ، مشارالیهما بشهر آمده روز دیگر بدولتخانه ایلچی رفتیم . اتفاقاً ایلچی‌الجیر که در این اوقات بایلچی‌گری این‌ولا آمده بود بدیدن ایلچی ایران آمده و سرگوراوزلی نیز وارد باو طاق شده لمحۃ گذشته ، ایلچی تشریف آورده . بعد از اینکه همه جابجا نشسته ، ما را حکم به نشستن نداده ، میرزا جعفر و میرزا رضا و بنده از اطاق بیرون رفته ، بنده برفقا گفتم که هر کدام از جانب بنده وکیل هستید هر چه ایلچی حکم کند اگر شما قبول کنید بنده هم قبول دارم و خود بمَنْزِلِ برگشته . مشارالیهما ساعتی توقف کرده ، بعد از رفتن ایلچی‌الجیر بخدمت ایلچی رسیده گفتم بودند که ماشینیده‌ایم شما حکم فرموده‌اید که عازم بایران شویم ، هنوز کتاب و اسباب از برای ما ابتیاع نشده فرموده بودند من خود کتاب و اسباب از عقب شما خواهم فرستاد جواب داده بودند که مصارف اسباب را باید از استاد آموزیم و کتاب را خود انتخاب کرده باشیم . سرگوراوزلی تصدین قول رفقا را نموده و مستر موریه نیز از سویی مصدق شده ، بالاخره قرارداد چنین شده که سه ماه دیگر همگی در اینجا مانند ، هر کدام کتاب و اسباب ضروری خود را ابتیاع نموده ، بعد از آن عازم ایران شوند . میرزا جعفر و میرزا رضا بولیع رفته که یکماه در آنجا یعنی در قورخانه و لیج بعضی چیزهای نا تمام را تحصیل کرده و بعد از آن به چیتم رفته علم نقب و کار خندق را آموخته بعد از آن بشهر آمده تدارک خود را به بینند و بنده بمَنْزِلِ خود رفته چون با استاد خود مستر بالفور شرط کرده بودم که الی هنگام ورود ایلچی در نزد من بماند ، مشارالیه بمدرسه اکسفر د رفته . جوانی از اهالی

فرانسه بواسطه آقا حاجی بابا بجهت تعلیم فرانسه گرفته ، مشارالیه هرروزه دو ساعت آمده بنده را درس داده .

تاریخ روز پنجشنبه ۱۸ شهری، ۲۱ شهر رجب - بندگان ایلچی باکمال استقلال بخدمت نواب پرنس ریجنت رفته شش گاری اسبه از سرکار بدرب خانه معزی الیه آورده. گاری میرزا محمدعلی برادر اوبانامه بندگان همایون ظل اللهی در پیشاپیش میرفت و گاری دیگر تحفها (۱) و ارمغانهای شاهی را گذارده و گاری دیگر شش نفر از نوکران ایلچی و گاری دیگر خود ایلچی و مسترموریه و مسترجانس نام وایشک آقاسی. آنچه مذکور میشد یکی از گاریها از آنجا خالی برگشت . واز درب خانه ایلچی الی خانه پرنس ریجنت همه راهها سربازان و سواره و افسران ایستاده ، بند موسیقی در پیشاپیش با علم و طبل و کبکبه و جلال معزی الیه را باکمال احترام داخل بخانه پرنس نموده و معزی الیه را نوعی احترام نمودند که گویند الی بهیچکس ایلچیان مگر الکسندر پادشاه کل روسیه ، چنین احترام ننموده اند .

روز چهارشنبه ۲۴ شهری نیز شرحی از قولونل خان رسید که حسب الامر ایلچی اینست که درسم ماه جون که عبارت از یازده روز دیگر باشد کشتی عازم باسلامبول است . بهمراه آن روانه ایران شوید . نیز گفتگوی با کرنل موصوف نموده و مشارالیه با ایلچی حرف زده چون اسباب همه تمام نبود ، لهذا در ایندفعه قولونل خان خود سعی نموده که در دفعه ثانی که کشتی عازم اسلامبول میشود ما را روانه نماید . اگر چه بندگان ایلچی ناراضی بود لیکن بعلمت اینکه اسباب همه مهیا نبود رفتن ماموقوف شده و هر یک بتهیه اسباب خود سعی گردیده بالجمله هر کدام در تهیه اسباب سفر بوده .

روز شنبه بیست و هفتم می ، ۲۹ شهر رجب استماع افتاد که استاد محمد علی دختری از کسبه اهالی انگریز گرفته و بکلیسیا برده موافق طریقه انگریزی مشارالیه را بعقد خود در آورده . بنده کیفیت را به بندگان ایلچی گفتگو کرده و معزی الیه چندان صلاح ندانست که با او گفتگو کند و قولونل خان نیز با او حرف زده و بنده در خلوت با او گفتگوی کرده چاره نبخشید . مشارالیه مست دیدار دختر مزبوره است و نصیحت بنده و همه عالم بگوش باد

است. بالجمله در هر باب سعی در اتمام کار خود نموده و عریضه مشتمل بر عزیمت رفقا و خود بخدمت بندگان قایم مقام معروض و مصحوب کپتان هارت برادر هارت صاحب ارسال نمود. چون در آن اوقات مستر رابرت ازدوانشیرموازی دویت میل راه طی کرده، آمده که بنده را دیده باشد و در منزل بنده توقف داشت، بنده را میل بهم رسید که مدرسه کمبرج را دیده باشم. در خدمت ایلچی رفته اذن خواستم که مدرسه مزبور را دیدن کرده باشم و بعد از آن با قولونل خان گفتگو کرده و معزی الیه نیز صلاح در آن دانست که مادامیکه در این ولایانده مدرسه کمبرج را نیز دیده باشم.

لهذا در روز دوشنبه سیزدهم شهر جون در کوچی نشسته، مستر رابرت ابراهیم و بنده عازم مدرسه گردیده. در آن روز کوچرا بعینه مثل دنیا دیدم. فرضاً مرد و زنی با طفل خود داخل بکوچ شده با حصار طریقه مصاحبت را کرم کرده بنای صحبت و آشنایی گذارده که بیکدفعه از کوچ بیرون رفته دیگری می‌آید. بعله آنکه هر کس خانه پنج میل و ده میل فاصله دارد در هنگام عبور کوچ در راه آمده منتظر می‌ماند و بمحض ورود کوچ و جهی معین بکوچیان داده بعد از آنکه بدرج خانه خود رسیده از پی کار خود میرود، دیگری می‌آید. لکن دنیای خوبی بنظر می‌آید، بعله اینکه همه با یکدیگر در نهایت ادب علی‌الظاهر مهربانی (۱) هستند.

از لندن الی کمبرج خانهای بسیاری در عرض راه بود که در پیش آنها باغهای بزرگ، گلهای رنگارنگ کاشته و اکثر راه سبز و خرم است. چهار دفعه اسبان را عوض کرده. از لندن الی کمبرج پنجاه و دو میل است. چهار ساعت از ظهر گذشته داخل بکوچ شدیم. هنگام برسیدن کوچ ما شکسته هفت نفر در بالای کوچ نشسته بودند. برخی از آنها آزار دیده لکن الله الحمد کسی نمرد. و اما در جوف گاری زنگی خیلی بدگل و بد رؤیت بود و بنده، و قتیکه کوچ افتاد و درب آن شکسته مردم را بخاطر میرسد که اشخاصیکه در میان آن نشسته‌اند، مرده‌اند جمعیتی عظیمی از هرسو به دوره کوچ جمع شده و چون ما هر دو بیک طرف افتاده زنگ مزبور اظهار نازک مزاجی نموده از او سؤال کردم که کدام عضو از اعضای او را ضرر رسید گفت همه‌ام. مردمی که در دوره

کوچ جمع شده بنا باحترامی که مطلق در اینولایت بطایفه نسوان مینمایند ،
 اولاً^۱ مشارالیهارا بیرون کشیده و بنده غافل ازاینکه زنان اینولایت مطلقاً زیر
 جامه نمی پوشند چشمی بهوا کرده از زانوالی کمر او بدون جامه مرئی بود .
 الحق منظر خوب بنظر نیامد . بعد از دیدن زن مزبور مردم سعی در بیرون
 آوردن بنده کرده چون منتظر مرده بیجانی بودند یکدفعه کلاه پوست من پیدا
 شده و بعد از آن صورت مهیب و هیأت عجیب بنده بیرون آمده قدی طویل و لباس
 غریب و کلاهی و رختی که هرگز هیچکدام در خواب ندیده بودند وحشت و
 اضطراب آنها بیکدفعه بدل بخنده شده از هرسو صدایی برآمد . بنده سعی
 کرده که بزودی خود را از میانه مردم بیرون کشم . اتفاقاً مسترلی نام ، مدرس
 زبان عربی ، کسیکه بنده بتوسط او بکمبرج رفته ام در آنجا منتظر بنده ایستاده
 بود . نزدیک به بنده آمده و قریب آنجا بدکان شخصی مرا برده چون سعی داشتم
 که بزودی روم از کوچ بزمین افتاده مجدداً مردم شروع بخنده کرده ، بهزار
 سعی خود را بدکانی کشیده اگر چه مطلقاً دردی در اعضای بنده نبود لکن در
 آنجا آرام گرفته که مردم از آنجا پریشان شوند . دردکان مزبور نشسته ولایت
 آزادست یکی بدیگری میگفت این مالک دوزخ است و یا ملکه عذاب و دیگری
 گفته این شخص آدم دریایی است و دیگری گفته اینمرد قاصد حضرت عزرائیل
 است و هر دفعه که یکی از الواط مزبور مرا بلبقی مخاطب می نمود سبب نفر
 یکدفعه شروع بخنده کرده بنده شق اصح را در آن دیدم که خود را بزبان ندانی
 زده هیچ حرف نگفتم . و مسترلی بیچاره گاهی میترسد که شاید بنده را از گفتگوی
 مردم ناخوش آید . بنده گفتم از شهزاده گان (۱) اینولایت عزیز تر نیستم که
 عوام الناس آنها را سنگسار می کنند و قطع نظر از آن صورت من و بیرون آمدن
 بان قسم از گاری جای خنده داشت . قدری خود و استاد دکان داروزن او خندیده
 قهوه خورده بیرون آمدم و لباس تبدیل کرده بحجره^۲ مسترلی رفته . مشارالیه
 در مدرسه کوبین کالج مدرس عربی است . مشارالیه جوانی چهل ساله ، پسر
 شخص نجاریست . و او اوایل عمر نجار بوده در هفده سالگی شروع در تحصیل
 نموده در زبان لاتین و کریک و فرانسه تحصیلی کرده باین معنی که بدون
 استاد و معلمی روزها بشغل نجاری مشغول و شبها بتحصیل ، اوقات خود را

گذرانیده . بالجمله تحصیل زبان کل فرنگستان را کرده . شخصی هندی را او آموخته . بمحض تلفظ ، الفاظ را یاد گرفته ، خود تحصیل نموده بالفعل انجیل را بزبان عربی و فارسی و هندی و غیره ترجمه کرده . چنانچه حال مدرس عربی و فارسی است و هفده زبان را در کمال پاکیزه گی نوشته و میخواند . خلاصه چون مشارالیه وعده بنده را خواسته است . در منزل اوشام خوردیم . دو نفر از بزرگان مدرسه مزبور به یکی مستر مندل کشیش مدرسه و دیگری مستر جی خزانهدار مدرسه مذکور در شام حاضر بودند . بعد از شام بتماشای مدارس رفته از جمله مدارس مشهوری (۱) آنجا ترننتی کالج است . مدرسه ایست که سراکس نیوتان (۲) یکی از فلاسفه انگریزی که چشم و چراغ انگلند بوده در آن مدرسه تربیت یافته مدرسه ایست در نهایت بزرگی که یکصد و هشتاد نفر طلبه دارد . صورت نیوتان از سنگ تراشیده در میانه اوطاقی ایستاده است . کتابخانه بزرگ دارد . بعد از تماشای آنجا بدیدن زن مستر لی که یکمیل و نیم خارج از کمبرج است رفته شب در آنجا مانده ،

روز سه شنبه ۱۴ جون بعد از نهار از آنجا بمنزل مستر مندل رفته بعد از صحبت بتماشای مدارس رفته و از آنجا در ساعت سه بمنزل مستر لی در مدرسه کوبین رفته مستر مندل و مستر جی و جمعی دیگر در آنجا شام کرده بعد از آن بتماشای باغ متعلقه بمدارس رفته . از جمله کلیسیاهائیکه دیده ام کلیسیایی است مسمی بکینگز چپل (۳) کلیسیایی مطلق ستون ندارد از استادی و بزرگی ، از مشاهیر کلیسیاهای روزگار است . بعد از گردش بمنزل آمده در مدرسه کوبین در یکی از حجرات بخواب رفته . روز چهارشنبه یازدهم جون در منزل مستر مندل نهار کرده و بعد از آن بیاتانی گاردن رفته یعنی در باغی که مثل باغ اکسفورد گلهای کل دنیا و سبزیات و دواها در آنجا سبز کرده اند رفته مستر لمبرت نامی از بزرگ مدارس کمبرج خصوصاً تربیتی ، بنده را وعده خواسته ، شب در منزل بزرگان مدرسه با جمعی کثیر شام خورده بعد از شام بتماشای باغ متعلقه

۱ - مشهور

۲ - نیوتون Neuton (۱۶۴۲-۱۷۲۷) ریاضی دان و منجم انگلیسی - کاشف قانون جاذبه عمومی .

۳ - ؟

بمدرسه مزبور رفته و از آنجا بمنزل مستر مندل آمده خوابیدیم . حق مطلب این است که نوع لطفی که از اهالی کمبرج نسبت به بنده مبذول افتاد هرگز فراموش نخواهم نمود . اولاً مسترلی منتهای غریب نوازی کرده ثانیاً مستر مندل و مستر جی همه روز و شب اوقات خود را صرف بنده نموده . ثالثاً مستر برون نوعی محبت و مهربانی که به بنده کرد ، و هرقت بخاطر می آورم شکر گذار احسان او هستم و رابعاً مسترلمبرت ، پیره مرد زنده دل هشتاد ساله در نهایت مهربانی . مختصراً اهالی کمبرج حتی چاپخانه آنجا محبت به بنده کردند . و از همه اهالی آنجا ممنون شدم . روز آخر پیغامی بچاپ خانه فرستادم که نام بنده وقصه افتادن از کوچ را چاپ نکنند و الحق مطلقاً ذکری در آن باب نکرد . و اما طریقه تدارک مدارس و وظیفه طلاب و اوضاع مدرسه کلاً آنچه لازم بود مثل طریقه اکسفر د است و آنجا را نیز نوشته ام .

و اما شهر کمبرج شهرست از محال کمبرج ثیر ، طول آن و نیم عرض آنست (۱) سیزده مدرسه دارد و چهارهال . هزار و پانصد طلبه و مدرس کارگذاران مدارس مزبور میشوند . خانه بزرگ عظیمه دارد که آن را سنت هوس میگویند . سی و چهار زرع طول آن و پانزده زرع عرض و یازده زرع بلندی آن بود . خانه مزبور را محض از برای این ساخته اند که اگر امری روی دهد ، در آن قطع و فصل آنرا کنند . بالاخانه دارد که آنرا گاری میگویند . یک هزار نفر آدم در آنجا میتواند نشیند . شانزده هزار تومان خرج ساختن خانه مزبور شده مکتب خانه عامی دارد که هر کس از فقرارا درس در آنجا میدهند و دارالشفای بزرگی دارد که بیماران را در آنجا معالجه می کنند کتاب خانه بزرگی دارد که جارج اول آن را بنیاد کرده است . سی هزار جلد کتاب از هر زبان در آن هست و همه وقف عام است . میوزیم مثل اکسفر د دارد . و زبان لاتین و کریک و عبرانی و عربی و فارسی در آنجا تحصیل میکنند . چهار نفر از ارباب مشورت خانه به لندن میفرستند . دو نفر وکیل مدارس و دو نفر وکیل شهر لندن میرود . و موازی چهارده کلیسیا در کمبرج است از لندن الی کمبرج پنجاه و یک میل راه است . و کمبرج دودو هزار و یکصد خانه دارد . و پانزده هزار و پانصد نفر جمعیت دارد .

۱ - این جمله در متن خطی بهمین صورت ناقص نوشته شده است

روز جمعه هفدهم جون مطابق بیستم شهر شعبان از کمبرج بیرون و وارد بلندن شده از قولونسل خان استماع افتاده که در دهم ماه جولائی عازم ایران هستیم و بنده بدیدن مستروانس رفته چون در آن مدت وقت در کارخانه مستمراً رفته یعنی هر روز دو ساعت در خانه او رفته الحق از ابتدا الی انتها کار او از آموخته و مشارالیه از راه خیرخواهی و نیک ذاتی و صداقت و راستی کار خود را بمن نموده . او و زن او نوع رفتاری با بنده کرده مبالغی متعدی اجناس چاپ سازی را با پرس کوچکی برای من خریده و هر چه خریده در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سرگور اوزلی قرض کرده و قدری دیگر نیز بمستروانس قرضدار شده و از سوی (۱) قولونسل خان اسباب و اساسه هر کس را آماده کرده . و مستر ابراهیم که از دوانشیر بدیدن بنده آمده بود مراجعت بدوانشیر کرده و صندوقها و اسباب هر کس را بکشتی فرستاده . در بیستم شهر جولائی مطابق ۲۶ شهر رمضان بندگان ایلچی بنده را احضار فرموده بودند . غلام سیاه من (۲) مرا به همراه خود برده در دارالسلطنه تبریز بمالیهجاه حیدرعلیخان بسیار و بعد از آن نوشتجات چند بامنائی دولت علیه قاهره نوشته و تسلیم بکمترین نموده . بعد از آن شفاهاً عرایض چند داشته به بنده فرموده و بعد از آن مراسله بر رئیس افندی رجال دولت عثمانی قلمی داشته ، سفارش ما را در آن قلمی ، و نیز نوشته بمالیهجاه سر رابرت مستین ایلچی بزرگ علیه انگریز و عالیجاه میرزا فرج الله وقایع نگار دولت علیه ایران مرقوم فرموده و بهر کدام قلمی فرموده که در فرستادن ماکوتاهی نکرده ما را بزودی از اسلامبول روانه کنند . نوشتجات معروضه را تسلیم به بنده فرموده بعد از آن بعزم وداع دست بندگان ایلچی را بوسیده معزی الیه صورت بنده را از راه مهربانی بوسه داده ، از خدمت معزی الیه مرخص شده چون در آنروز عازم نبودیم به دیدن بعضی از دوستان رفته الحق از هر کدام جدا گانه اظهار دلگیری از مفارقت بنده کرده و بنده از صمیم قلب دعا گو و ثنا خوان آنها بوده و خواهم بود . از جمله اشخاصیکه خلطه و آشنائی با بنده داشته داکتر دنیس نامی

پسر (۱) دنیس جراح بوده . مشارالیه و پدر او تشریح خانه داشتند و همیشه اظها لطف و مهر بانی بمن کرده ، داکتر دنیس همیشه بنده را تحریص و ترغیب می نمود که داخل بمجالس شده از طریق و اوضاع مردم و رسم نشست و برخاست اهل انگلند مطلع شده در گفتگو کردن و مصاحبت با مردم اطلاع بهمرسانیده و بنده را با او حرف اینکه اگر در این مدت قلیل که رخصت توقف در انگلند دارم حسب الصلاح سر جان مالکم بدرس و بحث نرسیده یک دفعه اولیای دولت قاهره مرا احضار می کنند و بدون حرف باید برگردم هم تحصیلی نکرده ام که بکار باقی عمر من بیاید و هم قادر بخدمتی از خدمات ولی نعمت خود نیستم ، منفعل و شرمسار بوده بلکه مادام حیات در پیش نفس خود خجل هستم . بالجمله در آن روز داکتر دنیس (۱) در خانه میرزا دضا دیده باو گفتم آیا من محق بودم که در مجالس نمی رفتم ، یا نصایح شما درباره من صادق بود که می گفتید در مجالس باید رفت . (۲) من هرگز خیال نمی کردم که شما را سه سال و هشت و نه ماه زیاده نمی گذارند در اینولا توقف کنید اینك آقای حاجی- بابا را مدت ده سال است که باینجا فرستاده اند ، اگر من میدانستم که زیاده ازین نخواهند ماند هرگز ترا ترغیب رفتن مجالس نمی نمودم فی الحقیقه تو محق بودی که چندان با مردم آشنائی نمی کردی و بعد از آن باهمدیگر مصافحه کرده وداع نمودیم .

روز جمعه ۲۳ شهر جولایی هنگام صبح مراسله از قولونل خان به بنده رسید مشعر بر اینکه دو ساعت از ظهر گذشته همه رفقا در یکی از مهمانخانه های خارج قلعه که ذرکنار رود تمز باشد در آنجا جمع شده با هم شام می کنیم و از آنجا بهمراه بکریوزند میرویم . لهذا بنده هم باید در آنجا حاضر شده باشم . لهذا در تهیه تدارك خود گردیده اولاً مستردانس و اهل خانه او را دیده ، از آنها وداع نموده در مراجعت از آنجا شیخ معی الدین و میرافضل علی ، کسانی که از جانب نواب فیاضعلی خان باینولایت آمده بدیدن بنده آمده ، حق مطلب این است که در این عرض عریض ، نوع محبت که از آنها مشاهده افتاد و از سویی

۱ - داکتر دنیس را

۲ - گفت من

عدم فراغت آنها از اینولایت و گرفتاری آنها بجدی به بنده زور آور شده که بی نهایت گریه بر من دست داده . و بعد از آن مستر کراک معلم بنده و لیفتنت ادورد (۱) پسر او آمده ، از آنها نیز وداع نموده و بعد از آن ، زن صاحب خانه را وداع نموده گریه بر مشارالیها دست داده و آتشی بجان بنده افتاده . بالجمله با دل معشوش و خاطر پریشان اسباب خود را در کشتی کوچکی گذارده و خود در آن نشسته ، از رود تمز عبور کرده ، سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد بکشتی خود گردیده حضراتیکه از رفقا به همراه یکدیگر میرویم . میرزا جعفر مهندس و میرزا رضا و آقا حاجی بابا و استاد محمد علی و بنده هست و اما میرزا جعفر طبیب چون تحصیل طبابت خالی از اشکالی نیست و باین قلیل وقت در خدمت مرجوعه بخود کامل نبوده ، بتوسط سر کورازلی ، مستر بلینی (۱) نویسنده عالیجاه لارد کسلی ، بعالیجاه میرزا ابوالحسن خان قلمی و عرض کرده بود که میرزا جعفر در خدمت مرجوعه کامل نیست چنانچه یکسال زیاد بماند در خدمت تشریح خانه ، کامل میشود . وهم در دارالشفای خدمت کرده و اگر بعد از آن مراجعت کند منشاء خدمتی که مکنون خاطر اولیای دولت قاهره بوده است خواهد شد . لهذا مشارالیه مانده که در سال دیگر آید . و بجای مشارالیه آقا حاجی بابا آمده . بعلاوه آن استاد محمد علی زنی بعقد خود در آورده ، بدون احدی اورا بکلیسیا برده و بندگان ایلچی خبردار نبوده . لهذا نه اورا ترغیب بردن زوجه خود نموده و نه او را احدی مانع از بردن مشارالیها کرده بلکه اورا کان لم یکن شمرده ، اخراجات کشتی مشارالیها را نیز کسی نداده . آقا حاجی بابا و استاد محمد علی در کریوزند خوابیده و بنده و میرزا جعفر و میرزا جعفر و میرزا رضا در کشتی مزبور خوابیده .

تدارک سفر دریای ما را باین قسم دیده اند که هر کدام را جای خوابی و رخت خوابی با سایر تدارکات الی اسلامبول دیده اند . شب هر کس در منزل خوابیده در روز شنبه ۲۴ شهر جولائی مطابق دویم شهر شوال چهار ساعت قبل از ظهر از کشتی بیرون رفته ، بکریوزند رفته که در آنجا بعضی از آشنایان را دیده و بعد از آن مراجعت کند . اول وهله مسترهریس نام ، شخصی از ارباب

صنعت، کسیکه دوربین و هزار بیشه مذهبی و اسباب [خوانده نشد] را میسازد ملاقات کرده، مشارالیه مطالبه هجده اشرفی باجاقلو نمود. اگرچه اینگونه مطالب را در این مکان نوشتن خوش آیند نیست لیکن چون برخی از صاف بازی اهالی اینولا قلمی نموده بود، این فقره را نیز عرض میکنند که مردم، همه اهالی اینولا را مردمانی درست ندانند. مشارالیه با بنده آشنا بود. چون بنده را عازم سفر میدانست اجرت پاک کردن دوربین مزبور را نه عدد اشرفی باجاقلو مطالبه نمود و سه عدد هزار بیشه گرفته بودم هر کدام دو باجاقلو و نیم قیمت آنها بود. چون پاک نبود باو دادم که پاک کند هر کدام را سه باجاقلو مطالبه نمود که قیمت آنها در معنی کمتر از اجرت پاک کردن آنها شده. چون اینولا (۱) اینست که هر کس هر چه بکسبه اینولا داده که بسازد اگر اول و هله اجرت آنرا طی نکند، بعد از ساختن آن هر چه بخواهد میتواند گرفت. لهذا مشارالیه خواهش وجه نموده و بنده را مطلقاً وجهی نیست از نوکران ایلچی که عازم ایران هستند وجه مزبور را قرض کرده بدون اینکه او را حرفی زنم وجه را باو داده. الحق تا بحال در اینولایت کسی بنده را باین نحو مغبون نکرده است. و از آن پس آفا حاجی بابا را دیده مذکور ساخت که شخصی مستر و لیم نام از ایران آمده بنده بدیدن او رفتم مذکور ساخت که در ایران شهرتی دارد که مأمورین انگلند شب و روز مرتکب افعال شنیعه هستند و تحصیلی هم نکرده شغل آنها منحصر بخودساز نیست. و از آن پس مشارالیه از بنده پرسید که چگونه اینولایت را پسندیده دلگیر از رفتن از این ولا هستی یا خشنود هستی که بولایت خود میروی. بنده را از مکالمه او نمکی بزخم کهنه پاشیده گفتم بسیار خوشنودم که از اینولایت میروم. نه آنکه شایق بدیدن قوم و منسوبان خود هستم و نه اینکه از اینولایت سیر هستم، لکن آنچه در دل داشتم باو عرضی را بیان کرده و بالفعل عرض میکنم:

بالجمله گفتم اولاً که ما باینولایت رسیدیم ما را دولت انگریز کان لم یکن دانسته و مستر موریه از راه بی حقوقی و نمک شناسی دولت علیه قاهره، باین دولت نوشته بود که ما بدون مصلحت او آمده ایم و دولت شما از راه ابن الوقتی ما را متحمل نشده و آنهائیکه سوای مستر موریه بایران آمده بودند، بجز سرگوراولی همه با ما بیمهر شده، محبتی بما نکرده و ما هم گوشه گیری را

بهتر از همه چیز دانسته بدولت خود عرایض چند معروض داشتیم و افسران
 انگریزی که در ایران بودند، محض از برای اینکه دولت خود را خوش مرد
 کنند، شهرت لاابالی گری ما را داده که حرف ما مسموع نشود. یکنفر از
 از حضرات مأمورین بنده هستم. شش روز بعد از ورود بلندن الی یکماه در
 نزد مستر بالفور درس خوانده ام، الی پنج ماه در نزد مستر فرینچ در کمپدن تون
 درس خوانده و از آن پس یازده ماه در کرایدن در نزد مستر شکسپیر و مستر بست
 درس لاتین و انگریز خوانده و نوزده ماه در کوین اسکور در نزد مستر کرات
 لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی خوانده و در آن منزل هر کس آمده بود و
 وضع حقارت منزل و خود مرا دیده بود هرگز خیال نمیکرد که بنده طالب
 لهو و لعب و خودسازی بودم، بلکه بمنزل حقیر مستر کرات ساخته ام که درس
 بخوانم و بعد از آن الی نه ماه توقف در نزد مستر بالفور، زبان فرانسه میخواندم
 و بینی و بین الله هر چه توانستم سعی در آن نمودم که داخل بمجالس انگریزی
 نشوم محض از برای آنکه با مردم آشنا نشوم که مانع از تحصیل میشود. اینک
 مستر هاجی سن حاضر است و از یوم ورود من الی حال از حقیقت احوال بنده
 اطلاع دارد مشارالیه مردیست عزیز. فوراً معزی الیه قسمها یاد نمود که آنچه
 من گفتم راست است. بالجمله مستر ولیم گفت بکرات از مردم شنیده ام که حضرات
 مأمورین هر کدام نوع رفتاری نموده اند که همه مردم تحسین از رفتار و کردار
 آنها می کنند و من هم منفعل که اهالی ولایت ما اینگونه شهرت ها را بدهند. و
 بعد از آن از مشارالیه سوا شده و با قولونل خان وداع نموده بعد از آن بشام
 مشغول گردیده بعد از شام با دوستان مصافحه کرده سوا شده. بالجمله از یومیکه
 بکریوزند بعزیمت دخول اینولایت وارد شده الی این روز سه سال و نه ماه و
 بیست روز است.

فصل چهارم

در خروج از انگلند الی دارالسلطنه تبریز

در روز شنبه بیست و چهارم شهر جولائی عیسوی ۱۸۱۹ مطابق دوم شهر شوال المکرم ۱۲۳۴ هجری از بندر کریوزند ، بادبانهای کشتی را باز کرده چهار ساعت از ظهر گذشته کشتی ما براه افتاد. از میانه رود تمز روانه گردیده اول کاریکه کردیم آنکه ، چهارحجره در کشتی بود که متعلق بچهار نفر بود. چون بعضی خوب و برخی از آن حجرها (۱) بد بود و بنام هر کدام قرعه کشیده، هر کدام هر حجره را موافق طالع خود اختیار نموده. حجره که نصیب به بنده گردید خارج از اوطاق بود و بنده قبل از وقت فانوس شیشه و روغن چراغ بقدر کفاف اتباع نموده که شبها مطالعه کتاب نمایم از جمله اشخاصی که در اطاق کشتی توطن داشتند میرزا جعفر و میرزا رضا بودند و آقا حاجی بابا و بنده در حجره خارج از اوطاق بود (۲) لکن در اوطاق کشتی دروب آن باز میشد. و استاد محمدعلی و زن او در خارج از اوطاق کشتی ، حجره گرفته و از جمله اشخاصیکه با ما شام میخوردند و در خن کشتی شبها بسر میبردند ، یک نفر لیفتمنت سرباز جوانی مبادی آداب از اهالی آیرلند بود مسمی بمستر رابنسان و دیگر مستر هیتر نام از لندن روانه اسلامبول میبود. بنده فرصت را غنیمت دانسته مستر هیتر را دیده با او گفتگو نمودم که همه روزه در نزد او قدیری فرانسه بخوانم و مشارالیه در نزد بنده قدری فارسی بخواند.

۱ - حجره ها

۲ - بودیم

در روز دوم ورود کشتی شروع در خوانده (۱) نموده از صبح قبل از نهار الی ساعت دوازده یعنی نصف شب خود را مشغول بخواندن فرانسه نموده تا اینکه داخل بدریا ویا اینکه انگلیش چنل (۲) شدیم . آنچه تخمین کرده اند و مساحت نموده اند از کر یوزند الی انگلیش چنل یکصد و بیست میل است . طریقه مساحت دریا را باین نحو می کنند که شیشه ساخته اند دوسر دارد . هر سر آن باندازه نارنجی است و میانه دو شیشه مزبور سوراخ باریکی است قدری رمل (۳) در میانه یکسر شیشه است و هر دو سر شیشه گرفته . هنگامی که کشتی روان است ، چرخه ایست دوره آن دو یست یا سیصد زرع ریسمان پیچیده است و سر ریسمان مزبور تخته پاره بسته است . هر وقت می خواهند بدانند کشتی در یکساعت چه قدر راه می رود ، ریسمانی که تخته در سر آن بسته است باب انداخته و فوراً سر شیشه که خالیست سرازیر کرده و سر شیشه که پر از رمل است بالا کرده ، فرضاً رمل مزبور بقدر بیست دقیقه خالی میشود . و وقتی که رمل شیشه مزبور از یکطرف بکلی خالی شود چرخه مزبور را نگاهداشته فرضاً اگر یکصد و پنجاه زرع ریسمان به بیست دقیقه گذشته در یکساعت راه بهمین نسبت حساب می کنند . و هر نیمساعت یکدفعه اندازه گرفته و هر روزه یکدفعه حساب می کنند چنانچه هر روز و هر شب معلوم می شود که چه قدر راه رفته اند در انگلیش چنل چندین جزیره از یمین و یسارما بود . یعنی هر روزه یا دوروزه چند جزیره بنظر ما میرسید . در این کشتی از جمله چیزهائیکه قابل تذکار است اینکه کپتن کشتی ما مسمی بمستر ولکز الی پنج روز بما شام و نهار صحیح داد . بعد از آن بتدریج در تقلیل آذوقه و اوضاع ما کوشیده . اولاً کار او اینکه شبها شمعی بر فقا میداد که توانند کتابی بخوانند . شمع مزبور را موقوف داشته ، عذر او اینکه خوف میکند که شاید آتشی در کشتی افتاده همه بسوزند . فانوسی بجای شمع در کشتی آویخته ، فانوس مزبور باصطلاح مثل چراغ دزدان بود ، هیچ روشنی نداشت . ثانیاً کاریکه کرده اینکه همه روزه حلوایی بما میداد که بعد از شام بخوریم ، حلوا را

۱ - خواندن .

۲ - English Channel - دریای مانش .

۳ - ماسه - شن .

موقوف کرده و با وجود اینکه مرغ بسیاری برداشته بود ، مرغ را بدل بگوشت گاو نمکین کرده و نان سفیدی که میداد ، بدل به بسکماج هزار سال مانده کرده خیال او اینکه اجرت راه همه را از دولت انگریز گرفته و قیمت خوراك همه را نیز گرفته ، ما جمعی غریب و بی وقوف هستیم . در میانه هر چه فریاد کنیم کسی بداد ما نخواهد رسید . و از اسلامبول هیچکدام مراجعت نخواهیم کرد که بکسی شکایت کنیم . و از سوئی بنای بدرفتاری را با نوکران ایلچی گذارده . بالاخره آقا حاجی بابا کپتن ولکس را طلبیده باو گفت کارگذاران دولت انگریز ما را بهمراه تو کرده و طی نموده اند که خوراك ما را بخوبی دهی اگر باینگونه رفتار کنی حال ما بتو زوری نداریم . البته بمحض ورود مالنا شرحی بدولت انگریز نوشته ، شکایت ترا خواهیم کرد . اگر وضع رفتار تفاوت کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد . اگر چه علی الظاهر کپتن مزبور اظهار بی پروایی نموده گفت من مطلقاً از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی آقا حاجی بابا فوراً رفتار را تفاوت داده بهتر از اول در خدمت گذاری کوشیده .

واما مشغله اهالی کشتی در این مدت اینکه میرزا جعفر و میرزا رضا و آقا حاجی بابا ، روزها و شبها باستفراق (۱) مشغول بوده و زوجه استاد محمد علی بی نهایت ناخوش شده و استاد محمد علی بخدمت زن مشغول بوده و آقا حاجی بابا حتی المقدور بمعالجه زن مشغول شده و من بیچاره را شغل اینکه از صبح الی نصف (۲) یا چپوق میکشیدم و یا به خوراك مشغول بودم یا بدرس فرانسه خود را مشغول کرده و دقیقه (۳) استفراق نکردم تا اینکه بحوالی جبل آکز (۴) رسیدیم و باد خوب داشتیم و امری روی نداد یعنی طوفان و طغیان واقع نشد .

بتاریخ ۱۱ اگست مطابق ۱۹ شوال ، داخل باستریت و یا تنگه جبل الترشیدیم . تنگه مزبور فاصله میانه یورپ و افریقا و یا مغرب زمین است . تنگه بقدر چهل میل طول دارد و عرض آن از پانزده الی بیست میل است و بعد از

(۱) - استفراغ

(۲) - نصف شب؛

(۳) - دقیقه ای

(۴) - الز

تنگ مز بور داخل بدریای مدترینان میشود که در زبان ترکی آنرا آغدنکیز میگویند. جبل التراز مملکت اسپانیا است و متعلق بانگریز است. سنگرجبل التراز در بالای کوهی واقع است کوه مز بور تخمیناً پانصد ذرع بلندی دارد مضبوطترین سنگرهای کل دنیا است شکل آنرا کشیده و از جنوب تراشیده افسران انگریزی را در ولیج درس از روی آن میدهند قلعه و کوه و شهر مز بور در دست مسلمانان افریقا و یا مغرب زمین بوده است.

درسال ۱۴۶۲ عیسوی بحیطه تصرف اسپانیا درآمده و مدتی در تصرف اسپانیا بوده.

درسال ۱۷۰۴ عیسوی در عهد کوبینان سلطانها انگلند بسعایت سر جارج دوک یکی از سرداران انگریزی بحیطه تصرف انگریز درآمده و بعد از آن سالها، کرورها دولت اسپانیا خرج کرده و هزاران آدم آنها بر طرف شده. در یکی از محاصرهها، یازده سال سپاه اسپانیا در زمستان و تابستان مانده ولیکن نتوانسته که از دست انگریز بیرون آورد. بالفعل همیشه سپاه ساخلوی و توپخانه و خمپاره و آذوقه و ما یحتاج سپاه ساخلودر سنگر مز بور حاضر دارند. بعله اینکه در جبل التراز گاهی طاعون بهم میرسد و کپتن کشتی را شغلی نیست، در جبل التراز لنگر نینداخته از استریت ویا تنگ مز بور گذشته داخل بمدترینان شده. زوجة استاد محمد علی بینهایت ناخوش شده و آقا حاجی با با منتهای سعی نموده او را نوعی خدمت و معالجه کرده و قتی که قریب بمالنا شدید احوال او خوب بود و در خصوص کشتی مطلقاً چیزی که هولناک باشد روی ندادمگر اینکه گاهی مطلق بادی نداشتیم و برخی اوقات که باد میشد مخالف بود. و جزایر بسیاری در راه ما بود تا اینکه خود را در مالنا رسانیدیم.

در روز چهارشنبه عزه شهر سپتمبر عیسوی مطابق دهم ذی قعدة الحرام در ساعت نه بمالنا رسیدیم (۱). از طرف دریا منظری بود در نهایت خوبی بعله اینکه لنگرگاه باین خوبی تا بحال ندیده ام. کپتن کشتی لنگر انداخته خود بجزیره رفته موافق قاعده اینست که هر کدام از کشتیان فرنگستان که داخل باینجا شود اول دفعه کپتن آن داخل بجزیره شده قسم میخورد که آدمی که

(۱) - جزیره مالت (در حوالی قرن ۱۱ ق م) در دست فینیقیها بود. سپس بدست عربها فتح شد و بالاخره بدست انگلیسها افتاد.

ناخوش باشد در کشتی او نیست که جزیره مزبور محفوظ از طاعون باشد . بعد از آنکه کپتن مزبور مراجعت نمود ، حکمی از اهالی جزیره آورده که مردم بخشکی روند . آقا حاجی بابا به همراه مستر را بنسان شخص افسر آیرلندی که در کشتی همسفر ما بود و درین عرض مدت نوعی رفتار نموده که هر کدام را جدا گانه مایل خود نموده بود ، هر دو بجزیره رفته داخل بشهر شده مهمانخانه (۱) بود که اهالی و مستأجران انگریز بودند . در خانه او منزل کرده دو ساعت توقف نموده بعد از آن کپتن کشتی و مستر را بنسان و ما شام خورده خوابیدیم . در آن خانه افسران انگریزی متوقف این جزیره و تجاران انگریزی کلاً شام میخوردند و بعد از آن ، بازی است که آنرا بل برد (۲) میگویند . بازی مزبور در کل فرنگستان علی الخصوص در میان روس شیوعی دارد . و در این خانه اوطا قی پهلوی منزل خواب ما بجهة بازی مزبور معین کرده ، افسران بیازی مشغول بوده تاهمدت مدیدی صدای بازی آنها ما را نگذاشت بخوابیم .

روز پنجشنبه دویم شهر مزبور - سه ساعت قبل از ظهر در آنجا نهار کرده و بعد از آن بدیدن شهر رفته . شهر کی است بزرگ . در بالای کوهی واقع است . کوچه ها تنگ است و زمین آن سنگ کاری است . و خانه های آن را از سنگ دو سه طبقه ساخته اند . چون مذهب اهالی مالنا کتالیک است ، در هر کوچه تصاویر چند از حواریین و بزرگان عیسوی از سنگ ساخته اند . هر کس عبور می کند دستی بر سر و دوشانه زده . بازار و دکانین آن مثل شهرهای فرنگستان است . بر سبیل عبور بی بازار میوه فروشان رفتیم . اقسام میوه جات از قبیل انگور و سیب و گلابی و هندوانه و خربزه و لیمو و نارنج و سایر میوه ها فراوان دارد . از آنجا بکلیسیا رفتیم مسمی بسنت جان کلیسیای است در نهایت خوبی و وسعت بر دیوار و سقف آن صورتهای حضرت عیسی باقسام مختلف و حالات غریبه کشیده اند در هر يك از محرابها نیز صورتهای حضرت عیسی باقسام مختلف و حالات غریبه کشیده اند . از دو طرف محرابها ارغنونهای بزرگ گذارده اند که هنگام عبادت ، با آواز ارغنون مشغول عبادت میشوند . شمعدانهای نقره در سوز و گداز است . و هر کدام از طاقها پرده های ابریشمین قرمز آویخته اند .

۱ - مهمانخانه ای

۲ - بلیارد

در درب آن صندوقهای چند است که یکنفر کشیش در آنجا نشسته ، مردم به کانفشان (۱) آمده . کانفشان این است که هر کس از زن و مرد و برنا و پیر کتالیک همه روزه و اگر ممکن نیست در هفته دو روز یا اقلایک روز در نزد کشیشان آمده ، وقایعی که بآنها گذشته به کشیش اقرار نموده وعقاید وخیالات خود را بآنها گفته . کشیش مزبور در شکست و بست اعتقادات آنها کوشیده بالجمله هر کدام از اول عمر الی آخر عمر افسار خود را بدست کشیش داده ، مادام حیات هر چه بآنها روی دهد ، خواه امورات دنیوی و خواه اخروی و خواه خیالات هر روزه خود کشیش (۲) گفته و کشیش مزبوره اعتقادات خود او را درست میکند . علی الظاهر مقصود از این قاعده این بوده است که عوام الناس را مانع از ارتکاب معاصی نمایند . هیچکس مرتکب اعمال شنیعه نگردد و یا خیالی در خاطر نگذرانند و کشیش مزبور آنها را از عذاب الهی ترسانیده باشد . لیکن بالفعل شغل و کسب کشیشان این است که هر کس در نزد آنها رفته اقرار بتقصیرات خود کند ، وجهی به کشیش مزبور داده هر تقصیری دارد او را بخشیده و بخشش نامه باو داده ، بعد از آن خود را بدون تقصیرات مزبور میدانند و باین واسطه هر کس در نهایت جرأت مرتکب اعمال شنیعه میشود و خاطر او جمع است که اعمال قبیحه او بعد از گرفتن بخشش نامه بدل باعمال حسنه میشود و زیاده از این کشیش کتالیک مطلقاً نقاح نمی کند و حرام میدانند که کشیشان زوجه گیرند . لهذا هر کدام از آنها بخواهند ، مرتکب اعمال قبیحه و دست درازی به زنان میشوند . فی الحقیقه جمعی گوسفند را بدست گرگی سپرده اند ، که شبانی آنها را کنند . و بالفعل در آن شهر زیاده از چهل کلیسیا است . و هر کدام جمعی کثیری از کشیشان در خانه ها نشسته ، مرد و زن جوانان و پیر در نزد آنها رفته ، اقرار بتقصیرات و خیالات خود مینمایند . در کلیسیایی که ما بودیم یعنی سنت جان ، ده صندوق بود و در هر صندوق یکنفر کشیش نشسته از عقب آن کرسی است زنی در بالای کرسی نشسته از سوراخ صندوق سر را داخل کرده با کشیشان در راز گویی مشغول بودند . اگر چه زبان ما لاتا مرکب از مالتی و عربی است ، لیکن کشیشان انجیل را بزبان لاتین میخوانند .

بعد از تماشای کلیسیا از آنجا بیرون آمده بخانه سرطمس تیسن حاکم آن شهر رفته خانه بزرگی از سنگ سفید ساخته اند . سر بازان چند در اطراف آن به قراولی مشغولند . و سرطمس مزبور بدیدن جزایر دیگر متعلقه بآنولارفته . اگرچه چند اوطاق عظیمه دارد که اسباب جنگ و چیزهای دیگر در آنها است و مردم بتماشای آنها میروند ، لیکن چون ما کسی را نمی شناختیم و دروب آنها مقفل بود ، اوطاقها را ندیده . در طبقه ثانی تصاویر چند از کار استاد بنظر رسید . در صحن عمارت مزبور چاپخانه ایست . استاد چاپ زن را دیده ، داخل به چاپخانه شدیم . کتاب ایتالیا و فرانسه و انگریزی در آنجا چاپ میکنند . و کریک ولاتین و فرانسه و انگریز و ایتالیا در مکتب خانه آنجا باطفال درس میدهند و هفته یک دفعه اخبارات را چاپ می کنند . یکطرف کاغذ اخبار بزبان انگریز و دیگر طرف بزبان ایتالیا است و بعد از گفتگوی باشخص چاپ زن از آنجا بیرون رفته (۱) نام او و منزل او را نوشته و نیز خبر دهد که چه قدر در آنولا خواهد ماند و باین واسطه خبردار میشوند که چند نفر از غربا وارد بان شهر شده و هر کدام چه شغل دارند و چند وقت در آنجا می مانند و منزل کدام است . و اگر فرضاً کسی وارد بآنولا شود ، کسی را شناسد نمی گذارند در آن جزیره بماند ، مگر اینکه کسی را ضامن خود دهد که از احوال او خبردار باشند . بالجمله اسامی هر کدام از ما را در آنجا نوشته بیرون آمدیم . چون ساعت میرزا جعفر و آقا حاجی بابا عیب کرده بود و از آنجا که ساعت اهالی کشتی جنگی اختلاف ندارد ، خواستند با ساعت کشتی جنگی که تازه وارد مالتا شده موازنه کنند . از آنجا داخل به کشتی جنگی شدیم . هنگام دخول به کشتی مزبور کپتن کشتی را دیده . جوانی متعارف ، خوش رفتار و خوش گل بود . چون معلوم کرد که ما از زبان انگریزی ربطی داریم ، ما را بمنزل خود برده ، اطاقی در نهایت خوبی داشته ، کتابخانه و اسباب نجوم و سایر اسباب اوطاق آن بعینه مثل اوطاق نشیمن لندن بود بعد از لمحۀ زن او داخل باوطاق شده هر کدام از ما را برسم ولایت خود معرفی کرده ، مشاوره الیها باهر کدام در نهایت خوشی تعارف کرده در عالم صحبت کپتن مزبور اسباب اوطاق خود را بما نشان داده و صورتی را بما نشان داده که چاپ کرده بودند . گفت

۱- با احتمال قوی از اینجا به بعد يك يا چند سطر از قلم افتاده است .

این صورت پدر من است و ما او را دیده مشارالیها خیال کرد که اسم آنرا شاید نخوانده‌ایم مجدداً گفت درلندن صورت لارد اکستوت بسکرات چاپ کرده‌اند ، لکن باین خوبی تا بحال چاپ نکرده‌اند . و ضمناً اظهار کرد که من پسر لارد اکستوت هستم که او یکی از ادمه‌الان بزرگ مشهور و معروف انگلند است . و این کپتن مسمی بمسترپلو است . اگرچه در هر فردی از افراد خودبینی درجیلی ذات او مفطور است و کسی را گزیر نیست که از این مرض نجات یابد لیکن خودبینی مسترپلو چندان بیجا نبود . بعلت اینکه یکی از خدمات لارد اکستوت بدولت انگریز این است که الجیر یکی از ولایات کناره مغرب زمین است و شهری در کناره دریای مدترینان و یا آغ دنکیز دارند . از جمله مسلمانان هستند . جمعی از عیسویان را سیر کرده (۱) بیع می‌کردند . لارد اکستوت را برسم رسالت از جانب دولت انگریز بالجیر فرستاده یسکهزار و هشتصد نفر از اسرای عیسوی را از دست طایفه الجیر خلاص نموده و معاهده با آنها نموده که از آن پس مرتکب با سیر عیسویان نشوند و مراجعت به انگلند نموده ، بعد از چندی نیز خبری بطایفه انگریز رسیده که طایفه الجیر عهد خود را شکسته ، جمعی از ماهی گیران و تجار و ارباب تردد عیسویان را کشتی طایفه الجیر گرفته غارت و اسیر کرده

دولت انگریز لارد اکستوت را در سال ۱۸۱۶ با کشتی جنگی چند به تنبیه طایفه الجیر گماشته ، در آنوقت بنده در انگلند بودم . لارد معزی الیه چبل-التر چند کشتی جنگی دیگر مضاعف نموده که کلاً سی و پنج کشتی بزرگ و کوچک جنگی بهمراه برداشته . عمر پاشای ، سردار و بزرگ کل الجیر ، کونسل انگریزی متوقف الجیر را گرفته محبوس نموده و اموال او را ضبط کرده . لارد بهیأت اجتماع بحوالی الجیر رفته اهالی الجیر بعلة اینکه سنکر و توپخانه مضبوطی داشته ، چندان از آمدن لارد معزی الیه هراس برنداشته ، لارد اکسموث (۲) بدون درنگ یکسر داخل بلنکرگاه الجیر شده اگرچه طالب جنگ نبوده تنها بطلب اسرا آمده ، لیکن اولاً از سنکر الجیر توپی انداخته و از این سو چند ساعت از کشتیان آتش باری کرده ، جمع کثیر از جانبین

۱- اسیر

۲- اکستوت - اکستوت - اکسموث ؛

مقتول و عمر پاشا التماس صلح نموده ، یکهزار و دویست نفر از اسرای عیسوی را از دست آنها پس گرفته و مبالغ معتدی وجه اخراجات سپاه کشی را از عمر پاشا گرفته و معاهده با او نموده که بعد از آن مرتکب باین گونه افعال نشوند. در اینصورت چگونه پسر چنان شخصی مغرور به پدر خود نباشد که بالفعل مشهور کل فرنگستان است . مشارالیه پسر ثانی لارد است و پوست کپتن است که منصب بزرگی است . بیست و نه سال دارد . از جانب دولت مأمور است که کشتی جنگی در تحت اوست برداشته ، سه سال متوالی مستمراً در روی دریای مدترینان گردیده ، بهر قسم که ادمرال این نواحی باو حکم دهد از آن قرار معمول دارد و زن خود را به همراه آورده که درین مدت تنها نباشد . و الحق اوضاع آنها کمتر از بزرگان نیست که در خشکی زندگی می کنند . بعد از گفتگو با مشارالیه و زن او از هر دو وداع کرده مراجعت بشهر کردیم . از شخصی استماع افتاد که سرطمس متلس حاکم و سردار انگریزی در چهار میلی این شهر باغی ساخته است خوب و هر کس از غربا بدیدن آن میروند . دو گاری کرایه کردیم . یکی را میرزا جعفر و آقا حاجی بابا و دیگری را میرزا رضا و بنده گرفته و سوار شده ، یک نفر بلد را به همراه برداشته از شهر بیرون رفتیم . طریق گاری انیولا اینکه گاری را بیک قاطر بسته آدمی پیاده جلو قاطر را کشیده میروند . اتفاقاً در آنروز بی نهایت هوا گرم بود و باد هم نمی وزید ، و راه نیز پر از خاک و گرد بود مع هذا شخصی که جلو قاطر را می کشیده پای او کفش نداشته ، در نهایت سرعت در جلو قاطر می دوید بحدی که بنده حیرت کردم که این طایفه (۱) گویا زحمت را نفهمیده اند چه چیز است . تنها راحتی که از برای او بود آنکه در هر نیم میل و یک میل راه ، آب انباری ساخته بودند . در سر آب انبارها ، دهن شیری گذارده اند که ارباب تردد آب میخورند . لیکن سایر چیزها از قبیل راه ، پر خاک و ریگ و هوا ، گرم و مطلقاً باد نمی وزید . و همه راه در جلو قاطر میدوید تا آنکه در هفت میلی شهر قلعه چهاست متعلقه بسرطمس . اگر چه وقت تنگ بود و فرصت دیدن او نبود لیکن از خارج قلعه چه مزبور ، سنگر و توپ و خمپاره بسیاری نمایان بود

۱- در نسخه خطی ، این کلمه ، « طریقه » نوشته شده است و روی آن نوشته اند « طایفه ص » منظور اینکه طایفه صحیح است .

و خندق و تخته پلی داشت . معلوم میشود که جای مضبوطی است . قریب به قلعچه مزبور کلیسایی است که کشیشان نزدیک بما آمده ما را بزیر زمینی برده ، صورتی از سنگ سفید مرمر در نهایت نزاکت و استادی تراشیده . صورت مزبور شکل سنت پالک (۱) یکی از حواریین و یکی از شاگردان حضرت عیسی بوده . کشیشان مزبور مذکور نمودند که سنت پال در آنجا ظهور نموده و به یادگار او ، از سنگ صورت او را تراشیده اند . یکی از آنها خورده سنگی از پای صورت مزبوره برداشته بدست بنده داد و مذکور نمود که هر که را مار و عقرب زند ، این خورده سنگ را در بالای آن مالیده زهر و آزار او ساکت میشود . و بنده سنگ پاره مزبوره را گرفته بغلام خود مبارک دادم و به لفظ فارسی گفتم در وقتی که بیرون روی آنرا بدور انداز . سایر رفا را خنده دست داده و بنده را انفعالی دست داد . و کشیش مذبور یافت که ما بی اعتقادیم و استهزا می کنیم . زیاده از این معجزات بما بیان نسکرد و بعد از آن چند صورت دیگر که از سنگ مرمر تراشیده بودند از قبیل شکل حضرت مریم و عیسی و بعضی دیگر بود . بعد از دیدن کلیسای مزبور از آنجا بیرون رفته زیر زمینی بود که آنرا کیتی کوم می گویند . هر کدام شمعی در دست گرفته ، داخل با آنجا شدیم جایست در زیر زمین . گویند پانزده میل راه از پنج دخم (۲) اوست که همه را خالی کرده اند . گویند بکرات آدمی بتنها با نجارفته ، با وجود اینکه چراغ در دست داشته قادر بمراجعت نبوده و کسی را از او خبری نشده بعله اینکه از هر سو راهها است پر پیچ و تاب و کسی نمیداند که در زیر زمین چگونه اینقسم جاها را کنده اند . جاها بما نموده اند که حای نشیمن و خوابگاه و انبار کلیسیا و تنور برای پختن نان بود . از آنجا بیرون آمده بباغ حاکم شهر ، سرطمس متلس رفته از کلیسای مزبور الی آن باغ سه میل راه است . بحوالی باغ مزبور عمارتی است . باظر سرطمس در آنجا توقف دارد . خواستیم باغ داخل شویم ، ما را مانع شدند و گفتند مادامیکه از شهر نوشته نیاورید ، شما را نمی گذارند . ما هم از این معنی غافل بودیم . مصمم مراجعت بودیم . بلدی که همراه داشتیم بنزد ناظر مزبور فرستاده اذن خواستیم

مشارالیه اذن داده ، داخل بیاباغ شدیم . الحق باغی بود باصفا . از هر طرف باغ خیابانها ساخته بودند ، ازسنگ بزرگ و تراش . از دو طرف خیابانها جوی باریکی ، دوگره عرض و عمق ، درمیانه سنگ تراشیده اند و آب از آنها جاری است و در همه خیابانها بهمین طریق جویها تراشیده اند . درصحن باغ حوض هشتی پرآبی است . فوارها (۱) از آن می جهد . اطراف حوض اقسام گل و ریاحین سبز بود . کرسیهای چند گذارده بودند که مردم در آنجا نشینند . چهار خیابان از چهار اطراف حوض است . از دو طرف خیابانها ، درختان رز را بچوب بسته که بقدر یکزرع از زمین بلند است و درمیانه باغها اقسام میوه جات و مرکبات سبز بود . الحق از پاکیزگی باغ و اطراف آن وطریق عرض باغ هریک از رفقا را بینهایت خوش آمده . در درب باغ بطریق نارون (۲) درختان را بدیوارها کشیده . بعد از ملاحظه باغ مزبور بیرن آمده سوارگاری شده داخل بشهر شده در مهمانخانه که منزل ما بود منزل گزین گشته . چون مستر را بنسان را همه دوست داشته ، مشارالیه و رفیق او را - جوان افسر دیگر آیرلندی - وعده خواسته بودیم . شب در آنجا آمده شام کردیم .

روز جمعه سیم شهر مزبور سه ساعت قبل از ظهر نهار کرده میرزا جعفر و میرزا رضا بعله آنکه سالها بود که میوه ندیده بودند ، در آنجا میوه بسیاری خورده و هر دو ناخوش شده و آقا حاجی بابا متوجه معالجه آنها بود . روز شنبه ۴ شهر مزبور مطلقاً خبری از مستر را بنسان نرسید بعد از نهار صدای های وهوی شنیده یکنفر کشیش عازم بیعادت بیماری بود . اطفال بسیاری با لباسهای مخصوص بکلیسیا (۳) شمعها روش از پیش و عقب کشیش کشیده ، دونفر ارکشیشان زنگها در دست می زدند و چهار نفر دیگر در اطراف کشیش چادری سفید در بالای او گرفته باواز بلند چیزی می خواندند و می رفتند . مشارالیه بیعادت بیمار رفته ، دعایی خوانده ، مراجعت نموده و در همه این اوقات جامعه سفید ، بالای جامعه خود کفن وار پوشیده ، سر آن باز بود . بعد از دیدن آنها داخل بشهر شده و الی عصر گردش کرده چون رفقا را احوال

۱- فواره ها

۲- ؛

۳- مخصوص بکلیسیا

خوب شده شام با یکدیگر کردیم . مستر را بنسان مطلقاً نزدیک بما نیامده حتی آدمی نفرستاد که خدا حافظی کرده باشیم . سه ساعت قبل از نصف شب بدرج خانه سرطمس میلن(۱) حاکم آن شهر رفته . بند موسیقی متعلق به سربازان در آنجا بود . الحق سازی در نهایت خوبی زده ساعتی نشسته بعد از اتمام ساز مراجعت کرده و حساب زن را پاک کرده یعنی زن صاحب مهمانسرا(۲) پاک کرده از آنجا بیرون رفته داخل بکشتی شدیم و خوابیدیم .

و اما جزیره مالتا عرض شمالی آن بخط استوا سی و شش درجه بود . و طول آن بسمت مشرق لندن شانزده درجه بود . جزیره مزبور بیست میل طول داشت و ده میل عرض هرچه از سمت دریا نزدیک بجزیره مالتا می شوند منظر آن بهتر منظور می افتد و لیکن دخول دشمن بجزیره مزبوره از جمله محالات است . بعلة اینکه از هر طرف جزیره سنگرات مضبوط مقابل دریا می باشد . جزیره مالتا هفت شهر دارد ، بجز دهات بسیاری که در میان راهها واقع است . دو شهر بزرگ آن یکی مسمی به ولاتا و دیگری مسمی به یکچیا است و هر کدام از شهرها کلیسای خوب دارد و هر کدام سنگهای مرمر فرش آنست و شمعدانهای نقره و ظروف نقره دارد . شهر ولاتا جایی است که ما بودیم شهر بیست بهترین شهرها . و سه طرفه آن آب و یکطرف آن متصل به خشکی است . دوره شهر مزبور سنگرها در نهایت انضباط است . سمت جنوبی شهر مزبور لنگرگاه بزرگ خوبی است . لنگرگاه مزبور بقدر دو میل است و کشتی در نهایت استراحت در لنگرگاه مزبور می ماند و هنگام دخول کشتی در لنگرگاه مزبور از دو طرفه سنگر مضبوطی است که کشتی دشمن مطلقاً داخل بلنگرگاه نمی تواند شد . بجز این لنگرگاه در دوره ولاتا سنگری است چهار صفه توب دارد . هر صفه بالای دیگگری و صف پائین آن برابر آب است . هشتا(۳) توب عظیم در دوره آن شهر است بجز توپهای کوچک که لاتعدولاتحصی است . سمت دیگر جزیره مزبور که مانده ایم کوهی است بخط عمود بالا رفته که بجز

۱ - سرطمس تیسن ؟ سرطمس متلس ؟ سرطمس میلن ؟

۲ - مهمانخانه را

۳ - هشتا ؟ هشت ؟ هشتاد ؟

مرغ هوا متنفسی داخل بجزیره (۱) مزبوره نمی تواند شد .

درسال ۱۷۷۹ هنگامی که سپاه فرانسه بسمت مصر می رفت ، جزیره مالتا بدست فرانسه افتاده ، مدت سه سال سپاه مزبور (۲) ددرست فرانسه بوده تا اینکه بکلی از مصر بیرون رفته و قوت آنها در مالتا تقلیل یافته . سپاهی ازانگریز درسال ۱۸۰۲ عیسوی داخل بجزیره مالتا شده وفرانسه را بیرون کرده و اراده آنهااینکه جزیره مزبوررا بدست ملیتهای (۳) مالتا که صاحبان اصلی اوبوده واگذارند لیکن درخفیه خبری باهالی انگریزرسیده که ملیتهای مزبوررا اراده این است که مجدداً جزیره مزبوره را بدست ناپالیان داده باشند . باین سبب سپاه انگریز از جزیره مزبور بیرون رفته (۴) وبکرات بناپارت سپاه فرانسه را بتسخیر مالتا فرستاده نتوانسته که از دست قوم انگریز بیرون آورد تاهنگامیکه بناپارت را بسنت هلیئنه فرستاده اند در عهدنامه که فیما بین قرال فرنگه همه بایکدیگر نوشته اند ، همه یورپ اقرار کرده اند که جزیره مالتا و چند جزیره دیگر که آنها را دیوانیان آنیه (۵) می گویند متعلق بانگریز باشد . و باین سبب سپاه و آذوقه و اسباب جنگ بسیاری باینجا و هم بسایر دیوانیان آنیه از انگلند فرستاده اند و همیشه سپاه انگریزی در این نواحی ساخلو است . در این جزیره سه هزار نفر از سپاه انگریزی توقف دارد . در جزیره مالتا هر کس بطریقه و مذهب خود عبادت می کند و هیچکس را مانع از عبادت نمی شوند . زراعت این جزیره بسیار خوب می شود . جمعیت جزیره مالتا یکصد و پنجاه هزار نفر می شود .

روز یکشنبه پنجم شهر سپتمبر چهاردهم ذیقعدة الحرام شش ساعت قبل از ظهر چادرهای کشتی را بالا کرده عازم راه شدیم . الحق خارج از مالتا یاباد بد و طوفان داشتیم یاهیچ باد نمی آمد . چنانکه از مالتا الی ارچ پلیکو- آنیه (۶) سه روز راه بود ، ده روز آمدم ببالجمله بهزار معطلی خود را قریب

۱ - بیکوه

۲ - جزیره مزبور

۳ - ؟

۴ - بیرون رفته

۵ - شاید ایونیان آیلند باشد Ionian Islands

۶ - Island

باستريت داردنل رسانيديم . بادی در نهايت خوبی آمده يسکروز و يکشپ به استريت داردنل (۱) رسيديم . استريت مزبور راهی است که سمت آن (۲) زمين است مثل رود عظيمی . بعضی جاها شش ميل عرض آنست . سمت يمين راه که سمت جنوب است متعلق بايشا است يعنی مشرق زمين . و سمت يساری طرف شمال است که يوروب می گویند . فاصله میانه يوروب وايشا (۳) همین استريت است . و در دو طرف زمين دوسنگر است که از کج و سنگ ساخته اند . در بروج آنها توبها و خمپاره ها گذارده اند که در هنگام نزاع با دولتی ، کشتی هر کس را نمی گذارند داخل بآنجا شده . در سمت يمينی مسا در حوالی ، قلعه ایست . خانهای بسياری و چند مناره که علامات مساجد مسلمانان است ، ظاهر است . رقت قلبی بهمه دست داد و سجدات شکر باری را بجای آورد که بعد از سالها بجایی نرسيدند که بانگ مسلمانی و علامت اسلام را دیده . و باد بسیار خوب بود . هفت ميل راه آمديم . باد رو به تقليل نهاد و بعله اینکه مستمراً آب از اين استريت که در معنی از دریای قرادنکيز آب دریا مستمراً روان میشود و از سمت استريت جبل آلتز همیشه آب داخل بدریای آغ دنکيز می شود . آنچه حساب کرده اند هفت رودخانه عظيمی داخل بقرادنکيز می شود و مستمراً از استريت داردنل داخل بدریای مدتریان می شود و از دریای محیط نیز آب داخل بمدتریان می شود تا بحال هيچکس سبب آنرا ندانسته . بالجمله اگر مطلق باد نیاید در ساعتی چهار ميل زور آب کشتی را از دریای قراد نکيز می برد . و هنگامیکه کشتی می خواهد از دریای بالنک باسلامبول رود اگر باد سخت نیاید هر گر کشتی نمیتواند از اینجا گذرد . بکرات کشتیان یکماه و دو ماه در اینجا مانده هيچ نمی تواند گذشت لهذا کشتی ما را کپتن کشتی لنگر انداخته فوراً ابری بالا کشیده رعد و برق وصاعقه آمده که عافوقی نداشت اهالی کشتی ما هر کدام شکر خدا را بجا آورده که اين باران و طوفان در میانه دریا بما بر نخورد . شب را در آنجا خوابیده . روز ديگر باران موقوف شده باد در نهايت خوبی وزیده ازمقابل شهر داردنل عبور کرده . از

۱ - داردنل

۲ - دوسمت آن

۳ - اروپا و آسيا

اول استریت دارنل الی قلعہ دارنل شانزده میل است . قلعہ و بروج و دوسنگر ازجا نبین قلعہ ازسنگ و کج ساخته اند . تو بهای بزرگ و خمپاره بسیار بزرگ در سنگرات و بروج و قلعہ دارد . در اینجا دریا کمتر از دو میل است و از دو طرف آب و دوقلعہ و سنگرات توب و آتشخانه دارد . در اینجا محل نشیمن تجار است و تجارت بسیاری از اینجا باسلامبول میشود و در اینجا میتن چند از دولت عثمانی نشسته اند و باید که هر کشتی عبور کند با شیردی از اسلامبول باینجا آورده کشتی را می گذارد که از آنجا گذرد و الا کشتی مزبور را نگاهدارند . بالجمله از استریت مزبور الی حوالی شام گذشته داخل بدریا شدیم . طالع ما بحدی یاری کرد که مطلق در این تنگ معطل نماندیم . استریت مزبور از اول الی آخر چهل میل راه می شود . بالجمله در روز شنبه ۲۵ سپتمبر مطابق ۵ شهر ذیحجه الحرام سه ساعت قبل از ظهر از کناره شهر اسلامبول گذشته در مقابل گمرک خانه قلاته لنگر انداخته . الحق در این روز ملاحظه شهر و آثار مساجد و مناره و عمارات عالیہ از سمت اسلامبول و ازجا انبی اسکودار و از سویی قلاته و بعلاوه باغات و بساتبن بالجمله هر گوشه منظر نکوبی بود که تعریف آن زیاده از آن است که در این مختصرات در آورد . مختصراً شهر اسلامبول مدت سه ماه هست که طاعون شدیدست و همه روزه جمعی کثیر از مردم فوت می شوند . کپتن کشتی بما گفت که حال من شمارا در اینجا گذارده ام ، خود میروم بخانه سر رابرت تستن که خبر ورود شما را بمعزای الیه داده بطریقیکه دولت انگریزی حکم بمن داده است عمل کنم . کپتن مزبور ، خبر ورود ما را بسر رابرت تستن ابلجی انگریز متوقف اسلامبول داده و سر رابرت تستن شخصی را بعقب عالی شان میرزا فرج الله فرستاده که چون مشار* الیه وقایع نگار دولت علیه است باید متکفل احوال ما شود . جواب فرستاده بود که چون معزای الیه هنوز اغتشاشی در اوضاع اوست نمی تواند متوجه ما شود . لهذا سر رابرت تستن آدمی فرستاده در قلاته درمها نخانه منزلی برای ما معین کرده حوالی عشا یعنی هفت ساعت از ظهر گذشته اسباب خود را جمع کرده .

روز شنبه بیست و پنجم سپتمبر ، پنجم ذیحجه ۱۲۳۴ هفت ساعت از ظهر گذشته وارد بمها نخانه قلاته شدیم و بعلمت اینکه حال داخل ولایات اسلام

شده‌ایم و باید موافق مذهب خود عمل نموده باشیم ، زوجهٔ استاد محمد علی را با شوهر او منزلی علاحده معین کرده که باماشام و نهار نخورد ، بلکه هیچ در منزل ما نیاید . و اوطاقی از برای خواب چهار نفری ما گرفته و اوطاق کوچکی برای نوکران گرفته ،

روز یکشنبه ۲۶ شهر مزبور نهار کرده و بعد از آن نوشته که میرزا ابوالحسن خان بمیرزا فرج الله قلمی داشته و سفارش با و نموده که تدارک ما را دیده روانه ایران سازد با عریضه خود مشعر بر ورود ما با سلامبول قلمی و بهمراه نوشته ایلچی بخدمت میرزا فرج الله فرستاده عصر روز مزبور مراسله از معزی‌الیه رسید مشعر بر اینکه حال منزل درستی ندارند و اوضاع ایشان هم پریشان است ، بعد از این کارها درست خواهد شد . از جواب تعلیق معزی‌الیه چیزی دستگیر نشد . در منزل خود آرام گرفته هفت ساعت بعد از ظهر بخانهٔ سررا برت تستن رفته . خانه ایست در نهایت بزرگی . اطراف باغچه در نهایت خوبی است . بعد از اینکه داخل بمجلس او شده ، مستر پانزالی مترجم ، آنکه در زبان کریک ولاتین و ایتالیا و فرانسه و انگریز و ترکی و عربی و فارسی ماهر است با همشیره زاده او هر دو مترجم هستند ، معرفی ما را کرده . سررا برت تستن پیر مردی است از اهالی اسکاتلند . سالها از جانب دولت انگریز ایلچی اسلامبول بوده . معزی‌الیه می گفت دوازه زبان را خوب میدانند . زن سررا برت مسمی بلیدی- تستن ، مشارالیه در زبان فرانسه با مردم گفتگو میکرد . بنده هم چند لفظی که می دانستم از فرانسه گفتگوی کرده ، اگر چه در این مدت دوماه در کشتی شب و روز در تحصیل فرانسه بودم لیکن در گفتگوها ناقص بوده بعد از ساعتی چای خورده ، سررا برت مذکور ساخت که مرا اراده اینست که بزودی شمارا روانه سازم . بنده بخدمت ایشان عرض کردم که میرزا ابوالحسن خان شرحی برئیس افندی نوشته است که در روانه کردن ما معزی‌الیه سعی کند و نوشته دهد . سر- رابرت فرمود که نوشتهٔ مذکور را در نزد من بفرست . بعد از آن از خانه او بیرون آمده ، بمنزل خود مراجعت کرده ، دو ساعتی نشسته .

روز دوشنبه ۲۷ شهر مزبور ، مستر پانزالی مزبور بمنزل ما آمده

نوشته (۱) از میرزا ابوالحسن خان به بنده آورده که بعد از بیرون ما (۲) قلمی فرموده شرحی مشعر بر اظهار رضامندی و الطاف مرقوم فرموده . بالجمله مراسله معزی الیه را بر رئیس افندی خواهم رسانید . روز دیگر آدمی از رئیس مشارالیه آمده مذکور ساخت که رئیس نوشته میرزا ابوالحسن خان را خوانده و رقمی صادر خواهد نمود که يك رأس اسب سواری بشما بدهند . چون در این اوقات مسموع افتاد که عید اضحی (۳) قریب است ، سلطان عصر ، سلطان محمود و بعضی اعیان نماز عید بمسجد میروند و ما بخدمت سررا برت تستن پیغام فرستادیم که آدمی بما داده که ما را راه نمایی بمسجد مزبور کرده باشد ، لهذا سررا برت تستن یکنفر ینکی چری بنزد ما فرستاده که ما را بمسجد هدایت کند .

روز پنجشنبه سلخ سپتمبر مطابق دهم ذیحجه الحرام استماع شد که شش ساعت قبل از ظهر سلطان محمود بمسجد رفته نماز میکند . ما هم هفت ساعت قبل از ظهر از قلاته بیرون رفته چون در میان قلاته و شهر اسلامبول ، قرار نکیز واقع است و هر کس از اسکو دار با اسلامبول رود باید در میان کشتی نشسته و هر کس از قلاته با اسلامبول رود نیز باید سوار کشتی شود . و هزاران کشتی کوچک از اهالی ینکی چری در روی آب گذارده ، هر کس رود آدمی چند پاره گرفته آنها را با اسلامبول میبرد . ما نیز کشتی گرفته ، داخل با اسلامبول شده ، در حوالی مسجد احمد پاشا - مسجدی که سلطان نماز عید اضحی را بجای می آورد - در دکانی آرام گرفته چون نماز آنها تمام نبود داخل بصحن مسجد شده . مسجدی در نهایت بزرگی و عظمت . ستونهای سنگی بسیار بزرگی داشته . اهالی ترك مذکور می ساختند که ستونها سنگ نیست ، آنها را ریخته اند ، اگر چه کثرت مردم و جمعیت نماز جماعت آنقدر راه بما نه داد (۴) که داخل به شبستان مسجد شویم لکن بنده خود را بدرج آن کشیده الحق چراغان بود نه شبستان . چند چهل چراغ روشن بود . بعلاوه سیم بندی که هزاران قندیل شیشه در آنجا روشن بود ملاها و اعیان دولت عثمانی و جمعیت کثیری در آنجا بنماز مشغول شده . ما در

۱ - در متن خطی کلمه «نوشته» دوبار نوشته شده است و روی یکی از آنها نوشته اند

« زیاده »

۲ - بیرون آمدن ما

۳ - عید قربان

۴ - نداد

گوشه صبر کردیم تا اینکه نماز تمام شده ، از آنجا مراجعت بدکان مزبور نموده . همه راه از دو طرف ینکی جریان سپاه سلطانی ایستاده بعد از آن هر کدام از نجبا و اعیان دولت عثمانی از مسجد بیرون آمده سوار اسبان یراق طلا و نقره ، با جلال تمام گذشته . قاعده رجال دولت عثمانی بلکه عامه بزرگان ترکیه اینست که اشخاصیکه بزرگ هستند ، در هنگام گذشتن از کوچه و بازار ، خود بمردمان سلام کرده ، گذشته و بعد از آن رئیس افندی وزیر ترکیه ، کسی که امورات خارج از ولایتی بعهده اوست گذشته و بعد از آن صدراعظم دولت عثمانی با عظمت و جلال گذر کرده و بعد از آن دوازده اسب با زین های طلا و یراق و زین پوش طلا ، یکطرف زین سپر طلای مکلل بجواهر و طرف دیگر اسبان قداریه و یا شمشیر جواهر نشان بسته . اسبان مزبور ، یدکهای سلطانی بوده ، هر اسمی را یکنفر جلو او را کشیده و بعد از آن سلطان محمود ، خود سواره با جمعی کثیر از افسران پیاده از پیش و پس او روانه بودند . و هر کدام از افسران لباسها و کلاههای بلند غریبه در سر داشتند . بعد از آن افسری شمشیر مطلای مکلل بجواهر از مال پادشاه را در شانه گذارده ، گذر کرده . بعد از آن دو نفر سواره ، کرسیان پادشاهی را در شانه گذارده گذر کرده ، سواره دیگر خورجینی مملو از پاره درپیش گرفته ، از چپ و راست سلطانی پول نثار سلطان نموده و سه نفر سواره هر کدام تاجی متعلق بسلطان در دست گرفته گذر کردند گویا هر کدام از تاجها را وقتی معین درسرمیکذارند . بعد از آن چند نفر از خواجگان حرم پادشاهی با جبروت گذر کرده . بعد از آن جمع کثیری پیاده بعقب آنها رفته تا اینکه همه آنها گذشتند ، پادشاه جوانی است بسیار مقبول . ریشی سیاه ، نه بلند و نه کوتاه ، محرابی داشت . سی و پنج سال عمر شریف سلطان محمود است . بعد از ملاحظه سلطان درمیدانی مسمی بات میدان ، در مقابل مسجد احمد پاشا رفته ، سنگ بزرگ يك پارچه از سنگ سماق تخمیناً بیست ذرع طول و سه ذرع عرض و قطر آن ، چهار گوشه است مثل مناره در میانه میدان نصب کرده اند . در زیر پایه آن چهار پایه آهنین دارد که آدم در زیر آن میرود تا بحال سنگی به این بزرگی ندیده ام . از اهل اسلام بول هر کس سؤال کنند که آیا سنگ مزبور را که آورده و چگونه نصب کرده اند ، جواب می گویند آن را ریخته اند . لیکن نمی توانند گفت در حالت چه و با کدام اجزا آن را

ریخته‌اند ستون مارپیچ دیگری است از مفرق ، سه زرع شکسته آن باقی مانده . است (۱) بعد از ملاحظه آنجا ، بخانه (۲) رفتیم که آنرا شیر خانه می گویند . چند شیر و پلنگ و خرس و گرگ و حیوانات سبع دیگر در آنجا است که متعلق بسطان است . بعد از ملاحظه آن مراجعت بمنزل کرده مسموع افتاد که میرزا فرج الله آدمی بنزد سر رابر تستن فرستاده مذکور ساخته بود که چون حال در اسلامبول خانه گرفته است و در آنجا می ماند خود میخواهد تسداریک ما را دیده روانه سازد . لهذا آقا حاجی بابا را بنزد معزی الیه فرستاده وعده نموده بود که دو روز دیگر ماها بمنزل او رفته بنایی بکار ما گذارد .

روز جمعه غره اکتوبر ، یازدهم ذیحجه الحرام بیکی از قهوه خانه ها رفته استماع افتاد که سلطان در باغی مسمی بدرمه باغچه سی رفته ملاحظه جانبازان را می کند . میرزا جعفر و بنده چنین یافتیم که در آنجا مشق سربازیت و سلطان بملاحظه آنها رفته ، ما هم از قهوه خانه مزبور بیرون رفته ، همه پسران به حوالی توبخانه که خارج از قلاته است رفته ، در آنجا جمعیتی نبود . قدری پیش رفته صدای ساز و نقاره شنیده از بالای بلندیت سرازیر شده در کنار دریا باغیست باصفا . ریسمانی بسته اند و سه نفر در بالای آن رفته ببازی مشغولند و جمعیت عظیمی است از زن و مرد و میدان وسیع است و کسی در میان میدان نیست . اطراف میدان ینکی چری بسیار است و در بالای بلندی چند اوطاقی است و جمعی از افسران سفید پوش در مقابل ایوانی ایستاده اند . از کسی پرسیدیم در آن اوطاق کیست گفت سلطان عصر . در آن وقت یافتیم که در اینجا سرباز نظام نبوده است و شخص جانبازی که استاد قهوه چی می گفت ، ریسمان باز بود . و در این روز بعلت عید اضحی سلطان بچشن مشغول است . خلاصه بعد از ساعتی سلطان با جبروت تمام سوار ، و یدک هایی که روز قبل ملاحظه نموده بود با دستگاه سلطنت ، امروز هم بهمراه او بود . از کنار دریا روانه سرای سلطانی گردیده هنگام نزولی سلطانی ، هم از توبخانه اسلامبول و هم توبخانه قلاته و اسکودار ، توبها خالی کرده روز یکشنبه سیم اکتوبر بدیدن میرزا فرج الله رفته با او گفتگو و تعارفات رسمی را بجا آورده ، بعد از آن

۱ - مانده است

۲ - خانه ای

در خصوص رفتن ماها بنایی گذارده که در گرفتن رقم برای عرض راه ما و بیرون آوردن صندوق کتاب و اسبابهای ما از گمرک و سایر مواد کلا سررا برت تستن منتهای محبت نسبت بما کرده ، اولاً سعی کرده که صندوقهای ما از گمرک بیرون آید . صندوقهای مزبور را بیرون آورده ، اولاً انباری گرفتیم . به قاعده اینولا اولاً خراج پادشاهی را می گیرند و انبار کوچک و حقیر را بسی و پنج فروش خراج شاهی گرفتند . بعد از آن حملان صندوقهای مزبور را بیرون آورده ، بندی در میانه آن بسته برداشتند . و در اینولا هر باری که سنگین است باین نحو حمل نقل میکنند . اگر بسیار سنگین است چهار نفر یا بیشتر در زیر چوب مزبور رفته بر میدارند . چون در اینمدت توقف بنده در اسلامبول مطلقاً نتوانسته که تحصیل فرانسه و یا چیزی دیگر کنم و کسی هم بدست نیاورده که از او تحقیقات اینولایت را کرده باشم و الحق هیچکدام از اهالی ترکیه از تاریخ خود اطلاع ندارند و بنده را میلی زیاده بهم رسیده که برخی از اوضاع ولایت ترکیه را درین مزخرف نامچه نوشته باشم .

اماطیفه ترکیه و اصل آنها ؛ طایفه مزبور در اصل و اول آنها در سمت مشرقی دریای حاجی ترخان توقف داشته . جمعی صحرا نشین بوده و بالفعل جمعی از آنها در آنجا هستند که ما آنها را ترکمان می گوئیم . در سال ۸۰۰ عیسوی مطابق ۲۱۰ هجری جمعی کثیر از طایفه مزبور بتسخیر ولایات و ملک ارمن عزیمت نموده ، ملک ارمن را مسخر نموده و در آنوقت مسمی به ترکمان گشته . در سال ۹۹۷ عیسوی مطابق ۴۱۲ هجری سلطان محمود غزنوی از جانب خلفای عباسیه بحکومت ملک ایران مفتخر شده و بعد از آن از کنار دریای حاجی ترخان الی رود خجند را بحیطه تصرف خود در آورده از جانب خلفای مزبور و اذن آنها ملقب بلقب سلطانی گردیده . بعد از فوت محمود پسر بزرگ سلطان محمود مسمی بمسعود (۱) در سال ۱۰۳۸ عیسوی مطابق ۴۵۳ هجری بجای پدر نشسته ، جمعی از افاغنه و غیره به مخالفت مسعود برخاسته ، چون تاب مقاومت دشمن را نیاورده استمداد از طایفه ترکمانیه جسته و طایفه مزبور جمعی کثیری بسرکردگی طغرل بیک به حمایت مسعود مذکور فرستاده ، اولاً طغرل بیک دشمن مسعود را مسخر و مغلوب نموده و بعد از آن خود بتصرف ایران مشغول گشته ، بتدریج مملکت

ایران را مسخر نموده و در آنوقت طایفه ترکمانیه بشرف اسلام مشرف گردیده که قبل از آن بت پرست و بی‌مذهب بوده‌اند. و در سال ۱۰۵۵ عیسوی مطابق ۴۷۰ هجری بلوای عامه بر سر خلیفه اسلام شده، خلیفه مزبور، طغرل بیک را وزیر خود کرده. مشارالیه مردی رشید و دانا بوده، قدرت و قوت‌گرایی در ممالك خلفای عباسیه بهمرسانیده. طایفه تاتاریه که بسمت شمالی دریای حاجی ترخوان توقف داشتند از درمجادله باطایفه ترکمانیه برخاسته، باندک وقتی آنها را مغلوب و از ولایات ایران اخراج نموده بسمت جنوبی ایران آنها را رانده و آنها به بیت‌المقدس رفته که ولایت مزبور را مسخر کنند. اهالی بیت‌المقدس عرض حال خود را بفرنگستان نموده، چون مطلق عیسویان بیت‌المقدس را پاکترین اماکن روی زمین میدانند بعینه مثل کعبه از برای مسلمانان است. سپاهی از فرقه همه عیسویان برسر بیت‌المقدس جمع آوری کرده سپاه ترکیه را شکست داده مراجعت بولایت خود نموده، ولیکن سلاح الدین سردار ترکمانیه سپاهی عظیم فراهم آورده مراجعت به بیت‌المقدس نموده شهر بیت‌المقدس را مسخر و اهالی آن را بقتل رسانیده و بعد از آن سلاح الدین مزبور خود را ملقب بلقب سلطانی نموده، بعد از فوت مشارالیه ایضاً طایفه ترکمانیه به تهلیل رفته و چندان قدرت و قوتی نداشته تا اینکه در سال ۱۳۰۹ عثمان نام بزرگ ترکمانیه ترقی کرده خود را ملقب بسلطانی نموده در پروسا از محال بکیشینیا نشسته. چون عثمان مزبور از اولاد چنگیز مشهور بود و خود هم قابل به استعداد ورشیدی بوده، بتدریج همه ترکمانیه را بتصرف درآورده. همه در جاده چاکری مستقیم و در جان نثاری مقیم بوده. هر يك از محالات ترکمانیه را که در تحت حاکمی سرکش بوده، حاکم مزبور را معزول و دیگری را بجای او منصوب نموده. به اندک وقتی مقتدر و مستقل گردیده. لیکن چندان ولایتی بتصرف او نبوده. شهرکی مسمی بقراقیصر پای تخت او بوده. بتدریج داخل بمحال سابق‌الذکر شده و شهر پرواسا را تسخیر کرده. از آن وقت اهالی ترکمانیه مسمی بعثماني گردیده که حال دولت مزبور را دولت عثمانی می‌نامند،

در سال ۱۳۲۸ عیسوی مطابق ۷۴۲ هجری فوت او در رسیده بعد از
 فوت او در سال مزبور آرخان بجای او بحکمرانی مشغول شده ، بتدریج
 ولایت متعلقه خود را زیاد نموده بالاخره شهر تیقی را تصرف و پای تخت خود
 نموده . در سال ۱۳۵۹ عیسوی مطابق ۷۷۴ هجری فوت شده در سال مزبور
 عمر بسلطنت عثمانی مشغول شده . در سال ۱۳۶۲ عیسوی مطابق ۷۷۷ هجری
 شهر ادریان یعنی شهری که ادریان سلطان روم شهر مزبور را بنیاد کرده به
 تصرف خود درآورده و پای تخت دولت عثمانی نموده ، مشارالیه سبب نظام
 نیکی چری که ذکر آن بعد از این مذکور خواهد شد بوده و مدتها با طایفه
 عیسویان جدال نموده ، در جنگی از جنگها به سپاه دشمن ظفر یافته جمعی از
 عیسویان را اسیر کرده حکم به سپاه خود نموده که در حضور خود آنها را بقتل
 رسانند^۱ . یکی از آنها حمله به عمر نموده بضرب خنجر پهلوی او را شکافته
 مقتول نموده . دولت عثمانی الی آنوقت اکثر ولایات کریک را بتصرف درآورده
 تنها شهر اسلامبول بدست کریک مانده . در سال ۱۳۹۹ عیسوی مطابق ۸۰۵
 هجری ، یازید اول بجای عمر بتخت سلطنت آمده ، فوراً برادر خود یعقوب
 سلطان را بحضور خود بطناب انداخته . مشارالیه اول کسی بود از سلاطین
 عثمانی که بنای کشتن منسوبان و قطع سلۀ ارحام نمود . در سال اول سلطنت
 خود شهر قراطوا را گرفته . قبل از گرفتن شهر مزبور با رعایای شهر وعده
 نموده که اگر شهر را بدست دهند اهالی شهر و رعایای آنرا مرخص نموده
 که در نهایت استراحت در زیر او امان یافته ، آرام گیرند . بعد از اینکه
 شهر مزبور را مسخر نموده بخلاف عهد خود شهر مزبور را قتل و غارت نموده
 و بعد از آن همتی بتصرف شهر با سیمه گماشته شهر مزبور را گرفته نهب و غارت
 بسیاری در آنجا کرده و بعد از آن از رود دینوب که از روسیه می آید گذر
 شده و این اول دفعه ایست که طایفه عثمانی ازین رود گذر کرده . دو مرتبه به
 محاصره اسلامبول همت گماشته و هر دفعه مدتی مانده در دفعه ثانی نزدیک به
 آن بوده که شهر مزبور را بتصرف در آورد که امیر تیمور مشهور به لنگ با
 سپاهی معدود بر سر یازید تاخته و جدال عظیمی فیما بین آنها واقع شده

بالاخره بایزید را دستگیر نموده . وقتیکه بایزید را در برابر امیر تیمور حاضر کرده بودند . امیر تیمور از او سؤال نموده که در صورتیکه تو مرا دستگیری کرده بودی چگونه با من رفتار میکردی جواب داده بود که ترا در قفس آهنین محبوس میکردیم . فوراً امیر تیمور حکمی کرده قفس آهنینی ساخته او را در قفس محبوس کرد.

در سال ۱۳۹۹ عیسوی مطابق ۸۱۴ هجری سر خود را به پنجره قفس آهنین زده مغز او ریخته فوت شده در این عصر طایفه ترکیه منتهای بد رفتاری و ظلم و تعدی را با مردم عیسویان نموده . صیت خون خواری و ظلم و تعدی اینطایفه بهمه عالم رفته . کمتر مردی از طایفه ترکیه به بیماروتی و بیرحمی و بد دلی بایزید سراغمی دهند . حرص طایفه ترکیه در فتح و نصرت و تسلط بحدی بوده که طالب سلطنت کل دنیا گشته طریقه بی انصافی و بد عهد و پیمانی را پیشنهاد خود نموده . بهر سو از ولایات قریبه حمله آور گردیده ، هر جا را فتح کرده بدون حق و حساب دست بخونریزی دراز کرده . کسی را که نکشته محض از برای اسیر کردن بوده و بیعصمت آنها نیز با سراسر حد کمال گشته . بسارهایای نجیب ولایات مغلوبی بایزید برسم خرید و فروخت بکل دنیا پریشان گردیده و بسا کسبه و ضعفا و فقرا پایمال گردیده در اینوقت همه طایفه ترکیه از بیماروتی و ظلم و تعدی بایزید مزبور دارند (۱)

و افعال ناشایسته و بدعتهای بد بایزید بالفعل در میانه مردم شیوهی دارد . هر ولایتی که از عیسویان بدست دولت عثمانی دوچار شده علم و صنعت و آرام و استراحت از آنها قطع شده . بالجمله در هر حال سبب پایمال کردن رعایا گردیده پسر بایزید بعد از فوت بایزید ، محمد اول بجای بایزید بتخت سلطنت عثمانی نشسته . فوراً چند برادر خود را بقتل رسانیده ، ولایاتیکه متعلق بسطان بایزید بود و امیر تیمور از او گرفته بود ، سلطان محمد مجدداً بحیطه تصرف خود در آورده لیکن عمر اوچندان وفا نکرده .

در سال ۱۴۲۲ عیسوی مطابق ۸۳۸ هجری فوت او در رسیده ، پسر بزرگ سلطان محمد ، عمر ثانی بتخت سلطنت نشسته اولابرا در خود مصطفی را بقتل رسانیده .

در سال ۱۴۳۳ عیسوی مطابق ۸۴۸ هجری شهر رسلو نیار ایتصرف

خود درآورده ، اهالی شهر را مکر اشخاصی که بشغل فعله‌گی و کار دیگر ضرور داشته و یا زنانیکه بجهة اشفای شهوت خود ضرور داشته مابقی را از زن و مرد و پیر و جوان و اطفال شیرخواره بقتل رسانیده . نوعی بی‌رحمی و بی‌مروتی که در این شهر که متعلق بولایات هنگریست از او بظهور رسید از حد تقریر و تحریر بیرون است . ولایت دیگر رسمی بسر دیا را مسخر نموده اگر چه قبل از وقت دختر حاکم شهر سردیا را بعقد خود درآورده ، قسم یاد نموده بود که مطلق ضرر او بشهر سردیا نخواهد رسید لیکن بعد از تسخیر شهر مزبور بخلاف عهد و میثاق و قسم خود قتل و غارت بسیاری با اهالی شهر مزبور نموده و بعد از آن سپاه خود را بر سر شهر ترانسلونیا یکی از شهرهای نمسا است - برده ، فوراً داخل شهر مزبور شده هرچه از مرد وزن و پیر و جوانرا که بدست آورده گرفته و کشته و شهر الشیه (۱) که از مملکت استریاست مسخر نموده بعد از قتل و غارت شهر مزبور را کلا سوزانیده . یکی از جنرالان مشهور از اهالی استریا مسمی بالکنز ندربرک بمقاومت او برخاسته او را مانع از زیادتی ظلم و تعدی گشته . بکرات با او بمجادله برآمده و هرگز غالب بر او نشد .

در سال ۱۴۴۵ عیسوی مطابق ۸۶۰ هجری شهر پلویانسیس که

شهر معظم کریک بوده بنصرف درآورده ، شش هزار نفر از اسرای مسیحانرا (۲) بشکرانه اینک شهر مزبور را مسخر نموده یکدفعه بالای یکدیگر قربانی و کل ولایات کریک و روم را مسخر کرده عمارات عالییه مشهوره که باعث بزرگی قوم مزبور میبود کلاً خراب و ویران کرده که بالفعل خرابه آنها باقی است و از طریق بی‌رحمی و بی‌مروتی کماکان آگاه بوده . وسعتی غریب به بزرگی دولت عثمانی داده ، سپاه نیکی چری را دومقابل زیاد کرده . همیشه غم و غصه جانکاهی که داشته این بوده که غالب بجنرال الکزن ندربرک نیامده . گویند بسبب این غم فوت او در رسیده .

در سال ۱۴۵۰ عیسوی مطابق ۸۶۵ هجری بعد از فوت او پسر بزرگ او سلطان محمد مسمی بمحمد ثانی بحکمرانی عثمانی رسیده . معزی‌الیه بزرگترین سلاطین عثمانی در جنگ بوده و لیکن بیرحمترین سلاطین عثمانی بوده . اول مرتبه که بتخت سلطنت رسیده دو برادر خود را بقتل رسانیده . ثانیاً بمعاهده و دوستی و اتحاد با قسطنطنین سلطان قسطنطنیه برآمده لیکن در هنگامیکه در عین دوستی و مصالحه با قسطنطنین بوده مخفیاً در صدد محاصره و تهیه تسخیر قسطنطنیه میبود . گویند نه هرگز عهد و میثاق خود را وفا نموده و نه هرگز قسمی که بقرآن خورده نگاهداشته . مشارالیه نفس بی‌انصافی و بیمروتی و حق ناشناسی بوده . لیکن با آنهمه صفات معزی‌الیه سبب فخر و آبرو و عزت دولت عثمانی بوده والی حال همه اترک عثمانی نان پخته او را میخورند . سپاهی بر سر قسطنطنیه کشیده .

در سال ۸۶۵ هجری شهر قسطنطنیه را مسخر نموده ، سلطان قسطنطنین را در خارج شهر مزبور مقتول ساخته و بعد از آن شهر مزبور را مسمی باسلامبول نموده . وقتیکه سپاه ترکیه داخل باسلامبول شده بنا را بهای وهوی بعینه حیوانات سباع که از جنگل بیرون آمده بر سر حیوانات ضعیف تاخت آورند ، هزاران مرد وزن و برنا و پیر طعمه شمشیر سپاه گردیده ، اکثر مردم بی‌پناه بکلیسای سنت صوفیه آورده که بالفعل مسجدیست در نهایت بزرگی که اول مسجد کل عالم است . آنقدر مردم را کشته که در کلیسای مزبور خون مثل سیلاب جاری شده . کلیسای مزبور را طویل نموده بکل سپاه الی سه شبانه حکم داده که قتل و غارت نمایند . بیعصمتی در شهر مزبور بظهور رسیده ساکنین بیچاره بیطالع فقیر را نکبت و حسن و قبح آمده بعله اینکه هر جا دولتی گمان کرده آزار واذیت بآنها داده که باقی آنرا نشان دهند . و هر جا خوب رویی دیده منتهای بیعصمتی را نموده . در این سه شبانه و روز آواز گریه وزاری از ساکنین بفلک اطلس میرفت حتی مکان (۱) شهر از ترس سپاه خونخوار بفغان آمده . بعد از سه روز قلیل مردمانی که از دست سپاه نیم‌جانی بدتر از مرگ بدر برده مثل کله گراز آنها را در میانه کوچه و بازار دوانیده . بعد از سه روز سلطان محمد در نهایت جلال ، داخل بشهر شده .

بکرات اسب او بعله پشتهای کشته ، در کوچها ایستاده قادر بگذشتن نبوده و بعضی اوقات در میانه خون مردم عبور کرده . در کلیسای سنت صوفیه مهمانی عظیمی پاشایان و افسران خود داده . قبل از شروع در طعام ، در مقابل او از برای خوش طبعی و شوخی ، اکثر بزرگان و نجبای شهر را که اسیر کرده بودند بقتل رسانیده .

در میانه آنها جمعی از منسوبان قریب پادشاه بوده . مادامیکه بزرگان و علما و کشیشان کریک را بدست آورده هر روزه مهمانی داده ، قبل از طعام آنها را بقتل رسانیده . در اینوقت دولت کریک و یا روم بآخر رسیده و شروع در سلطنت آل عثمان در اسلامبول شده مابقی کریک و روم الی هذه العصر . در تحت تصرف دولت عثمانی هستند . دولت کریک که سالها علم و فلسفی آنها همه عالم را گرفته و مثل اسکندر ذوالقرنین که ممالک ایران و عربستان و هندوستان و ترکستان را مسخر نموده یکی از جنگجویان کریک بوده اند . و همچنین قیصر رومی که مجموع فرنگستان را و مصر را مسخر کرده یکی از اهالی روم بوده . در اینوقت مزبور مخدول سپاه و دولت عثمانی گردیده . بعد از تسخیر قسطنطنیه شهر وینشیان (۱) که از محال ایتالیا است مسخر کرده و شهر او ترنتو که او نیز از شهرهای ایتالیا است مسخر کرده همه مردم شهر مزبور را موافق عادت خود بقتل رسانیده مگر جمعی قلیل از آنها را دستگیر و اسیر نموده و بعد از آن خود دستگیر اجل گردیده . آنچه مشهور است گویا او را زهر خور کرده آنچه بحساب درآمده زیاده از هشتصد هزار نفر مرد و زن و صغیر و کبیر را سبب قتل شده . در سال ۸۹۶ هجری فوت او در رسیده پسر او با یزید ثانی بجای پدر بتخت نشسته مدتها با برادر خود بمجادله مشغول بوده . سعی بلینی در گرفتن و قتل او نموده لیکن سعی ، بی فایده افتاده . بعد از آن مخوف از طایفه نیکی چری گشته ، اراده نموده که همه آنها را یکدفعه قلع و قمع کند . لیکن اسرار نهانی او فاش شده . و بعد از آن حمله بطایفه وینشیان که از اهالی ایتالیا هستند نموده که آنها را مسخر کرده باشد . قتل و غارتی بآنها نموده . و نیز بنای مصر را گذارده . بالجمله از اول

سلطنت او الی آخر . هم خود در آزار و هم مردم را اضرار نموده . بعد از سلطنتی پر زحمت پسر او بمعارضه او برخاسته او را زهر خور کرده .

در سال ۹۲۴ هجری سلطان سلیم اول پسر بایزید بتخت عثمانی آمده . مشارالیه بیمرتوترین همه سلاطین سابق بوده . اول مرتبه که بسلطنت رسیده برادر خود را بطناب انداخته و پنج پسران برادر خود را بقتل رسانیده و یکماه بعد از آن ، برادر دیگر خود را نیز بقتل رسانیده سپاهی عظیم بر سر ایران کشیده از آنجا برگشته ولایت مصر را مسخر نموده اراده تسخیر ایتالیا را داشته لکن ناخوشی آكله او را امان نداده از مرض مزبور فوت شده .

در سال ۹۳۵ (۱) هجری پسر او سلطان سلیمان اول بجای او نشسته مشارالیه جزیره رواس را از دست نتیهای سنت جان گرفته . نتیای سنت جان از اهالی ایتالیا از خاندان قدیم بوده دوست سال متوالی اجداد آنها زندگی میکرد . آنها را دربدر کرده . و بعد از آن بولایت هنگری تاخت آورده شهر بیودا را گرفته بعد از اینکه با اهالی شهر عهد و شرط کرده که اگر بدون مجادله سنگر شهر بیودا را بدست او دهند . هیچکدام از اهالی شهر را آزار نخواهند رسانید . اهالی شهر مزبور سنگر مزبور را تسلیم نموده ، بخلاف قول خود عمل نموده ، همگی اهالی سنگر را بقتل رسانیده و بعد از آن بعزیمت تسخیر استریا با سپاهی عظیم همتی گماشته بهر کدام از شهرها که رسیده پیران آنها را مقتول و جوانان آنها را اسیر نموده ، زنان را در مقابل شوهران آنها بیعصمتی نموده و اطفال صغیره آنها را بکرات از سینه مادران کشیده بقتل رسانیده . بعد از آن بمحاصره و یانه (۲) پای تخت نمسا (۳) عزم را جزم نموده ، اهالی شهر ویا نه کلاً بمقاومت او برخاسته چنانکه چندین دفعه یورش آورده بشهر و هر دفعه بسیاری از سپاه او بقتل رسیده بی نیل مقصود بعد از اینکه هشتاد هزار نفر از سپاه او بقتل رسیده مراجعت کرده ، در عرض راه اسرای بسیاری از رعایا و زراع نمسا را بدست آورده مجموع را مقتول نموده .

۱- ؟

۳- برای اهالی آن.

۲- اطریش.

در سال ۹۴۹ شهر بغداد را از دست مردم سریانی بیرون آورده ، پاشایی از خود با آنجا فرستاده . و سپاهی بجزایر کارفیو فرستاده . شانزده هزار نفر از اهالی آنجا را اسیر آورده بعلاوه آنکه جمعی کثیر را بقتل رسانیده و سپاهی برداشته و یکنفر از سرداران خود را مسمی بعلی پاشا بعزم تسخیر هنگری قیام ، شهر تیمزود از محال ولایت مزبور را بتصرف در آورده قبل از گرفتن شهر با اهالی آنها (۱) قسم خورده که آنها را ضرر نخواهد رسانید . بعد از آنکه شهر مزبور را بدست دادند قسم خود را شکسته همه اهالی شهر را بقتل رسانیده حرف او اینکه با نگار (۲) قسم و عهد را گرفتن صورتی ندارد . سلطان سلیمان از پسر خود بد مظنه شده . پسر مزبور مصطفی نام داشته . بد مظنه از او شده که شاید بخواهد او را قتل نماید . مشارالیه را خفه کرده . بعد از آن معلوم شده بود که بیگناه بوده . و بعد از آن پسرزاده خود را بقتل رسانیده که شاید بزرگ شود و تقاص خون پدر را نماید . و پسر دیگر او مسمی به یحیی از غم برادر خود را کشته . پسر ثالث خود را مسمی به بایزید و پنج نفر اولاد بایزید را یکدفعه خفه کرده . در سال ۹۸۱ فوت او در رسید . پسر سلیمان سلطان ، سلطان سلیم ثانی بتخت آمده . خود مطلقاً بجنگ نرفته لیکن جنرال و سپاه خود را بجنگ فرستاده . اولاً اراده جنگ با وینشیان نموده سپاهی بر سر آنها رفته جزیره سیپرس و برخی از جزایر دیگر را گرفته . بد عهدی طایفه ترکیه در این مقدمه ظاهر خواهد شد . سپاهی عظیم بر سر ملدی دیا (۳) فرستاده . بعد از جدال بسیار مصالحه با پاشای سردار سپاه کرده . هفت دفعه بقرآن قسم خورده که مطلقاً آزار با اهالی شهر نخواهند رسانید و با آنها دوست خواهند بود لیکن پاشای مزبور با وجود قسم دادن حاکم و سردار ملدی دیا گرفته مقتول نموده . بعد از آن جمعی از بزرگان و جمعی از اهالی ولایت را بقتل رسانیده .

در سال ۹۸۹ هجری فوت شده پسر بزرگ او عمر ثالث بتخت سلطنت نشسته . اول دفعه پنج برادر خود را در حضور خود بطناب انداخته . اگر چه خود مایل بجنگ نبوده لیکن محض از برای اینکه مردم او را شامت نکنند

۱ - برای اهالی آن .

۲ - ؟

۳ - ملدی ویا Moldavie ؟

که از قاعده اجداد خود رفتار نکرده جنگجو نیست خود در شهر اسلامبول توقف نموده وعلی الدوام سپاه باطراف بلاد فرستاده چنانکه سپاهی برسر روس و پولند فرستاده و قتل و غارت بسیاری نموده . در آن هنگام در دیوانخانه ، رجال دولت مشورتی با یکدیگر کرده که آیا جدال با ایران و شکستن معاهده با دولت ایران بهتر است و یا با اهالی عیسویان . بسبب اینکه قاعده ایست در دولت عثمانی کلی ، که هر وقت و هر عهد که مصلحت یا صرفه برای دولت عثمانی باشد و یا پادشاه عثمانی شکستن عهد و قسم با سایر مذاهب خواه شیعه و خواه عیسوی اعم از اینکه عهدنامه در میانه گذشته باشد و یا نه ، در صورتیکه شکستن عهد صرفه دار باشد ، البته شکستن عهد مزبور جایز است .

بعد از اینکه در مشورتخانه سؤال و جواب کرده بالاخره صرفه در آن دیدند که عهدنامه را که سالها است با دولت ایران بسته بشکنند . لهذا سرداری بزرگ مسمی بتوپال پاشا با سپاهی عظیم برسر ایران فرستاده در داغستان و (خوانده نشد) و ایروان تاخت آورده بعادت خود سپاهی بغارة (۱) یغمایی اخذ و مراجعت باسلامبول نموده . در اینوقت نیکی چریان طغیان نموده خود را مطلق العنان دانسته ، دست از خدمت سلطان برداشته و سر از ربه اطاعت او کشیده .

عمر در آخر عمر خود بنای جدال با نمسا گذارده و سپاهی بسمت نمسا فرستاده اگر چه تسخیر آنولایت را نکرده لیکن قتل و غارت بسیاری با اهالی دهات و رعایای عرض راه کرده و در مراجعت سپاه مزبور فوت او در رسیده . پسر بزرگ او سلطان محمد مسمی بمحمد ثالث بجای پدر نشسته .

در سال ۱۵۹۵ عیسوی مطابق ۱۰۱۰ هجری محمد ثالث بتخت سلطنت رسید از ترس اینکه نیکی چریان یاغی بودند و مبادا از او ناخوش و ناراضی شده ، برادر دیگر را بجای او سلطان کنند ، نوزده برادر خود را خفه کرده و یا بشمشیر کشته و ده نفر از زوجات پدر خود را بتوهم اینکه شاید از پدر او آبتن باشند بقتل رسانیده . طایفه نیکی چری طغیان کرده یکطرف شهر اسلامبول را یغما نموده اموال مردم را بتاراج برده . اول دفعه چند نفر از

پاشایان سردار سپاه خود را با سپاه عظیم بتسخیر جرمن فرستاده لیکن پاشایان مزبور بی نیل مقصود برگشته مجدداً خود سپاهی فراهم آورده دویست هزار نفر با توپخانه تمام بر سر شهر بیودا رفته یکی از شهرهای متعلقه آن مسمی بدگیری را مسخر نموده و مراجعت باسلامبول کرده با فتح و نصرت لکن بمحض ورود بلوای عامی از نیکی چریان بر پا شده و بجدال مشغول گردیده سلطان محمد از راه مصلحت بیخی در آمده بزرگان آنها را آرام داده هر کدام را بر سر خدمتی معین و با قضا ولایت ترکیه فرستاده و بعد از آن هر کدام را که توانسته بدست آورده مقتول ساخته و سایرین سپاه را مخوف نموده . بقدریج آنها را بتهلیل برده . ضمناً خبری باو میرسد که پسر بزرگ او محرك طاغیان گردیده و مادر او نیز در جزو آتش طاغیان را تیز کرده لهذا پسر خود و زن خود را بقتل رسانیده . مجدداً طایفه نیکی چری از مکنون خاطر او خبردار شده از در معارضه درآمده لیکن فوت او در رسیده .

در سال ۱۶۰۴ عیسوی مطابق ۱۰۱۹ هجری پسر ثانی سلطان محمد مسمی با حمد اول بتخت آمده در پانزده سالگی . سه سال بعد از آن صلح کل با امپراطور نمسا نموده . بانوی حرم خیال کرده بود که سلطان را باکنیز او سریست ، دختر سلطان را مشارالیها خفه کرده . سلطان از اینممنی اطلاع یافته مشارالیها را نیز خفه کرده . سلطان احمد نه چندان سلطنتی کرده و نه چندان کاری کرده که نگارش (۱) طرفه گی داشته باشد . بالجمله فوت او در رسیده .

در سال ۱۶۱۷ عیسوی مطابق ۱۰۳۳ هجری برادر او مصطفی سلطان اول بتخت آمده . در هنگام حیات برادر از ترس اینکه شاید او را بقتل رساند ، در گوشه و کناره مخفی مانده . در سن بیست و پنج سالگی او را بتخت سلطنت نشانیده مشارالیه بعادت پیشینیان سلاطین آل عثمان بيمروتنی را پیشنهاد خود کرده . پسر بزرگ برادر خود را محبوبوس و سایر قبیلۀ او را از بزرگ و کوچک بقتل رسانیده . و این رسم و قاعده کلی شده که هر وقت سلطان فوت شود ، وارث ملك مزبور بمحض اینکه بتخت آمده برادران و برادرزاده گان خود را مقتول نموده بعضی از آنها فرار نموده فوراً آنها را

۱ - نگارش آن.

دستگیر و مقتول نموده و برای اینکه مردم خبر از حیات سلطان داشته باشند هر هفته یکدفعه بنماز جماعت رفته و یا اینکه خود را بمردم نموده والا- عوام الناس را خیال اینکه سلطان در حیات نیست ، بنارا بغوغا می گذاشتند . والی حال این قاعده را در اینولا جاریست . مصطفی سلطان بنای ظلم و تعدی را با مردم اشراف و بزرگان دولت باعلی مرتبه رسانیده ، وزیر اعظم دولت خود را با سپاهی عظیم بر سرایران فرستاده . چون معزی الیه بدون اینکه ولایت مزبور را مسخر کند مراجعت کرده و سلطان با او بنای بدسلوکی را گذارده ، وزیر اعظم جمععی را بخلوت سلطانی فرستاده ، سلطان مصطفی را گرفته و محبوس نموده و عثمان پسر احمد سلطان مرحوم را بجای او نشانیده . مشارالیه نیز محبوس بوده . عثمان بمحض ورود بیارگام کشتیان جنگی چند آماده و سپاهی بتسخیر ایتالیا گماشته سپاه در بنادر ایتالیا رفته خرابی با آنجا رسانیده ، ششصد نفر از اهالی آنجا را دستگیر و اسیر باسلامبول آورده . و بعد از آن سپاه و تدارک سفر را مهیا کرده که بر سرپولند رفته . خود باسیصد هزار نفر و چهارصد عراده توپ بر سر ولایت پولند رفته . با وجود آنهمه توپخانه و سپاه ، امری از پیش نبرده بالاخره التماس مصالحه نموده و صلح باطایفه پولند کرده و چون طایفه نیکی چری عموماً در این جنگ تکلل ورزیده و سلطان را ضمناً تعدی از آن طایفه پیدا شده معصم انهدام و قلع و قمع آنها گشته . مراجعت باسلامبول با صدراعظم در اینخصوص مشاوره نموده . بالاخره قرار چنین داده بودند که صدراعظم موازی چهل هزار نفر از اهالی کریک و سایرین مسیحیان را بمنوان سالدات فراهم آورده و هر کدام از پاشایان ممالک عثمانی را معدودی از نیکی چری بهمراه آنها کرده و علی الظاهر شهرت دهند که سلطان را اراده تسخیر کل فرنگستانست و هر کدام از پاشایان مزبور ، سپاه نیکی چری رکابی خود را یکدفعه کشته و برخی از نیکی چریان را بزیارت مکه معظمه فرستاده و بیست هزار نفر آنها را مأمور بجدال ممالک ایران نموده که در عرض راه آنها را پاشایان بقتل رسانند و هر چه در اسلامبول هستند چهل هزار نفر سالدات کریک جدیدی که صدراعظم گرفته بقتل رسانند ، بلکه نام نیکی چری را از صفحه روزگار محو کنند . لیکن سلطان چندان احتیاط در اخفای این امر مهم ننموده سران جماعت نیکی چریان را ازین معنی اطلاع بهم رسانیده . یکدفعه بلوای

عامی در شهر نموده و بهر کوچه و بازار که رسیده مردم را برهنه نموده . سلطان خانه نشین شده ، جرأت بیرون آمدن ننموده . طایفه مزبور بدون سلاح جنگه داخل بدیوانخانه سلطان شده ، پیغامی بخدمت سلطان فرستاده باین نحو که در صورتیکه صدراعظم و سایرینی که هم شور او در برطرف کردن نیکی چریان بوده بدست آنها دهند ، فیها والا آزار آنها به خود سلطان خواهد رسید . سلطان جواب میفرستد که آنچه شنیده اید اصلی ندارد . نه هرگز سلطان را اراده بتخریب آنها بوده و نه صدراعظم را ، روز دیگر نیز جمعیتی کرده صدراعظم از خانه خود بیرون آمده که مردم را آرام کند فوراً طایفه مزبور او را گرفته پارچه پارچه کرده . سلطان در اندرون خانه نشسته بیرون نیامده . نیکی چریان پیغامی بخدمت سلطان فرستاده که چنانکه معزی الیه بدیوانخانه نیاید ، آنها را لازم است که دیگری را بجای او گذارده که ولایت بدون سلطان نماند . روز دیگر چون عثمان سلطان از خانه بیرون نیامده ، نیکی چریان بزور داخل باندرون شده چون سلطان مخفی شده بود ، بمجلس رفته مصطفی سلطان را در مجلس دیده دو کنیز سیاه بخدمت او مشغول بوده . او را از مجلس بیرون آورده بتخت سلطنت نشانیده و بعد از آن عثمان سلطان را بجای خود محبوس کرده و از آن پس تفحص نموده که آیا کسی از اولاد او مانده است . معلوم شده بود که دو پسر یکی هفت سالگی و دیگری دوازده سالگی از او مانده . چون خاطر جمع بآن شده اند که اولادی از مصطفی سلطان (۱) باقی مانده است که جانشین او شود صدراعظم را مصطفی سلطان شب بمجلس فرستاده و عثمان سلطانرا خفه کرده و بعد از آن مخفیاً آدمی فرستاده که دو پسر عثمان سلطان را که تازه پیدا کرده اند خفه کنند . هنگامیکه آنها را بمقتل میبردند طفلان مزبور فریادی کرده قزلباش آقاسی نام را اطلاع از احوال بهم رسیده و اشخاصی که اراده قتل آنها را داشته گرفته مقتول ساخته و طفلان مزبور را بسلامت در نزد خود نگاهداشته روز دیگر مردم شهر از اینمعنی مطلع شده شور و غوغایی نموده . مصطفی سلطان بکلی انکار نموده که او را خبری نیست . در این بین طایفه ایران سپاهی عظیم و مستعد بتسخیر بغداد فرستاده و ازین سو علی الدوام منازعه فیما بین سپاه شاهی و نیکی چری برپا

شده و عاقبت الامر رجال دولت عثمانی مصطفی سلطان را قابل وقادر بحکومت ندانسته . ثانیاً او را بمجلس فرستاده و عمر پسر سلطان عثمان را بتخت سلطنت نشانیده او را مسمی بعمر چهارم کرده اند .

در سال ۱۶۳۳ عیسوی مطابق ۱۰۴۸ هجری عمر چهارم بتخت نشسته . در اینوقت طایفه قزاق سپاهی معدود در کشتیان کوچک جنگی نشسته در بیوک دره حوالی اسلامبول آمده و نیکی خوئی (۱) دو شهر در پانزده میلی اسلامبول را غارت کرده اموال بسیاری از اهالی آنجا بیغما برده و از آن پس بدوره اسلامبول آمده اهالی شهر از آمدن آنها مضطرب شده و از سوی مجدداً خبری باسلامبول آمده که سپاه ایران ولایات غریبه متعلق بعثمانی را غارت و بیغما برده و از طرفی طایفه الجیر و طونست (۲) طوق اطاعت عثمانی را از گردن خود دور کرده و کوس یاغی گری زده . عمر چهارم سلطانی خوش گذران و شارب الخمر بوده و بامور سلطنت نمیرسید . اتفاقاً چهار نفر از پاشایان سلطان که خواهران سلطان را بعقد خود در آورده مدخل امورات سلطنت گردیده و سپاه اسلامبول بدون نظام و قاعده بهرزه کاری مشغول گردیده بمفاد الناس علی دین ملوکهم (۳) کلاً اموردولت مختل مانده و رجال دولت را ازین افعال نفرتی بهم رسیده و خلق شهر از خراج دیوانی بجان رسیده و پاشایان هر محال خود را مطلق العنان دانسته بلکه ملوک الطوائف شده . بالجمله از هرسو زلزله در ارکان دولت عثمانی افتاده و سلطان را مطلقاً از طریق رفتار و قاعده دانی خبری نبوده ایلچی دولت فرانسه را محبوس و نویسنده او را قیلاغه کرده و چون خود را مستقل نموده ، سایر پاشایان را بیمدخل نموده نگذاشته که بعد از آن بامور سلطنت تصرفی کنند . و از سوی بجهت جمع آوری مال دیوانی مردم را بلاغایت آزار نموده گویند قاضی اسلامبول مانع از گرفتن منال دیوانی شده . دو پسر او را طناب انداخته و هاوونی نصفه آب کرده ، قاضی را در هاون مزبور گذارده و بادسته بزرگ آنقدر او را کوفته که فوت شده . یکی از تجار ایتالیا را گرفته در بالای بام خود بدار کشیده و سایر تجار عیسوی

۱ - ؟

۲ - الجزایر و تونس ؟

۳ - مردم پیرو دین پادشاهان نشان هستند .

را گرفته اموال آنها را ضبط کرده و بعد از آن پنجهزار تومان آنها را جریمه کرده و ایلچیانیکه در اسلامبول توقف نموده خانهای آنها را جستجو کرده که هر چه اسباب جنگ است بیرون آورند . در خانه ایلچی انگریز شمشیر کمر او را گرفته . و بدون سبب و جهة سپاهی بر سر پول کشیده و ایلچی پولند را بنزد او آورده از روی تغیر و عتاب باو خطاب نموده که یا پادشاهان فرنگستان را در زیر علم خود آورده مسلمان میکنند و یا آنها را بقتل میرساند با وجود اینکه سپاه عظیمی بر سر پولند فرستاده لیکن طایفه پول سپاه او را شکست معقولی داده بحدی که التماس بمصالحه نموده و طایفه پول قبول نکرده تا اینکه مبالغی اخراجات سپاه کشتی (۱) بآنها دهند . و از طرف فرانسه ایلچی با اسلامبول می آمده . کپتن پاشا سردار سپاه دریایی ، کشتی او را گرفته و بیحرمتی کرده . بعد از اینکه ایلچی مزبور با اسلامبول آمده ، مترجم فرانسه در خدمت پادشاه از جانب ایلچی شکایتی از کپتن پاشا نموده بدون اینکه بعرض او گوش دهد او را بدار کشیده و فوراً ایلچی مزبور را بی آبرو کرده بفرانسه فرستاده . یکسال بعد از آن یکصد هزار سپاه با تو بخانه فراهم آورده بعزیمت تسخیر ایران همتی گماشته و در عرض راه الی ارزنة الروم سپاه او بقدر سیصد هزار نفر سان دیده بعد از آن تقلیلی بشرب خمر کرده . اولاً قلعه ایروان را مسخر کرده چون حاکم ایروان از راه نمک بحرامی بسلاطین ایران شهر مزبور را خود بدست داده و خود بخدمت او مشغول شده و راهنمایی باو کرده ، تسخیر قلعه تبریز را نموده قتل عامی در آنجا کرده . در آنجا اندک توقفی کرده . سلطان ممالک ایران سپاهی جرار بتعاقب او فرستاده . اتفاقاً اسبان لاتعد و لاتحصی از سپاه عثمانی تلف شده بود سپاه بسیاری را در تبریز گذارده . سپاه ایران سپاه متوقفین تبریز را مقتول و در ایروان بر سر سپاه او بر خورده و قتل معقولی از آنها کرده الی ارزنة الروم تعاقب آنها نموده مبالغی معتدی از بنه و اسباب آنها باز مانده و اسیر بسیاری دستگیر شده و سپاه بسیار مقتول شده و سلطان عمر وارد با اسلامبول گردیده . غم و غصه ضرر این سفرا را بکج خلقی و بد خوئی داشته ، چند نفر مفتی و جمعی از ملاهای شهر را بقتل رسانیده و قدغن تمام نموده که هیچکس قیلان و چپوق نکشد و هر کس بکشد او را بقتل رسانند . و

با این واسطه جمعی را مقتول ساخته . گویا لذتی در خون ریزی حاصل او می شده . طبّاخ خود را بدست خود کشته که طعام او را بیمزه پخته . در دريجه خود هر روز هر کس میگذشته او را بضرب تیرو [خوانده نشد] کشته . شخص حاکم ایروانی که شهر ایروان را بدست او داده منتهای خصوصیت را با او نموده . رفیق مهربان خود نموده ، با او منتهای فسق و فجور را کرده .

در سال ۱۰۵۱ عیسوی سپاهی مجدداً بر سر ایران فرستاده . عمده

مطلب او اینکه شهر بغداد را از دست ایران پس گیرد . و دولت علیه ایران شهر بغداد را بدولت عثمانی پس داده صلح نامه فیما بین گذشته که از آن بعد مجادله فیما بین نباشد . و سپاهی مجدداً برپا کرده وعزمی گماشته که ولایت روسیه را بدست آورد . در این بین بدون ناخوشی مزاج ، فوت او در رسید . سی و یک سال عمر داشته و شانزده سال سلطنت کرده . الحق از بیمر و تی و سببیت دبیر حمی ، طایفه انسان را بی آبرو کرده که چنین آدمی از جنس انسانی بعرضه وجود آمده . هنگام سلطنت همه عالم را بتنگ آورده که داخل بمذهب خود کند و خود مرد شارب الخمر بی اعتقادی بوده . گاهی در مدت عمر خود روزه نگرفته و کمتر بنماز حاضر شده . نه تنها طالب قتل دیگران بوده ، چند نفر از عموهای خود را خفه کرده و برادر خود را بامنسوبان خفه کرده . طالب این بوده که سلسله خود را بکلی تلف کرده ، خود آخر سلسله باشد . حرص غریبی در جمع آوری مال دنیا داشته . بعد از فوت او پانزده ملیان زر خالص در خزانه او بوده .

در سال ۱۶۴۰ عیسوی مطابق ۱۰۵۵ هجری ، سلطان ابراهیم

برادر سلطان عمر بتخت آمده ، مشارالیه مردی بدشکل و ناقص الاعضا و خفیف . العقل بوده . سبب خفت عقل او اینکه در مجلس تنگ و تاریک بسر میبرد . دريجه از سقف آن باز بوده . در آنجا تنها مانده عقل او خفیف شده ،

مشارالیه یک دفعه از مجلس کذا آزاد و بتخت سلطنت رسیده . بنارا بخوش گذرانی و شرب گذارده . امور سلطنت را بعهدۀ وزرا گذارده و خود بازوجات بعیش و عیشرت مشغول شده . وزرا را میل بحکمرانی بوده . سپاهی عظیم فراهم آورده بیکي از ولایات روسیه حمله آور گشته لیکن بالمال این

سپاه کشتی (۱) منجر بر سوایی گشته. اولاً همتی بتسخیر سنگر اصحاف گماشته. سنگر مزبور متعلق بروس بوده. شکست معقولی از روس بآنها رسیده. دو سال بعد از آن سپاه مزبور شکست خورده مراجعت نمودند (۲). پسری از او بمرصه وجود آمده و چون اراده تسخیر جزیره کندیه را داشته، صلح بادولت ایران نموده که اوقات آنها منحصر بیک طرف مصروف شود. ولیکن سلطان ابراهیم بجز خوش گذرانی و هرزه رفتاری چیزی دیگر نمیدانست. در سال دیگر کارگذاران دولت عثمانی سپاهی جمع آوری نموده عزیمت تسخیر جزیره که در سمت دریای مدترنیا است نموده. چون جزیره مزبور از جزایر ایتالیا است و بادولت مزبور در آن وقت دوست بودند، قصد خود را ظاهر نکرده تا اینکه کشتیان جنگی آنها آماده شده. هفتاد و چهار هزار نفر از سپاه ترکیه در کشتیان جنگی نشسته بعد از چندی داخل جزیره کندیه و از آنوقت شروع در تسخیر جزیره مزبوره نموده. ولیکن زیاده از پنجاه سال دولت عثمانی سپاه و پول اخراجات جزیره مزبوره نموده. در این مدت مدید آنچه مفصلاً در تاریخ نوشته اند زیاده از یک ملیان آدم از جانین مقتول شدند لیکن بالاخره جزیره مزبور را دولت عثمانی نتوانسته تسخیر کند.

و اما سلطان ابراهیم بعدی در صدد بد عملی و خوشگذرانی و شهوت رانی بود که مافوق نداشت. عاقبت الامر اراده تصرف دختر مفتی شهر را جبراً بدون عقد کرده و این بیعصمتی و بی هروتنی سبب تخریب اوضاع سلطان ابراهیم گردیده. بلوای عامی شده و مفتی شهر نیکی چریان را با خود مع (۳) کرده بزرگان واعیان دولت نیز ملحق بمفتی شده. هر کس جداگانه از رفتار و کردار سلطان ابراهیم بجان رسیده. مفتی شهر فتوی نوشته سلطان را بمحکمه شرع طلبیده. سلطان محلی بفتوی مزبور نگذاشته. مجدداً فتوی نوشته سلطان را احضار نموده، در حاشیه این فقره را مندرج نموده باینمضمون که هر کس اطاعت باین نوشته نکند اطاعت بشرع ننموده و هر کس اطاعت بشرع نکند اطاعت بجناب پیغمبر ص نکرده است و هر کس اطاعت به پیغمبر نکند بخدا اطاعت نکرده،

۱ - سپاه کشتی

۲ - نمود

۳ همراه.

بالمعنی چنین شخصی مسلمان و کافر است و کفار قابل سلطنت اسلام را ندارند. بعد از اینکه فتوی مذکور بدست نیکی چریان رسیده غوغا نموده بلوای عظیمی برپا شده ابراهیم سلطان را گرفته بجای اول در مجلس فرستاده. بعد از چند روزی او را خفه نموده. پسر او سلطان محمد چهارم را (۱) در سال ۱۶۵۰ عیسوی مطابق ۱۰۶۵ هجری بتخت آمده. در سن هفت سالگی بود. و رجال دولت عثمانی قرار داد کرده که مادامی که بحد بلوغ نرسیده امور سلطنت مفوض به پاشایان و رجال دولت بوده و مادر او نیز بهامه امور سلطنت رسیده. در هنگامیکه سلطان محمد بسن هفده سالگی رسد امور سلطنت مفوض باو گردد. طفولیت سلطان محمد مورث نزاع و پریشانی اوضاع دولت عثمانی گردیده و بکرات فیما بین جماعت نیکی چری و سایر بزرگان منازعه روی داده چنانکه در سال ۱۰۷۱ طغیانی در اسلامبول از نیکی چریان روی داده که آلی حال هیچکس مثل آن حرج و مرج سراغ ندارد. طایفه نیکی چری جمعیتی کرده بیها نهایتکه انتظامی بامور ولایت دهند مسلح و مکمل بهیات اجتماع در دیوانخانه شاهی حاضر شده. اولاً از در منازعه باوزرا و رجال دولت در آمده آنها را تنبیه معقولی نموده و بعد از آن بزور داخل باندرون شاهی شده خزانه که در اندرون بوده بغارت برده و چند نفر از کنیزان و خدمه سلطانی را بقتل رسانیده دوماه بآن زر خالص از خزانه بیغما برده و چند روز مستمراً شهر اسلامبول مورد تاراج نیکی چریان گردیده، نزدیک بآن بود که خود دولت عثمانی را صاحب شوند و لیکن بعادت قدیم آنها در میان خود نیکی چریان منازعه شده خود بخود پریشان گردیده اند چون پادشاه طفل بود مادر او، کبوترلی پاشا پاشای دمشق را صدر اعظم نموده معزی الیه پیر مرد هشتاد ساله عاقل و فرزانه جهان دیده بوده بمحض اینکه معزی الیه بمنصب مزبور منصوب گردیده مردم را آرام نموده و سران اشرار را یا تنبیه نموده و یا مأمور بخدمتی کرده و انتظام بامور دولت داده و هر کدام از رجال دولت را بخدمتی مأمور نموده و سلطان محمد را در سن چهارده سالگی در سال ۱۶۵۷ عیسوی مطابق ۱۰۷۲ هجری بتخت نشانیده که خود بامور سلطنت متوجه شود. و هر پنج روزی یک نفر بتخت سلطنت

۱ - ظاهراً در اینجا جمله ای از قلم افتاده است.

عثمانی نشسته اوقات میگذرانیدند. و اما وزرای دولت عثمانی ، بیشتر آنها دولت خواه نیستند . و از قراریکه نوشته اند اشخاصی که بمنصب وزارت مفتخر میشوند ، عامه از کمترین پایه بمنصب مزبور میرسند . مثل قواعد کل دنیا بزرگان و کاملان را بعلت استعداد و باطلاع (۱) آنها از امور مملکت بمنصب وزارت می آورند . یکی از وزرائیکه در کتاب تواریخ ترکیه نوشته اند مثال آنرا درین رساله مندرج مینماید:

یوسف پاشا نامی را در سال ۱۳۰۵ هجری صدر اعظم دولت عثمانی کرده در اوایل حال جوانی بوده است صابون فروش . در محلات اسلامبول صابون بر سر ، می فروخته . اتفاقاً بنوکری قاضی حسن مشغول گردیده . بعد از چندی بعلت سوادى که داشته قاضی مزبور او را نویسنده قورخانه کرده و بعد از آن حسن قاضی او را نایب خود نموده مسمی بقاپی کهیا . بعد از چندی بتوسط قاضی مزبور ، پاشای شهری از شهرهای کریک مسمی بموریا نموده و بعد از آن بواسطه قاضی مزبور و جمعی دیگر در تاریخ مذکور بمنصب صدارت مفتخر گردیده . تنها اشخاصی را که بمنصب دیوانی مشغول میدارند باید در مکتب خانه بزرگی که اخراجات آن از سر کار پادشاهی است (۲) داده می شود تربیت شوند . و هر کس در مکتب خانه مزبور تربیت شده بخدمتی معین میشود و بتدریج بدر خانها دویده خود را به پیش انداخته و بعد از آن بدرب خانه بزرگان دیگر رفته و نیز آنها را مزاج گوئی کرده تا اینکه خود را ترقی دهند و باین سبب هیچکدام در بند خدمت بدولت خود نیستند . مکانی که بزرگان و کار گزاران دولت عثمانی می نشینند خانه ایست مسمی بسرای که در معنی دیوانخانه سلطانی است . همه بزرگان و افسران ترکیه که در خدمت سلطانی مشغول هستند در خانه مزبور میمانند . و هر کدام از بزرگان از قبیل وزرا و صدور سایر افسران و پاشایان و حکام ولایات که فوت شوند اموال آنها متعلق بسلاطنت مگر جناب قاضیان و مفتیان باوجود اینکه بخدمت دولت عثمانی و سلطان مشغول هستند و مثل سایر بزرگان منتهای سعی در تحصیل وجه نموده و در گرفتن رشوه مطلقاً مضایقه ندارند و بعد از فوت آنها اموال آنها باولاد و وارث

۱ - اطلاع .

۲ - «است» زائد است .

آنها میرسد . فی الحقیقه هر وقت بنظر دقت ملاحظه کنیم مادامیکه سلسله علیه ملاها خود را مدخل بدولت عثمانی نمایند هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد . سلطان سلیم را اراده اینکه نظام فرنگستان را در اسلامبول آورد . ملاها از راه حماقت نظام را خلاف شرع دانسته از راه غرض او را منع نموده . وایضاً سلطان مذکور میخواست علوم فرنگستان را باسلامبول آورده ، از راه حسد او را مانع شده نگذاشتند که جمعی از جاده نادانی و حماقت بیرون آیند . فی الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده بنارا بحیله بازی گذارند ، هرگز آندولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد . سابقاً دولت عثمانی چندان در حیطة تصرف ملاها نبوده از هر کناره ناصر بودند . و بالفعل که یداین طایفه جلیله در آن است ، در نهایت بی قوتی است .

واما خراج پادشاهی ، اولاً خراج عمده که حاصل دولت عثمانی میشود جزیه است که از غیر مذهب اسلام اشخاصی که در ولایت ترکیه توطن دارند هر کدام چیزی مادام حیات میدهند . لیکن ابتدای دادن جزیه هنگامی است که آنها بسن پانزده میرسند . الی مادام حیات هر نفری مبلغ معینی سالیانه میدهند . و تفاوت نمیکند که آیا آنها ارامنه و یا کریک و یا یهود و یا بت پرست باشند . هر کس غیر مذهب اسلام است و رعیت و توطن در ولایت ترکیه دارد و بسن مزبور رسیده الی آخر عمر هر ساله چیزی برسم جزیه بسطان میدهد . و موازی پنج ملیان که عبارت از ده کروور تومان (۱) وجه مزبور هر ساله بخزانة سلطانی داخل میشود . و ثانیاً وجوه گمرک خانه ولایات ترکیه است که از هر گمرک خانه وجهی معین اجاره آنها است و بسطان میرسد . کلاً وجوه گمرک خانه را که در هر جا میدهند جمع کل (۲) نه ملیان و نیم (۳) که نوزده کروور تومان هر ساله به خزانه سلطانی داخل می شود و معادنی که در کل ولایات ترکیه بیرون آید متعلق بسطان است . هر کدام مبالغی خطیر وجه نقد داخل بخزانة سلطانی می کنند و هر کدام از پاشایان نیز که در معنی بیگلر بیگی هر ولایتی میشوند ، اول وحله وجهی برسم پیشکش بسطان میدهند که بمنصب مزبور مفتخر شوند . و این وجوه مبالغ خطیر می شود چنانکه وقتی

(۱) — ... تومان میباشد .

(۲) — کل آن .

(۳) — نه ملیان و نیم است .

که محمدعلی پاشا پاشای مصر شده هفتاد و پنجهزار تومان رسوم منصب مزبور را بخزانة سلطانی فرستاده وقاضیان ولایات مزبوره نیز وجهی داده که قاضی شوند، چنانکه قاضی مصر پنجهزار تومان بسلطان داده که بمنصب قاضی گری منصوب شود. و هر کس فوت شود اموال او بورثه اورسیده، ده يك اموال مزبور متعلق بسلطان است. و همچنین اموال وزرا و بزرگان دولت بعد از فوت آنها مطلق متعلق بسلطانست و دیناری بورثه آنها نمیرسد. و همچنین هر کس در ولایت ترکیه فوت شود و وارثی نداشته باشد اموال او را بخزانة ضبط مینمایند و نیز اشخاصی که مقصر بوده و بقتل رسیده اموال آنها بخزانة شاهی میرود. و نیز مبالغ خطیری از جریمه کردن مجرمین به خزانة شاهی می رود. و همچنین پیشکشی که از ولایات ترکیه و هدایای ولایات غیر متعلقه بدولت عثمانی کلاً بخزانة میرود. جمع کل این مبلغ مداخل سلطانی را کسی نمیداند که چه قدر می شود. و هر کدام از سلاطین هر چه تحصیل کنند در خزانة گذاشته که باخراجات دولت و سپاه گردد. گویا بجز حمالی و زحمت تحصیلی و حرص ازدیاد نمودنی زیاده چیزی نصیب سلطان نمیشود. اخراجات چندین ساله سپاه کشتی (۱) بسمت روس دولت عثمانی را بزیر قرض انداخته چنانکه بعد از خالی شدن خزانة، دست اندازی بمال اوقاف مساجد و معبدها نموده و از آن پس رعایا را بزیر خراج سنگین انداخته و بعد از آن مبالغ خطیری از تجار یهود و نصاری بعنوان قرض گرفته چنانکه الی سال قبل، از قرض مزبور فارغ نبودند. گویا حال از قرض فارغ باشند.

و اما سپاه دولت عثمانی : طریقه جمع آوری و انتظام سپاه ترکیه خالی از طرفه گئی نیست اگر چه بالفعل سپاهی که دارند بکلی خلاف ایام سابق است و اگر موازنه سپاه هذا العصر را با ام سلف نامی زیاده از سپاه مزبور باقی نمانده. معظمه سپاه ترکیه نیکی چری است. سبب انتظام و جمع آوری آنها سلطان عمر اول بوده که در سال ۷۷۸ هجری عمراول از کل ولایات عیسوی که در تحت دولت عثمانی بوده از پنج نفر یکنفر آنها را گرفته که از پانزده سال زیاده نبوده و از چهارده سال کم تر نه و هر کدام را بدست زارعین داده که آنها را مدت سه سال بامر زراعت مشغول نموده که سخت جان شوند و کار کشته گردد. و در این ضمن آنها را طریقه مذهب اسلام و آداب صوم و صلوة آموخته

بعد از آن آنها رامشق نظام و طریقه جنگ آموخته و بخیال آنکه آنها را سخت دل و بیرحم نماید و در خون ریزی دلیر شوند ، هر کدام از اسرا و مقصرین را که واجب قتل بوده اند بنزد آنها فرستاده که بضرب شمشیر آنها را پاره پاره کنند . و چون سلطان عمر آنها را سخت جان و دلیر و خون ریز و بی باک و شجاع دیده همه را جمع نموده و نظامی مضبوط بآنها آموخته سپاه مزبور را مسمی به نیکی عسکری نموده و بعد از آن بتدریج بکثرت استعمال آنها نیکی چری مینامند . در آنوقت بهترین سپاه نظام کل یورپ بوده اند . و سلطان عمر آنها را برتری بسایر نظام و سپاه خود داده و سالها طایفه مزبور رکن رکن سپاه عثمانی بوده اند . و مهابت دلیری و مهابت شجاعت آنها در دل کل سپاه عالم افتاده در هر جنگ فتحی نموده و روز بروز شهرت آنها زیاده شده . مادامیکه سلاطین دولت عثمانی بجنک میرفته طایفه مزبور که عزت و آبروی خود را در جنگ و جدال دانسته بعلت عدم جنگ و جدال خود را وجودی معطل دانسته بتدریج از سلطان خود بیزار گردیده و بکرات بر سر بلوا و طغیان برخاسته سلاطین را از تخت سلطنت عاری نموده . سلاطین و وزرای دولت عثمانی بتدریج در تخریب و خفت طایفه مزبور کوشیده باین نهج که بالفعل هر لوطی و او باش و بیکاره و بیعاری را داخل بان طایفه نموده . قومی که دوست سال قبل سبب فخر و عزت سپاه و دولت عثمانی بودند بالفعل برخی را بدزدی گرفته بدار می کشند و بعضی بقمار خانها و شرابخانها مشغول بخدمات رزبله (۱) گردیده چنانچه حال طایفه مزبور رزلقترین (۲) و بدنام ترین و بی اعتبارترین کل ممالک ترکیه بلکه کل دنیا هستند . مردمی بی آبرو و بدنام و خاین و بی غیرت و بی وفا و نمک شناس اند . بکرات سلاطین دولت عثمانی در صدد قطع نسل آنها برآمده ، بعلت کثرت تعداد آنها از امر مزبور که قلع و قمع آنها باشد قاصر آمده اند . تعداد نیکی چری یکصد و سی هزار نفرند و مابقی سپاه بدین تفصیل است

کل سپاه سواره و پیاده ترکیه ۴۰۵۴۰۰ نفر (۳)

(۱) - رزبله

(۲) - رزلقترین

(۳) - کلیه ارقام این جدول در متن خطی موجود به سیاق نوشته شده

سپاه پیاده ترکیه ۲۲۴۰۰۰ نفر نیکی چری که کلاً پیاده اند ۱۳۰۰۰۰
 عمله توپخانه و توپچی ۱۵۰۰۰ سپاه خمپاره‌چی ۲۰۰۰ نفر
 سپاه بستانچی که قراول شاهی هستند ۱۲۰۰۰ نفر سپاه محارچی (۱)
 که مشغول بقراول [خوانده نشد] می‌شوند ۶۰۰۰ نفر سالدات
 [خوانده نشد] ۶۰۰۰ نفر مصرلی که برخی سواره و بعضی پیاده
 ۳۰۰۰ نفر پیاده دریایی ۵۰۰۰ سپاه سواره کل ترکیه ۱۸۱۰۰۰ نفر
 سواره ترکیه که آنها را سپای (۲) می‌گویند ۱۰۰۰۰ نفر سواره
 سراجی (۳) که همیشه بخدمتی می‌فرستند ۶۰۰۰ نفر سپاه سالخو در
 تحت پاشایان و حکام ۱۳۲۰۰۰ نفر سپاه جبه‌چی که بحراست جبه‌خانه
 مشغولند ۱۳۰۰۰ نفر سپاهی که همیشه بحمل و نقل آذوقه مشغولند
 ۱۰۰۰۰ نفر جمعی دیگر هستند که همیشه اسب و یراق از خود گرفته
 هنگام جنگ بخدمت حاضر می‌شوند ۱۰۰۰۰ نفر.

کلاً طرا سپاه ترکیه چهارصد و پنجهزار و چهارصد نفر میشوند . اگر
 کلاً سپاه ترکیه بجنگ روند سپاهی عظیم میشوند . لیکن همه آنها همیشه
 بجنگ نمی‌روند . مثلاً پنجاه هزار نفر سپاه قشون دریایی هیچوقت بکار جنگ
 نمی‌آیند . مگر وقتی که داخل بکشتی جنگ شوند . و بیست هزار نفر
 علی‌الدوام مشغول بقراول و کشیک سنگرات و قلعه اسلامبول هستند . و همچنین
 یکصد هزار سپاه علی‌الاتصال ساخلو کشیک کشی کل سنگرات ولایات متعلقه
 ترکیه هستند . همچنین دوازده هزار نفر بستان‌چی مشغول بقراول کشی خانه
 سلطان هستند و هرگز از خدمت مزبور جدا نمی‌شوند . و بیست هزار نفر دیگر
 هستند که آنها را میکلاچی می‌گویند که بعینه مثل نوکران مشغول بخدمت
 وزرا و دیوانخانه و سایر بزرگان و رجال دولت هستند و هیچوقت بجنگ
 نمی‌روند که درمعنی زیاده از دوست و سه هزار نفر و چهارصد سپاه جنگی کلیه
 دارند . سپاه ترکیه مطلقاً نظام قبول نمی‌کنند . با وجود اینکه بکرات پنجاه
 هزار نفر از ترك مقابل پنجهزار نفر روسیه شده و شکست خورده معاهده سپاه

خود را بنظام نمی‌آوردند. و اگر هر کدام از سلاطین قبول کنند که نظام فرنگستان را آورند سپاه ترکیه قبول نمی‌کنند. خاطر جمعی سرداران ترکیه بزیادی تعداد نفری است و آن هم در مقابل فرنگستان آنقدر زیاد نیستند. چنانچه آنچه در سال ۱۱۸۴ هجری دولت عثمانی چند ماه سعی کرده زیاده از یکصد و پنجاه و دو هزار نفر نتوانسته که بمیدان آورد. ولیکن از قراریکه نوشته‌اند تعداد نفری آنها روی بتقلیل میگذارد. باینمندی که اولاً آنها را سان دیده بعد از آنکه روانه جنگ می‌شوند، در عرض راه الی وقتی که جنگ تمام می‌شود هر کس تواند فرار می‌کند. چندی قبل برین نیز شصت هزار نفر سپاه نیکی چری را مأمور بتاخت قلعۀ تری سپاه نموده بودند. گویند از شصت هزار نفر ده هزار نفر از آنها بمنزل رسیده و مابقی آنها پریشان شده و باز مانده بودند. سابقاً دولت عثمانی سپاه عظیمی از طایفۀ تاتاریه بکمک خود آورده چنانکه طایفه مزبور با سلاطین عثمانی معاهده کرده که هرگاه از طایفه مزبور دولت عثمانی سپاه خواهد چهل هزار نفر سواره جرار یکدفعه بخدمت سلطان عصر آورده. اسب و سلاح از خود آنها بوده. تنها هر وقت هر يك از بلاد را مسخر مینمودند، شهر آنها را بتاراج تاتاریه داده. امور معاش طایفه مزبور از این ممر میگذشته. و در ولایت ترکیه تمکن داشته. اما بتدریج سلاطین عثمانی بنای ظلم و تعدی را با آنها گذارده. اولاً خراجی از آنها گرفته و ثانیاً بظلم سپاه دایمی از آنها خواسته. و گاهی بزرگان آنها را جریمه نموده. در هنگامیکه سپاه روسیه روی بتاخت و تاراج ولایات ترکیه گذارده طایفۀ تاتاریه نیز دشمنی از برای ترکیه گردیده گاهی تاراج بولایات آنها نموده. و بتدریج ایل خود را بولایات روسیه برده. بالفعل یک نفر از ایل تاتاریه در خدمت آل عثمان نیستند. سابقاً بنده خود شنیده بودم که جمعی کثیر از اهالی ترکیه محض دین‌داری و محبت با دولت و با حفظ بیضۀ اسلام پولها خرج می‌کنند و جانها میدهند. در اینوقت که بنده باستامبول رفته از شخص طبیب ایرانی که سالها در ایتولا مانده و در مصر و شام مانده اینگونه که عرض میشود تعریفی از آنها گفته عرض میشود:

مشاورالیه مذکور ساخت که در وقتیکه دولت عثمانی با طایفۀ از غیر

مذهب نزاعی دارد در مساجد و مناظر ملاها و واعظین مردم را و عظمی کنند
 باین نوع که هر که حقیقتاً مسلمانست باید بجنگ جهاد رفته حفظ بیضه اسلام
 نماید . و حمایت بیادشاه اسلام که خلیفه‌اله است نماید . بعضی از جوانان
 مقدس که تقدسی داشته و تواند یرا قی برای خود پیدا کند یکزوج طپانچه و
 شمشیر و اسبی تحصیل کرده سوار اسب شده ، هرگز از خانه خود بیرون
 نرفته اول سفر او جنگ جهاد است . ضمناً مکنون خاطر او اینکه جمعی از
 کفار را کشته زنان آنها را اسیر آورده ، هم بهشتی تحصیل کرده و هم خدمه
 درین دنیا بدست آورده . بعد از اینکه چند فرسخی راه رفته ، زحمت راه و
 گرسنگی و بی آذوقگی را چشیده بریشان حال گشته مراجعت بخانه خود میکنند.
 و بعضی را همت زیاد بجنگ داخل شده . از سویی سپاه دشمن زور آور گردیده
 همراهان خود را زخم‌دار دیده و یا کشته شده ، بکمال تعجیل مراجعت میکنند.
 غرض اینکه چنین جماعتی که خود بجنگ جهاد میروند مصرفی که از برای
 سپاه ترکیه دارند اینست که سایر سپاه را مبدل میکنند . لکن در مسکو یکی
 از افسران روسیه که مدتی که در ولایات ترکیه اسیر بودند مذکور ساخت که
 سپاه نیکی چری بعزت عدم نظام در پیش سپاه روسیه مثل گوسفند از نزدگرگ
 می‌گریزند . اما سپاه ترکان یورپ در نهایت دلیری و جلادت و مردانگی
 جدال می‌کنند بعله اینکه سپاه مزبور را ملاها ترغیب بجهاد می‌کنند و اعتقاد
 آنها اینکه اگر سپاه دشمن را بکشند به بهشت میروند . و اگر خود آنها کشته
 شوند نیز به بهشت میروند . اما طالع مایاری کرده که آنها نظام نداشتند و الا
 بآن اعتقاد و جلادت و نظام هیچ سپاهی با آنها مقاومت نمی‌نمود .

مشارالیه مذکور مینمود که سپاه ترکیه اولاً در نهایت جلادت و دلیری
 بسپاه دشمن حمله آورده اگر سپاه دشمن مست (۱) شود بعد از آن زور آور
 گردیده اما سپاه روس قبل از اینکه سپاه ترکیه حمله آورند خود پیش دستی
 کرده آنها را نگذاشته که حمله آورند . و راه دیگر که سپاه روس غالب
 بسپاه عثمانی میشوند این است که اردوی عثمانی اوردو بازاری زیاده از سپاه
 خود آورده در روز جنگ نوکران و اردو بازاران زیاده از سپاه آنهاست و
 پای آنها را تنگ نموده نمیکذارد که بامر نظام سپاه و انتظام لشکر خودرسند

واز سوئی سپاه روسیه بدون خیمه و خرگاه و نوکر وارد وبازار ، سپاهی جمع و با نظام اگر مقابل سپاه ترکیه باشند بیم از زیادتی آنها ندارند و يك قاعده بد ترکیه اینست که سران روس را بریده بنزد صدراعظم برده هر سری پنج اشرفی با جاقلو می گیرند . و باین واسطه اگر پنجهزار نفر از ساه ترکیه باشند و پنجاه نفر روسیه هرگز روسیه خود را تسلیم نمیکنند بسبب اینکه میدانند بعد از اینکه آنها را دستگیر کردند آنها را خواهند کشت ، حال چرا در میدان جنگ کشته نشوند . لهذا تا یکنفر آخر جدال میکند . و بکرات این خیال روسیه را از اسیری نجات داده تسلیم نمیکنند . اگر یکنفر و اگر صد نفرند پشت بر پشت یکدیگر داده جنگ میکنند . در یکی از ولایات قوم مشارالیه با هفت صد نفر یورش بقلعه چه برده ، شش صد و پنجاه نفر زخم - دار و کشته شده بودند . و در قلعه مزبور دو هزار نفر توبچی و توبخانه بزرگی بوده است . اهالی سنگر بخیال اینکه سران مقتولین را بریده . بکلی سنگر را خالی کرده مشارالیه با بیست و هشت نفر سپاه و پنج نفر طبال داخل بقلعه مزبور شده . طبالان طبل زده و سالداتها توبهای ترکیه را پر کرده با اهالی ترکیه خالی کرده . سپاه ترکیه را بخاطر میرسد که جمعی کثیر سنگر آنها را گرفته . روی بگریز نهاده . این اتفاق نیز دلیل بر آن است که بردن سران سپاه دشمن درست نیست . بعلاوه اینکه منتهای بیمرورتی است که مردم راه بی سر کنند . و بکرات سپاه عثمانی ، رعایا و زراع و ارباب تردد را گرفته بی سر کرده که پنج اشرفی را تحصیل کنند .

و اما کشتی دولت عثمانی ؛ کشتی جنگی دولت عثمانی بالفعل

سی و دو است .

لیکن مثل سایر یوروپیان نیستند . و سپاه دریایی آنها نیز خوب نیست . یعنی موازنه هیچکدام از ولایات یوروپیان در رشادت و جلادت نمی - کنند و سوای آن چند کشتی تجارت دارند . لیکن سایر دولتها کشتی تجارت باسلامبول میفرستند ، بفرنگستان چندان کشتی آنها نمیرود .

و اما مذهب ترکیه ؛ مذهب اهالی اسلامبول مسلمان و اهل سنت و

از سلسله حنفی (۱) هستند. قدر قلیلی از شافعی (۲) در آنجا تمکن دارند، لیکن سلطان و کلیه رجال دولت و قضات و ملاها و سایر بلاد حنفی هستند. و از سلسله مالکی و حنبلی مطلق در ولایات ترکیه توطن ندارند. و اعتقادات آنها اینکه هر کس از سلسله اسلام بوده باید از اهل سنت و جماعه باشد. و هر کس خارج از سنت و جماعت است. خاطی و عاصی است. و جزیه از غیر مذهب گرفتن واجب و اموال آنها را گرفتن حلال است. و قضات و ملاها و اهالی شرع در ولایات ترکیه قوت عظیمی دارند. و مدخل امورات سلطنت گردیده و از اهالی مشورتخانه گشته اند. علومی که ملاها تحصیل می کنند عموماً فقه و حدیث و تفسیر است. در ولایات ترکیه از قراریکه مسموع میشود تکایای درویش بسیار است. و هر سلسله در تکایا بسر میبرند. در اسلامبول سه فرقه عظیمه است؛ بیکناشی و مولوی هر سلسله چندین تکایا دارند. و هر ترکیه دهات چند وقف تکایای مزبور کرده اند. که بعد از این برخی از اذکار آنها خواهد رفت و بقدری که اطلاع بهم رسیده است خواهد نوشت.

و اما جمعیت کل ترکیه؛ اگرچه بکرات ولایات ترکیه طاعون افتاده و وبا پیدا می شود. ولیکن بزرگان ولایات ترکیه و اعیان دولت ترکیه معامله در اتباع غلات نموده اجناس را بقیمت ارزان خریده در انبارها کرده بعد از طاعون قحطی میشود و بزرگان از راه بیمر و تنی اجناس را نگاهداشته که بقیمت گران فروشند و فقرای بی پول از دست رفته، از گرسنگی فوت می شوند. بالفعل آنچه بحساب درآمده هجده ملیان که سی و شش کرویر باشد جمعیت دارند. بیست کرویر آنرا ایشیاتک ترکی و یا سمت مشرقی ولایات ترکیه حساب کرده اند. و شانزده کرویر آنرا یوروپ ترکی مینامند. جمعیت عظیمی از آنها یهود و عیسویان هستند. سیاهه (۳) که از قدیم الایام ولایات ترکیه بالفعل در دست دارند، روز بروز بجهات چند ولایات ترکیه جمعیتش روی بتنزل می گذارد. برخی از روی سیاهه مزبور عرض می کند؛

در تاریخ ترکیه دویست سال قبل کل ولایات متعلقه بترکیه پنجاه ملیان که

۱- فرقه ای از مسلمانان که پیرو ابوحنیفه هستند و بیشتر در آسیای میانه و هند و خاور نزدیک سکنی دارند.

۲- پیروان محمد بن ادریس شافعی (۷۶۷-۸۲۰) هستند.

۳- سیاهه ای.

یکصد کرور باشد جمعیت داشته . و بالفعل سی و شش کرور دارد . حال بدون اینکه دلیلی در آن نویسد برخی از حساب تواریخ بیرون آورده است عرض میشود . اولاً در ایام سابق از هر سوسلاطین آل عثمان دستبرد بولایات قریبه نمودند اهالی آنها را اسیر و باسلامبول و سایر بلاد ترکیه فرستاده . از مملکت هنگری و پولند هزاران هزار اسیر باسلامبول آورده . ولیکن سالها است که اینگونه اسیری و دستبرد موقوف شده . بعلاوه سال بسال جمعیت آن روی بکمی می نهد . سبب آن این است ؛ اولاً طاعون است که در شهرها کوچها تنگ و هوا گرم و اخلاط بسیار در کوچها است . هوای گرم که بر روی اخلاطها می تابد ، بخاری متصاعد شده مردم در خانهای تنگ مانده و بهوای متعفن زنده گی نموده طاعون بهم میرسد و سرایت بیکدیگر میکند . اگر کوچها را پاک نگذارند و آب از میانه کوچها بگذرد البته طاعون بر طرف میشود . و ثانیاً ناخوشی که بعد از طاعون عارض مردم میشود . ثالثاً قحطی است که پاشایان و حکام ولایات اجناس را نگاهداشته که بقیمت گران فروشند . و فقرای بی پول ازدست میروند . و رابعاً ناخوشی که در هنگام قحطی عارض مردم میشود . در اسلامبول چندان مشخص نمی شود که مردم شهر کم میشود . بعلمت اینکه بکرات ربع اسلامبول بر تلاف می شوند و از ولایات قریبه جمعیت مردم بجای آنها آمده همیشه مملو میمانند (۱) لیکن حساب جمعیت قدیم مردم خارج از اسلامبول (۲) موازنه بهذا الوقت که می کنند معلوم میشود که بیچه وضع ولایات ترکیه روی بتقلیل می نهند . مثلاً در شهر بصره در دفعه اخیر که طاعون پیدا شده بود نه نفر از ده نفر جمعیت شهر مزبور بر تلاف شده .

داکتر رسل نام طبیب انگریزی در کتاب خود نوشته که در دفعه آخر که در مصر طاعون بهمرسیده بود داکتر مزبور در آنجا بوده . در سال ۱۰۶۱ هجری مدتی هر روزه ده هزار نفر از طاعون فوت میشد . داکتر مزبور نیز در کتاب خود تعریف بسیاری از شهر حلب نوشته و نوشته است که در وقتی که بوده است (۳) دویست و سی هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل آنچه جمعیت آنجا را

(۱) - میماند.

(۲) - اسلامبول که.

(۳) - در متن خطی « دیده است » نوشته اند و روی آن باخط دیگری نوشته

شده « بوده است صحیح »

نوشته‌اند چهل هزار نفر بیشتر نیست . داکتر مزبور در روزنامه‌ی خود چهل قصبه بزرگ آباد درحول وحوش حلب دیده و بالفعل بعضی از آثار قصبات مزبور مانده لیکن يك خانه آباد در قصبات مزبور نیست . درپانزده سال قبل از ولایات (۱) ترکیه قحطی عظیمی پیدا شده ، نصف شهر موصل بعله قحطی تلف شده . آنچه در تاریخ تعریف دیار بکر را نوشته بزرگترین شهرهای ترکیه بوده یعنی از اسلامبول و مصر بزرگتر بوده است . چنانچه در سال ۱۱۸۱ هجری چهارصد هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل شهر دیار بکر پنجاه هزار نفر است برخی از آنهارا (۲) طاعون کشته و بعضی را قحطی . داکتر رسل نیز نوشته است که در سال ۱۱۸۴ طاعون شدیدی در بغداد پیداشد . دوثلث آنرا کشت . در آنوقت از یکصد و سی هزار نفر از اهالی شهر بیست هزار نفر باقی ماندند . بعله اینکه بعد از طاعون قحطی پیداشد و بسیاری را نیز تلف کرد . از قراریکه تاریخ ترکیه در سال ۱۱۷۹ دوست ده ازدهات معظم ترکیه بعله ظلم ترکیه بفاصله ششماه شکست کرده همه پریشان شده چنانکه ازین قراریکه دوست سال قبل الی حال ولایات ترکیه روی بهزیمت و تلف گذارده‌اند ، یکصدسال دیگر بهمین منوال بگذرد بکلی ولایت مزبوره نسبتاً منسباً (۳) میشود مثل ولایات کریک و روم که حال بجز نامی از آن باقی نمانده است .

واما حدود مملکت ترکیه ؛ مملکت ترکیه برخی متعلق به یورپ و قدری متعلق به ایشا و یا مشرق زمین است . سرحد شمالی آن متصل بمملکت روسیه و ملک هنگری و قرا دنکیز است . و سرحد مغربی آن بدریای آن و مدتر نیان و سرحد جنوبی آن بدریای مدتر نیان و مغرب زمین و عربستان است . و سرحد مشرقی آن متصل بمملکت ایران است . آنچه مساحان در کتاب نوشته اند طول ولایات ترکیه یک هزار و هفتصد و پنجاه میل است . و عرض آن تخمیناً یک هزار میل است .

واما شهر اسلامبول و یا قسطنطنیه ؛ شهر مزبور اولاً مسمی به بیزان شیم بوده وجه تسمیه آن اینکه یکی از پادشاهان کریک مسمی بیزنس آنرا بنیاد

(۱) - در ولایات .

(۲) - آنهارا .

(۳) - فراموش شده و از یاد رفته .

کرده و بآن سبب آنرا بیزان شیم نامیده . هنگامیکه اردشیر سلطان ممالک ایران بعزم تسخیر ملک کریک و روم میرفت شهر مزبور را مسخر و خرابی معقولی بآن رسانیده . مدت هاجندان آباد نبوده تا اینکه قسطنطین بزرگ سلطان ممالک روم شهر مزبور را پای تخت مملکت روم نموده و از آن وقت شهر مزبور را رسمی قسطنطنیه نموده اند . ابنیه بسیاری معزی الیه بنیاد کرده و وسعتی بشهر مزبور داده و از هر سو مردم روی بآن آورده تا اینکه شهر مزبور بزرگ و عظیمه شده . در هنگامیکه شهر مزبور در ثانی آبادان شده یعنی قسطنطین آنرا آباد کرده الی وقتیکه سلطان محمد ثانی سلطان عثمان (۱) شهر مزبور را مسخر کرده یک هزار و یکصد و شانزده سال محل پای تخت سلاطین روم بوده که در آن مدت همیشه شهر مزبور روی بآبادی می نهاده و هر سلطانی عمارت و کلیسای عظیمه تازه در آن بنیاد کرده و بتدریج وسعت بهم رسانیده . باین سبب است که هفت پارچه کوه در شهر مزبور است . فرضاً هنگامیکه شهر را بنیاد کرده بودند ، در یک سمت کناره دریا بوده هر چه جمعیت آن زیاد میشده کوههای قریبه را محل نشیمن نموده و از جزو شهر مزبور شده . بعد از تسخیر سلطان محمد ثانی قسطنطنیه را رسمی باسلامبول نموده بتدریج شهر مزبور روی به بزرگی نهاده . بعله اینکه سلاطین مزبور را تسخیر ولایات قریبه دست درازی کرده هزاران اسیر بشهر مزبور آورده در آنجا توطن داده لیکن هنگامیکه دولت نمسا و هنگری و روسیه قوتی بهم رسانیده سلطانان عثمانی را مانع از دست برد و حمله و نهب و ینما گشته بتدریج مردم شهر و بزرگان روی به تمبلی (۲) و تگاهل نهاده . بالفعل در نظر یوروپیان شهری مملو از ابلهان می آید . چنانچه برخی از اوضاع شهر مزبور مذکور خواهد افتاد . شهر اسلامبول فاصله بخط استوا بسمت شمالی عرضاً چهل و یک درجه و نیم است . و طول آن بسمت مشرق لندن بیست و نه درجه و نیم است . هوای شهر اسلامبول در هنگام تابستان صاف و خوب است . لیکن بعله کثرت اخلاط همیشه در تابستان مورد طاعون و وبا می گردد . از قراریکه از سمت دریا بنظر می آید و نقشه آنرا کشیده اند شهر اسلامبول مئاث غیر متساوی الاضلاع است

(۱) - عثمانی.

(۲) - تمبلی .

دوره آن حصارى است چهارده ميل انگريزى دوره آنست . دوضلع آن بسمت دريا است و يك ضلع آن خشكى است كه سمت دريائى آن برخى از جنوب و مشرق و شمال است و سمت مغرب آن خشكى است . جمعيت شهر اسلامبول بطريقى كه باصحترين حسابها درآمده كلا چهارصد هزار نفر مى شوند . خارج از شهر چهار پركنه جاهست كه گويا از جمله محلات خارج شهر محسوب مى شوند . و درميانه شهر و محلات مزبور ، قرا دنكيز حايل است كه مثل رودخانه عظيمى لايه قطع از قرا دنكيز آب جارى است و باغ دنكيز داخل مى شود . محلات مزبور اولاً قلاطه است كه ايلچيان يوروپ و گمرک خانه در آنجا است . و قلاته (*) است كه در آن هم جمعيت عظيم و باغات بسيارى است . و طوفانه و بيرايه . اين چهار مكان خارج از شهر است . و چهارصد هزار نفر جمعيت اسلامبول . دو يست هزار نفر از ساكنين ترك مى باشند و يكصد هزار نفر كريك و ما بقى يهود و ارامنه و ساير مسيحيان هستند . و دو طرفه اسلامبول آب است . و سمتى كه خشكى است از يكطرف الى طرفى چهار ميل راه قلعه و بستان ساخته اند . سه ديوار بعقب يكديگر است . و هر كدام از ديوارها سه ذرع فاصله بيكدىگر دارد . و بروج متعدده بهر طرح و تركيب در آن است باتوپ و خمپاره و قراول و كشكجى (۱) هميشه در آن است . و خندقى دارد و چند پلى سنگ (۲) ساخته اند كه مردم عبور مى كنند . و پنج دروازه دارد . يكي از آنها مسمى به توپ قاپى است . اول دروازه ايست كه محمد ثانى وارد بآن شده و قسطنطين پادشاه روم در آنجا كشته شده است .

و اما خانهاى اسلامبول ؛ اگر چه از عوام الناس و يا از هر كس سؤال كنند كه چند حمام در آنجا است مى گويد دو يست و يا سيصد هزار حمام و پانزده هزار مسجد و دوليان خانه ، ليكن افندى شخصى كه در معنى كلاتر اسلامبول بوده سياهه خانه شمارى كه بدويان داده و بنده از شخص طبيب انگريزى از روى آن سياهه نسخه گرفته ام در اسلامبول هشتاد و هشت هزار و يكصد و هشتاد و پنج خانه

(۱) - كشيكچى .

(۲) - از سنگ .

(*) گويا منظور «اسكودار» بوده است .

است . سوای قلاته و اسکودار و طوفانه و بیرایه . ولیکن از برای غربا و اهل ولایت بلکه کل شهر ممتنع است که بدانند چند مسجد و یا حمام و خانه در قلاته به تنهائی است . بکرات شهر اسلامبول مورد زلزله عظیم گردیده و خرابی بسیاری بشهر مزبور رسیده . بالفعل افسری قرار داد کرده اند که خانهها را نگذارد که از هشت زرع بلندتر سازند . هنگامیکه سلطان محمد ثانی شهر اسلامبول را تسخیر کرده سمت مشرقی شهر در طرف دریا جای باصفایی خوبی اهالی کشیشان کریک در آنجا توقف نموده و سکنی نموده بودند . سلطان مزبور محل مذکور را از دست آنها گرفته حرم سرا و باغ و بساطین مختص بخود ساخته و بتدریج سلاطین دیگر عمارات عالیه برای خود ساخته بالفعل دوره آن عمارات چار میل است . از قراریکه مذکور می شود هیچکس را نمی گذارند که نزدیک بدرب آن رود . اگر چه محل مزبور مثل ارك است و هر يك از سلاطین جدا گانه عمارتی دارند . و مساجد و حمام هر کدام بجهة خود ساخته اند کلیسای کوچکی بوده است که سلطان محمد جبه خانه کرده بالفعل جبه عظیم سلطانی است .

اهالی ارك و یا سرای زیاده از شش هزار نفر خدمه و خدام و خواجگان قایقچیان و قراول میباشند . از آنجمله پانصد نفر آنها جماعة نسوان هستند . گویند هنگامیکه سلطانی از سلاطین عثمانی بتخت نشیند ، هر کدام از بزرگان دولت دختر کنیزی گرجیه برسم پیشکش بحرم سلطان میفرستند و هر کدام از آنها که اول پسر آورد اولاد مشارالیها وارث ملك و تخت است و خود او مسمی بخواصه لی میشود . چنانچه طفل مزبور فوت شود مادر او از خواصه لی افتاده ، دیگر (۱) فرزند نرینه دارد بجای مشارالیها خواصه لی میشود ، جمعی کثیر از زنان حرم سلطانی مشغول بنواختن ساز و دف و رقاصی هستند .

سلطان سلیم چون مردی باعزم و رزم بوده دو ساز از یوروب یکی پیانه فورتی و دیگری چنگك باسلامبول آورده و دو زن از طایفه کریک در حرم خود آورده که آنها را تعلیم کنند و بالفعل آنچه مسموع میشود بعضی از زنان راغب بنواختن آن هستند . یکی از درب خانه سلطانی را باب همایون مینامند .

۱- دیگری که .

درب مزبور را نیز سلطان محمد ساخته است . درب بزرگی است ، گویند هر کدام از وزرا و اعیان دولت را که تقصیری کرده و یا متهم بخیانتهی نموده بقتل رسانند ، سر آنها در بالای باب همایون آویخته و در کاغذی تقصیر و سبب قتل او را نوشته پهلوی سر مزبور گذارده مدت سه روز مردم برسم عبور گذر کرده کاغذ مزبور را می خوانند . یکی از دوستان فرانسه بنده تعریف ایوان خانه سلطانی را نموده باین نحو که در دیوانخانه عام تخت سلطانی را گذارده ، مکلل بجواهرات .

هنگامیکه سفرای دول را بحضور سلطانی میبرند سلطان در نهایت عظمت وجلال در بالای تخت مزبور نشسته ، جامه مخملی جواهردوز در بالای آن تخت پوشیده . در یکسمت تخت مندیلای پادشاهی را گذارده اند . جقه های (۱) الماس و پرهاکه علامت سلطنت است در آن نصب کرده اند . گویند مندیل مزبور را هر کس بسر نمی گذارد . و پادشاهان قدیم چندان احترامی بسفرای غریبه ویا عیسوی ننموده اند . لیکن پادشاه عصر سلطان محمود در نهایت احترام باهمه سفرا رفتار مینماید . در مقابل درب همایون مسجد بزرگ سنت صوفیه است اولاً کلیسای بزرگ کریک بوده ، بانی آن جسیتمین پادشاه کریک بوده . مدت هشت سال و پنجماه باتمام رسیده تابحال مسجد و یا کلیسای باین خوبی و عظمت و زینت ندیده ام . طاق میانه صحن آن در نهایت بزرگی است . گویند بهترین طاقهای کل دنیا است . همه طاقرا با لاخورد در نهایت خوبی منبت کرده اند . دیوارهای آن کلاً از مرمر است .

و چهار ستون سنگی عظیمه در زیر طاق مزبور است . در سمت فوقانی آن او طاقهای بزرگ است و اطراف طاق مزبور ستونهای سنگی است که مرتبه فوقانی را نگاهداشته . طریقه طاق بندی تحتانی و فوقانی آن را بعدی اوستادی بکار برده اند که عقل هر گز قبول نمیکند که کار بشر است . محلی که در هفته یکدفعه سلطان بنماز جماعه میرود در مرتبه فوقانی است . اوطاقی است پرده سیمی (۲) در مقابل آنست که مردم را از اوطاق می بیند و کسی از بیرون او را نمی بیند . منبر معظمه در میان طاق است که امام جماعت در آن

۱- جقه های

۲- سیمی ؟

رفته مردم را وعظ میکنند . در قدیم الایام تصاویر چند در آن نقش کرده بودند ، آنها را محو کرده و بجای آن در اطراف طاق نام واجب الوجود و جناب پیغمبر و خلفای اربعه ؛ جناب امیرالمؤمنین ، ابوبکر و عمر و عثمان و امام حسن و امام حسین و جناب فاطمه را بخط جلی نقش کرده اند . از طرف بیرون ، مسجد چندان خوب بنظر نمی آید . لیکن اندرون مسجد مزبور بلا غایت خوب است . زمین مسجد مزبور را غالی می اندازند . لیکن در این اوقات ، بعله تابستان غالیهای مزبور را برچیده بکنار گذارده ، حصیر بسیار خوبی انداخته اند . در درب مسجد مزبور کرباسی است .

نه درب مفرق بزرگ منبت کاری است . حال قریب هزار و سیصد سال است که مسجد مزبور را بنیاد کرده اند . وبکرات زلزله شده . لیکن مطلقاً آسیبی بآن نرسیده . سلطان سلیم ثانی سه مناره عظیمه از برای آن ساخته است که از برای مسجد مزبور مؤذنان بذکر کلمه شهادت مشغول شوند . در دو طرف طاق دوطارچه سنگ عظیمه بزرگ است که بترکیب سیو تراشیده اند . هر کدام تخمیناً چهار زرع بلند و سه زرع قطر آنها (۱) . دهن شیریه که آب از آن بیرون می آید و مردم از آن مینوشند . مردم از راه احمقی میگویند که آنرا ریخته اند ، اگرچه هر سنگ بزرگی را که می بیند (۲) میدانند که سنگ تراشان نمیتوانند آنرا تراشید میگویند ریخته اند .

و اما خانه های اسلامبول ؛ اگرچه بعله اینکه در وقتی که بنده باسلامبول رفتم طاعون بود و چندان بدیدن مردم اما آنچه معلوم شد خانه ها سه چهار طبقه است . در فصل تابستان خنك میشود اما در زمستان بعله اینکه همه منفذ (۳) اوطاقها را نمی بندند سرد میشود . در اوطاق نشیمن اطراف اوطاقها را بقدر سه چارک و یا یکزرع جای نشیمن نموده بقدر نیم زرع از زمین بلند است . در زمین پای آنها دوشك و اطراف اوطاق پشتی گذارده اند که پشت آنها را به پشتی چسبانیده . چپوق کشیدن و قهوه نوشیدن در هر وقت روز و شب از جمله لوازمات است . و هنگامیکه نهار و شام میخورند . البته ده بیست الی

۱- آنها است .

۲- می بینند .

۳- منفذ

سی قسم خوراك آورده بمحض اینکه از يك ظرف چیزی خورده فوراً صاحب خانه قالدري گفته شام را برداشته ديگر ظرفی می آورند . بیشتر چیزها را با قاشوق میخورند .

و اما طريقه معامله و داد و ستد اسلامبول ؛ تجار و ارباب معامله در خانه یعنی در کاروانسرا توقف مینمایند . و جنسی بجنس که در معنی معاوضه میگویند معامله مینمایند . و با تجار اجناس خود را باهل بازار داده ، هفته بهفته قسطی میگیرند . و اما با سایر قرال فرنگ چندان تجارت نمیکنند . یعنی اجناس نمی سازند که بفرنگستان خورده . جنسی که از اسلامبول بآنکلند و نمسا و فرنس وهالند و هنگری و جرمن میرود بدین تفصیل است :

موم چوب شمشاد (۱) و سایر چوبها ابریشم نبافته

مطلق تخته (۲) اسپنج تریاک زرنیخ و دوی دیگر

جهة رنگ میوه های خشك از انجیر و مویز و آلوچه و غیره .

و اما اجناسیکه از فرنگستان باسلامبول میرود و از اسلامبول یا بمصرف آنها میرسد و یا بسمت ایران و ولایات ترکیه میرود بدینموجب است :

روح و ظروف ساخته روح شكر و نبات ماهوت چیت -

فرنگی (خوانده نشد) ساعت مجلسی ساعت جیبی کارد و چاقو

شیشه بلور الماس تراش نیل باروت

طبا نچه بزرگ و کوچک عرق فرنگی قهوه و چایی فلفل زنجبیل

و هیل و سایر ادویهها گلوله توب خمپاره توب اطلس و خامه

(۳) شال بدل ترمه

مکان اسلامبول بهترین جاها است برای تجارت، لیکن نه پادشاه و نه رجال دولت سعی در تربیت تجاران مینمایند . و از سمت ایران نیز قدك وشال کرمانی و ترمه و ابریشم باسلامبول میرود .

و اما اهالی شرع و محکمه شرع ؛ اول شخص و زیرك محکمه شرع مفتی است که ما او را شیخ الاسلام میگوئیم . مفتی شهر در نظر مردم نایب

؟ - ۱

؟ - ۲

؟ - ۳

بالاستقلال سلطان است . و امور محکمه شرع کلاً^۱ بعهدہ و کفایت اوست . و پس از آن قاضی عسکر است که بزرگ شرع است . لکن امورات شرعیہ اردوی سلطانی بعهدہ اوست . هرکس بمحکمہ شرع رفته و دعوی داشته باشد مفتی شهر از او شهادت خواسته . بسیار وقت شهادت ناحق میدهند . لکن هنگامیکه مفتی معلوم کند که شهادت ناحق کرده اند ، تنبیه معقولی باو مینمایند . در اسلامبول آنچه شنیده است کمتر قتل نفس روی میدهد . و اگر روی دهد وارث مقتول موافق شرع بحکم مفتی او را می کشند (۱) . و سایر معاملات و داد و ستد مردم کلاً با امور شرع و حکم و مهر شرع رتق و فتق میشود .

در روز شنبه سوم شهر محرم الحرام ۱۲۲۵ مطابق ۲۳ اکتوبر

عیسوی ۱۸۱۹ دو ساعت قبل از ظهر بدیدن سر رابرت تستن رفته که ازمعزی الیه رخصت خواسته وداع نماید . معزی الیه به بیوک درسی جایکه آب را از آنجا با اسلامبول می آوردند رفته بود . دعایی باو رسانیده از آنجا مراجعت و بمنزل آمده اسبابهای خود را جمع کرده . میرزا جعفر و بنده بجهة ایتباع بعضی ضروریات سفر از قلاته سوار و با اسلامبول رفته . میرزا رضا و آقا حاجی بابا و نوکران ما با سکودار رفته و ما با اسلامبول رفتیم . کا کا مبارک بهمراه ما بود . بعد از ایتباع اسباب در کشتی کوچکی نشسته . چون از مقابل قلاته گذشته بعلة اینکه آب دریای قرا دنکیز متصلاً از اینجا گذشته داخل باغ دنکیز می شود مثل رودخانه آب دنکیز مزبور روانست . و وقتی که باد اندک آید دریا را بتلاطم در آورده در آنوقت باد بشدت وزیده و دریا بطغیان در آمده لنگه چی ما بکرات بما گفت که من می ترسم که غرق شویم . کشتیانیکه در اینجا کار می کند بسیار باریک و بلند است و بمحض اینکه ده سیر از یکطرف سنگینی کند لنگه را بر میگردداند . لهذا ما از اینمعنی ترسیده و چند موج آمده مضطرب شدیم . لنگه دیگر دیده و از آن بیرون رفته . وقت بیرون رفتن ابرام و اصرار لنگه چی در گرفتن اجرت خود زیاده از موج دریا در طغیان بود . لله الحمد از دست او خلاص شده در کشتی بزرگتر سوار و با سکودار رسیدیم . بچا پارخانه رفته . چا پارخانه مزبور در خارج اسکودار است . بنده تا بحال مطلقاً بچا پارخانه نرفته بودم

متحیر که بیست و سه اسب را چگونه چارخانه مزبور یکدفعه میدهد. این خیال بنده را بطویل چارخانه کشیده. دو طویل است. هر کدام آن زیاده از یک صد اسب لاغر و چاق در آنجا حاضر بود. چنانکه هر کس وارد شود از تاتار و ارباب تردد هر چه اسب بخواهد فوراً اسب را گرفته سوار می شود. مصطفی آقا بما سفارش نمود که با هیچکس حرف نزیم. و اگر حرف بزیم با آقا علی نام، شخص تبریزی ملبس بلباس عربی گفتگو کنیم و او بما جواب داده. و مطلقاً و هیچکس (۱) ترك حرف نزیم. حضراتیکه بودند میرزا جعفر و میرزا رضا و آقا حاجی بابا و بنده بود. چهار رأس اسب سواری بما دادند. بعد از آن یک رأس با آقا علی و سه رأس از برای نوکران دادند. و از آن پس هفت مال بند می خواستیم و سه مال. مصطفی آقا ده مال بند آوردند. هر کدام پالانی و بندی داشته و مهتر آن آمده، بارها را بار کرده. چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و روانه راه شدیم. راه ما بسمت جنوب بود. خارج از اسکودار قبرستان بزرگی است و راه ما از میانه آن قبرستان است. سروهای بلند و بعضی درختها در میان قبرستان بود و هوا ابر و ما هم از دست طاعون شدیدی جان بدر برده روی بوطن خود نهاده. الحق جای باصفا بود و از سمت مغرب دریای آغدنکیز و از عقب آثار و علامات شهر اسلامبول بود. تا اینکه هفت ساعت از ظهر گذشته بدهی رسیدیم کناره دریا، مسمی بقارتان. دهمزبور (۲) در دامنه کوهی مانده در دکان قهوه فروش و بقالی نشسته شام نموده و قهوه خورده بعد از آن سوار شده. از اسلامبول الی قارتان پنج فرسخت. جمعیت بسیاری ندارد. از قارتان همه جا یورتمه اسب تاخته تا اینکه يك ساعت از نصف شب گذشته بمنزل رسیدیم. اسم آن کی بیزه است. دردلی به بنده عارض شده بیحال افتادم. رفقا زحمتی کشیده گلاب نباتی ساخته خوردم. از قارتان الی کی بیزه چهار فرسخ است که از اسکودار الی کی بیزه نه فرسخ است. هشت فرسخ و نیم راه از خاک اسلامبول حساب میشود. کی بیزه دهی است بزرگ. پنج و شش هزار جمعیت دارد. برخی از آنها آرامنه و بعضی مسلمان

۱- با هیچکس.

۲- در ده مزبور.

هستند .

روز یکشنبه چهارم محرم مطابق ۲۴ اکتبر ، شش ساعت قبل از ظهر از کی بیزه سوار و روانه راه شدیم . راه ما گرد و بلند (۱) و نیز برخی اوقات قریب به دنکیز و بعضی بعید بود . گردنه (۲) بود سرازیر شده . در میانه تنگ کاروانسرای است مسمی بحرکه . چند دکانی است که خوراکی میفروشد و تنگ مزبور جای باصفای خوبی است . قلعه خرابی است مسمی به قلعه حرکه . گویند قسطنطین پادشاه روم قلعه مزبور را ساخته است ، از کی بیزه الی حرکه چهار فرسخ است . در آنجا نهار کرده و قهوه خورده و از آنجا سوار و روانه راه شدیم . خارج از قهوه خانه راه ماقدری صاف بود و قدری گود و باند و بسیار راه ما از کناره دریا بود . سه ساعت از ظهر گذشته وارد بارنیت شدیم خانهای او اگر چه کهنه و قدیم مینماید ، لیکن بعلت اینکه از کمرکوه الی لب دریا مرتبه بمرتبه خانه و بعضی درختان در آنست جای خوبی با صفا بنظر می آید . اصل شهر و خانها و کوچها ادبار است . خانها بطریق یوروب دو طبقه و سه طبقه است .

روز دوشنبه پنجم محرم ۲۵ اکتبر بعلة اینکه در اسلامبول ما هیچکدام از ترس طاعون بحمام نرفتیم - در اینجا طاعون نبود - بحمام رفته . حمام کوچکی محقری دارد .

روز سه شنبه ششم محرم دو ساعت از نصف شخ گذشته سوار خارج از مسبانجه (۳) آب بسیاری جمع شده مسمی بساخاره و آب مزبور چهار فرسخ طول و سه فرسخ عرض آب مزبور است . آب مزبور مثل دریای شاهی است . سلطان محمود پادشاه هذا العصر اراده نموده که راه آب مزبور را درست کند که کشتی باسانی از اینجا باسلامبول رفته و بیاید . گویا اخراجات آن زیاده بوده فسخ اراده کرده . از کناره آب مزبور از دامنه کوه عازم راه شدیم . راه ما بسمت مشرق بود . عرض راه قدری بیشه و جنگل بود ، تا اینکه بکناره رود ساخاره رسیدیم . رود مزبور چندان آبی ندارد لیکن اسب از آن

۱- گود و بلند .

۲- گردنه ای .

۳- ؟

نمی‌تواند گذشت . و پلی دارد که از تخته ساخته‌اند . از اسب پیاده‌شده اسبان خود بخود از پل مزبور گذشته .

روز چهارشنبه هفتم محرم یکساعت از نصف شب گذشته از آنجا سوار و روانه راه شدیم . خارج از خندق رودخانه عظیمی است مسمی به بیوک مین (۱) . از رود مزبور گذشته . همه راه ما گود و بلند بود تا اینکه به قهوه‌خانه کوچکی رسیده در آنجا نهار کرده . از آنجا سوار و قدری راه آمده . از رودی گذشته که او را کوچک مین می‌گویند تا اینکه بمنزل رسیدیم . اسم منزل دو شجه است . از خندق الی شش فرسخ از خاک بورسه محسوب میشود . کلاً آنها مسلمان است (۲) و قدری آرامنه دارد . مساجد و حمام و بازار و قهوه‌خانه چند دارد . یک کلیسیا از برای آرامنه‌هست . یکساعت بعد از ظهر بآنجا رسیده دوساعت خوابیده بعد از آن برخاسته عازم راه شدیم . قدری راه ما صاف بود .

روز پنجشنبه هشتم محرم بحمام رفته بعد از آن نهار خورده از بولی سوار و عازم راه شدیم . عرض راه ما قدری صاف و قدری گود بود . دهات و مزارع بسیاری در عرض راه بود . تا اینکه بقهوه‌خانه رسیده ، قهوه خورده سوار شدیم . در حوالی منزل اسب بنده باز مانده بهزار زحمت خود را بمنزل رسانیدیم . شش ساعت از ظهر گذشته بود که بمنزل رسیده . اسم منزل مزبور کره ده است . ده مزبور از توابعات (۳) بولی است . هفت مسجد و یک مدرسه و دو حمام دارد . بازار و دکانین و قهوه‌خانه چند دارد . از بولی الی کره ده ، دوازده فرسخ است . جمعیت اینجا کلاً مسلمان است .

روز جمعه نهم شهر مزبور شش ساعت قبل از ظهر روانه منزل دیگر شدیم مسمی بحمام لی . از کره‌ده الی اینجا هفت فرسخ است . سه ساعت از ظهر گذشته بحمام لی رسیدیم . ده مزبور خرابست . و اهالی آنجا نیز مسلمان است . شب در آنجا مانده .

روز شنبه دهم محرم شش ساعت قبل از ظهر از آنجا سوار و قدری راه آمده . گردنه ایست از آن بالا رفته . دو فرسخ خارج از حمام لی از خاک بولی بعد از آن داخل بخاک چانهوری می شویم . در آنجاها توقف نکرده ، بقصبه (۱) رسیدیم مسمی بچرکس . جای بزرگی است . بازار و دکان و اقسام کسبه و ارباب صنعت در اینجا هستند . هشت مسجد و یک حمام و یک مدرسه دارد . در قهوه خانه فرود آمده . کره و عسل بسیار خوبی دارد . نهار کرده . از حمام لی الی چرکس چهار فرسخ و نیم است . از آنجا سوار و عازم مقصد شدیم . راه صاف بود تا بمنزلی که اسم آن قراجهلر است رسیدیم . از حمام لی الی اینجا هفت فرسخ است . و همه مسلمان هستند . بازار و دکان و قهوه خانه و سه مسجد دارد . ده مزبور متعلق انکوریت . اسپان چاپاری را باید از خانها دهند . اسپانرا حاضر کرده سوار و روانه منزل دیگر شدیم . راه ما صاف بود . تا بمنزل قراجلان رسیدیم . از قراجهلر الی قراجلان چهار فرسخ است .

هشت ساعت از ظهر گذشته وارد بقصبه قراجلان شدیم . از میانه قصبه مزبور بیرون رفته در خارج از قصبه در قهوه خانه محقری منزل کرده بعد از آن شام کردیم . هنگام شام هر یک از تاتاران بیهانه آقا علی را آواز داده ، ای ترجمان ای مترجم از برای اینکه مردم حالی شوند که ما ترجمان داریم و مردمان عزیز هستیم و بمبارت آخری در چاپارخانه نباید ما را معطل کنند .

روز یکشنبه ۱۱ شهر مزبور پنج ساعت قبل از ظهر از قراجلان سوار و عازم شدیم . راه ما برخی صاف بود و بعضی ناهموار . تا اینکه در زیر درختی نشسته نهار خورده در کنار رودخانه بود و یکسمت رود مزبور در بالای بلندی دهی است مسمی بچورکلی . بعد از نهار قهوه خورده عازم راه شدیم . از قراجلان الی چورکلی چهار فرسخ است . راه ما در میانه دو کوهی است الی گردنه . از گردنه مزبور سرازیر شده بدهی رسیدیم بقوچ حصاری . پنجاه درب خانه دارد . چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بده مزبور شدیم . از قراجلان الی اینجا هفت فرسخ است . ده مزبور بازار و دکان و مساجد

دارد لیکن حمام ندارد . در آنجا اسبان را عوض کرده روانه راه شدیم . راه ما برخی بیشه و بعضی جنگل بود ، و از کنار رودخانه . تا اینکه بقهوه خانه رسیدیم . در بالای تپه واقع است . نان و قهوه خورده . از کوچ حصاری الی قهوه خانه سه فرسخ راه است . از آنجا سوار . در میانه دو کوهی سمت یمین و یسار سبزه و درخت بود . و برخی گود و بلند بود و قدری صاف بوده تا اینکه بگردنه رسیدیم . از آنجا بالا رفته قدری راه آمده . دره ایست سبز و خرم . رودخانه از میانه آن دره میگذرد . پلی دارد . از پل مزبور عبور کرده سرا بالا و سراسیمه بوده تا اینکه بمنزل رسیدیم نیم از نصف شب گذشته وارد به منزل شدیم . اسم آن منزل طوسیه است . شب در آنجا مانده .

روز دوشنبه دوازدهم محرم مطابق غره نوانبر عیسوی چهار ساعت قبل از ظهر از طوسیه سوار شده عرض راه قدری ناصاف و برخی صاف بود تا اینکه در میانه کوه در بندی است یعنی قراولخانه است که چند نفر تفنگچی می- نشینند که قطاع الطريق نتوانند دست اندازی بقوافل و ارباب تردد نمایند . اسم در بند مسمی به کپی پلی از طوسیه الی این در بند پنج فرسخ است . در آنجا قهوه خورده سوار و عازم راه شدیم . عرض راه قدری گود و بلند بود و ما از میانه دره میرفتیم . وارد بدهی شدیم که مسمی بحاجی حمزه بود . از طوسیه الی اینجا هشت فرسخ است . شب در آنجا خوابیده .

روز سه شنبه ۱۳ محرم شش ساعت قبل از ظهر از حاجی حمزه سوار . از یک سمت رودخانه در میانه تنگ راه ما بود تا اینکه بگردنه رسیدیم مسمی به سر یاشق قیا . بقدر هزار ذرع یا زیاده از بالای گردنه سنگ را از باروت بریده و طرف رودخانه را دیواری از سنگ و گچ ساخته اند . و زمین را از سنگ و گچ سنگ کاری کرده اند . از اول گردنه الی آخر بقدر یک میل راه فرش راه را سنگ کاری کرده اند . از آنجا سرازیر آمده بطرف مشرق روانه شدیم . بمنزلی رسیدیم که اسم آن عثمان جوق است دو ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد بچا پارخانه عثمان جوق گردیده از حاجی حمزه الی عثمان جوق هشت فرسخ است و بازار و داکین و کسبه و خانهای بسیار در آن است . شش مسجد و یک حمام دارد . پارچه کوهی است . خانهای چند در بالای آن است . اطراف آن در جاهاییکه ممکن است که مردم داخل آن شوند دیوار کشیده اند که کسی داخل

آن نشود.

روز چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام چهار ساعت قبل از ظهر از عثمان جوق سوار و عازم راه شدیم . راه چندان صاف نبود لیکن در نهایت صفا و آب و درخت بود . (۱)

روز پنجشنبه ۱۵ محرم سه ساعت قبل از ظهر از آنجا سوار شدیم عرض راه صاف بود و بدون درخت بود . تا اینکه بکوهی رسیده سر بالا شده . کوه کوچکی است . از آنجا قدری راه آمده از پائین گردنه باغات و بساتین است . الی اماسیه . داخل به شهر اماسیه شدیم . رودخانه ایست مسمی به طفات اویماقی . از میانه اماسیه یعنی از میانه تنگ میگذرد .

روز جمعه شانزدهم محرم هفت ساعت قبل از ظهر از اماسیه سوار و از میانه شهر عبور کرده و قتیکه بیرون میآمدیم در یکی از خانها صدای ذکر می آمد . از کسی استفسار نمودم مذکور ساخت که این تکیه درویشان است و مشغول ذکر و وراد خود هستند .

روز شنبه هفدهم محرم از خواب برخاسته با سایر رفقا بحمام رفته . الحق دلاکان احمقی داشت . بهزار زحمت کیسه کشیده بیرون آمدیم . و از آنجا بمنزل آمده در عرض راه بعضی از اهالی ایران را دیده و بمنزل ما آمدند . از احوالات ایران از آنها استفسار نمودم . آنچه مذکور افتاده بود که فیما بین دولتین نزاعست . بالجمله روز شنبه در طفات مانده .

روز یکشنبه ۱۸ محرم پنج ساعت قبل از ظهر از طفاق بیرون آمده . قدری راه که از طفات بیرون آمدیم از رود طفات گذشته . قدری راه ما صاف بود و بیشه و جنگل و سبزه بود و سرازیر و فرح افزا . از میانه تنگ و سرازیری گذشته عرصه ایست وسیع . قدری آب و باتلاق و جوی و زراعت و مزرع شلتوک در راه ما بود ، و بعد از آن رودخانه ایست مسمی به توخار . رود عظیمی است و آب آن تا کمر اسب می آید . میگویند رود مزبور از اینولا الی حوالی ارض روم به زراعات و طواحین عرض راه می افتد . از رود مزبور عبور کرده بفاصله نیم فرسخ وارد بده نیکسار شدیم . دهی است در نهایت خوبی و صفا . در دامنه کوه ، در میانه دره ایست . رودی مسمی بکلکی از میانه دره میگذرد . و از دو طرف

۱ — بنظر میرسد در اینجا مطلبی از قلم افتاده باشد .

دره مزبور باغات و خانه‌ها در دره مزبور است. در این سفر مکانی باین خوشی تا بحال ندیده‌ام. جمعیت اینجا آرامنه و مسلمان است. بازار و دکان و ارباب صنایع بسیار دارد. مساجد و کلیسا و قهوه‌خانه بسیار دارد.

روز دوشنبه نوزدهم شهر محرم بعثت حاضر نبودن اسبها بتماشای قصبه مزبور رفته. در کنار رود. در میانه تنگ کارخانه و باغی است که پوست اسب و گامیش و گاو را مثل چرم همدانی دباغی می‌کنند. و پوست درخت را نوع غربی می‌کوبند. در کنار رود جوی آبی بریده‌اند. چوب درازی مثل دنگ برنج کوبی ایران گذارده‌اند. یکطرف آن حوضه چوبی چهار گوشه دو زرع طول و یکزرع عرض و یکزرع عمق آن بدنک مزبور چسبیده است. و طرف دیگر دنگ مزبور هاونی در روی زمین مملو از پوست درخت است. و سر دنگ دسته بزرگی بعینه دنگ برنج کوبی متصل بآنست. و میانه دنگ مزبور را نیز بطریقی وصل بچوب دیگر کرده‌اند که هر وقت از جوی آبی داخل بحوض میشود یکسر آن سنگینی کرده سر دنگ را بحدی بلند می‌کند که آب حوض خالی شود. بعد از نهار از آنجا سوار و در دهی مسمی ببوخچلی منزل کرده. از نیکسار الی این ده هفت فرسخ است.

روز سه‌شنبه ۲۰ محرم سه ساعت قبل از ظهر از بوخچلی سوار شده لیکن نه مثل سایر روزها اسبی سوار شده. در این روز حیوانی نیسب من بیچاره گشته که نه اسب و نه یابو و نه قاطر و نه الاغ بود بالجمله یکساعت از نصف شب گذشته وارد بمنزلی مسمی بقولی حصار شدیم. از بوخچلی الی اینجا چهارده فرسخ است.

روز چهارشنبه ۲۱ محرم بجهت نبودن اسب در آنجا معطل شده. قولی حصار نیز دهی است کوچک. در میانه تنگ واقع است. باغات بسیاری دارد و رودخانه از میان تنگ میگذرد. دو ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و عازم راه شدیم. خروج از ده مزبور قدری راه سرازیر در کناره رودخانه آمدم. چون راه در اینجا دوتا می‌شود، یکی در کناره رود و باغات و دیگری از بالای کوه میرود بعثت اینکه راه بالای کوه نزدیکتر یعنی دو فرسخ نزدیکتر بود، راه بالای کوه را ترجیح داده. گردنه‌ایست از آنجا بالا رفته و سرازیر شده. راه سه فرسخ همه در کناره رود و سنگلاخ و راه باریک و مشکل بود.

راهی باین صعوبت تا بحال ندیده‌ام . و بعد از آن راه چندان ناصاف نبود تا اینکه دو ساعت قبل از صبح وارد بقرا حصار شدیم . از قولی حصار الی قرا - حصار دوازده (۱) فرسخ است .

روز دوشنبه ۲۲ محرم تا تاران مذکور ساخته که راه مخوف است . و از هر کس مسموع میشد که فیما بین دولتین نزاع است . ما مصمم شدیم که بعد از این روزها سفر کرده و شبها منزل کنیم و فردا منزل نیز دور بود . لهذا این روز را در قرا حصار توقف نموده که فردا دو ساعت قبل از طلوع سوار و بمنزل دیگر رویم . اتفاقاً در این روز ضفاف (۲) ابراهیم آقا مستأجر چارخانه بود و جمعی را بطلب عروس فرستاد . با مشارالیه گفتگو (۳) طریقه منا که حدود ستور آنها در میان آمد . مذکور ساخت که مدت سه سال است که مشارالیه دختری نشانلو (۴) کرده والی حال مشارالیه را ندیده . بنده طریقه نکاح انگیزی را مفصلاً باو گفته . مشارالیه گویی به بنده داده لیکن سراپا چشم و منتظر ورود عروس خود میبود . چیزی از حرف بنده دستگیراونشد .

بالجمله روز جمعه بیست و سیم محرم هفت ساعت قبل از ظهر از قرا - حصار سوار شده . راه ما گود و کناره رودخانه و جنگل بود تا اینکه در کناره رودی نهار کرده . از آنجا سوار و هنگام غروب آفتاب به دربندی رسیده مسمی بفندق بلی . ده نفر تفنگچی بجهة مستحق در اینجا شب و روز می‌نشینند (۵) . از قرا حصار الی اینجا دو فرسخ است . از آنجا روانه . الی دو فرسخ جنگل بود . در میان جنگل تا تارای و چند نفر سواره دیده . هوا تاریک بود . سستی نامی یکی از ارامنه که در زبان انگریزی ماهر بود دیده چندان گفتگو باو نکرد . بعد از آن معلوم شد که سر را برت پرتل یکی از اهالی انگریز که مدت ها در روس توقف نموده و بعزم سیاحت بایران رفته مراجعت بولایت خود مینمود بعلت تاریکی

۱ - دوازده

۲ - زفاف .

۳ - گفتگوی

۴ - نامزد

۵ - می‌نشیند

هوا نه ما اورا شناختيم و نه او ما را شناخت . از آنجا گذشته بعد از خروج از جنگل الی دو فرسخ راه آمده بزم شیران (۱) و یا قراجه شدیم . از قرا حصار الی اینجا شانزده فرسخ است . هشت ساعت از ظهر گذشته وارد بآن شدیم . ده کوچکی است . دو مسجد دارد و اهالی آنجا مسلمان هستند .

روز شنبه بیست و چهارم محرم پنج ساعت قبل از ظهر از قراجه لرسوار شده عرض راه برخی بیشه و جنگل بود . لیکن راه صاف بود تا اینکه بمنزل رسیدیم . رودخانه کللی دیلماقی از آن میگذرد . از رود مزبور گذشته یک ساعت از ظهر گذشته وارد بمنزل شدیم که مسمی به کرملی (۲) است . از قراجه لری کرملی پنج فرسخ است . ده مزبور خراب است . چند خانه دارد . و یک مسجد دارد . شب در آنجا خوابیده .

روز یکشنبه بیست و پنجم محرم شش ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و بفاصله نیم فرسخی یک قصبه ایست بزرگ مسمی بجیقیک از میانه آن گذشته . عرض راه برخی صاف و بعضی ناصاف و جنگل و دره است . و سرابالایست مسمی به المه درسی . جایست مخوف بالجمله از آنجا خود را بمنزل رسانیده که اسم آن قراقولاغ است . نه ساعت از ظهر گذشته وارد شدیم . از کرملی الی اینجا چهارده فرسخ است . ده مزبور چندان بزرگ نیست و اهالی آنجا مسلمان هستند . در آنجا مانده .

روز دوشنبه بیست و ششم محرم هفت ساعت قبل از ظهر از قراقولاغ سوار شده عرض راه چندان ناصاف نبود . الی چهار فرسخی قراقولاغ دره ایست مسمی بشیطان دره سی . جایست مخوف . زیاده از همه جا خوف دارد . و دره مزبور چندان عمیق نیست . جوی آبی از میانه آن میگذرد . تا اینکه بکاروانسرای (۳) رسیدیم مسمی به شو این خانی . کاروانسرای سر بسته ایست . از قراقولاغ الی اینجا هشت فرسخ است . مطلقاً آبادی در آنجا نیست . نهار خورده و بعد از آن الی سه فرسخی آتش قلعه از رود فرات گذشته . بتدریج راه سرایشی بود تا اینکه بمنزل رسیدیم . اسم آن آتش قلعه است . از قراقولاغ

(۱) - ؟

(۲) - کرملی؟ - کرملی؟

(۳) - بکاروانسرای .

الی اینجا شانزده فرسخ است . ده بزرگست . جمعیت آن مسلمان و ارامنه هستند . دومسجد و یک کلیسیا دارد .

روز سه شنبه ۲۷ محرم پنجساعت قبل از ظهر سوار وعازم شدیم . تبه ایست بالا رفته . مصطفی آقا از ما سوا شده بارض روم رفته که جای از برای مامعین کند . از آنجا گذشته . رود فرات از سمت یمین مامیگذشت . و بعد از آن خود را بدهی رسانیدیم مسمی به آلچه . دهی است چندان آبادی ندارد . و از آنجا سواد ارض روم نمایان بود . جویی آبی از میانه ده مزبور میگذشت . و آب گرمی هم دارد . و در این ده راهدار خانه ایست که کاروانانیکه از اسلامبول می آیند یا از جای دیگر باینجا آیند بارها آنها را سیاه کرده یکنفر به همراه آنها فرستاده که داخل بگمرک نمایند . بنا برسم معهود بنه ما را نیز سیاه کرده یکنفر سواره همراه بنه مزبور نمود . از آش قلعه الی آلچه شش فرسخ است . و از آلچه الی ارض روم سه فرسخ است که همه راه آنروزنه فرسخ است . از آنجا روانه شده . عرض راه صاف و بدون سبزه و درخت بود . تا اینکه بحوالی ارض روم رسیده . بارهای ما داخل بشهر شده ، بگمرک خانه رفته و مادر خارج شهر مانده . در این اثنا برادر آقا محمد حسن - آقا کریم - نزدیک ما آمده ما را راهنمایی نموده داخل بمنزل خارج شهر ارض روم شدیم . چون خوابگاه ما را بگمرک برده بودند ، شب درجایی خوابیده . روز دیگر شخصی بعقب بنه خود فرستاده . رخت خواب و صندوق خود آورده . چون خبری از صندوقهای ما نیامد که آیا وارد به بندر طرابزان شده یا نه و آقا محمد حسن خواست که فضولا " و ضمناً کاری کند و عالیشان میرزا جعفر مهندس نیز عازم تبریز بود ، یکنفر تا تار دیده قرارداد نمود که به همراه او بایروان رود . بنده بعضی عرایض بخدمت اولیای دولت قاهره معروض و معصوب عالیشان مشارالیه کرده . مشارالیه تدارک خود را دیده . **بتاریخ روز چهارشنبه پنجم شهر صفر** چهار ساعت قبل از ظهر از ارض روم روانه دارالسلطنه تبریز شده و بفاصله دو ساعت نوشته از بندر طرابزان رسید مشعر بر اینکه استاد محمدعلی و بارها وارد به بندر مزبور گردیده و پاشای آنجا را دیده نوشته که دولت عثمانی به همراه او کرده که بارها گمرک باز نکنند و پاشای مزبور نوشته بدست او داده . وقتی که نوشته را بگمرکچیان نموده مطلقاً ننوشته بودند که بارها را از گمرک گذرانند .

لهذا دربندر طرابزان مانده‌اند و منتظر یکی از ماها هستند. بناء عليه ميرزا رضا مصمم برفتن شده و مصطفی‌آقای تاتار را خواسته که به همراه برد. لیکن بجهت وصول اسب سه روز معطل مانده. بعد از آن اهالی چاپارخانه ارض‌روم در دادن اسب امتناع نموده. حرف آنها اینکه در فرمان شما آنچه نوشته‌اند باید از راه ایران اسب دهیم شما را حق نیست که از راه طرابزان اسب دهیم. و رفتن آنها موقوف شده. بعد از آن میرزا رضا راضی بآن شده که مال چار و دار گیرد یعنی بکرایه روانه شود. شخصی مکاری (۱) و بنای این را گذارده که روانه شود. درین ضمن خبری رسیده که مالهای بنه ما از بندر طرابزان می‌آید. چند روزی منتظر آنها بوده تا اینکه در روز سه‌شنبه هجدهم صفر مستر هسپتر نام شخصی از اهالی فرانسه که به همراه استاد محمد علی از اسلامبول رفیق شده به بندر طرابزان رفته و نه بار از بارهای استاد محمد علی را به همراه آورده. شخص مکاری مذکور میساخت که اهالی طرابزان یعنی گمرکخانه آنها را اراده اینکه هر کدام از صندوقهای ما را باز کرده و یا اینکه هر کدام را پانزده قروش بگیرد. و استاد محمد علی شخصی را به نزد پاشای طرابزان برده دو کلمه نوشته خواهش نموده است بعلت اینکه صندوقهای اسباب و اشیاء گمرکی ندارد لهذا مری نوشته که گمرکچیان چیزی مطالبه نکنند. و نیز ضامنی داده است که اگر پاشای طرابزان قبول نکند وجه گمرک این نه بار که فرستاده است داده باشد. و خود مراسله به بنده نوشته که در صورتیکه کاروان وارد شود پانصد و چندی قروش بایشان از بابت کرایه داده باشم. لهذا مکاریان وجه از بنده می‌خواهند و بنده هم از بالای سر خدایی دارم.

و اما ارض روم پای تخت ولایت ارمن و از شهرهای مشرقی ترکیه است عرض شمالی آن بخط استواییست و نه درجه و سه ربع است. و طول آن از لندن چهل و یک درجه است. در دامنه کوهی واقع است. و عرصه وسیعی در مقابل آنست. هوای آن در زمستان بسیار سرد میشود. یعنی کمتر باران می‌آید و همیشه برف میبارد. کوههای (۲) اطراف آن آبهای شیرین خوشگوار بهم میرسد. و شهر ارض روم قلعه دارد و حصار بعقب یکدیگر و بسروج آن مخمس

(۱) - چار و دار،

(۲) - در کوههای،

است، با توب لیکن خندق آن نه عمیق است و نه خوب و نه منتظم. اطراف قلعه خانهای بسیاری ساخته اند لیکن خواه شهر و خواه بیرون شهر خانهای کوچک و کهنه و کوچهای کنده و مجموع مملو از سگان بهر اندازه و رنگ میباشند. عمارت پاشا ویا بیگلربیگی شهر در میانه قلعه است.

واما جمعیت ارض روم آنچه در کتاب نوشته اند هجده هزار نفر مسلمان و شش هزار نفر ارامنه و یک هزار نفر از کریک هستند. مساجد و حمام و قهوه خانه بسیاری دارد. در حمامها مثل سایر بلاد ترکیه ارامنه و گرجیه و لاک هستند. دو کلیسیا دارد. سنگ مس بسیاری از کوهستان قریبه باینجا آورده و اهالی ارامنه و کریک آنها را آب کرده مسینه آلات و ظروف دیگر میسازند. تجارت بسیاری از مس و پوست خز و کچن و مازو که از جنگل قریبه اینجا بعمل می آید در اینجا میشود. و تجارت بسیاری از ارامنه و ترکیه و ایرانی و تاتاریه در اینجا می نشینند. کاروانسرای اینجا کلاً از بالای آن پوشیده. حجرات را بطریقی ساخته که تجار در زمستان بکمال استراحت می نشینند (۱). حول و حوش اینجا مطلقاً باغی نیست و از سردی هوا باغ نمیشود. و میوه جات را از ولایات بعیده می آورند. بالجمله ولایت مزبور نه جای خوبی است و نه مدخل بسیاری دارد. و بعضی از بیجسابی ولایات ترکیه که بما دست داد اینکه وقتی که از اسلامبول بیرون می آمدیم، صدراعظم دولت عثمانی نوشته بماها داده که پاشای ارض روم صندوقهای ما را باز نکنند. و نیز نوشته پاشای طرابزان نوشته بود. بعلت اینکه پاشای طرابزان حضور نداشته بود اولاً شرحی نوشته بود که بارهای ما را باز کنند و استاد محمد علی که بهمراه بارها رفته بود شرحی بمانوشته و مجدداً بحمايت کو نسل فرانسه متوقف طرابزان پاشای مزبور اظهار کرده که حسب الحکم صدراعظم صندوقها را نباید باز کنند. و معزی الیه شرحی بگمرکچیان طرابزان نوشته که صندوقها را باز نکنند. استاد محمد علی بهمراه آنها وارد بارض روم گردیده صندوقها را بگمرکخانه برده. و ازین سوما نوشته صدر را بنزد حافظ علی پاشا پاشای ارض روم فرستاده. مشارالیه از راه بدطوری و حرص مال دنیوی بخیال اینکه مبالغ خطیری گمرک خواهد گرفت خلاف حکم صدراعظم را کرده، حکمی بگمرکچی

(۱) می نشینند،

داده که اسبابهای ما را دیده گمرک گیرند . چند روزی ما سعی کرده فایده نبخشید . بالاخره موازی پنجاه صندوق را باز کرده پنج عدد دوربین پیدا کردند . هر کدام را سیصد فروش قیمت کرده اند . یکی آنها مال بنده بود که دو با جاقلوونیم آنرا خریده بودم . و همچنین چند طبا نجه و تفنگ که میرزا ابوالحسن خان ابتیاع و ارسال دارالسلطنه تبریز نموده هر کدام را مبالغی قیمت کرده . درمعنی بجز بیحسابی و بدرفتاری منظم وری ندارد . بنده باین فقیری راضی بودم که کتاب و صندوقهای بنده را ضایع نکرده بمحض دیدن صندوقها و خاطر جمعی اینکه اجناس تجارت بهمراه ندارم هر صندوقی سی فروش از بنده بگیرد . حال مبالغی ضرر آن به بنده رسید . و پنج صندوق بنده را باز کرده و شکستند . بعلاوه اینکه خلاف حکم دولت خود را کرده قیمت آن یکتومان است پانزده تومان قیمت کرده و یکتومان گمرک آنرا میخواهد . و همچنین با سایر رفقا باین نحو رفتار کرده . ما که از ارباب تردد محسوب میشویم لیکن با اشخاصی که در اینجا سکنی دارند اعم از تجار و کسبه و رعایا منتهای ظلم و تعدی و بدرفتاری و بیحسابی مرعی میدارد . این است طریقه رفتار و کردار ناهنجار این شخص غیر عزیز .

پایان

بها : ۲۸۰ ریال